



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

میراث حوزہ اصغریہ

مکتبہ المدینہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	میراث حوزه اصفهان جلد ۵
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۶	فهرست
۳۸	مقدمه
۳۸	اشاره
۴۸	درباره این دفتر
۵۲	منابع تحقیق مقدمه
۵۴	دابه الارض
۵۴	اشاره
۵۴	[مقدمه محقق]
۵۴	درآمد:
۵۶	معرفی رساله علوی عاملی:
۵۹	تصحیح رساله:
۶۲	[متن رساله]
۶۲	اشاره
۶۹	پاره از منابع پژوهش
۷۰	شرح خطبه البیان
۷۰	اشاره
۷۰	پیشگفتار پژوهنده
۷۰	اشاره
۷۳	پینوشتها
۷۸	[متن رساله]

- ۷۸ [مقدمه مؤلف] ۷۸
- ۸۶ [روایات متعدده در فضائل رسول خدا حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) و علی بن ابیطالب (علیه السلام) و الأئمه المعصومین (علیهم السلام)] ۸۶
- ۸۶ [روایت اول: از طریق عامه و خاصه] ۸۶
- ۸۹ [روایت دوم: از مسند احمد بن حنبل] ۸۹
- ۹۰ [روایت سوم: از پیامبر (صلی الله علیه و آله)] ۹۰
- ۹۱ [روایت چهارم: منقول از جابر بن عبدالله الأنصاری] ۹۱
- ۹۳ [روایت پنجم: منقول از امام جعفر صادق (علیه السلام)] ۹۳
- ۹۶ [روایت ششم: منقول از اهل سنت به طرق مختلف از عبدالله عمر] ۹۶
- ۱۰۴ [روایت هفتم: از سید کائنات (صلی الله علیه و آله)] ۱۰۴
- ۱۰۹ [روایت هشتم: از ابن عباس] ۱۰۹
- ۱۱۱ [روایت نهم: از سید پیغمبران (صلی الله علیه و آله)] ۱۱۱
- ۱۱۴ [روایت دهم: از طرق شیعه و سنی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)] ۱۱۴
- ۱۱۴ [روایت یازدهم: از طرق عامه و خاصه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)] ۱۱۴
- ۱۲۰ [روایت دوازدهم: از امام محدّ باقر (علیه السلام)] ۱۲۰
- ۱۲۴ [روایت سیزدهم: از امام جعفر صادق (علیه السلام)] ۱۲۴
- ۱۲۹ [روایت چهاردهم: از امام جعفر صادق (علیه السلام)] ۱۲۹
- ۱۳۱ [روایت پانزدهم: از امام ابی الحسن موسی بن جعفر (علیهما السلام)] ۱۳۱
- ۱۳۲ [روایت شانزدهم: از ابن عباس] ۱۳۲
- ۱۳۷ [روایت هفدهم: از ابن عباس] ۱۳۷
- ۱۳۹ [روایت هجدهم: (حدیث معرفت نوراتیه) از محمد بن صدقه] ۱۳۹
- ۱۹۲ [روایت نوزدهم: نقل کرده ثقة الاسلام کلینی در کافی از عبد العزیز بن مسلم] ۱۹۲
- ۲۲۹ [روایت بیستم: در مناقب خطیب خوارزم و وسیله المتعبّدين منقولست:] ۲۲۹
- ۲۳۴ [روایت بیست و یکم: در کفایات الطالب و چهل حدیث و در وسیله المتعبّدين ۲۳۴
- ۲۳۸ [روایت بیست و دوم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)] ۲۳۸
- ۲۴۲ [روایت بیست و سوم: از ابن عباس] ۲۴۲

- ۲۴۶ [اروایت بیست و چهارم: از جابر بن عبدالله الأنصاری]
- ۲۴۷ [اروایت بیست و پنجم: از جابر بن عبدالله الأنصاری]
- ۲۴۹ [اروایت بیست و ششم: از عمر بن خطاب]
- ۲۴۹ [اروایت بیست و هفتم: از ابن عباس]
- ۲۵۱ [اروایت بیست و هشتم: از أم سلمه]
- ۲۵۱ [اروایت بیست و نهم: از حسن بصری]
- ۲۵۴ [اروایت سی ام: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
- ۲۵۵ [اروایت سی و یکم: از ابوذر غفاری]
- ۲۵۸ [اروایت سی و دوم: از انس بن مالک]
- ۲۵۸ [اروایت سی و سوم: از انس بن مالک]
- ۲۶۲ [اروایت سی و چهارم: از مسند احمد بن حنبل]
- ۲۶۲ [اروایت سی و پنجم: از جابر بن عبد الله الأنصاری]
- ۲۶۴ [اروایت سی و ششم: از ابن عباس]
- ۲۶۷ [اروایت سی و هفتم: از حذیفه]
- ۲۶۷ [اروایت سی و هشتم: از حافظ بن مردویه]
- ۲۶۹ [اروایت سی و نهم: از أسماء بنت عمیس]
- ۲۷۱ [اروایت چهلم: از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)]
- ۲۸۱ [اروایت چهل و یکم: روایت شده که از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) پرسیدند]
- ۲۸۳ [اروایت چهل و دوم: از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)]
- ۲۸۶ [اروایت چهل و سوم: از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)]
- ۲۸۹ [اروایت چهل و چهارم: منقولست مردی نزد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) آمد و از تفسیر **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ** پرسید]
- ۲۹۷ [اروایت چهل و پنجم: از ابن معتمر]
- ۳۰۰ [اروایت چهل و ششم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
- ۳۰۲ [اروایت چهل و هفتم: منقولست از ابن عباس]
- ۳۰۴ [اروایت چهل و هشتم: منقولست از ابن عباس]
- ۳۰۷ [اروایت چهل و نهم: از جابر بن عبد الله الأنصاری]

- ۳۰۹ [اروایت پنجاهم: منقولست از ابن عباس]
- ۳۱۱ [اروایت پنجاه و یکم: از ابو سعید خُدَری]
- ۳۱۴ [اروایت پنجاه و دوم: از قنبر آزاد شده امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)]
- ۳۱۷ [اروایت پنجاه و سوم: از عبد الله بن مسعود]
- ۳۱۸ [اروایت پنجاه و چهارم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
- ۳۲۰ [اروایت پنجاه و پنجم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
- ۳۲۲ [اروایت پنجاه و ششم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
- ۳۲۵ [اروایت پنجاه و هفتم: از ابوذر غفاری]
- ۳۲۸ [اروایت پنجاه و هشتم: از انس بن مالک و او از عایشه]
- ۳۲۸ [اروایت پنجاه و نهم: از ابو هریره]
- ۳۳۱ [اروایت شصتم: روایتست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
- ۳۳۹ [اروایت شصت و یکم: از امام جعفر صادق (علیه السلام)]
- ۳۴۴ [اروایت شصت و دوم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
- ۳۴۷ [اروایت شصت و سوم: از ابن عباس]
- ۳۶۷ [اروایت شصت و چهارم: از امام عالم اهل بیت حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام)]
- ۳۷۴ [اروایت شصت و پنجم: از عیون اخبار الرضا (علیه السلام)]
- ۳۸۱ [اروایت شصت و ششم: از عبد الله بن عمر بن خطاب]
- ۳۸۳ [اروایت شصت و هفتم: روایتست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
- ۳۸۸ [اروایت شصت و هشتم: از أخطب خطبای خوارزم در مناقب خود و أحمد بن حنبل در مسندش]
- ۳۹۱ [اروایت شصت و نهم: از أخطب خطبای خوارزم از بلال بن حمامه]
- ۳۹۶ [اروایت هفتادم: از جابر بن سَمَره]
- ۴۰۰ [اروایت هفتاد و یکم: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)]
- ۴۰۷ [اروایت هفتاد و دوم: از ابن عباس]
- ۴۰۷ [اروایت هفتاد و سوم: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)]
- ۴۱۱ [اروایت هفتاد و چهارم: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)]
- ۴۱۳ [اروایت هفتاد و پنجم: از جابر بن عبد الله الأنصاری]

۴۱۵	[اروایت هفتاد و ششم: از عبد الله بن عمر]
۴۱۷	[اروایت هفتاد و هفتم: از ابن عباس]
۴۲۲	[اروایت هفتاد و هشتم: از ابو سعید خدری]
۴۲۴	[اروایت هفتاد و نهم: از ابو سلیمان]
۴۳۱	[اروایت هشتادم: روایت شده است که...]
۴۳۷	[اروایت هشتاد و یکم: از جابر بن عبد الله الأنصاری]
۴۳۹	[اروایت هشتاد و دوم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]
۴۴۱	[اروایت هشتاد و سوم: از ابن عباس]
۴۴۱	[مقدمه دیگر در مراتب کمالاتی که انسان کامل را می باشد از آنچه در آیات و احادیث و کلام محققین وارد شده است]
۴۴۱	اشاره
۴۴۳	[اشعاری از شیخ مغربی]
۴۴۸	[حدیث قدسی]
۴۵۴	[در معنای قُرب]
۴۵۸	[در تفسیر (أمانت)]
۴۶۶	[در بلندی مراتب مؤمنان و اوصاف کمال ایشان]
۴۸۴	تقدّم نماز زیارت
۴۸۴	اشاره
۴۸۴	مقدمه
۴۸۶	نگاهی به زندگی مؤلف
۴۹۴	[متن رساله]
۵۰۱	فهرست منابع تحقیق
۵۰۲	هفت استفتای فقهی
۵۰۲	اشاره
۵۰۲	[مقدمه محقق]
۵۰۲	اشاره
۵۰۲	آثار فقهی شیخ بهایی

- ۵۰۲ اشاره
- ۵۰۳ الف) آثار در تمامی ابواب فقه
- ۵۰۴ ب) شرح و حاشیه بر دیگر آثار
- ۵۰۴ ج) بیان یک یا چند مسأله فقهی
- ۵۰۵ د) استفتائات شیخ بهایی
- ۵۰۸ هفت سؤال و جواب فقهی
- ۵۱۱ [متن رساله]
- ۵۱۱ اشاره
- ۵۱۱ سؤال اول: [الماء المباح الداخل بنفسه إلى الأرض المغصوبه]
- ۵۱۲ سؤال ثانی: [فیما لو وجب نزع جميع الماء]
- ۵۱۲ سؤال ثالث: [فی من وجب علیه السعی فی تحصیل الاجتهاد]
- ۵۱۲ سؤال الرابع: [فی ناس نذر سوره معینہ]
- ۵۱۳ سؤال خامس: [لو غصب إنسان أموالا من أهل بلد]
- ۵۱۳ سؤال سادس: [فی مال مجهول المالك]
- ۵۱۴ سؤال سابع: [فی ما وقع فی مسجد تراب مغضوب]
- ۵۱۷ مشارع الأحكام فی تحقیق مسائل الحلال و الحرام
- ۵۱۷ اشاره
- ۵۱۷ مقدمه
- ۵۱۷ اشاره
- ۵۱۷ علم فقه و جایگاه آن
- ۵۱۸ درنگی کوتاه در حیات مؤلف
- ۵۱۸ اشاره
- ۵۱۹ الف: استادان و شاگردان
- ۵۲۰ ب: برخی از آثار مؤلف:
- ۵۲۰ ج: وفات مؤلف
- ۵۲۱ د: مبارزات مؤلف با اخباری ها و فرقه شیخیه:

٥٢٢	هـ. برخی از مبانی علمی مؤلف
٥٢٣	و: مؤلف در کلام دیگران
٥٢٣	اشاره
٥٢٣	-بیان صاحب روضات الجنّات:
٥٢٥	-بیان صاحب نجوم السماء
٥٢٥	نکاتی درباره مشاعر الأحکام:
٥٢٥	الف: فقهت مؤلف
٥٢٥	ب: موقعیت علمی مؤلف
٥٢٦	ج: تتبع کمال
٥٢٦	د: بستر زمانی آفرینش این اثر:
٥٢٦	نکاتی درباره نسخه کتاب
٥٢٧	معرفی این کتاب در بیان علامه روضاتی
٥٢٨	معرفی نسخه:
٥٢٩	و. اما سخن پایانی:
٥٣٢	[مشاعر الأحکام]
٥٣٢	اشاره
٥٣٣	کتاب الطهاره
٥٣٣	اشاره
٥٣٥	القول فی المیاه
٥٣٥	فصل: [فی انقسام الماء الی المطلق و المضاف]
٥٣٦	[الماء المطلق]
٥٣٨	[الطهور فی اللغه]
٥٤١	[الطهاره فی الاصطلاح]
٥٤٢	[الفوائد الخمسه]
٥٤٨	فصل: فی أنّ الماء بحسب طبیعته الأصلیه و الأولیه...
٥٥٤	[ثلاث مسائل فی المقام]

- الأولى: يعتبر في انفعال الماء بالتغير أن يكون التغير ٥٥٤ -----
- الثانية: إذا تغير الماء بالمتنجس، ٥٥٥ -----
- الثالثة: هل العبره في التغير بالحس، أم يكفى التقدير؟ قولان، ٥٥٦ -----
- احتج القائلون بعدم اعتبار التقدير ٥٥٦ -----
- و استدلّ على الثانى بوجوه ٥٥٧ -----
- الرابعة: هل يعتبر في الانفعال تغير الماء بصفه النجاسه، ٥٦٠ -----
- الخامسه: لو كانت صفه النجاسه المغيره للماء عارضيه غير منجسه في نفسها ٥٦٠ -----
- السادسه: لا فرق في التغيير الموجب للتنجيس بين كونه موجبا لحدوث صفه، أو ٥٦١ -----
- السابعه: العبره في وجود التغيير بالحواس المتعارفه ٥٦١ -----
- الثامنه: لو استهلكت النجاسه في الماء ثم ظهر التغيير عليه ففي نجاسته وجهان: ٥٦١ -----
- التاسعه: متى شكّ في حصول التغيير، أو في استناده إلى النجاسه، أو إلى ملاقاتها ٥٦١ -----
- العاشره: يثبت الملاقات و التغيير بالعلم به، ٥٦١ -----
- تتميم: [لو تغير الماء بمجاوره الجيفه مثلا] ٥٦١ -----
- فصل في أقسام المياه ٥٦٣ -----
- [الماء الجارى] ٥٦٣ -----
- فصل: [في عدم نجاسه الجارى بالملاقاه مع الكثيره] ٥٦٦ -----
- [١٧/ A] القول في الأحداث الموجبه للوضوء ٥٦٩ -----
- تنبيه [في نقل كلام الشهيد في حاشيه القواعد] ٥٧١ -----
- فائده: ٥٧٣ -----
- [موجبات الوضوء] ٥٧٥ -----
- فصل: [في نواقض الثلاثه] ٥٧٥ -----
- فصل [النوم و النصوص حوله] ٥٨٣ -----
- تتميم: [في حكم النعاس] ٥٩٦ -----
- فصل: [في حكم ما غلب على العقل] ٥٩٦ -----
- تنبيه: [في المقام] ٥٩٩ -----
- فصل: [حكم استحاضه القليله] ٦٠٠ -----

- ٦٠٢ [كيفيه الوضوء و واجباته]
- ٦٠٢ [الأمر الأول:] النيه]
- ٦٠٢ المقام الأول: في بيان حكمها:
- ٦٠٤ تذييل -
- ٦٠٥ [المقام الثاني في بيان حقيقتها:]
- ٦٠٥ [الأمر الأول: القصد إلى فعل الوضوء،]
- ٦٠٥ [الأمر الثاني: أن يقصد فعله لرفع الحدث، أو استباحه الصلاه]
- ٦٠٩ بقي في المقام أمور لا بدّ من التنبيه عليها:
- ٦٠٩ [التنبيه الأول:]
- ٦١٠ [التنبيه الثاني:]
- ٦١١ [التنبيه الثالث:]
- ٦١٤ [الوجوه الخمسه في المقام]
- ٦١٨ [التنبيه الرابع:]
- ٦١٨ [التنبيه الخامس:]
- ٦٢١ [التنبيه السادس:]
- ٦٢١ [التنبيه السابع:]
- ٦٢١ [التنبيه الثامن:]
- ٦٢٢ [الأمر الثالث: أن ينوى الوجوب أو التدب وصفا و غايه،]
- ٦٣٩ و ينبغي التنبه على أمور:]
- ٦٣٩ الأمر الأول: [المعتبر في النيه]
- ٦٤٠ الأمر الثاني: [في استدامه النيه]
- ٦٤٢ فروع]
- ٦٤٢ الفرع الأول:]
- ٦٤٢ الفرع الثاني:]
- ٦٤٢ الفرع الثالث:]
- ٦٤٣ الفرع الرابع:]

- ٦٤٣ [الأمر]الثالث: [فى الوضوء للتأهب]
- ٦٤٥ [الأمر]الرابع: [حكم تفریق الوضوء على اعضاءه]
- ٦٤٧ تذبذب فى مسأله تداخل الأغسال
- ٦٤٧ [القسم]الأول: أن يكون الأغسال واجبه؛ والتداخل هنا صور:
- ٦٤٧ [الصوره]الأولى: أن يغتسل غسلا واحدا متقربا إلى الله تعالى من غير أن ينوى شيئا
- ٦٤٨ [الصوره]الثانيه: أن ينوى الجميع بغسل واحد،
- ٦٥٢ [الصوره]الثالثه: أن ينوى [٤٩/ A] بغسل واحد رفع البعض،
- ٦٥٤ و استدلل على إجزاء غير غسل الجنابه من الأغسال الواجبه عنها بوجه:
- ٦٥٧ [القسم]الثانى من الأقسام الثلاثه:
- ٦٥٨ [القسم]الثالث من الأقسام الثلاثه [أن يكون بعضها واجبا، وبعضها مندوبا]
- ٦٦١ و ينبغي التنبه على أمور:
- ٦٦٥ [المقام]الثالث فى بيان محل النيه فى الوضوء
- ٦٦٧ [الأمر]الثانى: غسل تمام الوجه]
- ٦٧٨ فصل [فى تحليل اللحيه]
- ٦٧٨ لا يجب تحليل اللحيه الكثيفه
- ٦٨١ و أما اللحيه الخفيفه
- ٦٨٣ و فى حكم شعر اللحيه شعر الشارب و العنقه
- ٦٨٣ و لو نبت للمرأة لحيته فكلحيه الرجل،
- ٦٨٤ تتميم فيه فائدتان:
- ٦٨٤ الأولى: لا يستحب تحليل اللحيه الكثيفه،
- ٦٨٥ الثانيه: لا يجب غسل ما استرسل من اللحيه،
- ٦٨٦ [الأمر]الثالث: غسل اليدين]
- ٦٨٦ [المسأله]الأولى:
- ٦٨٧ [المسأله]الثانيه:
- ٦٨٨ [المسأله]الثالثه:
- ٦٩٠ [المسأله]الرابعه:

٦٩٤	الأمر الرابع: مسح الرأس
٦٩٤	الأول: حقيقه المسح إمرار المساح على الممسوح فالإمرار معتبر في مفهومه،
٧٠١	الثاني: يختص المسح بمقدّم الرأس إجماعاً،
٧١٣	فهرست مصادر الرساله و التقدمه
٧١٣	المصادر العربيه
٧٢٧	المصادر الفارسيه
٧٢٩	الفهرست (كتابشناسى ملاً حبيب الله كاشانى)
٧٢٩	اشاره
٧٢٩	[مقدمه محقق]
٧٢٩	پيش درآمد
٧٣٠	زندگى نامه ملاً حبيب الله كاشانى
٧٣١	فهرست هاى خودنوشت
٧٣١	اشاره
٧٣١	١- معرفى آثار
٧٣١	٢- جلوگيرى از سرقت آثار
٧٣٢	٣- جلوگيرى از نسبت آثار
٧٣٢	تاريخچه اى از فهرستهاى خودنوشت
٧٣٤	ترتيب تاريخى فهرست هاى خودنوشت
٧٣٥	درباره رساله الفهرست
٧٣٧	نسخه هاى الفهرست
٧٣٧	روش تصحيح
٧٤١	[متن رساله الفهرست]
٧٤١	اشاره
٧٥٨	فصل
٧٦١	رساله فى ترجمه العلامة الشيخ محمد حسين
٧٦١	اشاره

۷۶۱	مقدمه
۷۶۳	[ترجمه العلامة الشيخ محمد حسين الاصفهانی قدس سره]
۷۶۹	فهارس فنی:
۷۶۹	اشاره
۷۷۱	آیات
۷۷۷	روایات
۷۷۷	روایات عربی
۷۹۶	روایات فارسی
۷۹۹	معصومین و پیامبران
۸۰۴	اشخاص
۸۰۴	(الف،ب،پ،ت)
۸۱۳	(ث،ج،ح)
۸۱۸	(خ،د،ذ،ر)
۸۲۱	(ز،ژ،س،ش)
۸۲۶	(ص،ض،ط،ظ)
۸۲۷	(ع،غ،ف،ق)
۸۳۳	(ک،گ،ل،م)
۸۳۹	(ن،و،ه،ی)
۸۴۲	کتابها
۸۷۹	مکانها
۸۸۹	فرق،مذاهب،طوائف
۸۹۱	درباره مرکز

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۱. ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۲. ۹۶۴-۹۶۰۸-۴-۰ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۳. ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۹-۹ ؛
ج. ۳-۶ ؛ ۴. ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۹-۰ ؛
ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۷-۰ ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۹-۱۱ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۰ ؛
ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳-۴۲ ؛ ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴-۴۵ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج. ۱۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۱۸، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تألیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سید محمود نریمانی تألیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فپا).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیبا)).

یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳ (فیبا)).

یادداشت : ج. ۱۲ (چاپ اول: تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP۱۱/س ۳۹۳/۱۳۸۳

سرشناسه : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

ص : ۱

اشاره

عنوان صفحه

مقدمه ۱۷

درباره این دفتر ۲۷

منابع تحقیق مقدمه ۳۱

دابه الأرض علاء میر سید احمد علوی عاملی قدس سرّه تحقیق و تصحیح: حامد ناجی اصفهانی ۳۳

درآمد ۳۳

معرفی رساله علوی عاملی ۳۵

دابه الأرض ۴۱

پاره ای از منابع پژوهش ۴۸

خطبه البیان علامه مولانا محمد تقی مجلسی - علی الله مقامه - تحقیق و تصحیح: جویا جهانبخش ۴۹

پیشگفتار پژوهنده ۴۹

خطبه البیان ۵۷

ص: ۹

تقدم نماز زیارت در زیارت از بعید علامه میر سید احمد علوی عاملی قدس سرّه تحقیق و تصحیح: محمد جواد نور محمدی

۳۳۱

مقدمه ۳۳۱

نگاهی به زندگی مؤلف ۳۳۳

نماز و زیارت در زیارت از بعید ۳۳۹

فهرست منابع تحقیق ۳۴۶

هفت استفتای فقهی شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی قدس سرّه تحقیق و تصحیح: علی صدرائی خوئی ۳۴۷

مقدمه ۳۴۷

آثار فقهی شیخ بهایی ۳۴۷

الف) آثار در تمامی ابواب فقه ۳۴۸

ب) شرح و حاشیه بر دیگر آثار ۳۴۹

ج) بیان یک یا چند مسئله فقهی ۳۴۹

د) استفتات شیخ بهایی ۳۵۰

هفت سؤال و جواب فقهی ۳۵۲

سؤال اول: الماء المباح الداخل بنفسه الى الأرض المغصوبه ۳۵۵

ص: ۱۰

جواب ٣٥٥

سؤال ثانى: فيما لو وجب نزع جميع الماء ٣٥٦

جواب ٣٥٦

سؤال ثالث: فى من وجب عليه السعى فى تحصيل الاجتهاد ٣٥٦

جواب ٣٥٦

سؤال رابع: فى من نذر سورة معنيه ٣٥٦

جواب ٣٥٧

سؤال خامس: لو غضب إنسان أموالا من أهل بلد ٣٥٧

جواب الثقة ٣٥٧

سؤال سادس: فى مال مجهول المالك ٣٥٧

جواب ٣٥٧

سؤال سابع: فى ما وقع فى مسجد تراب مغموب ٣٥٨

جواب ٣٥٨

مشارع الاحكام فى تحقيق مسائل الحلال و الحرام فقيه مدقق شيخ محمد حسين اصفهانى (صاحب فصول) قدس سره تحقيق و

تصحيح: مهدي باقرى سيانى ٣٦١

مقدمه ٣٦١

علم فقه و جايگاه آن ٣٦١

ص: ١١

درنگی کوتاه در حیات مؤلف ۳۶۲

الف: استادان و شاگردان ۳۶۳

ب: برخی از آثار مؤلف ۳۶۴

ج: وفات مؤلف ۳۶۴

د: مبارزات مؤلف با اخباری ها و فرقه شیخیه ۳۶۵

ه: برخی از مبانی علمی مؤلف ۳۶۶

و: مؤلف در کلام دیگران ۳۶۷

نکاتی درباره مشارع الاحکام ۳۶۸

نکاتی درباره نسخه کتاب ۳۶۹

معرفی این کتاب در بیان علامه روضاتی ۳۷۰

معرفی نسخه ۳۷۱

... و أمّا سخن پایانی ۳۷۲

مشارع الأحكام ۳۷۵

کتاب الطهاره ۳۷۶

القول فی المیاه ۳۷۸

الماء المطلق ۳۷۹

الطهور فی اللغه ۳۸۱

الطهاره فی الاصطلاح ۳۸۴

الفوائد الخمسه ۳۸۶

فصل فی أن الماء بحسب طبیعته الأصلیه و... ۳۹۱

ثلاث مسائل فى المقام ٣٩٧

تتميم فى حكم التغير بالمجاوره ٤٠٤

فصل فى أقسام المياه ٤٠٥

الماء الجارى ٤٠٥

فصل فى عدم نجاسه الجارى بالملاقاه مع الكثيره ٤٠٨

القول فى الأحداث الموجبه الوضوء ٤١٠

تنبيه فى نقل كلام الشهيد فى حاشيه القواعد ٤١٢

فائده ٤١٤

موجبات الوضوء ٤١٦

فصل فى نواقض الثلاثه ٤١٦

فصل:النوم و النصوص حوله ٤٢٤

تتميم فى حكم النعاس ٤٣٧

فصل فى حكم ما غلب على العقل ٤٣٧

تنبيه فى المقام ٤٤٠

فصل:حكم استحاضه القليله ٤٤١

فصل:فى حكم الاستحاضه القليله ٤٤١

كيفيه الوضوء و واجباته ٤٤٣

الأمر الأول:التيه ٤٤٣

المقام الأول:فى بيان حكمهما ٤٤٣

تذييل ٤٤٥

المقام الثاني: فى بيان حقيقتها ٤٤٦

بقى فى المقام امور لابد من التنبيه عليها ٤٥٠

التنبيه الأول ٤٥٠

التنبيه الثانى ٤٥١

التنبيه الثالث ٤٥٢

الوجوده الثمانيه فى المقام ٤٥٥

تتميم ٤٥٧

التنبيه الرابع ٤٥٩

التنبيه الخامس ٤٥٩

تذويب ٤٦١

التنبيه السادس و السابع و الثامن ٤٦٢

فائدتان ٤٦٣

المقام الثالث ٤٦٣

تنبيه ٤٧٩

و ينبغى التنبيه على امور: ٤٨٠

الأمر الأول المعتبر فى النيه ٤٨٠

الأمر الثانى فى استدامه النيه ٤٨١

فروع ٤٨٣

الامر الثالث فى الوضوء للتأهب ٤٨٤

الامر الرابع حكم تفريق الوضوء على اعضائه ٤٨٦

تذنيب في مسأله التداخل ٤٨٨

القسم الاول من الأقسام الثلاثة ٤٨٨

القسم الثاني من الأقسام الثلاثة ٤٩٧

القسم الثالث من الأقسام الثلاثة ٤٩٨

الأمر الثمانيه في المقام ٥٠١

المقام الثالث في بيان محل التيه في الوضوء ٥٠٥

الأمر الثاني: غسل تمام الوجه ٥٠٧

الأمر الثالث: حكم البدنه في غسل الوجه ٥١٤

تتمه ٥١٧

فصل: في حكم تخليل اللحيه ٥١٨

تتميم فيه فائدتان ٥٢٤

الأمر الثالث: غسل اليدين ٥٢٦

الأمر الرابع: مسح الرأس ٥٣٤

فهرست مصادر الرساله و التقدمه ٥٥٣

المصادر العربيه ٥٥٣

المصادر الفارسيه ٥٦٧

الفهرست كتابشناسي آثار ملا حبيب الله كاشاني فقيه بارع آيت الله ملا حبيب الله كاشاني قدس سره تحقيق و تصحيح: مجيد

غلامي جليسه ٥٦٩

پيش در آمد ٥٦٩

ص: ١٥

زندگی نامه ملا حبیب الله کاشانی ۵۷۰

فهرست های خودنوشت ۵۷۱

تاریخچه ای از فهرست های خودنوشت ۵۷۲

ترتیب تاریخی فهرست های خودنوشت ۵۷۴

درباره رساله الفهرست ۵۷۵

نسخه های الفهرست ۵۷۷

روش تصحیح ۵۷۷

متن رساله الفهرست ۵۸۱

ترجمه علامه الشیخ محمد حسین النجفی الاصفهانی قدس سرّه علامه الفقید آیه الله الحاج الشیخ مجد الدین النجفی
الاصفهانی قدس سرّه (۱۳۲۶-۱۴۰۳ ق) تحقیق و تصحیح: مجید هادی زاده ۶۰۱

مقدمه ۶۰۱

ترجمه علامه الشیخ محمد حسین الاصفهانی قدس سرّه ۶۰۳

فهرست های فنی ۶۱۱

آیات ۶۱۱

روایات عربی ۶۱۳

روایات فارسی ۶۲۳

چهارده معصوم و پیامبران علیهم السلام ۶۲۵

اشخاص ۶۲۹

کتاب ها ۶۴۴

مکان ها ۶۵۹

سرنوشت تراث اسلامی و نسخه های خطی عالمان و اندیشمندان شیعه حکایت تأسف باری است که گفتن از آن «یک دهان خواهد به پهنای فلک» و یا مصداق این سخن است که: «اگر گویم زبان سوزد و اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد». چه می توان گفت که حکایت سستی ها و کوتاهی های ما-و بیشتر ناهماهنگی ها و سلیقه دوستی ها-در عرصه ی پاسداری از میراث بی بدیل اسلامی ناگفتنی است!

به قول آن فرهیخته فقیه که فرمود: کتاب هایی که صد سال پیش در زمان ناصرالدین شاه چاپ شده در دست نیست درحالی که حفظ کتب شیعه از مقاصد مهمه است؛ هر چند ما حفظ نمی کنیم. خدا می داند چه کتاب هایی را از دست ما ارزان گرفتند و به خارج بردند. ما قدر دان علم و عالم نیستیم. در فرانسه نام بعضی از خیابانها را به نام خواجه نصیرالدین و شیخ طوسی و شیخ صدوق گذاشته اند، ولی در ایران اسلامی به نام های...؟ (۱).

یا در جایی دیگر می فرماید: چه کتاب هایی نفیس و گرانبقدر که علمای ما نوشته اند و از بین رفته و در دسترس ما نیست. بزرگترین شخصیت مذهبی ما شیعیان، مرحوم شیخ مفید و شیخ صدوق هستند که هر کدام دویست تا سیصد کتاب و رساله تألیف

ص: ۱۷

نموده اند ولی شاید نیمی از کتاب های آن ها به چاپ نرسیده است. ای کاش هیأتی برای شناسایی، جست و جو، پیدا کردن، چاپ یا عکسبرداری از کتب شیعه تشکیل می شد و کتاب های خطی علما را که در دسترس نیست به طبع می رساند زیرا اسلام ناب و خالص در کتب تشیع است، «فِيهَا كُتِبَ قَيْمَةٌ (۱)» (۲).

ناهماهنگی ها و نامرادی ها و ارباب متفرقونی که احدی نگفت خیر است در این عرصه، مصیبت آفرین و ذلت آور است. غربیه ها و غربی ها هم خوب فهمیدند و هم زود! میراث ما را به تاراج بردند و هزینه کردند و گوهرهای آن را استخراج کردند و به قول اندیشمند بزرگ محمد رضا حکیمی کاخ تمدن و سیطره و حاکمیت خود را بر پایه های میراث علمی و فرهنگی ما گذاشتند.

اما ما چه کردیم جز بی مهری؟ و آیا تا کی این تلخ آب در این بستر می دود؟ خدا داند!...

اهل تحقیق و اصحاب نگارش بر این عقیدت باورمندند که پژوهش گران یک جامعه قبل از اینکه درباره نو یا دیرین بودن سخنان خود حرفی بزنند باید ابتدا تمام تراش علمی خود را احیا کنند و سپس کاخ رفیع اندیشه خود را بر بنای استوار میراث گذشته خویش بنهند. این چنین می توان گفت که محققان وادی علم در عمر خویش و در سرمایه های انسانی و غیر انسانی شان صرفه جویی کرده اند. در این صورت و با نگاه به ثروت علمی گذشته یک ملت است که اشخاص می توانند سخن بگویند و آنکه می گوید: «لَنْ يَتَفَوَّهُ بِهَذَا أَحَدٌ قَبْلِي» و یا «لَا يَقُولُونَ رَجَالُ الْعِلْمِ هَذِهِ اللَّطِيفَةُ قَبْلَ هَذَا الزَّمَانِ» با این نظاره گری گزافه گویی نکرده است. و الا- غیر از این و با غفلت از ثروت علمی گذشتگان علم و معرفت یک جامعه، چنین سخنی غیر از جفا و گزافه گویی درشت چیزی نیست.

صرف نظر از اینکه کارهای احیا شده امروز تماما بر اسلوب های شایسته و بایسته

ص: ۱۸

۱- (۱) -سوره مبارکه بینه، آیه ۳.

۲- (۲) - ۶۰۰ نکته در محضر بهجت، ص ۱۲۱.

تحقیق و پژوهش استوار نشده است و بر بعضی از آن تصحیح و تحقیق‌ها نام «احیاء تراث» صدق نمی‌کند و برخی دیگر نیز به یقین بهتر قابل عرضه خواهد بود؛ بسیاری از آثار فرهیختگان و اندیشه‌وران شیعه هنوز نیز احیا نشده است. از شخصیت‌های گمنام و پرتوان علمی و هرکدام چند اثر فخیم که بگذریم آثار بسیاری از فحول و بزرگان شیعه همچنان دست نخورده است.

به عنوان نمونه هنوز بسیاری از آثار علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ ق) تصحیح نشده است. چرا که از تعداد ۱۶۹ کتاب و رساله معرفی شده از ایشان در زندگی نامه علامه مجلسی بیش از ۱۰۹ اثر چاپ نشده از ایشان باقی است. (۱) این آمار بیانگر آن است که حدود ۶۴٪ این آثار همچنان چاپ نشده باقی مانده است.

در فهرست خودنوشت فیض کاشانی (۱۰۰۶-۱۰۹۱ ق) که پژوهیده جناب محسن ناجی است به لحاظ عنوانی ۵۴٪ از آثار فیض به زیور چاپ- و البته بدون در نظر گرفتن ملاحظه کیفیت تحقیق و تصحیح که آن خود جای حرف و حدیث دیگری است - آراسته نشده است.

در این کتاب ۱۱۳ عنوان تألیف از فیض کاشانی معرفی و نسخه پژوهی شده است که از این تعداد ۶۱ عنوان چاپ نشده است. (۲) البته نباید فراموش کرد که ترجمه‌ها، حاشیه‌ها، تلخیص‌ها، ردیه‌ها و تعلیقاتی نیز دانشمندان شیعه بر آثار فیض نوشته‌اند که آنان نیز اغلب چاپ نشده است.

ص: ۱۹

۱- ((۱)) - زندگی نامه علامه مجلسی، سید مصلح‌الدین مهدوی با حواشی علامه سید محمد علی روضاتی، همایش بزرگداشت علامه مجلسی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، تهران. ج ۲، ص ۱۲۸-۲۱۷.

۲- ((۲)) - این اثر در سال ۱۳۷۷ از سوی آستان قدس رضوی چاپ شده است. البته پس از آن آثار دیگری از فیض به زیر طبع آراسته گردیده است.

آیا مجلسی اول (۱۰۰۳-۱۰۷۰ ق) چه تعداد آثار چاپ نشده دارد؟ براساس اطلاع بنده از چهل و نه اثر شناسایی شده از ایشان سی و سه اثر هنوز چاپ نشده است. (۱)

در کتاب «تقویم الایمان» اثر حکیم الهی و معلم ثالث میرداماد (...-۱۰۴۰ ق) با اندکی اختلاف در برخی تألیفات، بیش از ۷۰ اثر معرفی شده است که از این تعداد ۳۸ اثر چاپ شده و بقیه که ۴۵٪ کل آثار است همچنان بدون تحقیق مانده است. البته این مقدار با احتساب آثار چاپ سنگی است و علاوه بر این نامه ها و اجازات چاپ نشده نیز - که شمار آن به شانزده عدد می رسد - در زمره این آمار قرار نگرفته است. (۲)

از جناب فاضل سراب (...-۱۱۲۴ ق) به نوشته کتاب: «مجموعه مقالات همایش فاضل سراب و اصفهان عصر وی» و غیر آن به دست می آید از میان حدود ۴۲ اثر علمی - اعم از کتاب و اجازات - ایشان تعداد ۷ کتاب و رساله چاپ یا آماده چاپ شده است؛ یعنی ۸۳٪ آثار ایشان همچنان تصحیح و تحقیق نشده مانده است.

آثار ملا اسماعیل خواجویی (...-۱۱۷۳ ق) به سپاس حق تعالی اکثر چاپ شده است - هرچند شایسته تحقیق قویم و پرمایه تر است - و اندک آثاری از ایشان تحقیق نشده مانده است.

از ۱۵۴ اثر ملا- حبیب الله کاشانی (...-۱۳۴۰ ق) که در مقاله کتابشناسی آثار ملا- حبیب الله کاشانی معرفی شده است و به خواست خدا در همین دفتر ارائه می شود، حدود ۴۲ اثر به صورت چاپی ارائه شده و اغلب آنها نیز چاپ سنگی است و در حدود

ص: ۲۰

۱- (۱) - زندگی نامه علامه مجلسی، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۲، ص ۳۷۵-۳۹۲.

۲- (۲) - بنگرید به تقویم الایمان، میرداماد تحقیق علی اوجیبی، ص ۹۴-۱۲۱؛ نبراس الضیاء و تسواء السواء، میرداماد، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، ص ۸۷-۹۲ مقدمه؛ حکیم استرآباد، دکتر سید علی موسوی مدرس بهبهانی، صص ۱۰۷-۱۷۵.

۱۱۶ اثر همچنان چاپ نشده باقی مانده است. از آیت الله حاج محمد ابراهیم کلباسی (...-۱۲۶۱ ق) ۲۴ رساله و مقاله و اجازه معرفی شده است و از این تعداد ۲۰ اثر همچنان چاپ نشده باقی مانده است. (۱)

از حکیم میرفندرسکی (۹۷۰-۱۰۵۰ قمری) ۲۲ اثر و اجازه معرفی شده و از آثار این حکیم بزرگ ۹ اثر چاپ و بقیه همچنان خطی باقی مانده است. (۲)

فقیه بزرگوار آیت الله حاج آقا منیر الدین بروجردی (۱۲۶۹-۱۳۴۲ ق) دارای بیش از ۲۰ اثر فقهی، اصولی و رجالی است درحالی که از این مجموعه تاکنون ۴ اثر به چاپ رسیده است.

تراجم نگاران به فقیه و عالم متضلع محمد بن حسن اصفهانی مشهور به فاضل هندی (۱۰۶۲-۱۱۳۷ ق) ۸۰ اثر نسبت داده اند (۳) که معدودی از آنها از جمله کشف اللثام، اجاله الفکر، اللآلی العبقریه، بینش غرض آفرینش، حکمت خاقانیه و الکوکب الدرّی به چاپ رسیده و در حدود ۹۰٪ آثار آن جناب همچنان در زاویه کتابخانه ها به صورت خطی باقی مانده است.

البته از آثار چاپ نشده دانشمندان شیعه این سرزمین هم برخی آثار نسخه ای از آن موجود نیست یا اگر هست دست یافتنی نیست یا به سختی به دست می آید که آن نیز واگویه دردی دیگر است.

آثار خاندان های علمی و به خصوص بزرگان خاندان ها همتی جمعی را می طلبد و می تواند به صورت یک پروژه عظیم علمی مطرح شود. مثلاً آثار خاندان آل ترکه و به

ص: ۲۱

۱- ((۱)) - کتابشناسی حاج محمد ابراهیم کلباسی، سید محمد حسین حکیم.

۲- ((۲)) - راه نمای پژوهش درباره میرفندرسکی، محمد رضا زاددهوش.

۳- ((۳)) - رجال اصفهان، دکتر سید محمد باقر کتابی، جلد اول، ص ۶۹-۷۰؛ فوائد رضویه، محدث قمی، به کوشش عقیقی بخشایشی، ص ۶۱۵-۶۱۶ و غیر آن.

خصوص شخصیت بزرگوار و مشهور این خاندان صائِن الدین علی ترکه اصفهانی (...۸۳۵ ق) با ۱۵ اثر فخیم و گرانسنگ از قبیل: اسرار الصلوه، تمهید القواعد، شرح فصوص قیصری، شرح تائیه ابن فارض و... که هنوز نیز بخش زیادی از آن چاپ نشده مانده است.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که بررسی خانواده های علمی و چگونگی شکل گیری آنها از منظر علمی و جامعه شناسی ثمراتی نغز به همراه دارد و نمایانگر جلوه ای از شکوه و عظمت تمدن اسلامی را در خود دارد و تصحیح و پژوهش علمی آثار خاندانی این ثمرات علمی و جامعه شناختی را نیز به همراه خواهد داشت.

اگرچه سخن درباره این آمار و ارقام به درازا می کشد ولی امید است پرگویی و گزافه گویی نشود و این درد غفلت در تراث پژوهی به خواست صاحب (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) (۱) درست واگویه شود و بی توجهی ما به این ثروت علمی تبیین شود. شاید این درداندیشی زمینه های جدیدی را برای شروع ها و فتوحاتی در عرصه تراث فراهم آورد.

باز بنگرید به آثار شیخ محسن عاصی اصفهانی رشتی (۱۲۲۴-۱۲۹۰ ق) که دارای آثار فراوان است و خود در «دافع البلیه» جایی می گوید که تا آن تاریخ ۷۱۰ کتاب به نظم و نثر دارد. (۲) وی در آن زمان شصت و شش ساله بوده است. از آثار او تاکنون چیزی -جز رساله «مرآه العاشقین» که در میراث دفتر سوم عرضه شده- چاپ نشده است و ما درباره افق علمی و ساحت فکری و فرهنگی وی به دلیل چاپ نشدن آثارش قضاوتی درست و کامل نمی توانیم داشته باشیم. در مقدمه مرآه العاشقین ۵۴ اثر از آثار او معرفی اجمالی شده است. همچنین از فقیه بزرگ میرزا محمد شهدادی مصاحبی نائینی

ص: ۲۲

۱- ((۱)) -سوره مبارکه قلم، آیه ۱.

۲- ((۲)) -میراث حوزه اصفهان، ج ۳، ص ۲۳۵.

(...-۱۲۷۸ ق) ۱۱ تألیف سراغ داریم که تنها دو رساله از آن تاکنون به چاپ رسیده است.

سید بزرگوار شفتی (۱۱۸۰ یا ۱۱۷۵-۱۲۶۰ ق) با ۳۳ اثر علمی ارزشمند، میر زین العابدین پدر صاحب روضات با ۱۲ نگارش، میرزا عیسی بیگ با ۱۶ کتاب و رساله، میر سید احمد علوی با ۴۸ تألیف هر کدام آثاری گرانسنگ به رشته تألیف درآوردند و همچنان به صورت خطی باقی مانده است.

آنچه ذکر شد از باب نمونه بود. بنده برای نمایاندن قصورها و تقصیرها یکصد نفر از شخصیت های مهم اصفهان را انتخاب نمودم و درباره وضعیت آثارشان تحقیق کردم اما در نگارش و نگرش باز از آوردن همه آن آمار و ارقام چشم پوشیدم اما عده ای از آن عالمان را دریغ دارم که ذکر نکنم.

عالمانی چون سید بهاء الدین محمد حسینی مشهور به مختاری نائینی (۱۰۸۰-۱۱۳۰ تا ۱۱۴۰ ق) (۱) با ۱۸ اثر، ملا علی نوری (...-۱۲۴۶ ق) با ۱۳ پژوهش (۲)، مرحوم محقق سبزواری (...-۱۰۹۰ ق) با ۱۰ تألیف (۳)، آقا سید محمد باقر درچه ای (۱۲۶۴-۱۳۴۲ ق) با حدود ۱۰ اثر علمی که از آن جمله است دوره فقه و اصول ایشان در شانزده مجلد (۴)، ملا صالح مازندرانی (...-۱۰۸۶ ق) با ۱۰ عنوان تألیف، ابن مسکویه

ص: ۲۳

۱- ((۱)) - دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۲، ص ۸۹۶.

۲- ((۲)) - همان، ۵۰۱.

۳- ((۳)) - رجال اصفهان، دکتر محمد باقر کتابی، ص ۲۶؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۳۷۲.

۴- ((۴)) - دانشمندان و بزرگان اصفهان، ۳۷۰-۳۷۱؛ ستاره ای از شرق، ص ۶۳۰-۶۳۸. در ص ۶۳۵ این کتاب آمده مهم ترین اثر او یک دوره ۱۸ جلدی فقه و اصول است که شامل مطالبی درباره فقه، اصول، کلام، درایه، رجال و دیگر باب های علمی است، هر یک از این مجلدات معادل ۶۰۰ تا ۷۰۰ صفحه دست نویس با خط ریز است که می توان حدس زد مجلدات چاپی آن به بیش از پنجاه جلد بالغ شود.

(...-۴۲۱ق) با گزارش تراجم نگاران از ۲۸ اثر علمی وی (۱)، سید عبد الحسیب عاملی (...-۱۱۲۱ق) با ۱۰ نگارش (۲)، صاحب عباد (...-۳۳۴ یا ۳۳۵ق) با ۱۵ تألیف. (۳)

کتابشناسان ۱۲ تألیف برای سید صدر الدین عاملی (۴)، ۳۱ اثر برای مولی محمد باقر فشارکی (...-۱۳۱۴ق) (۵) و ۳۵ کتاب و رساله برای سید محمد رضوی خوانساری (۱۲۹۲-۱۳۷۴ق) (۶) و ۱۳ اثر و تعلیقات فراوان بر کتب رجالی برای شیخ الشریعه اصفهانی گزارش کرده اند. (۷)

از مرحوم میر محمد صالح خاتون آبادی (۱۰۵۸-۱۱۱۶ یا ۱۱۲۶ق) ۲۵ اثر از تراث علمی (۸) و از آقا سید ابوالقاسم دهکردی (۱۲۷۲-۱۳۵۳ق) ۲۴ تألیف و حاشیه و شرح بر آثار مفاخر شیعه (۹) و از سید محمد حسن مجتهد اصفهانی (۱۲۰۷-۱۲۶۳ق) ۳۰ کتاب و رساله (۱۰) معرفی کرده اند.

آقا محمد علی هزار جریبی (۱۱۸۸-۱۲۴۵ق) با ۲۲ اثر (۱۱) و ملا محمد تقی هروی

ص: ۲۴

-
- ۱- ((۱)) - همان، ص ۱۳۲.
 - ۲- ((۲)) - همان، ۲۴۵.
 - ۳- ((۳)) - فوائد رضویه، محدث قمی، ص ۱۱۰؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۲۷۵.
 - ۴- ((۴)) - رجال اصفهان، محمد باقر کتابی، ص ۱۲۱، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۲۸۵.
 - ۵- ((۵)) - دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۳۱۸.
 - ۶- ((۶)) - همان، ص ۶۶۰-۶۶۲.
 - ۷- ((۷)) - دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۷۰۶-۷۰۷.
 - ۸- ((۸)) - رجال اصفهان، محمد باقر کتابی، ص ۵۵-۵۶؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۷۲۶-۷۲۷.
 - ۹- ((۹)) - منبر الوسیله، آیت الله دهکردی، ج ۱، ص ۳۲-۳۳.
 - ۱۰- ((۱۰)) - دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۴۸۷.
 - ۱۱- ((۱۱)) - همان، ص ۵۰۳-۵۰۴.

اصفهان (۱۲۱۷-۱۲۹۹ ق) با ۳۹ رساله و کتاب (۱) در زمره این عالمان اند که بسیاری از آثارشان تحقیق و عرضه نشده است.

این وضعیت آثار مؤلفان و عالمان سرشناس و مشهور است؛ حال و وضعیت آثار و تألیفات عالمان گمنامی که از چشم تراش پژوهان دور مانده و یا یکی و دو اثر مهم و مشهور دارند به مراتب بدتر و ناگوارتر از این است.

امروز همراهی و هماهنگی علم و فرهیختگی در کنار تدبیر و درایت و هنر، و ذوق و سلیقه در همه عرصه های احیاء تراث از پژوهش گرفته تا چاپ و توزیع از ضرورت های انکارناپذیری است که می تواند در توجه مردم ما جاذبه ایجاد کند و جامعه فرزندان و جوانان با استعداد را به پیشینه با عظمت خودشان واقف کند. این توجه به میراث گرانسنگ کهن شیعه است که می تواند جوانان ما را با اعتماد به روح خودباوری، به بیگانه ستیزی و مرعوب نشدن در برابر زخارف فریبنده دنیای غرب سوق دهد.

یکی از بزرگان علم (۲) نکته ای بس لطیف و حرکت آفرین و تحول ساز فرمودند که آن را چنین تقریر می کنم:

امروزه هیچکس در قرآن از جهت شماره سوره و آیات آن اختلافی ندارد؛ یعنی همه سوره چهلیم، آیه بیست و دوم را سوره مؤمن آیه ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا... می دانند. اگر در موقعیت کنونی که در فضای حاکمیت اسلامی زندگی می کنیم مجموعه ای و زین و معتبر یا گروهی از زعمای علمی کشور گرد هم جمع می شدند و گروههایی در رشته های مختلف علوم تشکیل می دادند و پس از آن در هر رشته تعدادی از بزرگان و فرزندان آن عالم را دعوت می کردند و از آنها می خواستند

ص: ۲۵

۱- (۱) - همان، ص ۴۰۶-۴۰۸؛ رجال اصفهانی، محمد باقر کتابی، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۲- (۲) - مجله حوزه، ش ۲۲ مهر و آبان ۱۳۶۶، ص ۲۶ و ۲۷، قسمت دوم مصاحبه با استاد علامه حسن زاده آملی.

بهترین کتابهای آن رشته را معرفی کنند و در صورتی که مناسب تحقیق شده است آن را انتخاب کنند و در غیر این صورت براساس یک اسلوب واحد و شیوه نامه، سفارش تحقیق دهند، مجموعه ای از صدها جلد کتاب مختلف و متنوع در رشته های گوناگون علوم اسلامی می شد که با عنوان «گنجینه میراث علمی و فرهنگی شیعه» چاپ می شد.

علاوه بر این کار با هماهنگی های به عمل آمده، به همه ناشران کشور نیز بدون دریافت حق التالیف اجازه چاپ این آثار داده شود. اگر چنین اقدام بزرگی انجام شود، هزاران ساعت از عمر گرانبهای نخبگان جامعه صرفه جویی خواهد شد و همه می توانند در پژوهشهای خود به این مجموعه عظیم علمی آدرس بدهند. این مجموعه در طول زمان نیز قابل گسترش است و می تواند یک تحوّل بزرگ فرهنگی ایجاد کند.

تحقق این پروژه عظیم فرهنگی و علمی مشروط به وحدت رویه و پشتیبانی همه نهادهای پژوهشی و متولیان فرهنگی می تواند نقش تأثیرگذار و سهم مهم شیعه و ذخایر تفسیری، عرفانی، اخلاقی، فقهی، فلسفی و... آن را در شاخه فرهنگ اسلامی بهتر و بیشتر به جهانیان معرفی کند.

باری موقعیت مهم اصفهان از نظر جغرافیایی و قرار گرفتن آن در نقطه میانی کشور از ابعاد گوناگون فرهنگی، اجتماعی و علمی یک موقعیت ممتاز و استثنایی است. از طرفی راههای ارتباطی اصفهان با نقاط مختلف کشور، مناسب و سهل الوصول است. یعنی اصفهان برای ارتباط برقرار کردن با نقاط مختلف کشور، از آذربایجان تا مشهد و از کردستان تا سیستان و بلوچستان و خوزستان و امثال آنها نقطه مرکزی است. این توانمندی در کمتر استان شمالی، جنوبی یا شرقی و غربی کشور وجود دارد و بهتر از هر جایی می تواند با کل کشور ارتباط فرهنگی و علمی داشته باشد. بعلاوه ارتباط و نزدیکی این مرکز با مرکز بزرگ مذهبی-روحانی کشور-یعنی قم-و نیز تهران حائز اهمیت است.

فضاهای شهری مناسب و برای کار فرهنگی آماده است. شهری با پیشینه فرهنگی و میراث دار زحمات عالمان بزرگ شیعه در چندین قرن گذشته و به خصوص در دوره

حاکمیت سلسله صفویه در اصفهان میراثی بزرگ برای استفاده و رشد روزافزون است.

این استعدادهای خداوندی همه و همه مسئولیت آور و برای خدا باوران، تلاش آفرین و غیرت زا است.

حال مائیم و این همه زمینه های بکر و دست نیالوده کار تراشی و پژوهش و با استعداد های فراوان در بدنه ساختاری؛ آیا وقت آن نرسیده که بر این ناسپاسی به درگاه پروردگار و کوتاهی ها و ناهماهنگی ها مهر پایان بزنیم و تلاش خود را در این عرصه دو چندان کنیم؟! به امید آن روز.

درباره این دفتر

در این دفتر هفت رساله ارائه شده است که در این جا به اختصار معرفی می شوند تفصیل مطالب و چند و چون پژوهش و تصحیح را در فهرست مطالب رساله ها و مقدمه های محققان رسائل جستجو کنید.

رساله اول: با عنوان دابه الارض از آثار علامه میر سید احمد علوی عاملی و پژوهشی قرآنی درباره آیه ۸۲ از سوره نمل است که در آن از دابه الارض سخن به میان آورده و محقق گرامی آن جناب آقای حامد ناجی اصفهانی در پژوهشی متین و گرانقدر در مقدمه به بررسی نظرات پیرامون دابه الارض پرداخته و سپس متن را تحقیق و تصحیح نموده است.

رساله دوم: رساله ای بلند با عنوان «شرح خطبه البیان» - از مصادر بحار الانوار - است که آخوند مولی محمد تقی مجلسی اعلی الله مقامه دست به نگارش آن زده است و قبل از آنکه شروع به شرح خود خطبه البیان نماید، ناتمام مانده است. این تصحیح و تحقیق به همت محقق ارجمند جویا جهانبخش صورت انجام پذیرفته است. محقق اثر نسخه را براساس دو نسخه از این اثر تصحیح و تحقیق کرده است.

رساله سوم: متنی است مختصر که به خامه قلم علامه میر سید احمد علوی عاملی

شاگرد و داماد میرداماد فراهم آمده است. وی این رساله را در تقدم نماز زیارت بر زیارت از راه دور نگاشته و به بررسی ابعاد این مسئله پرداخته است. این اثر براساس تنها نسخه موجود از آن که به محبت جناب دکتر حامد ناجی اصفهانی به دستمان رسید. و آن نسخه از کتابخانه علامه بزرگوار سید محمد علی روضاتی می باشد، تصحیح و تحقیق گردیده است.

رساله چهارم: هفت استفتاء فقهی است که به همت محقق توانا و فرهیخته جناب حجه الاسلام علی صدرایی خویی تحقیق گردیده است. محقق گرامی اثر در مقدمه تحقیق تحلیلی محتوایی و موضوعی پیرامون آثار شیخ بهایی پرداخته و در نهایت با بحثی درباره مجموعه استفتاءات چاپ نشده شیخ بهایی به تحقیق این رساله کوتاه پرداخته است. ارزشمندی این استفتاءها گذشته از سؤالات آن شخصیت پرآوازه، ذوفنون و متضلع شیخ بهایی است که چاپ همه آثار و تألیف های او و حتی آثار وابسته به آثارش را اعم از ترجمه و شرح و حاشیه و تعلیق ها ضروری و ارزشی نموده است.

رساله پنجم: «مشارع الاحکام» اثر فقهی ارزشمندی از صاحب فصول مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی حایری است.

محقق ارجمند جناب حجه الاسلام حاج شیخ مهدی باقری با دقت و امعان نظر به تحقیق و تصحیح و استخراج منابع و تنظیم مقدمه ای نیکو پرداخته است و اثر را به شایستگی احیا نموده است. این اثر از آن جهت که اولین اثر فقهی تصحیح شده از این فقیه اصولی است نیز حائز اهمیت می باشد.

رساله ششم: کتابشناسی خودنوشت آثار ملا- حبیب الله کاشانی است که براساس نسخه مؤلف به همت جناب آقای مجید غلامی جلیسه فراهم آمده است. محقق محترم اثر در پاورقی های مفصل و سودمند نسخ موجود از آثار و نیز گزارشی از

چاپهای

ص: ۲۸

سنگی و حروفی آن ارائه کرده است که رساله را به اثری کامل پیرامون آثار ملا حبیب کاشانی درآورده است.

رساله هفتم: رساله ای کوتاه از خاندانی فخیم پیرامون حیات سراسر معنویت و فیض علامه فقیه و عارف سترگ حاج شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب تفسیر شریف مجد البیان است که به مساعدت محقق گرامی جناب حجه الاسلام مجید هادی زاده تحقیق گردیده است.

در پایان این مقال به چند تذکر لازم اشاره می کنم:

۱- نظرات محققان این اثر در مقدمه رساله ها و تصحیح ها الزاما نظر مرکز نیست و از آنجا که نظر هر پژوهشگر محترم است در مواقعی که میان نظر ما و محقق رساله اختلاف نظری وجود داشته، در صورت عدم توافق علمی، بر نظر محقق احترام گزارده و بدون اعمال نظر خود، به درج آن مبادرت ورزیده ایم.

۲- در ویرایش رساله ها- به جز خطبه البیان- سعی نموده ایم بر یک سبک و اسلوب پیش رویم تا هماهنگی و همخوانی ویرایش رساله ها حفظ شود.

۳- از محققان گرامی و پژوهشگران حوزه و دانشگاه برای پربار شدن این مجموعه دعوت به همکاری می کنیم و در صورتی که رساله هایی از تراث اصفهان به نظر دقیق و دست مبارک محقق غبار غربت از چهره آن زدوده شده باشد، برای درج در این رساله نامه تراث اصفهان استقبال می کنیم.

۴- صمیمانه سپاسگذار می شویم که اهل علم و ادب و تحقیق معایب کار را تذکر دهند و نکته هایی درباره این مجموعه یا تحقیق محققان یا نقد تصحیحی برایمان ارسال دارند. امید آن داریم در دفترهای آینده این تراث قیم، مقالاتی نیز در زمینه نقدنامه تراث پژوهشی داشته باشیم.

۵- تکرار سپاس های دفترهای قبل را بر خود شکر نامکّر می دانم و از همه سرورانی که در به سامان رسیدن این سفر سلف صالح، همکار و پشتیبان و همراه بوده اند، صمیمانه سپاسگزاری می کنیم. به خصوص از دفتر آیت الله مظاهری، مسئول محترم مرکز تحقیقات رایانه ای و محققان گرامی و همکاران محترم مرکز تحقیقات رایانه ای و بخش احیاء تراث و قسمت خدمات رایانه. امید که این خدمت ناقابل به دیده نورانی رضایت مندی حضرت ولی الله الاعظم رسیده باشد. آمین.

و السلام صفر المظفر ۱۴۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۸۶ بنده امیدوار خدا، محمد جواد نورمحمدی

ص: ۳۰

- ۱- نبراس الضیاء و تسواء السواء، معلم ثالث، میرداماد، با تعلیقات حکیم ملا- علی نوری، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، نشر میراث مکتوب و انتشارات هجرت، اول، ۱۳۷۴، قم.
- ۲- تقویم الایمان با شرح آن به نام کشف الحقایق از علامه میر سید احمد علوی و تعلیقات حکیم ملا علی نوری، معلم ثالث میرداماد، تحقیق و تقدیم علی اوجبی، نشر مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و نشر میراث مکتوب، اول، ۱۳۷۶، تهران.
- ۳- مجموعه مقالات همایش فاضل سراب و اصفهان عصر وی، به اهتمام گروه تاریخ دانشگاه اصفهان با مشارکت مجموعه تاریخی، فرهنگی و مذهبی تخت فولاد، به کوشش دکتر اصغر منتظر القائم، و انتشارات دانشگاه اصفهان، اول، ۱۳۸۲.
- ۴- زندگی نامه علامه مجلسی، ج ۱-۳، سید مصلح الدین مهدوی، با حواشی علامه سید محمد علی روضاتی، چاپ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، ۱۳۷۸.
- ۵- میراث حوزه علمیه اصفهان، دفتر سوم، به اهتمام محمد جواد نور محمدی، اول، ۱۳۸۶، قم.
- ۶- راه نمای پژوهش درباره میرفندرسکی، محمد رضا زادهوش، مهر قائم، اول، اصفهان، ۱۳۸۳.
- ۷- فواید رضویّه، حاج شیخ عباس قمی، با کوشش دکتر عقیقی بخشایشی، نشر نوید اسلام، اول، ۱۳۸۵، قم.
- ۸- رجال اصفهان، دکتر سید محمد باقر کتابی، ج ۱، انتشارات گلها، اول، ۱۳۷۵.

۹- دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، تحقیق و تصحیح رحیم قاسمی، محمد رضا نیلفروشان، نشر گلدسته، اول، ۱۳۸۴، اصفهان.

۱۰- منبر الوسيله، آیت الله سید ابوالقاسم دهکردی، به کوشش مجید جلالی دهکردی، ج اول، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۳۷۹.

۱۱- ستاره ای از شرق، سید تقی درچه ای «موسوی»، مؤسسه اطلاعات، تهران، اول، ۱۳۸۳.

۱۲- حکیم استرآباد میرداماد، دکتر سید علی موسوی بهبهانی، دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۷۷.

۱۳- کتابشناسی خاندان کلباسی، سید محمد حسین حکیم، دست نوشته مؤلف.

ص: ۳۲

مؤلف: علامه میر سید احمد علوی عاملی

تحقیق و تصحیح: حامد ناجی اصفهانی

[مقدمه محقق]

درآمد:

«دابه الارض (۱)» یکی از آموزه های قرآنی است که در سوره مبارکه نمل، آیه ۸۲ به صراحت از آن یاد شده است: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ .

«و چون قول (-فرمان عذاب) بر ایشان فرود آید، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم [چنان که سزد] به نشانه های ما یقین نداشتند»

بنا بدین آیه شریفه:

۱- ظهور «دابه الارض» (-جنبنده زمین) به هنگام فرمان خداوند است، که این فرمان به اطلاق قرآنی می تواند در مقطعی از زمان خاص باشد یا با طلیعه قیامت در پایان دنیا.

ص: ۳۳

۱- ((۱)) - در پاره ای از تفاسیر نام وی «جسسه» دانسته شده است؛ بنگرید به روح البیان، ج ۶، ص ۳۷۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۳۵.

طرفه درین مقام آن است که اجمال آیه بعد از این آیه وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱) «و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بیوندند.»- در بدو امر با قیامت سازگار است و با توجه به آموزه های شیعی با مساله رجعت، زیرا در قیامت همه گروه ها محشور می شوند ولی به دلالت این آیه «مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» فقط دسته ای محشور می شوند.

مفسران اهل سنت درباره شناسایی «دابه الارض» روایات متهافت و ناسازگاری را عرضه کرده اند که به اخبار اسرائیلیات شبیه است و بنا به مفاد اکثر آنها این موجود، موجودی غیرانسانی می باشد (۲)، از همین رو از دیرباز این روایات اگرچه در تفاسیر گوناگون سنی و شیعی راه یافته مورد تردید قرار گرفته است. در تفسیر فخر الدین رازی آمده است: «و اعلم أنه لا دلاله فی الكتاب علی شیء من هذه الامور، فإن صح الخبر فيه عن الرسول صَلَّى الله عليه و آله قبل، و الا لم يلتفت اليه (۳)». و سید محمد طنطاوی در تفسیر خود آورده است: «و نحن نؤمن بأن هناك دابه تخرج في آخر الزمان و أنها تكلم الناس بكيفية يعلمها الله- عز و جل- أما ما يتعلق بالمكان الذي تخرج منه هذه الدابه و بالهيئة التي تكون عليها من حيث الطول و القصر، فنكل ذلك الى علمه سبحانه- حيث لم يرد حديث صحيح يعتمد عليه في بيان ذلك» (۴).

البته به استناد روایتی منقول از امیر مؤمنان علیه السلام پاره ای از مفسران اهل سنت (۵) این جنبنده را انسان دانسته اند.

ص: ۳۴

۱- (۱) -سوره مبارکه نمل، آیه ۸۲.

۲- (۲) -آلوسی در روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۳۴ همین رأی را به صراحت برگزیده است.

۳- (۳) -مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۵۷۲.

۴- (۴) -التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۳۵۹.

۵- (۵) -الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۳۷.

نگاشته علامه علوی عاملی، دربردارنده دو بخش است، الف: نقل روایات مفسران اهل سنت؛

وی درین مقام با تتبعی ژرف تمامی اقوال موجود درین موضوع را در هجده نقل گرد هم آورده است، و بنابر جستار ما مرجع اصلی وی در نقل هفت قول اول، تفسیر روض الجنان رازی با واسطه و یا بی واسطه بوده است، که در منقول ذیل تأثر وی از رازی آشکار می نماید.

روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۳: «در خبر دیگر آمده که بر شکل مرغی باشد، پر و بال دارد و چهار پای دارد، و الله اعلم بصحته».

رساله: «در خبر دیگر آمده است بر شکل مرغی باشد، پر و بال دارد و چهار پای دارد، و الله اعلم».

البته در خور ذکر است که او، خود در ذیل نقل هفتم از رازی نام برده است: «شیخ جلیل ابو الفتوح خزاعی رازی... نقل نموده است» و این بخش از عبارات او در واقع پایان نقل وی از روض الجنان است!

ب: نقل روایات مفسران شیعه؛

علوی عاملی خود به صراحت تمامی منقولات خود را از تفسیر مجمع البیان علامه طبرسی نقل کرده است (۱) و در مآل به منقولات وی صحنه نهاده است، درین مقام نیز اسلوب وی از عبور از اقوال مفسران اهل سنت به نظر شیعه بسان سبک روض الجنان است.

ص: ۳۵

۱- (۱) - منقول وی از عیاشی نیز بر پایه نقل مجمع البیان است، زیرا در تفسیر عیاشی چنین مطلبی وجود ندارد.

رساله: «این جمله اقوال در شکل و بیرون آمدن و طرز و سیرت دابه الارض است و جمیع این اخبار به طرز سنّیان است و اما نزد ما شیعیان آن است که...».

روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵: «و این اخباری است از طریق عامّه مخالفان و موافق اخباری است که آمد، از طرق اصحاب ما که گفتند دابه کنایت است از...»

*** بنابر رساله عاملی در تحقیق «دابه الارض» چهار جنبه از وی به شرح ذیل قابل شناسایی است: (۱)

الف: صفات ظاهری:

موجودی شگفت که ترکیبی از اعضاء گاو، خوک، فیل، بز کوهی، شتر مرغ، شیر، پلنگ، گربه، گوسفند و شتر دارد. (۱)

در جایی دیگر وی بسان مرغ دارای پر و بال دانسته شده است. (۲)، (۱۲)

موجودی است بسان آدمیان. (۱۰)

موجودی بدون مو و پشم ولی دارای محاسن. (۷)

دارای خلقت مهیب و دژم، چنان که حضرت موسی علیه السلام از خدا خواست که این موجود به جای خود رود. (۱۳)

همان بچه شتر ناقه حضرت صالح علیه السلام است. (۱۷)

اشاره به ماری است که در دیوار مکه بود و عقاب آن را در هنگام تجدید بنای کعبه توسط قریش گرفت. (۲)

ب: محل خروج:

۱- کوه صفا در مسجد الحرام. (۱۱)

۲- از درختی در مکه، در موسم حج. (۱۵)

ص: ۳۶

۱- (۱) - شماره های مندرج بین دو کمان نشانگر شماره حدیث آن در متن رساله علوی عاملی است.

۲- (۲) - فتح القدير، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳-مسجد کوفه از تنور حضرت نوح علیه السلام.(۱۶)

۴-طائف.(۱۶)

۵-شب عیدی از مکه به منی رود.(۶)

۶-مسجد الحرام.(۹)

۷-از ناحیه دور دستی در یمن دو بار ظاهر شود و سپس از مکه بیرون آید.(۳)

ج:رسالت دابه الارض:

تمییز مؤمن از کافر با گذاشتن علامتی خاص بر هریک، بدون آن که بتوانند از وی بگریزند(۳،۵،۹)

داشتن مأموریتی فراگیر، به نحوی که تمامی موجودات متوجه او شوند.(۱۴)

د:وجه تسمیه:

۱-سرعت تند، چنان که کسی بدو نرسد(۴)

۲-داشتن طی الارض (نظر مؤلف)

و امّا بر طبق روایات شیعه، مراد از «دابه الارض» امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است که رسالت خود را در رجعت پس از ظهور به انجام خواهد رسانید(۱۹)،(۲۰)؛ و این معنی در آیه بعد(سوره نمل، آیه ۸۳) به اجمال مورد گفتگو قرار گرفته است.

بر طبق رأی برخی از مفسران، مراد از «دابه الارض» حضرت حجّت علیه السلام(۱) است که در زمانی خاص ظهور خواهد فرمود. ولی گویا این رأی مورد نظر علوی عاملی نیست و از آن صحبتی به میان نیآورده است.

تذکر: بنابر صحّت روایات ۵،۹ قرائت واژه «تکلمهم» بدون تشدید و به فتح «تاء» خواهد بود(۲)، و این همان قول منقول از ابن عباس در این موضوع است.

ص:۳۷

۱-((۱)) -روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵.

۲-((۲)) -نیز بنگرید: جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۱.

(۱)

در تحقیق این اثر از تنها نسخه یافت شده آن در اواسط مجموعه ای خطّی در هفت صفحه استفاده گردید، که حضرت استاد علامه سید محمد علی روضاتی - حفظه الله - با سماحت تامّ آن را از کتابخانه شخصی خود در اختیار نگارنده قرار دادند، و لله درّه.

این نسخه بنا بر پاره ای از خط خوردگی ها بظاهر خطّ مؤلف است، جز آن که این دست نوشت از سویی با سایر خطوط مسلمّ وی، همچون نسخه مصابیح القدس، العروه الوثقی، الخطفات القدسیه و... چندان سازگار نمی نماید.

و از سوی دیگر وجود پاره ای از اخطاء در آن، انتساب آن را به مؤلف علامه آن ردّ می نماید. از این رو در تصحیح اثر حاضر با عنایت به تصحیح قیاسی، رساله حاضر عرضه گردید.

ص: ۳۸

۱- (۱) - جهت تفصیل زندگی نامه و نسخه شناسی آثار علوی عاملی به مقدمه نگارنده بر شرح قبسات و مصقل صفا مراجعه شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد نامحدود بر معبود بی زوال و درود نامحدود بر محمد و آل، چنین گوید افقر عباد الله الى رحمه ربي الغنى احمد بن زين العابدين العلوي، که باری تعالی در سوره نمل در کریمه و إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۱)

یعنی چون قول بر ایشان واقع شود-یعنی چون عذاب بر ایشان واقع شود-واجب شود (۲)-به معصیت-در آخر الزمان بیرون آریم جانوری از زمین.

اما حدیث دابه الارض و اخباری که در این معنی وارد شده است.

[۱]: ابن جریح در وصف دابه الارض نقل نموده که سرش شبیه به سر گاو، و چشمش به چشم خوک، و گوشش به گوش پیل، و شاخش به شاخ بز کوهی، و گردنش به گردن شتر مرغ، و سینه اش به سینه شیر، و رنگش رنگ پلنگ و تهی گاهش چنانکه گربه، و دنبالش مثل دنبال گوسفند، و پایش پای شتر، و فراخی در میان هر دو پایش دوازده گز باشد، و ما بین سرش تا قدم یک فرسنگ. و بعضی گویند که فراخی میان هر دو شاخش به قدر نیزه باشد. (۳)

ص: ۴۱

۱- (۱) -سوره مبارکه نمل، آیه ۸۲.

۲- (۲) - کذا در نسخه، بظاهر نسخه بدل «واقع شود» در نسخه است که در نسخه تصحیح ما در متن قرار گرفته است.

۳- (۳) -بنگرید: زاد المسیر، ج ۳، ص ۳۶۹؛ الکشاف، ج ۳، ص ۳۸۴؛ روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۳.

[۲]: و در خبری دیگر آمده است که: بر شکل مرغی باشد، پر و بال دارد و چهار پای دارد و الله اعلم. (۱) و اخباری که بعد از این بیابند به صواب و راستی نزدیکتر است.

[۳]: عبید الله بن عمر لثی روایت کرده است از ابی سرحه [انصاری] اخباری، که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که: این دابه را سه بیرون آمدن باشد،

یکبار، از اقصای یمن، و در بادیه و صحرا خبرش فاش شود، و لیک به مکه نرسد.

و چون مدت مدیدی بر این گذرد یکبار دیگر بیرون آید، خبر آن در بادیه آشکار شود، و به مکه خبر آن برسد.

در روزی مردمان در مسجد الحرام جمع باشند، از ناحیه و طرفی [از] مسجد از رکن و مقام بیرون آید، و خاک را از سر دور سازد، و در قبیله بنی مخزوم ظاهر شود، و مردمان از او ترسیده گریزان شوند. و جمعی دانند که گریختن از آیات باری تعالی وجهی ندارد متوجه آن شوند (۲)، پس روی هایشان مانند ستارگان روشن و مستضی گردد. پس دابه الارض روی به زمین گزارد کسی به او نرسد، و گریزنده از آن نتواند گریخت؛ پس اگر به دشمن رسد که راه باطل داشته باشد از ترس و بیم آن در پناه نماز گزاردن گریزد، و بعد از آن در پس پشت او در آید و گوید که ای فلان، اکنون مشغول نماز گزاردن شدی، پس آن کس نگاه در عقب کند داغی بر بازوی او نهد، و با مردمان در حضر و سفر رفاقت کند. مؤمنان را از کافران شناسد، پس یکی مؤمن گوید و دیگری را کافر، به اینکه «یا کافر» گوید نسبت به کافر و «یا مؤمن» گوید نسبت به مؤمن. (۳)

[۴]: حذیفه بن یمان روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که بالای «دابه الارض» بیست گز باشد، و در تند رفتن کسی به او نرسد، و گریزنده از او نتواند گریخت، مؤمن را علامت بر

ص: ۴۲

۱- (۱) - بنگرید: زاد المسیر، ج ۳، ص ۳۶۹؛ روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۳.

۲- (۲) - روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۴: «مردم از او بترسند و بگریزند و جماعتی که دانند که از خودی نتوان گریختن، به پیش او شوند».

۳- (۳) - ر.ک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۶؛ روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵.

روی کند، و کافر را داغی بر روی نهد، عصای موسی با او باشد با خاتم سلیمان». (۱)

[۵]: و بعضی (۲) دیگر روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که فرموده باشد که: دابه الارض چون بیرون آید عشاء موسی با او باشد و انگشتری سلیمان؛ روی مؤمن را نقش کند به انگشتری، و بینی کافر را بشکند به عصا، و چون مؤمنان و کافران بر او حاضر شوند مؤمن را از کافر شناسد، خطاب نماید «یا مؤمن! مؤمن را، و «یا کافر! کافر را». (۳)

[۶]: و بعضی روایت (۴) نموده اند که «دابه الارض» شب عیدی که حاجیان از مکه به منی روند، بیرون آید (۵) و مردمان از پیش او و از پس او روند و هیچ منافقی نبوده باشد مگر بینش کند (۶)، و هیچ مؤمن نباشد مگر آن که گرامیش دارد.

[۷]: شیخ جلیل ابو الفتوح خزاعی رازی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده است که از آن حضرت پرسیدند صفت دابه را، او دنبال دارد یا ندارد؟ فرمود که: ندارد. و مو و پشم ندارد و محاسن. (۷)

[۸]: و بعضی از متأخرین مفیدترین نقل نموده اند که دابه انسانی است گویا که با صاحبان بدعت و کفر خواهد نمود، و ایشان را مغلوب خواهد گرداند.

[۹]: حذیفه بن الیمان نقل نموده است که رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدم که یا رسول الله این

ص: ۴۳

۱- (۱) - ر.ک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۶؛ زاد المسیر، ج ۳، ص ۳۷۱؛ روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۴.

۲- (۲) - روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵؛ ابو هریره.

۳- (۳) - روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵؛ جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۲.

۴- (۴) - روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵؛ عبد الله عمر.

۵- (۵) - روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵؛ «دابه الارض شب جمع برون آید، یعنی شب عید که حاجیان از مکه به منی شوند».

۶- (۶) - روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵؛ «هیچ منافق نباشد و الا او مهار در بینش کند».

۷- (۷) - در روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۵ آمده است: «گفت او دنبال ندارد، و وبر و پشم ندارد، انما او محاسن دارد چنان که مردان شما».

دابه از کجا بیرون می آید؟ گفت: از مسجدی که حرمت آن زیاده تر باشد از سائر مساجد که آن مسجد الحرام باشد، (۱) در حالتی که عیسی علیه السلام طواف خانه کعبه با مسلمانان کند، و زمین در زیر قدم ایشان بجنبید، چنانچه قندیلهای کعبه بجنبید و کوه صفا شکافته شود از جانب مشعر الحرام، و آن از کوه صفا به در آید، هیچ رونده آن را نرسد، و هیچ گریزنده [ای] از آن نتواند گریخت رستن (۲) مردم را به نام ایمان و کفر خواند، اما مؤمن را نکته و نقطه بر روی او زند سفید، و آن نقطه پهن شود تا همه روی او نورانی شود؛ و کافر را نقطه سیاه بر روی او زند که همه روی او سیاه شود گردد. بر روی آن بنویسد که این مؤمن است و بر روی این بنویسد که کافر است. (۳)

[۱۰]: و بعضی نقل نموده اند که روی آن چون روی آدمیان باشد. (۴)

[۱۱]: و بعضی گفته اند که از شکافی بیرون آید که در کوه صفاست سه روز بیرون آید (۵) که هنوز ثلثی از آن بیرون نیامده باشد، چون بیرون آید بعد از آن که بیرون آید سر او باید رسد به منافق، رسد که در نماز بوده باشند. به ایشان گوید که شما را به نماز چه حاجت است؟ آنگاه مهار در بینی ایشان کند.

[۱۲]: و وهب گوید که تن آن چون تن مرغان بود. (۶)

[۱۳]: و حسن بصری گوید که موسی علیه السلام از خدای تعالی درخواست تا دابه را به او نماید، سه شبانه روز از کوه بیرون می آمد و در حوالی رفت، (۷) خلقت مهیب و منظری فقیع داشت، موسی فرمود بار خدایا فرمان ده تا به جای خود رود. (۸)

ص: ۴۴

۱- (۱) - ر.ک: الکشاف، ج ۳، ص ۳۸۴.

۲- (۲) - هکذا در نسخه.

۳- (۳) - الکشاف، ج ۳، ص ۳۸۵؛ روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۶.

۴- (۴) - روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۶ به نقل از وهب.

۵- (۵) - الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۳۷.

۶- (۶) - زاد المسیر، ج ۳، ص ۳۷۰؛ روض الجنان، ج ۱۵، ص ۷۶.

۷- (۷) - اصل: در هوالی رفعت.

۸- (۸) - کشف الاسرار، ج ۷، ص ۲۵۸؛ منهج الصادقین، ج ۷، ص ۳۷.

[۱۴]: و بعضی نقل کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که بیرون آید «دابه الارض»، پس فریاد کند سه نوبت که بشنود آواز آن را هرکس که میان مشرق و مغرب باشد.

[۱۵]: و قتیبی در کتاب عیون اخبار نقل کرده است که در موسم حج از درختی از مکه بیرون آید که سرش به این رسد، (۱) و پای او از خاک هنوز بیرون نیامده باشد.

[۱۶]: و بعضی نقل کرده اند که بیرون آید از مسجد کوفه از موضعی که فأر تنور نوح، و بعضی گویند از طائف. (۲)

[۱۷]: و بعضی را اعتقاد آنست که «دابه الارض» عبارت است از بچه ناقه صالح علیه السلام (۳) که چون کافری ناقه صالح را کشت آن بچه اش (۴) گریزان شد، سنگی شق شد (۵) پس آن بچه در اندرون آن سنگ رفت، پس آن سنگ به هم آمد و در آن سنگ پنهان است تا حکم حق تعالی [بر] بیرون آمدن آن شود. (۶) و بعضی از شعراء عرب این مضمون را به بیتی در آورده گفته است

و اذکر خروج فضیل ناقه صالح یسم الوری بالكف و الایمان

و معنی این بیت آن است که به خاطر رسان بچه ناقه صالح را، نام خواهد برد خلق آن را به کافر و مؤمن.

[۱۸]: ابو الجوزا گفت عبد الله عباس را گفتم که باری تعالی فرموده است در حق دابه الارض که «تکلمهم» از «کلام» است به معنی سخن گفتن، یا از «کلم» است به معنی جراحت؟

ص: ۴۵

۱- (۱) - کذا در نسخه.

۲- (۲) - بنگرید: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۳۷.

۳- (۳) - الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۳۵؛ فتح القدير، ج ۴، ص ۱۵۱.

۴- (۴) - کذا در نسخه به همین عبارت/ شاید بچه شتر.

۵- (۵) - یعنی شکاف برداشت.

۶- (۶) - هکذا در نسخه/ نسخه خطخوردگی دارد و احتمالاً در اول چنین بوده است: «حکم حق تعالی شود بیرون آید».

گفت: که از هر دو باشد، با مؤمنانش کلام باشد، و با کافران «کلم» به معنی جراحت. (۱)

پس حاصل معنی آن است که هر گاه مردمان امر معروف و نهی منکر را رها کنند بیرون آوریم برای ایشان جانوری از زمین که حرف گوید با مؤمنان، و مجروح سازد کافران را.

این جمله اقوال در شکل و بیرون آمدن و طرز و سیرت «دابه الارض» است، و جمیع این اخبار به طرز سنیان است. و اما نزد ما شیعیان آن است که در وقت خروج صاحب الزمان (۲) حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بیرون آید، و عصاء موسی در یک دست، خاتم سلیمان در دست دیگر اوست. و چون آن حضرت را طی الارض باشد تعبیر از آن به «دابه الارض» شده است به شکل مبارک خود و به هیبت تمام،

[۱۹]: شیخ جلیل، طبرسی که از اکابر شیعه است در مجمع البیان آورده است به این عبارت: «وقد روی عن علی علیه السّلام أنّه صاحب العصا و المیسم»، یعنی روایت کرده شده است از حضرت علی علیه السّلام من صاحب عصا و میسمم (۳)، یعنی انگشتی سلیمان. (۴)

[۲۰]: و باز شیخ طبرسی نقل نموده است از علی بن ابراهیم بن هاشم که او در تفسیر خود روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام که آن حضرت فرموده که مردی در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله به عمار بن یاسر گفت که ای ابا الیقظان آیه [ای] در کتاب الله است که دل مرا خراب و فاسد کرده است، عمار گفت که کدام آیه است؟ پس آن مرد گفت که «دابه» است که بیرون خواهد آمد در آخر الزمان. عمار گفت به خدای که نشینم و نخورم و نیاشامم تا که آن را به تو بنمایم، پس عمار آن کس را برداشته به خدمت

ص: ۴۶

۱- (۱) - بسنجید: کشف الأسرار، ج ۷، ص ۲۵۸؛ الکشاف، ج ۳، ص ۳۸۵؛ زاد المسیر، ج ۳، ص ۳۷۱؛ روض الجنان، ج ۱۵، ص

۷۷؛ التبیان، ج ۸، ص ۱۱۹.

۲- (۲) - در نسخه اساس بالای «الزمان» آمده است: الأمر - خ ل.

۳- (۳) - اصل: میسم.

۴- (۴) - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۶.

امیر المؤمنین علیه السلام آورد و آن حضرت تناول می نمود خرما و روغن تازه با شیر، پس آن حضرت به عمار خطاب نمود که نزدیکتر آی! پس عمار نشست و با حضرت رفیق چیز خوردن شد، آن مرد تعجب کرد از عمار، پس چون عمار برخواست آن مرد اعتراض کرد که تو گفستی قسم یاد نمودی که نخوری و نیاشامی تا مرا «دابه الارض» نمائی پس عمار گفت به تو نمودم، اگر ادراک و شعور می داشتی. (۱)

[۲۱]: و باز عیاشی همین حکایت را از ابی ذر غفاری-رضی الله عنه- نقل نموده است، و چون آن حضرت قسیم بهشت و دوزخ است، پس مؤمن را خطاب به بهشتی کند و غیر مؤمن را به دوزخ. (۲)

و آیه دلالت دارد بر صحت رجعت (۳) جمعی از اموات در زمان خروج صاحب الزمان علیه السلام (۴) زنده خواهند گردید، و متصل به آیه «دابه الارض» فرموده است که وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۵) و چون این آیه دلالت دارد بر آن که پاره ای از مردمان حشر خواهند شد، پس پیش از قیامت خواهد بود؛ زیرا که در قیامت جمیع خلائق حشر خواهند شد، چنانچه حق تعالی در قیامت فرموده که: وَ حَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمْ نَعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا. (۶)

ص: ۴۷

-
- ۱- ((۱)) - همان جا.
 - ۲- ((۲)) - بسنجید: مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۷؛ التبیان، ج ۸، ص ۱۲۰؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۷۶.
 - ۳- ((۳)) - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۶ و تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۷۵ به نقل از عیاشی.
 - ۴- ((۴)) - در بالای آن «الامر» آمده است.
 - ۵- ((۵)) - سوره مبارکه نمل، آیه ۸۳.
 - ۶- ((۶)) - سوره مبارکه کهف، آیه ۴۷.

- ۱-الكشاف، محمود الزمخشري، ۴ ج، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۷ ق.
- ۲- كشف الاسرار، رشيد الدين ميدي، تحقيق على اصغر حكمت، ۱۰ ج، امير كبير، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳- زاد المسير، ابو الفرج ابن جوزي، تحقيق عبد الرزاق مهدي، ۴ ج، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۲۲ ق.
- ۴- روض الجنان، ابو الفتوح رازي، تحقيق محمد جعفر ياحقي و محمد مهدي ناصح، ۲۰ ج، بنياد پژوهشهای آستان قدس، مشهد، ۱۴۰۸ ق.
- ۵- التبيان، الشيخ حسن الطوسي، تحقيق احمد قصير العاملي، ۱۰ ج، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ۶- مجمع البيان، فضل بن حسن الطبرسي، ۱۰ ج، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ۷- الصافي، الملا محسن الفيض الكاشاني، تحقيق حسين اعلمی، ۵ ج، الصدر، تهران، ۱۴۱۵ ق.
- ۸- جامع البيان، ابو جعفر محمد الطبري، ۳۰ ج، دار المعرفه، بيروت، ۱۴۱۲ ق.
- ۹- الجامع لاحكام القرآن، محمد بن احمد القرطبي، ۲۱ ج، ناصر خسرو، تهران، ۱۲۶۴ ش.
- ۱۰- فتح القدير، محمد بن علي الشوكاني، ۶ ج، دار ابن كثير و دار الكلم الطيب، دمشق و بيروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۱- مفاتيح الغيب، فخر الدين الرازي، ۳۲ ج، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۲۰ ق.
- ۱۲- روح البيان، اسماعيل الحقي البروسوي، ۱۰ ج، دار الفكر، بيروت.
- ۱۳- التفسير الوسيط للقرآن الكريم، السيد محمد الطنطاوي، ۱۵ ج، دار النهضة، مصر.
- ۱۴- روح المعاني، السيد محمود آلوسي، تحقيق على عبد الباري عطيه، ۱۶ ج، دار الكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۵- منهج الصادقين، ملا فتح الله كاشاني، ۱۰ ج، كتابفروشي علمي، تهران، ۱۳۳۶ ش.

مؤلف: آخوند مولانا محمد تقی مجلسی قدس سره (۱۰۷۰ ق)

تحقیق و تصحیح: جویا جهانبخش

پیشگفتار پژوهنده

اشاره

متنی که در معرض دید و داوری ارباب تحقیق و نظر قرار می گیرد، تألیفی است نویافته از آثار محدث نامی عصر صفوی، آخوند ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی اول/ ف: ۱۰۷۰ ه. ق.) که به آهنگ شرح خطبه البیان نگارش آن را آغاز نموده و به تمهید مقدمات درازدامن پرداخته و علی الظاهر تألیف آن را در نیمه راه و پیش از ختم مقدمات و آغاز شرح نص خطبه البیان رها کرده است. به هر روی، متنی که به دست آمده - چنان که ملاحظه خواهید فرمود - ناتمام است و البته به تفصیلی که این مقام را گنجایش آن نیست، گمان می رود بعمد از پیگیری آن عنان بر تافته باشند.

خطبه البیان، گفتاری است با کاست و فزود و نقلهای ناهمسان که - به قول علامه مولانا محمد باقر مجلسی و شماری از دیگر حدیث شناسان امامیه - برخی از غالیان و پیروان ایشان به امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت داده اند و اگرچه از حیث لفظ و

مضمون

ص: ۴۹

مورد خرده گیری بوده و در حدیثنامه های معتبر و مهم شیعی نیز نیامده است، دریغمانده از معدودی جلب نظر کرده و سبب گردیده است أحياناً بدان استشهاد یا استناد کنند.

متن حاضر، چون: أُولاً از مؤلفات مجلسی أُول است و برای اطلاع بر سیر و صیوروت علمی این دانشمند نامی به کار می آید؛ ثانياً، إقدام به تألیف و باز ایستادن از إتمام آن- در کنار پاره ای قرائن-، نمودار دگر دیسی فکری و فرهنگی تواند بود که جامعه علمی در عصر صفوی به خود می دید؛ ثالثاً، سررشته ای در باب نحوه ترویج روایت موسوم به «حدیث نورائیت» به دست می دهد؛ رابعاً، تنها بر پاره ای مفاهیم ناستوار یا أخبار مشکوک، اشمال نداشته، بلکه پاره ای از فضائل و مناقب ممتاز امیر مؤمنان علی- علیه السّلام- و دیگر پیشوایان پاک- علیهم السّلام- را نیز شامل است که دیده و ران شیعی و سنی بدان باورمند بوده و هستند؛ و خامساً، از روزگار تألیف تاکنون بیشتر در زاویه خمول بوده و زین رو در مطالعات تاریخی و حدیثی و تراثی در معرض نقد و بررسی نیامده است، شاینده تحقیق و نشر دیده شد.

از برای تصحیح و تحقیق این متن دو دستنوشته به دست داشته ایم- هرچند پسان تر دستنوشته سومی نیز از این متن شناخته ایم-؛ و آن دو دستنوشته از این قراراند:

یکی دستنوشته کتابخانه ملی ملک (به شماره ۱۵۷۳)، و دیگر دستنوشته متعلق به علامه آیه الله حاج سید محمّد علی روضاتی- دام علاه.

تصویر دستنوشته ملک را دوست ارجمند، حجّه الإسلام و المسلمین علی صدرائی خوئی- حفظه الله و رعاه-، إتحاف فرمود. این دستنوشته که به آن رمز M داده ایم سخت مغلوط و آلوده به تصحیفات و تحریفات فراوان است، و تنها از برای آنکه خواننده به چون و چند آن نیک آگاه شود، رنج گزارش اختلافات آن را با نسخه دیگر بر خود هموار داشته ایم؛ اختلافاتی که اغلب پیشیزی ارزش ندارند.

دسترس به تصویر دستنوشته ملکی آیه الله روضاتی-آدام الله ظلّه- به مرحمت خود ایشان حاصل شد. این دستنوشته که با رمز R از آن یاده کرده ایم نسبتاً صحیح و مضبوط است و مؤلف به قلم خویش در آن اصلاحاتی کرده. با وجود دستنوشته آیه الله روضاتی که اولاً-چنان که اشاره شد- آثار قلم مجلسی اول در آن است، و ثانیاً- آنسان که از یادداشتهای پایان آن برمی آید- در تملک ملا محمد جعفر فرزند مؤلف بوده، هیچ شکی در نسبت این متن به مجلسی اول باقی نمی ماند.

به نظر می رسد که ماتن فقید، در مطالعه دستنوشته R، نه تنها برخی سهو القلم های رونویسگر را اصلاح و تدارک نموده، در عبارات و نوشتار خویش نیز بازنگری می کرده و به نوعی کتاب خود را بازویرائی نموده است.

گواه این گمان، عبارات مشترکی است که در دستنوشته R و M موجوداند و در R قلم زده شده یا مورد تجدید نظر قرار گرفته اند. پیداست بیشینه این عبارات از قلم خود مجلسی یکم تراویده بوده است؛ چه، نه R از روی M استنساخ گردیده و نه M از روی R، و این عبارات در مادر نسخه هر دو وجود داشته است.

یادداشتهای توضیحی و تخریجات و تعلیقات و موادی که برای این متن فراهم کرده بودیم، با مقدمه ای مفصل-از جمله در باب «خطبه البیان» و حدیث موسوم به «نورائیت» و...-، بس درازدامن تر از آن بود که در میراث حوزه اصفهان تواند گنجید.

پس به نشری دیگر وانهاده شد؛ لَعَلَّ اللهُ يُخَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا.

از همه کسانی که در سامان یافتن این ویراست یاری کرده اند، از جمله بزرگوارانی که تصویر نسخه ها را مرحمت نمودند و نیز آقای علیرضا رحمانی ملک آباد که در مقابله یکچند مساعدت کردند، سپاسگزارم.

و الحمد لله أولاً و اخراً کمین خادم کتاب و سنت:

جويا جهانبخش اصفهان ۱۳۸۶/ ه.ش.

(۱) - این داوری از علامه مولانا محمد باقر مجلسی (مجلسی ثانی) - رضوان الله علیه - است که «خطبه البیان» جز در کتابهای غالیان و مانند ایشان نیامده است.

تفصیل گفتگو را در باب این داوری و داوریهای مشابه و چون و چند «خطبه البیان»، به پژوهشنامه ای که در همین باره در دست تدوین است، وامی نهیم.

از پژوهشهای چاپ شده موجود، دست کم نوشته های شادروان شیخ محمد جواد مغنیه و آقای سید جعفر مرتضی عاملی در این باره سزاوار مراجعه است.

(۲) - سخت مایه تأسف است که بسیاری احادیث معتبر و باورآفرین در این مجموعه با مثنی اخبار سست و مشکوک همنشین گردیده اند و اگر خواننده خود در نقد تراث و دانش حدیث دیده ورنه نباشد ای بسا اخبار استوار کتاب را تحت الشعاع پاره ای مرویات ضعیف بنهد و از یک سنخ بپندارد.

البته این خلط و در آمیختن غث و سمین، منحصر به این کتاب و مجلسی یکم نیست. در کثیری از مناقب نامه ها چنین مسامحات و برف انبار اخبار مشهود می افتد بدان سان که گروهی را - حشویانه - به پذیرش هر رطب و یابس تشویق می کند و گروهی را به تشکیک در فقره های مناقشه ناپذیر می اندازد.

پالایش عالمانه مناقب نامه و رده بندی اعتباری اخبار مناقب، از بایسته های علمی روزگار ماست.

(۳) - قرآن کریم: س ۶۵، ی ۱.

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه مؤلف]

سبحان من تقدّس بجلال عظمته عن أن تحيط به أو هام العارفين و تعالی بعظمه (۱) کبریآئه عن أن تناله (۲) أفكار الواصلين و تنزه کبریاء لاهوتيته (۳) عن أن تدركه (۴) قلوب المخلصين (۵) و الصّی لموه علی حبيب إله العالمين و فصّ خاتم الأنبياء و المرسلين، محمّد المبعوث إلى الإنس و الجنّ أجمعين، و عترته شمس سماء الدّین و نجوم فلک اليقين، علی بن أبی طالب و ذرّيته المطهّرين، صلوه دائمه بدوام السّموات و الأرضين. (۶)

أما بعد (۷)،

مخفی نماند که چون خطبه مبارکه موسومه به «خطبه البيان» (۸) از جمله خطب (۹) مولای (۱۰) مؤمنان و پیشوای متّقیان و وارث علوم جمیع پیغمبران و قسمت کننده خلد و نیران و در وجوب متابعت شریک قرآن، برگزیده پروردگار عالمیان و نفس و جان پیغمبر آخر الزّمان، لا أحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك، (۱۱)

ص: ۵۷

۱- (۱) - بعظمه / M بعظمته.

۲- (۲) - تناله / R تناله.

۳- (۳) - لاهوتيته / M لاهوتيه [كذا!].

۴- (۴) - تدركه / R تدركه.

۵- (۵) - المخلصين / R المخلصين.

۶- (۶) - الأرضين / M الأرضين.

۷- (۷) - أما بعد / M ندارد.

۸- (۸) - خطبه البيان / M خطبه البيان.

۹- (۹) - خطب / M خطبه.

۱۰- (۱۰) - مولای / زیر میم از M است.

۱۱- (۱۱) - لا أحصى ثناء... / حدیث نبوی است. نگر: فرهنگ ماثورات متون عرفانی، باقر

آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود

ما را چه حد حمد و (۱) ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای (۲) تو بود

مولانا و مولی الثقلین و مقتدانا و مقتدی الکونین، کلام الله (۳) النایطق، علی بن ابی طالب - علیه من (۴) الصلوات از کاهها و من التّحیّیات أنماها-، خطبه ای (۵) بود در کمال إغلاق و نهایت إشکال؛ و درین اوقات در عالی مجلس نواب اشرف اقدس اعلی، کلب آستان علی بن ابی طالب- صلوات الله و سلامه علیه-، شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی- خلد الله ملکه ابد- مذکور شده بود و خواهان آن بودند، این فقیر بی بضاعت، محمّد تقی بن المجلسی (۶) الاصفهانی، در خور فهم خود آن را شرحی کرد تا عالی مجلس شریف به آن مزین گردد و شیعیان حضرت امیر المؤمنین (ع) از آن بهره مند گردند و ثواب آن به روزگار (۷) فرخنده آثار اشرف اقدس اعلی عاید گردد- و من الله الاستعانه و التوفیق.

و چون ایضاح آن مبتنی بود بر ذکر بعضی از آیات و احادیث و کلام اصحاب تحقیق و عرفان، لا جرم مقدم بر مطلوب، شروع در آنها شد.

ای طالب دین قویم! و ای پیماینده صراط مستقیم! اندکی از چاه طبیعت بیرون آی، و آنچه بر مذاق تو درست نیاید، حمل بر قصور فهم خود کن، نه بر غلو (۸)، زیرا که ذات مقدّس مطهر مرتضوی- تعالی شأنه (۹)- نه در مرتبه ایست (۱۰) که امثال ما و تو گمگشتان تیه (۱۱) طبیعت پی بدان توانیم برد، بلکه ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین به حقیقت آن حضرت

ص: ۵۸

۱- (۱) - و/در M نیست.

۲- (۲) - سزای/در M رضای.

۳- (۳) - الله/در M نیامده است.

۴- (۴) - من/ M من.

۵- (۵) - خطبه ای/ M خطبه.

۶- (۶) - المجلسی/ R مجلسی.

۷- (۷) - به روزگار/ M پروردگار.

۸- (۸) - غلو/ M علو. از همینجا پیداست که مشککان و منکران خطبه البیان را گفتاری غالیانه می شمرده اند.

۹- (۹) - تعالی شأنه/چنین است در M و R.

۱۰- (۱۰) - مرتبه ایست/ M مرتبه.

۱۱- (۱۱) - تیه/ «تیه» یعنی: بیابان خشک و بی آب و علف.

نمی‌توانند رسید چنانکه منقولست از آن پیشوای (۱) پیغمبران که: یا علی! نمی‌شناسد خدای-تبارک و تعالی-را کسی بغیر از من و (۲) تو، و نمی‌شناسد (۳) مرا کسی بغیر از خدای عزّ و جلّ-و تو، و نمی‌شناسد تو را کسی بغیر از خدای-تقدّس و تعالی- و من.

هرچند که جان عارف آگاه بود کی در حرم قدس تو اش راه بود

دست همه اهل کشف و ارباب شهود از دامن إدراک تو کوتاه بود (۴)

و دیگر احادیث که به گوش هوش تو خواهیم رسانید.

أولاً بدان که واردست (۵) در اخبار از نبی مختار و ائمه أطهار-صلوات الله عليهم أجمعين- آنکه: ذات مقدّس إلهی-جلّت عظمته-در ازل الازال با کمال ظهور مخفی بود؛ خواست که ظاهر گردد، نور مقدّس مطهر مصطفی و مرتضی را آفرید چنانکه در حدیث قدسی (۶) واردست (۷) که: کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأعرف، (۸) یعنی: من گنجی بودم (۹) مخفی خواستم (۱۰) که شناخته شوم آفریدم خلق را تا شناخته شوم و بنابر حدیث سابق کسی را غیر از محمد و علی (۱۱)-صلوات الله علیهما-قابلیت معرفت حضرت حق-سبحانه و تعالی-نبود. پس مراد از خلق درین حدیث ایشان بوده باشند چنانکه مولوی معنوی بدین اشاره کرده اند:

ص: ۵۹

-
- ۱- (۱) - پیشوای / R پیش وای [کذا].
 - ۲- (۲) - و/در M «و» آشکارا زیر دارد.
 - ۳- (۳) - نمی‌شناسد/در M سین زیر دارد.
 - ۴- (۴) - این چارانه در شمار چارانه های منسوب به أبو سعید أبو الخیر است.
 - ۵- (۵) - واردست / M وارد است.
 - ۶- (۶) - قدسی / M ندارد.
 - ۷- (۷) - واردست / M وارد است.
 - ۸- (۸) - لأعرف/در هامش M به خطی روشن نوشته شده: لکی اعرف. از برای این حدیث قدسی، نگر: فرهنگ مأثورات متون عرفانی، ص ۳۸۶.
 - ۹- (۹) - بودم/در M دال زیر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - خواستم/در M با هیأت «خواستم» کتابت کرده و در واقع معدوله بودن «واو» را اینگونه خاطر نشان کرده اند.
 - ۱۱- (۱۱) - علی / M علی.

أحمدا! خود کیست اسپاه (۱) زمین ماه بین بر چرخ و بشکافش جبین

کنت کنزا رحمه مخفیته فابتغیت أمه مهدیه

تاج «کژمننا» ست بر فرق سرت (۲) طوق «أعطیناک» آویز (۳) درت

قفلهای ناگشوده مانده بود از کف «إنا فتحنا» برگشود

صد هزاران آفرین بر جان او بر قدوم دور (۴) فرزندان او

آن خلیفه زادگان (۵) مقبلش زاده اند از عنصر جان و دلش (۶)

ما را طلب و نیاز دادی (۷) آغاز پس بر حسب طلب تو در (۸) کردی باز

اینها همه چیست؟! تا کنی گنج نهران بر خلق جهان عیان (۹) ز گنجینه راز

و دیگر حدیث اول ما خلق الله نوری (۱۰)، یعنی: اول چیزی که خدای-تبارک و تعالی-

ص: ۶۰

۱- ((۱)) - اسپاه / M آسیای.

۲- ((۲)) - سرت / در M (گویا به خطی الحاقی) دستکاری شده و به «سراست» [!] بدل گردیده.

۳- ((۳)) - آویز / در M بالای سطر «د» افزوده شده تا «آویزد» خوانده شود.

۴- ((۴)) - دور / چنین است در R. در M دوز در مثنوی ی تصحیح نیکلسون (چ لاهوتی، د: ۶، ب: ۱۷۵) «و دور» آمده است.

۵- ((۵)) - خلیفه زادگان / M خلیفه زادگان.

۶- ((۶)) - این بیتها را- به ترتیب- نگر در: مثنوی (چاپ لاهوتی)، د: ۲، ب: ۳۵۳ و ۳۶۴؛ د: ۵، ب: ۳۵۷۴؛ د: ۶، ب: ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۶-البته

با تفاوت هائی در ضبط.

۷- ((۷)) - دادی / M داری.

۸- ((۸)) - تو در / R ندارد. ضبط نص، موافق M است.

۹- ((۹)) - عیان / در M عین آشکارا زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) - نوری / M نوری. «اول ما خلق الله نوری» را به عنوان حدیث نبوی نگر در: عوالی اللالی، ۴/۹۹؛ و: الزواشح

السّیماویّه، ط. دار الحدیث، ص ۶۴؛ و: نور البراهین جزائری، ۱/۱۷۹؛ و: الحاشیه علی أصول الکافی ی میرزا رفیعا، ص ۴۷۳ و

۵۷۸؛ و...

آفرید (۱) نور من بود، و حدیث قدسی یا محمّد! لولاك لما خلقت الأفلاك، (۲) یعنی: ای محمّد! اگر تو نمی بودی من نمی آفریدم أفلاك را. و آیه کریمه وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ (۳) بر اتحاد (۴) نور محمّد و علی (۵) شاهدست و حدیث مشهور أنا و علی من نور واحد (۶) - یعنی: من و علی از یک نوریم - بدین معنی ناطق؛ و آنکه در احادیث وارد شده است که:

أول ما خلق الله العقل (۷) یعنی اول چیزی که خدای - تبارک و (۸) تعالی - آفرید عقل بود و مذهب جماهیر حکما آنست که اول فیضی که از مبدأ فیاض فیاض (۹) شد (۱۰) ایجاد عقل

ص: ۶۱

۱- ((۱)) - آفرید / M افریده. ضبط نص، موافق R است.

۲- ((۲)) - یا محمّد لولاك... / حدیث قدسی «لولاك لما خلقت الأفلاك» - که تحقیق در آن محتاج مجالی فراخ تر از این است - از مشهورات فریقین است (از جمله، نگر: فرهنگ مآثورات متون عرفانی، ص ۴۴۰) لیک به صورت «یا محمّد! لولاك لما خلقت الأفلاك» در مصادر و منابع نیافتیم؛ پس جای فحص و تتبع همچنان باقی است.

۳- ((۳)) - قرآن کریم: س ۳، ی ۶۱.

۴- ((۴)) - بر اتحاد / M بر اتحاد (که مکرر نیز نوشته).

۵- ((۵)) - و / M آشکارا زبر دارد.

۶- ((۶)) - أنا و علی من نور واحد / این عبارت به عنوان حدیث نبوی آمده است در: عوالی اللاملی، ۱۲۴/۴؛ و: الرّواشح السّماویّه، ط. دار الحدیث، ص ۶۴؛ و: بحار الأنوار، ۴۸/۳۳ (در ضمن توضیحات مؤلف)؛ و: الحاشیه علی أصول الکافی ی میرزا رفیعا، ص ۵۷۸؛ و... البتّه حدیث «خلقت أنا و علی من نور واحد» در متون بس کهن تر و پر شمارتر دستیاب می شود.

۷- ((۷)) - العقل / R العقل. ضبط نص موافق M است. عبارت «أول ما خلق الله العقل» را به عنوان حدیث نبوی نگر در: عوالی اللاملی، ۴ / ۹۹؛ و: الرّواشح السّماویّه، ط. دار الحدیث، ص ۶۴؛ و... مزید آگاهی را همچنین نگر: بحار الأنوار، ۱ / ۱۰۲؛ و: فیض القدر مناوی، ط. أحمد عبد السلام، ۴ / ۶۶۸؛ و...:

۸- ((۸)) - و / در R از قلم افتاده است.

۹- ((۹)) - فیاض / M فایز.

۱۰- ((۱۰)) - شد / M شده.

أَوَّلُ بود یا محمولست بر آنکه أَوْلِيَّتْ إضافية باشد یعنی بعد از ایجاد نور آن حضرت، أَوَّلُ چیزی که مخلوق شد، عقل بود (۱) و یا محمولست بر آنکه أكثر محققین ذکر کرده اند که مراد از عقل نور مقدس مطهر مصطفوی و مرتضوی است (۲) که ایشان عقل کنند؛ و علی أَىِّ حال، قبل از ایجاد عالم و آدم به چندین هزار سال در حظایر قدس و (۳) مجامع آنس منظور نظر إلهی بودند و حضرت با آن نور عشق بازی می کرد و آن نور به تسیح و تقدیس داد عاشقی می داد چنانکه مضمون آیه کریمه يُجِيبُهُمْ وَ يُجِيبُونَهُ (۴) برین معنی شاهد است و آیه (۵) کریمه وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۶)، ازین معنی خبر می دهد:

آن دم که ز هر دو کون آثار نبود بر لوح وجود نقش اغیار نبود

معشوقه عشق و ما به هم می بودیم در گوشه خلوتی که دیار نبود

چنانکه منقولست از آن حضرت-صلوات الله و سلامه علیه- که: کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین، (۷) یعنی: پیغمبر بودم و هنوز آدم میان آب و گل بود.

و حضرت شیخ العارفین، عراقی (۸)، بدین معنی إشارت کرده اند (۹):

ص: ۶۲

۱- ((۱)) -بود/ M ندارد.

۲- ((۲)) -مرتضوی است/ M مرتضویست.

۳- ((۳)) -و/ M در.

۴- ((۴)) -قرآن کریم: س ۵، ی ۵۴.

۵- ((۵)) -آیه/ R ندارد.

۶- ((۶)) -قرآن کریم: س ۸۵، ی ۳.

۷- ((۷)) -کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین/ این حدیث که از مشهورات است، از جمله آمده است در: عوالی اللالی، ۱/۲۶۶؛ و: مناقب الابی طالب-علیهم السلام-، ابن شهر آشوب، ط. دار الأضواء، ۱/۲۶۶.

۸- ((۸)) -شیخ العارفین عراقی/ مراد، فخر الدین ابراهیم عراقی (ف: ۶۸۸ یا ۶۸۶ ه.ق)، صوفی و شاعر ایرانی و نویسنده لمعات، است.

۹- ((۹)) -بدین معنی إشارت کرده اند/ این سروده ها را عراقی در رساله لمعات اش آورده و بالتبع جامی نیز در أشعه اللمعات گزارش کرده است.

فائنی و إن كنت ابن ادم صوره

فلی فیہ معنی شاهد بأبوتی (۱)

گفتا: به صورت ارچه ز اولاد (۲) آدمم

از وی به مرتبه به همه حال برترم

چون بنگرم در آینه (۳) عکس جمال خویش

گردد همه جهان بحقیقت مصورم

خورشید آسمان ظهورم (۴)، عجب مدار

ذرات کاینات اگر گشت مظهرم (۵)

أرواح قدس چیست؟ نمودار معنیم

أشباح أنس چیست؟ نگهدار پیکرم

بحر محیط رشحه ای (۶) از فیض فیضم

نور بسیط، لمعه ای از نور ازهرم

از عرش تا به فرش همه ذره ای (۷) بود

در نور آفتاب ضمیر منورم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان

گر پرده صفات خود از هم فرودرم

ص: ۶۳

۱- (۱) - این بیت - چنان که جامی نیز در أشعه اللّمعات (ط. گوهری، ص ۵۹) اشاره کرده - از چکامه تائی ابن فارض است.

۲- (۲) - ز اولاد / M باولاد.

۳- (۳) - در آینه / M باینه.

۴- (۴) - ظهورم / M ظهورهم.

۵- (۵) - مظهرم / M مظهرم.

۶- (۶) - رشحه ای / M رشحه.

۷- (۷) - ذره ای / M ذره.

عالم بسوزد از سبحات جلال من
از روی لطف گر به جهان بازبنگرم
پیش از وجود خلق به هفصد هزار سال
شد علم آخرین و نخستین مقرّم
بر لوح ممکنات، قلم آنچه ثبت کرد
حرفی بود همه (۱) از حواشی دفترم
بحر ظهور و بحر بطون و قدم به هم
در من بین که مجمع بحرین اکبرم
آبی که زنده گشت ازو خضر جاودان
آن آب چیست؟ قطره ای (۲) از حوض کوثرم
آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد
یک نفعه ایست (۳) از نفس روح پرورم
فی الجملة مظهر همه أسماست ذات من
بل اسم أعظم بحقیقت چو (۴) بنگرم

[روایات متعدده در فضائل رسول خدا حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) و علی بن ابیطالب(علیه السلام) و الأئمه المعصومین(علیهم السلام)]

[روایت اول: از طریق عامّه و خاصّه]

و چنانکه منقولست به طرق مختلفه و آسانید متکثره از طرق عامّه و خاصّه از رسول خدا-صلوات الله علیه- که آن حضرت فرمود که: کنت أنا و علیّ نوراً بین یدی الله-تبارک و تعالی- یسبح الله (۵) ذلک التور و یقدسه قبل أن یخلق الله ادم بأربعه عشر الاف سنه فلما

۱- ((۱)) - همه / M ندارد.

۲- ((۲)) - قطره ای / M قطره.

۳- ((۳)) - نفحه ایست / R نفته است. بالای آن «نفحه خ ل» نوشته شده است بدین معنا که نسخه بدل است. ضبط نص موافق M است به جز این که در M به جای حاء، خاء ضبط شده است.

۴- ((۴)) - چو / M چه.

۵- ((۵)) - الله / در R «الله» نوشته و در عین حال لام أول را کسره هم داده و گویا روی ألف یک

خلق الله تعالى ادم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب إلى صلب حتى أقره صلب (1) عبد المطلب ثم أخرجه من صلبه فقسمه (2) قسمين قسما في صلب عبد الله و قسما في صلب أبي طالب فعلى منى و أنا منه لحمه لحمى و دمه (3) دمی فمن أحیه فبحبى أحیه و من أبغضه فببغضى أبغضه (4)، یعنی: بودم (5) من و على نوری در برابر خدای-تبارک و تعالی-و آن نور تسییح و تقدیس الهی می کرد پیش از آنکه خدای-تبارک و تعالی-آدم را بیافریند (6) به چهارده هزار سال. پس چون خدای-تبارک و تعالی-آدم را آفرید آن نور را در پشت (7) او جای داد. پس خدای-عز و جل-آن نور را از پشت به پشت می آورد (8) تا قرار داد او را در پشت عبد المطلب پس آن نور را از پشت عبد المطلب بیرون آورد (9) و او را دو قسمت کرد: قسمی را در پشت عبد الله جای داد و قسمی (10) را در

ص: ۶۵

- ۱- (1) - صلب/در M نیامده است.
- ۲- (2) - فقسمة / M فقسمة.
- ۳- (3) - دمه / M دمه.
- ۴- (4) - این حدیث را-و لو با تفاوتی جزئی در ضبط نص-نگر در: نظم درر السیاطین زرنندی حنفی، ص ۷۹؛ و: کشف الغمّه، ط. دار الأضواء، ۱/۳۰؛ و: کشف الیقین علامه حلّی، ط. درگاهی، ص ۱۱ و ص ۱۲.؛ و: مناقب علی بن ابی طالب-علیهما السّلام-ابن مردویه، ط. حرز الدین، ص ۲۸۶؛ و: الخصال صدوق، ط. غفّاری، ص ۶۴۰؛ و: المحتضر حسن بن سلیمان حلّی، ص ۱۷۴؛ و: ینابیع المودّه ی قندوزی، ط. أسوه، ۱/۴۷ و ۴۸؛ و: غایه المرام بحرانی، ۱/۲۷-۲۹؛ و: ...همچنین، تفصیل را، نگر: موسوعه الإمام علی بن ابی طالب (علیه السّلام)، ۸/۶۴-۶۶.
- ۵- (5) - بودم/در R و M چنین است.
- ۶- (6) - بیافریند / M بیافرینند.
- ۷- (7) - پشت/«پشت» را مرحوم مجلسی-طاب ثراه-در ترجمه «صلب» آورده است.
- ۸- (8) - می آورد/در M، راء، زیر دارد.
- ۹- (9) - تا قرار داد... آورد این بهره در M نیامده است.
- ۱۰- (10) - قسمی/چنین است در M در R.

پشت ابي طالب. چون ما هر دو يك نوريم، لا- جرم علي از منست و من از او؛ گوشت او گوشت منست، و خون او خون منست؛ پس كسي كه او را دوست دارد پس به سبب دوستي من (۱) او را دوست (۲) داشته است و (۳) كسي كه او را دشمن دارد پس به سبب دشمني من (۴) او را دشمن داشته است.

[روایت دوم: از مسند احمد بن حنبل]

و باز روایت کرده است أحمد بن حنبل در مسند خود و همچنین فقیه شافعی ابن مغازلی (۵) هر دو به إسناد (۶) خود از جابر بن عبد الله الأنصاری از رسول خدا-صلى الله عليه و آله و آله-أنه (۷) قال ذات يوم بعرفات و على تجاهه: (۸) ادن (۹) منى يا على! خلقت أنا و أنت من شجرة واحدة، فأنا أصلها و أنت فرعها و الحسن (۱۰) و الحسين (۱۱) أغصانها، فمن تعلق بغصن (۱۲) منها أدخله الله الجنة. یعنی: آن حضرت-صلوات الله عليه-روزی در عرفات نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب، در برابر آن حضرت نشسته بود. (۱۳) فرمود: یا علی! (۱۴) به نزد من آی! یا علی! مخلوق شده ام (۱۵) من و تو از یک

ص: ۶۶

-
- ۱- (۱) - دوستی من / یعنی: دوستی با من و محبت به من.
 - ۲- (۲) - دوست / M + می دارد.
 - ۳- (۳) - و / M پس.
 - ۴- (۴) - دشمني من / یعنی: دشمني با من.
 - ۵- (۵) - نگر: مناقب اهل البيت-عليهم السلام-، ابن المغازلي، تحقيق محمودي، ص ۱۶۱ (با لحاظ تفاوت در ضبط). همچنین سنج: همان، ص ۳۵۷.
 - ۶- (۶) - به إسناد / M باسناد.
 - ۷- (۷) - أنه / M و R انه.
 - ۸- (۸) - تجاهه / M تجاهه.
 - ۹- (۹) - ادن / M ادن.
 - ۱۰- (۱۰) - الحسن / M الحسن.
 - ۱۱- (۱۱) - الحين / M الحسين.
 - ۱۲- (۱۲) - بغصن / M بغض [كذا!].
 - ۱۳- (۱۳) - بود / M + و.
 - ۱۴- (۱۴) - على / M على.
 - ۱۵- (۱۵) - مخلوق شده ام / چنين است در M و R.

درخت؛ من بیخ (۱) آن درختم (۲) و تو شاخهای (۳) بزرگ آن و حسن و (۴) حسین شاخهایی (۵) که از آن شاخ جدا شده اند. پس هر که چنگ زند به شاخی از آن شاخها، خدای-تبارک و تعالی- او را داخل بهشت گرداند.

[روایت سوم: از پیامبر (صلی الله علیه و آله)]

و روایتست از سید و مهتر و بهتر پیغمبران-صلی الله علیه و آله-أنه (۶) قال: کنا ظللا تحت العرش قبل خلق البشر و قبل خلق الطیینه الّتی منها البشر أشباحا عالیه لا أجساما نامیه. إنّ أمرنا صعب مستصعب لا یعرف کنهه إلاّ ملک مقرب أو نبی مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان فإن انکشف لکم سرّ أو وضح لکم أمر (۷) فاقبلوه و إلاّ فاسکتوا تسلّموا و ردّوا علمه إلی الله فأیکم أوسع ممّا بین السماء و الأرض. (۸)

آن حضرت می فرماید که: ما بودیم ارواح در زیر سایه عرش پیش از خلق آدم و (۹) پیش از مخلوق شدن طینتی که آدم را از آن آفریدند ارواحی چند بلند مقدار، نه جسمی که نمو کند. بدرستی که کار ما دشوارست (۱۰) دشوار. (۱۱) نمی یابد کنه او را مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که آزموده باشد خدای-تبارک و تعالی- دل او را از برای ایمان. پس اگر ظاهر شود شما را سزای از اسرار ما یا روشن گردد شما را کاری از

ص: ۶۷

- ۱- (۱) - بیخ/«بیخ» یعنی ریشه.
- ۲- (۲) - درختم/در M دال زیر دارد. خوانش «درخت»-به جای «درخت»-هنوز در میان عامّه مردم اصفهان متداول است.
- ۳- (۳) - شاخهای/چنین است در R و آشنایان به هنجارهای نگارشی پیشینیان می دانند که این ریخت نگارشی را در دستنوشتهای قدیم هم برای «شاخها» (جمع شاخ) و هم برای «شاخه ها» (جمع شاخه) به کار می برده اند.
- ۴- (۴) - /در M زیر دارد.
- ۵- (۵) - شاخهایی / M شاخهای.
- ۶- (۶) - آنه / R انه.
- ۷- (۷) - امر / M اسر.
- ۸- (۸) - نظیر این روایت به عنوان حدیث علوی آمده است در: عوالی اللالی، ۴/۱۲۹؛ و: شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ۱۰۵/۱۳.
- ۹- (۹) - پیش از خلق آدم و/در M نیامده است.
- ۱۰- (۱۰) - دشوارست / M دشوار است.
- ۱۱- (۱۱) - دشوار / M ندارد.

کارهای ما، پس او را قبول کنید، و اگر نه خاموش (۱) شوید تا سلامت باشید و (۲) علم او را به خدا گذارید. پس کدامیک از شما فراخ تر از میان (۳) آسمان و زمین است. (۴) ایشان را وسعت این معنی نیست. شما چه باشید که توانید به این معنی رسید؟!

روزی که مدار چرخ افلاک نبود و آمیزش آب و آتش و خاک نبود

بر یاد تو مست بودم و باده پرست هر چند نشان باده و تاک نبود

[روایت چهارم: منقول از جابر بن عبدالله الأنصاری]

دیگر منقولست از جابر بن عبد الله الأنصاری که گفت: شنیدم از رسول خدا -صلى الله عليه وآله- که آن حضرت فرمود که: إِنَّ اللَّهَ -تبارک و تعالی- خلق علیّیا و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمّه من نور واحد فعصر ذلك النور عصره فخرج (۵) منه شیعتنا (۶) فسبّحنا (۷) فسبّحوا و قدّسنا فقدّسوا و هلّلنا فهلّلوا و مَجَدنا (۸) فمَجَدوا (۹) و وَحَدنا فوَحَدوا ثمّ خلق الله السّموات و الأرضین و خلق الملائکه (۱۰) فمکثت الملائکه مائه عام لا تعرف تسیبها و لا تقدیسا و لا تمجیدا فسبّحت شیعتنا فسبّحت الملائکه لتسیبنا و قدّسنا (۱۱) فقدّست شیعتنا فقدّست (۱۲) الملائکه لتقدیسنا و مَجَدنا فمَجَدت شیعتنا فمَجَدت الملائکه لتمجیدنا و وَحَدنا فوَحَدت (۱۳) شیعتنا فوَحَدت الملائکه لتوحیدنا و کانت الملائکه لا تعرف تسیبها و لا تقدیسا من قبل تسیبنا و تسیب شیعتنا، فنحن

ص: ۶۸

- ۱- (۱) - خاموش / M خواموش.
- ۲- (۲) - و/در M زبر دارد.
- ۳- (۳) - میان / M + آن.
- ۴- (۴) - است / M هستند.
- ۵- (۵) - فخرج / M فخرج.
- ۶- (۶) - شیعتنا / R شیعتنا. ضبط نص، موافق M است.
- ۷- (۷) - فسبّحنا / M ندارد.
- ۸- (۸) - مَجَدنا / M عبدنا.
- ۹- (۹) - فمَجَدوا / M فسجدوا.
- ۱۰- (۱۰) - الملائکه / R الملائکه. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۱- (۱۱) - قدّسنا / M قدّسنا.
- ۱۲- (۱۲) - فقدّست / M و قدّست.
- ۱۳- (۱۳) - فوَحَدت / M توَحَدت.

الموحدون حيث لا موحد غيرنا (۱) و حقیق علی الله تعالیٰ كما اختصنا (۲) و اختصّ شيعتنا أن ينزلنا و شيعتنا في أعلا علّين. إنّ الله- تبارك (۳) و تعالیٰ- اصطفانا و اصطفی شيعتنا من قبل أن نكون أجساما فدعانا فأجبنا (۴) فغفر لنا و لشيعتنا من قبل أن نستغفر (۵) الله. (۶)

آن حضرت می فرمایند که:

خدای-تبارک و تعالیٰ-آفرید مرا و آفرید علی را و فاطمه و (۷)حسن و حسین و إمامان را از یک نور. پس آن نور را افشرد (۸)پس شیعه ما از آن نور (۹)به هم رسیدند. پس ما تسبیح کردیم و خدای-تبارک و تعالیٰ-را به پاکی یاد کردیم. پس شیعه ما نیز تسبیح کردند. و ما تقدیس و (۱۰)تنزیه کردیم. پس شیعه نیز تقدیس و تنزیه کردند. و ما تهلیل کردیم. شیعه نیز تهلیل کردند. و ما تمجید و (۱۱)تعظیم کردیم. پس ایشان (۱۲)نیز تمجید و تعظیم کردند. و (۱۳)ما توحید کردیم و خدا را به یگانگی یاد کردیم. پس ایشان نیز توحید کردند. پس خدای-تبارک و تعالیٰ-آفرید آسمانها و (۱۴)زمینها را و فرشتگان را پس صد سال برآمد که فرشتگان تسبیح و (۱۵)تقدیس و (۱۶)تمجید نمی دانستند. پس ما تسبیح

ص: ۶۹

-
- ۱- (۱) - غیرنا / M غیرنا.
 - ۲- (۲) - اختصنا / R اختصنا.
 - ۳- (۳) - تبارک / M تبارک.
 - ۴- (۴) - فأجبنا / M فاجبنا.
 - ۵- (۵) - نستغفر / R يستغفر. ضبط نص، موافق M است.
 - ۶- (۶) - این روایت را با تفاوت در ضبط نگر در: كشف الغمّه ی اربلی، ط. دار الأضواء، ۸۵/۲؛ و: جامع الأخبار سیزواری، ط. مؤسسه آل البيت- عليهم السّلام، ص ۴۵ و ۴۶؛ و: المحتضر حسن بن سلیمان حلّی، تحقیق سیّد علی اشرف، ص ۲۰۲.
 - ۷- (۷) - و/در M زبر دارد.
 - ۸- (۸) - افشرد/ضبط نص موافق M است.
 - ۹- (۹) - نور/ M بود.
 - ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۲- (۱۲) - ایشان/در M نون زیر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) - و/در M زبر دارد.

کردیم و شیعیان ما تسبیح کردند. پس ملائکه نیز تسبیح کردند از جهت تسبیح ما. و ما تقدیس کردیم. پس شیعیان ما تقدیس کردند. پس ملائکه (۱) تقدیس کردند از جهت تقدیس (۲) ما.

و ما تمجید کردیم. پس شیعیان ما تمجید کردند. پس ملائکه تمجید کردند از جهت تمجید ما. و ما توحید کردیم. پس شیعیان ما توحید کردند. پس ملائکه توحید کردند از جهت توحید ما؛ و حال آنکه فرشتگان تسبیح و تقدیس نمی دانستند پیش از تسبیح ما و تسبیح شیعیان ما. مائیم توحید کنندگان در وقتی که توحید کننده نبود به غیر از ما و سزاوارست خدای-تبارک و تعالی- را که همچنانکه ما را مخصوص گردانید و شیعیان ما را برگزید، که (۳) در آورد ما را و شیعیان ما را (۴) در اعلیٰ علّیین بالاترین مراتب بهشت.

بدرستی که خدای-تبارک و تعالی- برگزید ما را و برگزید شیعیان ما را پیش از آنکه (۵) بوده باشیم ما جسم. پس خواند ما را پس ما إجابت کردیم. پس آمرزید ما را و شیعیان ما را پیش از آنکه طلب آمرزش کنیم.

ما سالها مقیم در یار بوده ایم اندر حریم محرم أصرار بوده ایم

با یار خویش خرم و خندان به کام دل بی زحمت مشقت أغبار بوده ایم

پیش از ظهور این قفس تنگ کاینات ما عندلیب گلشن دیدار بوده ایم

چندین هزار سال در اوج فضای قدس بی پر و بال طایر طیار بوده ایم

[روایت پنجم: منقول از امام جعفر صادق (علیه السلام)]

و دیگر منقولست از حضرت عالم اهل بیت، جعفر بن محمد الصادق-صلوات الله و سلامه علیهم-، که آن حضرت فرمود که:

أتی یهودیّی إلى النّبیّی-صلی الله علیه و آله- فقام بین یدیه یحدّ النظر إلیه فقال: یا یهودیّ!

ص: ۷۰

۱- (۱) -ملائکه/ R ملایکه. M ملایکه (البته حرف چهارم را مهمل نهاده و بر زیر و زبر آن هیچ نقطه یا نشان نگذاشته است).

۲- (۲) -تقدیس/ M ندارد.

۳- (۳) -که/ چنین است در R و M؛ و پیدا است که از دیدگاه دستور امروز فارسی زائد می نماید.

۴- (۴) -و شیعیان ما را/ M ندارد.

۵- (۵) -آنکه/ M اینکه.

ما حاجتك؟ قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران (١) ألمدى كلمه الله و أنزل عليه التورثه (٢) و العصى (٣) و فلق له البحر و أظله بالغمام؟ فقال له النبي -صلى الله عليه و آله-: إنه يكره للعبد أن يزكى (٤) نفسه و لكنى أقول: إن آدم -عليه السلام- لمّا أصاب الخطيئه كانت توبته أن قال:

اللهم! إنى أسألك بحقّ محمّد و ال محمّد أن تغفرلى خطيئتي فغفرها الله (٥) تعالى له و إنّ نوحا (٦) لمّا ركب فى السّفينه و خاف الغرق (٧) قال: اللهم! إنى أسألك بحقّ محمّد و ال محمّد أن تنجيني من الغرق فنجاه الله تعالى عنها (٨) و إنّ إبراهيم (ع) لمّا ألقى فى النار قال: اللهم! إنى أسألك بحقّ محمّد و ال محمّد أن تنجيني منها فجعلها (٩) الله عليه بردا و سلاما و إنّ موسى (١٠) لمّا ألقى عصاه فأوجس فى نفسه خيفه قال: اللهم! إنى أسألك بحقّ محمّد و ال محمّد أن امتنى منها فقال الله تعالى -جلّ جلاله (١١)- لا تخف إنّك أنت الأعلى. يا يهودى! إنّ موسى (ع) لو أدركنى (١٢) ثمّ لم (١٣) يؤمن بى و بنبوتى ما نفعه إيمانه (١٤) شيئا و لا نفعته النبوه.

يا يهودى! او من (١٥) ذرّيتى المهديّ إذا خرج نزل عيسى بن (١٦) مريم لنصرته فقدّمه و صلّى خلفه. (١٧)

ص: ٧١

١- (١) -موسى بن عمران/ M موسى ابن عمران [كذا].

٢- (٢) -التورثه/ R التوريه. در M بنا درست واپسين حرف را هم زبر داده اند و هم زير.

٣- (٣) -العصى/چنين است در R و M. در رسم الخطّ امروزيں «العصا» ضبط بايد كرد.

٤- (٤) -يزكى/ M يزكى [كذا].

٥- (٥) -فغفرها الله/چنين است در M و R فغفر.

٦- (٦) -نوحا/ R ندارد. از M ضبط شد.

٧- (٧) -الغرق/ M الغرق.

٨- (٨) -عنها/ در R زير «عنها» «عنه ل» (به عنوان نسخه بدل) نوشته شده است. M عيناه.

٩- (٩) -فجعلها/ M فجعله.

١٠- (١٠) -إنّ/ M أنّ.

١١- (١١) -جلاله/ M جلاله.

١٢- (١٢) -أدركنى/ M ادركنى. R موافق متن است.

١٣- (١٣) -لم يؤمن/ M كم يؤمن.

١٤- (١٤) -إيمانه/ M ايمانه.

١٥- (١٥) -من/ R من.

١٦- (١٦) -بن/ M ابن.

١٧- (١٧) -آمده است-با تفاوت در ضبط-در: الأمالى ي صدوق، تحقيق مؤسسه البعثه، ص ٢٨٧

آن حضرت فرمودند که:

یهودی به نزد رسول خدا-صلی الله علیه و آله-آمد (۱) و در برابر آن حضرت ایستاد و نگاهی تند بر روی آن حضرت می کرد. پس آن حضرت فرمود که: ای یهودی! چه حاجت داری؟ گفت: تو بهتری یا موسی بن (۲) عمران- آن (۳) پیغمبری که خدای-تبارک و تعالی- با او سخن گفت و تورات و عصى (۴) به او فرستاد و دریا از برای او شکافت و ابر را بر سر او سایه بان (۵) ساخت-؟ پس رسول خدا-صلی الله علیه و آله- (۶) فرمود که: ناخوش است که کسی (۷) ستایش خود کند (۸)؛ و لیکن چون می پرسى بگویم: بدرستی که حضرت آدم-صلوات الله علیه- چون ترک اولی (۹) از او واقع شد (۱۰)، توبه اش این بود که گفت:

بار خدایا! بدرستی که (۱۱) از تو سؤال می کنم به حق محمد و آل محمد که گناه مرا بیامرزی.

پس خدای تعالی گناه او را آمرزید و بدرستی که نوح چون در کشتی نشست و ترسید که غرق شود گفت: بار خدایا! بدرستی که از تو سؤال (۱۲) می کنم به حق محمد و آل محمد که مرا از طوفان نجات دهی. (۱۳) پس خدای-تبارک و تعالی- او را نجات داد و بدرستی که حضرت ابراهیم (ع) را چون در آتش انداختند گفت: بار خدایا! بدرستی (۱۴) که از تو

ص: ۷۲

۱- ((۱)) - آمد/در M، میم، زیر دارد.

۲- ((۲)) - بن/ M ابن.

۳- ((۳)) - آن/ R ندارد. از M افزوده شد.

۴- ((۴)) - عصى/چنین است در M و R.

۵- ((۵)) - سایه بان/چنین است در M و R.

۶- ((۶)) - علیه و آله/ R ندارد.

۷- ((۷)) - کسی/ M کسی که.

۸- ((۸)) - کند/ M ندارد.

۹- ((۹)) - ترک اولی/این تعبیر از ترجمان روایت است. در نصّ روایت از «خطیئه» سخن رفته است.

۱۰- ((۱۰)) - شد/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) - بدرستی که/ M + بار خدایا که.

۱۲- ((۱۲)) - سؤال/در M مکرّر نوشته شده است.

۱۳- ((۱۳)) - دهی/زیر دال در M آشکارا نوشته شده است.

۱۴- ((۱۴)) - بدرستی/ M بدرستی [کذا].

سؤال می‌کنم به حقّ محمّد و آل محمّد (۱) که مرا از آتش نجات دهی. پس خدای-تبارک و تعالی- آتش بر او سرد و سلامت گردانید و بدرستی که حضرت موسی (ع) چون عصای خود را انداخت و اژدها شد و ترسان شد، گفت: خداوند! بدرستی که از تو سؤال می‌کنم به حقّ محمّد و آل محمّد که مرا ازین (۲) ایمن گردان. پس خدای-تبارک و تعالی- فرمود که: ای موسی! مترس که تو غالبی. ای یهودی! بدرستی که موسی (ع) اگر زمان مرا در می‌یافت، پس (۳) ایمان نمی‌آورد (۴) به من و پیغمبری من، ایمان او به او هیچ نفع نمی‌رسانید و پیغمبری او به او فایده نمی‌بخشید. ای یهودی! از جمله ذرّیت من مهدیست که چون بیرون می‌آید عیسی بن (۵) مریم از آسمان به زیر می‌آید از جهت یاری او و مهدی را پیش می‌دارد و در عقب آن حضرت نماز خواهد گزارد. (۶)

[روایت ششم: منقول از اهل سنت به طرق مختلف از عبدالله عمر]

و باز علمای سنّیان به طرق مختلفه (۷) نقل کرده اند از عبد الله بن عمر که گفت: سؤال کردیم ما از رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۸)- از مرتبه و حال علی بن ابی طالب. پس آن حضرت (۹) فرمود که:

ما بال (۱۰) اقوام (۱۱) یذکرون من له منزله عند الله کمزلتی و مقام (۱۲) کمقامی إلا النّبوه. (۱۳)

ص: ۷۳

- ۱- (۱) - محمّد / M ندارد.
- ۲- (۲) - ازین / M از این. ضبط نص موافق R است.
- ۳- (۳) - پس / امروز در این مقام مثلاً می‌گوئیم: «و آنگاه» یا «و آنگاه اگر». خلاصه، این جمله، هنوز در مقام بیان شرط است، نه جزای شرط. با نصّ عربی مقایسه فرمائید.
- ۴- (۴) - نمی‌آورد / M نمی‌یافت (بدون نقطه های یاء).
- ۵- (۵) - بن / M ابن.
- ۶- (۶) - گزارد / M گذارد.
- ۷- (۷) - مختلفه / M مختلفه.
- ۸- (۸) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۹- (۹) - پس آن حضرت / M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) - بال / M بال.
- ۱۱- (۱۱) - اقوام / M و اقوام R.
- ۱۲- (۱۲) - مقام / M مقامی (گویا به قصد إصلاح، بالای «می» یک «م» نوشته اند).
- ۱۳- (۱۳) - النّبوه / در M حرکتگذاری مخدوش است و مضطرب.

ألا (١) و من أحبّ عليًا فقد أحبّني و من أحبّني رضي الله عنه و من رضي الله عنه كافاه (٢) بالجَنَّة. ألا! (٣) و من أحبّ عليًا أعطاه الله كتابه بيمينه و حاسبه حساب الأنبياء. ألا! و من أحبّ عليًا لا يخرج من الدنيا حتى يشرب (٤) من الكوثر و يأكل من شجره طوبى و يرى مكانه من الجنَّة. ألا! (٥) و من أحبّ عليًا هوّن الله عليه سكرات (٦) الموت و جعل قبره (٧) روضه (٨) من رياض الجنَّة. ألا! (٩) و من أحبّ عليًا أعطاه الله تعالى في الجنَّة بكلّ عرق في بدنه حورآء و شفّعه في ثمانين من أهل بيته و له بكلّ شعره على بدنه مدينه في الجنَّة.

ألا! (١٠) و من عرف (١١) عليًا و أحبّه بعث الله إليه ملك الموت (١٢) كما بعث الله (١٣) إلى الأنبياء و دفع عنه أهوال منكر (١٤) و نكير و نور (١٥) قبره و فسحه مسيره سبعين عاما و بيّض وجهه يوم القيمة. ألا! (١٦) و من أحبّ عليًا أظّله (١٧) الله في ظلّ عرشه مع الصديقين و الشهداء و الصالحين و امنه من الفرع الأكبر و أهوال الصّاخة. ألا! (١٨) و من أحبّ (١٩) عليًا تقبل الله منه حسناته و تجاوز عن سيئاته و كان في الجنّة رفيق حمزه (٢٠) سيّد الشهداء. ألا! و من أحبّ عليًا أثبت الله الحكمه في قلبه و أجرى على لسانه الصّواب و فتح الله عليه أبواب الرّحمه.

ص: ٧٤

-
- ١- (١) - ألا / M
 - ٢- (٢) - كافاه / M
 - ٣- (٣) - ألا / M
 - ٤- (٤) - يشرب / M (يا: يشرب).
 - ٥- (٥) - ألا / M
 - ٦- (٦) - سكرات / M و سكر.
 - ٧- (٧) - قبره / در M راء هم زير دارد و هم زبر.
 - ٨- (٨) - روضه / M
 - ٩- (٩) - ألا / M
 - ١٠- (١٠) - ألا / M
 - ١١- (١١) - عرف / M
 - ١٢- (١٢) - ملك الموت / M
 - ١٣- (١٣) - الله / M
 - ١٤- (١٤) - منكر / M
 - ١٥- (١٥) - نور / M
 - ١٦- (١٦) - ألا / M
 - ١٧- (١٧) - أظّله / M
 - ١٨- (١٨) - ألا / M

۱۹- ((۱۹)) - أَحَبَّ / M أُجِبَ.

۲۰- ((۲۰)) - حمزه/چنین است در M و R.

ألا! و من أحبّ عليًا سمّي أسير (١) الله في أرضه و باهى الله به ملائكته و حملة (٢) عرشه.

ألا! (٣) و من أحبّ عليًا ناداه ملك من تحت العرش أن: يا عبد الله! استأنف العمل فقد غفر الله لك الذنوب كلها. ألا! و من أحبّ عليًا جاء يوم القيمة و وجهه كالقمر ليله البدر ألا! و من أحبّ عليًا (٤) وضع الله على رأسه تاج الكرامه و ألبسه حلّه العزّه. ألا! (٥) و من أحبّ عليًا مرّ على الصّراط كالبرق الخاطف و لم ير صعوبه المرور. ألا! (٦) و من أحبّ عليًا كتب الله له براءه من النار و براءه من التّفاق و جوازا على الصّيراط و أمانا من العذاب. ألا! و من أحبّ عليًا لا ينشر (٧) له ديوان و لا- ينصب له ميزان و قيل له: ادخل الجنّه بغير حساب.

ألا! و من أحبّ عليًا أمن من الحساب و الميزان و الصّراط. ألا! و من مات على حبّ ال محمد صافحته (٨) الملائكه و زارته أرواح الأنبياء و قضى الله له كلّ حاجه كانت له عند الله. ألا! و من (٩) مات على بغض ال محمد مات كافرا. ألا! و من مات على حبّ ال محمد مات على الإيمان و كنت أنا كفيله بالجنّه. (١٠)

آن حضرت می فرمایند که:

چه برین (١١) داشته است جماعتی را که یاد می کنند کسی را که منزلت او و (١٢) مرتبت او نزد خدای-تبارک و تعالی-مثل منزله (١٣) و مرتبه من است و پایه او مثل پایه

ص: ٧٥

١- (١) -أسير / R اسير. ضبط نص، موافق M است.

٢- (٢) -حملة / M حملة.

٣- (٣) -ألا/ در M مخدوش شده (گویا دستنوشته پارگی دارد).

٤- (٤) -كالقمر...عليًا / M ندارد.

٥- (٥) -ألا / M الآ.

٦- (٦) -ألا / M الآ.

٧- (٧) -ينشر / M ينشر.

٨- (٨) -صافحته / M صافحته.

٩- (٩) -من / M +و.

١٠- (١٠) -نكر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحي، صص ٦٤-٦٧ (منقبت ٣٧)؛ و: بشاره المصطفى - صلی الله عليه و آله-، صص ٧٠-٧٢.

١١- (١١) -برین / M بر این.

١٢- (١٢) -و/ «و» در M زبر دارد.

١٣- (١٣) -منزله/چنين است در M . R . منزله.

منست (۱) مگر پیغمبری. بدان و (۲) آگاه باش که هر که علی را دوست دارد، پس بتحقیق (۳) که مرا دوست داشته است، و هر که مرا دوست (۴) دارد خدای-تبارک و تعالی-ازو خشنود (۵) است، و هر که خدای-تبارک و تعالی-از وی خشنود گشت (۶) پس مکافات می دهد او را به (۷) بهشت. (۸) بدرستی که هر که علی را دوست دارد خدای-تبارک و تعالی-فردای روز قیامت نامه عمل او را به دست راست (۹) او دهد و حساب کند او را مانند حساب پیغمبران. (۱۰) بدان و آگاه باش که هر که علی را دوست دارد از دنیا بیرون نرود تا او را از حوض (۱۱) کوثر آب دهند و از درخت طوبی طعام دهند (۱۲) و (۱۳) ببیند جایگاه خود را در بهشت بدرستی و (۱۴) راستی که هر که علی را دوست دارد آسان گرداند خدای-تبارک و تعالی-بر وی (۱۵) سكرات مرگ را و بگرداند قبر او را روضه ای (۱۶) از روضه های بهشت. بدرستی که هر که علی را دوست دارد خدای-تبارک و تعالی-بدهد (۱۷) او را به عدد هر رگی که در بدن اوست حوری در بهشت و شفیع گرداند او را در هشتاد کس از اهل بیت (۱۸) او و بوده باشد او را به عدد هر مویی (۱۹) که در بدن اوست شهری در بهشت. بدان و (۲۰) آگاه باش که هر که علی را

ص: ۷۶

- ۱- (۱) -منست / M من است.
- ۲- (۲) -و/در M زبر دارد.
- ۳- (۳) -بتحقیق / M بحقیقت.
- ۴- (۴) -دوست/در M سین زبر دارد(!!).
- ۵- (۵) -خشنود/ M خوشنود.
- ۶- (۶) -گشت / M کشت[!].
- ۷- (۷) -به/ R ندارد ولی در M هست.
- ۸- (۸) -بهشت/ M بهشت.
- ۹- (۹) -راست/در M سین زبر دارد(!!).
- ۱۰- (۱۰) -پیغمبران/ M پیغمبری.
- ۱۱- (۱۱) -حوض/ M حوض[!].
- ۱۲- (۱۲) -دهند/در M هاء زیر دارد!
- ۱۳- (۱۳) -و/در M زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) -و/در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -بروی/ M ندارد.
- ۱۶- (۱۶) -روضه ای/ M روضه.
- ۱۷- (۱۷) -بدهد/ M میدهد.
- ۱۸- (۱۸) -اهل بیت/ M اهل بیت(پیداست که بی انضباطی در حرکتگذاری است).
- ۱۹- (۱۹) -مویی/ M موئی. ضبط نص، از R است.

بشناسد و او را دوست دارد خدای-تبارک و تعالی-ملک الموت را به سوی او فرستد چنانکه به سوی پیغمبران می فرستد و دفع کند از وی هول (۱) و بیم و ترس منکر و نکیر را و منور و روشن گرداند قبر او را و فراخ گرداند قبر او را هفتاد ساله راه (۲) و سفید گرداند روی او را در قیامت. آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد خدای-تبارک و تعالی -او را در سایه عرش خود در آورد با صدیقان و شهیدان و صالحان (۳) روزی که سایه ای (۴) نباشد مگر سایه عرش الهی (۵)؛ و ایمن (۶) گرداند او را خدای-تبارک و تعالی-از ترس عظیم روز قیامت و از هولهای (۷) آن روز؟ آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد قبول کند خدای-تبارک و تعالی (۸)-از وی حسنات او را و در گذرد از گناهان او و بوده باشد در بهشت رفیق حمزه سید الشهداء (۹)؟ بدرستی و راستی که هر که علی را دوست (۱۰) دارد خدای-تبارک و تعالی-علم و حکمت را در دل او جای دهد و جاری گرداند بر زبان او سخنان نیکو و بگشاید خدای-تبارک و تعالی-بر او درهای رحمت را. بدرستی که هر که علی را دوست دارد او را می نامند به اُسیر خدا در زمین و مباهات می کند خدای-تبارک و تعالی-به او با فرشتگان و حاملان عرش که مرا چنین بندگان در زمین هست. بدرستی که هر که علی را دوست دارد ندا کند او را فرشته ای (۱۱) از زیر عرش که: ای بنده خدا! عمل

ص: ۷۷

۱- (۱) - هول/زبر هاء در M آشکارا کتابت شده است.

۲- (۲) - هفتاد ساله راه / M هفتاد سال راه.

۳- (۳) - صالحان/در M «ن» زیر دارد.

۴- (۴) - سایه ای / R و M سایه.

۵- (۵) - الهی / M +را. در R، پس از این، پرهیب یک «را» ی کمرنگ دیده می شود. گویا تراشیده باشندش.

۶- (۶) - ایمن/در M «م» آشکارا زبر دارد.

۷- (۷) - هولهای/زبر هاء در M آشکارا کتابت شده است.

۸- (۸) - تبارک و تعالی / M تعالی.

۹- (۹) - سید الشهداء/زبر سین در M آشکارا کتابت گردیده است.

۱۰- (۱۰) - دوست/در M یک زبر سرگردان بالای «و» یا «س» هست!!

۱۱- (۱۱) - فرشته ای / M فرشته.

را از سر گیر که خدای-تبارک و تعالی-جمیع گناهان تو را آمرزید (۱). بدرستی که هر که علی را دوست دارد فردای (۲) روز قیامت در صحرای محشر حاضر گردد و روی او مثل ماه شب (۳) چهارده باشد. بدرستی که هر که علی را دوست دارد خدای-تبارک و تعالی-بر سر او نهد تاج کرامت را و (۴) پیوشاند (۵) او را حله (۶) عزت. بدرستی که هر که علی را دوست دارد بگذرد (۷) بر صراط (۸) مثل برق جهنده و نبیند سختی گذشتن بر (۹) صراط را. بدرستی که هر که علی را دوست دارد بنویسد خدای-تبارک و تعالی-از برای او براتی (۱۰) از آتش جهنم و (۱۱) براتی از نفاق و گذشتن بر (۱۲) صراط و ایمن (۱۳) بودن از عذاب را (۱۴). بدرستی که هر که علی را دوست دارد باز نمی کنند (۱۵) در روز قیامت دیوان عمل او را و به پای نمی دارند ترازویی (۱۶) از جهت کردار او و می گویند او را که: داخل بهشت شو بی حساب (۱۷). پس

ص: ۷۸

- ۱- (۱) - آمرزید / M آمرزیدم.
- ۲- (۲) - فردای / در M روی یاء نشان جزم نهاده؛ لیک در این دستنوشست جزم های سرگردان بسیار است و قابل اعتماد نیست؛ کما این که در «صحرای» در همین سطر روی یاء همان جزم را نهاده!!
- ۳- (۳) - شب / در M یکی از آن جزم های سرگردان روی «ب» نهاده شده!
- ۴- (۴) - و / در M زبر دارد.
- ۵- (۵) - پیوشاند / در M زیر باء آشکارا کتابت شده است.
- ۶- (۶) - حله / در M حاء زیر دارد.
- ۷- (۷) - بگذرد / در M باء آشکارا زیر دارد.
- ۸- (۸) - صراط / در M «ط» آشکارا زیر دارد!!
- ۹- (۹) - بر / M پل.
- ۱۰- (۱۰) - براتی / R بر آتی. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۱- (۱۱) - و / در M زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - بر / M ندارد ولی کاتب، بالای سطر «از» افزوده است.
- ۱۳- (۱۳) - ایمن / در M «م» آشکارا زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - را / M ندارد.
- ۱۵- (۱۵) - نمی کنند / M نمی کند.
- ۱۶- (۱۶) - ترازویی / M ترازوی.
- ۱۷- (۱۷) - بی حساب / R بی حساب. ضبط نص، موافق M است.

بدرستی که هر که علی را دوست دارد ایمن گردد از حساب و میزان (۱) و صراط. (۲)

آیا نه چنین است که هر که بر دوستی آل محمّد بمیرد مصافحه (۳) می کنند او را فرشتگان و زیارت می کنند او را ارواح پیغمبران و خدای-تبارک و تعالی-برمی آورد هر حاجتی که او دارد به نزد او؟ آیا نه (۴) چنین است که هر که بر دشمنی آل محمّد بمیرد (۵) کافر (۶) مرده است؟ آیا نه چنین است (۷) که هر که بر دوستی آل محمّد بمیرد با ایمان از دنیا رفته است و من ضامن (۸) اویم که به بهشت رود.

[روایت هفتم: از سید کائنات (صلی الله علیه و آله)]

دیگر منقولست از سید (۹) کاینات و (۱۰) خلاصه پیغمبران که آن حضرت روایت کرد از جبرئیل و او از میکائیل و (۱۱) او از اِسرافیل و او از لوح و او از قلم و او از خدای-تبارک و تعالی عزّ شانه-که: پادشاه عالمیان فرمود: انا الله العلی لا إله إلا أنا خلقت الخلق بقدرتی و اخترت (۱۲) منهم أنبیاء و اصطفیت (۱۳) من الكلّ محمّدا و (۱۴) جعلته (۱۵) أُمینی و خلیفتی و ولیّی علی عبادی بیّن لهم کتابی و یشرّفهم بحکمی و جعلته (۱۶) العلم الهادی من الضّلاله و بابی (۱۷) الذی یؤتی (۱۸) منه (۱۹) و بیّتی (۲۰) الذی (۲۱) من دخله کان امنا و حصنی الذی من لجأ إلیه

ص: ۷۹

۱- (۱) - میزان / R تیران (/یا: تیران). ضبط نص، موافق M است.

۲- (۲) - صراط/در M «ط» زیر دارد!!

۳- (۳) - مصافحه/در M «ح» زیر دارد.

۴- (۴) - نه/زیر نون در M صریح است.

۵- (۵) - بمیرد/ R بمیر.

۶- (۶) - کافر/زیر فاء در M صریح است.

۷- (۷) - چنین است/ M چنینست.

۸- (۸) - ضامن/در M «م» زیر دارد!!

۹- (۹) - سید/زیر سین در M صریح است.

۱۰- (۱۰) - /و در M زیر دارد.

۱۱- (۱۱) - /و در M زیر دارد.

۱۲- (۱۲) - اخترت/ M اختره.

۱۳- (۱۳) - اصطفیت/ M اِطِصْفِیت [!؟].

۱۴- (۱۴) - /و M +من.

۱۵- (۱۵) - جعلته/ M جعلته [کذا!!].

۱۶- (۱۶) - جعلته/ M جعلته.

١٧- (١٧) - بابى / M يأتى.

١٨- (١٨) - يؤتى / M تؤتى [كذا].

١٩- (١٩) - منه / M امنه [!؟].

٢٠- (٢٠) - بيتى / M بيتى.

٢١- (٢١) - الذى / M +توتى منه و بيتى الذى [كذا].

حصنّه (۱) من مکروه الدّنيا والاخره و وجهی الذی (۲) من توجّه إلیه لم أصرف عنه وجهی و حجّتی علی أهل سمواتی و أرضی و علی جمیع من رضیتّه (۳) من خلقی فلا- أقبّل (۴) عمل عامل إلاّ- مع الإقرار بولایتّه و نبوّه أحمد (۵) رسولی، و یدی المبسوطة (۶) فی عبادی فبعزّتی حلفت (۷) و بجلالی أقسمت أنّه لا- یوالی علیّا عبد من عبادی إلاّ أخرجه عن ناری و أدخلته (۸) جنّتی و لا- یعدل (۹) عن ولایتّه (۱۰) إلاّ- من أبغضته و أدخلته ناری فمن زحزح عن النّار (۱۱) الّتی هی (۱۲) بغض علیّ و أدخل الجنّه الّتی هی حبه فقد فاز. (۱۳)

خدای- تبارک و تعالی؛ جلّ جلاله- می فرماید که: منم آن خدایی (۱۴) که بجز من خداوندی نیست. آفریدم خلق را به قدرت خود و برگزیدم از ایشان (۱۵) پیغمبران را و گزیدم از همه پیغمبران محمّد را و گردانیدم او را پیغمبر و برگزیده و ازو (۱۶) خشنود (۱۷) گشتم و فرستادم او را به خلق به پیغمبری و برگزیدم از برای او علی را و مؤیّد ساختم او را به علی و (۱۸) گردانیدم علی را امین خودم و خلیفه خودم و ولیّ خودم بر بندگان خود که بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و مشرّف سازد بندگان مرا به حکم من و (۱۹) گردانیدم او را

ص: ۸۰

-
- ۱- (۱) - حصنّه / M حصنّه.
 - ۲- (۲) - و وجهی الذی / در M مکرّر نوشته شده است.
 - ۳- (۳) - رضیتّه / M رضیتّه [!].
 - ۴- (۴) - أقبّل / M +و.
 - ۵- (۵) - أحمد / M احمد.
 - ۶- (۶) - یدی المبسوطة / چنین است حرکتگذاری در M و R.
 - ۷- (۷) - حلفت / M خلقت.
 - ۸- (۸) - أدخلته / M ادخله عن.
 - ۹- (۹) - یعدل / M یعدل.
 - ۱۰- (۱۰) - ولایتّه / M ولایتّه.
 - ۱۱- (۱۱) - النّار / M ندارد.
 - ۱۲- (۱۲) - هی / M ندارد.
 - ۱۳- (۱۳) - نگر: مشارق أنوار الیقین، ط. سید علی عاشور، ص ۱۸۰.
 - ۱۴- (۱۴) - خدایی / M خدای.
 - ۱۵- (۱۵) - ازیشان / M اریشان.
 - ۱۶- (۱۶) - ازو / M از او.
 - ۱۷- (۱۷) - خشنود / M خوشنود.
 - ۱۸- (۱۸) - و در / M زبر دارد.

علامتی (۱) راه نماینده خلق از ضلالت به هدایت و گردانیدم او را خانه خود به منزله خانه کعبه (۲) که هر که داخل آن خانه شود یعنی دست در دامن ولای او زند ایمن باشد از عذاب و گردانیدم او را حصار خود که هر که پناه به او برد او را نگاه دارم از مکروه دنیا و آخرت و گردانیدم او را روی خود که هر که (۳) توجه به او کند و پیروی او کند روی إحسان خود و لطف از وی نگردانم و گردانیدم او را حجت خود بر اهل آسمانها و زمین و هر که من ازو خشنودم (۴) از خلق خودم پس قبول نمی کنم عمل کسی را مگر یاقرار (۵) به ولایت آن حضرت و نبوت احمد رسول من، و گردانیدم او را دست إحسان و إنعام و قهر و غضب خود که باز کرده ام در میان بندگان خود. پس به عزت خودم قسم می خورم و به بزرگواری خود (۶) سوگند (۷) یاد می کنم که دوست ندارد (۸) علی را بنده ای (۹) از بندگان من مگر آنکه بیرون می آورم او را از آتش جهنم و داخل می گردانم او را به (۱۰) بهشت و رو نمی گرداند (۱۱) از دوستی او مگر کسی که من او را دشمن دارم و داخل کنم او را در جهنم. پس کسی که دور گردانیده شد (۱۲) از آتشی که دشمنی علی است (۱۳) و داخل شد در بهشتی که دوستی علی ست پس بتحقیق که رستگار شد.

ص: ۸۱

- ۱- (۱) - علامتی /چنین است در $M . R$ علمومی.
- ۲- (۲) - کعبه/در M یک زبر بالای عین یا باء نهاده شده است.
- ۳- (۳) - هر که / $M +$ کا.
- ۴- (۴) - خشنودم / M خوشنودم.
- ۵- (۵) - یاقرار / M اقرار.
- ۶- (۶) - خود / M خودم [کذا]. ضبط نص، موافق R است.
- ۷- (۷) - سوگند/در M سین زبر دارد.
- ۸- (۸) - ندارد/در M نیست.
- ۹- (۹) - بنده ای / M بنده.
- ۱۰- (۱۰) - به/در M «از» بوده ولی خط زده شده و یک «به» اضافه گردیده است.
- ۱۱- (۱۱) - نمی گرداند/در M «نمی گردانم» بوده ولی بالای الف یک «ند» افزوده اند.
- ۱۲- (۱۲) - شد/ M شده.
- ۱۳- (۱۳) - علی است / M علیست.

و عن ابن عباس أنه قال: قلت: يا رسول الله! أوصني (1). فقال: عليك بحبّ عليّ بن أبي طالب. قلت: يا رسول الله! أوصني. (2) قال: عليك بمودّة عليّ بن أبي طالب (ع). و الّذى بعثني بالحقّ نبيا إنّ (3) الله لا يقبل من عبد حسنه حتّى يسأله (4) عن حبّ عليّ بن أبي طالب و هو أعلم، فإن جاءه بولايته قبل عمله على ما فيه، (5) و إن لم يأت بولايته لم يقبله و أمر به إلى النار. يا ابن عباس! و الّذى بعثني (6) بالحقّ نبيا إنّ الله لأشدّ غضبا على مبغض (7) عليّ (8) ممّن زعم أنّ لله ولدا. يا ابن عباس! لو أنّ الملائكة (9) المقربين و الأنبياء (10) المرسلين أجمعوا على بغضه و لم (11) يفعلوا لعذبهم الله (12) بالنار.

قلت: يا رسول الله! (13) و هل يبغضه أحد؟ فقال: نعم، (14) يبغضه قوم يذكرون أنّهم من أمّتي لم يجعل الله لهم فى الإسلام نصيبا. يا ابن عباس! إنّ من علامه (15) بغضهم (16) له (17) تفضيلهم (18) عليه من هو دونه. و الّذى بعثني بالحقّ نبيا (19) ما خلق الله نبيا أكرم منّى و لا

ص: ۸۲

- ۱- (۱) - أوصني / در R «أوصيني» بوده و سپس روى نقطه هاى ياء خط زده شده است.
- ۲- (۲) - أوصني / در R «أوصيني» بوده و سپس روى نقطه هاى ياء خط زده شده است.
- ۳- (۳) - إنّ / چنین است در M. در R حرف يكم حرکت ندارد.
- ۴- (۴) - حتّى يسأله / M يسأل الله.
- ۵- (۵) - على ما فيه / در M مکرّر نوشته شده است.
- ۶- (۶) - بعثني / M + و خلقني.
- ۷- (۷) - مبغض / M مبغض.
- ۸- (۸) - عليّ / M عليّ.
- ۹- (۹) - الملائكة / M لل الملائكة.
- ۱۰- (۱۰) - الأنبياء / M الأنبياء.
- ۱۱- (۱۱) - و لم / M فلم. ضبط نص بنا بر R است.
- ۱۲- (۱۲) - الله / M ندارد.
- ۱۳- (۱۳) - يا رسول الله / R + صلّى الله عليه و آله. اين افزونه در M نيست.
- ۱۴- (۱۴) - نعم / M نعم.
- ۱۵- (۱۵) - علامه / M علامه.
- ۱۶- (۱۶) - بغضهم / M بغضهم.
- ۱۷- (۱۷) - له / M ندارد.
- ۱۸- (۱۸) - تفضيلهم / R و M تفضيلهم.
- ۱۹- (۱۹) - نبيا / M ندارد.

روایتست (۵) از ابن عباس که او گفت: که گفتم: یا رسول الله! مرا وصیّتی فرمای. پس حضرت فرمود که: بر تو باد به دوستی علیّ بن ابی طالب. گفتم: یا رسول الله! مرا وصیّتی فرمای. پس حضرت فرمود که: بر تو باد به دوستی علیّ بن ابی طالب. به حقّ آن خدایی (۶) که مرا برآستی به خلق فرستاد که خدای-تبارک و تعالی- قبول نمی کند از بنده که حسنه دارد یا نه و لیکن (۷) می پرسد (۸) از برای اتمام حجّت پس اگر محبّت آن حضرت را با خود آورده است، عمل او را قبول (۹) می کند، هرچه باشد، و اگر ولایت آن حضرت با خود نیاورده است، قبول نمی کند از او عمل او را و می فرمایند که او را به (۱۰) آتش اندازند یا بن (۱۱) عباس (۱۲)! به حقّ آن (۱۳) خداوندی که مرا برآستی به خلق فرستاد (۱۴) و پیغمبر (۱۵) گردانید که خدای-تبارک و تعالی- غضبش بر دشمنان علی بیشتر از آنهاست (۱۶) که از برای

ص: ۸۳

۱- (۱) - اکرم / M اکرم.

۲- (۲) - وصیّی / M وصیّتی.

۳- (۳) - دستنوشته R در هامش در اینجا حاشیه ای دارد که مع الأسف بخشی از آن در برش کنار صفحه واقع شده و جز حروفی از آن دیده نمی شود (و ما به جای این بخش ناخوانا نقطه چین گذاشتیم): «أفضلیت علی بن ابی طالب بر جمیع پیغمبران، چون اوصیاء پیغمبران پیغمبر بوده اند و هر یک وصی دیگری بوده اند.....».

۴- (۴) - نگر: الفضائل شاذان بن جبرئیل، ص ۶.

۵- (۵) - روایتست / M روایت است.

۶- (۶) - خدایی / M خدائی.

۷- (۷) - و لیکن / در M حرف یکم زبر دارد.

۸- (۸) - می پرسد / M می پرسد.

۹- (۹) - قبول / M ندارد.

۱۰- (۱۰) - به / M ندارد.

۱۱- (۱۱) - یا بن / M یا بن.

۱۲- (۱۲) - عباس / «س» در M زیر دارد.

۱۳- (۱۳) - آن / چنین است در M و R لیک به نظر می رسد در R دو خطّ ترقین بر روی آن کشیده اند.

۱۴- (۱۴) - فرستاد / M ندارد.

۱۵- (۱۵) - پیغمبر / M پیغمبری.

۱۶- (۱۶) - آنهاست / M آنهاست.

خدا (۱) فرزند قرار می دهند. یابن عباس (۲)!! اگر آنکه فرشتگان مقرب (۳) و پیغمبران مرسل جمع می شدند بر دشمنی آن حضرت و حال آنکه جمع نشدند و (۴) محالست که جمع شوند و لیکن بر سبیل تقدیر و فرض اگر جمع می شدند هر آینه خدای-تبارک و تعالی- ایشان را معذب می گردانید به آتش جهنم.

ابن عباس گفت که: گفتیم: یا رسول الله-صلی الله علیه و آله- (۵) آیا دشمن دارد کسی او را و چگونه کسی او را دشمن دارد؟ (۶) پس حضرت فرمود (۷) که: بلی دشمن دارند او را جماعتی که یاد کنند که ایشان از اُمت منند و خدای-تبارک و تعالی- ایشان را در اسلام (۸) نصیبی و بهره (۹) مقرّر نگردانیده است. یابن عباس (۱۰)!! از علامت دشمنی ایشان آن حضرت را آنست که غیر او را بر او تفضیل دهند. (۱۱) به حقّ آن خدایی (۱۲) که مرا براستی به خلق فرستاد که خدای-تبارک و تعالی- نیافریده است پیغمبری گرامی تر از من و نه وصیتی گرامی تر از علی. (۱۳)

[روایت نهم: از سید پیغمبران (صلی الله علیه و آله)]

دیگر روایتست (۱۴) از سید پیغمبران و شفیع انس و (۱۵) جان که آن حضرت فرمود که: لَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ آدَمُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى

ص: ۸۴

-
- ۱- (۱) - خدا/ M خداوند.
 - ۲- (۲) - عباس/در M «س» زیر دارد.
 - ۳- (۳) - مقرب/در متن M از قلم افتاده است ولی چون کاتب در رکابه صفحه پیش آورده پیداست که در نسخه میناش بوده است.
 - ۴- (۴) - و/ M + جمع.
 - ۵- (۵) - صلی الله علیه و آله/چنین است در M . R ص.
 - ۶- (۶) - کسی او را و چگونه کسی او را دشمن دارد/ M ندارد.
 - ۷- (۷) - فرمود/ M فرمودند.
 - ۸- (۸) - اسلام/در M «م» زیر دارد.
 - ۹- (۹) - بهره/ M بهره.
 - ۱۰- (۱۰) - عباس/در M «س» زیر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - دهند/ M دهد.
 - ۱۲- (۱۲) - خدایی/ M خداوندی.
 - ۱۳- (۱۳) - علی/ M علی.
 - ۱۴- (۱۴) - روایتست/ M روایت است.
 - ۱۵- (۱۵) - و/در M زیر دارد.

إليه حمدني عبدی و عزّتی و جلالی لو لا- عبدان أريد أن أخلقهما (1) في (2) دار الدنيا ما خلقتك. قال: إلهي! فيكونان مني؟ قال: نعم، يا آدم! ارفع رأسك و انظر فرفع رأسه فإذا مكتوب على العرش لا- إله إلا- الله محمّد نبيّ الرّحمه و عليّ مقيم الحجّه. من عرف (3) حقّ عليّ زكي و طاب و من أنكر حقّه لعن و خاب. أقسمت بعزّتي أن أدخل الجنّه من أطاعه و إن عصاني و أقسمت بعزّتي أن أدخل (4) النار من عصاه و إن أطاعني. (5)

يعنى:

چون خدای-تبارک و تعالی- (6) آدم را آفرید و روح در قالب او دمید عطسه کرد و گفت:

الحمد لله. پس خدای-تبارک و تعالی- وحی کرد به او که بنده من حمد کرد مرا. قسم به عزّت من و جلال من که اگر نه دو بنده بودند که می خواستم که بیافرینم ایشان را در دنیا تو را نمی آفریدم. گفت: إلهی! این هر دو فرزندان من باشند؟ حضرت ربّ العزّه فرمود که:

بلی ای آدم! سر بالا کن و نظر کن. پس سر بالا کرد. دید که نوشته است بر عرش (7): لا إله إلا الله (8) تا به آخر (9)، یعنی: نیست خدایی (10) بجز معبود بر حق و خداوند مطلق. محمّد پیغمبر رحمتست و رحمت عالمیانست و علی إقامت کنندۀ حجّت و حجّت عالمیانست.

هر که حقّ علی را شناخت طینت او پاکست (11) و اعمال او (12) پاکیزه و هر که إنکار کرد حقّ او را (13) ملعونست و (14) زیانکار. سوگند (15) یاد می کنم به عزّت خود که داخل بهشت گردانم

ص: ۸۵

۱- (1) - أخلقهما / M اخلقها.

۲- (2) - فی / در R مکرّر نوشته شده است.

۳- (3) - عرف / M عرف.

۴- (4) - أدخل / M ادخل.

۵- (5) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحی، ص ۸۳.

۶- (6) - تبارک و تعالی / چنین است در R . M تعالی جلّ و جلاله.

۷- (7) - بر عرش / M ندارد.

۸- (8) - الله / R لله.

۹- (9) - آخر / در M خاء زبر دارد.

۱۰- (10) - خدایی / M خدا.

۱۱- (11) - و / در M زبر دارد.

۱۲- (12) - او / M ان.

۱۳- ((۱۳)) -را/ M ر.

۱۴- ((۱۴)) -و/ در M زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -سوگند/ در M «س» زیر دارد.

هر که او را إطاعت کند و (۱) اگرچه عصیان من کرده باشد، و قسم می خورم به عزّت خود که داخل جهنم گردانم هر که عصیان او کرده باشد و اگرچه إطاعت من کرده باشد.

[روایت دهم: از طرق شیعه و سنی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)]

و دیگر وارد (۲) است از طرق شیعیان (۳) و سنّیان (۴) از رسول خدا-صلی الله علیه و آله- که: حبّ علیّ حسنه لا یضّرّ معها سیئه و بغضه سیئه لا ینفع معها حسنه (۵)، یعنی: دوستی علیّ بن (۶) اَبی طالب-صلوات الله علیه- حسنه ایست و (۷) عمل خیر است (۸) که ضرر نمی کند با او گناهی و دشمنی آن حضرت گناهی است که نفع نمی کند با آن عمل خیری.

[روایت یازدهم: از طرق عامّه و خاصّه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)]

و دیگر در خیر است از آن حضرت از طرق عامّه (۹) و خاصّه (۱۰) که: لو اتّفق النَّاس علی حبّ علیّ بن اَبی طالب لما (۱۱) خلق الله النَّار، یعنی: اگر مردمان جمع می شدند بر دوستی حضرت علیّ بن اَبی طالب هر آینه خدای تعالی آتش جهنم را نمی آفرید.

و ازین (۱۲) باب احادیث (۱۳) زیاده از حد و حصر است و این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد.

فصل (۱۴)

بدان که حضرت شیخ مفید-رحمه الله علیه (۱۵)- در حدیث سابق برین حدیث پنج وجه ذکر کرده است: (۱۶)

ص: ۸۶

۱- (۱) - /و M ندارد.

۲- (۲) - /وارد M روایت.

۳- (۳) - /شیعیان M سنّیان.

۴- (۴) - /سنّیان M شیعیان.

۵- (۵) - /نگر: الأربعون حدیثاً، منتجب الدّین، ص ۴۴ و ۴۵.

۶- (۶) - /بن M ابن.

۷- (۷) - /و در M زبر دارد.

۸- (۸) - /خیر است /زبر خاء و سکون یاء از خود R است.

۹- (۹) - /عامّه M عام.

۱۰- (۱۰) - /خاصّه M خاص.

۱۱- (۱۱) - /لما M لما.

۱۲- (۱۲) - /ازین M از این.

۱۳- ((۱۳)) - أحادیث / M + بسیار.

۱۴- ((۱۴)) - فصل / M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) - رحمه الله عليه / M ره.

۱۶- ((۱۶)) - مصدر نقل قول را نیافتم.

اول آن که (۱) دوستان و موالیان آن حضرت هرگاه معصیتی از ایشان صادر شود، محبت آن حضرت نمی گذارد که آن شخص از دنیا بدر رود مگر با توبه و (۲) انابتی که از عقوبت آن گناهان خلاص شود یا مبتلا شود در جان یا در مال یا به غمی و اندوهی. پس اگر اینها نشود جان کندن بر او دشوار شود تا چون از دار دنیا بیرون رود او را گناهی نمانده باشد و بدین مضمون نیز اخبار از ائمه اطهار واقع شده است.

دویم، (۳) آنکه مراد از عدم ضرر، ضرری است (۴) که صاحب آن سیئه را به جهنم برد یعنی با دوستی آن حضرت گناه سبب دخول جهنم نمی شود هر چند (۵) عقوبات دیگر بکشد مثل عذاب قبر و قیامت و أهوال آن و لیکن داخل جهنم نمی شود زیرا که خدای- تبارک و تعالی- حرام گردانیده است بر آتش گوشت دوستداران (۶) حضرت امیر المؤمنین (۷) را- صلوات الله علیه (۸)- و بدین مضمون نیز اخبار وارد شده است از اهل بیت (۹)- صلوات (۱۰) الله علیهم.

سیم (۱۱)، آن که مراد ازین (۱۲) گناهی که ضرر ندارد، گناهان صغیره است، زیرا که هرگاه (۱۳) بنده (۱۴) از گناهان کبیره اجتناب نماید، خدای- تبارک و تعالی- به فضل عمیم خود از گناهان صغیره در می گذرد، و این معنی دوستان آن حضرت راست، زیرا که غیر دوستان آن حضرت از سلسله مؤمنان بیرون اند.

چهارم، آن که محبت هرگاه با شرایط باشد گناه ازین کس صادر نمی گردد (۱۵) چنانکه

ص: ۸۷

۱- (۱) - آن که / M ندارد.

۲- (۲) - و/ در M زبر دارد.

۳- (۳) - دویم / M دویم.

۴- (۴) - ضرری است / M ضرریست.

۵- (۵) - هر چند / M چند.

۶- (۶) - دوستداران / M دوستان.

۷- (۷) - امیر المؤمنین / M +ع.

۸- (۸) - صلوات الله علیه / M ندارد.

۹- (۹) - بیت / M بیت [کذا].

۱۰- (۱۰) - صلوات / M صلوه.

۱۱- (۱۱) - سیم / M سیم.

۱۲- (۱۲) - ازین / M از این.

۱۳- (۱۳) - گاه / M گناه.

۱۴- (۱۴) - بنده / M ندارد.

۱۵- (۱۵) - نمی گردد / R +و. لیک به نظر می رسد روی آن دو خط زده شده است.

در اخبار از ائمه اطهار وارد شده است که: دوست ما کسیست که پیرو ما باشد. از آن جمله منقولست که شبی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین، علی بن ابی طالب-صلوات الله علیه-، از کوفه بیرون آمده بود و متوجه نجف بود و جماعتی از عقب آن حضرت بیرون آمده بودند. حضرت فرمود (۱) که: شما کیستید؟ ایشان گفتند که: ما شیعه توایم یا امیر المؤمنین! حضرت فرمود که: چرا من در شما نمی بینم سیماء (۲) شیعه را (۳)؟ ایشان گفتند: یا حضرت! (۴) سیماء (۵) شیعه کدامست (۶)؟ حضرت فرمود (۷) که: آنست (۸) که رویهای ایشان زرد باشد از بیداری شب؛ چشمهای ایشان (۹) کوروش باشد از گریه بسیار (۱۰)، و لبهای ایشان خشک باشد از بسیاری دعا و شکمهای ایشان خالی باشد به سبب روزه، و پشتهای (۱۱) ایشان کج شده باشد از بسیاری عبادت و بریشان (۱۲) باشد عبرت (۱۳) خاشعان.

و چنانکه شخصی به حضرت امام (۱۴) مجتبی حسن بن مرتضی-صلوات الله علیهما- گفت که: من از شیعیان شمایم (۱۵). حضرت فرمود که: اگر اوامر و نواهی ما را مطیع، راست می گویی. (۱۶) و (۱۷) چنانکه منقولست از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق-صلوات الله علیهما- که آن حضرت فرمود که دوست نمی دارد خدای-تبارک و تعالی-را

ص: ۸۸

-
- ۱- (۱) - فرمود / M فرمودند.
 - ۲- (۲) - سیماء / M سیمای.
 - ۳- (۳) - را/ در R نیامده است. از M ضبط شد.
 - ۴- (۴) - یا حضرت / M ندارد.
 - ۵- (۵) - سیماء / M سیمای.
 - ۶- (۶) - کدامست / M کدام است.
 - ۷- (۷) - فرمود / M فرمودند.
 - ۸- (۸) - آنست / M آن است.
 - ۹- (۹) - چشمهای ایشان / M ندارد. +و.
 - ۱۰- (۱۰) - گریه بسیار / M بسیاری گریه.
 - ۱۱- (۱۱) - و پشتهای / M پشتهای.
 - ۱۲- (۱۲) - بریشان / M پریشان.
 - ۱۳- (۱۳) - عبرت/ چنین است در M و R. ظاهراً «عبرت» باید باشد. سنج: آمالی ی طوسی، ط. البعثه، ص ۲۱۶.
 - ۱۴- (۱۴) - امام/ زیر «م» از خود M است.
 - ۱۵- (۱۵) - شمایم / M شمایم.
 - ۱۶- (۱۶) - می گویی / M میگوئی.
 - ۱۷- (۱۷) - و / M ندارد.

کسی (۱) که عصیان او می کند. پس حضرت این شعر را خواندند (۲) که:

تعصی (۳) الاله و أنت تظهر حبه هذا لعمری فی الفعال بدیع (۴)

لو كان حبك صادقاً لأطعته إن المحب لمن يحب مطيع (۵)

یعنی:

عصیان پروردگار می کنی و ظاهر می گردانی دوستی او را. به جان خودم قسم که این در کردارها غریب و بدیع است. اگر دوستی تو صادق می بود هر آئینه (۶) اطاعت می کردی پروردگار خود را بدرستی (۷) که هر که دوست کسی است محبوب خود را مطیع است.

و مؤید این معنی است که خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (۸) یعنی: بگو-یا محمد!- که اگر شما دوست می دارید خدا را پس متابعت من کنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد.

پنجم، آنچه روایت شده است از باقر علوم اولین و آخرین (۹)، محمد بن (۱۰) علی بن (۱۱) الحسین-صلوات الله عليهم-در وقتی که از معنی این حدیث از آن حضرت پرسیدند حضرت فرمود که: معنی اش آنست که هر که (۱۲) حضرت علی را-صلوات الله علیه-دوست دارد و أعمال طاعت و عبادات بکند، خدای-تبارک و تعالی-ازو (۱۳) قبول کند. پس اگر گناه کند گناه او برهم نمی زند عبادات او را و ثواب طاعات (۱۴) او از برای او ذخیره است

ص: ۸۹

۱- (۱) -را کسی / M کسی را.

۲- (۲) -خواندند / M خواند.

۳- (۳) -تعصی / M تعصی.

۴- (۴) -بدیع / M بدیع.

۵- (۵) -مطیع / M و R مطیع. این دو بیت-با تفاوت در ضبط-در مناقب ابن شهر آشوب (ط. دار الأضواء، ۴/۲۹۷) به نقل از امام صادق-علیه السلام-آمده است.

۶- (۶) -هر آئینه / M هر آینه.

۷- (۷) -بدرستی / M ندارد.

۸- (۸) -قرآن کریم: س ۳، ی ۳۱.

۹- (۹) -آخرین / در M خاء زبر دارد.

۱۰- (۱۰) -بن / M ابن.

۱۱- (۱۱) -بن / M ابن.

۱۲- ((۱۲)) - هرکه M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) - ازو M از او.

۱۴- ((۱۴)) - طاعات M طاعت.

و عقاب معصیت او موقوفست به مشیت الله-سبحانه و تعالی- و هر که حضرت علی را- صلوات الله و سلامه علیه- دشمن دارد با آن دشمنی حسنه از برای او نمی نویسند و هر عمل خیری که بکند این بغض همه را ضایع می گرداند. (۱) پس کسی که دوست ولّی خداست، حسنات او مقبولست و سیئات او به او ضرر نمی کند، و دشمن ولّی خدا را حسنه نیست از جهت (۲) جرم عظیم و بغضی (۳) که به آن حضرت دارد و (۴) شکی که در خلافت آن حضرت (۵) او را هست و اینست که خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که: می آوریم اعمالی (۶) که کرده اند و همه را هبّاء منثورا می کنم. از اهل بیت (۷) آن حضرت پرسیدند که:

اعمال کیست این اعمال که چنین خواهند کرد؟ ایشان فرمودند که: این اعمال دشمنان ما و (۸) دشمنان شیعیان ماست. (۹)

[روایت دوازدهم: از امام محدّ باقر (علیه السلام)]

و عن أبي خالد (۱۰) الکابلی قال: (۱۱) سألت أبا جعفر (ع) عن قول الله-عزّ و جلّ-: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فَقَالَ: (۱۲) يا أبا خالد (۱۴)! النور و الله (۱۵) الأئمة من آل محمّد- صلوات (۱۶) الله عليهم- إلى (۱۷) يوم القيمة و هم و الله (۱۸) نور الله الَّذِي أَنْزَلَ وَ هم و الله (۱۹) نور الله في السموات و في الأرض. و الله (۲۰)- يا أبا خالد (۲۱)- لنور (۲۲) الإمام في قلوب المؤمنين أنور من

ص: ۹۰

۱- (۱) - می گرداند / M می کند.

۲- (۲) - از جهت / M بجهت.

۳- (۳) - بغضی / M بغضی.

۴- (۴) - و/در / M زبر دارد.

۵- (۵) - آن حضرت / M ندارد.

۶- (۶) - اعمالی / M اعمال.

۷- (۷) - بیت/در / M بآشکارا زبر دارد.

۸- (۸) - دشمنان ما و / M ندارد.

۹- (۹) - ماست / M ما است.

۱۰- (۱۰) - ابي خالد / M و R ابي خالد.

۱۱- (۱۱) - قال / M قل.

۱۲- (۱۲) - فامنوا / M فامونوا[!؟].

۱۳- (۱۳) - فقال / M و قال.

۱۴- (۱۴) - خالد / M خالد.

۱۵- (۱۵) - و الله / M و الله.

١٦- (١٦) - صلوات / M صلواه.

١٧- (١٧) - إلى / M ندارد.

١٨- (١٨) - الله / M الله.

١٩- (١٩) - و الله / M و R و الله.

٢٠- (٢٠) - و الله / M و الله.

٢١- (٢١) - خالد / M خالد.

٢٢- (٢٢) - لنور / M لنور.

الشَّمْسُ المَضِيئَةُ بِالنَّهَارِ وَ هُمُ وَ اللّٰهُ (۱) يَنْوَرُونَ (۲) قُلُوبَ (۳) الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجِبُ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- نُوْرَهُمْ عَمَّنْ (۴) يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ. وَ اللّٰهُ -يَا أَبَا خَالِدٍ!- لَا يَحْبِنَا عَبْدٌ وَ لَا يَتَوَلَّانَا حَتَّى يَطَهَّرَ اللّٰهُ قَلْبَهُ وَ لَا يَطَهَّرُ (۶) اللّٰهُ (۷) قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يَسْلَمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا (۸) فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَهُ اللّٰهُ (۹) مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ أَمِنَهُ مِنْ فِرْعَ (۱۰) يَوْمَ (۱۱) الْقِيَامَةِ الْاَكْبَرِ. (۱۲)

روایتست (۱۳) از ابی خالد کابلی (۱۴) که گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر- صلوات اللّٰه (۱۵) و سلامه علیه- از تفسیر قول خدای-تبارک و تعالی- که می فرماید که: ایمان آورید به خدا (۱۶) و به رسول او و (۱۷) به نوری (۱۸) که فرستادیم او را؛ مراد از این نور چیست؟ حضرت فرمودند که: ای ابّا خالد! و اللّٰه که مراد از نور درین آیه ائمه معصومین اند از آل محمّد- صلوات (۱۹) اللّٰه علیهم- تا روز قیامت؛ و ایشانند و اللّٰه نور إلهی که نازل شده است از جانب خدای-تبارک و تعالی- و اللّٰه که ایشانند نور إلهی در آسمانها و (۲۰) در زمین. و اللّٰه- ای ابّا خالد!- که نور امام در دلهای مؤمنان روشن تر از آفتاب روشنی دهنده است در روز. و اللّٰه که ایشان منور می گردانند دلهای مؤمنان را و محجوب می گرداند (۲۱) خدای-تبارک و تعالی- نور ایشان را از هر که می خواهد. پس تاریک می گردد

ص: ۹۱

-
- ۱- (۱) - و اللّٰه / M و R و اللّٰه.
 - ۲- (۲) - ینوّرُونَ / M ینوّرُونَ.
 - ۳- (۳) - قلوب / M قلوب.
 - ۴- (۴) - عمّن / M +سالت.
 - ۵- (۵) - خالد / M خالد.
 - ۶- (۶) - يطهّر / M يطهّر.
 - ۷- (۷) - اللّٰه / M ندارد.
 - ۸- (۸) - لنا / M ندارد.
 - ۹- (۹) - اللّٰه / M ندارد.
 - ۱۰- (۱۰) - فِرْعَ / M فِرْعَ.
 - ۱۱- (۱۱) - یوم / M یوم.
 - ۱۲- (۱۲) - نگر: الکافی، ط. غفاری، ۱/ ۱۹۴.
 - ۱۳- (۱۳) - روایتست / M روایتست.
 - ۱۴- (۱۴) - کابلی / M کابلی.
 - ۱۵- (۱۵) - اللّٰه / M ندارد.
 - ۱۶- (۱۶) - خدا / M خدای.
 - ۱۷- (۱۷) - و «و» در R و M نبود.
 - ۱۸- (۱۸) - به نوری / M ندارد.

۱۹- (۱۹) - صلوات / M صلوات [!؟].

۲۰- (۲۰) - و/در M زیر دارد.

۲۱- (۲۱) - می گرداند / M میگردانند.

دل‌های آن جماعت. و الله-ای ابا خالد!-هیچ بنده ما را دوست نمی‌دارد و به ما تولا نمی‌کند تا آنکه خدای-تبارک و تعالی- دل او را (۱) مطهر گرداند (۲) و خدای-تبارک و تعالی- مطهر نمی‌گرداند (۳) دل (۴) بنده را تا آنکه منقاد و (۵) مطیع ما نشود. (۶) پس چون منقاد ما (۷) می‌گردد (۸) خدای-تبارک و تعالی- سالم می‌گرداند او را از سختیهای حساب و ایمن می‌گرداند او را از ترس عظیم تر (۹) روز قیامت.

[روایت سیزدهم: از امام جعفر صادق (علیه السلام)]

و عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن (۱۰) محمد الصادق-صلوات الله و سلامه علیهما- أنه قال: ما جاء به علي-عليه السلام- أخذ به و ما نهى عنه انتهى (۱۱) عنه. (۱۲) جرى له من الفضل ما جرى لمحمد-صلى الله عليه و آله (۱۳)- و لمحمد (ص) (۱۴) الفضل على جميع من خلق الله-عز و جل- المتعقب عليه في شيء من أحكامه كالمتعقب (۱۵) على الله و على رسوله و الزاد عليه في صغيره أو كبيره على حد الشرك بالله. كان أمير المؤمنين (ع) باب الله الهدى لا (۱۶) يؤتى إلا منه و سبيله الهدى من سلك بغيره يهلك. و كذلك يجرى لأئمة (۱۷) الهدى واحد (۱۸) بعد واحد.

جعلهم الله أركان الأرض أن تميد (۱۹) بأهلها و حجته البالغه (۲۰) على من

ص: ۹۲

- ۱- (۱) -دل او را / M ندارد.
- ۲- (۲) -گرداند / M می گرداند.
- ۳- (۳) -و خدای-تبارک و تعالی-مطهر نمی گرداند / M ندارد.
- ۴- (۴) -دل / M +ان.
- ۵- (۵) -و/در M زبر دارد.
- ۶- (۶) -نشود / M شود.
- ۷- (۷) -منقاد ما / M منقاد [کذا].
- ۸- (۸) -می گردد / M کردد.
- ۹- (۹) -عظیم تر / M عظیم.
- ۱۰- (۱۰) -بن / M ابن.
- ۱۱- (۱۱) -انتهی / M انتهى.
- ۱۲- (۱۲) -عنه / M ندارد.
- ۱۳- (۱۳) -صلى الله عليه و آله / M ص.
- ۱۴- (۱۴) -ص / M ندارد.
- ۱۵- (۱۵) -كالمتعقب /در M باء پیش دارد!
- ۱۶- (۱۶) -الذی لا / M لا الذی.

۱۷- (۱۷) - للائمه / M الائمة (بدون «ء» بر كرسى حرف چهارم).

۱۸- (۱۸) - واحد / M واحدا.

۱۹- (۱۹) - تميد / M تميد.

۲۰- (۲۰) - البالغه / M البالغه.

فوق (۱) الأرض و من تحت الثرى. و كان أمير المؤمنين-صلوات الله عليه- كثيرا ما يقول: (۲) أنا قسيم الله بين الجنة و النار، و أنا الفاروق الأكبر، و أنا صاحب العصا و الميسم و لقد أقرت لى جميع الملائكة (۳) و الروح (۴) و الرسل بمثل ما أقرّوا به لمحمد-ص- و لقد حملت (۵) على مثل حملته (۶) و هى حمولة (۷) الرب؛ و إنّ رسول الله-ص- يدعا فيكسا (۹) و أدعا فأكسا و يستنطق (۱۰) فأستنطق (۱۱)، فأنطق على حدّ منطقه و لقد أعطيت (۱۲) خصالا ما سبقنى إليها (۱۳) أحد قبلى علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب (۱۴) و فصل (۱۵) الخطاب (۱۶) فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب (۱۷) عنى ما غاب عنى؛ أبشّر بإذن الله و أوّدى عنه كلّ ذلك من الله مكّنى فيه بعلمه. (۱۸)

منقولست به طرق مختلفه از إمام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصّادق-عليه (۱۹) صلوات الله الملك الأكبر- که آن حضرت فرمود که: هرچه را حضرت أمير المؤمنين-صلوات الله عليه- أمر کند واجبست که به آن عمل کنند و هرچه را نهی کند واجبست که از آن

ص: ۹۳

- ۱- (۱) فوق / R فوق. ضبط نص، موافق M است.
- ۲- (۲) يقول / M تقول.
- ۳- (۳) الملائكة / M الملائكة.
- ۴- (۴) الروح / M الروح.
- ۵- (۵) حملت / M حملت.
- ۶- (۶) حمولته / در M به پیش یکم است!
- ۷- (۷) حمولة / در M حرف یکم پیش دارد و حرف واپسین زیر.
- ۸- (۸) ص / M ندارد.
- ۹- (۹) فيكسا / M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) يستنطق / M يستنطق.
- ۱۱- (۱۱) فأستنطق / M فاستنطق.
- ۱۲- (۱۲) أعطيت / M أعطيت.
- ۱۳- (۱۳) إليها / M إليه.
- ۱۴- (۱۴) الأنساب / M الأنساب.
- ۱۵- (۱۵) فصل / M و R فصل.
- ۱۶- (۱۶) الخطاب / M الخطاب.
- ۱۷- (۱۷) لم يعزب / R لم يعزب. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۸- (۱۸) نگر: الكافي، ط. غفاری، ۱/ ۱۹۶ و ۱۹۷.
- ۱۹- (۱۹) عليه / M ندارد.

بازایستند. (۱) ثابتست (۲) آن حضرت را از فضیلت آنچه ثابتست (۳) رسول خدا را-ص-؛ و حضرت محمد راست-صلی الله علیه و آله (۴)-فضیلت بر هر که خدای-تبارک و تعالی- آفریده است و کسی که مخالفت کند بر آن حضرت در چیزی از احکام آن حضرت مثل کسیست که مخالفت کرده باشد خدا و رسول او را و کسی که رد کند بر آن حضرت، خواه کوچک (۵) و خواه بزرگ را، بر حدّ شرکست به خدای-تبارک و تعالی- و (۶) کافر است.

و حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله و سلامه علیه-باب الله بود یعنی دریست که به خدا نمی توان رسید مگر از آن در و آن حضرت راه خدا بود که هر که از غیر آن راه برود هلاک می شود و همچنین اند ائمه (۷) معصومین-صلوات الله علیهم-هریک بعد از دیگری و خدای-تبارک و تعالی-ایشان را رکنهای زمین گردانیده است که به وجود ایشان دنیا باقی است و اگر ایشان نباشند زمین در می گردد همان ساعت و ایشانند حجت کامله الهی بر هر که بر روی زمین اند از آدمیان و بر هر که در زیر زمین است از جئیان و (۸) حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله علیه-بسیار می فرمود که: من قسمت کننده ام (۹) به امر الهی میان بهشت و دوزخ؛ منم (۱۰) فاروق اکبر که جداکننده ام حق را از باطل؛ منم صاحب عصا و داغ-چنانکه منقولست از رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۱۱)- که آن حضرت فرمود که: دابّه الأرض (۱۲) درازی او (۱۳) شصت گز است و (۱۴) کسی ازو (۱۵) نمی تواند گریخت و داغ (۱۶) می کند مؤمن را

ص: ۹۴

- ۱- (۱) -بازایستند/ M بارایستد.
- ۲- (۲) -ثابتست/ M ثابت است.
- ۳- (۳) -ثابتست/ M ثابت است.
- ۴- (۴) -صلی الله علیه و آله/ M ع.
- ۵- (۵) -کوچک/ M ندارد.
- ۶- (۶) -و/در M زبر دارد.
- ۷- (۷) -ائمه زبر/م در M صریح است.
- ۸- (۸) -و/در M زبر دارد.
- ۹- (۹) -کننده/در M مکرر نوشته شده است.
- ۱۰- (۱۰) -منم/در M از قلم افتاده است.
- ۱۱- (۱۱) -صلی الله علیه و آله/ M ص.
- ۱۲- (۱۲) -دابّه الأرض/در M «ض» زیر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -او/ M و.
- ۱۴- (۱۴) -و/در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -ازو/ M از او.
- ۱۶- (۱۶) -و داغ/ M و داع.

در میان چشمهای او و با او خواهد بود عصای موسی و خاتم سلیمان. (۱) پس منور می گرداند روی مؤمن را (۲) به عصا و مهار می کند بینی کافر (۳) را به خاتم تا (۴) آنکه می گویند: ای مؤمن و ای کافر (۵)!. (۶) و منقولست از حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله و سلامه علیه- که از آن حضرت پرسیدند (۷) از دایه الأرض؛ حضرت فرمود که: و الله که او را دم (۸) نیست و او را ریش است. و این اشاره است (۹) که دایه الأرض، از انس باشد. و این حدیث با احادیث دیگر دلالت دارد که آن حضرت باشد یا مثل آن کلمات باشد که فرمود: منم آدم و نوح؛ الله أعلم. (۱۰)

و بتحقیق که إقرار کردند به إمامت من جمیع فرشتگان و روح و پیغمبران چنانکه إقرار (۱۱) کردند به نبوت محمد رسول الله-صلی الله علیه و آله- و بر دوش من گذاشته اند آنچه بر دوش رسول خدا-ص- گذاشته بودند و آن خلافت إلهی است و بدرستی که فردای روز قیامت اول کسی را که بخوانند حضرت رسالت پناه (۱۲) محمدی است-صلی الله علیه و آله- پس چون آن حضرت سر از خاک بیرون آورد آن حضرت را لباس عزت و کرامت بپوشانند (۱۳) و بعد از آن مرا بخوانند و لباس عزت و کرامت در من بپوشانند؛ و آن حضرت را به سخن درآورند؛ دیگر مرا به سخن درآورند؛ و خواهم گفت آنچه آن حضرت خواهد فرمود که آن شفاعت امت باشد. و بتحقیق که به من داده اند صفاتی چند که به

ص: ۹۵

-
- ۱- (۱) - سلیمان/در M «ن» زیر دارد.
 - ۲- (۲) - را/در R نیامده است. از M ضبط شد.
 - ۳- (۳) - کافر/ M کافران.
 - ۴- (۴) - تا/ M یا.
 - ۵- (۵) - کافر/زیر فاء در M صریح است.
 - ۶- (۶) - سنج: بحار الأنوار، ۶/۳۰، و ۳۴۵/۳۹، و ۱۲۵/۵۳.
 - ۷- (۷) - پرسیدند/ M + که.
 - ۸- (۸) - دم/ M دم.
 - ۹- (۹) - است/ M ایست.
 - ۱۰- (۱۰) - أعلم/ M ادم.
 - ۱۱- (۱۱) - إقرار/در M حرف واپسین زیر دارد!.
 - ۱۲- (۱۲) - رسالت پناه/ M رسالت پناهی.
 - ۱۳- (۱۳) - بپوشانند/ M بپوشاند.

کسی (۱) پیش از من نداده اند. می دانم علم منایا را-و آن علمی است که چون کسی را می بینند (۲) قدر حیات او و مدت بقای او و زمان مرگ او دانسته می شود-و می دانم علم بلایا را-که هر بلایی در چه وقت می آید (۳) و (۴) به که می آید و هر کس به چه بلا (۵) مبتلا (۶) می گردند و آن حضرت این دو علم را به بعضی از خواص خود تعلیم کرده بود مثل سلمان و رشید (۷) هجری و میثم (۸) تمار و حبيب بن مظاهر أسدی، علمدار (۹) حضرت سید الشهداء (۱۰) -صلوات الله علیه (۱۱) -چنانکه بعضی از آن بتفصیل خواهد آمد.

منم صاحب (۱۲) علم فصل الخطاب (۱۳) -که حکم می کنم میان هر دو کس به علم لدنی که حق ظاهر می گردد (۱۴)؛ چنانکه خواهد آمد- پس فوت نشد (۱۵) از من آنچه غایبست (۱۶) از من. بشارت می دهم به اذن خدا و (۱۷) ادا می کنم از خدای- تبارک و تعالی- همه (۱۸) اینها از جانب خدای- تبارک و تعالی- است که مرا بر اینها استوار گردانیده است به اذن خود.

[روایت چهاردهم: از امام جعفر صادق (علیه السلام)]

و عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق -صلوات الله و سلامه علیه- أنه قال: نحن ولاة (۱۹) أمر الله و خزنة علم الله و عیبه و حی الله. (۲۰)

ص: ۹۶

- ۱- (۱) -چند که به کسی در M مکرر است.
- ۲- (۲) -می بینند / M می بیند.
- ۳- (۳) -می آید / M می کونیدابد[!؟].
- ۴- (۴) -و/ در M زیر دارد.
- ۵- (۵) -بلا / M بلا.
- ۶- (۶) -مبتلا / M مبتلاء.
- ۷- (۷) -رشید/ در M «ر» زیر دارد.
- ۸- (۸) -میثم / M میثم.
- ۹- (۹) -علمدار / M علم دار[!].
- ۱۰- (۱۰) -سید الشهداء / M سید الشهداء [کذا بسکون الیاء!].
- ۱۱- (۱۱) -الله / M +و سلامه.
- ۱۲- (۱۲) -صاحب/ در M حاء زیر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -فصل الخطاب / M فصل الخطاب[!].
- ۱۴- (۱۴) -می گردد/ M می کردند.
- ۱۵- (۱۵) -نشد/ در M شین زیر دارد؛ فتأمل.

۱۶- ((۱۶)) - غایبست / M غایب است.

۱۷- ((۱۷)) - و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) - همه/در M «م» زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) - و/لاه/هم در R و هم M به ریخت «ولات» کتابت گردیده است.

۲۰- ((۲۰)) - نگر: الکافی، ط. غفاری، ۱/۱۹۲.

منقولست از آن حضرت که فرمود: ما والیان امر خدائیم و (۱) ما خازنان علم خدائیم و ما محلّ أسرار علوم خدائیم.

[روایت پانزدهم: از امام ابی الحسن موسی بن جعفر (علیهما السلام)]

و عن أبی الحسن موسی بن (۲) جعفر (۳) - صلوات الله و سلامه علیه - أنه قال: قال أبو عبد الله (ع) (۴): إنَّ الله - عزَّ و جلَّ - خلقنا (۵) فأحسن خلقنا (۶) و (۷) صورنا فأحسن صورنا و جعلنا خزَّانه فی سماءه و أرضه، و لنا نطق (۸) الشَّجرة و بعبادتنا عبد الله - عزَّ و جلَّ - و لولانا ما عبد الله. (۹)

منقولست از آن حضرت که فرمود که:

خدای - تبارک و تعالی - آفرید ما را پس نیکو گردانید خلق ما را به آنکه طینت ما را از اعلیٰ علّیین (۱۰) گردانید و روح ما را از (۱۱) نور خود آفرید و صورت داد پس نیکو گردانید (۱۲) صورت ما را - یعنی: ما را موصوف به صفات خود گردانید - و گردانید ما را از خزینه داران (۱۳) خود در (۱۴) آسمان و زمین و ما را مظهر علوم خود گردانید و از برای ما به (۱۵) سخن می آید درخت هر گاه که خواهیم و به سبب عبادت ما بندگی کرده شد (۱۶)

ص: ۹۷

۱- (۱) - و/در M زبر دارد.

۲- (۲) - بن/ M ابن.

۳- (۳) - جعفر/ M جعفر.

۴- (۴) - ع/ M ندارد.

۵- (۵) - خلقنا/ M خلقنا.

۶- (۶) - خلقنا/ M خلقنا. ضبط نص، موافق R است.

۷- (۷) - و/در M نیست ولی در R هست.

۸- (۸) - نطق/ M نطق.

۹- (۹) - ...الله/ M +عزَّ و جلَّ. نگر: الکافی، ط. غفّاری، ۱/۱۹۳.

۱۰- (۱۰) - اعلیٰ علّیین/ M اعلیٰ علّیین [!؟].

۱۱- (۱۱) - از/ M ز.

۱۲- (۱۲) - صورت داد پس نیکو گردانید/ M ندارد.

۱۳- (۱۳) - خزینه داران/در M خاء و نون زبر دارد.

۱۴- (۱۴) - در/ M و در.

۱۵- (۱۵) - به/در M زیر دارد.

۱۶- (۱۶) - شد/ M شده.

خدای-تبارک و تعالی (۱)- زیرا که آنچه شرط عبادت بود بر وجه کمال ایشان می دانستند (۲) و بر وجه کمال به جای (۳) می آوردند؛ و اگر ما نمی بودیم کسی عبادت خدای-تبارک و تعالی- نمی کرد. (۴)

[روایت شانزدهم: از ابن عباس]

و عن ابن عباس-رضی الله عنهما-، قال: سمعت رسول الله (۵)-صلى الله عليه وآله- يقول:

معاشر الناس! اعلموا أنّ لله (۶) بابا من دخله أمن من النار و من الفرع الأكبر. فقام إليه أبو سعيد الخدری-رضی الله عنه (۷)- فقال: يا رسول الله! اهدنا إلى هذا الباب حتى نعرفه. قال:

هو عليّ بن (۸) أبي طالب سيّد الوصيّين و أمير المؤمنين و أخو رسول ربّ العالمين و خليفه الله على الناس أجمعين. يا معاشر الناس! من أحبّ أن يستمسك بالعروة الوثقى التي (۹) لا- انفصام لها فليتمسك (۱۰) بولايه (۱۱) عليّ بن أبي طالب بعدى فإنّ ولايته ولايتي (۱۲) و طاعته طاعتي. يا معاشر (۱۳) الناس! من سرّه أن يقتدى بي (۱۴) فعليه أن يتولّى بولايه (۱۵) عليّ بن أبي طالب بعدى و الأئمة (۱۶) من ذرّيتي فإنّهم خزائن (۱۷) علمي. فقام جابر (۱۸) بن (۱۹) عبد الله (۲۰)

ص: ۹۸

-
- ۱- (۱) - و تعالی / M ندارد.
 - ۲- (۲) - می دانستند / M + و.
 - ۳- (۳) - به جای / M ندارد.
 - ۴- (۴) - نمی کرد/در M «ن» زبر دارد.
 - ۵- (۵) - رسول / M رسول.
 - ۶- (۶) - لله / M الله.
 - ۷- (۷) - عنه / M عنهما.
 - ۸- (۸) - بن / M ابن.
 - ۹- (۹) - التي /در R به خطّ ریز به سطر إقحام گردیده است. در M نیست.
 - ۱۰- (۱۰) - فليتمسك /در M حرف واپسین زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - بولايه / M بولایت.
 - ۱۲- (۱۲) - ولايتي /در M حرف یکم زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) - معاشر /در M واپسین حرف هم زبر دارد و هم زیر!
 - ۱۴- (۱۴) - يقتدى بي / M يقتدى.
 - ۱۵- (۱۵) - بولايه /در M «و» زبر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) - الأئمة /در M واپسین حرف پیش دارد.
 - ۱۷- (۱۷) - خزائن / M خزان.

١٨- (١٨) - جابر / M جابر.

١٩- (١٩) - م ابن.

٢٠- (٢٠) - عيد الله / M عيد الله.

الأنصاري و قال (١): كم عدّتهم؟ (٢) فقال: (٣) يا جابر! سألتني -رحمك الله (٤)!- عن الإسلام بأجمعه. عدّتهم عدّه الشهور و هو عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات و الأرض (٥) و عدّتهم عدّه العيون التي انفجرت (٦) لموسى بن عمران حين ضرب بعصاه فانفجرت منه اثنتا عشرة (٨) عينا و عدّتهم عدّه (٩) نقباء بني إسرائيل. قال الله تعالى:

وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا (١٠) فَلَائِمَّةً -يا جابر!- اثني عشر إماما أولهم (١٢) علي بن أبي طالب و اخرهم (١٣) القائم -صلوات الله عليهم. (١٤)

منقولست از ابن عباس -رضی الله عنهما- که گفت: شنیدم از رسول خدا-صلی الله علیه و آله- که می فرمود که: ای گروه مردمان! بدانید که خدای-تبارک و تعالی- را دری است که هر که داخل شد به آن در، ایمن شد از عذاب جهنم و از ترس عظیم روز قیامت. پس ابو سعید خدری-رضی الله عنه- برخاست (١٥) و (١٦) گفت: یا رسول الله! (١٧) ما را راه نما به آن در تا ما (١٨) بشناسیم او را. حضرت رسول خدا-صلی الله علیه و آله (١٩)- فرمود که: او علی بن

ص: ٩٩

-
- ١- (١) - و قال / M فقال.
 - ٢- (٢) - عدّتهم / M عدد الأئمة من ذرّتيك [كذا!].
 - ٣- (٣) - فقال / M و قال.
 - ٤- (٤) - الله / M ندارد.
 - ٥- (٥) - الأرض / M الارض.
 - ٦- (٦) - انفجرت / R انفجرت. ضبط نص، موافق M است.
 - ٧- (٧) - بن / M ابن.
 - ٨- (٨) - اثنتا عشرة / M اثنتي عشرة.
 - ٩- (٩) - عدّه / M ندارد.
 - ١٠- (١٠) - اثني عشر / M اثني عشر.
 - ١١- (١١) - قرآن كريم: س ٥، ی ١٢.
 - ١٢- (١٢) - أولهم / R و M أولهم.
 - ١٣- (١٣) - اخرهم / در M راء زبر دارد.
 - ١٤- (١٤) - نگر: اليقين ابن طاوس، تحقيق أنصاري، ص ٢٤٤ و ٢٤٥.
 - ١٥- (١٥) - برخاست / R برخواست؛ M يرخواست [!].
 - ١٦- (١٦) - و / در M زبر دارد.
 - ١٧- (١٧) - رسول الله / M +ص.
 - ١٨- (١٨) - ما / M ندارد.
 - ١٩- (١٩) - صلى الله عليه و آله / M ص.

أبی طالب است (۱) بهترین اوصیاء پیغمبران و (۲) پادشاه مؤمنان و برادر رسول پروردگار عالمیان و خلیفه خدا بر جمیع مردمان. ای گروه مردمان! هر که خواهد که چنگ زند به رشته محکمی که گسستن و شکستن نداشته باشد، پس باید که چنگ زند به ولایت علی بن ابی طالب بعد از من و او را امام خود داند. پس بدرستی که ولایت آن حضرت ولایت من است، (۳) و اطاعت او (۴) اطاعت من. ای گروه مردمان! هر که خوش می آید که متابعت (۵) من کند، پس بر اوست که تولا کند به ولایت علی بن ابی طالب بعد از من و (۶) امامان از ذریت من و ایشان را امام خود داند. پس بدرستی (۷) که ایشان خزینه های علم من اند. (۸)

پس جابر بن (۹) عبد الله الأنصاری برخاست (۱۰) و گفت: یا رسول الله! (۱۱) عدد ایشان چند است؟ پس حضرت فرمود که: (۱۲) ای جابر! خدای-تبارک و تعالی- تو را ببخشد که مرا سؤال کردی از همه (۱۳) اسلام- یعنی: اسلام (۱۴) همه (۱۵) اینست، زیرا که هر که امام زمان خود را نداند و بمیرد کافر مرده است.

پس حضرت فرمود که: عدد ایشان عدد ماههاست (۱۶) و آن نزد خدای-تبارک و تعالی- دوازده ماه است (۱۷) در کتاب خدا (۱۸) روزی که (۱۹) آفرید آسمانها و (۲۰) زمین را،

ص: ۱۰۰

- ۱- (۱) -ست / M است.
- ۲- (۲) -و/ در M زیر دارد.
- ۳- (۳) -من است / M منست.
- ۴- (۴) -او/ M ندارد.
- ۵- (۵) -متابعت / M اطاعت.
- ۶- (۶) -و/ در M زیر دارد.
- ۷- (۷) -بدرستی/ در M «ر» زیر دارد.
- ۸- (۸) -من اند / M منند.
- ۹- (۹) -بن / M ابن.
- ۱۰- (۱۰) -برخواست / M و R برخواست.
- ۱۱- (۱۱) -الله / M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) -که / M ندارد.
- ۱۳- (۱۳) -همه/ در M میم زیر دارد.
- ۱۴- (۱۴) -اسلام/ M اسلم [کذا].
- ۱۵- (۱۵) -همه/ در M میم زیر دارد.
- ۱۶- (۱۶) -ماههاست / M ماها است.
- ۱۷- (۱۷) -ست / M است.

۱۸- ((۱۸)) - خدا / M خدای تع.

۱۹- ((۱۹)) - که / M ندارد.

۲۰- ((۲۰)) - و/در M زیر دارد.

و (۱) عدد ایشان عدد چشمه هایی (۲) است که شکافته شد از جهت حضرت موسی بن (۳) عمران وقتی که عصای خود را بر سنگ زد و ازو (۴) گشوده شد دوازده چشمه (۵)، و عدد ایشان عدد نقبای (۶) بنی اسرائیل است چنانکه خدای-تبارک و تعالی- می فرماید: بتحقیق که ما عهد و پیمان بنی اسرائیل را (۷) گرفتیم (۸) و مبعوث (۹) گردانیدیم از ایشان دوازده (۱۰) نقیب. پس ائمه-ای جابر!- دوازده امامند، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر (۱۱) ایشان مهدی (۱۲)-صلوات الله علیهم أجمعین.

[روایت هفدهم: از ابن عباس]

و عن ابن عباس (۱۳) قال رسول الله-صلی الله علیه و آله-: علی بن (۱۴) ابی طالب أفضل خلق الله تعالی غیری و الحسن و الحسين سیدا (۱۵) شباب (۱۶) أهل الجنة و أبوهما خیر منهما و إن (۱۷) فاطمه سیده نساء العالمین و إن (۱۸) علیا ختنی و لو وجدت لفاطمه (۱۹) خیرا من علی لم أزوجه منہ. (۲۰)

ص: ۱۰۱

- ۱- (۱) - /و M ندارد.
- ۲- (۲) - چشمه هایی / M چشمهای.
- ۳- (۳) - /بن M ابن.
- ۴- (۴) - /ازو M ندارد.
- ۵- (۵) - چشمه / M چشمه.
- ۶- (۶) - نقبای / M امت.
- ۷- (۷) - /را در M نیامده ولی در R هست.
- ۸- (۸) - گرفتیم / M گرفتم [کذا]. ضبط نص، موافق R است.
- ۹- (۹) - مبعوث / M +و.
- ۱۰- (۱۰) - دوازده / M درازده [!].
- ۱۱- (۱۱) - آخر/ در M خاء زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - مهدی / M ندارد.
- ۱۳- (۱۳) - ابن عباس / R ابن عباس؛ M ابن عباس [کذا].
- ۱۴- (۱۴) - /بن M ابن.
- ۱۵- (۱۵) - سیدا / M سید.
- ۱۶- (۱۶) - شباب / R شباب. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۷- (۱۷) - /إن R انّ. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۸- (۱۸) - /إن R انّ. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۹- (۱۹) - لفاطمه / M لفاطمه.

٢٠- (٢٠) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحی، صص ١٩-٢١ (منقبت ٢).

روایتست از عبد الله بن عباس (۱) -رضی الله عنهما- که گفت که: رسول خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود که: علی بن ابی طالب بهترین خلق خداست غیر از من، و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند (۲)، و پدر ایشان بهتر از ایشانست (۳)، و بدرستی که فاطمه بهترین زنان عالمیانست، و بدرستی (۴) که علی داماد منست، و اگر می یافتم از برای فاطمه (۵) شوهری بهتر از علی بن ابی طالب -صلوات الله علیه- من به علی نمی دادم او را.

[روایت هجدهم: (حدیث معرفت نوراتیه) از محمد بن صدقه]

و دیگر: روی محمد بن (۶) صدقه (۷) آنه (۸) قال سأل (۹) أبوذرّ (۱۰) الغفاری (۱۱) سلمان (۱۲) الفارسی -رضی الله عنهما-: یا ابا عبد الله! ما معرفه امیر المؤمنین -صلوات الله علیه- (۱۳) بالنورائیه. قال: یا جندب! (۱۴) فامض بنا حتّی نسأله (۱۵) عن ذلك. قال: فأتیناه (۱۶) فلم نجد.

قال: فانظرناه حتّی جاء فقال -صلوات الله علیه-: ما جاء بکما؟ قال: جئناک -یا امیر المؤمنین!- نسألك عن معرفتک بالنورائیه. قال -صلی الله علیه-: مرحبا بکما من ولّیین لله متعاهدين لدينه لیسا بمقصرین. (۱۷) لعمری إنّ (۱۸) ذلك لواجب علی کلّ مؤمن و مؤمنه.

ص: ۱۰۲

-
- ۱- (۱) -عبّاس/در M «س» زیر دارد!
 - ۲- (۲) -بهشت اند/ M بهشتند.
 - ۳- (۳) -ایشانست/ M ایشانند.
 - ۴- (۴) -بدرستی/در M «ر» زیر دارد!
 - ۵- (۵) -فاطمه/ M فاطمه.
 - ۶- (۶) -بن/ M ابن.
 - ۷- (۷) -صدقه/ M صدقه.
 - ۸- (۸) -آنه/ R آنه.
 - ۹- (۹) -سأل/ M سألنی.
 - ۱۰- (۱۰) -أبوذرّ/ R أبوذرّ.
 - ۱۱- (۱۱) -الغفاری/ M الغفاری.
 - ۱۲- (۱۲) -سلمان/ M سلمان.
 - ۱۳- (۱۳) -علیه/«علیه» در R و M از قلم افتاده است.
 - ۱۴- (۱۴) -جندب/ R جندب؛ M جندب. واژه تازی «جندب»، به ضبطهای «جندب» و «جندب» و «جندب» در واژه نامه های مدرسی تازی آمده است (نگر: القاموس المحيط فیروزآبادی، ط. دار الفکر، ص ۶۳-زیر «ج د ب»؛ و: المعجم الوسیط، ص ۱۴۰).
 - ۱۵- (۱۵) -حتّی نسأله/ M نسأله.

١٦- (١٦) - فأتيناها / M فاتيناها.

١٧- (١٧) - بمقصرين / M بمقصرين [كذا].

١٨- (١٨) - إن / M انّ.

ثم قال-صلوات الله عليه-:يا سلمان و يا جندب! (١)قالا:لبيك (٢)يا أمير المؤمنين!قال- صلوات الله عليه-إنه لا يستكمل أحد الإيمان (٣)حتى يعرفني (٤)كنه معرفتي بالنورانيه،فإذا عرفني بهذه المعرفه فقد امتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام و صار عارفا مستبصرا و من قصر عن معرفه ذلك فهو شاك (٥)مرتاب.يا سلمان و يا جندب! (٦)قالا:لبيك يا أمير المؤمنين!قال- صلى الله عليه-:معرفتي بالنورانيه معرفه الله-عز و جل-؛معرفتي بالنورانيه هو الدين الخالص الذي قال الله (٧)تعالى:و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء لله (٨)و يقيموا الصلوه (٩)و يؤتوا الزكوه و ذلك دين القيمه (١٠). (١١)يقول:ما أمروا إلا بنبوه (١٢)محمد-صلى الله عليه و آله-و هو دين (١٣)الحنيفيه (١٤)المحمديه (١٥)السمحه (١٦)و قوله:

وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ (١٧)وَ إِقَامَ وَلَايَتِي صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مَقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَالْمَلِكُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَقْرَبًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ وَ النَّبِيُّ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَرْسَلًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ وَ الْمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَمْتَحِنًا (١٩)لَمْ يَحْتَمِلْهُ.قلت:يا أمير المؤمنين! من المؤمن (٢٠)و ما نهايته (٢١)و ما حدّه حتى أعرفه؟قال-صلى الله عليه و آله-:

ص:١٠٣

- ١- (١) -جندب/ R جندب؛ M جندب.
- ٢- (٢) -لبيك/ M لبيك [كذا].
- ٣- (٣) -الإيمان/در M واپسين حرف پيش دارد.
- ٤- (٤) -يعرفني/ M يعرفني.
- ٥- (٥) -شاك/ M شاك.
- ٦- (٦) -جندب/ M و R جندب.
- ٧- (٧) -قال الله/در M مكرّر نوشته شده است.
- ٨- (٨) -لله/ M الله.
- ٩- (٩) -الصلوه/ M الصلوه.
- ١٠- (١٠) -القيمه/در M حرف واپسين پيش دارد.
- ١١- (١١) -مقايسه كنيد با قرآن كريم(س ٩٨، ٩٩، ١٠٠).
- ١٢- (١٢) -نبوه/ M نبوه.
- ١٣- (١٣) -دين/چنين است در M . R الدين.
- ١٤- (١٤) -الحنيفيه/ R الحنيفيه. M الحنيفيه.
- ١٥- (١٥) -المحمديه/ R المحمديه؛ M المحمدين.
- ١٦- (١٦) -السمحه/ R السّمحه؛ M السّمحه.
- ١٧- (١٧) -قرآن كريم:س ١٤، ١٥، ١٦.
- ١٨- (١٨) -النبي/ M النبي [كذا].
- ١٩- (١٩) -ممتحنا/چنين است در R و M ممتحنا.

۲۰- (۲۰) - من المؤمن / M من المؤمن [!].

۲۱- (۲۱) - نهائیه/در M حرف یکم زبر دارد و در R هیچ حرکتی ندارد.

يا أبا عبد الله! قلت: لبيك! يا أبا رسول الله! (١) قال: المؤمن الممتحن هو الذي لا يرد من أمرنا عليه شيء إلا شرح (٢) صدره لقبوله و لم يشك (٣) و لم يرتب. اعلم- يا أبا ذر!- إنني عبد الله- عز و جل- و خليفته على عباده. لا تجعلونا أربابا و قولوا في فضلنا ما شئتم فإنكم لا تبلغون كنه ما فينا و لا نهايته. (٤) فإن الله- عز و جل- قد أعطانا (٥) أكبر و أعظم مما يصفه (٦) و اصفكم (٧) أو يخطر على قلب (٨) أحدكم فإذا عرفتمونا هكذا فأنتم المؤمنون. قال سلمان: (٩)

قلت: يا أبا رسول الله! (١٠) و من أقام الصلوه أقام ولايتك (١١) قال: نعم (١٢) يا سلمان! تصديق ذلك قوله (١٣) تعالى في الكتاب العزيز: وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (١٤) فالصبر رسول الله (ص) (١٦) و الصلوه (١٧) إقامه (١٨) ولايتي (١٩). ففيها قال الله- تعالى -: وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (٢١) (٢٢) و لم يقل: و إنهما (٢٣) لكبيره (٢٤) لأن (٢٥) الولايه (٢٦) كبيره حملها إلا على الخاشعين و (٢٧) الخاشعون (٢٨) هم الشيعة

ص: ١٠٤

- ١- (١) - رسول الله / R + ص. این افزونه در M نیست.
- ٢- (٢) - شرح / M شرح.
- ٣- (٣) - لم يشك / R لم يشك؛ M لم يشك.
- ٤- (٤) - نهايته/ در M و R حرف یکم زبر دارد.
- ٥- (٥) - أعطانا/ M اعطا.
- ٦- (٦) - يصفه / M يصفه.
- ٧- (٧) - و اصفكم / M و اصفكم.
- ٨- (٨) - قلب / M قلب.
- ٩- (٩) - سلمان / M سلمان.
- ١٠- (١٠) - رسول الله / R + ص.
- ١١- (١١) - ولايتك / M ولايتك.
- ١٢- (١٢) - نعم / M نعم.
- ١٣- (١٣) - قوله / M قوله.
- ١٤- (١٤) - إلا على / در M از قلم افتاده است.
- ١٥- (١٥) - قرآن كريم: س ٢، ی ٤٥.
- ١٦- (١٦) - (ص) / M ندارد.
- ١٧- (١٧) - و الصلوه / M ندارد.
- ١٨- (١٨) - إقامه / M إقامه.
- ١٩- (١٩) - ولايتي / در M حرف یکم زبر دارد.
- ٢٠- (٢٠) - و در / M نیامده است.

- ۲۱- ((۲۱)) - إِيَّاهُ عَلَى الْخَاشِعِينَ / R ندارد.
- ۲۲- ((۲۲)) - قرآن کریم: س ۲، ی ۴۵.
- ۲۳- ((۲۳)) - إِيَّاهُ / M آنها.
- ۲۴- ((۲۴)) - لِكَبِيرِهِ / M ندارد.
- ۲۵- ((۲۵)) - لِأَنَّ / M لان.
- ۲۶- ((۲۶)) - الْوَالِيَهُ / در M «و» زبر دارد.
- ۲۷- ((۲۷)) - الْخَاشِعِينَ و / M ندارد.
- ۲۸- ((۲۸)) - الْخَاشِعُونَ / M + اما.

المستبصرون (۱) و ذلك أن أهل (۲) الأفاويل (۳) من المرجئه (۴) و القدرية و الخوارج و غيرهم (۵) من الناصية (۶) يقرون (۷) لمحمد-صلى الله عليه و آله (۸)- بالنبوه ليس بينهم خلاف (۹) و هم مختلفون فى ولايتى (۱۰) منكرون لذلك جاحدون لها إلا القليل (۱۱) و هم الذين وصفهم الله فى كتابه العزيز فى نبوه محمد-صلى الله عليه و آله (۱۲)- و فى ولايتى (۱۳) فقال-عز و جل:- وَ بئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَ قَصِيرٍ مَشِيدٍ (۱۴) فالقصر (۱۵) محمد (۱۶) (ص) و البئر المعطلة ولايتى (۱۷) عطلوها و جحدوها و من لم يقتر (۱۸) بولايتى لم ينفعه الإقرار بنبوه (۱۹) محمد (ص) (۲۰). ألا إنهما (۲۱) مقرونان و ذلك أن النبى (۲۲) محمدا (۲۳)- صلى الله عليه و آله (۲۴)- نبى مرسل و هو إمام الخلق و على من بعده إمام الخلق و وصى محمدا (ص) (۲۵) كما قال له النبى: أنت منى بمنزله هرون

ص: ۱۰۵

- ۱- (۱) -المستبصرون / M + حين.
- ۲- (۲) -أهل / M + الايمان.
- ۳- (۳) -الأفاويل /در M واپسين حرف زبر دارد.
- ۴- (۴) -المرجئه /در M ميم زبر دارد.
- ۵- (۵) -و غيرهم / M غيرهم.
- ۶- (۶) -من الناصية / M ناصيه.
- ۷- (۷) -يقرون / M يقرون.
- ۸- (۸) -صلى الله عليه و آله / M ص.
- ۹- (۹) -خلاف / R خلاف. M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) -ولايتى /در M حرف يكم زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) -القليل / M قليل؛ R القليل.
- ۱۲- (۱۲) -صلى الله عليه و آله / M ص.
- ۱۳- (۱۳) -ولايتى /ضبط نص، موافق R است. در M حرف يكم حرکتى ندارد.
- ۱۴- (۱۴) -قرآن كريم: س ۲۲، ي ۴۵.
- ۱۵- (۱۵) -فالقصر / M و القصر.
- ۱۶- (۱۶) -محمد / M محمد.
- ۱۷- (۱۷) -ولايتى /چنين است در R و M به زير يكم.
- ۱۸- (۱۸) -يقتر / M يقتر.
- ۱۹- (۱۹) -بنبوه /در M دندان و نقطه باء دوم از قلم افتاده ولى حرکتش را گذاشته اند!
- ۲۰- (۲۰) -ص / M ندارد.
- ۲۱- (۲۱) -إنهما / M انهما.
- ۲۲- (۲۲) -النبى /در M واپسين حرف پيش دارد!

٢٣- (٢٣) - محمّدا / M محمّد.

٢٤- (٢٤) - صلّى الله عليه و آله / M ص.

٢٥- (٢٥) - ص / M ندارد.

من موسى إلا (١) أنه لا نبي بعدى، وأولنا (٢) محمد وأوسطنا محمد (٣) و آخرنا (٤) محمد - صلوات الله عليهم أجمعين -؛ فمن استكمل معرفتى فهو على الدين القيم كما قال الله تعالى: وَ ذَلِكَ دِينُ (٥) الْقَيِّمَةِ (٦) وسأبين ذلك بعون الله و توفيقه يا سلمان و يا جندب! (٧) قال: لئبيك يا أمير المؤمنين! قال - صلوات الله (٨) عليه - كنت (٩) أنا و محمد نوراً واحداً من نور الله - عز و جل - فأمر الله - تبارك (١٠) و تعالى - ذلك النور أن ينشق فقال للنصف: كن محمد (١١)، و قال للنصف: كن علياً؛ فمناها قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - عليّ منى و أنا منه و لا - يؤدى (١٢) عنى إلا - عليّ و قد وجه أبا بكر (١٣) ببراءه إلى مكّه (١٤) فنزل جبرئيل (ع) فقال: يا محمد! قال: لئبيك! قال: إن الله يأمرك أن تؤذيها أنت أو رجل منك فوجهنى فى استرداد أبى بكر (١٥) فرددته فوجد (١٦) فى نفسه و قال: يا رسول الله! أنزل فى القرآن (١٧)؟ قال: لا، و لكن لا يؤذى إلا أنا أو عليّ. يا سلمان و يا جندب! (١٨) قال: لئبيك (١٩) يا أخا رسول الله! - صلى الله عليه و آله (٢٠). قال عليّ - صلوات الله و سلامه عليه - من لا يصلح (٢١) لحمل (٢٢) صحيفه

ص: ١٠٦

- ١- (١) - إلا / M الا.
- ٢- (٢) - أولنا / M أولنا.
- ٣- (٣) - أو أوسطنا محمد / M ندارد.
- ٤- (٤) - آخرنا / M اخرنا.
- ٥- (٥) - دين / M دين.
- ٦- (٦) - قرآن كريم: س ٩٨، ٥.
- ٧- (٧) - جندب / R جندب؛ M جندب.
- ٨- (٨) - الله / M ندارد.
- ٩- (٩) - كنت / M كنت.
- ١٠- (١٠) - تبارك / M تبارك.
- ١١- (١١) - محمد / M محمد.
- ١٢- (١٢) - يؤدى / M يؤدى [كذا].
- ١٣- (١٣) - أبا بكر / M ابا بكر [كذا].
- ١٤- (١٤) - مكّه / M مكّه [كذا].
- ١٥- (١٥) - أبى بكر / M ابى بكر [كذا].
- ١٦- (١٦) - فوجد / M فوجد.
- ١٧- (١٧) - فى القرآن / M فى القرآن.
- ١٨- (١٨) - جندب / M و R جندب.
- ١٩- (١٩) - لئبيك / M لئبيك.
- ٢٠- (٢٠) - صلى الله عليه و آله / M ص.

٢١- (٢١) - يصلح / R يصلح ضبط نص، موافق M است.

٢٢- (٢٢) - لحمل / M لحمل.

يؤدّيها عن رسول الله-صلى الله عليه وآله (١)-كيف يصلح (٢) للإمامه؟! يا سلمان و يا جندب! (٣) فأنا و رسول الله نور واحد؛ صار رسول الله (ص) (٤) محمد مصطفى و صرت أنا وصيّه (٥) المرتضى و صار محمد (٦) الناطق (٧) و صرت أنا الصّامت (٨) فإنّه لابدّ في كلّ عصر من الأعصار أن يكون فيه ناطق و صامت. يا سلمان! (٩) صار محمد المنذر (١٠) و صرت أنا الهادي و ذلك قوله (١١)-عزّ و جلّ-: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** (١٢) فرسول الله-صلى الله عليه وآله (١٣) عليه و اله المنذر و أنا الهادي. الله يعلم ما تحمل كلّ أنثى (١٤) و ما تغيض الأرحام و ما تزداد و كلّ شيء عنده بمقدار (١٥) عالم الغيب و الشّهاده الكبير المتعال (١٦) سواء منكم من أسرّ القول (١٧) و من جهر به و من هو مستخف بالليل و سارب بالنهار له معقبات من بين يديه و من خلفه يحفظونه (١٨) من أمر الله. قال: قال: فضرب بيده على الأخرى و قال: صار محمد صاحب الجمع و صرت أنا صاحب النّشر و صار محمد صاحب الجنّه و صرت أنا (١٩) صاحب النّار؛ أقول لها: خذي هذا و ذري هذا و صار محمد صاحب الرّجفه (٢٠) و صرت أنا صاحب العدد

ص: ١٠٧

- ١- (١) -صلى الله عليه وآله / M ص.
- ٢- (٢) - يصلح / M يصلح؛ R يصلح.
- ٣- (٣) -جندب / M و R جندب.
- ٤- (٤) -ص / M ندارد.
- ٥- (٥) -وصيّه / R وصيّه. M موافق متن ماست.
- ٦- (٦) -محمد / M محمد.
- ٧- (٧) -الناطق / R الناطق. در M واپسين حرف حرکتی ندارد.
- ٨- (٨) -الصّامت / R الصّامت؛ M الصّامت.
- ٩- (٩) -سلمان / M سلمان.
- ١٠- (١٠) -المنذر / M و R المنذر.
- ١١- (١١) -قوله / M قوله.
- ١٢- (١٢) -قرآن كريم: س ١٣، ي ٧.
- ١٣- (١٣) -صلى الله / M ص.
- ١٤- (١٤) -أنثى / M ائثى.
- ١٥- (١٥) -بمقدار / M بمقدار.
- ١٦- (١٦) -المتعال / M ندارد.
- ١٧- (١٧) -القول / در M واپسين حرف زیر دارد.
- ١٨- (١٨) -يحفظونه / M يحفظونه.
- ١٩- (١٩) -صاحب النّشر... الجنّه و صرت أنا / M ندارد.
- ٢٠- (٢٠) -الرّجفه / M الدّجفه.

و أنا صاحب (۱) اللوح المحفوظ ألهمنى الله عزّ و جلّ - علم ما فيه نعم يا سلمان و يا جندب (۲) ! صار محمّد يس و القرءان الحكيم (۳) و صار محمّد ن و القلم (۴) و صار محمّد طه ما أنزلنا عليك القرءان لتشقى و صار محمّد صاحب الدلالات و صرت أنا صاحب (۵) الايات و صار محمّد (۶) خاتم (۷) النّبیین و صرت أنا خاتم (۸) الوصّیین و أنا الصّیراط المستقیم و أنا النّبأ (۹) العظیم الذی (۱۰) هم فيه مختلفون و لا أحد اختلف إلا فى ولايتى و صار محمّد صاحب الدّعوه و صرت أنا صاحب السیف و صار محمّد نبیاً مرسلًا و صرت أنا صاحب (۱۱) أمر (۱۲) النّبیّ (ص) (۱۳). قال الله عزّ و جلّ - یلقى الرّوح من أمره علی من یشاء من عباده (۱۴) هو روح الله لا یعطيه و لا یلقى هذا الرّوح (۱۵) إلا على ملك (۱۶) مقرب أو نبی مرسل أو وصی منتجب (۱۷) فمن أعطاه الله هذا الرّوح (۱۸) فقد أبانه من النّاس و فوّض (۱۹) إلیه (۲۰) القدره (۲۱) و إحياء (۲۲) الموتى و علم بها ما (۲۳) كان و ما یكون و سار (۲۴) من

ص: ۱۰۸

- ۱- (۱) - صاحب / M صاحب.
- ۲- (۲) - جندب / R جندب؛ M جندب.
- ۳- (۳) - الحكيم / M الحكيم.
- ۴- (۴) - القلم / M القلم [!].
- ۵- (۵) - صاحب/در M واپسين حرف پيش است.
- ۶- (۶) - محمّد / M محمّد.
- ۷- (۷) - خاتم / M خاتم.
- ۸- (۸) - خاتم / M خاتم المرسلين.
- ۹- (۹) - النّبأ / M النّبأ.
- ۱۰- (۱۰) - الذی / M ندارد.
- ۱۱- (۱۱) - السیف... صاحب / M ندارد. ضبط نص موافق R است مگر در «نبیاً مرسلًا» که در R «نبی مرسل» است!
- ۱۲- (۱۲) - أمر / M امن.
- ۱۳- (۱۳) - ص / M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - قرآن کریم: س ۴۰، ی ۱۵.
- ۱۵- (۱۵) - الرّوح/در M واپسين حرف زیر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - ملك / M ملك.
- ۱۷- (۱۷) - أو وصی منتجب / M ندارد.
- ۱۸- (۱۸) - الرّوح/در M واپسين حرف زیر دارد.
- ۱۹- (۱۹) - فوّض / M قوض.
- ۲۰- (۲۰) - إلیه / M ندارد.
- ۲۱- (۲۱) - القدره / M القدره.

۲۲- (۲۲) - إحياء/در M حرف یکم زیر دارد.

۲۳- (۲۳) - ما/ M من.

۲۴- (۲۴) - سار/ M سائر.

الشَّرْق (١) إلى (٢) و من الغرب إلى الشَّرْق (٣) في (٤) لحظه عين و علم ما في الضَّمائر (٥) و القلوب و علم ما في السَّموات و الأرض يا سلمان و يا جندب (٦) ! صار محمّد المذکر الذی قال الله - عزّ و جلّ - : إنا أرسلنا إليکم ذکرا رسولا يتلوا علیکم آیاتی أفلا تعقلون (٧).

إني أعطيت (٨) علم المنايا و البلايا و فصل (٩) الخطاب و استودعت (١٠) علم القرءان و ما هو كائن إلى يوم القيمة و محمّد - صلی الله علیه و آله (١١) - أقام الحجّه (١٢) على الناس و صرت أنا حجّه (١٣) الله جعل الله لى (١٤) ما لم (١٥) يجعل لأحد من الأولین و الاخرین (١٦) لا لنبيّ (١٧) مرسل و لا لملك مقرب. يا سلمان (١٨) و يا جندب (١٩) اقالا: لئیک يا أمير المؤمنین! قال - صلی الله علیه و آله (٢٠) - : أنا الذی حملت نوحا فی السفینه بأمر ربّی، و أنا الذی أخرجت (٢١) یونس من بطن (٢٢) الحوت بإذن ربّی، و أنا الذی جاوزت بموسی (٢٣) بن (٢٤) عمران البحر (٢٥) بأمر ربّی، و أنا الذی أخرجت إبراهیم من النار بإذن ربّی، (٢٦) و أنا الذی أجريت أنهارها

ص: ١٠٩

-
- ١- (١) - الشَّرْق / M الشَّرْق.
 - ٢- (٢) - إلى / M و.
 - ٣- (٣) - و من الغرب إلى الشَّرْق / M ندارد.
 - ٤- (٤) - في / M في [!].
 - ٥- (٥) - الضَّمائر / M الضمایر.
 - ٦- (٦) - جندب / M و R جندب.
 - ٧- (٧) - مقایسه کنید با: قرآن کریم: س ٦٥، ی ١٠ و ١١.
 - ٨- (٨) - أعطيت / M اعطيت علی.
 - ٩- (٩) - فصل / M فصل [!].
 - ١٠- (١٠) - استودعت / در M تاي نخست پیش دارد.
 - ١١- (١١) - صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ١٢- (١٢) - الحجّه / در M حرف واپسین زیر دارد!
 - ١٣- (١٣) - حجّه / در M حرف واپسین زیر دارد.
 - ١٤- (١٤) - لى / M ندارد.
 - ١٥- (١٥) - لم / M ندارد.
 - ١٦- (١٦) - الاخرین / در M خاء زیر دارد.
 - ١٧- (١٧) - لنبيّ / M نبيّ.
 - ١٨- (١٨) - سلمان / M سلیمان.
 - ١٩- (١٩) - جندب / R جندب؛ M جندب.

- ۲۰- (۲۰) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.
- ۲۱- (۲۱) - أَخْرَجَتْ / M خرجت.
- ۲۲- (۲۲) - بَطْنُ / M بطن.
- ۲۳- (۲۳) - بِمُوسَى / M بموسی.
- ۲۴- (۲۴) - بَيْنَ / M ابن.
- ۲۵- (۲۵) - الْبَحْرُ / M واپسین حرف زیر دارد.
- ۲۶- (۲۶) - وَأَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ... رَبِّي / M ندارد.

و فَجَّرَتْ (١) عيونها و غرست أشجارها يا ذن ربِّي، و أنا عذاب يوم (٢) الظَّلَّة و أنا المنادى من مكان قريب قد سمعه الثَّقَلان الجَنِّ و الإنس (٣) و فهمه (٤) قوم إنِّي لأسمع (٥) كلَّ (٦) قوم الجَبَّارين (٧) و المنافقين بلغاتهم و أنا الخضر عالم موسى و أنا معلِّم سليمان (٨) و داود و (٩) أنا ذو القرنين و أنا قدره (١٠) الله-عزَّ و جلَّ. يا سلمان (١١) و يا جندب! (١٢) أنا محمَّد و محمَّد أنا و أنا من محمَّد و محمَّد (١٣) منِّي. قال الله تعالى: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ . (١٤) يا سلمان و يا جندب! (١٥) قالاً: لئيك يا أمير المؤمنين! قال-صلوات الله عليه:-

إِنَّ مَيِّتَنَا (١٦) لم يمّت و غائبنا (١٧) لم يغب و إنّ (١٨) قتلانا (١٩) لن يقتلوا (٢٠). يا سلمان (٢١) و يا جندب! (٢٢) قالاً: لئيك! (٢٣) يا أمير المؤمنين! قال-صلّى الله عليه و آله:- أنا أمير كلِّ (٢٤) مؤمن و مؤمنه من مضى و من بقى (٢٥) و أيّدت (٢٦) بروح العظمة و أنا تكلمت على لسان عيسى بن

ص: ١١٠

- ١- (١) -فجّرت/ M+انها.
- ٢- (٢) -يوم/ M يوم.
- ٣- (٣) -الإنس/ M الإنس.
- ٤- (٤) -فهمه/ M فهمه.
- ٥- (٥) -لأسمع/ M لاسمع.
- ٦- (٦) -كلّ/ M كلّ.
- ٧- (٧) -الجبارين/ M جبارين.
- ٨- (٨) -سليمان/ M ندارد.
- ٩- (٩) -و/ M ندارد.
- ١٠- (١٠) -قدره/در M واپسين حرف زیر دارد.
- ١١- (١١) -سلمان/ M سلمان.
- ١٢- (١٢) -جندب/ R جندب؛ M جندب.
- ١٣- (١٣) -و محمّد/ M ندارد.
- ١٤- (١٤) -قرآن كريم:س ٥٥، ی ١٩ و ٢٠.
- ١٥- (١٥) -جندب/ M و R جندب.
- ١٦- (١٦) -ميتنا/ M ميتنا[!؟].
- ١٧- (١٧) -غائبنا/ M و R غايينا.
- ١٨- (١٨) -إنّ/ M أنّ.
- ١٩- (١٩) -قتلانا/ M قتلانا.
- ٢٠- (٢٠) -يقتلوا/ M يقتلوا.

۲۱- (۲۱) - سلمان/در M واپسین حرف هم پیش دارد و هم زیر.

۲۲- (۲۲) - جندب / R جندب.

۲۳- (۲۳) - لیک / M لیک.

۲۴- (۲۴) - کل / M کل.

۲۵- (۲۵) - بقی / M بقی.

۲۶- (۲۶) - ایدت / M ایدت.

مريم فى المههد و أنا ادم (١) و أنا نوح (٢) و أنا إبراهيم و أنا موسى (٣) و أنا عيسى (٤) و أنا محمّد أتقلّب (٥) فى الصّور كيف أشاء. (٦) من رءانى (٧) فقد رءاهم و من رءاهم فقد رءانى، و لو ظهرت (٨) للنّاس فى صوره (٩) واحده لهلك (١٠) فىّ النّاس (١١) و قالوا: هو لا- يزول و (١٢) لا- يتغيّر و إنّما أنا عبد من عباد (١٣) الله تعالى لا تسمّونا (١٤) أربابا و قولوا فى فضلنا ما شئتم فإنّكم لم تبلغوا من فضلنا (١٥) كنه ما جعله الله لنا و لا معشار العشر لأنّنا آيات الله و دلائله (١٦) و حجج الله و خلفاؤه و أمناء الله (١٧) و أمّته (١٨) و وجه الله و عين الله (١٩) و لسان الله؛ بنا يعذب (٢٠) الله عباده و بنا يثيب (٢١) و من بين خلقه طهرنا و اختارنا (٢٢) و اصطفانا و لو قال قائل: (٢٣) لم و كيف و فيم لكفر و أشرك لأنّه لا- يسئل عمّا يفعل و هم يسألون (٢٤). يا سلمان و يا جندب (٢٥) اقالا: ليبيك! (٢٦) يا أمير المؤمنين اقال- صلى الله عليه و آله (٢٧)-: من امن بما قلت (٢٨) و صدّق (٢٩) بما بينت (٣٠).

ص: ١١١

- ١- (١) - ادم / M ادم.
- ٢- (٢) - نوح / M نوح.
- ٣- (٣) - موسى / M عيسى.
- ٤- (٤) - عيسى / M موسى.
- ٥- (٥) - أتقلّب / M يتقلت (بدون نقطه هاى حرف يكم).
- ٦- (٦) - أشاء / M اشاء.
- ٧- (٧) - رءانى / M دانى.
- ٨- (٨) - ظهرت / M ظهرت.
- ٩- (٩) - صوره / M صوره.
- ١٠- (١٠) - لهلك / M يهلك.
- ١١- (١١) - فىّ النّاس / M فى الناس.
- ١٢- (١٢) - هو لا يزول و / M اهؤلاء.
- ١٣- (١٣) - عباد / M عبد[!].
- ١٤- (١٤) - تسمّونا / M يسمّون.
- ١٥- (١٥) - ما شئتم... فضلنا / M ندارد.
- ١٦- (١٦) - دلائله / M دلائله.
- ١٧- (١٧) - أمناء الله / M امناؤه.
- ١٨- (١٨) - أمّته / M ائمتّه.
- ١٩- (١٩) - الله / M ندارد.
- ٢٠- (٢٠) - يعذب / M يعذب.
- ٢١- (٢١) - يثيب / M يثبت.
- ٢٢- (٢٢) - اختارنا / M اختارنا.

٢٣- (٢٣) - قائل / M قائل.

٢٤- (٢٤) - يسألون / M يسألون.

٢٥- (٢٥) - جندب / R جندب؛ M جندب.

٢٦- (٢٦) - لييك / M لييك.

٢٧- (٢٧) - صلى الله عليه و آله / M ص.

٢٨- (٢٨) - قلت / M قلت.

٢٩- (٢٩) - صدق / M صدق.

٣٠- (٣٠) - بينت / M بينت.

و فسّرت و شرحت و أوضحت و نوّرت (1) و برهنت فهو مؤمن ممتحن (2) امتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام (3) و هو عارف مستبصر قد انتهى و بلغ (4) و كمل (5) و من شكّ و عند و جحد و وقف (6) و تحيّر و ارتاب فهو مقصّر (7) و ناصب. يا سلمان (8) و يا جنذب (9) قال (10): لئيك! (11) يا أمير المؤمنين! قال-صلى الله عليه و آله (12)-: أنا أحبي و أميت بإذن ربّي و أنا أتبتكم بما تأكلون و ما تدّخرون (13) في بيوتكم بإذن ربّي و أنا عالم بضمائر (14) قلوبكم و الأئمّه (15) من أولادى-عليهم السّلام- يعلمون و يفعلون هذا إذا أحبّوا و أرادوا لأنّنا كلّنا (16) واحد أولنا محمّد (17) و اخرنا محمّد (18) و أوسطنا محمّد (19) و كلّنا محمّد (20) فلا- تفرّقوا (21) بيننا فإنّنا نظهر (22) فى كلّ زمان و وقت و أوان، فى أىّ صوره شئنا (23) بإذن الله-عزّ و جلّ- كنا و نحن إذا شئنا شاء الله و إذا كرهنّا كره الله. الويل كلّ (24) الويل لمن

ص: ۱۱۲

- ۱- (۱) - و نوّرت / M ندارد.
- ۲- (۲) - ممتحن / M ندارد.
- ۳- (۳) - للإسلام / M للإسلام.
- ۴- (۴) - بلغ / M بلغ.
- ۵- (۵) - كمل / M كمل.
- ۶- (۶) - و وقف / M ندارد.
- ۷- (۷) - مقصّر / M مقصّر.
- ۸- (۸) - سلمان / M سلمان.
- ۹- (۹) - جنذب / M و R جنذب.
- ۱۰- (۱۰) - قال / M قال.
- ۱۱- (۱۱) - لئيك / در M حرف يكم هم زیر دارد و هم زیر!
- ۱۲- (۱۲) - صلى الله عليه و آله / چنین است در M و R . M + و.
- ۱۳- (۱۳) - تدّخرون / در M خاء هم زیر دارد و هم زیر.
- ۱۴- (۱۴) - بضمائر / M بضمایر.
- ۱۵- (۱۵) - الأئمّه / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - لأنّنا كلّنا / R لاتا كلّنا. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۷- (۱۷) - محمّد / M محمّد.
- ۱۸- (۱۸) - محمّد / M محمّد.
- ۱۹- (۱۹) - محمّد / M محمّد.
- ۲۰- (۲۰) - محمّد / M ندارد.
- ۲۱- (۲۱) - تفرّقوا / M تفرّقوا.
- ۲۲- (۲۲) - نظهر / M نظهر.

۲۳- (۲۳) - شئنا / M شیئا.

۲۴- (۲۴) - کلّ / در M چنین است. R کلّ.

أنكر فضلنا (١) و خصوصیتنا (٢) و ما أعطانا الله ربنا (٣)، لأن من أنكر شيئاً ممّا أعطانا الله فقد أنكر قدره الله -عزّ و جلّ- و مشيئته فينا. يا سلمان (٤) و يا جندب (٥) اقلنا: لبيك يا أمير المؤمنين! قال -صلوات الله و سلامه عليه-: لقد أعطانا (٦) الله ربنا (٧) ما هو أجلّ (٨) و أعظم و أعلا- و أكبر من (٩) هذا كله (١٠). قلنا: يا أمير المؤمنين! أيّ شيء أعطاكم (١١) الله أعظم و أكبر من هذا كله. قال -صلوات (١٢) الله عليه-: قد أعطانا ربنا -عزّ و جلّ- علمنا للاسم الأعظم الذي لو شئنا (١٣) خرقتنا (١٤) السموات و الأرض (١٥) و الجنّة و النار و نرجع به السّماء و نهبط به الأرض و نغزّب و نشرق و ننتهي به إلى (١٦) العرش فنجلس عليه بين يدي الله -عزّ و جلّ- و يطيعنا كلّ شيء حتّى السموات و الأرض و الشّمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدّوابّ و البحار و الجنّة و النار (١٧) أعطانا الله ذلك كله (١٨) بالاسم (١٩) الأعظم الذي علمنا (٢٠) و خصّينا به و مع هذا (٢١) كله نأكل و نشرب (٢٢) و نمشي في الأسواق و نعمل هذه الأشياء بأمر ربنا

ص: ١١٣

- ١- (١) - فضلنا / M ندارد.
- ٢- (٢) - خصوصیتنا/در M تاء زیر دارد.
- ٣- (٣) - ربنا/در M نیست.
- ٤- (٤) - سلمان / M سلیمان.
- ٥- (٥) - جندب / R جندب؛ M جندب.
- ٦- (٦) - أعطانا/ M اعطينا.
- ٧- (٧) - ربنا/ M ربنا.
- ٨- (٨) - أجلّ / M اجل.
- ٩- (٩) - من / M من [!؟].
- ١٠- (١٠) - كله / M كله.
- ١١- (١١) - أعطاكم (بدون نقطه های حرف چهارم). M اعطيكم
- ١٢- (١٢) - صلوات/در M حرف واپسين هم زیر دارد و هم پیش.
- ١٣- (١٣) - شئنا/ M شينا.
- ١٤- (١٤) - خرقتنا/ M خرقتناه.
- ١٥- (١٥) - الأرض/در M حرف واپسين زیر دارد.
- ١٦- (١٦) - إلى/در M نیامده است.
- ١٧- (١٧) - السّموات و... و النار/همه این معطوفهای مرفوع در R به همینسان اند. در تمام این معطوفهای مرفوع در M تنها تاي «السّموات» زیر دارد و ضاد «الأرض» زیر. الباقی به همینسان مرفوع اند.
- ١٨- (١٨) - كله / M كله.
- ١٩- (١٩) - بالاسم / M بالاسم.
- ٢٠- (٢٠) - علمنا/ M علمنا.

٢١- (٢١) - هذا / M ندارد.

٢٢- (٢٢) - نشر / M نشر.

و نحن عباد (۱) الله المكرمون الذين لا- يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون و جعلنا (۲) معصومين مطهرين (۳) و فضلنا (۴) على كثير من عباده المؤمنين فنحن نقول: الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله و حقت كلمه العذاب على الكافرين أعنى الجاحدين بكل ما أعطانا الله من الفضل و الإحسان. يا سلمان (۵) و يا جندب! (۶) هذا معرفتي بالنورانيه فتمسك بها راشدا فإنه لا يبلغ أحد من شيعتنا حد الاستبصار حتى يعرفني بالنورانيه (۷) فإذا عرفني (۸) بها كان مستبصرا بالغا كاملا قد خاض بحرا من العلم و ارتقى درجته من الفضل و اطلع سرا من سر الله و مكنون خزائنه. (۹)

و (۱۰) دیگر از آنچه وارد شده است در أخبار، حدیث معرفت نورانیه است و اکثر فقره های (۱۱) این حدیث از بابت (۱۲) خطبه البیان است و بعضی مانند شرح او. هرچه مخفی ماند در ضمن شرح خطبه- إن شاء الله- مبین خواهد شد.

منقولست که:

روزی ابوذر (۱۳) غفاری- که نام او جندب (۱۴) است- از سلمان فارسی پرسید که: ای

ص: ۱۱۴

- ۱- (۱) - عباد / M عباد.
- ۲- (۲) - جعلنا / M جعلنا.
- ۳- (۳) - مطهرين / R مطهرين. ضبط نص، موافق M است.
- ۴- (۴) - فضلنا / M فضلنا.
- ۵- (۵) - سلمان / M سليمان.
- ۶- (۶) - جندب / R جندب؛ M جندب.
- ۷- (۷) - فتمسك... بالنورانيه / M ندارد.
- ۸- (۸) - عرفني / M عرفني.
- ۹- (۹) - مقایسه کنید با بحار الأنوار (۱/۲۶-۷). همچنین تردید مجلسی ثانی را درباره آن نگر در: همان، ۱۷/۲۶.
- ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - فقره های / M فقره‌ها.
- ۱۲- (۱۲) - بابت/حرف واپسین در M زبر دارد!
- ۱۳- (۱۳) - أبوذر/تشديد راء در خود R بروشني كتابت گردیده است. در M روی راء جزم نهاده شده است.
- ۱۴- (۱۴) - جندب است/در M نخست «جندب الله» نوشته شده و سپس (گویا) بر «الله» خطی -

سلمان! به من خبر ده شناخت حضرت امیر المؤمنین را به نوراتیت. (۱) گفت: ای جناب (۲)! بیا تا برویم و از آن حضرت سؤال کنیم. سلمان می گوید که: چون آمدیم آن حضرت حاضر نبود. انتظار کشیدیم (۳) تا آمد. پس -حضرت صلوات الله علیه (۴) -فرمود که: به چه کار (۵) آمده اید؟ گفتند که: (۷) یا امیر المؤمنین! آمده ایم که از شما سؤال کنیم از معرفت شما به نوراتیت.

حضرت فرمود که: خوش آمدید! ای دو دوست خدای رعایت کننده دین خدا که تقصیر نمی کنید در آنچه شما را در کار است! به جان خودم قسم که این معرفت واجبست (۸) بر هر مؤمن و (۹) مؤمنه. پس آن حضرت -صلوات الله علیه- فرمود که: هیچکس ایمان خود را کامل نمی گرداند تا مرا بشناسد چنانکه می باید شناخت به نوراتیت. پس چون مرا به این معرفت شناخت (۱۰)، پس او از کسانیست که خدای -تبارک و تعالی- دل او را به ایمان جای داده است و سینه او را روشن (۱۱) گردانیده است (۱۲) به اسلام (۱۳) و گردیده (۱۴) است عارف و (۱۵) بینا، و کسی که این معرفت ندارد، او صاحب شک و ریب (۱۶) است. ای سلمان و ای جناب! (۱۷) گفتند: لئیک! یا امیر المؤمنین! حضرت فرمود

ص: ۱۱۵

-
- ۱- (۱) -نوراتیت/ M نورانیه.
 - ۲- (۲) -جناب/در M بآه زبر دارد!
 - ۳- (۳) -کشیدیم/ M کشیدم.
 - ۴- (۴) -صلوات/در M واپسین حرف زیر دارد!
 - ۵- (۵) -علیه/در R نیامده است. از M ضبط شد.
 - ۶- (۶) -کار/در M راء زیر دارد.
 - ۷- (۷) -که/ M ندارد.
 - ۸- (۸) -واجبست/ M واجب است.
 - ۹- (۹) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) -شناخت/در M تاء زبر دارد!
 - ۱۱- (۱۱) -روشن/ M روشن [!].
 - ۱۲- (۱۲) -است/در M تاء زبر دارد!
 - ۱۳- (۱۳) -اسلام/در M میم زیر دارد!
 - ۱۴- (۱۴) -گردیده/ M کرده.
 - ۱۵- (۱۵) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) -ریب/زبر راء در M بروشنی کتابت گردیده است.
 - ۱۷- (۱۷) -جناب/در M بآه زبر دارد.

که: از جمله شناخت (۱) خدای-تبارک و تعالی-معرفت (۲) منست (۳) به نورانیت؛ و اینست (۴) دین خالصی که خدای-تبارک و تعالی-فرموده است که: **وَ مَا أُمْرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا (۵) اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا (۶) الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۷) (۸).**

ترجمه (۹) این آیت آنست (۱۰) که مأمور نشده اند مگر به آنکه عبادت کنند پروردگار خود را و خالص گردانند دین را از برای او و میل کنند از دینهای باطل به دین حق و به پای دارند نماز را و بدهند زکات مال را و اینست (۱۱) دین درست. حضرت می فرماید (۱۲) که: معنی این آیه آنست که خلائق مأمور نشده اند مگر به نبوت محمد رسول الله (۱۳)-صلی الله علیه و آله (۱۴)-و این دین حنیفیه (۱۵) محمدیه سهله (۱۶) خوش آیند (۱۷) آسانست (۱۸) و (۱۹) آنکه خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: **وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ (۲۰) پس هر که** اقامت (۲۱) کند ولایت (۲۲) مرا و مرا امام خود داند و مرتبت مرا بداند و به شرایط آن عمل کند، پس او به پای داشته است نماز را و به پای داشتن ولایت (۲۳) من کاریست دشوار

ص: ۱۱۶

۱- (۱) -شناخت/در M تاء زبر دارد!

۲- (۲) -معرفت/ M شناخت.

۳- (۳) -منست/ M من است.

۴- (۴) -اینست/ M این است.

۵- (۵) -لیعبدوا/در M حرف یکم زبر دارد! همچنین در M ألف پایانی هم از قلم افتاده است.

۶- (۶) -یقیموا/ R یقیمو. ضبط نص، موافق M است.

۷- (۷) -القیمة/در M حرف واپسین پیش دارد.

۸- (۸) -قرآن کریم: س ۹۸، ی ۵.

۹- (۹) -ترجمه/در M جیم پیش دارد.

۱۰- (۱۰) -آنست/ M این است.

۱۱- (۱۱) -اینست/ M این است.

۱۲- (۱۲) -می فرماید/ M فرمود.

۱۳- (۱۳) -رسول الله/ M ندارد.

۱۴- (۱۴) -صلی الله علیه و آله/ M ص.

۱۵- (۱۵) -حنیفیه/ M حنیفه.

۱۶- (۱۶) -سهله/در M لام زبر دارد.

۱۷- (۱۷) -خوش آیند/ M خوش اینده.

۱۸- (۱۸) -آسانست/ M انسان است.

۱۹- (۱۹) -و/در M زبر دارد.

۲۰- (۲۰) - قرآن کریم: س ۲، ی ۳.

۲۱- (۲۱) - إقامت/در M تاء زیر دارد.

۲۲- (۲۲) - ولایت/در M تاء زیر دارد.

۲۳- (۲۳) - ولایت/در M حرف یکم زیر دارد.

بس (۱) دشوار. (۲) نمی تواند این بار را برداشتن (۳) مگر فرشته [ای] مقرب یا پیغمبری مرسل یا مؤمنی که خدای-تبارک و تعالی-ایمان را در دل او جای داده باشد. پس فرشته هرگاه مقرب نباشد این بار (۴) بر نمی دارد و پیغمبر هرگاه مرسل نباشد به این نمی تواند رسید و مؤمن هرگاه ممتحن نباشد این بار (۵) نمی تواند کشید. سلمان گوید: گفتیم: یا امیر المؤمنین! کیست این مؤمن و چیست نهایت او (۶) و حدّ او تا (۷) ما او را بشناسیم؟ پس حضرت-صلوات (۸) اللهم علیه-فرمود که: ای سلمان! گفتیم: لئیک! ای برادر رسول خدا! فرمود که: مؤمن ممتحن آنست که هرچیز از کارهای ما و صفات ما و بزرگی ما که به او رسد سینه اش روشن شود (۹) و گنجایش قبول او داشته باشد (۱۰) و قبول کند (۱۱) و (۱۲) شک و ریبی (۱۳) او را حاصل نشود. بدان-ای ابوذر!-که من بنده خدای-تبارک و تعالی-ام و خلیفه خداام بر بندگان او. ما را خدا مدانید و (۱۴) بگوئید (۱۵) در فضیلت ما هرچه خواهید؛ که شما به کنه ما نمی رسید و وصف ما را نهایت نیست. پس بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-به ما داده است (۱۶) مرتبه [ای] عظیم تر و بالاتر از آنکه شما توانید صفت ما را بیان کرد یا در خاطر شما تواند گذشت (۱۷) که ما در چه مرتبه ایم. (۱۸) وقتی که ما را چنین

ص: ۱۱۷

- ۱- (۱) - بس/در R این کلمه سه نقطه زیر سین دارد و دیگر هیچ. M پس.
- ۲- (۲) - دشوار/ M ندارد.
- ۳- (۳) - برداشتن/در M باء زیر دارد.
- ۴- (۴) - بار/ M +را.
- ۵- (۵) - بار/ M +را.
- ۶- (۶) - او/ M آن.
- ۷- (۷) - حدّ او تا/ M چون.
- ۸- (۸) - صلوات/ M صلوه.
- ۹- (۹) - شود/ M کردد.
- ۱۰- (۱۰) - باشد/در M شین زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - و قبول کند/ M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) - و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - ریبی/زبر راء در M صریح است.
- ۱۴- (۱۴) - و/در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - بگوئید/ M بگوئید. ضبط نص، موافق R است.
- ۱۶- (۱۶) - است/در M سین زبر دارد!
- ۱۷- (۱۷) - گذشت/در M شین زبر دارد!
- ۱۸- (۱۸) - ایم/ M ندارد.

دانستید شما مؤمنید. سلمان گفت که: گفتیم: ای برادر رسول خدا (۱)! مراد (۲) از این اقامت صلوه (۳)، اقامت ولایتست (۴)? حضرت فرمود که: بلی ای سلمان! و تصدیق این می کند قول (۵) خدای-تبارک (۶) و تعالی-در قرآن مجید که: وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ (۷) إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۸) یعنی: یاری جوئید (۹) به صبر و (۱۰) صلوه (۱۱) و (۱۲) بدرستی که صلوه (۱۳) بزرگست و گرانست مگر بر خاشعان. (۱۴) پس صبر درین آیت مراد از آن رسول خداست-صلی الله علیه و آله (۱۵)-و صلوه (۱۶) اقامت (۱۷) ولایت من است ازین (۱۸) جهت است که خدای-تبارک و تعالی-«صلوه» را گفت که گرانست؛ نفرمود که «صبر» و «صلوه» هر دو گرانست زیرا که ولایت امری است (۱۹) عظیم و باریست که گرانست برداشتن او (۲۰) مگر بر خاشعان (۲۱) و مراد از خاشعان (۲۲) شیعیانی اند که بینا شده اند به معرفت ما زیرا که اهل

ص: ۱۱۸

- ۱- (۱) - رسول خدا / R + ص. این افزونه در M نیست.
- ۲- (۲) - مراد / M مرا.
- ۳- (۳) - صلوه / R صلوا. ضبط نص، موافق M است.
- ۴- (۴) - ولایتست / M ولایه است.
- ۵- (۵) - قول/زبر قاف در M صریح است.
- ۶- (۶) - تبارک و / M ندارد.
- ۷- (۷) - لکبیره / M لکبیره.
- ۸- (۸) - قرآن کریم: س ۲، ی ۴۵.
- ۹- (۹) - جوئید / M جوئید. ضبط نص، موافق R است.
- ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - صلوه / R صلوا. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۲- (۱۲) - و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - صلوه / R صلوا.
- ۱۴- (۱۴) - خاشعان / M خاشعین.
- ۱۵- (۱۵) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۶- (۱۶) - صلوه / R صلوا.
- ۱۷- (۱۷) - اقامت / M اقامه.
- ۱۸- (۱۸) - ازین / M از این.
- ۱۹- (۱۹) - امری است / M امریست.
- ۲۰- (۲۰) - او / M ان.
- ۲۱- (۲۱) - خاشعان/در M «ن» نیز زیر دارد!
- ۲۲- (۲۲) - خاشعان/در M «ن» نیز زیر دارد!

مذاهب (۱) فاسده چون مرجئه (۲) و قدریه و خوارج و (۳) غیر ایشان (۴) از سنّیان (۵) اقرار می کنند (۶) به نبوت محمد-صلی الله علیه و آله (۷) و میان ایشان (۸) خلافی نیست و ایشان مخالفت کرده اند در ولایت من و منکر آنند و اقرار به آن ندارند مگر اندکی و (۹) آنها اند که خدای-تبارک و تعالی-وصف کرده است ایشان را به خشوع و (۱۰) خدای-تبارک و تعالی- در جای دیگر در کتاب خود یاد کرده است در نبوت محمد-صلی الله علیه و آله (۱۱)- و ولایت من و فرموده است که: وَ بَرِّ مُعْطَلَهُ وَ قَصِيرٍ مَشِيدٍ . (۱۲) مراد ازین (۱۳) چاه تعطیل کرده شده ولایت من است که سبب حیات ابدی ایشان بود؛ آن را معطل ساختند و انکار آن کردند (۱۴) و (۱۵) کسی که اقرار نکند به ولایت من نفع نمی کند او را ایمان به محمد-صلی الله علیه و آله- بدرستی (۱۶) که این هر دو قرین یکدگرند (۱۷) زیرا که محمد(ص) پیغمبر مرسل بود (۱۸) و او (۱۹) پیشوای خلق بود و حضرت علی بعد از آن حضرت پیشوای خلق است و وصی محمد است (ص) (۲۰) چنانکه پیغمبر-صلی الله علیه و آله- به او گفت که:

ص: ۱۱۹

- ۱- (۱) - مذاهب / M مذاهب.
- ۲- (۲) - مرجئه / R مرجئه. M مرجئه.
- ۳- (۳) - و/در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - ایشان/«ن» در M زیر دارد!
- ۵- (۵) - سنّیان / M سنّیان.
- ۶- (۶) - می کنند / M میکند.
- ۷- (۷) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۸- (۸) - ایشان/در M «ن» زیر دارد!
- ۹- (۹) - و/در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۲- (۱۲) - قرآن کریم: س ۲۲، ی ۴۵. زیر «قصر مشید» در R به خطی ریز نوشته شده است: کوشک استوار.
- ۱۳- (۱۳) - ازین / M ار این.
- ۱۴- (۱۴) - کردند/ M کرده اند.
- ۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - بدرستی/در M سین زبر دارد!
- ۱۷- (۱۷) - یکدگرند / M یکدیگراند.
- ۱۸- (۱۸) - بود/ M بود.
- ۱۹- (۱۹) - و او/ M و.
- ۲۰- (۲۰) - ص/ M ندارد.

یا علی! تو از من به منزله هارونی از موسی، غیر از آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود، (۱) و اگر نه تو پیغمبر می بودی. و اوّل ما محمّد است (۲) و میان ما محمّد است (۳) و آخر ما محمّد است-صلوات الله عليهم. پس کسی که کامل کند معرفت مرا پس او بر دین ثابت و مستقیم است چنانکه خدای-تبارک و تعالی-فرموده است که: اینست دین قیّم و راست و (۴) درست و من بیان کنم به یاری خدا و توفیق خدا. ای سلمان و ای جناب! گفتند:

لَبَّيْكَ! یا امیر المؤمنین! حضرت-صلوات الله علیه-فرمود که: بودم (۵) من و محمّد یک نور از نور خدای-تبارک و تعالی-؛ پس خدای-تبارک و تعالی-آن نور را (۶) دو قسمت کرد، به نصفی از آن گفت (۷) که: باش محمّد، و به نصفی دیگر فرمود که: باش علی. پس ازین (۸) جهت است که پیغمبر-صلی الله علیه و آله (۹)-فرمود که: علی از منست و من از علی ام (۱۰) و ادا نمی کند به نیابت من رسالت را مگر علی و (۱۱) بتحقیق که أبو بکر (۱۲) را سوره براءت داد و به جانب مکه روانه ساخت (۱۳). پس جبرئیل آمد (۱۴) و گفت: یا محمّد! حضرت فرمود که: لَبَّيْكَ! حضرت جبرئیل فرمود که: خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: این سوره را تو برسانی (۱۵) یا مردی که از تو باشد. پس مرا فرستاد (۱۶) تا أبو بکر را باز گردانیدم (۱۷) و أبو بکر را بد آمد و (۱۸) گفت: یا رسول الله!-صلی الله علیه و آله (۱۹)-آیا در شان من چیزی نازل شد؟

ص: ۱۲۰

- ۱- (۱) -بود/ M بود.
- ۲- (۲) -است/ M +ص.
- ۳- (۳) -است/ M +ص.
- ۴- (۴) -و/در M زبر دارد.
- ۵- (۵) -بودم/چنین است در R و M.
- ۶- (۶) -نور را/ M نورا.
- ۷- (۷) -گفت/در M تاء زبر دارد.
- ۸- (۸) -ازین/ M از این.
- ۹- (۹) -صلی الله علیه و آله/ M ص.
- ۱۰- (۱۰) -علی ام/ M علیم.
- ۱۱- (۱۱) -و/در M زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) -أبو بکر/ M ابو بکر.
- ۱۳- (۱۳) -ساخت/ M ساخت.
- ۱۴- (۱۴) -آمد/در M میم زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -برسانی/ M برسان.
- ۱۶- (۱۶) -فرستاد/در M دال زیر دارد.
- ۱۷- (۱۷) -باز گردانیدم/ M باز گردانیدم.

۱۸- (۱۸) - و/در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.

حضرت فرمود که: نه، و لیکن خدای-تبارک و تعالی- می خواهد که ادای رسالت را نکند به غیر از من و (۱) علی. ای سلمان و ای جناب! (۲) گفتند: لَبَّيْكَ! ای برادر رسول خدا! (۳) حضرت فرمود که: شخصی که قابلیت نداشته باشد که نامه [ای] را ادا کند از رسول خدا-صلی الله علیه و آله-، (۴) چگونه صلاحیت امامت (۵) داشته باشد؟ ای سلمان و ای جناب! بدرستی که من و رسول خدا یک نوریم، رسول خدا محمد (۶) مصطفی-صلی الله علیه و آله- (۷) - و (۸) برگزیده (۹) حضرت (۱۰) إله است (۱۱) و (۱۲) من وصی آن حضرت و مرتضی و پسندیده پروردگارم و محمد-صلی الله علیه و آله (۱۳)- ناطق بود و من خاموش (۱۴) بودم زیرا که در هر عصری می باید یک معصوم گویا باشد و (۱۵) یک معصوم خاموش (۱۶). ای سلمان! محمد منذر و بیم کننده است و (۱۷) من هادی و راه نماینده ام چنانکه خدای-تبارک و تعالی- می فرماید: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** (۱۸) یعنی: یا محمد! تو بیم کننده ای (۱۹) و ترساننده بندگان مرا از عذاب من و هر قومی را هدایت کننده مقرر کرده ام. پس رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۲۰)- منذر بود و من هادیم و بعد از آن حضرت اولاد (۲۱) أمجاد

ص: ۱۲۱

- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -جناب/در M باء زبر دارد.
- ۳- (۳) -رسول خدا/ R +ص.
- ۴- (۴) -صلی الله علیه و آله/ M ص.
- ۵- (۵) -امامت/ M امامیت.
- ۶- (۶) -محمد/ M و حضرت.
- ۷- (۷) -علیه و آله/ R ندارد. از M ضبط شد.
- ۸- (۸) -و/در M زبر دارد.
- ۹- (۹) -برگزیده/ M حرف یکم در M هم زیر دارد و هم زبر.
- ۱۰- (۱۰) -حضرت/ M ندارد.
- ۱۱- (۱۱) -است/ M است [!].
- ۱۲- (۱۲) -و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -صلی الله علیه و آله/ M ص.
- ۱۴- (۱۴) -خاموش/ M خاموش.
- ۱۵- (۱۵) -و/در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) -خاموش/ M خاموش.
- ۱۷- (۱۷) -و/در M زبر دارد.
- ۱۸- (۱۸) -قرآن کریم: س ۱۳، ی ۷.
- ۱۹- (۱۹) -بیم کننده ای/ M بیم کننده.
- ۲۰- (۲۰) -صلی الله علیه و آله/ M ص.

آن حضرت. پس فرمود که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید از عقب (۱) این آیه که: اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ (۲) كَلَّ أَنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ (۴) سِوَاءَ مِنْكُمْ مَنِ اسْرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعْتَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ (۵) مِنْ أَمْرِ اللَّهِ . (۶) ترجمه آیه کریمه اینست که: خدای-تبارک و تعالی-می داند آنچه بار برمی دارد هر ماده به آنکه نر است یا ماده، صحیح است یا معیوب، سعید است یا شقی، عمر او کوتاه (۷) خواهد (۸) بود یا دراز، (۹) و (۱۰) به کجا خواهد مدفون (۱۱) شد، و می داند کمی و زیادتی رحم را از عدد فرزند که یکی است یا زیاده تا چهار (۱۲) واقع شده است، و (۱۳) از کمی اندام و زیادتی آن، و (۱۴) از مدت ولادت که کمتر از نه ماه است (۱۵) یا زیاده، و (۱۶) هر چیزی نزد او به قدری و اندازه ایست که از آن در نمی گذرد و از آن کمتر نمی باشد. خداوندیست که دانای پنهان و آشکارست (۱۷) و بزرگوارست به حسب (۱۸) مرتبه و بلندست بر هر چیزی به قدرت یا بزرگوارست از آنکه او را صفتی باشد مثل صفات مخلوقات و (۱۹) متعالیست (۲۰).

ص: ۱۲۲

۱- (۱) -عقب/ M عقب.

۲- (۲) -تحمل/ در R حرف یکم هم دو نقطه بر زیر دارد و هم در زیر. M یحمل.

۳- (۳) -M/ ما- R ندارد.

۴- (۴) -المتعال/ M لام هم زیر دارد و هم پیش.

۵- (۵) -یحفظونه/ در M فاء زیر دارد.

۶- (۶) -قرآن کریم: س ۱۳، ی ۸-۱۱.

۷- (۷) -کوتاه/ M دراز.

۸- (۸) -خواهد/ در M هاء زیر دارد.

۹- (۹) -دراز/ M کوتاه.

۱۰- (۱۰) -و/ در M زیر دارد.

۱۱- (۱۱) -خواهد مدفون/ M مدفون خواهد.

۱۲- (۱۲) -چهار/ M چهار.

۱۳- (۱۳) -و/ در M زیر دارد.

۱۴- (۱۴) -و/ در M زیر دارد.

۱۵- (۱۵) -ست/ M است.

۱۶- (۱۶) -و/ در M زیر دارد.

۱۷- (۱۷) -ست/ M است.

۱۸- (۱۸) -به حسب/ M بحسب.

۱۹- (۱۹) -و/ در M زیر دارد.

۲۰- (۲۰) -متعالیست/ M تعالی است.

از آن و مساوی است از شما نسبت به او هر که آهسته سخن گوید و یا بلند گوید و (۱) کسی که پنهان باشد در ظلمت شب یا روان باشد در ضیاء روز، مر او را جمعی از فرشتگان (۲) هست از پیش روی آن کس و از پس سر او که حفظ می کنند (۳) او را به فرموده الهی یا از عذاب الهی به دعا (۴) هر گاه بندگان گناه می کنند پس پروردگاری که چنین عالم است (۵) به احوال بندگان خود چنین مشفق است به ایشان (۶) از برای هر قومی در هر زمانی هادی مقرر گردانیده که معصوم باشد و خلق را از ضلالت به هدایت آورند (۷) و از معصیت به طاعت (۸) و از کفر به ایمان. پس آن حضرت دستی بر (۹) دست دیگر زد و فرمود (۱۰) که: گردید محمد صاحب (۱۱) جمع و (۱۲) گردیدم من صاحب (۱۳) نشر. معنی اش (۱۴) آنست - الله أعلم - که:

فردای قیامت اُمّت آن حضرت جمع خواهند شد هشتاد هزار صف و لیکن علی بن ابی طالب همه (۱۵) را پراکنده خواهد ساخت به آنکه شیعیان خود را در بهشت در آورد و (۱۶) دشمنان (۱۷) خود را در دوزخ (۱۸). و گردید محمد صاحب بهشت و گردیدم من صاحب دوزخ زیرا که از اُمّت آن حضرت دشمنان علی بن (۱۹) ابی طالب و ستمکاران بر آن حضرت و اولاد آن حضرت و مخالفان او داخل جهنم خواهند شد؛ می گویم به جهنم

ص: ۱۲۳

-
- ۱- (۱) - و/در M زبر دارد.
 - ۲- (۲) - فرشتگان/در M «ن» زیر دارد.
 - ۳- (۳) - می کنند/ M می کند.
 - ۴- (۴) - دعا/ M دعاء.
 - ۵- (۵) - است/ M است.
 - ۶- (۶) - ایشان/در M «ن» زیر دارد.
 - ۷- (۷) - آورند/زبر «و» در M صریح است.
 - ۸- (۸) - طاعت/ M طاعت.
 - ۹- (۹) - بر/ M بر.
 - ۱۰- (۱۰) - و فرمود/ M و گفت.
 - ۱۱- (۱۱) - صاحب/در M باء زبر دارد.
 - ۱۲- (۱۲) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) - صاحب/در M حاء زبر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) - اش/ M است.
 - ۱۵- (۱۵) - همه/زبر میم در M صریح است.
 - ۱۶- (۱۶) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) - دشمنان/در M حرف یکم زبر دارد.
 - ۱۸- (۱۸) - و/در M زبر دارد.

که: نگاه دار این دشمن مرا، و (۱) بگذار این دوست مرا. و گردید محمد-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- صاحب زلزله قیامت، و (۲) گردیدم من صاحب (۳) شمار اهل محشر. منم صاحب (۴) لوح محفوظ که خدای-تبارک و تعالی-إلهام کرده است مرا آنچه در لوح (۵) است. بلی ای سلمان (۶) و ای جناب! گردید محمد، یس و القرآن الحکیم. أشهر در تفسیر او آنست که:

ای سید! (۷) به حق قرآن با حکمت که از تو جمله پیغمبران مرسلی. و بعضی گفتند که: یس اسم آن حضرتست (۸) و از این (۹) جهت است که اهل بیت (۱۰) را «آل یس» می نامند و گردید محمد، (۱۱) ن و القلم. أظهر (۱۲) در تفسیر او آنست که «ن» (۱۳) عبارت از دواتست چنانکه منقولست از حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله علیه- که: رسول خدا-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- فرمود که: اول چیزی که خدای-تبارک و تعالی-آفرید قلم بود. پس نون را بیافرید و قلم از آن دوات (۱۴) نوشت آنچه بوده و هست و خواهد بود. (۱۵) و چون پیشتر گذشت که اول چیزی که خدای-تبارک و تعالی-آفرید ذات مقدس مطهر (۱۶) مصطفوی (۱۷) و مرتضوی بود، پس نون و (۱۸) قلم (۱۹) که مظهر علوم الهی اند کنایت از ایشان باشد.

و گردید محمد-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۲۰)-، طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲۱). در

ص: ۱۲۴

- ۱- (۱) -/و در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -/و در M زبر دارد.
- ۳- (۳) -صاحب/در M باء زبر دارد.
- ۴- (۴) -صاحب/در M باء زبر دارد.
- ۵- (۵) -لوح/ M +محفوظ.
- ۶- (۶) -سلمان/در M «ن» زیر دارد.
- ۷- (۷) -سید/زبر سین در M صریح است.
- ۸- (۸) -حضرتست/ M حضرت است.
- ۹- (۹) -از این/ M ان.
- ۱۰- (۱۰) -بیت/زبر باء در M صریح است.
- ۱۱- (۱۱) -محمد/ M +ص.
- ۱۲- (۱۲) -أظهر/ M اظهر.
- ۱۳- (۱۳) -ن/ M ان.
- ۱۴- (۱۴) -دوات/در M تاء زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -سنج:بحار الأنوار ۳۷۲/۵۴.
- ۱۶- (۱۶) -مطهر/ M ندارد.
- ۱۷- (۱۷) -مصطفوی/ M مصطوی [!].
- ۱۸- (۱۸) -/و در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹) - قلم/چنین است در R . M القلم.

۲۰- (۲۰) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.

۲۱- (۲۱) - قرآن کریم: س ۲۰، ی ۱-۲.

تفسیر «طه» اختلاف بسیاری واقع شده است (۱) میان مفسران. اما جمعی کثیر از ایشان (۲) برآنند که از جمله هفت نام رسالت پناه محمدی است-صلی الله علیه و آله (۳)- که در قرآن واقع شده است چنانکه از ابن عباس مرویست که او از رسول خدا(ص) (۴)روایت کرد که:

آن حضرت فرمود که:خدای-تبارک و تعالی- مرا در قرآن به هفت نام خواند:محمد و أحمد و طه و یس و مزمل و مدثر و عبد الله. (۵)پس برین (۶)تقدیر منادی (۷)باشد که حرف ندا ازو (۸)حذف شده است. یعنی:ای محمد!ما قرآن را نفرستادیم به سوی تو که تو تعب (۹)بکشی چنانکه منقولست که (۱۰)آن حضرت-صلوات (۱۱)الله علیه-در ابتدای رسالت به قیام شب اقدام نمودی و بر یک پا ایستادی تا پشت پای او ورم کردی؛این سوره نازل شد. (۱۲)

و از حضرت امام به حق ناطق،جعفر بن (۱۳)محمد الصادق (۱۴)-صلوات الله و سلامه (۱۵)علیها-منقولست که:طه سوگند است به طهارت اهل بیت (۱۶)رسول خدا(ص)که:

وَ يُطَهَّرُكُمْ (۱۷)تَطْهِيراً . (۱۸)و آنچه این بی بضاعت (۱۹)را به خاطر رسیده است-و (۲۰)الله أعلم-آنست که طا به حساب جمل نه است و (۲۱)ها پنج.مجموع،چهارده می شود.ممکن

ص:۱۲۵

-
- ۱- (۱) -شده است / M ندارد.
 - ۲- (۲) -ازیشان / M از ایشان.
 - ۳- (۳) -صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ۴- (۴) -ص / M ندارد.
 - ۵- (۵) -عبد الله/در M حرف پایانی زیر دارد.
 - ۶- (۶) -برین / M بر این.
 - ۷- (۷) -منادی/در M مکرر نوشته شده است.
 - ۸- (۸) -ازو / M از او.
 - ۹- (۹) -تعب / M تعب[!].
 - ۱۰- (۱۰) -که / M از.
 - ۱۱- (۱۱) -صلوات / M و R صلواه.
 - ۱۲- (۱۲) -..نازل شد/«شد»در M نیست.
 - ۱۳- (۱۳) -بن / M ابن.
 - ۱۴- (۱۴) -الصادق/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۱۵- (۱۵) -سلامه/در M میم زبر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) -بیت/زبر باء در M صریح است.

۱۷- (۱۷) - یطهر کم/در M راء زیر دارد.

۱۸- (۱۸) - قرآن کریم: س ۳۳، ی ۳۳.

۱۹- (۱۹) - بی بضاعت/در M تاء زیر دارد!

۲۰- (۲۰) - و/در R نیامده ولی در M هست.

۲۱- (۲۱) - و/در M زیر دارد.

است که قسم باشد به چهارده معصوم (۱) که خدای-تبارک و تعالی-عالم را از برای وجود ایشان ایجاد کرده-والله أعلم (۲) بحقائق (۳) الامور. (۴)

و دیگر حضرت می فرماید که: گردید محمد صاحب (۵) دلالات (۶) و (۷) معجزات و (۸) گردیدم من نیز صاحب (۹) آیات و (۱۰) علامات و معجزات؛ و (۱۱) گردیدم محمد خاتم (۱۲) پیغمبران و گردیدم (۱۳) من خاتم اوصیاء پیغمبران (۱۴)؛ منم راه راستی که خدای-تبارک و تعالی-امر کرده است به پیروی (۱۵) آن راه؛ منم آن خبر عظیمی که مردمان در آن اختلاف کردند و (۱۶) کسی اختلاف نکرد مگر در ولایت من و گردید محمد-صلی الله علیه و آله (۱۷)- صاحب (۱۸) دعوت که خلق را به زبان به خدا می خواند و گردیدم من صاحب شمشیر محمد (ص) (۱۹) که مردم را به شمشیر به راه آوردم. گردید محمد پیغمبر مرسل و گردیدم من صاحب امر پیغمبر-صلی الله علیه و آله (۲۰)- که خدای-تبارک و تعالی-فرموده است که:

يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (۲۱) یعنی إلقاء می کند خدای (۲۲)-تبارک

ص: ۱۲۶

- ۱- (۱) - معصوم/واپسین حرف در M زیر دارد.
- ۲- (۲) - أعلم / M يعلم.
- ۳- (۳) - بحقائق / M بحقائق.
- ۴- (۴) - الامور / M ندارد.
- ۵- (۵) - صاحب/در M واپسین حرف زبر دارد!
- ۶- (۶) - دلالات/در M واپسین حرف زبر دارد!
- ۷- (۷) - و/در M زبر دارد.
- ۸- (۸) - و/در M زبر دارد.
- ۹- (۹) - صاحب/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - و/در R نیامده ولی در M هست.
- ۱۲- (۱۲) - خاتم/در M هر دو حرف واپسین زبر دارند.
- ۱۳- (۱۳) - و گردیدم / M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - پیغمبران/در M «ن» زیر دارد!
- ۱۵- (۱۵) - پیروی / R بی روی.
- ۱۶- (۱۶) - و/در M زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۸- (۱۸) - صاحب/در M باء زبر دارد.
- ۱۹- (۱۹) - ص / M ندارد.

۲۰- (۲۰) - صلی الله علیه و آله / M ص.

۲۱- (۲۱) - قرآن کریم: س ۴۰، ی ۱۵.

۲۲- (۲۲) - خدای / R خدایی. ضبط نص، موافق M است.

و تعالی-روح را از امر خود بر هر که می خواهد از بندگان خود و این روح برگزیده خداست که عطا نمی کند و (۱)إلقا نمی کند این روح را مگر بر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا وصی پیغمبر برگزیده. پس کسی که خدای-تبارک و تعالی-او را این روح کرامت کند، او را از سایر مردمان ممتاز می گرداند و او را قادر می گرداند به قدرت خود و می دهد او را زنده (۲)گردانیدن مردگان (۳)و می داند به سبب این روح آنچه بوده است (۴)و آنچه خواهد بود و می تواند که برود (۵)از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق (۶)در یک چشم برهم زدن و می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و می داند آنچه (۷)در خاطر خطور می کند و آنچه در دلها می گذرد.

ای سلمان و ای جناب! (۸)گردید محمّد آن ذکری که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: بدرستی که فرستادیم (۹)به سوی شما ذکری را یعنی یادآورنده خدای-تبارک و تعالی- و ثواب و (۱۰)عقاب او که آن پیغمبری است که تلاوت می کند بر شما آیات مرا. آیا عقل خود را به کار نمی فرمایید؟ (۱۱)بدرستی که به من داده اند علم مرگها که می دانم که هر کس در چه وقت می میرد و به چه مرگ می میرد و به من داده اند علم بلاهایی (۱۲)که نازل می شود که چه بلا نازل می گردد (۱۳)و در چه وقت می آید و به من داده اند علم جدایی (۱۴)میان خصمها که هر دو کس را می دانم که در میان ایشان چه نحو حکم می باید کرد و به من امانت داده اند (۱۵)علم قرآن را و آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت و محمّد-صلی الله

ص: ۱۲۷

-
- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
 - ۲- (۲) -زنده/در M دال زبر دارد.
 - ۳- (۳) -مردگان/در M «ن» زیر دارد!
 - ۴- (۴) -است/ M است.
 - ۵- (۵) -برود/ M ندارد.
 - ۶- (۶) -مشرق/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۷- (۷) -آنچه/ M +را.
 - ۸- (۸) -جناب/ M جناب.
 - ۹- (۹) -فرستادیم/ M فرستاده ایم.
 - ۱۰- (۱۰) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) -نمی فرمایید/ M نمی فرماید.
 - ۱۲- (۱۲) -بلاهایی/ M بلاهای.
 - ۱۳- (۱۳) -می گردد/ M می اید گردد.
 - ۱۴- (۱۴) -جدایی/ M جدائی.
 - ۱۵- (۱۵) -داده اند/ M داده ند.

علیه و آله (۱)-إقامت حجّت کرد بر خلق و تبلیغ رسالت کرد و از آن جمله إمامت و ولایت مرا واضح گردانید و (۲) گردیدم من حجّت خدا بر خلق خدای-تبارک و تعالی. داده است به من آنچه نداده است به کسی دیگر، نه از پیشینیان و نه از پسینیان، (۳) نه (۴) پیغمبر مرسل را (۵) و نه (۶) فرشته مقرب را. ای سلمان و (۷) ای جنذب! گفتند: لئیک! یا امیر المؤمنین! (۸) حضرت-صلوات اللّٰه و سلامه علیه (۹)-فرمود که: منم آن کس (۱۰) که برداشتم نوح را در کشتی به امر پروردگار خود. منم آن کس (۱۱) که (۱۲) بیرون آوردم یونس را از شکم ماهی به إذن پروردگار. منم آن کس (۱۳) که گذرانیدم موسی بن عمران را از دریا به امر پروردگار. (۱۴) منم آن کس (۱۵) که بیرون آوردم ابراهیم را از آتش به امر پروردگار. (۱۶) منم آن کس که جاری (۱۷) گردانیدم نهرها را در آن آتش و شکافتم چشمه های او را و کشتم درختهای او را به إذن پروردگار. منم عذاب روز ظل و آن ابری بود که قوم شعیب را فرا گرفت (۱۸) و ایشان (۱۹) از سختی گرما پناه به او بردند؛ پس همه (۲۰) را فرا گرفت و (۲۱) هلاک کرد. منم نداکننده در نفخ

ص: ۱۲۸

-
- ۱- (۱) -صلی اللّٰه علیه و آله / M ص.
 - ۲- (۲) -و/در M زبر دارد.
 - ۳- (۳) -پسینیان/در M حرف واپسین زیر دارد! M +و.
 - ۴- (۴) -نه/ M +[ار|ظ:از].
 - ۵- (۵) -را/ M ندارد.
 - ۶- (۶) -نه/ M +از.
 - ۷- (۷) -و/در M زبر دارد.
 - ۸- (۸) -أمیر المؤمنین / M +ع.
 - ۹- (۹) -صلوات اللّٰه و سلامه علیه / M ندارد.
 - ۱۰- (۱۰) -آن کس / R آنکسی (که البتّه به نظر می رسد خطّ خردی روی یاء کشیده شده است). ضبط نص، موافق M است.
 - ۱۱- (۱۱) -آن کس / M آنکس.
 - ۱۲- (۱۲) -که/ M +یونس را.
 - ۱۳- (۱۳) -آن کس / M ندارد.
 - ۱۴- (۱۴) -پروردگار/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۱۵- (۱۵) -آن کس / M آنکس.
 - ۱۶- (۱۶) -پروردگار/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) -جاری/ M ندارد.
 - ۱۸- (۱۸) -گرفت/در M تاء زبر دارد!
 - ۱۹- (۱۹) -ایشان / M +را.
 - ۲۰- (۲۰) -همه/در M «م» زبر دارد.

صور از جایی (۱) نزدیک که بشنوند او را جن و (۲) انس و جماعتی چنین فهمند که من به همه (۳) کس می توانم فهمانید و (۴) شنواید از ستمکاران و (۵) منافقان به زبانهای ایشان. (۶)

منم (۷) خضر عالم موسی. منم یاددهنده سلیمان (۸) و داود. منم ذو القرنین. منم قدرت خدای-تبارک و تعالی.

ای سلمان و (۹) ای جنذب! منم محمد و محمد منست، (۱۰) و منم از (۱۱) محمد و محمد از من. (۱۲) خدای-تبارک و تعالی- می فرماید: مَرَجَ (۱۳) الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ (۱۴) لَا يَبْعِيَانِ. (۱۵) در تفسیر اهل بیت (۱۶) وارد شده (۱۷) است که مراد ازین (۱۸) آیه آنست که خدای-تبارک و تعالی- در آمیخت دو دریا را تا آمیخته شوند (۱۹) و مراد ازین (۲۰) دو دریا حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهراست-صلوات الله علیهما- که یکی دریای علم بود و (۲۱) یکی دریای (۲۲) حلم؛ (۲۳) یکی دریای (۲۴) شجاعت و یکی دریای سخاوت، و در میان حایلی هست تا باهم آمیخته نشوند و آن رسول خداست (۲۵) (ص) (۲۶) و بیرون می آید

ص: ۱۲۹

- ۱- (۱) -جایی / M جای.
- ۲- (۲) -و/در M زبر دارد.
- ۳- (۳) -همه/در M «م» زبر دارد.
- ۴- (۴) -و/در M زبر دارد.
- ۵- (۵) -و/ M +منقا.
- ۶- (۶) -ایشان/در M «ن» زیر دارد.
- ۷- (۷) -منم / M ندارد.
- ۸- (۸) -سلیمان/زبر لام در M صریح است.
- ۹- (۹) -و/در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) -منست / M من است.
- ۱۱- (۱۱) -از/در M روی آن(ظ) خطی کشیده شده.
- ۱۲- (۱۲) -محمد از من / M من محمد.
- ۱۳- (۱۳) -مرج / M مرج.
- ۱۴- (۱۴) -برزخ / M برزخ.
- ۱۵- (۱۵) -قرآن کریم: س ۵۵، ی ۱۹.
- ۱۶- (۱۶) -بیت/زبر باء در M صریح است.
- ۱۷- (۱۷) -شده/در M دال زیر دارد.
- ۱۸- (۱۸) -ازین / M از این.
- ۱۹- (۱۹) -شوند / M نشوند.

۲۰- (۲۰) - ازین / M از این.

۲۱- (۲۱) - و/در M زبر دارد.

۲۲- (۲۲) - دریای / R دریاء. ضبط نص، موافق M است.

۲۳- (۲۳) - حلم / M حکم.

۲۴- (۲۴) - دریای / R دریاء. M دریای.

۲۵- (۲۵) - ست / M است.

۲۶- (۲۶) - ص / M ندارد.

ازین (۱) دو دریا مروارید و مرجان که حسن و حسین باشند-صلوات اللّٰه و سلامه علیهما.ای سلمان و ای جنبد (۲)! گفتند: لَبَّيْكَ! یا امیر المؤمنین! حضرت فرمود که: (۳) بدرستی که مرده ما نمی میرد و غایب ما غایب نمی گردد و کشته ما کشته نمی شود (۴) هرگز. ای سلمان و ای جنبد! گفتند: لَبَّيْكَ! یا امیر المؤمنین! حضرت فرمود که: منم پادشاه هر مؤمن و مؤمنه از هر که گذشته است و هر که می آید و مؤید ساخته اند مرا به روح عظمت و من حرف زدم بر زبان عیسی بن مریم در گهواره. منم آدم. منم نوح. منم ابراهیم. منم موسی.

منم عیسی (۵). منم به هر صورتی که می خواهم می گردم. هر که مرا ببیند ایشان را دیده است و اگر ظاهر شوم بر مردم در یک صورت هر آینه همه (۶) هلاک شوند (۷) در من و گویند که: او را زوال و تغیر (۸) نیست و کافر شوند. (۹) و بدرستی که نیستم من مگر بنده ای (۱۰) از بندگان خدای-تبارک و (۱۱) تعالی. ما را خدا مدانید و در فضیلت ما هر چه خواهید بگوئید؛ که هر چه بگوئید نرسیده است به حقیقت آنچه مقرر ساخته است (۱۲) خدای-تبارک و تعالی-از برای ما بلکه به صد یک او نمی رسید زیرا که ما آیات و علامات پروردگاریم و دلایل

ص: ۱۳۰

-
- ۱- (۱) -ازین / M از این.
 - ۲- (۲) -جنبد/در M واپسین حرف زبر دارد.
 - ۳- (۳) -که / M و R+منم پادشاه ولی در R روی آن خط زده شده است.
 - ۴- (۴) -نمی شود/ R نمی شوند. ضبط نص، موافق M است.
 - ۵- (۵) -منم عیسی/در M پیش از «منم موسی» آمده است.
 - ۶- (۶) -همه/در M «م» زبر دارد.
 - ۷- (۷) -شوند/ M می شوند. ضبط نص، موافق R است.
 - ۸- (۸) -تغیر/ R و M تغیر. در R پس از «تغیر» لفظی شبیه «باشد» نوشته شده و البتّه خط زده شده است.
 - ۹- (۹) -و کافر شوند/در R به خطّی ریز بالای سطر نوشته شده است. M به جای «و»، «همه» دارد.
 - ۱۰- (۱۰) -بنده ای / M بنده.
 - ۱۱- (۱۱) -تبارک و / M ندارد.
 - ۱۲- (۱۲) -ساخته است / M کردانیده.

و (۱) بیّنات اوئیم و حجّتهای خدائیم بر خلق و خلیفه های اوئیم و اَمینان حضرت اِلهیم و اِمامان اوئیم. مائیم وجه الله و (۲) عین الله و (۳) لسان الله- و تفسیر اکثر اینها خواهد آمد در ضمن شرح؛ اِنْ شاء الله.

به سبب دشمنی ما خدای- تبارک و تعالی- بندگان خود را عذاب می کند و به سبب دوستی و متابعت ما ثواب می دهد و از میان خلق خود ما را معصوم و مطهر گردانید و ما را برگزید و اگر کسی بگوید که: چرا؟! و چگونه؟! (۴) و در کجا؟!، (۵) هر آینه کافر می گردد و مشرک، زیرا که نمی رسد کسی را که ازو سؤال کند از آنچه او می کند چه هرچه می کند همه بر وفق حکمت می کند (۶) و او را می رسد که از همه سؤال کند از هرچه می کنند. ای سلمان و ای جناب!

گفتند: لئیک! یا امیر المؤمنین!

حضرت (۷) -صلوات الله علیه- فرمود که: هر که (۸) ایمان بیاورد به آنچه گفتم و تصدیق کند به آنچه بیان کردم و تفسیر کردم و شرح کردم (۹) و واضح گردانیدم و روشن ساختم و مبرهن ساختم، پس او مؤمنست ممتحن که خدای- تبارک و تعالی- ایمان را در دل او جای داده است و سینه او را باز کرده و روشن ساخته است از برای اسلام و او عارفی است بینا که به نهایت عرفان رسیده است (۱۰) و تمام و کامل شده است؛ و هر که شک کند

ص: ۱۳۱

۱- ((۱)) -/و M ندارد.

۲- ((۲)) -/و در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -/و در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -/و چگونه/در M «و» یا «چ» زبر دارد.

۵- ((۵)) -/کجا/ M +و.

۶- ((۶)) -/آنچه او... حکمت می کند/ M هرچه میکنند.

۷- ((۷)) -/حضرت/در M روی واپسین حرف دو زبر نهاده شده است!!

۸- ((۸)) -/هر که/در R مکرر نوشته شده است.

۹- ((۹)) -/و شرح کردم/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -/رسیده است/ M رسید است.

و (۱) عناد ورزد و توقّف کند و حیران شود و صاحب (۲) شک شود، پس او تقصیر کرده است و دشمن ماست. (۳) ای سلمان و جندب!

گفتند: لئیک! یا امیر المؤمنین!

حضرت فرمود که: من میرانم و من (۴) زنده می گردانم به اذن پروردگار خود، و من خبر می دهم شما را به آنچه می خورید و آنچه ذخیره می سازید در خانه های (۵) خود به اذن پروردگار، و منم دانا به پنهان دلهای (۶) شما و امامان از فرزندان من نیز می دانند (۷) و هر چه خواهند می توانند کرد، زیرا که ما همه (۸) یکی ایم (۹)، اول ما محمد است و آخر ما محمد است و همه ما محمّدیم. پس جدایی میندازید (۱۰) میان ما. پس بدرستی که ما ظاهر می شویم در هر زمانی و در هر وقتی در هر دوری (۱۱) در هر صورتی که خواهیم به اذن خدای-تبارک و تعالی- و خواهش ما خواهش خداست و هر گاه ما نخواهیم (۱۲) خدا نمی خواهد. وای همه وای بر کسی که انکار کند فضیلت ما را و برگزیدگی ما را و آنچه پروردگار ما به ما داده است، زیرا که هر که انکار کند چیزی از آن چیزهایی (۱۳) که خدای-تبارک و تعالی- به ما ارزانی داشته است (۱۴)، پس بتحقیق که انکار قدرت الهی و خواهش

ص: ۱۳۲

-
- ۱- (۱) -و/ در M زبر دارد.
 - ۲- (۲) -صاحب/ در M واپسین حرف زبر دارد!
 - ۳- (۳) -ماست/ M ندارد.
 - ۴- (۴) -من/ M ندارد.
 - ۵- (۵) -خانه های/ M و R خانهای. آشنایان به هنجارهای رسم الخطی پیشینیان می دانند که «خانهای» هم جمع «خان» تواند بود و هم جمع «خانه».
 - ۶- (۶) -دلهای/ در M حرف یکم زبر دارد.
 - ۷- (۷) -می دانند/ M می داند.
 - ۸- (۸) -همه/ در M «م» زبر دارد.
 - ۹- (۹) -یکی ایم/ R یکی ام. ضبط نص، موافق M است.
 - ۱۰- (۱۰) -میندازید/ M می سازید.
 - ۱۱- (۱۱) -دوری/ M دوری و.
 - ۱۲- (۱۲) -نخواهیم/ M نمی خواهیم.
 - ۱۳- (۱۳) -چیزهایی/ M چیزهای.
 - ۱۴- (۱۴) -است/ M ندارد.

إلهی کرده است (۱) در حقّ ما. ای سلمان و ای جنذب!

گفتند: لئیک! یا امیر المؤمنین!

حضرت فرمود که: بتحقیق که پروردگار ما به ما عطا کرده است آنچه بزرگتر و عظیم تر و بالاتر و بزرگوارتر ازینهاست. (۲)

همه گفتیم: یا امیر المؤمنین! چه چیز است آنچه عطا کرده است شما را پروردگار شما که ازینها همه (۳) عظیم تر (۴) و بزرگ تر (۵) است؟

حضرت-صلوات (۶) الله علیه- فرمود که: به ما داده است پروردگار ما اسم اعظم خود را که اگر خواهیم بدریم و (۷) پاره کنیم (۸) آسمانها و (۹) زمینها و بهشت و دوزخ را، و (۱۰) به سبب آن به آسمان بالا رویم یا به (۱۱) زمین به زیر رویم و به مغرب رویم و به مشرق رویم و به (۱۲) عرش رویم (۱۳) و بر عرش نشینیم و با خدا سخن گوئیم (۱۴) و اطاعت می کنند ما را هرچیز حتی آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و (۱۵) کوهها و درختان و چهارپایان و دریاها و بهشت (۱۶) و دوزخ. اینها همه را خدای-تبارک و تعالی- به ما داده است به برکت (۱۷) اسم اعظمی که به ما یاد داده است و ما را به آن مخصوص گردانیده است، و با

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - و خواهش إلهی کرده است / R در ادامه افزوده است: «و خواهش الهی»؛ آنگاه روی دو لفظ «خواهش» و «الهی» را در این افزونه خط زده اند.

۲- (۲) - ازینهاست / M از اینها است. [کذا].

۳- (۳) - همه/در M زبر دارد.

۴- (۴) - عظیم تر / M عظیم.

۵- (۵) - بزرگ تر / M بزرگوارتر.

۶- (۶) - صلوات / M صلوا.

۷- (۷) - و/در M زبر دارد.

۸- (۸) - کنیم/در M «ن» زبر دارد!

۹- (۹) - و/در M زبر دارد.

۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.

۱۱- (۱۱) - به/ M بر.

۱۲- (۱۲) - به/ M با.

۱۳- (۱۳) - رویم/ M ندارد.

۱۴- (۱۴) - گوئیم/ M کوئیم [!].

۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.

۱۶- (۱۶) - بهشت / M بهشتها (ولی روی «سها» - ظ. به نشانه حذف نقطه چین شده است).

۱۷- (۱۷) - برکت / در M حرف واپسین زبر دارد!

اینها همه، چیزی می خوریم و می آشامیم و در بازارها راه می رویم و این کارها (۱) می کنیم به امر پروردگار، و ما بندگان خاص پروردگاریم که سبقت بر وی نمی گیریم به سخن و به امر او کار (۲) می کنیم و ما را (۳) گردانید همه معصوم و مطهر و زیادتی داد بر بسیاری از بندگان مؤمن خود. پس ما می گوئیم که: حمد و سپاس و ستایش آن پروردگاری را که هدایت کرد ما را به این مرتبه و ما نبودیم که هدایت یابیم اگر خدای-تبارک و تعالی- ما را هدایت نمی کرد، و تمام است (۴) کلمه عذاب بر کافران یعنی آنهایی (۵) که انکار می کنند آنچه خدای-تبارک و تعالی- ما را داده است از فضل و إحسان. ای سلمان و (۶) ای جناب! این (۷) معرفت منست (۸) به نوراتت. پس به این دست زیند تا راه یابید. پس بدرستی که هیچ یک از شیعیان ما به حدّ بینایی (۹) نمی رسند تا مرا به نوراتت شناسند. پس چون مرا به نوراتت (۱۰) شناختند بیناوند و به تمام و کمال خود رسیده اند و به دریای (۱۱) علم فرو رفته اند و به مرتبه فضل خود رسیده اند و مطلع شده اند (۱۲) بر سرّی از أسرار الهی و پنهان خزینه های او.

[روایت نوزدهم: نقل کرده ثقه الاسلام کلینی در کافی از عبد العزیز بن مسلم]

و روی ثقه الإسلام فی الکافی، عن عبد العزیز بن مسلم قال: کُنّا مع الرّضا-صلوات الله (۱۳) علیه- بمرور (۱۴) فاجتمعنا فی الجامع یوم (۱۵) الجمعة فی بدء مقدمنا فاداروا (۱۶) أمر

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - کارها/ M کارها [کذا].

۲- (۲) - کار/ در M مکرر نوشته شده است.

۳- (۳) - را/ M ر.

۴- (۴) - تمام است/ M تمامت.

۵- (۵) - آنهایی/ M انهایی.

۶- (۶) - و/ در M زبر دارد.

۷- (۷) - جناب/ واپسین حرف در M زبر دارد.

۸- (۸) - منست/ M من است.

۹- (۹) - بینایی/ M بینائی.

۱۰- (۱۰) - شناسند... نوراتت/ M ندارد.

۱۱- (۱۱) - و به دریای/ M ریای.

۱۲- (۱۲) - شده اند/ R شداند. M ندارد.

۱۳- (۱۳) - مع... الله/ M ندارد.

۱۴- (۱۴) - بمرور/ M بمرور. R؟.

۱۵- (۱۵) - یوم/ M یوم.

۱۶- (۱۶) - فاداروا/ M فارادوا.

الإمامه و ذكروا خوض النَّاس فيها فدخلت على سَيِّدِي -عليه السَّلام (1)- فأعلمته خوض النَّاس فيه، فتبسَّم -عليه السَّلام- ثمَّ قال: يا عبد العزيز! جهل القوم (2) و خدعوا عن أرائهم (3) إنَّ الله -عزَّ و جلَّ- لم يقبض نبيَّه (4) -صَلَّى اللهُ عليه و آله- حتَّى أكمل له الدِّين و أنزل عليه القرآن (5) فيه تبيان (6) كلِّ شَيْءٍ بَيْنَ فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و جميع ما يحتاج (7) إليه النَّاس (8) كملا (9). فقال -عزَّ و جلَّ-: مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (10) و أنزل في حجَّه (11) الوداع و هي آخر عمره (12) -صَلَّى اللهُ عليه و آله (13)- أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (14) وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ (15) دِينًا (16) (17) (18) و أمر الإمامه من تمام الدِّين و لم يمض -صَلَّى اللهُ عليه و آله (19)- حتَّى بَيْنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ (20) دِينِهِمْ (21) و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد (22) سبيل الحقِّ و أقام لهم عليًا -صلوات الله و سلامه عليه (23)- علما (24) و إماما و ما ترك

ص: ۱۳۵

- ۱- (1) -عليه السَّلام/ M ع.
- ۲- (2) -القوم/ M القوم.
- ۳- (3) -ارائهم/ در M حرف يكم زبر دارد.
- ۴- (4) -نبيَّه/ در M ياء پيش دارد.
- ۵- (5) -القرآن/ در M واپسين حرف زير دارد.
- ۶- (6) -تبيان/ M بيان.
- ۷- (7) -يحتاج/ در M واپسين حرف زبر دارد.
- ۸- (8) -النَّاس/ R النَّاس. در M واپسين حرف نشان جزم دارد.
- ۹- (9) -كملا/ M كهلا.
- ۱۰- (10) -قرآن كريم: س ۶، ي ۳۸.
- ۱۱- (11) -حجَّه/ M حجَّه.
- ۱۲- (12) -عمره/ M عمره.
- ۱۳- (13) -صَلَّى اللهُ عليه و آله/ M ص.
- ۱۴- (14) -لكم دينكم/ در M از قلم افتاده است.
- ۱۵- (15) -رضيت/ M رضيت.
- ۱۶- (16) -الإسلام/ در M واپسين حرف پيش دارد.
- ۱۷- (17) -دينا/ M +قيما. گويا خود كاتب يا ديگر كه زائد بودن اين افزونه را دريافته آن را نشاندار کرده است.
- ۱۸- (18) -قرآن كريم: س ۵، ي ۳.
- ۱۹- (19) -صَلَّى اللهُ عليه و آله/ M ص.
- ۲۰- (20) -معالم/ در M واپسين حرف پيش دارد.
- ۲۱- (21) -دينهم/ M دينهم.
- ۲۲- (22) -على قصد/ M حتَّى قصد.

٢٣- (٢٣) - صلوات اللّٰه و سلامه عليه / M ص.

٢٤- (٢٤) - عِلْمًا / M عَلِمْنَا.

لهم شيئاً يحتاج إليه الأئمة إلا- بينه فمن زعم أن الله- عزّ وجلّ- لم يكمل (١) دينه (٢) فقد ردّ كتاب الله و من ردّ كتاب الله (٣) فهو كافر. هل يعرفون (٤) قدر الإمامه و محلّها (٥) من الأئمه فيجوز (٦) فيها اختيارهم؟! (٧) إنّ الإمامه (٨) أجلّ قدرا و أعظم شأنًا (٩) و أعلى مكانا و أمتع (١٠) جانبا و أبعد غورا (١١) من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بآرائهم (١٢) أو يقيموا إماما باختيارهم. إنّ (١٣) الإمامه (١٤) خصّ الله- عزّ وجلّ- بها إبراهيم الخليل (١٥)- صلوات الله عليه (١٦)- بعد النبوه و الخله (١٧) مرتبه ثالثه و فضيله شرفه بها و أشاد (١٨) بها ذكره فقال: **إِنِّي لَجَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** (١٩) فقال الخليل (ع) سرورا بها: **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي**. قال الله تبارك و تعالی: **لَا يَنَالُ عَهْدِي (٢٠) الظَّالِمِينَ** فأبطلت هذه الايه إمامه كلّ ظالم إلى يوم القيمه و صارت في الصّفوه ثمّ أكرمه الله تعالی بأن جعلها في ذرّيته أهل (٢١) الصّفوه و الطّهاره.

ص: ١٣٦

- ١- (١) - يكمل / M يكمل.
- ٢- (٢) - دينه / M دينه [كذا].
- ٣- (٣) - و من ردّ كتاب الله / M ندارد.
- ٤- (٤) - يعرفون/ در R حرف يكم هم دو نقطه بر فراز دارد و هم دو نقطه بر فرود. M تعرفون.
- ٥- (٥) - محلّها/ در M لام مشدّد زیر دارد.
- ٦- (٦) - فيجوز/چنين است در R و M به پیش زای.
- ٧- (٧) - اختيارهم/ در M راء زبر دارد.
- ٨- (٨) - الإمامه/ در M واپسين حرف پیش دارد.
- ٩- (٩) - شأنًا/ M شأنًا. ضبط نص موافق R است.
- ١٠- (١٠) - أمتع/ در M واپسين حرف زبر دارد.
- ١١- (١١) - غورا/ در M حرف يكم پیش دارد.
- ١٢- (١٢) - بارائهم/ در M حرف دوم زبر دارد.
- ١٣- (١٣) - إنّ/ M أنّ.
- ١٤- (١٤) - الإمامه/ در M واپسين حرف زیر دارد.
- ١٥- (١٥) - الخليل/ در M واپسين حرف زیر دارد.
- ١٦- (١٦) - صلوات الله عليه / M ص.
- ١٧- (١٧) - الخله/ در M و R به زیر خاء کتابت شده است.
- ١٨- (١٨) - أشاد/ M اشار.
- ١٩- (١٩) - قرآن كريم: س ٢، ه ١٢٤.
- ٢٠- (٢٠) - عهدي/ R عهدي. M سازگار با ضبط ماست.
- ٢١- (٢١) - أهل / M أهل.

فقال: وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا (١) عَابِدِينَ (٢) فلم تزل (٣) في ذرّيته يرثها بعض (٤) عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها (٥) الله (٦) - عز وجل النبي (٧) - صلى الله عليه و آله (٨) - فقال - جل و تعالى: - إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ (٩) اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (١٠) فكانت له خاصه (١١) فقلدها - صلى الله عليه و آله (١٢) - عليا - صلوات الله و سلامه عليه (١٣) - بأمر الله - عز و جل - على رسم (١٤) ما فرض الله فصارت في ذرّيته الأصفياء (١٥) الذين اتاهم الله العلم و الإيمان بقوله - جل و علا (١٦) -: وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ (١٧) فهي في ولد علي (ع) خاصه إلى يوم القيمة إذ لا نبي بعد محمد - صلى الله عليه و آله (١٨) - فمن أين يختار هؤلاء الجهال (١٩)؟! (٢٠) -

إِنَّ الإمامه هي منزله الأنبياء و إرث (٢٠) الأوصياء. إِنَّ الإمامه (٢١) خلفه (٢٢) الله (٢٣)

ص: ١٣٧

- ١- (١) - لنا / M لها.
- ٢- (٢) - قرآن كريم: س،.
- ٣- (٣) - تزل / M يزل.
- ٤- (٤) - بعض / R بعض.
- ٥- (٥) - ورثها / M ورثه.
- ٦- (٦) - الله / در M واپسين حرف زير دارد.
- ٧- (٧) - النبي / در M واپسين حرف پيش دارد.
- ٨- (٨) - صلى الله عليه و آله / M ص.
- ٩- (٩) - للذين / M للذين.
- ١٠- (١٠) - قرآن كريم: س، ٣، ٦٨.
- ١١- (١١) - خاصه / M خاصه.
- ١٢- (١٢) - صلى الله عليه و آله / M ص. ضبط نص، بنا بر R است.
- ١٣- (١٣) - صلوات الله و سلامه عليه / M ع.
- ١٤- (١٤) - رسم / M رسم.
- ١٥- (١٥) - الأصفياء / در R واپسين حرف پيش دارد. ضبط نص، موافق M است.
- ١٦- (١٦) - علا / M على.
- ١٧- (١٧) - قرآن كريم: س، ٣٠، ٥٦.
- ١٨- (١٨) - صلى الله عليه و آله / M ص.
- ١٩- (١٩) - الجهال / در M واپسين حرف زير دارد.
- ٢٠- (٢٠) - و إرث / M وارث.

۲۱- (۲۱) - إنَّ الإمامه/در M از قلم افتاده است.

۲۲- (۲۲) - خلفه/در R و M به زبر خاء کتابت گردیده است. در M واپسین حرف افزون بر پیش، زیر نیز دارد.

۲۳- (۲۳) - الله/در M از قلم افتاده است.

و خلافة (۱) الرسول-صلى الله عليه و آله (۲)- و مقام (۳) أمير المؤمنين-عليه السلام (۴)- و ميراث الحسن و الحسين-صلوات الله عليهما. إن الإمامه زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنين. إن الإمامه أسس الإسلام الثامى (۵) و فرعه الثامى بالإمام تمام الصلوه و الزكوه و الحج و الصيام و الجهاد و توفير الفىء و الصّدقات و إمضاء الحدود و الأحكام و منع الثغور و الأطراف. (۶) الإمام يحلّ حلال الله و يحرم (۷) حرام الله و يقيم حدود (۸) الله و يذب (۹) عن دين الله و يدعو (۱۰) إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه.

الإمام كالشمس الطالعه المجلّله (۱۱) بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها (۱۲) الأيدى و الأبصار (۱۳). الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب (۱۴) اللّجى و أجواز البلدان القفار و لجاج (۱۵) البحار. الإمام المآء العذب على الظّمآء و الدّالّ على الهدى و المنجى (۱۶) من الرّدى. الإمام النّار على اليفاع الحارّ لمن اصطفى به و الدّليل فى المهالك؛ من فارقه (۱۷) فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهائل و الشّمس المضيئه و السّمآء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه.

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - خلافة/ در R و M به زبر خاء كتابت گردیده است. در M واپسين حرف زير دارد.

۲- (۲) - صلى الله عليه و آله / M ص. M + فمن اين يختار.

۳- (۳) - مقام/ در M واپسين حرف زير دارد.

۴- (۴) - عليه السلام / M ع.

۵- (۵) - الثامى / M الناهى [كذا].

۶- (۶) - الأطراف / M + و.

۷- (۷) - يحرم / M يحرم.

۸- (۸) - حدود/ در M واپسين حرف زير دارد.

۹- (۹) - يذب/ در R به پيش حرف يكم كتابت گردیده است. M يذب.

۱۰- (۱۰) - يدعو / M يدعو.

۱۱- (۱۱) - المجلّله / M المجلّله.

۱۲- (۱۲) - تنالها/ در M لام زبر دارد.

۱۳- (۱۳) - الأبصار/ در M باء زير دارد. M + و.

۱۴- (۱۴) - غياهب/ در R به زبر هاء كتابت شده است.

۱۵- (۱۵) - لجاج / M يحج.

۱۶- (۱۶) - المنجى / M المنجى.

۱۷- (۱۷) - فارقة / M ندارد.

الإمام الأنيس الرفيق و (1)الوالد الشقيق و الأخ الشقيق (2) و الأم البره بالولد (3)الصغير (4) و مفزع العباد (5) في الداهيه النَّاد (6).الإمام أمين الله (7) في خلقه و حجته على عباده و خليفته في بلاده و الداعي إلى الله و الذاب عن حرم الله.الإمام المطهر من الذنوب و المبرأ (8) من العيوب،المخصوص بالعلم،الموسوم بالحلم،نظام الدّين و عزّ (9)المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين.الإمام واحد دهره لا يدانيه أحد و لا يعادله (10)عالم (11)و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كلّ من غير طلب منه له و لا- اكتساب بل اختصاص (12)من المفضّل الوهباب فمن ذا العدى يبلغ معرفه (13)الإمام أو يمكنه اختياره (14)؟! هيهات! (15)هيهات! (16)ضلتّ العقول (17)و تاهت (18)الحلوم و حارت (19)الألباب و خسئت (20)العيون و تصاغرت العظماء (21)و تحيرت (22)الحكماء و تقاصرت الحكماء (23)و حصرت

ص: ١٣٩

- ١- (١) - /و M ندارد.
- ٢- (٢) - الشقيق / M الشقيق [كذا].
- ٣- (٣) - بالولد / M بالوالد.
- ٤- (٤) - الصغير / M الصغير.
- ٥- (٥) - العباد / M العباد.
- ٦- (٦) - النَّاد / M النَّاد.
- ٧- (٧) - الله / M الله.
- ٨- (٨) - المبرأ / M المبر.
- ٩- (٩) - عزّ / M عزّ.
- ١٠- (١٠) - يعادله / M يعادله.
- ١١- (١١) - عالم/در R حرف سوم هم زیر دارد و هم زبر.
- ١٢- (١٢) - اختصاص / M اختصاص.
- ١٣- (١٣) - معرفه / M معرفه.
- ١٤- (١٤) - اختباره/در M راء زیر دارد.
- ١٥- (١٥) - هيهات/در M واپسين حرف حرکت ندارد.
- ١٦- (١٦) - هيهات/در M واپسين حرف زیر دارد.
- ١٧- (١٧) - العقول/در M واپسين حرف زیر دارد.
- ١٨- (١٨) - تاهت / M تاهت.
- ١٩- (١٩) - حارت / M حارت.
- ٢٠- (٢٠) - خسئت/در R حرف سوم دو نقطه در زیر نیز دارد. ضبط نص، موافق M است.
- ٢١- (٢١) - العظماء / M العظماء.
- ٢٢- (٢٢) - تحيرت / M +العظماء [كذا].

۲۳- (۲۳) - الحماء/در M واپسین حرف زیر دارد.

الخطباء (۱) و جهلت الألباء و كلت الشعراء و عجزت (۲) الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو يوجد من يقوم مقامه (۳) و يغنى غناه لا كيف و أنى؟ و هو بحيث النجم (۴) من يد المتناولين و وصف الواصفين. فأين الاختيار من (۵) هذا أو أين (۶) العقول عن هذا و أين (۷) يوجد مثل هذا-؟ أنظنون أن ذلك يوجد فى غير ال الرسول محمد -صلوات الله عليه و عليهم السلام-؟ كذبتهم (۸) و الله (۹) أنفسهم (۱۰) و منتهم الأباطيل فارتقوا (۱۱) مرتقا (۱۲) صعبا دحضا تزل عنه إلى الحضيض أقدامهم راموا إقامه الإمام بعقول حائره بائره ناقصه و اراء مضله فلم يزدادوا منه إلا بعدا قاتلهم الله أنى يؤفكون لقد راموا صعبا (۱۳) و قالوا إفاكا و ضلوا ضلالا بعيدا و وقفوا فى الحيره إذ تركوا الإمام عن بصيره و زين لهم الشيطان أعمالهم و صدّهم عن السبيل و كانوا مستبصرين رغبوا (۱۴) عن اختيار (۱۵) الله و اختيار رسوله (۱۶) -صلى الله عليه و آله (۱۷)- و أهل بيته إلى اختيارهم و القرءان يناديهم: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ (۱۸) وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹) و قال- عزّ و جلّ-: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ

ص: ۱۴۰

- ۱- (۱) - و حصرت الخطباء / M ندارد.
- ۲- (۲) - عجزت/ در M جیم زیر دارد.
- ۳- (۳) - مقامه / R و M مقامه.
- ۴- (۴) - النجم / R النجم. ضبط نص، موافق M است.
- ۵- (۵) - من / M من.
- ۶- (۶) - أين / M این.
- ۷- (۷) - أين / M این.
- ۸- (۸) - كذبتهم / M كذبتهم.
- ۹- (۹) - الله/ در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۱۰- (۱۰) - أنفسهم / M أنفسهم.
- ۱۱- (۱۱) - فارتقوا / M فارتقوا.
- ۱۲- (۱۲) - مرتقا / M مرتقا. R مرتقا.
- ۱۳- (۱۳) - دحضا...صعبا / M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - رغبوا / M رغبوا.
- ۱۵- (۱۵) - اختیار/ در M راء زیر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - رسوله / M رسول الله.
- ۱۷- (۱۷) - صلى الله عليه و آله / M ص.
- ۱۸- (۱۸) - الله/ واپسین حرف در M پیش دارد.
- ۱۹- (۱۹) - قرآن کریم: س ۲۸، ی ۶۸.

۲۰- (۲۰) - رسوله/در M لام زیر دارد.

الْخَيْرَةُ (١) الْاِيه، وَقَالَ: مَا (٢) لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ اٰيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهْدِ إِلَى يَوْمِ الْاٰيَامِهِ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ (٣) سَلُّهُمْ اَيْتَهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (٤) وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: أَمْ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ (٥) الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ اَقْفَالٌ (٦) أَمْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهَمَّ لَّا- يَفْقَهُونَ (٧) أَمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَهَمَّ لَّا يَسْمَعُونَ إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ (٨) عِنْدَ اللّٰهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِيْنَ لَّا- يَغْفُلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّاسْمِعَهُمْ وَ لَوْ اَسْمِعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُّعْرِضُونَ (٩) أَمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا (١٠) بَلْ هُوَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (١١) فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْاِمَامِ وَ الْاِمَامِ عَالِمِ (١٢) لَّا- يَجْهَلُ رَاعٍ لَّا يَنْكُلُ مَعْدِنَ (١٣) الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ النَّسْكِ وَ الزَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ مَخْصُوصَ بَدْعِهِ الرَّسُولِ- صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- وَ نَسْلِ الْمَطْهَرَةِ الْبَتُولِ لَّا مَغْمَزَ فِيهِ فِي نَسْبٍ وَ لَا يَدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الذَّرْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعَتْرَةِ (١٤) مِنَ الرَّسُولِ- صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- وَ الرِّضَا مِنَ اللّٰهِ- عَزَّ وَ جَلَّ- شَرَفِ الْاَشْرَافِ وَ الْفِرْعِ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ نَامِي الْعِلْمِ كَامِلِ الْحِلْمِ مَضْطَلَعٍ بِالْاِمَامَةِ عَالِمٍ بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضِ الطَّاعَةِ قَائِمٍ بِأَمْرِ اللّٰهِ- عَزَّ وَ جَلَّ (١٥)- نَاصِحِ لِعِبَادِ اللّٰهِ حَافِظِ لِدِينِ اللّٰهِ. إِنَّ الْاَنْبِيَاءَ (١٦) وَ الْاَئِمَّةَ (١٧)

ص: ١٤١

- ١- (١) - قرآن كريم: س ٣٣، ي ٣٦.
- ٢- (٢) - ما/در M از قلم افتاده است.
- ٣- (٣) - أم لكم كتاب... تحكمون/ M ندارد.
- ٤- (٤) - قرآن كريم: س ٤٨، ي ٣٨.
- ٥- (٥) - يتدبرون/ R يتدبرون. M يتدبرون.
- ٦- (٦) - قرآن كريم: س ٤٧، ي ٢٤.
- ٧- (٧) - مقايسه كنيد با قرآن: س ٩، ي ٩٣.
- ٨- (٨) - الدّوَابّ/در M باء مشدّد پيش دارد.
- ٩- (٩) - قرآن كريم: س ٨، ي ٢١-٢٣.
- ١٠- (١٠) - قرآن كريم: س ٢، ي ٩٣.
- ١١- (١١) - قرآن كريم: س ٢١، ي ٥٧.
- ١٢- (١٢) - عالم/ M +و.
- ١٣- (١٣) - معدن/ M معدن.
- ١٤- (١٤) - العترة/ M العترة.
- ١٥- (١٥) - شرف الأشراف... عزّ و جلّ/ M ندارد.
- ١٦- (١٦) - الأنبياء/در M واپسين حرف زير دارد.
- ١٧- (١٧) - الأئمّه/در M واپسين حرف زير دارد.

-صلوات الله عليهم- يوفّقهم الله و يؤتّيهم من مخزون (1) علمه و حكمه ما لا- يؤتّيه (2) غيرهم فيكون علمهم فوق (3) علم (4) أهل (5) زمانهم في قوله- جلّ و تعالیٰ -: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ (6) أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى (7) فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (8) و قوله- تبارك (9) و تعالیٰ -: وَ مِمَّنْ يُؤْتِ (10) الْحِكْمَةَ (11) فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا (12) و قوله تعالیٰ في طالوت: (13) إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (14) و قال لنبیّه- صلی الله علیه و آله-: أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ (15) وَ الْحِكْمَةَ (16) وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (17) و قال فی الأئمة من أهل بیت نبیّه و عترته و ذرّیّته- صلوات الله علیهم-: أَمْ يَحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ (18) وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ۗ ۱۹ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

ص: ۱۴۲

- ۱- (۱) - مخزون / M مخزون.
- ۲- (۲) - يؤتّيه / M يوتّيهم.
- ۳- (۳) - فوق/چنين است در M . R فوق.
- ۴- (۴) - علم / M علم.
- ۵- (۵) - أهل / M أهل.
- ۶- (۶) - يتّبع / M يتّبع.
- ۷- (۷) - إلا أن يهدى / M ندارد.
- ۸- (۸) - قرآن کریم: س ۱۰، ی ۳۵.
- ۹- (۹) - تبارك / M تبارك [كذا].
- ۱۰- (۱۰) - يؤت / M و R يؤتّی (در R حرف یکم نقطه ندارد).
- ۱۱- (۱۱) - الحكمه/واپسين حرف در M پيش دارد.
- ۱۲- (۱۲) - قرآن کریم: س ۲، ی ۲۶۹.
- ۱۳- (۱۳) - طالوت/در M واپسين حرف هم زیر دارد و هم زبر.
- ۱۴- (۱۴) - قرآن کریم: س ۲، ی ۲۴۷.
- ۱۵- (۱۵) - الكتاب/در M واپسين حرف پيش دارد.
- ۱۶- (۱۶) - الحكمه/در M واپسين حرف پيش دارد.
- ۱۷- (۱۷) - قرآن کریم: س ۴، ی ۱۱۳.
- ۱۸- (۱۸) - و قال فی...الحكمه/همه اين بخش که درون قلاب نهاده ایم، نه در M هست و نه در R ؛ ليک پيدا است که از قلم افتاده، چه ماتن، ما به إزای آن را در ترجمه آورده است. ما این بخش را نقل کردیم از: الکافی، تحقیق غفّاری، ۱/۲۰۲-.

وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۱) و إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ -لأُمُور (۲) عبادَه شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع (۳) الحكمه (۴) و ألهمه (۵) العلم إلهاما فلم يعى بعده بجواب و لا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد آمن (۶) من الخطاء و الزلل و العثار يخصه الله بذلك ليكون (۷) حججه (۸) على عبادَه و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله (۹) يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم. (۱۰) فهل يقدرُونَ على مثل هذا فيختارونه أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه تعدوا (۱۱) - و بيت (۱۲) الله! الحق و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم (۱۳) كأنهم لا يعلمون و في كتاب الله الهدى و الشفاء فنبدوه و اتبعوا أهوائهم فذمهم (۱۴) الله و مقتهم (۱۵) و أتعسهم (۱۶) فقال -جل و علا-: وَ مَنْ أَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ وَقَالَ كَبِيرٌ (۱۸) مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ (۱۹) عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ (۲۰) تسليما. (۲۱)

ص: ۱۴۳

- ۱- (۱) - قرآن کریم: س ۴، ی ۵۴ و ۵۵.
- ۲- (۲) - لأُمُور / M الامور.
- ۳- (۳) - ينابيع/در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۴- (۴) - الحكمه/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۵- (۵) - ألهمه / R الهمه.
- ۶- (۶) - آمن / M امن.
- ۷- (۷) - ليكون / M ليكون.
- ۸- (۸) - حججه / M حججه.
- ۹- (۹) - الله/در M از قلم افتاده است.
- ۱۰- (۱۰) - العظيم/در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۱۱- (۱۱) - تعدوا / M تعدوا.
- ۱۲- (۱۲) - بيت / M بيت.
- ۱۳- (۱۳) - ظهورهم / M ظهورهم.
- ۱۴- (۱۴) - فذمهم / M فدمهم.
- ۱۵- (۱۵) - مقتهم / M مقتهم.
- ۱۶- (۱۶) - أتعسهم/ضبط نص موافق R است. M تعسهم.
- ۱۷- (۱۷) - أضل / M أضل.
- ۱۸- (۱۸) - كبير / M كبير.
- ۱۹- (۱۹) - يطبع / M يطبع.
- ۲۰- (۲۰) - سلم / M سلم.
- ۲۱- (۲۱) - نگر: الکافی، تحقیق غفاری، ۱/۱۹۸-۲۰۳؛ و: أصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم آیه الله کمره ای، ط. أسوه،

روایت کرده (۱) است محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی به اسناد او از عبد العزیز بن مسلم که ما با حضرت امام ثامن، علی بن موسی الرضا-صلوات الله و سلامه علیه-بودیم در مرو. پس ما جمعی از موالیان آن حضرت در روز جمعه (۲) در مسجد جامع جمع شدیم در ابتدای دخول ما به آن شهر. پس در میان انداختند جمعی امر امامت را و نقل کردند (۳) که مردم بسیار در آن متفکراند (۴) و در تبیین (۵) آن می کوشند. پس من داخل شدم بر آن حضرت-صلوات الله و سلامه علیه-و اعلام کردم آن حضرت را که مردمان (۶) بسیار در امامت سخن می گویند. پس آن حضرت تبسم (۷) فرمود و (۸) فرمود که: ای عبد العزیز! این قوم همه جاهل و نادانند و ایشان فریب خورده اند (۹) از رای و (۱۰) تدبیر و فکرشان. بدرستی که خدای-عز و جل-رسول خود را-صلی الله علیه و آله-از دنیا نبرد (۱۱) تا آنکه دین را از برای او کامل نگردانید (۱۲) و قرآنی به سوی او فرستاد که در اوست بیان هرچیز و مبین است (۱۳) در او حلال و حرام و حدود و احکام (۱۴) و هرچه مردمان به آن (۱۵) احتیاج دارند بالتمام و الکمال. (۱۶) پس خدای-تبارک و تعالی-فرمود که: ما تقصیر نکردیم در قرآن هیچ تقصیر. و در حجه الوداع که آخر عمر آن حضرت بود (ص) (۱۷) این آیه را فرستاد (۱۸) که

ص: ۱۴۴

- ۱- (۱) - کرده/در M دال زبر دارد.
- ۲- (۲) - جمعه/در M عین زبر دارد.
- ۳- (۳) - کردند/ M کردم.
- ۴- (۴) - متفکراند/ M متفکرند.
- ۵- (۵) - تبیین/ M تبیین.
- ۶- (۶) - مردمان/ M مردم.
- ۷- (۷) - تبسم/ M تبسم.
- ۸- (۸) - و/در M زبر دارد.
- ۹- (۹) - خورده اند/در M دال پس از راء زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - نبرد/ M نبرد.
- ۱۲- (۱۲) - نگردانید/ M گردانید.
- ۱۳- (۱۳) - است/ M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - احکام/ M احکام.
- ۱۵- (۱۵) - آن/ M او.
- ۱۶- (۱۶) - بالتمام و الکمال/ M بالتمام و الکمال.
- ۱۷- (۱۷) - ص/ M ندارد.
- ۱۸- (۱۸) - فرستاد/ M فرستاد [کذا].

ترجمه اش (۱) اینست: امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و خشنود (۲) گردیدم (۳) از برای شما دین اسلام را و امر امامت از تمامی (۴) دین است و آن حضرت-صلی الله علیه و آله (۵)-از دنیا نرفت تا آنکه بیان کرد از برای اُمت خود چیزهایی (۶) که سبب دانش دین ایشان بود و روشن گردانید از برای ایشان (۷) راه ایشان را و (۸) ایشان را گذاشت بر آنکه به راه حق می رفتند و اقامت کرد از برای ایشان حضرت (۹) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب-صلوات الله علیه- که راهنما و امام و پیشوای (۱۰) ایشان باشد و نگذاشت (۱۱) از برای ایشان چیزی که اُمت به آن احتیاج داشته باشند مگر آن که بیان کرد. پس کسی که گمان کند که خدای-تبارک و تعالی-دین خود را کامل (۱۲) نکرد. پس بتحقیق که رد کرده (۱۳) است کتاب خدا را و هر که رد کند کتاب خدا را پس او کافر است. آیا می دانید شما قدر امامت را و مرتبه او را و نسبت او را (۱۴) به اُمت تا آنکه جایز باشد در آن اختیار اُمت؟ بدرستی که قدرش (۱۵) از آن بزرگترست و شانش از آن عظیم تر و مرتبه اش از آن بلندتر و (۱۶) جانیش از آن مانع تر و غورش از آن دورتر است که مردمان به آن توانند رسید به عقول خودشان (۱۷) یا توانند یافت او راه به فکرهای خود یا اقامت توانند کرد امامی به اختیار خود. بدرستی (۱۸) که امامت (۱۹)

ص: ۱۴۵

۱- (۱) - ترجمه اش / زیر جیم در M آمده است.

۲- (۲) - خشنود / M خوشنود.

۳- (۳) - گردیدم / M گردانیدم.

۴- (۴) - تمامی / M امام.

۵- (۵) - صلی الله علیه و آله / M ص.

۶- (۶) - چیزهایی / M چیزهای.

۷- (۷) - بود و... ایشان / در M نیامده است.

۸- (۸) - و / M و راه.

۹- (۹) - حضرت / M ندارد.

۱۰- (۱۰) - و پیشوای / M و پیشوای.

۱۱- (۱۱) - نگذاشت / M نگذاشت.

۱۲- (۱۲) - کامل / M کامل [!].

۱۳- (۱۳) - کرده / در M دال زیر دارد.

۱۴- (۱۴) - و نسبت او را / M ندارد.

۱۵- (۱۵) - قدرش / M قدراش.

۱۶- (۱۶) - و / در M زیر دارد.

۱۷- (۱۷) - خودشان / M خودشان.

۱۸- (۱۸) - بدرستی / M بدرستی.

مخصوص گردانید خدای (۱) - عَزَّ و جَلَّ - به آن، حضرت ابراهیم خلیل را - صلوات الله (۲) علیه - بعد از مرتبه نبوت و مرتبه محبت و این مرتبه سیم (۳) بود فوق آن دو مرتبه زیرا که امامت ریاست (۴) دین و دنیا است (۵) و فضیلتی بود که آن حضرت را به آن مشرف گردانید و نام آن حضرت را به این بلند (۶) گردانید و فرمود که: **إِنِّي لَجَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** (۷) یعنی بدرستی که من گردانیدم تو را امام مردمان. (۸) پس حضرت خلیل (ع) (۹) از روی خوشحالی به این مرتبه فرمود: **وَ مَن ذُرِّيَّتِي** (۱۰) یعنی: خداوند! چنانکه مرا به این شرف مشرف گردانیدی بعضی از ذریت مرا نیز به این مرتبه (۱۱) مشرف گردان. خدای - تبارک و تعالی - فرمود (۱۲) که: دعای تو را مستجاب گردانیدیم (۱۳) و لیکن (۱۴) نمی رسد (۱۵) به عهد من که امامت و خلافت است، (۱۶) ستمکاران (۱۷) از ذریت تو. پس باطل گردانید این آیه امامت هر ظالمی (۱۸) را تا روز قیامت و گردید امامت در معصومان و (۱۹) صاحب (۲۰) کشف

ص: ۱۴۶

- ۱- (۱) - خدای / M خدای.
- ۲- (۲) - صلوات الله / M صلواه.
- ۳- (۳) - سیم/تشدید یاء از M است.
- ۴- (۴) - ریاست / M ریاست.
- ۵- (۵) - ست / M است.
- ۶- (۶) - بلند / M مشرف.
- ۷- (۷) - قرآن کریم: س ۲، ی ۱۲۴.
- ۸- (۸) - مردمان / M ندارد.
- ۹- (۹) - ع / M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) - قرآن کریم: س ۲، ی ۱۲۴.
- ۱۱- (۱۱) - مرتبه / M + گردانیدی بعضی از ذریت مرا نیز باین مرتبه.
- ۱۲- (۱۲) - فرمود / M فرمود[!].
- ۱۳- (۱۳) - گردانیدیم / M گردانیدم.
- ۱۴- (۱۴) - و لیکن / R و لیکن. ضبط نص، موافق M است.
- ۱۵- (۱۵) - نمی رسد/زبرهای راء و سین از M است.
- ۱۶- (۱۶) - خلافت است / M خلافت است.
- ۱۷- (۱۷) - ستمکاران / M ستمکاران[کذا].
- ۱۸- (۱۸) - ظالمی / M ظلمی.
- ۱۹- (۱۹) - و/از(و صاحب کشف... تا... تدبّر» در R و M پس از «...به کمال ایمان مشرف» - که لختی پس از این است - آمده. در R رونویسگر نشانه تقدیم و تأخیر نهاده و محلّ صحیح این بخش را نشان داده است.
- ۲۰- (۲۰) - و صاحب/در M مکرّر نوشته شده و در یک مورد روی بآه زبر نهاده شده است!

و قاضی بیضاوی استدلال کرده اند به این آیت بر عصمت انبیا و ائمه (۱) و قاضی گفته که:

این آیه دلالت می کند که می باید که پیغمبران معصوم باشند پیش از زمان بعثت و بعد از زمان بعثت و ائمه (۲) می باید که در زمان امامت معصوم باشند. (۳) و برو بحث کرده است (۴) مولانا عصام الدین (۵) که یک آیه و (۶) یک دلالت (۷) چگونه دلالت می کند بر عصمت انبیا پیش از زمان بعثت (۸) و دلالت نمی کند بر عصمت ائمه پیش از زمان امامت؟ و اگر دلالت کند لازم می آید که ابا بکر و عمر و عثمان (۹) امام نباشند زیرا (۱۰) که هر یک از ایشان سالها کافر بودند و آنکه گفتند که: می باید که در زمان امامت معصوم باشند آن را هم که (۱۱) قایلیست (۱۲) که ائمه (۱۳) ایشان معصوم بودند با (۱۴) آن مطاعنی (۱۵) که خود از برای هر یک نقل کرده اند و اجماع صحابه بر تکفیر عثمان و (۱۶) قتل او و دفن نکردن او (۱۷)؛ تدبیر.

پس (۱۸) خدای-تبارک و تعالی- گرامی ساخت حضرت ابراهیم را به آنکه گردانید در

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - نگر: تفسیر البیضاوی، ۳۹۸/۱؛ و: الکشاف، ۳۰۹/۱.

۲- (۲) - ائمه / ایمه. M ائمه.

۳- (۳) - نگر: تفسیر البیضاوی، ۳۹۸/۱.

۴- (۴) - کرده است / R کرد است.

۵- (۵) - عصام الدین / M عصام الدین [!]. گویا مراد از «مولانا عصام الدین»، همانا «عصام الدین ابراهیم بن محمّد بن عربشاه اسفراینی (۸۷۳-۹۴۵ ه. ق) است که بر تفسیر بیضاوی حاشیه نوشته است (نگر: کشف الظنون، ۱۹۰/۱ و ۱۹۱؛ و روضات الجنّات، ط. إسماعیلیان، ۱۸۰/۱؛ و: الأعلام زر کلی، ۶۶/۱).

۶- (۶) - و/در M زبر دارد.

۷- (۷) - دلالت/زبر دال در M هست.

۸- (۸) - بعثت / M بعثت.

۹- (۹) - عثمان / M عثمان.

۱۰- (۱۰) - زیرا / M زیرا زیرا.

۱۱- (۱۱) - هم که / M که هم.

۱۲- (۱۲) - قایلیست / M قایلیست.

۱۳- (۱۳) - ائمه / R ایمه.

۱۴- (۱۴) - با / M یا.

۱۵- (۱۵) - مطاعنی / M مطاعنی.

۱۶- (۱۶) - و/در M زبر دارد.

۱۷- (۱۷) - دفن نکردن او / M دفن او نکردن. البتّه در M روی «او» و «نکردن» دو نشان ناخواناست که دور نیست نشان تأخیر و تقدیم باشد.

۱۸- (۱۸) - پس/در R بالای این کلمه به خطّی.

ذَرِّيتِ او اهل اصطفای (۱) و عصمت را. پس فرمود که: بخشیدیم و دادیم به (۲) حضرت ابراهیم (۳) به واسطه این دعا حضرت اسحاق و یعقوب را که فرزند فرزند او بود و همه را (۴) گردانیدیم (۵) صالح و شایسته (۶) و گردانیدیم (۷) ایشان را امامان که هدایت کنند خلق را به امر ما و وحی (۸) کردیم به ایشان (۹) کردن اعمال خیر را و (۱۰) به پای داشتن نماز را و دادن زکات را و (۱۱) بودند ایشان (۱۲) عبادت کنندگان ما. پس همیشه این امامت در ذَرِّيتِ حضرت ابراهیم بود (۱۳) و میراث می بردند امامت را بعضی از بعضی قرن تا خدای-تبارک و تعالی- به میراث به حضرت رسالت پناه (۱۴) محمدی (۱۵) -صلی الله علیه و آله (۱۶)-، ارزانی داشت. (۱۷) پس خدای-تبارک و تعالی- فرمود که: (۱۸) بدرستی که سزاوارترین مردمان (۱۹) به حضرت ابراهیم هر آینه (۲۰) آنهایی اند (۲۱) که متابعت آن حضرت کردند و (۲۲) این پیغمبر-صلی الله علیه و آله- (۲۳) و آنهایی که به کمال ایمان مشرف گشتند از خویشان آن حضرت و خدای-تبارک و تعالی- ولی مؤمنانست. (۲۴) پس این امامت، مخصوص رسول

ص: ۱۴۸

- ۱- (۱) -اصطفای/ R اصطفی. M اصطفی.
- ۲- (۲) -به/ M ندارد.
- ۳- (۳) -ابراهیم/ M +را.
- ۴- (۴) -را/ M ندارد.
- ۵- (۵) -گردانیدیم/ M گردانیدم.
- ۶- (۶) -شایسته/ M شایسته.
- ۷- (۷) -گردانیدیم/ M گردانیدم [کذا].
- ۸- (۸) -وحی/ M وحی.
- ۹- (۹) -ایشان/ M ایشان.
- ۱۰- (۱۰) -و/در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) -و/ M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) -ایشان/ M ایشان.
- ۱۳- (۱۳) -بود/ M بودند.
- ۱۴- (۱۴) -رسالت پناه/ M رسالت پناهی.
- ۱۵- (۱۵) -محمدی/ M محمد مصطفی.
- ۱۶- (۱۶) -صلی الله علیه و آله/ M ص.
- ۱۷- (۱۷) -داشت/ M داشت.
- ۱۸- (۱۸) -که/ M ندارد.
- ۱۹- (۱۹) -مردمان/ M مردمان.
- ۲۰- (۲۰) -هر آینه/«ن»در M زبر دارد.

۲۱- (۲۱) - انهایی اند / M آنهاى.

۲۲- (۲۲) - و/در M زبر دارد.

۲۳- (۲۳) - صلی الله علیه و آله / R «و آله» ندارد. M ص.

۲۴- (۲۴) - مؤمنانست / M مؤمنان است.

خدا (۱) بود (ص). (۲) پس آن حضرت در گردن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) (۳) انداخت (۴) به امر خدای- تبارک و تعالی- بر آن نحوی که خدای- تبارک و تعالی- مقرر گردانیده بود. پس گردید در ذریت آن حضرت برگزیدگانی که خدای- تبارک و تعالی- به ایشان داد علم و ایمان را به آنکه فرمود که: گفت خدای- تبارک و تعالی- آن جماعتی را که به ایشان داده شده بود علم و ایمان که بتحقیق که شما درنگ خواهید کرد به حسب نوشته الهی تا روز قیامت (۵) زیرا که بعد از محمد (ص) (۶) دیگر پیغمبری نخواهد بود. (۷) پس از کجا اختیار می توانند کرد این جهال امامت را؟ بدرستی (۸) که امامت منزلت و مرتبه پیغمبرانست و میراث اوصیاء ایشانست. بدرستی که امامت، (۹) جانشینی خدا و (۱۰) جانشینی رسول خداست و مرتبه حضرت امیر المؤمنین (ع) و میراث امام حسن و امام حسین است- صلوات الله علیهما. بدرستی که امامت، مهار دین است و نظام مسلمانان است (۱۱) و (۱۲) صلاح دنیا و سبب عزت مؤمنانست. (۱۳) بدرستی که امامت پی اسلام است که عالی است (۱۴) و (۱۵) شاخ بلند اوست. به سبب امام (۱۶) تمام است نماز و (۱۷) زکات و (۱۸) حج و (۱۹) روزه و (۲۰) جهاد و رسانیدن غنایم و تصدقات به مستحقان ایشان

ص: ۱۴۹

- ۱- (۱) - خدا / M خدای.
- ۲- (۲) - ص / M ندارد.
- ۳- (۳) - علی بن ابی طالب (ع) / M ندارد.
- ۴- (۴) - انداخت / M انداخت.
- ۵- (۵) - قیامت / M قیامت.
- ۶- (۶) - ص / M ندارد.
- ۷- (۷) - بود / M بود.
- ۸- (۸) - بدرستی / M بدرستی.
- ۹- (۹) - منزلت... امامت / M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) - و / در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - مسلمانان است / M مسلمانانست.
- ۱۲- (۱۲) - و / در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - مؤمنانست / M مؤمنانست.
- ۱۴- (۱۴) - عالی است / M عالیست.
- ۱۵- (۱۵) - و / در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - امام / M امام.
- ۱۷- (۱۷) - و / در M زبر دارد.
- ۱۸- (۱۸) - و / در M زبر دارد.
- ۱۹- (۱۹) - و / در M زبر دارد.

و جاری ساختن حدود الهی و احکام باری و محفوظ گردانیدن سرحدات و اطراف (۱) از اعدای امام حلال می کند حلال خدا را و حرام می کند حرام خدا را و اقامت می کند حدود الهی را و دفع می کند از دین خدا شبهه ملحدان را و می خواند مردمان را به راه خدا به حکمت و موعظه (۲) نیکو و حجت کامل. امام مثل آفتاب طالعست که روشن می کند به نور خود تمام (۳) عالم را و آن آفتاب در افق آسمان به مرتبه ایست که نمی رسد به آن دستها و (۴) دیده ها. امام ماه شب چهارده است که روشن می گرداند عالم را و چراغی است روشنایی دهنده (۵) و نوریست لامع (۶) و ستاره ایست راه نماینده در شبهای تار و در میان (۷) شهرهای خالی و (۸) کنارهای (۹) دریاها. امام آب شیرینست بر تشنگان و راه نماینده است به راه هدایت و نجات دهنده است از راه هلاکت. امام به منزله آتشی است که در بلندیها می گذارند (۱۰) در صحراها که کسی که راه را گم کند بر سر راه آید به دیدن آن. آتش گرم کننده است سرماخورده ها را که خواهند از آن گرم شوند. راهنماست در مهلکه ها. (۱۱)

هر که ازو (۱۲) مفارقت کند هالکست. امام ابریست باران دهنده. بارانیست پی در پی آینده.

ص: ۱۵۰

-
- ۱- (۱) - اطراف/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۲- (۲) - موعظه/در M، ظاء، زبر دارد.
 - ۳- (۳) - تمام/تمام M تمام.
 - ۴- (۴) - و/در M زبر دارد.
 - ۵- (۵) - روشنایی دهنده/روشنایی دهنده در M «روشنایی» مکرر نوشته شده است. و در بار دوم حرف پیش از آخر نه نقطه دارد و نه «ء».
 - ۶- (۶) - لامع/لامع M ندارد.
 - ۷- (۷) - میان/میان M +ان.
 - ۸- (۸) - و/در M زبر دارد.
 - ۹- (۹) - کنارهای/چنین است در R و M. زیر کاف از M است. بر بنیاد هنجارهای رسم الخطی پیشینیان، «کنارهای» را، هم می توان به صورت جمع «کنار» خواند و هم جمع «کناره».
 - ۱۰- (۱۰) - می گذارند/ M +و.
 - ۱۱- (۱۱) - مهلکه ها/ R مهلکه ها. M مهلکه ها.
 - ۱۲- (۱۲) - ازو/ M ازان.

آفتاب‌یست روشنائی دهنده. (۱) آسمانی است سایه اندازنده. زمینی است گسترده (۲) از برای نفع خلایق. چشمه ایست بسیار آب محل جمع شدن آبهای بارانست. (۳) باغستانست (۴).

إمام أنیس بیچارگانست. رفیق دردمندانست. پدر مشفق مهربانست. برادر با جان برابرست. (۵) به منزله مادر مهربانست. نسبت به فرزند خرد (۶). فریادرس بندگانست در مصیبت‌های (۷) سخت. إمام أمين خداست در میان خلق او (۸)، و حجّت خداست بر بندگان او و خلیفه خداست در (۹) بلاد او. خواننده (۱۰) است مردم را به خدا. دفع کننده است دشمنان را از حرم إلهی. إمام پاکست از گناهان و بری است از عیبه‌ها. مخصوص است به علم. نشانه است در حلم. نظام دین است (۱۱) و سبب عزّت مسلمانانست و سبب خشم کافرانست (۱۲) و سبب هلاک کافرانست. إمام یگانه زمانست. نمی باید در آن زمانه کسی (۱۳) بهتر از او (۱۴) باشد. کسی در مرتبه (۱۵) نزدیک او نیست و در دانائی (۱۶) عدیل او نیست و بدل او یافت نمی شود و او را شبیه و (۱۷) نظیر نیست. (۱۸) مخصوص است به همه فضیلتها بی آنکه او طلب او کرده (۱۹) باشد یا کسب کرده باشد بلکه (۲۰) مخصوص گردانیدنی است (۲۱) از منعم

ص: ۱۵۱

-
- ۱- (۱) - روشنائی دهنده/ در M چنین است. R روشنائی دهنده.
 - ۲- (۲) - گسترده/ M گسترده.
 - ۳- (۳) - آبهای بارانست/ M اینها باران.
 - ۴- (۴) - باغستانست/ M + و.
 - ۵- (۵) - ست/ M است.
 - ۶- (۶) - خرد/ M و R خورد.
 - ۷- (۷) - مصیبت‌های/ M معصیت‌های.
 - ۸- (۸) - در میان خلق او/ M ندارد.
 - ۹- (۹) - حجّت... در/ M ندارد.
 - ۱۰- (۱۰) - خواننده/ M خواننده.
 - ۱۱- (۱۱) - دین است/ M دینست.
 - ۱۲- (۱۲) - کافرانست/ چنین است در M و R لیک گویا سهو القلم ماتن است و به قیاس نصّ عربی «منافقانست» باید باشد.
 - ۱۳- (۱۳) - کسی/ M ندارد.
 - ۱۴- (۱۴) - ازو/ M از او.
 - ۱۵- (۱۵) - مرتبه/ R مرتبه.
 - ۱۶- (۱۶) - دانائی/ R دانایی. ضبط نص. موافق M است.
 - ۱۷- (۱۷) - و/ در M زبر دارد.
 - ۱۸- (۱۸) - نیست/ M ندارد.

۱۹- (۱۹) - کرده / M + است.

۲۰- (۲۰) - بلکه / M + او.

۲۱- (۲۱) - مخصوص گردانیدنی است / M مخصوص گردانیدنست.

بخشنده پروردگار عالمیان. پس که می تواند شناخت امام را یا که را ممکن است که اختیار امام کند؟! دور افتاده اند عقلها همه گم اند و خردها همه سرگردانند و عقول همه حیرانند و چشمها همه کند و بی نورند و (۱) بزرگان همه ذلیل اند (۲) و حکما همه متحیرند و صاحبان خرد همه قاصرند (۳) و زبان فصحا همه بازمانده است و (۴) صاحبان عقل همه جاهلند (۵) و (۶) شعرا همه لالند و عربیت دانان همه عاجزاند (۷) و صاحبان بلاغت بازمانده اند از آنکه وصف توانند کرد مرتبه ای (۸) از مراتب امام (۹) را یا فضیلتی از فضایل او را و (۱۰) همه مقرّند به عجز و تقصیر. و چگونه وصف توان (۱۱) کرد او را بتمامی یا توان رسید به کنه (۱۲) و وصف او یا توان فهمید چیزی از کارهای او را یا یافت شود کسی که جانشین او باشد (۱۳) و (۱۴) یا فایده امام (۱۵) را رساند؟ حاشا نه و (۱۶) چگونه و (۱۷) کجا؟! و حال (۱۸) آنکه به منزله ستاره است که دست هیچکس به او (۱۹) نمی رسد و (۲۰) وصف هیچکس به او نمی رسد. پس کجا اختیار توانند کرد اُمت چنین کس را یا کجا عقلها می رسد به این مرتبه و (۲۱) کجا یافت می شود مثل (۲۲) این مرتبت؟! آیا گمان دارید که این مرتبه یافت

ص: ۱۵۲

- ۱- (۱) - /و در M زبر دارد.
- ۲- (۲) - ذلیل اند / M ذلیلند.
- ۳- (۳) - قاصرند / M قاصراند.
- ۴- (۴) - /و در M زبر دارد.
- ۵- (۵) - جاهلند / M جاهلند [کذا].
- ۶- (۶) - /و در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - عاجزاند / M عاجزند.
- ۸- (۸) - مرتبه ای / M مرتبه.
- ۹- (۹) - /امام M امام.
- ۱۰- (۱۰) - /و در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - توان / M توانند.
- ۱۲- (۱۲) - کنه / M کنه.
- ۱۳- (۱۳) - باشد/در M شین زیر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - /و M ندارد.
- ۱۵- (۱۵) - /امام M او.
- ۱۶- (۱۶) - /و در M زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - /و در M زبر دارد.
- ۱۸- (۱۸) - حال/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۱۹- (۱۹) - /او M ان.
- ۲۰- (۲۰) - /و M ندارد.

۲۱- (۲۱) - و/در M زیر دارد.

۲۲- (۲۲) - مثل / M ندارد.

می شود در غیر آل (۱) رسول-صلی الله علیه و آله و علیهم السّلام-؟! و الله که خود تکذیب خود می کنند و (۲) ایشان را به این دروغ باز داشته اند باطل چند پس به پایه چند بالا رفتند مشکل لغزنده (۳) که می لغزد از آنجا قدمهای (۴) ایشان و می افتند به أسفل السّافلین.

إرادة کردند إقامت إمام را به عقلهای حیران هالک ناقص و عقلهای گمراه کننده. (۵) پس زیاده نشد ایشان را از خدای-تبارک و تعالی- یا از إمام مگر دوری.

بکشد خدای-تبارک و تعالی (۶)-ایشان را! از کجا این افترا می بندند. هر آینه اراده کاری مشکل کردند و دروغی عظیم بستند و (۷) گم شدند گم شدنی که از راه دور افتادند و در حیرت افتادند زیرا که با آنکه إمام را می دانستند ترک او کردند و زینت داد از برای ایشان شیطان کرده های (۸) ایشان را و ایشان را از راه خدا بازداشت (۹) و حال آنکه راه را می دانستند رو گردانیدند از اختیار خدا و اختیار رسول خدا و (۱۰) أهل بیت (۱۱) او و خود اختیار کردند و حال آنکه قرآن ایشان را فریاد می کند که: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ (۱۲) یعنی: پروردگار تو می آفریند آنچه را می خواهد و اختیار می کند هر که را می خواهد و ایشان را اختیاری نیست در اختیار إمام. (۱۳) منزّه است خدای-تبارک و تعالی- و تعالی است از آنچه شرک به او می آورند و دیگر خدای-تبارک و تعالی-

ص: ۱۵۳

-
- ۱- (۱) - آل / M آن.
 - ۲- (۲) - و / M ندارد.
 - ۳- (۳) - لغزنده / M لغزیده.
 - ۴- (۴) - قدمهای / M قدمه‌ها.
 - ۵- (۵) - گمراه کننده / M گمراه کنند.
 - ۶- (۶) - یا از... تعالی / M ندارد.
 - ۷- (۷) - و / در M زبر دارد.
 - ۸- (۸) - کرده های / M کردهای. R کردهای.
 - ۹- (۹) - بازداشت / در M «باز داشتند» بوده و سپس به خطّ رونویسگر من یک «شت» بالای آن اضافه شده است.
 - ۱۰- (۱۰) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - بیت / در M در متن- که آغاز سطر اوّل صفحه چپ باشد- نیامده ولی در رکابه صفحه پیش از آن آمده است (البته به ضبط «بیت»!).
 - ۱۲- (۱۲) - قرآن کریم: س ۲۸، ی ۶۸.
 - ۱۳- (۱۳) - إمام / M امام.

می فرماید که: نیست هیچ مرد (۱) مؤمن و زن مؤمنه ای (۲) را که چون خدا و رسول امری کنند ایشان را اختیاری باشد و دیگر خدای-تبارک و تعالی- می فرماید: چیست شما را و چه شده است؟ چگونه حکم می کنید؟ آیا شما را کتابی هست که در آن کتاب می خوانید که شما را باشد که آنچه خواهید اختیار کنید یا شما را هست پیمانها و سوگندها بر ما که می رسد تا روز قیامت که شما را باشد که آنچه خواهید حکم کنید؟ یا محمد! سؤال کن از ایشان که کدامیک از ایشان (۳) به این معنی کفیل و ضامن می شوند یا ایشان را شریکهاست. (۴) پس باید که بیاورند شریکهای خود را اگر راست می گویند و دیگر خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که: آیا تدبیر نمی کنند در معانی قرآن یا بر دلهای ایشان زده شده است قفلها یا زنگ گرفته است دلهای ایشان و مهر زده شده است (۵) که ایشان چیزی نمی فهمند یا می گویند که شنیدیم و حال آنکه نمی شنوند. بدرستی که بدترین حیوانات نزد خدای-تبارک و تعالی- (۶) کران و (۷) گنگانی اند (۸) که عقل ندارند و عقل خود را به کار نمی فرمایند و اگر خدای-تبارک و تعالی- دریشان (۹) خیری (۱۰) می دید هر آینه به ایشان می شنواید و اگر به ایشان بشنواند (۱۱) که هر آینه ایشان پشت می کنند و رو می گردانند یا می گویند که شنیدیم و لیکن (۱۲) عصیان می کنیم بلکه امر امام از فضل خدای-تبارک و تعالی- است. به هر که می خواهد می دهد (۱۳) و خدای-تبارک و تعالی- صاحب (۱۴) فضل عظیم است.

ص: ۱۵۴

- ۱- (۱) - مرد / M مردی.
- ۲- (۲) - مؤمنه ای / M مؤمنه [کذا].
- ۳- (۳) - ازیشان / M از ایشان.
- ۴- (۴) - شریکهاست / M شریکها است.
- ۵- (۵) - است / M ندارد.
- ۶- (۶) - و تعالی / M ندارد.
- ۷- (۷) - و در / M زبر دارد.
- ۸- (۸) - گنگانی اند / M کنکانند.
- ۹- (۹) - دریشان / M در ایشان.
- ۱۰- (۱۰) - خیری / M چیزی.
- ۱۱- (۱۱) - و اگر به ایشان بشنواند / M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) - و لیکن در / M حرف یکم زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - می دهد در / M دال نیز زبر دارد. + M و خدای تبارک و تعالی است بهر که می خواهد بدهد.
- ۱۴- (۱۴) - صاحب در / M باء زبر دارد.

پس چگونه ایشان (۱) اختیار امام توانند کرد و حال آنکه امام عالمی است که جهل را به او راهی نیست؛ رعایت کننده ایست که از کار خود باز نمی ایستد؛ معدن (۲) پاکی و پاکیزگی و عصمت و عبادت و (۳) زهدات (۴) و (۵) علم و (۶) بندگی است. (۷) مخصوص است (۸) به خواندن رسول-صلی الله علیه و آله- و از نسل مطهره فاطمه زهراست. (۹) در نسب او عیبی نیست و صاحب (۱۰) حسبی نزدیک او نمی تواند بود. اصل او از قریش (۱۱) است (۱۲) و از بهترین قریش هاشم و از خویش نزدیک رسول خدا (۱۳) -صلی الله علیه و آله- است (۱۴) و خواسته خدای- تبارک و تعالی. او شرف جمیع شرفهاست (۱۵) و از اولاد عبد مناف. علم او بلندترین علمهاست. حلم او کامل ترین حلمهاست. (۱۶) بار سنگین امامت را از روی قوت و قدرت برداشته است. داناست (۱۷) به تدبیر خلق. واجبست إطاعت او. ایستاده است به امر الهی.

نصیحت کننده است بندگان خدا را. حفظکننده است دین خدا را. بدرستی که پیغمبران و (۱۸) امامان-صلوات الله علیهم- خدای-تبارک و تعالی-ایشان را توفیق می دهد (۱۹) و می دهد (۲۰) ایشان را از علم و حکمتهای مخزون پوشیده آنچه به غیر ایشان نمی دهد تا بوده باشد علم ایشان بالاتر از علم اهل زمان ایشان در آنجا که می فرماید خدای-تبارک

ص: ۱۵۵

-
- ۱- (۱) -ایشان / M +را.
 - ۲- (۲) -معدن/در M دال زبر دارد.
 - ۳- (۳) -و/در M زبر دارد.
 - ۴- (۴) -زهادت/ M زهاده.
 - ۵- (۵) -و/در M زبر دارد.
 - ۶- (۶) -و/در M زبر دارد.
 - ۷- (۷) -است/ M ندارد.
 - ۸- (۸) -است/ M است.
 - ۹- (۹) -فاطمه زهراست/ M فاطمه زهراء.
 - ۱۰- (۱۰) -صاحب/ M صاحب.
 - ۱۱- (۱۱) -قریش/زبر حرف دوم از M است.
 - ۱۲- (۱۲) -است/ M است.
 - ۱۳- (۱۳) -خدا/ M +است.
 - ۱۴- (۱۴) -است/ M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) -شرفهاست/ M شرفها است.
 - ۱۶- (۱۶) -حلم او کامل ترین حلمهاست/ M ندارد.
 - ۱۷- (۱۷) -دانااست/ M دانا است.
 - ۱۸- (۱۸) -و/در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹) - می دهد/در M دال نیز زبر دارد.

۲۰- (۲۰) - می دهد/در M دال نیز زبر دارد.

و تعالی-که: آیا کسی که هدایت می کند مردمان را به حق سزاوارترست (۱) که پیروی او کنند یا کسی که راه نیافته است مگر آنکه او را راه نمایند؟ پس چه شده است شما را؟ چگونه حکم می کنید؟ و (۲) آنجا که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید (۳) که: هر که خدای-تبارک و تعالی-حکمت داد (۴) پس بتحقیق که او را خیری (۵) بسیار داده شده است و آنجا که می فرماید در حکایت طالوت که: بدرستی که خدای تعالی (۶) برگزیده او را بر شما و زیاده کرد او را در فراخی علم و بدن و خدای-تبارک و تعالی-می دهد ملک و پادشاهی خود (۷) را به هر که می خواهد و خدای-تبارک و تعالی-واسع العطایاست (۸) و داناست (۹) که به که می باید داد و باز خدای-تبارک و تعالی-گفت به رسول خدا-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ-که:

فرستاد پروردگار تو بر تو (۱۰) قرآن و حکمت را (۱۱) و یاد داد تو را آنچه نمی دانستی و هست فضل خدای-تبارک و تعالی- بر تو عظیم. و باز خدای-تبارک و تعالی-در شان امامان اهل بیت (۱۲) رسول خودش و خویشان و ذرّیت آن حضرت-صلوات الله علیهم- فرمود که: آیا حسد می برند مردمان را بر آنچه خدای-تبارک و تعالی-داده است به ایشان از فضل خود. پس بتحقیق که دادیم ما آل ابراهیم را کتاب و (۱۳) حکمت و (۱۴) دادیم ایشان را ملکی عظیم. پس بعضی از مردمان (۱۵) ایمان آوردند و (۱۶) بعضی ایمان نیاوردند و بس

ص: ۱۵۶

۱- (۱) -سزاوارترست / M سزاوارتر است.

۲- (۲) -و / M در.

۳- (۳) -می فرماید / M می فرمایند.

۴- (۴) -داد / M ندارد.

۵- (۵) -خیری / M و R چیزی (در R حرف دوم بی نقطه است). ضبط نص به تصحیح قیاسی است.

۶- (۶) -تعالی / M تبارک و تعالی.

۷- (۷) -خود / M او.

۸- (۸) -واسع العطایاست / M واسع العطایا است.

۹- (۹) -داناست / M دانا است.

۱۰- (۱۰) -تو / M ندارد.

۱۱- (۱۱) -را / M داد.

۱۲- (۱۲) -بیت/زبر یکم در M آمده است.

۱۳- (۱۳) -و/در M زبر دارد.

۱۴- (۱۴) -و/در M زبر دارد.

۱۵- (۱۵) -مردمان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۶- (۱۶) -و/در M زبر دارد.

است جهنم آتشی (۱) فروخته (۲) ایشان را و بدرستی (۳) که بنده هر گاه خدای-تبارک و تعالی- او را اختیار کند از برای امور بندگان (۴) خود و او را والی ایشان گرداند (۵) سینه او را منبسط و پهن و روشن می گرداند از برای امر امامت و (۶) جا می دهد در دل او چشمه های (۷) حکمت را و إلهام (۸) می کند به او علوم را تا بعد از آن در نماز در جواب کسی و حیران نشود در جواب از آنچه صوابست. پس او معصوم است و مؤید است از خدای-تبارک و تعالی- و توفیق داده شده است و به راه راست است و ایمن (۹) است از خطا و (۱۰) لغزش و سر در آمدن و خدای-تبارک و تعالی- او را به این مخصوص گردانیده تا بوده باشد حجّت بر بندگان او و شاهد و (۱۱) گواه خدا باشد بر خلق إلهی و این فضل (۱۲) خدای-تبارک و تعالی- است؛ به هر که می خواهد می دهد و (۱۳) خدای-تبارک و تعالی- صاحب (۱۴) فضل عظیم است.

پس آیا قادر می توانند بود خلق بر مثل این مرتبه تا او را اختیار کنند (۱۵) یا بوده باشد اختیار کرده ایشان به این صفات تا او را مقدم دارند؟! به حقّ خانه خدای-تبارک و تعالی- که از حق بدر (۱۶) رفتند و کتاب خدای-تبارک و تعالی- در پس پست خود انداختند که گویا هیچ نمی دانند و حال آنکه در کتاب خدای-تبارک و تعالی- (۱۷) است (۱۸) هدایت و شفای خلق. پس او را بدور انداختند و متابعت کردند خواهشهای خود را. (۱۹) پس خدای-تبارک

ص: ۱۵۷

- ۱- (۱) - آتشی / M اتش. (بدون نقطه های حرف دوم).
- ۲- (۲) - فروخته/در M تاء زبر دارد.
- ۳- (۳) - بدرستی / M بدرستی.
- ۴- (۴) - بندگان/در M دال زبر دارد.
- ۵- (۵) - گرداند/ M کرده اند.
- ۶- (۶) - و/در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - چشمه های / M و R چشمهای.
- ۸- (۸) - إلهام/«م» در M زیر دارد.
- ۹- (۹) - ایمن/در M «م» زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - و/در M زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - خدا...فضل / M ندارد.
- ۱۳- (۱۳) - و/در M زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - صاحب/در M حاء زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - کنند/ M +و.
- ۱۶- (۱۶) - بدر/ M پدر.
- ۱۷- (۱۷) - و تعالی / M ندارد.

۱۸- (۱۸) - است / M ندارد.

۱۹- (۱۹) - پس او را... خود را / M ندارد.

و تعالی-ایشان را مذمت کرد (۱) و (۲) از برای ایشان عذاب و (۳) هلاکت مقرر ساخته چنانکه خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: کیست گمراه تر از کسی که پیروی کند خواهش خود را بی هدایتِ الهی؟ بدرستی که خدای-تبارک و تعالی- هدایت نمی کند و به مطلب نمی رساند قوم ستمکاران را. (۴) و دیگر فرمود که: هلاکت باد ایشان را و (۵) ضایع باد اعمال ایشان. و دیگر فرمود که: دشمنی و گناه (۶) عظیم است (۷) نزد خدای-تبارک و تعالی- و نزد مؤمنان همچین مهر می نهد (۸) خدای-تبارک و تعالی (۹)- بر دل هر متکبری که بزرگی کند و حق را قبول نکند، و درود فرستد خدای-تبارک و تعالی- بر محمد و آل او و (۱۰) سلام فرستد سلام فرستادنی.

[روایت بیستم: در مناقب خطیب خوارزم و وسیله المتعبدین منقولست:]

و در مناقب خطیب خوارزم (۱۱) و وسیله المتعبدین (۱۲) منقولست که: در روز فتح خیبر (۱۳) پیغمبر-صلی الله علیه و آله-به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) (۱۴) گفت که: یا علی! لو لا أن يقول فيك طوائف (۱۵) من أمتي ما قالت النَّصارى في عيسى لقلت فيك قولاً لا تمرّ بملا (۱۶) إلا أخذوا تراب رجليك (۱۷) و فضل طهورك (۱۸) يستشفون به لكن حسبك

ص: ۱۵۸

-
- ۱- (۱) - کرد / M کرده.
 - ۲- (۲) - / M ندارد.
 - ۳- (۳) - / در M زبر دارد.
 - ۴- (۴) - ستمکاران را / M ستمکار.
 - ۵- (۵) - / در M زبر دارد.
 - ۶- (۶) - و گناه / M من.
 - ۷- (۷) - عظیم است / M عظیمست.
 - ۸- (۸) - مهر می نهد / M ندارد.
 - ۹- (۹) - تعالی / M + و نزد مومنان هم مهر می نهد.
 - ۱۰- (۱۰) - / M ندارد.
 - ۱۱- (۱۱) - نگر: مناقب خوارزمی، ص ۱۲۹ و ۱۵۸؛ و سنج: بشاره المصطفی-صلی الله علیه و آله-، ص ۲۴۶؛ و: إعلام الوری، ۳۶۶/۱.
 - ۱۲- (۱۲) - نگر: مناقب خوارزمی، ص ۱۲۹ و ۱۵۸؛ و سنج: بشاره المصطفی-صلی الله علیه و آله-، ص ۲۴۶؛ و: إعلام الوری، ۳۶۶/۱.
 - ۱۳- (۱۳) - خیبر / M خبر.
 - ۱۴- (۱۴) - / ع M علیه السلم.
 - ۱۵- (۱۵) - طوائف / M طوائف.
 - ۱۶- (۱۶) - بملا / R بملاء.

۱۷- (۱۷) - رجلیک / M بر جلیک.

۱۸- (۱۸) - طهورک / چین است در M . R طهورک.

أن تكون منى كهرون من موسى إلا إنه (١) لا نبى (٢) بعدى و إنك تبرئ عن ذمتى و تقاتل على سنتى و إنك فى الآخره معى و إنك على الحوض خليفتى و إنك أول من يكسى معى و إنك أول من يدخل الجنه (٣) معى من أمتى و إن شيعتك على منابر من نور مبيضه (٤) و جوههم أشفع لهم و يكونون جيرانى و إن حربك (٥) حربى و سلمك سلمى و إن سرك سرى و علانيتك علانيتى و إن الحق معك و على لسانك و فى قلبك و بين عينيك و إن الإيمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمى و دمى لن يرد (٦) على الحوض مبغض لك و لن يغيب عنه محب لك. (٧) فخر على - رضى الله عنه - ساجدا و قال: الحمد لله الذى أنعم على بالإسلام و علمنى القرآن (٨) و حببنى (٩) إلى خير البريه خاتم (١٠) النبیین و سيد المرسلین إحسانا و تفضيلا.

آن حضرت-صلوات الله و سلامه عليه-مى فرمايند كه: يا على! اگر نه آن بود كه طائفه اى (١١) چند از امت من مى گفتند در شان تو آنچه گفتند نصارى در شان (١٢) عيسى و او را خدا دانستند، هر آينه من در شان تو مى گفتم سخنى چند كه نمى گذشتى به هيچ قوم مگر آنكه بر مى داشتند از خاك (١٣) پاى تو و بازمانده وضوى تو كه به آن شفا يابند و ليكن همين بس است تو را كه تو از من به منزله هارونى از موسى چنانكه هارون خليفه موسى

ص: ١٥٩

-
- ١- (١) - إلا إنه / M الا انه.
 - ٢- (٢) - نبى / M نبى.
 - ٣- (٣) - الجنه / در M واپسين حرف زير دارد.
 - ٤- (٤) - مبيضه / چنين است در M . R مبيضه.
 - ٥- (٥) - حربك / در M باء پيش دارد (شايد به قلمى إلحاقى).
 - ٦- (٦) - يرد / M يرد.
 - ٧- (٧) - لك / R + قال. اين افزونه در M نيست.
 - ٨- (٨) - القرآن / در M واپسين حرف زير دارد.
 - ٩- (٩) - حببنى / M حببنى.
 - ١٠- (١٠) - خاتم / چنين است در R به زبر تاء. M خاتم.
 - ١١- (١١) - طائفه اى / M طائفه.
 - ١٢- (١٢) - تو... شان / M ندارد.
 - ١٣- (١٣) - خاك / M خاك.

بود (۱) و (۲) تو نیز خلیفه و (۳) جانشین منی، غیر از آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود (۴) و (۵) اگر نه تو می بودی و (۶) بدرستی که تو بری می گردانی ذمّیت مرا از حقوق مردم و قرضهای ایشان را که بر من دارند تو ادا خواهی کرد و وعدهایی (۷) که (۸) به ایشان کرده ام وفا خواهی کرد و تو بر سنت و (۹) طریق من جهاد خواهی کرد با سه گروه و بدرستی که تو در آخرت با من خواهی بود و بدرستی که تو در حوض (۱۰) کوثر جانشین من خواهی بود در آب دادن اُمّت من و بدرستی که تو اوّل کسی که حلّه های (۱۱) بهشت بپوشانند تو را با من و بدرستی که تو اوّل کسی که داخل بهشت شود با من از اُمّت من (۱۲) و بدرستی که فردای قیامت شیعیان تو بر منبرها باشند از نور و (۱۳) رویهای ایشان سفید و نورانی باشد و من شفاعت کنم ایشان (۱۴) را و بوده باشند در بهشت همسایگان من و بدرستی که حرب با تو حرب با منست و (۱۵) صلح با تو صلح با من و بدرستی که پنهان تو پنهان منست و (۱۶) آشکار تو آشکار من (۱۷) و بدرستی که حق با تست و بر زبان تست و در دل تست و برابر چشمهای تست یعنی حق می گویی (۱۸) و حق می دانی و (۱۹) حق می بینی و بدرستی که

ص: ۱۶۰

-
- ۱- (۱) -بود/ M بود.
 - ۲- (۲) -و/ M ندارد.
 - ۳- (۳) -و/ M منی و.
 - ۴- (۴) -نخواهد بود/ M نخواهد.
 - ۵- (۵) -و/در M زبر دارد.
 - ۶- (۶) -و/در M زبر دارد.
 - ۷- (۷) -وعدهایی/چنین است در M . R وعدهای. بر بنیاد هنجارهای رسم الخطی پیشینیان «وعدهایی» را می توان هم صورت جمع «وعده» گرفت و هم صورت جمع «وعد».
 - ۸- (۸) -که/ M ندارد.
 - ۹- (۹) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) -حوض/زبر یکم در M آشکارا آمده است.
 - ۱۱- (۱۱) -حلّه های/ M حلها.
 - ۱۲- (۱۲) -بدرستی که تو اوّل...من/ M ندارد.
 - ۱۳- (۱۳) -و/ M ندارد.
 - ۱۴- (۱۴) -ایشان/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۱۵- (۱۵) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) -من/ M من است.
 - ۱۸- (۱۸) -می گویی/ M می کوئی.
 - ۱۹- (۱۹) -و/در M زبر دارد.

ایمان (۱) مخلوطست به گوشت و خون تو چنانکه مخلوطیست به گوشت و خون من (۲) و بدرستی که وارد نمی گردد بر حوض (۳) کوثر دشمن تو و غایب نخواهد بود از تو (۴) دوست تو. پس حضرت امیر المؤمنین -صلوات الله و سلامه علیه (۵)- به سجده افتاد و (۶) گفت: حمد و (۷) سپاس آن پروردگاری را که منت نهاد و (۸) انعام (۹) کرد بر من به اسلام (۱۰) و (۱۱) به یاد داد (۱۲) مرا قرآن و دوست گردانید مرا به نزد بهترین آنانم و خاتم پیغمبران و سید (۱۳) و مهتر و (۱۴) بهتر مرسلین، و (۱۵) اینها به من کرد از روی إحسان و تفضیل و تفضیل (۱۶) دادن من (۱۷) بر دیگران.

ای عزیز! نیکو تأمل کن در هریک از ألفاظ این حدیث که دلیلیست واضح و (۱۸) هویدا بر افضلیت آن حضرت و جلالت (۱۹) قدر (۲۰) و رتبت آن بزرگوار. و (۲۱) علمای

ص: ۱۶۱

- ۱- (۱) - می بینی... ایمان / M ندارد.
- ۲- (۲) - مخلوطیست... من / M ندارد. M + می بینی.
- ۳- (۳) - حوض / در M زبر یکم آشکارا کتابت گردیده است.
- ۴- (۴) - از تو / M از او.
- ۵- (۵) - علیه / R ندارد.
- ۶- (۶) - و / در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - و / در M زبر دارد.
- ۸- (۸) - و / در M زبر دارد.
- ۹- (۹) - انعام / در M حرف یکم زبر دارد!!
- ۱۰- (۱۰) - اسلام / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - و / در M زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - به یاد داد / M یاد. «به یاد یاد دادن» یعنی؟
- ۱۳- (۱۳) - سید / زبر سین در M آشکارا کتابت گردیده است.
- ۱۴- (۱۴) - و / در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - و / در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - و تفضیل / در R بالای سطر و میان کلمات إقحام شده است. در M نیست.
- ۱۷- (۱۷) - من / M مرا.
- ۱۸- (۱۸) - و / در M زبر دارد.
- ۱۹- (۱۹) - جلالت / M جلالت.
- ۲۰- (۲۰) - قدر / M قدر.
- ۲۱- (۲۱) - و / در M زبر دارد.

عامه (۱) در اکثر کتب خود این حدیث را ذکر کرده اند و از مفاد آن غافلند؛ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ (۲).

روایت بیست و یکم: در کفایت الطالب و چهل حدیث و در وسیله المتعبدین

هم از دارقطنی مروی است]

و در کفایت الطالب (۳) و (۴) چهل حدیث که حافظ أبو نعیم در شان مهدی جمع کرده (۵) و در وسیله المتعبدین (۶) هم از دارقطنی که صاحب جرح (۷) و تعدیلت مروی شده است که: أبو هرون عبدی گفت: از أبو سعید خدری (۸) طلب کردم حدیثی که از رسول خدا -صلی الله علیه و آله (۹)- شنیده باشی در فضل حضرت امیر المؤمنین -صلوات الله و سلامه علیه-؛ أبو سعید خدری گفت که: رسول خدا (ص) بیمار شد و حضرت فاطمه زهرا به عیادت وی آمد و (۱۰) من از طرف دست راست رسول خدا (ص) نشسته بودم. چون رسول خدا را ضعیف و نحیف دید گریه (۱۱) بر وی غالب شد تا بر روی آن حضرت روان (۱۲) شد. حضرت فرمود که: ما بیکیک (۱۳)؟ قالت: أخشى الضیعه من بعدك -یا رسول الله! فقال: یا فاطمه! أما (۱۴) علمت (۱۵) أن الله أطلع على أهل الأرض اطلاعه (۱۷) فاختر منها أباك (۱۸) ثم أطلع

ص: ۱۶۲

- ۱- (۱) - عامه در M میم زیر دارد.
- ۲- (۲) - قرآن کریم: س ۲، ی ۷. استشهاد بدین آیه در این مقام صواب نیست و نمونه ای است از کین توزیهای فرقه ای، که مع الأسف از دیرباز میان عامه و خاصه بوده است.
- ۳- (۳) - نگر: کشف الغمه، ط. دار الأضواء، ۱۵۳/۱.
- ۴- (۴) - و/در M زیر دارد.
- ۵- (۵) - نگر: کشف الغمه، ط. دار الأضواء، ۱۵۳/۱، و ۲۶۷/۳.
- ۶- (۶) - سنج: کشف الغمه، ط. دار الأضواء، ۱۵۳/۱.
- ۷- (۷) - جرح / M خرج.
- ۸- (۸) - خدری / M جدری.
- ۹- (۹) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۰- (۱۰) - و/در M زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - گریه/زیر یکم در M آشکارا کتابت شده است.
- ۱۲- (۱۲) - روان / M جاری.
- ۱۳- (۱۳) - بیکیک/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - أما / M اما.
- ۱۵- (۱۵) - علمت / R علمت. M علمت.

١٦- (١٦) - أن / م أن.

١٧- (١٧) - اطلاع / R اطلاع.

١٨- (١٨) - أباك / M و R أباك. M + ثم أطلع ثانيه فاختر منها أباك.

ثانيه فاختر (١) منها (٢) بعلك (٣) فأوحى إليّ فأنكحته (٤) وأخذته وصيًا. أما (٥) علمت (٦) أنّه لكرامه الله إِيّاك. (٧) زوّجك (٨) أعظمهم علما و أكثرهم حلما و أقدمهم سلما.

فاستبشرت فقال: يا فاطمه! إنّنا أهل بيت أعطينا سبع (٩) خصال لم يعطها (١٠) أحد من الأوّلين و لا يدركها أحد من الاخرين: نبينا خير الأنبياء و هو أبوك و وصينا خير الأوصياء و هو بعلك (١١) و شهيدنا خير الشهداء و هو عمّ أبيك حمزه (١٢) و منّا من له جناحان (١٣) يطير بهما في الجنّة حيث شاء و هو جعفر و منّا سبطا هذه الأمّة و هما ابناك (١٤) و منّا مهديّ هذه الأمّة الذي يصلّي خلفه عيسى بن (١٥) مريم- على نبينا و آله و عليهما (١٦) السلام. ثمّ ضرب منكب (١٧) الحسين فقال: من (١٨) هذا مهديّ (١٩) هذه الأمّة.

حضرت رسالت پناه-صلوات الله و سلامه عليه (٢٠)- پرسیدند که: چه چیز تو را به گریه

ص: ١٦٣

-
- ١- (١) -فاختر/ R فاختر.
 - ٢- (٢) -منها/ R منهم. در M هم «منهم» بوده ولی خود رونویسگر دستکاری کرده و آن را «منها» گردانیده است.
 - ٣- (٣) -بعلک/ R بعلک.
 - ٤- (٤) -فأنكحته/ در M به زبر تاء آمده است.
 - ٥- (٥) -أما/ M اما.
 - ٦- (٦) -علمت/ R علمت.
 - ٧- (٧) -إِيّاك/ M اِيّاك.
 - ٨- (٨) -زوّجك/ M زوَجك.
 - ٩- (٩) -سبع/ M سبع.
 - ١٠- (١٠) -يعطها/ در M طاء هم زیر دارد و هم زبر.
 - ١١- (١١) -بعلک/ در M واپسین حرف زبر دارد.
 - ١٢- (١٢) -حمزه/ M حمزه.
 - ١٣- (١٣) -جناحان/ M و R جناحان.
 - ١٤- (١٤) -ابناك/ در M واپسین حرف زبر دارد.
 - ١٥- (١٥) -ابن/ M ابن.
 - ١٦- (١٦) -عليهما/ R عليهما.
 - ١٧- (١٧) -منكب/ M منكب.
 - ١٨- (١٨) -من/ M من.
 - ١٩- (١٩) -مهديّ/ M مهديّ.
 - ٢٠- (٢٠) -صلوات الله و سلامه عليه/ M صلّي الله عليه و آله.

در آورده است؟ حضرت فاطمه (۱) - صلوات الله علیها (۲) - فرمود که: چون تو از دنیا می روی من بیکس و غریب می شوم و از بیکسی و فروماندگی ترسانم. پس حضرت فرمود که: ای فاطمه (۳)! آیا نمی دانی که خدای -تبارک و تعالی - نظر کرد به اهل زمین نظری و از ایشان اختیار کرد و برگزید پدر تو را؛ پس نظری دیگر فرمود و (۴) و برگزید از ایشان (۵) شوهر تو را؛ پس وحی کرد به من تا تو را به فرمان او به او دادم و او را وصی خود گردانیدم؟ آیا نمی دانی که خدای -تبارک و تعالی - تو را گرامی داشت که تو را گردانید زن عالمترین مردمان (۶) و بردبارترین عالمیان (۷) و پیشتر از همه (۸) به شرف اسلام مشرف شده.

پس حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - خوشحال گردید. پس حضرت - صلوات الله علیها - فرمود که: ای فاطمه! (۹) بدرستی که ما اهل بیتیم که داده اند ما را هفت خصلت که نداده اند هیچ یک از پیشینیان را و (۱۰) در نمی یابد این صفات (۱۱) را احدی از پسینیان. (۱۲) پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و آن پدر تست و (۱۳) وصی ما بهترین اوصیاء پیغمبرانست و آن شوهر تست و شهید ما بهترین (۱۴) شهیدان است (۱۵) و آن عم پدر تست حمزه و از ماست کسی که او را دو بالست و به آن طیران می کند در بهشت به هر جا که خواهد و (۱۶) آن جعفر است،

ص: ۱۶۴

-
- ۱- (۱) - فاطمه / M فاطمه.
 - ۲- (۲) - صلوات الله علیها / M علیها السلام.
 - ۳- (۳) - فاطمه / M فاطمه.
 - ۴- (۴) - / M ندارد.
 - ۵- (۵) - از ایشان / M ار ایشان.
 - ۶- (۶) - مردمان/در M «ن» زیر دارد.
 - ۷- (۷) - عالمیان/در M «ن» زیر دارد.
 - ۸- (۸) - همه/در M «م» زبر دارد.
 - ۹- (۹) - فاطمه / M فاطمه.
 - ۱۰- (۱۰) - /و در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - صفات/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۱۲- (۱۲) - پسینیان / M پسینیان.
 - ۱۳- (۱۳) - /و در M زبر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) - اوصیاء...بهترین / M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) - شهیدان است / M شهیدانست.
 - ۱۶- (۱۶) - /و در M زبر دارد.

برادر حضرت امیر المؤمنین، و از ماست دو سبط و فرزندزاده پیغمبر این اُمت و آن هر دو فرزندان تست (۱) و از ماست مهدی این اُمت که نماز خواهد گزارد (۲) در عقب او عیسی بن مریم - علی نبینا و آله و علیه السّلام. (۳) پس پیغمبر - صلی الله علیه و آله (۴) - دست بر دوش حضرت امام حسین (۵) زد - صلوات الله و سلامه علیه (۶) - و فرمود که: از صلب این (۷) فرزند خواهد بود مهدی این اُمت.

[روایت بیست و دوم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]

و عن النبی - صلی الله علیه و آله - أنه (۸) قال لما وصلت (۹) إلى العرش رأیت قدّامی (۱۰) تحت العرش علینا یسبح الله (۱۱) و یقدّسه. فقلت: یا جبرئیل! (۱۲) سبقنی (۱۳) علی بن (۱۴) أبی طالب (۱۵) - علیه السّلام -! فقال جبرئیل (۱۶): لا (۱۷)، لكنی أخبرک - یا محمّد! - أنّ (۱۸) الله - تبارک و تعالی - کان یكثر من (۱۹) الثناء و الصّیّ لوه علی علی بن أبی طالب (ع) فوق عرشه فاشتاقت العرش (۲۰) إلى (۲۱) رؤیته فلذلك خلق الله - تبارک و تعالی - ملکا بصورته تحت العرش لینظر (۲۲) العرش إلى علی

ص: ۱۶۵

- ۱- (۱) - تست / M تست.
- ۲- (۲) - گزارد / M گزارد [کذا].
- ۳- (۳) - آله و علیه السّلام / M علیهم السّلام [کذا].
- ۴- (۴) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۵- (۵) - حسین / M ندارد.
- ۶- (۶) - صلوات الله و سلامه علیه / M ندارد.
- ۷- (۷) - این / M ای.
- ۸- (۸) - أنه / در M نون مشدّد هم زیر دارد و هم زبر!
- ۹- (۹) - وصلت / در M صاد مشدّد است.
- ۱۰- (۱۰) - قدّامی / M قدّامی.
- ۱۱- (۱۱) - الله / در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۱۲- (۱۲) - جبرئیل / در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - سبقنی / M سبقنی.
- ۱۴- (۱۴) - بن / M ابن.
- ۱۵- (۱۵) - أبی طالب / M طالب.
- ۱۶- (۱۶) - جبرئیل / در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - لا / در M نیامده است.
- ۱۸- (۱۸) - أنّ / در M حرف یکم حرکت ندارد.
- ۱۹- (۱۹) - من / R +. گویا روی آن خط زده شده است. چنین افزونه ای در M نیست.

۲۰- (۲۰) - العرش/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲۱- (۲۱) - إلی / M علی.

۲۲- (۲۲) - لینظر/در M واپسین حرف پیش دارد.

بن أبی طالب فیسکن (۱) شوقه (۲) و یكون (۳) تسیح (۴) هذا الملك (۵) و تمجیده (۶) ثوابا لشیعه أهل بیتک یا محمد! ثم قال جبرئیل (ع) (۷): إني أحب علي بن (۸) أبی طالب و أحب من یحبّه لأنّه لا یحبّه (۹) إلا مؤمن تقی و لا یبغضه إلا منافق شقی. أری- یا محمد!- أن حملة العرش و الكرسي و الصّافون (۱۰) حول العرش و الكرسي و الرّوحانیین (۱۱) أشدّ (۱۲) معرفه لعلی بن (۱۳) أبی طالب (ع) (۱۴) من أهل الأرض له. یا محمد! من أحب أن ینظر إلى یحیی بن زکریّا (۱۵) (ع) (۱۶) فی زهده و إلى المسیح عیسی بن (۱۷) مریم (ع) (۱۸) فی صفوته و إلى سلیمان فی سخائه (۱۹) و إلى موسی الکلیم فی عظمته و إلى داود فی خوفه و رجائه و إلى أيوب فی صبره فلینظر إلى وجه علی بن أبی طالب (ع) (۲۰). (۲۱)

ص: ۱۶۶

- ۱- (۱) - فیسکن / واپسین حرف در R و M پیش دارد.
- ۲- (۲) - شوقه / M شوقه.
- ۳- (۳) - یكون / واپسین حرف در R پیش دارد.
- ۴- (۴) - تسیح / M یسبح.
- ۵- (۵) - الملك / در M لام و کاف هم زیر دارند و هم زیر!
- ۶- (۶) - تمجیده / M تمجیده.
- ۷- (۷) - ع / M ندارد.
- ۸- (۸) - بن / R ابن. M بن.
- ۹- (۹) - لأنه لا یحبّه / M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) - الصّافون ضبط نص، موافق M و R است.
- ۱۱- (۱۱) - الرّوحانیین / R الرّوحانیین. ضبط نص موافق M است.
- ۱۲- (۱۲) - أشدّ / R أشدّ.
- ۱۳- (۱۳) - بن / M ابن.
- ۱۴- (۱۴) - ع / M علیه السّلام.
- ۱۵- (۱۵) - زکریّا / M زکریّا.
- ۱۶- (۱۶) - ع / M ندارد.
- ۱۷- (۱۷) - بن / M ابن.
- ۱۸- (۱۸) - ع / M ندارد.
- ۱۹- (۱۹) - سخائه / ضبط نص، موافق R است. M سخاوته.
- ۲۰- (۲۰) - ع / M ندارد.
- ۲۱- (۲۱) - سنج: مناقب ال أبی طالب - علیهم السّلام -، ابن شهر آشوب، ۲/ ۲۶۶؛ و: نهج الإیمان، ۶۳۴ و ۶۳۵.

و باز (۱) منقولست از رسول خدا(ص) که فرمود که: چون به (۲) عرش رسیدم در شب معراج (۳) دیدم در پیش خود علی بن ابی طالب را در زیر عرش که تسبیح و تقدیس (۴) الهی می کرد. پس گفتم: ای جبرئیل! علی بن (۵) ابی طالب پیشی گرفته است بر من. پس جبرئیل گفت که: او پیشی نگرفته است و لیکن خبر دهم تو را- یا محمد!- که خدای- تبارک و تعالی- مدح حضرت علی بن (۶) ابی طالب بسیار می کرد (۷) و صلوات بر آن حضرت بسیار می فرستاد. پس عرش مشتاق جمال آن حضرت شد. پس ازین جهت (۸) خدای- تبارک و تعالی (۹)- فرشته ای (۱۰) آفریده است به صورت آن حضرت در زیر عرش تا آنکه عرش به او نظر کند و اشتیاق او ساکن شود و تا آنکه بوده باشد ثواب تسبیح و تمجید این فرشته از برای شیعیان أهل بیت (۱۱) تو یا محمد! پس جبرئیل (ع) فرمود که:

من دوست می دارم علی بن (۱۲) ابی طالب را و (۱۳) دوست می دارم کسی را که او را دوست (۱۴) دارد زیرا که دوست نمی دارد او را مگر مؤمن پرهیزکار و دشمن نمی دارد او را مگر منافق با شقاوت. (۱۵) می دانم و می بینم- یا محمد!- که فرشتگان حاملان عرش و کرسی و فرشتگان صف زنده در دور عرش و (۱۶) کرسی و ملائکه (۱۷) روحانیان علی

ص: ۱۶۷

-
- ۱- (۱) - و باز / M ندارد.
 - ۲- (۲) - به / M ندارد.
 - ۳- (۳) - معراج / در M حرف یکم زبر دارد.
 - ۴- (۴) - تسبیح و تقدیس / M تقدیس و تسبیح.
 - ۵- (۵) - بن / M ابن.
 - ۶- (۶) - بن / M ابن.
 - ۷- (۷) - بسیار می کرد / M ندارد.
 - ۸- (۸) - جهت / زبر یکم دو دوم در M آشکارا کتابت شده است.
 - ۹- (۹) - و تعالی / M ندارد.
 - ۱۰- (۱۰) - فرشته ای / M فرشته.
 - ۱۱- (۱۱) - بیت / زبر یکم در M آشکارا کتابت شده است.
 - ۱۲- (۱۲) - بن / M ابن.
 - ۱۳- (۱۳) - و / M ندارد.
 - ۱۴- (۱۴) - دوست / M دوست [!].
 - ۱۵- (۱۵) - با شقاوت / زبر شین آشکارا در M کتابت گردیده.
 - ۱۶- (۱۶) - و در / M زبر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) - ملائکه / M ملائکه و.

بن (۱) ابی طالب را-صلوات الله علیه-بیشتر از أهل زمین می شناسند. (۲) یا محمد! هر که خواهد که ببیند زهد و ترک دنیا و ترس حضرت یحیی بن زکریا را-صلوات الله علیهما- و صفوت و برگزیدگی حضرت عیسی بن مریم را-صلوات الله علیهما- و سخا (۳) و جوانمردی سلیمان بن داود را-علیهما السلام (۴)- و (۵) عظمت و بزرگواری (۶) حضرت موسی بن عمران را-علی نبینا و آله (۷) و علیه السلام- و بیم و (۸) امید حضرت داود نبی را-صلوات الله (۹) علیه- و صبر حضرت ایوب پیغمبر را-سلام الله علیه- پس باید که نظر کند به سوی علی بن ابی طالب-صلوات الله علیه- که جمیع این خصال (۱۰) که هر یک از پیغمبران برگزیده به یکی از آنها موصوف بودند بر وجه کمال در آن حضرت مجتمع است.

و (۱۱) این حدیث دالست بر افضلیت آن حضرت بر پیغمبران اولی العزم چنانکه بر متبصر (۱۲) پوشیده نیست.

[روایت بیست و سوم: از ابن عباس]

و عن ابن عباس (۱۳) قال: قال رسول الله (۱۴) -صلى الله عليه وآله- لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ انْتَهَى بِي الْمَسِيرُ (۱۵) مَعَ جِبْرِئِيلَ (۱۶) إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَرَأَيْتُ بَيْتًا مِنْ يَاقُوتٍ (۱۷) أَحْمَرَ فَقَالَ

ص: ۱۶۸

- ۱- (۱) - بن / M ابن.
- ۲- (۲) - می شناسند / M می شناسد.
- ۳- (۳) - سخا / M سخاوت.
- ۴- (۴) - علیهما السلام / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۵- (۵) - و / در M زیر دارد.
- ۶- (۶) - بزرگواری / در M حرف یکم زیر دارد!
- ۷- (۷) - و آله / M ندارد.
- ۸- (۸) - و / در M زیر دارد.
- ۹- (۹) - الله / M + و سلامه.
- ۱۰- (۱۰) - خصال / M خصال.
- ۱۱- (۱۱) - و / در M زیر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - متبصر / ضبط نص، موافق R است. M مستبصر.
- ۱۳- (۱۳) - عباس / M عباس.
- ۱۴- (۱۴) - رسول / در M لام زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - بی المسیر / M الی المسیر.
- ۱۶- (۱۶) - جبرئیل / M جبرئیل.
- ۱۷- (۱۷) - یاقوت / M یاقوت.

لی: یا محمد (۱)! هذا هو البيت المعمور (۲)؛ خلقه (۳) الله - عزّ وجلّ - قبل خلق السموات والأرض بخمسين ألف (۴) عام. قم - یا محمد! - فصلّ فيه. قال النبی - صلی الله علیه و آله (۵) - : و جمع الله - تبارک (۶) و تعالی - لی (۷) النبیین و صفّهم جبرئیل (۸) - علیه السلام - ورائی صفّا فصلّیت (۹) بهم فلما سلّمت أتانی ات من عند ربّی فقال لی: یا محمد! (۱۰) ربّک یقرئک (۱۱) السلام (۱۲) و یقول لک: سل الرّسل (۱۳) علی ما أرسلتهم (۱۴) من قبلك؟ فقلت: معاشر الرّسل! علی ماذا بعثکم ربّی قبلی. فقالت الرّسل: علی ولایتک و ولایه (۱۵) علی بن أبی طالب (ع) (۱۶) و هو قوله: و اسئل (۱۷) من أرسلنا قبلك من رسلنا (۱۸). (۱۹)

و باز منقولست از عبد الله (۲۰) بن عباس (۲۱) که گفت که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود که: چون شب معراج مرا به آسمان (۲۲) بردند و با حضرت جبرئیل به آسمان چهارم رسیدم، پس دیدم خانه ای (۲۳) از یاقوت سرخ. پس جبرئیل به من گفت که: یا محمد! این

ص: ۱۶۹

- ۱- (۱) - محمد/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۲- (۲) - البيت المعمور/واپسین حرف هر دو کلمه در M زیر دارد.
- ۳- (۳) - خلقه / M خلقه.
- ۴- (۴) - ألف / M الف.
- ۵- (۵) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۶- (۶) - تبارک/در M راء زیر دارد.
- ۷- (۷) - لی / M ندارد.
- ۸- (۸) - جبرئیل / M جبرئیل.
- ۹- (۹) - فصلّیت / M فصلّیت.
- ۱۰- (۱۰) - محمد/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - یقرئک / M یقرئک.
- ۱۲- (۱۲) - السلام / M و R السلام.
- ۱۳- (۱۳) - الرّسل / M الرّسل.
- ۱۴- (۱۴) - أرسلتهم/چنین است در هر دو دستنوشته.
- ۱۵- (۱۵) - ولایه / M و R ولایت.
- ۱۶- (۱۶) - ع / M علیه السّلم.
- ۱۷- (۱۷) - و اسئل / M و اسئل.
- ۱۸- (۱۸) - در قرآن کریم (س ۴۳، ی ۴۵) می خوانیم: وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا
- ۱۹- (۱۹) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان قمی، ط. أبطحی، ص ۱۴۹ و ۱۵۰ (منقبت ۸۲).
- ۲۰- (۲۰) - عبد الله / M عبد.

۲۱- (۲۱) - بین / M ابن.

۲۲- (۲۲) - آسمان / در M «ن» زیر دارد.

۲۳- (۲۳) - خانه ای / M خانه.

بیت المعمور است که خدای-تبارک و تعالی-پیش از آفریدن آسمانها آفریده است به پنجاه هزار سال. بایست-یا محمد!-و (۱) در اینجا نماز گزار. (۲) حضرت پیغمبر-صلی الله علیه و آله-فرمود که: خدای-تبارک و تعالی-جمع کرد از برای من جمیع پیغمبران را و حضرت جبرئیل ایشان را در عقب (۳) من به یک صف باز داشت. (۴) پس (۵) من پیشنهادی ایشان کردم. پس چون سلام دادم فرشته ای (۶) از جانب پروردگار عالمیان به سوی من آمد (۷) و (۸) مرا گفت (۹) که: یا محمد! پروردگارت سلام می رساند (۱۰) و می فرماید که: بپرس ازین (۱۱) پیغمبران که به چه (۱۲) چیز مبعوث شدند (۱۳) پیش از تو؟ پس من گفتم که: ای گروه پیغمبران! شما پیش از من به چه چیز مبعوث شدید؟ پس جمیع پیغمبران گفتند: بر ولایت (۱۴) تو و ولایت علی بن ابی طالب-صلوات الله و سلامه علیهما (۱۵) و علی جمیع الانبیاء و المرسلین. و این است معنی این آیه (۱۶) که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا یعنی: یا محمد! بپرس آنهایی ۱۹ را که فرستادیم به

ص: ۱۷۰

- ۱- (۱) - /و M ندارد.
- ۲- (۲) - نماز گزار / M نماز گزار [کذا].
- ۳- (۳) - عقب / M عقب. R حرکتگذاری ندارد.
- ۴- (۴) - باز داشت / M باز داشته.
- ۵- (۵) - پس / M ندارد.
- ۶- (۶) - فرشته ای / M فرشته.
- ۷- (۷) - آمد / M آمد.
- ۸- (۸) - و در / M زبر دارد.
- ۹- (۹) - گفت / M گفت.
- ۱۰- (۱۰) - می رساند در / M راء زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - ازین / M از این.
- ۱۲- (۱۲) - چه در / M نیامده است.
- ۱۳- (۱۳) - شدند در / R در آغاز «شدید» نوشته شده و سپس دو نقطه زیرین را قلم گرفته «شدند» نوشته اند. M موافق ضبط متن است.
- ۱۴- (۱۴) - ولایت / M ولایت.
- ۱۵- (۱۵) - و سلامه علیهما / M علیه (که البته بالای سطر هم افزوده شده است).
- ۱۶- (۱۶) - آیه / M آیه.
- ۱۷- (۱۷) - و اسئل / M و اسئل.
- ۱۸- (۱۸) - چنانکه پیشتر بیامد-در قرآن کریم (س ۴۳، ی ۴۵) می خوانیم: وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا -

رسالت پیش از تو از پیغمبران ما که بر (۱) چه چیز مبعوث شدید (۲) پیش از من و ایشان آن جواب دادند.

ای عزیز! نیکو تأمل (۳) نما در بزرگواری این دو بزرگوار که غرض کلی از بعثت جمیع پیغمبران ولایت (۴) ایشان است و (۵) این کم است از رتبه ایشان.

[روایت بیست و چهارم: از جابر بن عبدالله الأنصاری]

و عن جابر بن عبد الله الأنصاري -رضي الله عنه (۶)- أنه قال: قال رسول الله -صلى الله عليه وآله (۷)- جاءني (۸) جبرئيل (۹) من عند (۱۰) الله -عزّ و جلّ- بورقه (۱۱) اس خضراء (۱۲) مكتوب (۱۳) ببياض إني (۱۴) افترضت (۱۵) محبته عليّ بن (۱۶) أبي طالب علي خلقي فبلغهم (۱۷) ذلك. (۱۸)

و باز منقولست از جابر بن عبد الله أنصاری که گفت که: رسول خدا-صلى الله عليه

ص: ۱۷۱

- ۱- (۱) - که بر / M بر که.
- ۲- (۲) - شدید / M شدند. سنج با نصّ عربی روایت.
- ۳- (۳) - تأمل / M تأمل.
- ۴- (۴) - ولایت / M ولایت.
- ۵- (۵) - و/در / M زبر دارد.
- ۶- (۶) - عنه / R عنهما. در M «عنه» نوشته شده و بالای آن «هما».
- ۷- (۷) - صلى الله عليه وآله / M ص.
- ۸- (۸) - جاءني / M جائي.
- ۹- (۹) - جبرئيل / در M نیامده است.
- ۱۰- (۱۰) - عند/در / M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زبر.
- ۱۱- (۱۱) - بورقه / M من ورقه.
- ۱۲- (۱۲) - خضراء / M خضراء.
- ۱۳- (۱۳) - مكتوب / M مكتوبا.
- ۱۴- (۱۴) - إني / R آئی. M آئی.
- ۱۵- (۱۵) - افترضت / R افترضت. M افترضت.
- ۱۶- (۱۶) - بن / M ابن.
- ۱۷- (۱۷) - فبلغهم / M فبلغهم.
- ۱۸- (۱۸) - نگر: الأمالی ی طوسی، ط. البعثه، ص ۶۱۹.

و آله (۱) - فرمود که: حضرت جبرئیل (۲) از جانب ملک (۳) جلیل به نزد من آمد (۴) و برگی سبز از مورد آورد (۵) که برو به سفیدی نوشته بود که: من واجب گردانیدم محبت علی بن (۶) ابی طالب را بر جمیع آفریدگان خودم. پس به ایشان (۷) برسان این (۸) را - یا محمد!

[روایت بیست و پنجم: از جابر بن عبدالله الأنصاری]

و عن جابر بن عبد الله الأنصاري أنه (۹) قال: قال (۱۰) رسول الله (ص): إن الله - تبارك و تعالی - لما خلق السموات و الأرض (۱۱) دعاهن فأجبهن ففرض (۱۲) عليهن نبوتی و ولايته (۱۳) علي بن أبي طالب فقبلتاها (۱۴) ثم خلق الخلق و فوض (۱۵) إلينا أمر الدين، فالسعيد (۱۶) من سعد بنا و الشقي من شقي (۱۷) بنا. نحن المحللون (۱۸) لحلاله و المحرمون (۱۹) لحرامه. (۲۰)

و باز از جابر بن عبد الله أنصاری (۲۱) روایتست که او گفت که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله (۲۲) - فرمود که: چون خدای - تبارك و تعالی - آسمانها و زمینها را آفرید ایشان را

ص: ۱۷۲

-
- ۱- (۱) - صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ۲- (۲) - جبرئیل / زبر جیم آشکارا در M کتابت گردیده است.
 - ۳- (۳) - ملک / M ملک.
 - ۴- (۴) - آمد / M آمد.
 - ۵- (۵) - از مورد آورد / M بنزد من آورد [کذا].
 - ۶- (۶) - بین / M ابن.
 - ۷- (۷) - به ایشان / M بایشا (بدون نقطه حرف یکم).
 - ۸- (۸) - این / M ندارد.
 - ۹- (۹) - آنه / در M نون مشدد هم زیر دارد و هم زیر.
 - ۱۰- (۱۰) - قال / R ندارد.
 - ۱۱- (۱۱) - الأرض / M الارض.
 - ۱۲- (۱۲) - ففرض / M ففرض [کذا].
 - ۱۳- (۱۳) - ولایه / R ولایت. M ولایت.
 - ۱۴- (۱۴) - فقبلتاها / M فقبلتاها.
 - ۱۵- (۱۵) - فوض / M فوض [کذا].
 - ۱۶- (۱۶) - فالسعيد / در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) - شقی / M شقا.
 - ۱۸- (۱۸) - المحللون / M المجللون.

١٩- (١٩) - المحرّمون / M المجرّمون [كذا].

٢٠- (٢٠) - نكر: مائه منقبه ي ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ٢٥ و ٢٦ (منقبت ٧).

٢١- (٢١) - أنصاري / M الأنصاري.

٢٢- (٢٢) - صلّى الله عليه و آله / M ص.

خواند، اجابت کردند، پس واجب گردانید بریشان (۱) نبوت من و ولایت علی بن (۲) ابی طالب را. پس آسمان و زمین نبوت و ولایت را قبول کردند. پس خلق را آفرید و امر دین را به ما باز گذاشت و ما را امام (۳) و حافظ دین گردانید. پس سعادت مند کسی است که به متابعت ما سعادت یابد و شقی کسی است (۴) که به مخالفت ما شقاوت یابد. مائیم (۵) حلال کنندگان حلال خدا و حرام کنندگان حرام خدا.

[روایت بیست و ششم: از عمر بن خطاب]

و عن عمر (۶) بن الخطاب عن رسول الله -صلى الله عليه و آله (۷)- أنه (۸) قال: حبّ عليّ براءه من النار. (۹)

و باز از عمر بن خطاب منقولست که او از رسول خدا (ص) نقل کرده است که آن حضرت فرمود که (۱۰): دوستی علی بن ابی طالب سبب بیزاریست از آتش دوزخ (۱۱).

به واسطه همین این مقدار دوستی کرد!

[روایت بیست و هفتم: از ابن عباس]

و عن ابن عباس (۱۲) أنه قال: قال رسول الله (۱۳) -صلى الله عليه و آله-: حبّ عليّ بن أبي طالب يأكل الذنوب (۱۴) كما تأكل النار (۱۵) الحطب. (۱۶)

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - بریشان / M بر ایشان.

۲- (۲) - بن / R ابن. M موافق ضبط متن است.

۳- (۳) - امام/در M واپسین حرف زیر دارد.

۴- (۴) - کسی است / M کسیست.

۵- (۵) - مائیم / M مائیم.

۶- (۶) - عمر / M عمر.

۷- (۷) - صلى الله عليه و آله / M ص.

۸- (۸) - أنه / M أنه.

۹- (۹) - نگر: مناقب ال ابی طالب، ابن شهر آشوب، ط. دار الأضواء، ۳/۲۳۲ (به نقل از فضائل أحمد و فردوس دیلمی)؛ و: الصراط المستقیم بیاضی، ۲/۵۰ (به نقل از فردوس دیلمی)؛ و: کتاب الأربعین محمد طاهر قمی شیرازی، ط. رجائی ص ۴۶۳ به نقل از فردوس دیلمی و با نقل توضیحاتی از نخب ابن جبر).

۱۰- (۱۰) - که / M ندارد.

۱۱- (۱۱) - دوزخ / M ندارد.

- ۱۲- (۱۲) - عَبَّاس / M عَبَّاس.
- ۱۳- (۱۳) - اللَّهُ / در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۱۴- (۱۴) - الذَّنُوب / در M واپسین حرف هم زیر دارد هم زیر.
- ۱۵- (۱۵) - النَّار / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - نگر: مناقب ال أبي طالب، ابن شهر آشوب، ط. دار الأضواء، ۳/ ۲۳۰؛ و...

و باز از عبد الله بن عباس منقولست که او گفت که: رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۱)- فرمود که: دوستی علی بن ابی طالب می خورد گناهان را و محو می گرداند چنانکه می خورد (۲) آتش هیمه را.

[روایت بیست و هشتم: از أم سلمه]

و عن أم سلمه أنه قالت: قال رسول الله-صلی الله علیه و اله (۳)-: علی و شیعتہ هم الفائزون یوم القیمه. (۴)

باز از أم سلمه روایتست (۵) که او گفت که: رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۶)- فرمود که:

حضرت علی بن ابی طالب و (۷) شیعه آن حضرت ایشان اند (۸) رستگاران در روز قیامت، نه غیر ایشان.

[روایت بیست و نهم: از حسن بصری]

و عن الحسن (۹) البصری أنه قال: قال رسول الله-صلی الله علیه و اله (۱۱)-: إذا كان یوم (۱۲) القیمه یقعد علی (۱۳) بن (۱۴) ابی طالب علی الفردوس و هو جبل (۱۵) قد علا (۱۶) علی الجنّه و فوقه (۱۷) عرش ربّ العالمین و من صفحته ینفجر أنهار الجنّه و یتفرّق فی الجنّه و هو جالس علی کرسی من نور یجری بین یدیه التسنیم لا یجوز أحد الصّراط إلاّ و معه براءه

ص: ۱۷۴

۱- (۱) -صلی الله علیه و آله / M ص.

۲- (۲) -می خورد/ M می خورد.

۳- (۳) -صلی الله علیه و آله / M ص.

۴- (۴) -نگر: الصّراط المستقیم بیاضی، ۲۰۹/۱؛ و: شرح الأخبار قاضی نعمان، ۴۵۴/۳.

۵- (۵) -روایتست/ در M به زبر راء کتابت گردیده است.

۶- (۶) -صلی الله علیه و آله / M ص.

۷- (۷) -و/ در M زبر دارد.

۸- (۸) -ایشان اند/ M ایشانند.

۹- (۹) -الحسن / M+ ابن البتّه این افزونه نابجا بالای سطر إقحام گردیده است.

۱۰- (۱۰) -رسول/ در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۱- (۱۱) -صلی الله علیه و اله / M ص.

۱۲- (۱۲) -یوم/ M یوم.

۱۳- (۱۳) -علی/ M علی.

۱۴- (۱۴) -بن/ M بن.

۱۵- (۱۵) -جبل/ R جبل.

١٦- (١٦) - علا / M على.

١٧- (١٧) - فوقه / M فوقه.

بولايته (۱) و ولايه اهل بيته يشرف على الجنه فيدخل (۲) محبته (۳) الجنه (۴) و يدخل مبغضيه (۵) النار. (۶)(۷)

و باز از حسن بصری منقولست که او گفت که: رسول خدا-صلی الله علیه و اله-فرمود که: چون روز قیامت شود خواهد نشست حضرت علی بن ابی طالب بر فردوس و (۹) آن کوهی است که مشرفست (۱۰) بر بهشت و (۱۱) بالای او عرش حضرت رب العالمین است و از دامان آن (۱۲) کوه روان می گردد نه‌های بهشت و آن حضرت-صلوات الله و سلامه علیه- خواهد نشست بر کرسی [ای] از نور و روان خواهد بود (۱۳) در برابر آن حضرت چشمه تسنیم که مخصوص اهل بیت (۱۴) است و نمی گذرد بر صراط مگر کسی (۱۵) که با او بوده باشد براءت (۱۶) ولایت آن حضرت و ولایت اهل بیت آن حضرت، و (۱۷) مشرف می گردد بر بهشت، پس داخل می گرداند دوستان خود را به بهشت و (۱۸) دشمنان خود را به دوزخ.

ص: ۱۷۵

-
- ۱- (۱) - بولايته / M بولايته.
۲- (۲) - فيدخل / M فيدخل.
۳- (۳) - محبته / M محبته.
۴- (۴) - الجنه / M الجنه.
۵- (۵) - مبغضيه / M مبغضيه.
۶- (۶) - النار در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زبر و هم جزم!!!
۷- (۷) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ۸۵ و ۸۶ (منقبت ۵۲)؛ و: العقد التّضيد و الدرّ الفريد قمی، ص ۷۸؛ و: مناقب خوارزمی، ط. محمودی، ص ۷۱.
۸- (۸) - بن / M ابن.
۹- (۹) - و / در M زبر دارد.
۱۰- (۱۰) - مشرفست / M مشرف است.
۱۱- (۱۱) - و / در M زبر دارد.
۱۲- (۱۲) - آن / M ندارد.
۱۳- (۱۳) - بود / M بود.
۱۴- (۱۴) - بیت / زبر باء در M آشکارا کتابت گردیده است (البته با قدری تسامح در محل).
۱۵- (۱۵) - کسی / در M «جسمی» و بالایش «کسی» نوشته شده است.
۱۶- (۱۶) - براءت / چنین است در R . M برات.
۱۷- (۱۷) - و / در M زبر دارد.
۱۸- (۱۸) - و / در M زبر دارد.

و عن النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ مِثْلَ مَا قَامَ (1) نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَكَانَ لَهُ مِثْلُ أَحَدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَدَّهُ (2) فِي عَمْرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ حَجَّةٍ (3) عَلَى قَدَمِيهِ (4) ثُمَّ قَتَلَ (5) بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرُوهِ مَظْلُومًا ثُمَّ لَمْ يُوَالِكْ - يَا عَلِيُّ! - لَمْ يَشْمَ (6) رَائِحَتَهُ (7) الْجَنَّةَ (8) وَ لَمْ يَدْخُلْهَا. (9)

و (10) باز منقولست از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، فرمود که: یا علی! اگر آنکه بنده [ای] عبادت کند خدای - تبارک و تعالی - را (11) آن مقدار که حضرت نوح (ع) در میان قوم بود که نهصد و پنجاه سالست و بوده باشد او را به مقدار (12) کوه أحد طلا و او را صرف کند در راه خدای - تبارک و تعالی - و خدای - تبارک و تعالی (13) - آن مقدار عمرش بدهد که هزار حج پیاده بکند پس کشته (14) شود مظلوم در میان صفا و مروه و تو را امام ندانند بوی بهشت نشنود (15) و داخل بهشت نشود - زیرا که امامت از اصول دین است.

ص: ۱۷۶

-
- ۱- (1) - ما قام / R ما قام.
 ۲- (2) - مدّه / M مدّه.
 ۳- (3) - حجّه / M حجّه.
 ۴- (4) - قدمیه / M قدمه.
 ۵- (5) - قتل / M قبل.
 ۶- (6) - لم يشم / R لم يشم. M لم يشم.
 ۷- (7) - رائحه / M و R رائحه.
 ۸- (8) - الجنّه / در M واپسین حرف زبر دارد.
 ۹- (9) - نگر: الصّراط المستقیم بیاضی، ۴۹/۲؛ و: کتاب الأربعین محمّد طاهر قمی، ط. رجائی، ص ۴۶۲؛ و: ریاض السّالکین سیّد علیخان، ۲۷/۷؛ و: بشاره المصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، ط. قتیومی، ص ۱۵۳؛ نیز سنج: الرّوضه ی شاذان بن جبرئیل، ص ۹۶ و ۹۷؛ و: المناقب خوارزمی، ط. محمودی، ص ۶۷ و ۶۸؛ و: کشف الغمّه، ط. دار الأضواء، ۱۰۰/۱؛ و: ینایع المودّه ی قندوزی، ۲۹۳/۲؛ و: منهاج الکرامه ی علامه حلّی، ط. مبارک، ص ۸۸ و ۸۹.
 ۱۰- (10) - و / در M زبر دارد.
 ۱۱- (11) - را / M ندارد.
 ۱۲- (12) - به مقدار / ضبط نص، موافق R است، هرچند «به» - که موافق هنجارهای رسم الخطّی پیشینیان متّصل به لفظ پسین کتابت گردیده -، چندان خردست که آدمی از درستی خوانش خویش به گمان می افتد. M مقدار.
 ۱۳- (13) - و خدای تبارک و تعالی / M ندارد.
 ۱۴- (14) - کشته / M کشته.
 ۱۵- (15) - نشنود / M نشود.

و عن أبي ذرٍّ (١) الغفاريّ (٢) أنّه قال: قال رسول الله (٣) -صلى الله عليه و اله-: يا أباذرٍّ! (٤) علىّ أخى و صهرى و عضدى و إنّ الله لا يقبل (٥) فريضه إلاّ بحبّ علىّ بن (٦) أبى طالب. يا أباذرٍّ! (٧) لَمَّا أُسرى بى إلى السّمَاء مررت بملك جالس على سرير من نور و على رأسه تاج من نور إحدى رجله فى المشرق و الأخرى فى المغرب و بين يديه لوح ينظر فيه و الدّنيا كلّها بين عينيه و الخلق بين ركبتيه و يده فى المشرق و المغرب. فقلت (٨):

يا جبرئيل! من هذا؟ فقال: عزرائيل (٩). تقدّم و سلّم عليه. فقال: تقدّمت و سلّمت عليه و قلت (١٠): السّلام عليك حبيبي ملك الموت! فقال: و عليك السّلام يا أحمد! ما فعل (١١) ابن عمّيك علىّ بن أبى طالب (١٢)؟ فقلت: (١٣) و هل تعرف ابن عمّى علىّ؟ قال: و كيف لا أعرفه فإنّ الله و كلّنى بقبض أرواح (١٤) الخلائق (١٥) ما خلا روحك (١٦) و روح (١٧) علىّ بن أبى طالب فإنّ الله يتوفّاه كما بمشيئته. (١٨)

ص: ١٧٧

-
- ١- (١) - أبى ذرٍّ / M ابى ذرى.
 - ٢- (٢) - الغفاريّ / M الغفارى.
 - ٣- (٣) - الله / M الله.
 - ٤- (٤) - يا أباذرٍّ / R يا باذرّ.
 - ٥- (٥) - يقبل / M يقبل.
 - ٦- (٦) - بن / M ابن.
 - ٧- (٧) - يا أباذرٍّ / R يا باذرّ.
 - ٨- (٨) - فقلت / M فقلت.
 - ٩- (٩) - عزرائيل / چنين است در M و R به زبر يكم. اگرچه لفظ «عزرائيل» در تداول بیشتر به زبر يكم شنیده می شود، به زبر يكم نیز درست است. زبیدی در تاج العروس (تحقیق على شيرى، ٧/٢١٥؛ ذیل «عزرا») گوید: «...عزرائيل -ضبطوه بالكسر و الفتح-: ملك مشهور؛ عليه السلام».
 - ١٠- (١٠) - قلت / M لك.
 - ١١- (١١) - فعل / M فعل.
 - ١٢- (١٢) - أبى طالب / M ابى طالب.
 - ١٣- (١٣) - فقلت / M فقلت.
 - ١٤- (١٤) - أرواح / M الارواح.
 - ١٥- (١٥) - الخلائق / M الخلايق.
 - ١٦- (١٦) - روحك / در M راء هم زبر دارد و هم پیش.
 - ١٧- (١٧) - روح / در M راء زبر دارد.

و (۱) از ابو ذرّ غفاری-رضی الله عنه-منقولست که: او گفت که: رسول خدا-صلی الله علیه و آله-فرمود که: ای ابوذر! علی برادر منست و (۲) داماد منست و باهو (۳) و مددکار منست (۴) و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-قبول نمی کند عمل واجبی را مگر با دوستی علیّ بن ابی طالب. ای ابوذر! چون مرا به آسمان بردند گذشتم به (۵) فرشته [ای] که نشسته بود بر تختی از نور و بر سر او تاجی بود از نور. یکی از پایهای آن فرشته در مشرق (۶) بود و دیگری در مغرب (۷) و در برابر او لوحی بود که نظر می کرد درو (۸) و (۹) همه دنیا در برابر چشمهای او بود و جمیع خلایق در میان زانوهای او و دست او در مشرق بود و در مغرب. پس گفتم: یا جبرئیل! (۱۰) این کیست؟! پس حضرت فرمود که: این عزرائیل است. (۱۱) پیش (۱۲) رو و بر او سلام کن. پس حضرت فرمود که پیش رفتم و سلام (۱۳) کردم و گفتم: السّلام علیک حبيب من و دوست من ملک الموت! او (۱۴) گفت که: و علیک السّلام یا أحمد! چه حال دارد پسر عمّت علیّ بن ابی طالب؟ پس من گفتم: آیا تو می شناسی پسر (۱۵) عمّ من علی را؟ او گفت که: چگونه شناسم او را؟ پس بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-موکل ساخته است مرا به قبض روح جمیع خلایق به غیر از روح تو و روح علیّ بن (۱۶) ابی طالب که خدای-تبارک و تعالی-قبض روح شما می کند به إرادة خود.

ص: ۱۷۸

- ۱- (۱) - /و در M زبر دارد.
- ۲- (۲) - /و در M زبر دارد.
- ۳- (۳) - باهو/چنین است در R و M .
- ۴- (۴) - منست / M من است.
- ۵- (۵) - به / M بر. ضبط نص موافق R است.
- ۶- (۶) - مشرق / M مغرب.
- ۷- (۷) - مغرب / M مشرق.
- ۸- (۸) - درو / M در او.
- ۹- (۹) - /و M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) - جبرئیل/ در M زبر حرف یکم آشکارا نوشته شده است.
- ۱۱- (۱۱) - است / M ست.
- ۱۲- (۱۲) - پیش / M پیش.
- ۱۳- (۱۳) - کن...سلام / M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - او / M باو.
- ۱۵- (۱۵) - پسر / M پس.
- ۱۶- (۱۶) - بن / M ابن.

[روایت سی و دوم: از انس بن مالک]

و عن أنس بن مالك أنه قال: قال رسول الله -صلى الله عليه و اله (١)-: خلق الله من نور وجه علي بن أبي طالب سبعين ألف ملك يستغفرون له و لمحبيته إلى يوم القيمة. (٢)

و (٣) از انس بن مالک (٤) مرویست که او گفت که: رسول خدا -صلى الله عليه و اله- فرمود که: خدای -تبارک و تعالی- آفریده است از نور روی (٥) علی بن ابی طالب هفتاد هزار (٦) فرشته را که استغفار می کنند از برای آن حضرت و (٧) دوستان آن حضرت تا روز قیامت.

[روایت سی و سوم: از انس بن مالک]

و عن أنس (٨) بن مالك (٩) أنه قال: قال رسول الله (١٠)-صلى الله عليه و اله-: مررت ليله أسرى بي إلى السماء فإذا أنا بملك جالس على منبر من نور و الملائكة محذقون (١١) به.

فقلت: (١٢) یا جبرئیل! (١٣) من هذا الملك؟ فقال: ادن منه و سلم عليه. فدنوت منه و سلمت عليه فإذا أنا بأخي و ابن عمي علي بن أبي طالب. (١٤) فقلت: یا جبرئیل! (١٥) سبقني علي إلى السماء الرابعة. فقال: لا- یا محمّد! و لكنّ الملائكة (١٦) شكّت حبّها (١٧) لعلّي فخلق الله هذا

ص: ١٧٩

-
- ١- (١) -صلى الله عليه و اله / M ص.
 - ٢- (٢) -نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ٤٣ (منقبت ١٩)؛ و: مناقب خوارزمی، ص ٧١.
 - ٣- (٣) -و/ در M زبر دارد.
 - ٤- (٤) -مالک / M مالک.
 - ٥- (٥) -روی / M نور.
 - ٦- (٦) -هزار/ زبر هاء در M آشکارا نوشته شده است.
 - ٧- (٧) -و/ در M زبر دارد.
 - ٨- (٨) -أنس / M انس.
 - ٩- (٩) -مالک / M مالک [کذا].
 - ١٠- (١٠) -الله/ در M واپسین حرف پیش دارد.
 - ١١- (١١) -محذقون/ چنین است در M . R محذقین. در R بالای سطر به خطی ریزتر آمده: «قون ط».
 - ١٢- (١٢) -فقلت / M فقلت.
 - ١٣- (١٣) -جبرئیل/ در M راء زیر دارد.

۱۴- (۱۴) - علی بن ابی طالب / M + ع. این افزونه در R نیست.

۱۵- (۱۵) - جبرئیل / در M راء زیر دارد.

۱۶- (۱۶) - الملائکه / در M حرف واپسین نقطه ندارد و زیر دارد.

۱۷- (۱۷) - حَبَّها / M حَبَّها.

الملك من نور علي يزورونه (۱) فی کل ليله جمعه (۲) و يوم جمعه (۳) سبعين ألف مره و (۴) يسبحون الله و يقَدسونه و يهدون (۵) ثوابه لمحَب عليّ - عليه سلام الله (۶). (۷)

و (۸) باز از آنس بن (۹) مالک مرویست که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله (۱۰) - فرمود که:

شبی که مرا به معراج بردند دیدم فرشته [ای] را که نشسته بود بر منبری از نور و فرشتگان دور (۱۱) او در آمده بودند. پس گفتم: یا جبرئیل! کیست این فرشته؟ جبرئیل گفت که:

پیش رو و (۱۲) سلام کن بر او. پس (۱۳) پیش رفتم و سلام کردم بر او. پس ناگاه دیدم برادرم و پسر عمیم، علی بن ابی طالب، را. پس گفتم: یا جبرئیل! حضرت علی پیش از من به آسمان چهارم آمده است. پس گفت: نه یا محمد! او لیکن (۱۴) فرشتگان (۱۵) به خدای - تبارک و تعالی - شکایت کردند دوستی خود را به (۱۶) علی بن ابی طالب که ما او را نمی بینیم (۱۷).

پس خدای - تبارک و تعالی - این فرشته را از نور روی علی بن ابی طالب آفرید که زیارت

ص: ۱۸۰

-
- ۱- (۱) - يزورونه / M يزورونه.
 - ۲- (۲) - ليله جمعه / M ليله جمعه.
 - ۳- (۳) - يوم جمعه / M يوم جمعه.
 - ۴- (۴) - و / M و يستحبّ.
 - ۵- (۵) - يهدون / M يهدونه [كذا].
 - ۶- (۶) - عليه سلام الله / چنین است در R. در R، بیشتر، لفظ «سلام» «ال» داشته که پسان تر محوش ساخته اند. M عليه السلم.
 - ۷- (۷) - نگر: كشف الغمّه، ط. دار الأضواء، ۱/۱۳۷ و ۱۳۸؛ و: كشف اليقين علامه حلّی، ط. درگاهی، ص ۲۳۳.
 - ۸- (۸) - و / در M زبر دارد.
 - ۹- (۹) - بن / M ابن.
 - ۱۰- (۱۰) - و آله / در R نیامده است.
 - ۱۱- (۱۱) - دور / زبر یکم در M آشکارا کتابت گردیده است.
 - ۱۲- (۱۲) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) - پس / در M نیامده است.
 - ۱۴- (۱۴) - و لیکن / زبر یکم در M آشکارا کتابت گردیده است.
 - ۱۵- (۱۵) - فرشتگان / زیر تاء آشکارا در M آمده است.
 - ۱۶- (۱۶) - به / باء در M زیر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) - که ما او را نمی بینیم / R دارند و او را نمی بینند. در R بالای «او» به خطّی ریزتر «انکه» اضافه شده است. M نه می

می کنند او را در هر شب جمعه و (۱) روز جمعه هفتاد هزار بار و (۲) تسبیحِ الهی و تقدیس او می کنند و (۳) هدیه می فرستند ثواب آن را از برای دوستان علی بن (۴) ابی طالب-صلوات الله و سلامه علیه. (۵)

[روایت سی و چهارم: از مسند احمد بن حنبل]

و من مسند (۶) أحمد بن حنبل أنه قال: قال رسول الله -صلى الله (۸) عليه و اله- مكتوب على باب الجنة: محمد رسول الله، علي أخو رسول (۹) الله (ص) (۱۰) قبل أن يخلق السموات بألفى (۱۱) عام. (۱۲)

و از مسند أحمد بن (۱۳) حنبل مرویست که او گفت که: رسول خدای (۱۴) -صلى الله عليه و آله (۱۵)- فرمود که: نوشته بود بر در بهشت که: محمد رسول خداست و (۱۶) علی برادر رسول خدای (۱۷) است (۱۸) -صلى الله عليه و آله (۱۹)- پیش از آنکه خدای-تبارک و تعالی- بیافریند آسمانها را به دو هزار سال.

[روایت سی و پنجم: از جابر بن عبد الله الأنصاری]

و عن جابر بن (۲۰) عبد الله الأنصاري أنه قال: قال رسول الله -صلى (۲۱) الله عليه و اله- مكتوب

ص: ۱۸۱

-
- ۱- (۱) -/و در M زبر دارد.
 - ۲- (۲) -/و در M زبر دارد.
 - ۳- (۳) -/و در M زبر دارد.
 - ۴- (۴) -/بن / M ابن.
 - ۵- (۵) -/و سلامه علیه / R علیه و آله. ضبط نص موافق M است.
 - ۶- (۶) -/مسند / M مسند.
 - ۷- (۷) -/أحمد / M احمد.
 - ۸- (۸) -/صلى الله / M ص.
 - ۹- (۹) -/رسول / M رسول.
 - ۱۰- (۱۰) -/ص / M ندارد.
 - ۱۱- (۱۱) -/بألفى / M بالف [كذا].
 - ۱۲- (۱۲) -/نكر: فضائل أهل البيت -عليهم السلام- من كتاب فضائل الصحابة، ط. محمودی، ص. ۱۷۸ و سنج: مناقب أهل البيت -عليهم السلام- ابن المغازلی، ط. محمودی، ص. ۱۶۲.
 - ۱۳- (۱۳) -/بن / M ابن
 - ۱۴- (۱۴) -/خدای / M خدا.
 - ۱۵- (۱۵) -/صلى الله عليه و آله / M ص.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -خدا/ M خدای.

۱۸- ((۱۸)) -است/ M ست.

۱۹- ((۱۹)) -صلی الله علیه و آله/ M ندارد.

۲۰- ((۲۰)) -بن/ M ابن.

۲۱- ((۲۱)) -الله صلی/در M نیامده است.

علی باب الجنه: لا إله إلا الله، (۱) محمد رسول الله علی أخوه ولی الله أوجب الله (۲) ولايته و حبه علی الذرّ قبل خلق السموات و الأرض بألفی (۳) عام فمن سرّه أن یلقى (۴) الله و هو عنه راض فلیوال علیّا و عترته فإنّهم أولیائی و نجبائی و أحبّائی و خلفائی. (۵)

و (۶) باز از جابر بن عبد الله أنصاری (۷) روایتست که او گفت که: رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۸)- فرمود که: نوشته (۹) است بر در بهشت که لا- إله إلا- الله، محمّد رسول الله، (۱۰) علیّ أخوه ولیّ الله، (۱۱) یعنی: علی برادر رسول و (۱۲) ولیّ خداست و خدای- تبارک و تعالی- واجب گردانید ولایت (۱۳) آن حضرت و دوستی آن حضرت را بر ارواح پیش از خلق آسمانها و زمینها به دو هزار سال. هر که خواهد که چون (۱۴) روز قیامت شود (۱۵) خدای- تبارک و تعالی- ازو (۱۶) راضی باشد، پس باید که مرتضی علی و فرزندان او را امام داند. پس بدرستی که ایشان دوستان و برگزیدگان (۱۷) من و محبوبان من و (۱۸) خلیفه های منند.

[روایت سی و ششم: از ابن عباس]

و عن ابن عباس أنّ رسول الله (۱۹) -صلی الله علیه و اله (۲۰)- قال: شیعه علی هم الفائزون یوم

ص: ۱۸۲

۱- (۱) -الله/در M واپسین حرف هم پیش دارد و هم زیر.

۲- (۲) -الله/در M نیامده است.

۳- (۳) -بألفی / M بالف.

۴- (۴) -یلقى / M یلقى.

۵- (۵) -شیخ حرّ عاملی در الجواهر السّتیة (ص ۳۰۴) این حدیث را-با مختصر تفاوتی-به نقل از بررسی آورده و او از فردوس دیلمی نقل کرده است.

۶- (۶) -و/در M زیر دارد.

۷- (۷) -أنصاری / M الانصاری.

۸- (۸) -صلی الله علیه و آله / M ص.

۹- (۹) -نوشته / M نوشته [!].

۱۰- (۱۰) -الله/در M نیامده است.

۱۱- (۱۱) -الله / M الله.

۱۲- (۱۲) -و/در M زیر دارد.

۱۳- (۱۳) -ولایت / M ولایت.

۱۴- (۱۴) -چون / M ندارد.

۱۵- (۱۵) -شود / M +و.

۱۶- (۱۶) -ازو/ M از او(به نظر می رسد ألف را پس از کتابت میان زای و واو إقحام کرده اند).

۱۷- (۱۷) -برگزیدگان/ M برگزیده کان.

۱۸- (۱۸) -و/در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹) -رسول/ M رسول.

۲۰- (۲۰) -صلی الله علیه و اله/ M ندارد.

القیمه. یا علی! انا منک و أنت منی. شیعتک شیعی و روحک روحی و اولیاءک اولیائی.

من أحبهم فقد أحبني و من أبغضهم فقد أبغضني و من عاداهم فقد عاداني. یا علی! شیعتک مغفور لهم علی ما کان منهم من عیوب و ذنوب و انا الشفیع لهم إذا قمت المقام المحمود (۱) فبشرهم بذلك. یا علی! شیعتک شیعه الله و أنصارک أنصار الله و اولیاءک اولیاء الله (۲) و حزبک حزب الله و حزب الله (۳) هم المفلحون. یا علی! سعد من والاک و شقی من عاداک. (۴)

و (۵) از عبد الله عباس (۶) منقولست که رسول خدا-صلی الله علیه و آله- فرمود که: شیعیان علی بن (۷) ابی طالب، ایشانند رستگاران در روز قیامت، نه غیر ایشان. (۸) یا علی! من از توام و تو از منی. شیعه تو شیعه و پیرو (۹) من است (۱۰) و روح تو روح من است و دوستان تو دوستان منند (۱۱). هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است (۱۲) و هر که اظهار دشمنی با او کند با من اظهار دشمنی کرده است. یا علی! شیعه تو را عاقبت خواهند آمرزید با همه عیبها و (۱۳) گناهان و (۱۴) من شفیع ایشانم چون در مقام شفاعت بایستم. پس ایشان را بشارت ده به این. یا علی! شیعه و پیرو تو (۱۵) شیعه خداست و یاوران تو یاوران خداوند و دوستان تو دوستان

ص: ۱۸۳

-
- ۱- (۱) -المقام المحمود/در هر دو کلمه در M حرف واپسین پیش دارد.
 - ۲- (۲) -الله/در M واپسین حرف پیش دارد.
 - ۳- (۳) -و حزب الله / M ندارد.
 - ۴- (۴) -مقایسه کنید با: آمالی ی صدوق، ط. البعثه، ص ۴۱۱.
 - ۵- (۵) -و/در M زیر دارد.
 - ۶- (۶) -عباس/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۷- (۷) -بن / M ابن.
 - ۸- (۸) -ایشان/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۹- (۹) -پیرو/در M راء زیر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) -من است / M منست.
 - ۱۱- (۱۱) -منند/در R گویا نخست «منست» بوده و آنگاه با دستکاری به «منند» تبدیل شده و-احتمالا برای آنکه ناخوانا نباشد- زیرش نوشته شده: «من اند». M من است.
 - ۱۲- (۱۲) -داشته است/زیر تاء در M اظهار گردیده.
 - ۱۳- (۱۳) -و/در M زیر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) -و/در M زیر دارد.
 - ۱۵- (۱۵) -تو/در M تاء زیر دارد-که احتمالا بایستی ناشی از مسامحه کاری رونویسگر در باب-

خداوند و (۱) لشکر تو لشکر خداست، و (۲) لشکر خدا، ایشانند رستگاران. یا علی! سعادت‌مند کسی که دوست تو باشد و شقی کسی که دشمن تو باشد.

[روایت سی و هفتم: از حدیثه]

و عن حدیثه (۳) قال: قال رسول الله -صلى الله عليه و اله-: «عليّ (۴) خير البشر، من أبي فقد كفر. (۵) يعني: عليّ بهترین خلاق است. (۶) هر که ابا کند کافر است.

[روایت سی و هشتم: از حافظ بن مردویه]

و حافظ ابن (۷) مردویه (۸) دوازده حدیث نقل کرده است به این مضمون و (۹) غیر (۱۰) او نیز از علمای عامّه (۱۱) به طرق متکثره نقل کرده اند. (۱۲)

و عن النّبىّ -صلى الله عليه و اله- أنّه قال: يا عليّ! أنت أخي و وارثي و وصيّی و خلیفتی فی أهلی و أمینی فی حیوتی (۱۳) و بعد مماتی. محبّک محبّی و مبغضک مبغضی. یا علیّ! أنا و أنت و الأئمّه من ولدک ساده فی الدنیا و ملوک فی الاخره. من عرفنا فقد عرف الله و من أنکرنا فقد أنکر الله. (۱۴)

و (۱۵) از رسول خدا (۱۶) -صلى الله عليه و آله- منقولست که فرمود: یا علی! تو برادر منی و وصی منی و (۱۷) خلیفه منی در اهل من و امین منی در زندگانی من و بعد از مرگ من

ص: ۱۸۴

-
- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
 - ۲- (۲) -و/در M زبر دارد.
 - ۳- (۳) -حدیثه/در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۴- (۴) -علیّ / M ندارد.
 - ۵- (۵) -نگر: کشف الغمّه، ط. دار الأضواء، ۱/۱۵۵.
 - ۶- (۶) -است / M است [کذا].
 - ۷- (۷) -ابن / M بن.
 - ۸- (۸) -مردویه / M مردویه. در R هیچ حرکتگذاری ندارد.
 - ۹- (۹) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) -غیر/در M زبر یکم إظهار گردیده است.
 - ۱۱- (۱۱) -عامّه/در M «م» زیر دارد.
 - ۱۲- (۱۲) -کرده اند / M کرده اند.

۱۳- ((۱۳)) - حیوتی / M حیواتی [کذا].

۱۴- ((۱۴)) - نگر: أمالی ی صدوق، ط. مؤسسہ البعثہ، ص ۷۵۴ و ۷۵۵.

۱۵- ((۱۵)) - و/در M زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) - خدا/ M +ص.

۱۷- ((۱۷)) - و/در M زیر دارد.

دوست تو دوست من است و (۱) دشمن تو دشمن من است. یا علی! من و (۲) تو به منزله (۳) پدر و مادر (۴) این اُمّتیم (۵). یا علی! تو و امامان از فرزندان تو (۶) سیدان (۷) و مهترانند (۸) در دنیا و پادشاهانند در آخرت. هر که ما را شناخت (۹) به وسیله ما خدا را شناخت و هر که ما را نشناخت خدا را نشناخت.

[روایت سی و نهم: از أسماء بنت عمیس]

و عن أسماء بنت (۱۰) عمیس قال: (۱۱) سمعت سیدتی فاطمه -علیها السلام- تقول: لیله (۱۲) دخل بی علی بن (۱۳) ابی طالب أفزعی فی فراشی فقلت: (۱۴) أفزعت (۱۵) -یا سیده النساء!-؟ قالت: بلی (۱۶). سمعت الأرض یحدّثه و یحدّثها فأصبحت و أنا فزعه (۱۷) فأخبرت والدی -صلی الله علیه و اله- فسجد سجده طویله ثم رفع رأسه و قال: یا فاطمه! أبشری بطیب النسل فإنّ الله فضّل بعلک علی سائر (۱۸) خلقه و أمر الأرض أن یحدّثه (۱۹) بأخبارها و ما یجری

ص: ۱۸۵

- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -و/در M زبر دارد.
- ۳- (۳) -منزله/در M لام زیر دارد.
- ۴- (۴) -مادر/ M +من است.
- ۵- (۵) -اینجا، ترجمه با نصّ عربی ناهماهنگ است. دقّت شود.
- ۶- (۶) -تو/ M +و.
- ۷- (۷) -سیدان/زبر سین در M إظهار گردیده است.
- ۸- (۸) -مهترانند/در R چنین است. M مهترند.
- ۹- (۹) -شناخت/در M دستکاری شده و یک «ن» به اول آن اضافه گردیده است.
- ۱۰- (۱۰) -بنت/در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زبر.
- ۱۱- (۱۱) -قال/چنین است در R و M!.
- ۱۲- (۱۲) -لیله/ M و R لیله.
- ۱۳- (۱۳) -بن/ M ابن.
- ۱۴- (۱۴) -فقلت/ M فقلت.
- ۱۵- (۱۵) -فزعت/در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۱۶- (۱۶) -بلی/ R ندارد. ولی در M آمده است.
- ۱۷- (۱۷) -فزعه/در M عین هم زبر دارد و هم زیر!
- ۱۸- (۱۸) -سائر/ M سایر.
- ۱۹- (۱۹) -یحدّثه/ M یحدّث.

روایتست از أسماء دختر عمیس که او گفت: شنیدم از سیده (۲) خودم، فاطمه (۳) زهرا (۴) -صلوات الله علیها- که می فرمود (۵) که: آن شبی که حضرت علی بن (۶) ابی طالب -صلوات الله علیه- بر من داخل شد، مرا در خوابگاه ترسانید! من گفتم: ای سیده (۷) زنان! آیا ترسیدی (۸)؟! گفت: بلی؛ شنیدم زمین را که با او سخن می گفت و آن حضرت با زمین سخن می گفت؛ پس چون صبح شد من همان ترسناک (۹) بودم. پس خبر (۱۰) دادم پدرم را -صلوات الله علیه-؛ پس آن حضرت سجده درازی کرد؛ پس سر برداشت (۱۱) و گفت: ای (۱۲) فاطمه (۱۳)! خوشحال باش که نسل تو نیکو و (۱۴) پاکیزه و معصوم خواهند بود. پس بدرستی (۱۵) که خدای -تبارک و تعالی- تفضیل داد شوهر تو را بر جمیع خلائق و آفریده های خود و امر کرد زمین را که خبرهای خود را به آن حضرت حکایت کند و آنچه بر وی

ص: ۱۸۶

-
- ۱- (۱) -نگر الإقبال ابن طاوس، ط. قتیومی، ۳/۹۴؛ و: الطرائف ابن طاوس، ط. رجائی، ص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ و: المحتضر حلّی، ص ۱۷۲؛ و: كشف الغمّه، ط. دار الأضواء، ۱/۲۸۹.
- ۲- (۲) -سیده/زبر حرف یکم در M إظهار گردیده است.
- ۳- (۳) -فاطمه / M فاطمه.
- ۴- (۴) -زهرا / M زهراء.
- ۵- (۵) -می فرمود / M می فرمودند.
- ۶- (۶) -بن / M ابن.
- ۷- (۷) -سیده/زبر حرف یکم در M إظهار گردیده است.
- ۸- (۸) -ترسیدی / M ترسندی.
- ۹- (۹) -ترسناک/در M واپسین حرف زبر دارد. «ترسناک» به معنای خائف و بیمناک از دیرباز در پارسی به کار می رفته است؛ چنان که نظامی گفته: توانگر که باشد زرش زیر خاک/زدان بود روز و شب ترسناک. سنج: فرهنگ بزرگ سخن، ص ۱۶۹۷.
- ۱۰- (۱۰) -خبر/در M به زیر باء کتابت شده و این خوانش موافق تلفظ عوام اصفهان امروز است.
- ۱۱- (۱۱) -برداشت/در M واپسین حرف زبر دارد!
- ۱۲- (۱۲) -ای/در M زیر حرف یکم إظهار گردیده.
- ۱۳- (۱۳) -فاطمه/در M زیر طاء إظهار گردیده است.
- ۱۴- (۱۴) -و/در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -بدرستی / M بدرستی.

واقع خواهد شد (۱) از آفتاب بر آمدن تا آفتاب فرورفتن.

و این حدیث نیز دلالت می کند بر افضلیت آن حضرت بر جمیع پیغمبران.

[روایت چهارم: از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)]

و عن امیر المؤمنین (۲) و امام المتّقین علی بن ابی طالب-صلوات الله و سلامه علیه-قال:

قال رسول الله-صلى الله عليه و اله:- ما خلق الله خلقا (۳) أفضل منى و لا أكرم عليه منى. قال على-صلوات الله و سلامه عليه- فقلت: يا رسول الله (۴) أفأنت (۵) أفضل أم جبرئيل؟ فقال: يا على! إن الله فضل أنبياء المرسلين على ملائكته (۶) المقربين و فضلنى على جميع التّبيين و المرسلين و الفضل بعدى لك و للأئمّه (۷) من بعدك و إنّ الملائكة (۸) لخدّامنا (۹) و خدّام محبّينا (۱۰)-يا على!-الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربّهم و يستغفرون للذين امنوا بولايتنا. (۱۱) يا على! لو لا نحن ما خلق الله ادم و لا حوا و لا الجنّه و لا النار و لا السّماء و لا الأرض. فكيف لا نكون (۱۲) أفضل من الملائكة و قد سبقناهم إلى معرفه ربّنا و تسبيحه و تهليله و تقديسه لأنّ أوّل ما خلق الله-عزّ و جلّ-أرواحنا فأنطقها بتوحيده و تمجيدته ثمّ خلق الملائكة فلمّا شاهدوا أرواحنا نورا واحدا استعظمت أمرنا فسبحنا لتعلم الملائكة أنّا خلق (۱۳) مخلوقون و أنّه منزّه (۱۴) عن صفاتنا فسبّحت الملائكة لتسيحنا

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - شد/در M شين زبر دارد.

۲- (۲) - أمير المؤمنین/در M و R بر روی راء زبر نهاده شده است!

۳- (۳) - خلقا/در R روی خاء دو زبر نهاده شده و روی لام-کما فى المتن-سکون. ضبط نص موافق M است.

۴- (۴) - رسول الله / R +ص.در M روی حرف پایانی رسول پیش نهاده شده!

۵- (۵) - فأنت / M فامنت.

۶- (۶) - ملائکته / M الملائکه.

۷- (۷) - للأئمّه / M الأئمّه.

۸- (۸) - الملائکه/در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زبر!

۹- (۹) - لخدّامنا / M الخدّامنا.

۱۰- (۱۰) - محبّينا / M محبّنا.

۱۱- (۱۱) - بولايتنا / M بولايتنا.

۱۲- (۱۲) - نكون / M تكون [کذا].

۱۳- (۱۳) - خلق / M خلق.

۱۴- (۱۴) - منزّه / M منزّه.

و نَزَّهتَه عن (1) صفاتنا (2) فلَمَّا شاهدوا عظم (3) شَأْننا هَلَلْنَا لتعلم (4) الملائكَه أن لا إله إلا الله و أَنَا عبيد و لسنا بالهه يجب (5) أن لا نعبد معه أو دونه. فقالوا: لا إله إلا الله. فلَمَّا شاهدوا كبر محلَّنَا كبرنا لتعلم الملائكَه أن الله أكبر من أن ينال (6) عظم (7) المحلَّ إلا- به. فلَمَّا شاهدوا ما جعله لنا من العزِّ و القوَّة قلنا: لا حول و لا قوَّة إلا بالله العليِّ العظيم لتعلم الملائكَه أن لا حول و (8) لا قوَّة إلا- بالله. فلَمَّا شاهدوا ما أنعم الله علينا و أوجبه (9) علينا (10) من فضل الطَّاعه قلنا: الحمد لله لتعلم الملائكَه ما يحقُّ الله-تعالى ذكره- علينا من الحمد على نعمه. فقالت: الحمد لله فبنا (11) اهتدوا (12) إلى معرفه توحيد (13) الله-عزَّ و جلَّ- و تسيحه (14) و تهليله و تحميده و تمجيده. (15) ثمَّ إنَّ الله-تبارك (16) و تعالی- خلق ادم فأودعنا صلبه و أمر الملائكَه بالسَّجود له تعظيماً لنا و إكراماً و كان سجودهم لله-عزَّ و جلَّ- عبوديَّه و لادم إكراماً و طاعه لكوننا فى صلبه. فكيف لا نكون (17) أفضل من الملائكَه و قد سجدوا (18) لادم كلَّهم أجمعون و إنَّه

ص: ۱۸۸

- ۱- (۱) - عن / M من.
- ۲- (۲) - صفاتنا/ در M صاد زبر دارد!
- ۳- (۳) - عظم / M عظم.
- ۴- (۴) - لتعلم / M لتعلم [كذا].
- ۵- (۵) - يجب / M يجب [كذا].
- ۶- (۶) - ينال / R ينال. M ينال.
- ۷- (۷) - عظم / R عظيم. M عظم.
- ۸- (۸) - لا حول و / M ندارد.
- ۹- (۹) - أوجبه / M او حئه [كذا].
- ۱۰- (۱۰) - علينا/ در R در ادامه «لنا ظ» نوشته شده بوده است که خط زده اند و با خطی ریزتر بالای سطر «لنا ط ل» نوشته شده. ضبط M موافق متن است.
- ۱۱- (۱۱) - فبنا / M فينا.
- ۱۲- (۱۲) - اهتدوا / M اهتدوا.
- ۱۳- (۱۳) - معرفه توحيد / M و R توحيد معرفه. در R روی لفظ نخست «خ» و روی لفظ دوم «م» نهاده شده است، به نشانه مؤخر و مقدم.
- ۱۴- (۱۴) - تسيحه / R تسيحه. M تسيحه.
- ۱۵- (۱۵) - تهليله و تحميده و تمجيده/ در M در هر سه کلمه معطوف حرف پیش از آخر زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - تبارك/ در M راء زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - نکون / M تکون.
- ۱۸- (۱۸) - سجدوا / M سجد.

لَمَّا عَرَجَ (١) بِي إِلَى السَّمَاءِ أَذِنَ جِبْرِئِيلُ مِثْنَى مِثْنَى وَ أَقَامَ مِثْنَى مِثْنَى ثُمَّ قَالَ لِي: تَقَدَّمَ (٢) يَا مُحَمَّدُ! فَقُلْتُ (٣) لَهُ: يَا جِبْرِئِيلُ! (٤) أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، (٥) لِأَنَّ اللَّهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (٦)- فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَ فَضَّلَكَ خَاصَّةً. قَالَ: فَتَقَدَّمْتُ وَ صَلَّيْتُ بِهِمْ وَ لَا- فَخَرْتُ. فَلَمَّا انْتَهَيْتَ بِهِ إِلَى حِجْبِ (٧) النَّوْرِ قَالَ لِي (٨) جِبْرِئِيلُ: تَقَدَّمَ- يَا مُحَمَّدُ! وَ تَخَلَّفَ عَنِّي. فَقُلْتُ: (٩) يَا جِبْرِئِيلُ (١٠) فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ (١١) تَفَارِقُنِي؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّي الْهَدَى وَ ضَعْنِي اللَّهُ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ جَاوَزْتَهُ احْتَرَقْتَ أَجْنَحَتِي بَتَعْدَى (١٢) حُدُودِ رَبِّي- جَلَّ جَلَالُهُ (١٣)-؛ فَزَخَّ بِي زَخَّهُ فِي النَّوْرِ حَتَّى انْتَهَيْتَ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ عُلُوِّ مَكَانِي فَنُودِيْتُ: يَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ (١٤): لِيَبْكُ رَبِّي!- وَ سَعَدِيكَ! تَبَارَكَتْ وَ تَعَالَيْتَ! فَنُودِيْتُ: يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ نُورِي (١٥) فِي عِبَادِي وَ رَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَ حِجَّتِي عَلَى بَرِيَّتِي (١٦). لَكَ وَ لِمَنْ تَبِعَكَ خَلَقْتَ جَنَّتِي، وَ لِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتَ نَارِي (١٧) وَ لِأَوْصِيَاءِكَ (١٨) أَوْجِبْتَ كِرَامَتِي وَ لِشَيْعَتِهِمْ أَوْجِبْتَ ثَوَابِي. فَقُلْتُ: يَا رَبِّ! مِنْ أَوْصِيَائِي (١٩)؟ فَنُودِيْتُ: يَا

ص: ١٨٩

- ١- (١) -عرج/چنين است در M و R.
- ٢- (٢) -تقدم/ تقدم M.
- ٣- (٣) -فقلت/ M و R فقلت.
- ٤- (٤) -جبرئيل/ در M راء زير دارد.
- ٥- (٥) -نعم/ M نعم [كذا]. قابل توجه است كه «نعم» نيز ريختي است از «نعم». نگر: مختار الصحاح.
- ٦- (٦) -و تعالی/ M ندارد.
- ٧- (٧) -حجب/ در M حرف واپسين هم زير دارد و هم پيش. پس از كتابت يك «ال» هم بر سر حاء افزوده اند.
- ٨- (٨) -لی/ M و R +یا. ولی در R روی آن خط زده شده است.
- ٩- (٩) -فقلت/ در M واپسين حرف زير دارد.
- ١٠- (١٠) -جبرئيل/ در M راء زير دارد.
- ١١- (١١) -الموضع/ در M واپسين حرف زير دارد.
- ١٢- (١٢) -بتعدی/ M تتعدی.
- ١٣- (١٣) -جلاله/ M جلاله.
- ١٤- (١٤) -قلت/ M قلت.
- ١٥- (١٥) -نوری/ M نودی.
- ١٦- (١٦) -بريئتى/ در M پس از راء يك دندانۀ اضافه كتابت گرديده است.
- ١٧- (١٧) -ناری/ M نادى.
- ١٨- (١٨) -لاوصيائك/ M لاوصائك.
- ١٩- (١٩) -أوصيائي/ M اوصائي.

محمد! أوصياؤك (۱) المكتوبون على ساق العرش فنظرت و أنا بين يدي ربّي -جلّ جلاله (۲)- إلى ساق العرش فرأيت اثني عشر (۳) نورا سطرا أخضر عليه اسم أوصيائي (۴) أولهم عليّ بن (۵) أبي طالب (۶) و آخرهم مهديّ أمتي. فقلت: يا رب! أهؤلاء أوصيائي بعدى؟ فنوديت: يا محمد! هؤلاء (۷) أوليائي (۸) و أحبائي و أوصيائي و حججى بعدك على بريّتى (۹). و عزّتى و جلالى لأظهرنّ بهم دينى و لأغلبنّ (۱۰) بهم كلمتى و لأطهرنّ الأرض باخرهم من أعدائى و لأملكنّه (۱۱) مشارق الأرض و مغاربها و لأسخرنّ له الرّياح و لأذللنّ (۱۲) له السيّاح الصّعب و لأرقينّه (۱۳) فى الأسباب و لأنصرنّه بجندى و لأمدنّه (۱۴) بملائكتى حتّى يعلن (۱۵) دعوتى و يجمع (۱۶) الخلق (۱۷) على توحيدى ثمّ لأديمنّ ملكه و لأداولنّ (۱۸) الأيام بين أوليائيّ إلى يوم القيمة. (۱۹)

دیگر روایتست از حضرت امیر المؤمنین و (۲۰) امام (۲۱) المتّقین علیّ بن ابی طالب -

ص: ۱۹۰

- ۱- (۱) - أوصياؤك / M اوصائك.
- ۲- (۲) - جلّ جلاله / M حلّ جلاله.
- ۳- (۳) - اثني عشر / R اثنا عشر. ضبط نص موافق M است.
- ۴- (۴) - أوصيائي / M اوصائي.
- ۵- (۵) - بن / M ابن.
- ۶- (۶) - طالب / M طالب.
- ۷- (۷) - هؤلاء / در M حرف واپسین پیش دارد.
- ۸- (۸) - أوليائي / M اوصيائي. (البته بدون دندانہ یاء! درحالی که نقطه های یاء را دارد!!).
- ۹- (۹) - بريّتى / در M پس از راء یک دندانہ اضافه کتابت گردیده است.
- ۱۰- (۱۰) - لأغلبنّ / R لاغلبنّ. M لاغلبنّ.
- ۱۱- (۱۱) - لأملكنّه / M لاملكته.
- ۱۲- (۱۲) - لأذللنّ / در M بجای «ذ»، «ز» نوشته شده است.
- ۱۳- (۱۳) - لأرقينّه / M لارقينّه.
- ۱۴- (۱۴) - لأمدنّه / M لامدنه.
- ۱۵- (۱۵) - يعلن / M يعلن.
- ۱۶- (۱۶) - يجمع / در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۱۷- (۱۷) - الخلق / M الخلق.
- ۱۸- (۱۸) - لأداولنّ / در M تشدید روی واو نهاده شده است!
- ۱۹- (۱۹) - نگر: علل الشرائع، ط. حیدریّه، ۱/۵-۷؛ و: کمال الدّین صدوق، ط. غفاری، صص ۲۵۴-۲۵۶؛ و: عیون أخبار الرّضا-علیه السلام- ط. أعلمی، ۱/۲۳۷.
- ۲۰- (۲۰) - و / در M زبر دارد.

۲۱- (۲۱) - إمام/در M واپسین حرف زبر دارد.

صلوات الله و سلامه عليه- که آن حضرت فرمود که: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- فرمود که:

نیافریده است خدای (۱)-تبارک و تعالی- خلقی افضل از من و نه خلقی گرامی تر بر خدای تعالی (۲) از من. حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله (۳) و سلامه عليه (۴)-فرمود که: من گفتم: یا رسول الله! تو فاضل تری یا جبرئیل؟ پس حضرت فرمود که: یا علی! بدرستی که خدای-تبارک و (۵)تعالی-تفضیل داده است پیغمبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرب خود و مرا تفضیل داده است بر همه پیغمبران و مرسلان (۶)و بعد از مرتبه من فضل و زیادتى بر پیغمبران تو راست و امامان بعد از تو و بدرستی که فرشتگان خدمتکاران مااند و خدمتکاران دوستان مااند. یا علی! آن فرشتگان که حاملان عرش اند و (۷)آنهايي (۸) که در (۹)دور عرشند (۱۰)تزیه می کنند خدای-تبارک و تعالی-را (۱۱)و مشغولند به حمد پروردگار خود و استغفار می کنند و طلب آموزش می کنند از برای آن کسانی که ایمان آورده اند به ولایت ما. یا علی! (۱۲)اگر ما نمی بودیم خدای-تبارک و تعالی- نمی آفرید نه آدم را و (۱۳)نه حوّا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان را و (۱۴)نه (۱۵)زمین را. پس

ص: ۱۹۱

- ۱- (۱) -خدای/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۲- (۲) -تعالی / M تبارک و تعالی.
- ۳- (۳) -الله / M ندارد.
- ۴- (۴) -عليه / R ندارد.
- ۵- (۵) -تبارک و/در متن R نیامده ولی به خطی ریزتر لفظ «تبارک» بالای سطر افزوده شده است.
- ۶- (۶) -و/در M زبر دارد.
- ۷- (۷) -و/در M زبر دارد.
- ۸- (۸) -آنهايي /چنین است در R . M انھائی.
- ۹- (۹) -در/ M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) -عرشند/ M عرش اند.
- ۱۱- (۱۱) -را/ M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) -علي / M علی.
- ۱۳- (۱۳) -و/در M زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) -و/در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -نه/زبر نون در M اظهار گردیده است.

چگونه ما بهتر از فرشتگان نباشیم و (۱) حال آنکه ما پیشی گرفته ایم (۲) ایشان را به معرفت پروردگار (۳) خود و تسبیح او و (۴) تهلیل او و تقدیس او زیرا که اول چیزی که خدای-تبارک و تعالی-آفرید ارواح ما را آفرید؛ پس (۵) ایشان را گویا ساخت به توحید خود و (۶) تعظیم خود. پس آفرید فرشتگان را. پس چون فرشتگان دیدند ارواح ما را از یک (۷) نور بزرگ (۸) دانستند شان ما را. پس ما پروردگار خود را به تنزیه یاد کردیم تا بدانند فرشتگان که ما خلقیم آفریده شده و خدای-تبارک و تعالی-منزه است از صفات ما. پس تسبیح گفتند فرشتگان از جهت تسبیح ما و منزه دانستند خدای-تبارک و تعالی-را از صفات ما. پس دیگر چون فرشتگان بزرگواری شان ما را مشاهده کردند، ما تهلیل کردیم و خداوند خود را به یگانگی یاد کردیم تا بدانند فرشتگان که بجز او خداوندی نیست و (۹) ما بندگان اوئیم و (۱۰) ما را نمی سزد خدایی (۱۱) پس نباید که ما را بندگی (۱۲) کنند، نه با او و نه بی او.

پس (۱۳) ایشان نیز گفتند: لا إله إلا الله و خدای-تبارک و تعالی-را به یگانگی یاد کردند. پس دیگر فرشتگان چون مشاهده (۱۴) نمودند بزرگواری مرتبه ما را ما خداوند خود را-عزّ شانه-به بزرگواری یاد کردیم به گفتن «الله أكبر» تا بدانند فرشتگان که خدای-تبارک و تعالی- از آن بزرگوارتر است که به مرتبه [ای] عظیم توان رسید بدون فضل او. پس دیگر چون فرشتگان مشاهده کردند آنچه را که خدای-تبارک و (۱۵) تعالی-مقرّر ساخته بود از برای ما از

ص: ۱۹۲

-
- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
 - ۲- (۲) -گرفته ایم/زیر تاء در M اظهار گردیده است.
 - ۳- (۳) -پروردگار/ M خدای.
 - ۴- (۴) -و/در M زبر دارد.
 - ۵- (۵) -پس/ M ندارد.
 - ۶- (۶) -و/در M زبر دارد.
 - ۷- (۷) -یک/در M واپسین حرف زبر دارد.
 - ۸- (۸) -بزرگ/در M واپسین حرف زبر دارد.
 - ۹- (۹) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) -خدایی/ضبط نص موافق R است. M خدائی.
 - ۱۲- (۱۲) -بندگی/ M بزرگ.
 - ۱۳- (۱۳) -پس/در M مکرّر نوشته شده است.
 - ۱۴- (۱۴) -مشاهده/ M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) -تبارک و/ M ندارد.

عزّت و (۱) قوّت گفتیم (۲) که: لا- حول و لا- قوّه إلّا- بالله العلیّ العظیم- یعنی: نیست حولی (۳) و قوّتی مگر به سبب خداوند بزرگوار (۴) عظیم تا بدانند فرشتگان که نیست ما را حولی (۵) و قوّتی مگر به خدای- تبارک و تعالی. پس دیگر چون مشاهده نمودند نعمتهایی (۶) را که خدای- تبارک و تعالی- به ما انعام کرده بود و واجب گردانیده بود بر ما از فضیلت طاعت (۷) ما را و یا واجب گردانیده (۸) بود از برای ما (۹) از فضیلت إطاعت خلا- یر ما را، گفتیم ما (۱۰): الحمد لله و شکر او به جای آوردیم تا بدانند فرشتگان حقّی را که واجبست از خدای- تبارک و تعالی- بر ما از شکر نعمتهای او. پس ملائکه (۱۱) گفتند: الحمد لله. پس به سبب ما راه یافتند فرشتگان به شناختن توحید خدای- تبارک و تعالی- و (۱۲) تسبیح او و تهلیل او و تحمید او و تمجید او. پس بدرستی که خدای- تبارک و تعالی- آدم را آفرید و انوار ما را در پشت او جای داد (۱۳) و امر کرد فرشتگان را که سجده او کنند از جهت (۱۴) تعظیم و اِکرام ما و سجده ایشان خدای را بود از روی بندگی و (۱۵) آدم را بود (۱۶) از روی اِکرام و (۱۷) إطاعت؛ چون ما در صلب او بودیم. پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - و/در M زبر دارد.

۲- (۲) - گفتیم / M کفتم.

۳- (۳) - حولی/در M بر حرف یکم آشکارا زبر کتابت گردیده است.

۴- (۴) - بزرگوار/در M راء زبر دارد.

۵- (۵) - حولی/در M بر حرف یکم آشکارا زبر کتابت گردیده است.

۶- (۶) - نعمتهایی/چنین است در M . R نعمتهایی.

۷- (۷) - طاعت / M اطاعت.

۸- (۸) - گردانیده/ M کرد و بنده.

۹- (۹) - ما/ M ندارد.

۱۰- (۱۰) - گفتیم ما / M کفتم.

۱۱- (۱۱) - ملائکه / M ملایک(البته بدون نقطه های یاء).

۱۲- (۱۲) - و/در M نیامده است.

۱۳- (۱۳) - داد/ M داده.

۱۴- (۱۴) - جهت / M ندارد.

۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.

۱۶- (۱۶) - بود/در M واو زبر دارد.

۱۷- (۱۷) - و/در M زبر دارد.

و حال (۱) آنکه ایشان همه سجده آدم کردند و بدرستی که چون مرا به آسمان بردند جبرئیل اذان گفت دو دو و اقامت گفت (۲) دو دو. پس مرا گفت (۳) که: پیش رو یا محمّد! پس گفتم: یا جبرئیل! پیشی گیرم بر تو؟ گفت: بلی، زیرا که خدای-تبارک و تعالی-تفضیل داده است پیغمبران خود را بر فرشتگانش تمام و بتخصیص تو را بر همه تفضیل (۴) داده است (۵). حضرت فرمود که: من پیش رفتم و با ایشان نماز کردم و به این فخر نمی کنم. پس چون با جبرئیل (۶) به حجابهای نور رسیدم جبرئیل مرا گفت (۷) که: یا محمّد! پیش رو و مرا بگذار. (۸) پس گفتم: یا جبرئیل (۹) ادر چنین جایی (۱۰) تو از من جدایی (۱۱) می کنی؟ پس گفت:

یا محمّد! بدرستی که نهایت حدّ من که خدای-تبارک و تعالی-مقرّر ساخته است (۱۲) تا این موضع است. پس اگر بالاتر روم (۱۳) خواهد سوخت پره‌های من که از حدود پروردگار خود تجاوز کرده ام. پس به یک مرتبه (۱۴) در افتادم در عالم نور تا رسیدم (۱۵) به جایی (۱۶) که خدای-تبارک و تعالی-می خواست. پس ندا کردند مرا که: یا محمّد! پس گفتم که: لئیک و سعیدیک! ای پروردگار من! بزرگواری و بلندی قدر (۱۷) و مرتبه تورا است. پس ندا آمد (۱۸)

ص: ۱۹۴

-
- ۱- (۱) - و حال / M و حال.
 - ۲- (۲) - گفت / M گفت.
 - ۳- (۳) - گفت / M گفت.
 - ۴- (۴) - تفضیل / R تفضیل. M ندارد.
 - ۵- (۵) - پیغمبران... است / M ندارد.
 - ۶- (۶) - جبرئیل / در M باء زبر دارد.
 - ۷- (۷) - مرا گفت / M گفت مرا.
 - ۸- (۸) - بگذار / در M یک واو کوچک یا یک پیش اندکی پس از راء و البتّه بالاتر از سطر کتابت شده است.
 - ۹- (۹) - جبرئیل / در M باء زیر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - جایی / M جایی.
 - ۱۱- (۱۱) - جدایی / در M حرف چهارم نقطه ندارد.
 - ۱۲- (۱۲) - است / M ندارد.
 - ۱۳- (۱۳) - روم / M ندارد.
 - ۱۴- (۱۴) - به یک مرتبه / در M باء زبر دارد.
 - ۱۵- (۱۵) - رسیدم / M رسیدم [کذا].
 - ۱۶- (۱۶) - جایی / M جایی.
 - ۱۷- (۱۷) - بلندی قدر / M بلند قدری.
 - ۱۸- (۱۸) - آمد / M آمد.

که: یا محمّد! تو بنده منی و من پروردگار توام. پس مرا عبادت کن و بس (۱)، و (۲) بر من توکل کن و بس. (۳) پس (۴) بدرستی که تو (۵) نور منی و هدایت کننده (۶) بندگان منی و رسول منی به سوی خلق من و حجت منی بر آفریدگان من. از برای تو و از برای پیروان تو آفریده ام (۷) بهشت خود را و از برای مخالفان تو آفریده ام (۸) دوزخ را و از برای اوصیای تو واجب گردانیدم کرامت خود را و از برای شیعیان ایشان واجب گردانیده ام ثواب خود را. پس گفتم: پروردگارا! کیستند (۹) اوصیای من؟ پس ندا آمد که: یا محمّد! اوصیاء تو آنهاست که آسامی ایشان بر ساق عرش نوشته است. پس نظر کردم و حال آنکه بودم به نزد خدای-تبارک و تعالی-، به ساق عرش دیدم دوازده نور به سطری (۱۰) سبز بر او نوشته شده بود اسم اوصیای من. اوّل ایشان علی بن (۱۱) ابی طالب بود و آخر ایشان مهدی اُمّت (۱۲) من. پس گفتم: یا رب! آیا این جماعت اوصیای منند بعد از من؟ ندا آمد که: یا محمّد! اینها اولیاء (۱۳) منند و دوستان منند و اوصیای منند و حجت‌های منند بعد از تو بر خلق من. به عزّت من (۱۴) و (۱۵) جلال من که هر آینه (۱۶) دینم را به ایشان ظاهر گردانم و به

ص: ۱۹۵

-
- ۱- (۱) - بس / M پس.
 - ۲- (۲) - و / M ندارد.
 - ۳- (۳) - بس / M پس.
 - ۴- (۴) - پس / M و.
 - ۵- (۵) - تو/در M تاء زبر دارد!
 - ۶- (۶) - هدایت کننده/در M حرف یکم زبر دارد.
 - ۷- (۷) - آفریده ام / M افریدم.
 - ۸- (۸) - آفریده ام / M افریدم.
 - ۹- (۹) - کیستند/در R نخست «کیست» نوشته شده بوده و سپس دستکاری شده و به «کیستند» بدل گردیده است. M کیست.
 - ۱۰- (۱۰) - سطری / M سطر.
 - ۱۱- (۱۱) - بن / M ابن.
 - ۱۲- (۱۲) - اُمّت / M غائب.
 - ۱۳- (۱۳) - اولیاء/چنین است در M و R. در M روی کلمه سپسین یک «ی» کتابت گردیده است، احتمالاً- بدین معنا که «اولیای» نیز توان خواند؛ فلاحظ.
 - ۱۴- (۱۴) - من / M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) - هر آینه/در M نون زبر دارد.

ایشان آشکارا کنم کلمه توحید را و پاک گردانم به آخر (۱) ایشان زمین را از دشمنانم و هر آینه مالک (۲) گردانم او را بلاد مشرق و مغرب و همه را در تحت تصرف او درآورم (۳) و هر آینه بادها (۴) را مسخر او (۵) گردانم و ابرهای (۶) دشوار را ذلیل او گردانم و هر آینه او را بلند گردانم در جمیع سببهای بلندی و هر آینه او را یاری کنم به (۷) لشکر خود (۸) و (۹) هر آینه (۱۰) مدد کنم او را به فرشتگان خود تا ظاهر گردد دعوت من و جمع گردد (۱۱) خلق بر توحید من. پس دایم گردانم ملک (۱۲) او را و هر آینه آیام دولت (۱۳) دوستان خود را بکشم تا روز قیامت.

ای عزیز! اگر به غیر ازین حدیث نباشد در فضل ایشان، همین کافی است تو را. پس نیکو تدبّر کن!

[روایت چهل و یکم: روایت شده که از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) پرسیدند]

و روی آنه سئل (۱۴) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (۱۵) -صلوات الله و سلامه علیه- عن معنی

ص: ۱۹۶

-
- ۱- (۱) - آخر/در M خاء زبر دارد.
 - ۲- (۲) - مالک/ M مالک.
 - ۳- (۳) - درآورم/زیرهای واو و راء در M إظهار گردیده است.
 - ۴- (۴) - بادها/ M بادها.
 - ۵- (۵) - او/ M ندارد.
 - ۶- (۶) - ابرهای R ابرها. ضبط نص موافق M است لیک روی یاء را در M قدری مخدوش کرده و شاید خط زده باشند.
 - ۷- (۷) - به/ M از.
 - ۸- (۸) - خود/در M واو زبر دارد.
 - ۹- (۹) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - هر آینه/در M نون زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - گردد/چنین است در M و R لیک در R یک نقطه هم روی دال هست موهم این که کاتب «گردند» نوشته ولی در مدّ دندان نون تقصیر کرده باشد؛ و العلم عند الله. در M روی دال زبر إظهار گردیده است.
 - ۱۲- (۱۲) - ملک/ M ملک.
 - ۱۳- (۱۳) - دولت/زبر دال در M إظهار گردیده است.
 - ۱۴- (۱۴) - سئل/ M + عن. در R، در زیر سطر، پس از «سئل» اضافه شده: «عن».
 - ۱۵- (۱۵) - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب/ R امیر المؤمنین علی بن ابی طالب. M امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب.

قول رسول (۱) الله-صلى الله عليه و اله-: «إني مخلف (۲) فيكم الثقلين: كتاب (۳) الله و عترتي»، من العتره؟ فقال: أنا و الحسن و الحسين و الأئمه (۴) المعصومين (۵) من ولد الحسين تاسعهم مهديهم و قائمهم لا يفارقون كتاب الله و لا يفارقهم حتى يردوا (۶) على رسول (۷) الله-صلى الله عليه و اله- حوضه (۸).

روایتست (۹) از طرق اهل بیت (۱۰) که پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله علیه- از معنی قول رسول خدا-صلى الله عليه و آله- که آن حضرت فرمود که: «من از دنیا می روم و بعد از خود می گذارم در میان شما دو چیز عظیم: یکی کتاب خدا و دیگر عترت من»؛ پرسیدند که: این عترت کیست؟ حضرت فرمود که: منم و حسن و حسین (۱۱) و نه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی ایشانست (۱۲) و می ایستد به امر الهی در اعلای (۱۳) کلمه (۱۴) الله (۱۵) بالسيف (۱۶) و ایشان مفارقت نمی کنند کتاب الهی را و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی گردد تا وارد شوند در حوض کوثر بر رسول خدا(ص).

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - رسول/در M لام پیش دارد.

۲- (۲) - مخلف/ M مخلف.

۳- (۳) - کتاب/در M باء پیش دارد.

۴- (۴) - الأئمه/چنین است در M. در R واپسین حرف زیر دارد.

۵- (۵) - المعصومين/کذا فی R و M! در R ضبط «التسعه» به خط رونویسگر متن، بالای سطر افزوده شده است، با نشان «ل».

۶- (۶) - یردوا/در M از قلم افتاده است.

۷- (۷) - رسول/در M لام پیش دارد.

۸- (۸) - سنج: عیون أخبار الرضا-علیه السلام-، ط. أعلمی، ۶۰/۱؛ و: کمال الدین صدوق، ط. غفاری، ص ۲۴۰.

۹- (۹) - روایتست/در M حرف یکم زبر دارد.

۱۰- (۱۰) - بیت/در M زبر یکم اظهار گردیده است (ولی با تسامح در محل گذاشتن آن).

۱۱- (۱۱) - حسین/زبر سین در M اظهار گردیده است.

۱۲- (۱۲) - ایشانست/ M ایشان است.

۱۳- (۱۳) - اعلای/ M اعلای.

۱۴- (۱۴) - کلمه/چنین است در M. R کلمه.

۱۵- (۱۵) - الله/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۶- (۱۶) - بالسيف/ R با السيف. M بالسيف.

و این حدیث ثقلین از طرق اهل سنت قریب به دوست طریق منقول شده که نقل آنها سبب ملال می شود و (۱) در جمیع کتب ایشان مسطور است و إنکار این نمی تواند کرد زیرا که از حدّ تواتر گذشته است، بلکه از ضروریات دین شده است.

[روایت چهل و دوم: از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)]

و عن أمير المؤمنين علي بن (۲) أبي طالب - صلوات الله و سلامه عليه - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و اله - : يا علي! طوبى لمن أحببك و صدق بك و ويل لمن أبغضك و كذب بك.

محبوک معروفون فی السماء السابعة و الأرض السابعة السفلى و ما بین ذلك. هم أهل الدین و الورع و السمت الحسن و التواضع لله - عزّ و جلّ -؛ خاشعه (۳) أبصارهم و جله قلوبهم لذكر الله - عزّ و جلّ - و قد عرفوا (۴) حقّ ولايتك (۵) و ألسنتهم ناطقه بفضلک و أعینهم ساکبه تحننا علیک و علی الأئمه (۶) من ولدک یدینون لله بما أمرهم فی کتابه و جاءهم به البرهان من سنّه نبیه؛ عاملون بما يأمرهم به و أولوا (۷) الأمر منهم؛ متواصلون غیر (۸) متقاطعين؛ متحابون غیر (۹) متباغضين؛ و إنّ الملائکه لتصلی علیهم و تؤمن (۱۰) علی دعائهم و تستغفر (۱۱) للمذنب منهم و تشهد لحضرتهم (۱۲) و تستوحش (۱۳) لفقدهم (۱۴) إلى يوم القيامة. (۱۵)

و (۱۶) دیگر روایتست از پادشاه مؤمنان و (۱۷) پیشوای متقیان، حضرت علی بن (۱۸)

ص: ۱۹۸

- ۱- (۱) - و/در M نیامده است.
- ۲- (۲) - بن / M ابن.
- ۳- (۳) - خاشعه / M خاشعه.
- ۴- (۴) - عرفوا / M عرفوا.
- ۵- (۵) - ولايتك / در M حرف یکم زبر دارد.
- ۶- (۶) - الأئمه / در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۷- (۷) - أولوا / در R ألف پایانی در آغاز نبوده و بعدا اضافه شده است.
- ۸- (۸) - غیر / M غیر.
- ۹- (۹) - غیر / M غیر.
- ۱۰- (۱۰) - تؤمن / M تؤمن [کذا].
- ۱۱- (۱۱) - تستغفر / M يستغفر.
- ۱۲- (۱۲) - لحضرتهم / R لحضرتهم. M کحضرتهم.
- ۱۳- (۱۳) - تستوحش / M تستوحش.
- ۱۴- (۱۴) - لفقدهم / R لفقدهم. M لفقدهم.
- ۱۵- (۱۵) - سنج: عیون أخبار الرضا - علیه السلام -، ط. أعلمی، ۱/۲۳۶؛ و: بحار الأنوار، ۱۵۰/۶۵ (حدیث منقول از عیون به شماره

.۳)

۱۶- ((۱۶)) - و/در M زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) - و/در M زیر دارد.

۱۸- ((۱۸)) - بین / M و R ابن.

أبی طالب-صلوات اللّٰه و سلامه علیه-که آن حضرت فرمود که:رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله (۱)-فرمود که:یا علی!خوشا حال کسی (۲)که تو را دوست دارد و تو را تصدیق کند به إمامت (۳)و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و تو را باور ندارد به إمامت.یا علی!دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و زمین هفتم و هرچه میان این هر دو است و (۴)آفریدگان تمام ایشان را می شناسند.ایشانند اهل دین و ورع و (۵)سیرت نیکو و تواضع از برای خدای-تبارک و تعالی-؛چشمهای ایشان با خشوع است؛دلهای ایشان با خوف است از جهت ذکر خدای-تبارک و تعالی-؛و ایشان می دانند حقّ ولایت و إمامت و (۶)دوستی تو را و زبان ایشان گویاست (۷)به فضل تو و آب چشمهای ایشان روانست (۸)از روی شفقت بر تو و بر إمامان از فرزندان تو.إطاعت می کنند خدای-تبارک و تعالی-را به آنچه امر کرده است ایشان را در کتاب خود و به آنچه آمده است به ایشان دلیل او از سنّت رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-عمل کنندگانند به آنچه امر می کنند ایشان را به آن حضرات (۹)أئمه معصومین-صلوات اللّٰه علیهم أجمعین.با یکدیگر مشفق و مهربان و نیکوکارند.از یکدیگر جدایی (۱۰)نمی کنند.با یکدیگر دوستی کنندگانند (۱۱)؛نه دشمنی کنندگان؛و بدرستی که فرشتگان صلوات می فرستند بریشان (۱۲)و بر دعای ایشان آمین می گویند و از برای (۱۳)

ص: ۱۹۹

- ۱- (۱) -و آله / R ندارد.ولی در M هست.
- ۲- (۲) -خوشا حال کسی / M خوشحال کسی [کذا].
- ۳- (۳) -به إمامت / M بامامت [کذا].
- ۴- (۴) -و/در M زبر دارد.
- ۵- (۵) -و/در M زبر دارد.
- ۶- (۶) -و/در M زبر دارد.
- ۷- (۷) -گویاست / M گویا است.
- ۸- (۸) -روانت / M روانست.
- ۹- (۹) -حضرات / M حضرت.
- ۱۰- (۱۰) -جدایی / M جدائی.ضبط نص موافق R است.
- ۱۱- (۱۱) -دوستی کنندگانند / M دوستی کنند.
- ۱۲- (۱۲) -بریشان / M بر ایشان.
- ۱۳- (۱۳) -برای / M ندارد.

گناهکاران ایشان استغفار می کنند و (۱) جایی (۲) که ایشان حاضرند فرشتگان حاضر می شوند و چون می روند فرشتگان وحشت می گیرند تا روز قیامت.

[روایت چهل و سوم: از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)]

و عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب -عليه الصلوة والسلام (۳)- قال: قال (۴) رسول الله -صلى الله عليه وآله-: يا علي! إنني سألت ربّي عزّ وجلّ -فيك خمس خصال فأعطاني:

فأما أولها فإنني سألته أن تنشق الأرض عني و أنفض (۵) التراب عن رأسي و أنت معي (۶) فأعطاني.

و أما الثانيه فإنني سألته (۷) أن أفضي عند كفّه (۸) الميزان و أنت معي فأعطاني.

و أمّا الثالثه فإنني سألته (۹) -عزّ وجلّ- أن يجعلك حامل لو آئي و هو لو آء (۱۰) الله الأ-كبر عليه مكتوب: المفلقون الفائزون (۱۱) بالجنّه فأعطاني (۱۲).

و أما الخامسه (۱۳) فإنني سألته (۱۴) أن يجعلك قائد (۱۵) أمتي فأعطاني.

و الحمد لله الذي منّ عليّ به. (۱۶)

ص: ۲۰۰

۱- (۱) -و/در M زبر دارد.

۲- (۲) -جایی/چنین است در M . R جایی.

۳- (۳) -الصلوة و السلام/در M در هر دو کلمه معطوف واپسین حرف زیر دارد.

۴- (۴) -قال/ M ندارد.

۵- (۵) -أنفض/ M انفض.

۶- (۶) -معي/ M معي.

۷- (۷) -سألته/در M تاء زبر دارد.

۸- (۸) -كفّه/ M كفّه.

۹- (۹) -سألته/در M تاء زبر دارد.

۱۰- (۱۰) -لو آء/ M لو آء.

۱۱- (۱۱) -الفائزون/ R الفایزون. ضبط نص موافق M است.

۱۲- (۱۲) -هم در نصّ عربی روایت-چنان که دیده می شود-و هم در ترجمه آن-چنان که خواهید دید-، خبری از فقره چهارم نیست و از «سوم» به «پنجم» رفته اند.

۱۳- (۱۳) -الخامسه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۴- (۱۴) - سألته/در M تاء زبر دارد.

۱۵- (۱۵) - قائد/ M قاید.

۱۶- (۱۶) - نگر: خصال صدوق، ط. غفّاری، ص ۳۱۴ و ۳۱۵؛ و: عیون أخبار الرضا- علیه السلام-، ط. أعلمی، ۲۵۱/۱.

و دیگر (۱) روایتست از حضرت امیر المؤمنین و امام المتّقین، علی بن (۲) اَبی طالب - صلوات اللّٰه و سلامه علیه (۳) - که: او فرمود که رسول خدا - صلّی اللّٰه علیه و آله - فرمود که: یا علی! بدرستی که من سؤال کردم از خدای - تبارک و تعالی - در شان تو پنج خصلت و (۴) خدای تعالی به من ارزانی داشت:

أَمَّا أَوَّلُ آن: پس (۵) بدرستی که من سؤال کردم از خدای - تبارک و تعالی - که چون زمین شکافته شود و من از زمین بیرون آیم و خاک از سر خود پاک کنم تو با من باشی. خدای - تبارک و تعالی - به من عطا کرد.

دویم: از خدای - تبارک و تعالی - طلب کردم که در وقتی که ترازوی اَعْمَالِ خَلایِِقِ کشند و (۶) من حکم کنم تو با من باشی. پس قبول کرد (۷) خدای - تبارک و تعالی .

سیم: سؤال کردم از خدای - تبارک و تعالی - که بگرداند تو را بردارنده علم من و آن علم اکبر خدای - تبارک و تعالی - است و بر او نوشته است که: رستگاران کسانی اند که به نعیم بهشت فایز گردند. پس خدای - تبارک و تعالی - به من عطا کرد.

و اَمَّا سَوَالُ پنجم: پس بدرستی که از پروردگار عالمیان طلب کردم که بگرداند تو را پیشرو و کشاننده اُمّت من در دنیا و (۸) آخرت، در دنیا به اِمَامَت، و در آخرت به رسانیدن به مراتب عالی بهشت. پس خدای - تبارک و تعالی - به من عطا کرد.

و شکر و (۹) سپاس خداوندگاری را که مَنّت نهاد (۱۰) بر من به آنکه حاجات مرا بر آورد. (۱۱)

ص: ۲۰۱

۱- ((۱)) - و دیگر در M واو و دال هر دو زبر دارند.

۲- ((۲)) - بن / M ابن.

۳- ((۳)) - صلوات اللّٰه و سلامه علیه / M علیه السّلم.

۴- ((۴)) - و/ در M زبر دارد.

۵- ((۵)) - پس / M ندارد.

۶- ((۶)) - و/ در M زبر دارد.

۷- ((۷)) - قبول کرد/ در R نخست «قبول کردم» نوشته شده و سپس سعی گردیده است که «م» اِمْحَاءِ گردد. ضبط نص موافق M است.

۸- ((۸)) - و/ در M زبر دارد.

۹- ((۹)) - و/ در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) - نهاد / M نهاد.

۱۱- ((۱۱)) - آورد / M آورد [کذا].

□
 روی آن رجلا جاء إلى أمير المؤمنين فقال: أخبرني عن قول الله -عزّ و جلّ-: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما تفسیره؟ فقال: الحمد لله هو أن عزّ عباده بعض نعمه عليهم جملا- إذ لا- يقدرّون على نعمه (1) معرفه جميعا بالتفصيل لأنها أكثر من أن تحصى أو تعرف. (2)

فقال: قولوا: الحمد لله على ما أنعم به علينا ربّ (3) العالمين و هم الجماعات من كلّ مخلوق من الجمادات و الحيوانات (4) فأما الحيوانات فهو يقبّلها في قدرته و يغذّيها من رزقه (5) و يحوطها بكنفه و يدبّر كلّا منها بمصلحته. و أمّا الجمادات فهو يمسكها بقدرته و يمسك المتّصل (6) منها أن تهافت و يمسك المتهافت (7) منها أن يتلاصق (8) و يمسك السّماء أن تقع على الأرض إلّا- بإذنه و يمسك الأرض أن تنخسف إلّا بأمره إنّه بعباده رحيم. قال- عليه السّلام-: و ربّ العالمين مالکهم و خالقهم و سائق أرزاقهم إليهم من حيث يعلمون و من حيث لا- يعلمون فالرزق مقسوم و هو يأتي ابن آدم على أيّ سيره سارها من الدّنيا ليس بتقوى (9) متّقى بزياده و لا بفجور (10) فاجر بنقيصه بينه و بينه ستر و هو طالبه و لو أنّ أحدكم يفزّ من رزقه لطلبه (11) رزقه كما يطلبه الموت. فقال الله -عزّ و جلّ-: قولوا: الحمد لله على ما أنعم علينا و ذكرنا (12) به من خير في كتب الأوّلين قبل أن نكون ففى هذا إيجاب على

ص: ۲۰۲

-
- ۱- ((۱)) -نعمه / M ندارد.
 ۲- ((۲)) -تعرف / R تعرف. ضبط نص موافق M است.
 ۳- ((۳)) -ربّ / R ربّ.
 ۴- ((۴ و ۵)) -الحيوانات/ در هر دو مورد در R، حرف ياء به سکون کتابت گردیده است. در M در مورد نخست سکون دارد ولی مورد دوم حرکتگذاری نشده است لیک در M در مورد دوم واپسین حرف هم زبر دارد و هم پیش.
 ۵- ((۶)) -رزقه / M رزقها.
 ۶- ((۷)) -المتّصل / در R صاد زبر دارد.
 ۷- ((۸)) -المتهافت / در M فاء زبر دارد.
 ۸- ((۹)) -يتلاصق / M و R يتلاصق.
 ۹- ((۱۰)) -بتقوى / R بتقوى.
 ۱۰- ((۱۱)) -بفجور/ در M چنین است. R فجور.
 ۱۱- ((۱۲)) -لطلبه / M لطلبه.
 ۱۲- ((۱۳)) -ذكرنا / M ذکرنا.

محمد و ال محمد-صلوات الله عليهم-و على شيعتهم أن يشكروه لما فضلهم و ذلك أن (١)رسول (٢)الله-صلى الله عليه و اله- قال:لما بعث الله-عزّ و جلّ-موسى بن (٣)عمران(ع) و اصطفاه نجيا و فلق له البحر و نجا به (٤)بنى إسرائيل و أعطاه التوریه (٥)و الألواح و مكانه من ربّه-عزّ و جلّ-فقال:يا رب!القد أكرمتنى بكرامه لم تكرم به أحدا قبلى.فقال الله-جلّ جلاله (٦)-:يا موسى!أما علمت أن محمدا عندى أفضل من جميع ملائكتى و جميع خلقى.

قال موسى:يا رب!فإن كان محمد (٧)أكرم عندك من جميع خلقك فهل فى ال الأنبياء أكرم من الى (٨)؟قال الله-جلّ جلاله (٩)-:يا موسى!أما علمت أن فضل ال محمد على جميع ال النبيين كفضل محمد كذلك؟قال:فهل فى أمم الأنبياء أفضل عندك من أمّتى؟ظلت عليهم الغمام و أنزلت عليهم المنّ و السيلوى و فلق لهم البحر. (١٠)فقال الله-جلّ جلاله (١١)-:يا موسى!أما علمت أن فضل أمّه محمد على جميع أمم الأنبياء كفضله على جميع خلقى.

فقال موسى:يا رب! (١٢)ليتنى كنت أراهم فأوحى الله-عزّ و جلّ-إليه:يا موسى!إنك تراهم فى الجنان جنات عدن و الفردوس (١٣)بحضره محمد فى نعيمها يتقلبون (١٤)و فى خيراتها

ص:٢٠٣

-
- ١- (١) - أن/چنين است در M . R . انّ.
 - ٢- (٢) - رسول/در M لام زیر دارد.
 - ٣- (٣) - بن / ابن . M
 - ٤- (٤) - به/در M بالای سطر-گویا خطّ کاتب متن-افزوده شده ولی در R از بن نیامده است.
 - ٥- (٥) - التورئه/در R ،راء و حرف پسین خالی از هرگونه إعجام در حرکت و نقطه است.زین رو، هم انسان که ما آوردیم،«التورئه»(التوراه)می توان خواند و هم«التوریه».در M نیز چنان است لیک روی راء یک ألف کوچک هست.
 - ٦- (٦) - جلاله / M جلاله.
 - ٧- (٧) - محمد/ M محمد.
 - ٨- (٨) - الى / M الى [کذا].
 - ٩- (٩) - جلاله / M جلاله.
 - ١٠- (١٠) - البحر / M البحر.
 - ١١- (١١) - جلاله / M جلاله.
 - ١٢- (١٢) - ربّ / M ربّ.
 - ١٣- (١٣) - الفردوس/در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زیر.
 - ١٤- (١٤) - يتقلبون / M يتقلبون [کذا].

یتبیحون. أفتحب أن أسمعك (۱) کلامهم؟ فقال: نعم، إلهی! قال الله- عزّ و جلّ- قم بين يديّ و اشدد ميزرك (۲) قيام العبد الذليل بين يدي الملك (۳) الجليل. ففعل موسى (ع) (۴) فنادى ربنا- عزّ و جلّ-: يا أمّه محمّد! فأجابوه كلّهم و هم في أصلاب آبائهم و أرحام أمهاتهم:

لبيك اللهم! لبيك لبيك! إن الحمد و التّعمه و الملك لك لا شريك لك لبيك. فقال: فجعل الله تلك الإجابة شعار الحاجّ. ثمّ نادى ربنا- عزّ و جلّ-: يا أمّه محمّد! إنّ قضائي عليكم أنّ (۵) رحمتي سبقت غضبي و عفوي قبل عقابي (۶). فقد استجبت لكم قبل أن تدعوني و أعطيتكم (۷) قبل أن تسألوني. من لقيني (۸) منكم بشهادة أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أنّ محمّدا عبده و رسوله صادق في أقواله محقّ في أفعاله و أنّ عليّ بن (۹) أبي طالب أخاه (۱۰) و وصيّيه من بعده و وليه و يلتزم طاعته (۱۱) كما يلتزم طاعه (۱۲) محمّد و أنّ أولياءه المصطفين الطاهرين المطهّرين المنابين بعجائب (۱۳) آيات الله و دلائل (۱۴) حجج الله من بعدهما أولياؤه أدخلته جنتي و إن كانت ذنوبه مثل زبد البحر. قال: فلمّا بعث الله- عزّ و جلّ- نبينا (۱۵) محمّدا- صلّى الله عليه و اله- قال: يا محمّد! و ما كنت بجانب الطور إذ نادينا أمّتك بهذه الكرامه. ثمّ قال- عزّ و جلّ- لمحمّد- صلّى الله عليه و اله- قل الحمد لله ربّ العالمين على ما اختصّني به

ص: ۲۰۴

- ۱- (۱) - أسمعك/ در M عين زبر دارد.
- ۲- (۲) - ميزرك/ چنين است در M . R مئيزرك [كذا].
- ۳- (۳) - الملك/ R الملك. ضبط نص موافق M است.
- ۴- (۴) - ع/ M عليه السّلم.
- ۵- (۵) - أنّ/ M أنّ.
- ۶- (۶) - عقابي/ M عقابي.
- ۷- (۷) - أعطيتكم/ در M تاء زبر دارد.
- ۸- (۸) - لقيني/ M لقيني.
- ۹- (۹) - بن/ M ابن.
- ۱۰- (۱۰) - أخاه/ M و R + و. در R روی «و» را خط زده اند.
- ۱۱- (۱۱) - طاعته/ چنين است در R . M طاعته.
- ۱۲- (۱۲) - طاعه/ چنين است در R . M طاعه.
- ۱۳- (۱۳) - بعجائب/ M و R بعجائب.
- ۱۴- (۱۴) - دلائل/ M و R دلائل.
- ۱۵- (۱۵) - نبينا/ M نبينا [كذا].

من هذه الفضيله (۱) و قال لأُمَّته: قولوا: الحمد لله رب العالمين على ما اختصنا به من هذه الفضائل. (۲)

و ديگر منقولست از طرق أهل بيت (۳) - صلوات الله عليهم - که مردی آمد به نزد حضرت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و (۵) گفت: خبر ده مرا از تفسیر قول خدای - تبارک و تعالی (۶) -: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، که (۷) چه معنی دارد؟ پس حضرت فرمود که:

خدای - تبارک و تعالی - تعلیم می دهد بندگان خود را که ستایش و حمد او به جای آورند به آنکه به ایشان شناسانید بعضی از نعمتهای خود را بریشان (۸) از روی إجمال زیرا که بندگان قادر نیستند بر شناختن نعمتهای او بتمامی بتفصیل زیرا که نعمتهای إلهی زیاده از آنست که توان شمرد (۹) یا توان دانست. پس فرمود که: بگوئید: (۱۰) الحمد لله بر هر نعمتی که خدای - تبارک و تعالی - به ما إنعام کرده است؛ آن خداوندی که رب العالمین است یعنی آفریننده و روزی دهنده است و تربیت کننده (۱۱) هر مخلوقی (۱۲) از جمادات و حیوانات. (۱۳) أمّا

ص: ۲۰۵

-
- ۱- (۱) - الفضيله / M ندارد.
- ۲- (۲) - نگر: علل الشرائع، ۲/۴۱۶-۴۱۸؛ و: عيون أخبار الرضا- عليه السلام، -ط. أعلمی، ۱/۲۵۴-۲۵۶؛ و: بشاره المصطفى- صلی الله عليه و آله-، صص ۳۲۹-۳۳۱.
- ۳- (۳) - بیت/در M زیر یکم إظهار گردیده است.
- ۴- (۴) - بن/بن M ابن.
- ۵- (۵) - و/در M زیر دارد.
- ۶- (۶) - تعالی / M و R + که. در R روی «که» خط زده شده است.
- ۷- (۷) - که / M ندارد. در R بالای سطر افزوده شده است.
- ۸- (۸) - بریشان / M بر ایشان.
- ۹- (۹) - شمرد/در M دال زیر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - بگوئید/چنین است در R . M بگوئید.
- ۱۱- (۱۱) - تربیت کننده/ضبط نص موافق M است. R ترتیب کننده.
- ۱۲- (۱۲) - مخلوقی / M مخلوق.
- ۱۳- (۱۳) - حیوانات/در M واپسین حرف زیر دارد.

حیوانات (۱) را پس او در قبضه (۲) قدرت دارد، (۳) از روزی خود ایشان را عطا می دهد (۴) و تربیت ایشان می کند (۵) به حفظ خود و (۶) هریک را آنچه مصلحت می داند عطا می کند و جزا می دهد. و اما جمادات را به قدرت خود نگاه می دارد و آنچه متصلست از او (۷) نگاه می دارد که از هم نپاشد و آنچه از یکدیگر جدااند نگاه می دارد (۸) به حکمت خود که به یکدیگر متصل نگردند و آسمان را نگاهبانی می کند که بر زمین نیفتد مگر به اذن او و (۹) فرمان او (۱۰) و زمین را نگاهداری می کند که فرو نرود و معدوم نگردد مگر به اذن او.

بدرستی که او به بندگان خود رحیم است و مهربان. پس حضرت فرمود که: رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی مالک عالمیان و آفریدگار ایشان و روزی دهنده ایشان از جایی (۱۱) که دانند و (۱۲) از جایی (۱۳) که ندانند. پس روزی از برای ایشان قسمت کرده (۱۴) است (۱۵) و روزی به فرزند آدم می رسد در دنیا به هر نوعی که سر کند، (۱۶) نه به تقوی و پرهیزکاری زیاده می گردد و نه به فسق و فجور (۱۷) کم می گردد. (۱۸) میانه او و روزی پرده است و روزی طلب کننده

ص: ۲۰۶

- ۱- (۱) - حیوانات/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۲- (۲) - قبضه/در M زبر ضاد اظهار گردیده است.
- ۳- (۳) - دارد/ M داد.
- ۴- (۴) - می دهد/در M دال نخست و هاء زبر دارد.
- ۵- (۵) - می کند/چنین است در M . R می کنند.
- ۶- (۶) - و/در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - از او/ M ازو.
- ۸- (۸) - که از هم...نگاه می دارد/در M نیامده است.
- ۹- (۹) - و/در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - او/ M ندارد.
- ۱۱- (۱۱) - جایی/چنین است در M . R جایی.
- ۱۲- (۱۲) - و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - جایی/ M جایی.
- ۱۴- (۱۴) - کرده/در M دال زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - کند/ M کنند.
- ۱۷- (۱۷) - فجور/در M راء زبر دارد.
- ۱۸- (۱۸) - می گردد/ M می شود و.

آدمی است، و اگر آنکه شخصی از روزی خود (۱) بگریزد چنان که از مرگ می گریزد، (۲) هر آینه (۳) روزی او را طلب کند چنان که مرگ او را طلب می کند، (۴) و (۵) دیگر آنکه خدای- تبارک و تعالی- می فرماید که: بگویند: الحمد لله بر آنچه خدای- تبارک و تعالی- انعام کرده (۶) است بر ما و ما را به خوبی یاد کرده است در کتابهای پیشینان پیش از آنکه ما موجود گردیم. پس واجب گردانید خدای- تبارک و تعالی- بر محمد و آل محمد (ص) و شیعیان ایشان که شکر او به جای آورند چون خدای- تبارک و تعالی (۷)- ایشان را تفضیل داد و آن چنان بود که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرمود که: چون خدای- تبارک و تعالی- حضرت موسی بن (۸) عمران را مبعوث گردانید و او را برگزید و صاحب مناجات خود گردانید و دریا از برای او شکافت و (۹) بنی اسرائیل را نجات داد و (۱۰) او را عطا کرد تورات (۱۱) و ألواح و آن مرتبه به نزد خدای- تبارک و تعالی- به هم رسانید پس گفت:

پروردگارا! مرا گرامی داشتی به کرامتی که کسی را پیش از من به این کرامت مکرم نگردانیدی. پس خدای- تبارک و تعالی- فرمود که: یا موسی! آیا نمی دانی که محمد نزد من افضل است از جمیع فرشتگان من و جمیع خلق من؟ موسی گفت: یا رب! پس (۱۲) اگر محمد نزد تو بزرگوارتر است از جمیع خلق تو، پس آیا در آل انبیا کسی گرامی تر از آل من هست؟ (۱۳) خدای- عز و جل- فرمود که: یا موسی! آیا ندانستی که فضیلت آل محمد بر

ص: ۲۰۷

-
- ۱- (۱) - خود/در M روی «و» زبر هست.
 - ۲- (۲) - می گریزد/چنین است در M . R می کریزند.
 - ۳- (۳) - هر آینه/در M نون زبر دارد.
 - ۴- (۴) - چنان که مرگ او را طلب می کند/ M ندارد.
 - ۵- (۵) - و/در M زبر دارد.
 - ۶- (۶) - کرده/در M دال زبر دارد.
 - ۷- (۷) - و تعالی/ M ندارد.
 - ۸- (۸) - بن/ M ابن.
 - ۹- (۹) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - تورات/ R تورا به [کذا]. M توریت [کذا].
 - ۱۲- (۱۲) - پس/ M ندارد.
 - ۱۳- (۱۳) - هست/ M است.

جميع آل پیغمبران مثل فضیلت محمد است بر پیغمبران (۱)؟! پس موسی گفت: ایلهی! آیا در اُمتهای پیغمبران کسی گرامی تر از اُمّت من هست نزد تو؟ ابر را سایه بان (۲) ایشان گردانیدی: ترنجبین و مرغ (۳) بریان از برای ایشان فرستادی و (۴) دریا از برای ایشان شکافتی. پس خدای-جلّ جلاله (۵)- فرمود که: یا موسی! آیا ندانستی که فضیلت اُمّت محمد بر جميع اُمتهای پیغمبران مثل فضیلت محمد است بر جميع خلایق من؟ پس موسی گفت: یا رب! کاش من ایشان را می دیدم. پس خدای-تبارک و تعالی- وحی کرد به او که: یا موسی! بدرستی که تو خواهی دید ایشان را در بهشتها، در باغستانهای بهشت عدن و فردوس در حضور حضرت محمد-صلی الله علیه و آله-، در حالتی که در نعمتهای بهشت گردان باشند و حوریان با کمال حسن و جمال را در منازل خود درآورده باشند.

یا موسی! آیا دوست می داری که بشنوانم به تو سخن ایشان را؟ موسی گفت: بلی، یا ایلهی! خدای-تبارک و تعالی- فرمود که: برخیز (۶) نزد من و (۷) میان خود در بند و بایست به نحوی که بنده ذلیل در برابر (۸) پادشاه عظیم الشان می ایستد. پس موسی چنان کرد. پس خدای-تبارک و تعالی- ندا کرد که: ای اُمّت محمد! پس همه (۹) جواب دادند و حال آنکه ایشان همه (۱۰) در پشت پدران و رحمهای مادران بودند. (۱۱) گفتند: لَئِیکَ اللّهُمَّ لَئِیکَ لَئِیکَ! بدرستی (۱۲) که حمد و سپاس و (۱۳) نعمت و پادشاهی تو راست و تو را شریک نیست؛ لَئِیکَ.

پس حضرت فرمود که: خدای-تبارک و تعالی- این لَئِیکَ و این إجابت را شعار

ص: ۲۰۸

-
- ۱- (۱) - پیغمبران / R بیغمبران.
 - ۲- (۲) - سایه بان / M سایبان.
 - ۳- (۳) - مرغ / M مزع [!].
 - ۴- (۴) - و/در M زبر دارد.
 - ۵- (۵) - جلّ جلاله / M تعالی جل و جلاله.
 - ۶- (۶) - برخیز/در M باء زیر دارد.
 - ۷- (۷) - و/در M زبر دارد.
 - ۸- (۸) - در برابر / M بنزد.
 - ۹- (۹) - همه/در M «م» زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - همه/در M «م» زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - بودند / M ندارد.
 - ۱۲- (۱۲) - بدرستی/در M به جای آن بیاض است.
 - ۱۳- (۱۳) - و/در M زبر دارد.

حاجیان گردانید. پس خدای-تبارک و تعالی- ندا کرد که: یا اُمّه (۱) محمّد! بدرستی (۲) که حکم من بر شما چنین رفته است که رحمت من پیشی گیرد بر غضب من و عفو من بوده باشد پیش از عقاب من. پس بتحقیق که پیش از آنکه شما مرا بخوانید دعاهای شما را مستجاب گردانیدم و پیش از آنکه از من سؤال کنید شما را عطاها کردم. هر که (۳) از شما فردای روز قیامت در صحرای محشر حاضر گردد و معتقد باشد به وحدانیت من که مرا شریک نیست و آنکه محمّد (۴) بنده منست و رسول منست (۵) و صادق بود در اقوال خود و درست کردار بود و (۶) آنکه علی بن ابی طالب برادر اوست و وصی اوست بعد از او و ولی خداست و بر خود واجب دانسته باشد إطاعت آن حضرت را چنانکه واجب دانسته باشد إطاعت محمّد را-صلی الله علیه و آله- و بداند که امامانی (۸) که وایانند از جانب خدای-تبارک و تعالی- و برگزیدگان اویند و پاکان و پاکیزگانند از گناهان صغیره و (۹) کبیره و سهو و (۱۰) نسیان و قایم مقام رسول خداوند و هریک را داده اند عجایب آیات الهی (۱۱) و معجزات (۱۲) و دلایل حجت‌های خدای-تبارک و تعالی- بعد از محمّد و (۱۳) علی ایشان را امام (۱۴) خود داند و إطاعت ایشان کند، داخل گردانم او را در بهشت خود و اگرچه گناهان او مثل کف دریا باشد.

پس حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله و سلامه (۱۵) علیه- فرمود که: چون خدای-عزّ

ص: ۲۰۹

۱- (۱) - اُمّه/در M بالای سطر افزوده شده است. به اِملائی «امت».

۲- (۲) - بدرستی/در M راء زبر دارد.

۳- (۳) - هر که / M و هر کس [کذا].

۴- (۴) - محمّد / M +ص.

۵- (۵) - منست / M من است.

۶- (۶) - و/در M زبر دارد.

۷- (۷) - بن / M ابن.

۸- (۸) - امامانی / M +و.

۹- (۹) - و/در M زبر دارد.

۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.

۱۱- (۱۱) - الهی / R الهی.

۱۲- (۱۲) - معجزات/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۳- (۱۳) - و/در M زبر دارد.

۱۴- (۱۴) - امام / M امام.

۱۵- (۱۵) - و سلامه / M ندارد.

و جلّ - پیغمبر ما را محمّد (ص) (۱) مبعوث گردانید فرمود که: یا محمّد! نبودی تو در جانب طور آن وقتی که ما ندا کردیم و (۲) خواندیم اُمّت تو را و (۳) گرامی داشتیم ایشان را (۴) به این کرامت. پس خدای - تبارک و تعالی - به (۵) رسول خود می فرماید که: بگو: الحمد لله رب العالمین بر (۶) آنچه مرا مخصوص گردانید به این (۷) فضیلت و آنگاه به (۸) اُمّت خود فرمود که (۹): بگوید: (۱۰) الحمد لله رب العالمین که خدای - تبارک و تعالی - ما را مخصوص گردانید به این فضیلتها. الحمد لله رب العالمین.

[روایت چهل و پنجم: از ابن معتمر]

و عن ابن المعتمر (۱۱) قال: رأيت أبا ذرّ الغفاريّ (۱۲) - رضی الله عنه - أخذاً بباب الكعبة وهو يقول: ألا! من عرفني (۱۳) فقد عرفني (۱۴) و من لم يعرفني فأنا أبو ذرّ جندب (۱۵) بن (۱۶) الشّكن.

سمعت رسول الله - صَلَّى الله عليه و اله - يقول: إنني خلفت فيكم الثقلين: كتاب (۱۷) الله و عترتي (۱۸) أهل (۱۹) بيتي و إنهما لن يفترقا (۲۰) حتّى يردا علىّ الحوض. ألا! و إن (۲۱)

ص: ۲۱۰

- ۱- (۱) - ص/در M نیامده است.
- ۲- (۲) - و/در M زبر دارد.
- ۳- (۳) - و/در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - ایشان را / M ندارد.
- ۵- (۵) - به / M بر.
- ۶- (۶) - بر / M به.
- ۷- (۷) - این / M این.
- ۸- (۸) - به/در M باء زبر دارد.
- ۹- (۹) - که / M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) - بگوئید / M بگوئید. ضبط نص موافق R است.
- ۱۱- (۱۱) - المعتمر/چنین است در R (البّیّه بدون زیر میم و زیر راء که در آنجا از بن این دو حرف واپسین حرکتگذاری نشده اند). M المعتمر. لزوماً نگر: کمال الدّین صدوق، ط. غفّاری، ص ۲۳۹، هامش.
- ۱۲- (۱۲) - الغفاريّ / M الغفاريّ.
- ۱۳- (۱۳) - عرفنی /در M راء زیر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - عرفنی /در M راء زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - جندب / R جندب. M موافق متن ماست.
- ۱۶- (۱۶) - بن / R بن. M ابن.

١٧- (١٧) - كتاب / M كتاب.

١٨- (١٨) - عترتى / M +و.

١٩- (١٩) - أهل / M أهل.

٢٠- (٢٠) - يفترقا / M يفترقا.

٢١- (٢١) - إن / M إن.

مثلهما (۱) کسفینه نوح من ركب فيها نجی (۲) و من تخلف عنها غرق (۳). (۴)

روایتست (۵) از ابن معتمر (۶) که گفت: (۷) دیدم ابوذرّ غفاری را که در کعبه (۸) را گرفته بود و می گفت: بدرستی که هر که مرا شناسد (۹) و هر که مرا نشناسد بداند که (۱۰) من ابوذرّ غفاریم صحابه رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۱۱)-؛ بدرستی که شنیدم از رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۱۲)- که می فرمود که: من می روم و (۱۳) در میان شما می گذارم دو چیز عظیم:

یکی کتاب خدای-تبارک و تعالی (۱۴)- و دیگری عترت من، اهل بیت (۱۵) من، و این هر دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر به من (۱۶) رسند (۱۷) یعنی هرگز اهل بیت من مخالفت قرآن نخواهند کرد چرا که معصوم اند (۱۸) یا آنکه علم قرآن به نزد ایشانست زیرا که در قرآنست علم گذشته و (۱۹) آینده تا روز قیامت و کسی این علم را نمی داند به غیر از راسخان در علم که اهل بیت نبی اند، (۲۰) ائمه معصومین-صلوات الله علیهم اجمعین. بدرستی که

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - مثلهما / M مثلهما.

۲- (۲) - نجی / M + یردا علی الحو [کذا].

۳- (۳) - غرق / M و R غرق.

۴- (۴) - سنج: کمال الدین صدوق، ط. غفاری، ص ۲۳۹.

۵- (۵) - روایتست / در M حرف یکم زبر دارد.

۶- (۶) - ابن معتمر / R ابن معتمر. M ابن معتمر.

۷- (۷) - گفت / M گفت.

۸- (۸) - کعبه / زبر باء در M إظهار گردیده است.

۹- (۹) - مرا شناسد / M شناسد مرا.

۱۰- (۱۰) - بداند که / M بدانکه.

۱۱- (۱۱) - صلی الله علیه و آله / علیه و آله را R ندارد. M ص.

۱۲- (۱۲) - صلی الله علیه و آله / M ص.

۱۳- (۱۳) - و / در M نیامده است.

۱۴- (۱۴) - و تعالی / M ندارد.

۱۵- (۱۵) - بیت / زبر حرف یکم در M إظهار گردیده است (با مسامحه در محل کتابت).

۱۶- (۱۶) - من / M + خواهند.

۱۷- (۱۷) - رسند / زبر یکم و دوم در M إظهار گردیده است.

۱۸- (۱۸) - معصوم اند / M معصومند.

۱۹- (۱۹) - و / در M زبر دارد.

۲۰- (۲۰) - اند / M الله.

داستان کتاب و (۱) اهل بیت (۲) من به منزله کشتی نوح است که هر که در او نشست نجات یافت و (۳) هر که از او (۴) تخلف کرد غرق شد. همچنین هر که دست در دامان متابعت قرآن و (۵) اهل بیت من زد که مفسر قرآنند و بیان کننده شریعت من نجات یابد (۶) از غرقاب (۷) ضلالت و هر که از ایشان (۸) تخلف کند و متابعت ایشان (۹) نکند هلاک شود در دریای موج غوایت.

و حدیث ثقلین و سفینه از طرق عامه (۱۰) متواتر است و اگر نه خوف تطویل بود، می آوردم (۱۱) به طرق (۱۲) مختلفه (۱۳) که ایشان در کتب خود نقل کرده اند. (۱۴)

[روایت چهل و ششم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]

و عن النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ يَا عَلِيُّ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ كُنْتُ أَنَا وَ أَنْتَ يَوْمئِذٍ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ فَيَقُولُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَا مُحَمَّدُ وَ (۱۶) يَا عَلِيُّ اقُومَا وَ أَلْقِيَا مِنْ أَبْغَضِكُمَا وَ خَالَفِكُمَا وَ كَذَّبِكُمَا فِي النَّارِ. (۱۷)

ص: ۲۱۲

- ۱- (۱) - /در M زبر دارد.
- ۲- (۲) - بیت/زبر یکم در M اظهار گردیده است (با مسامحه در محل کتابت).
- ۳- (۳) - /در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - ازو/ M از او.
- ۵- (۵) - /در M زبر دارد.
- ۶- (۶) - یابد/ M یابند.
- ۷- (۷) - غرقاب/ M غرقات.
- ۸- (۸) - ازیشان/ M از ایشان.
- ۹- (۹) - ایشان/ M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) - عامه/در M «م» زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - می آوردم/در R «آ» یا در جدول کنار صفحه واقع شده، یا از قلم کاتب افتاده است. M آوردم.
- ۱۲- (۱۲) - به طرق/ M و R بطریق.
- ۱۳- (۱۳) - مختلفه/در M فاء زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - کرده اند/در M دال زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - تبارک/در M راء زیر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - /و M ندارد.
- ۱۷- (۱۷) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ۴۸؛ و: مناقب ال أبي طالب، ابن شهر آشوب، ۲/۱۸۰؛ و: تفسیر فرات

و (۱) دیگر منقولست از رسول خدا-صلی الله علیه و آله- که از آن (۲) حضرت پرسیدند از تفسیر قول خدای-تبارک و تعالی (۳)- که می فرماید که: بیندازید در جهنم هر کافر (۴) معاند را حضرت رسول (ص) فرمود که: یا علی! چون خدای-تبارک و تعالی جمع کند مردمان را در روز قیامت در یک تل (۵) خاک بوده باشم (۶) من و (۷) تو در آن روز از دست راست عرش. پس خدای-تبارک و تعالی فرماید که: یا محمد و یا علی! برخیزید و بیندازید هر کس را که دشمنی با شما کرده است و (۸) مخالفت کرده است شما را و (۹) تکذیب کرده است شما را در جهنم.

[روایت چهل و هفتم: منقولست از ابن عباس]

و عن ابن عباس أنه قال: قال رسول الله-صلی الله علیه و اله-: والهدى بعثنى بالحق بشيرا و نذيرا ما استقر الكرسي و لا العرش (۱۰) و لا دار الفلك و لا قامت السموات و الأرض إلا بأن كتب الله عليها: لا إله إلا الله، محمد رسول الله (۱۱)-صلی الله علیه و اله-، علي أمير المؤمنين (ع) و أن الله تعالى لما عرج (۱۲) بي إلى السماء و اختصني بلطيف ندائه قال: يا محمد! قلت: (۱۳) لئيبك و سعديك! فقال: أنا المحمود و أنت محمد. شققت اسمك من اسمي و فضلتك علي جميع بريتي فانصب أخاك عليا علما لعبادي يهديهم إلى ديني. يا محمد! إنني قد جعلت (۱۴) عليا أمير المؤمنين (۱۵) فمن تأمر عليه لعنته و من خالفه عدبته و من أطاعه

ص: ۲۱۳

- ۱- (۱) - و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) - آن / M ندارد.
- ۳- (۳) - و تعالی / M ندارد.
- ۴- (۴) - کافر/در M فاء زبر دارد.
- ۵- (۵) - تل / M طل.
- ۶- (۶) - باشم/چنین است در M . R باشم. نظیر ضبط R بیشتر در همین متن در شبیه این سیاق آمده بود.
- ۷- (۷) - و/در M زبر دارد.
- ۸- (۸) - و/در M زبر دارد.
- ۹- (۹) - و/در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - العرش/در M شین زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - الله/در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۱۲- (۱۲) - عرج / R عرج. M عرج.
- ۱۳- (۱۳) - قلت / M قلت.
- ۱۴- (۱۴) - جعلت / R جعلت. ضبط نص موافق M است.
- ۱۵- (۱۵) - أمير المؤمنين/در M راء پیش دارد.

قَرَّبته. يا مُحَمَّد! إِنِّي قد جعلت عليًا إمام المسلمين فمن تقدّم عليه أخزيتته و من عصاه أسخفته (١). إِنَّ عليًا سيّد الوصيّين و قائد الغرّ المحجّلين و حجّتي على الخلق أجمعين (٢).

منقولست از ابن عبّاس که او گفت (٣) که: رسول خدا(ص) فرمود که: به حقّ آن خدایی (٤) که مرا برآستی به خلق (٥) فرستاد که بشارت دهنده مؤمنان و بیم کننده کافران باشم که قرار نگرفت کرسی و (٦) نه عرش و گردان نشد أفلاک و به پای نایستاد (٧) آسمانها و زمینها مگر (٨) به سبب آنکه نوشت خدای-تبارک و تعالی- بر او که: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله (٩)، علیّ أمير المؤمنین. و (١٠) بدرستی که چون خدای-تبارک و تعالی- مرا به آسمان برد و به ندای لطیف خود مخصوص گردانید فرمود که: یا محمّد! گفتیم: لبیک و سعديک! پس فرمود که: منم محمود و تویی (١١) محمّد. بیرون آوردم نام تو را از نام خود و تو را تفضیل دادم بر همه خلق خودم. پس نصب کن و بگردان برادرت علی را إمام

ص: ٢١٤

-
- ١- (١) - أسخفته/چنین است در M . R استخفته.
- ٢- (٢) - این روایت آمده است در: مائه منقبه از محمّد بن أحمد قمی، تحقیق مدرسه الإمام المهدی - علیه السّلام -، ص ٤٩ و ٥٠ (المنقبة الرابعة و العشرون)؛ و: الیقین ابن طائوس، تحقیق أنصاری، ص ٢٣٩؛ و: الجواهر السّیّیه ی شیخ حرّ عاملی - به نقل مائه منقبه ی قمی به واسطه کنز الفوائد کراچکی -، ط. مکتبه المفید(قم)، ص ٣٠٠؛ و: مدینه المعاجز بحرانی - به نقل از مائه منقبه -، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیه، ٢/١٠٤٠ و ٢/٤٠٢؛ و: بحار الأنوار - به نقل از کشف الیقین - ٨/٢٧ ش ١٦، و ١٢/٣٨ ش ٦٩؛ و: غایه المرام بحرانی به نقل از مائه منقبه -، ط. سیّد علی عاشور، ١/٦٨ و ١/١٥٨، و ٢/١٧٩، و ٦/١٧٤.
- ٣- (٣) - گفت / M ندارد.
- ٤- (٤) - خدایی/چنین است در M . R خدائی.
- ٥- (٥) - خلق/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ٦- (٦) - و/در M زبر دارد.
- ٧- (٧) - نایستاد/ M نشد افلاک و به پای نه ایستاد.
- ٨- (٨) - مگر/ M ندارد.
- ٩- (٩) - الله/ M ندارد.
- ١٠- (١٠) - و/در M زبر دارد.
- ١١- (١١) - تویی/چنین است در M . R تویی.

و (۱) جانشین خود از جهت بندگان من که هدایت کند ایشان را به دین من. یا محمد! بدرستی (۲) که گردانیدم علی را پادشاه مؤمنان؛ پس کسی که بر او (۳) امارت و پادشاهی کند ملعون می گردانم او را و هر که مخالفت او کند معذب می گردانم او را و هر که اطاعت او کند مقرب می گردانم او را. (۴) یا محمد! بدرستی که من گردانیدم علی را امام و (۵) پیشوای (۶) مسلمانان. پس کسی که پیشی (۷) گیرد بر او خوار می گردانم او را و هر که عصیان او کند و مخالفت او ورزد (۸) من او را هالک (۹) و معذب و ضایع می گردانم. بدرستی که علی سید (۱۰) و سرور اوصیاء (۱۱) پیغمبرانست و پیشوای شیعیان و روی و دست و پا سفیدانست و حجت منست (۱۲) بر همه خلائق.

[روایت چهل و هشتم: منقولست از ابن عباس]

و عن ابن عباس قال: كنا جلوسا مع النبي -صلى الله عليه و اله- إذ دخل علي بن أبي طالب فقال: السلام عليك يا رسول الله! قال: و عليك السلام يا أمير المؤمنين و رحمه الله و برکاته. فقال علي: و أنت حي؟ يا رسول الله! فقال: نعم و أنا حي و إنك -يا علي!- مررت بنا أمس يومنا و أنا و جبرئيل في حديث و لم تسلّمه؛ (۱۳) فقال جبرئيل -عليه السلام-: ما بال أمير المؤمنين مرّ بنا و لم يسلم؟ أما و الله لو سلّم لسررنا (۱۴) و ردنا عليه فقال

ص: ۲۱۵

- ۱- (۱) - و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) - بدرستی/در M سین زبر دارد.
- ۳- (۳) - بر او / M برو.
- ۴- (۴) - او را / M + و هر که عصیان (لیک گویا این افزونه را با نشانه هائی خواسته اند ابطال کنند).
- ۵- (۵) - و/در M زبر دارد.
- ۶- (۶) - پیشوای / M پیشوایان.
- ۷- (۷) - پیشی / M پیش.
- ۸- (۸) - ورزد / M وزد.
- ۹- (۹) - هالک / M هالک.
- ۱۰- (۱۰) - سید / M سید.
- ۱۱- (۱۱) - اوصیاء/در M صاد زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - منست / M من است.
- ۱۳- (۱۳) - تسلّمه / M تسلّمه.
- ۱۴- (۱۴) - لسررنا/چنین است در M . R لسررنا.

علیّ (ع) (۱): یا رسول (۲) الله! رأیتک و دحیه (۳) استخلیتما (۴) فی حدیث فکرهت أن أقطعہ علیكما. فقال-صلی الله علیه و اله-
:إنه لم یکن دحیه (۵) وإنما کان جبرئیل.

فقلت (۶): یا جبرئیل! کیف سمّیته (۷) أمیر المؤمنین؟ فقال: کان الله أوحی إلیّ فی غزوه بدر أن اهبط علی محمّد فمره أن یأمر
أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب أن یجول بین الصّیفین فإنّ الملائکة (۸) یحبّون أن ینظروا و هو یجول بین الصّیفین؛ فسّمّاه الله و
من فی السّمّاء أمیر المؤمنین. فأنت-یا علیّ!-أمیر من فی السّمّاء و أمیر (۹) من فی الأرض و أمیر (۱۰) من بقی؛ فلا أمیر قبلک و لا
أمیر بعدک، لأنّه لا یجوز أن یسمّی بهذا الاسم من لم یسمّ الله تعالی به. (۱۱)

و (۱۲) دیگر منقولست از ابن عبّاس (۱۳) که گفت نشستہ بودیم به نزد رسول خدا (۱۴) (ص) که ناگاہ داخل شد علیّ بن
(۱۵) أبی طالب-صلوات الله و سلامه علیه-؛ پس گفت: السّلام علیک یا رسول الله (۱۶)! حضرت فرمود که (۱۷): علیک السّلام
یا أمیر المؤمنین و رحمہ الله و برکاته! پس

ص: ۲۱۶

۱- (۱) ع/علیه السّلم متن مطابق R است.

۲- (۲) رسول/در M لام پیش دارد.

۳- (۳) دحیه / R دحیه. M دحیه.

۴- (۴) استخلیتما/ M امتخلیتما.

۵- (۵) دحیه / R دحیه. M دحیه.

۶- (۶) فقلت / M فقلت.

۷- (۷) سمّیته/در M تاء پیش دارد.

۸- (۸) الملائکة/در M واپسین حرف زیر دارد.

۹- (۹) أمیر/در M در هر دو مورد راء تنوین رفع دارد.

۱۰- (۱۰) أمیر/در M در هر دو مورد راء تنوین رفع دارد.

۱۱- (۱۱) نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحی، ص ۵۱ و ۵۲.

۱۲- (۱۲) و/در M زبر دارد.

۱۳- (۱۳) ابن عبّاس/در M سین زیر دارد M و R + از رسول خدا صلی الله علیه و آله. در R روی این عبارت قلم زده اند.

۱۴- (۱۴) خدا/ M ندارد.

۱۵- (۱۵) بن/ M ابن.

۱۶- (۱۶) رسول الله / M و R + ص.

۱۷- (۱۷) که/ M و R +. در R روی این حرف قلم زده شده است.

حضرت علی بن ابی طالب-صلوات الله و سلامه علیه (۲)-فرمود که: من امیر مؤمنان ام در حالتی که تو زنده ای؟! (۳) یا رسول الله! (۴) حضرت فرمود که: بلی (۵) در حالتی که من زنده ام تو امیر مؤمنانی و بدرستی که تو-یا علی!-دیروز بر ما گذشتی و من و جبرئیل در حکایتی (۶) بودیم و (۷) تو سلام نکردی جبرئیل را. (۸) جبرئیل فرمود که: چرا حضرت امیر المؤمنین بر ما گذشت (۹) و سلام (۱۰) به ما (۱۱) نکرد؟! بدرستی که و الله اگر سلام می کرد هر آینه خوشحال می شدیم و (۱۲) جواب سلام او می دادیم. پس حضرت فرمود که: یا رسول الله! دیدم که شما با دحیه (۱۳) کلبی خلوت کرده بودید و (۱۴) حکایتی (۱۵) می کردید؛ نخواستم که سخن شما را برهم زنم. پس پیغمبر-صلی الله علیه و آله (۱۶)-فرمود که: دحیه کلبی نبود. بدرستی که جبرئیل بود. پس من گفتم: یا جبرئیل! چگونه او را امیر المؤمنین نامیدی؟ پس جبرئیل گفت که: خدای-تبارک و تعالی- وحی کرد به من در جنگ بدر که برو به نزد محمد و (۱۷) بگو آن حضرت را که امر کند امیر المؤمنین را که جولان کند میان دو صف. پس خدای-تبارک و تعالی- و فرشتگان آسمان (۱۸) او را امیر المؤمنین می خوانند.

ص: ۲۱۷

- ۱- (۱) - بن / M و R ابن.
- ۲- (۲) - صلوات الله و سلامه علیه / «علیه» در R نیامده است. «الله...علیه» در M نیامده است.
- ۳- (۳) - زنده ای / M زنده.
- ۴- (۴) - رسول الله! / R +صلی الله [کذا].
- ۵- (۵) - بلی / M بلی.
- ۶- (۶) - حکایتی / M حالتی.
- ۷- (۷) - و/در M زبر دارد.
- ۸- (۸) - جبرئیل را / M ندارد.
- ۹- (۹) - گذشت / M گذشته.
- ۱۰- (۱۰) - سلام / M سلم.
- ۱۱- (۱۱) - به ما / M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) - و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - دحیه / M دحیه.
- ۱۴- (۱۴) - و/در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - حکایتی / M حکایتی.
- ۱۶- (۱۶) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۷- (۱۷) - و/در M زبر دارد.
- ۱۸- (۱۸) - آسمان/زیر سین در M إظهار گردیده است.

پس (۱)-یا علی!-تو امیر و پادشاه اهل آسمانی و امیر و پادشاه (۲) اهل زمینی و امیر کسانی که مانده اند. پس امیری پیش از تو نیست و امیری بعد از تو نیست زیرا که روا نیست (۳) که امیر المؤمنین بخوانند کسی را که خدای (۴)-تبارک و تعالی-او را به این نام نخوانده باشد. ازین (۵) حیثیت (۶) است که شیعه (۷)، حضرات ائمه معصومین را-صلوات الله علیهم اجمعین-با آنکه خلیفه خدا و رسول خدا می دانند ایشان را به «امیر المؤمنین» نمی خوانند و این اسم را مخصوص علی بن (۸) ابی طالب می دانند زیرا که خدای-تبارک و تعالی-آن حضرت را مخصوص به این اسم گردانیده است.

[روایت چهل و نهم: از جابر بن عبد الله الأنصاری]

و عن جابر بن عبد الله الأنصاری-رضی الله عنهما-قال: كنت عند النبي-صلى الله (۹) عليه و اله-جالسا إذ أقبل (۱۰) عليّ (ع) فأدناه و مسح وجهه (۱۱) ببرده، ثم قال: يا أبا الحسن! ألا أبشرك بما بشرني به جبرئيل؟! قال: بلى. قال (۱۲): إن في الجنة عينا من تسنيم يخرج منه نهران (۱۳) لو أن سفن الدنيا (۱۴) فيها لجزت، قضبانها (۱۵) من اللؤلؤ و المرجان الرطب

ص: ۲۱۸

- ۱- (۱) - پس / M ندارد.
- ۲- (۲) - اهل آسمانی... پادشاه / M ندارد.
- ۳- (۳) - روانیست / M روایت است.
- ۴- (۴) - خدای / M + که. (لیک گویا این افزونه را در M قلم زده اند).
- ۵- (۵) - ازین / M از این.
- ۶- (۶) - حیثیت / R حیثیت. M حیث. [!]
- ۷- (۷) - شیعه / M شیعه.
- ۸- (۸) - بن / M ابن.
- ۹- (۹) - صلى الله / چنین است در R. M صلوات [کذا].
- ۱۰- (۱۰) - إذ أقبل / M اذا قبل.
- ۱۱- (۱۱) - وجهه / M وجهه.
- ۱۲- (۱۲) - یا... قال / M ندارد.
- ۱۳- (۱۳) - نهران / R نهروان. در R روی «و» خط زده شده است.
- ۱۴- (۱۴) - الدنيا / R الدنيا.
- ۱۵- (۱۵) - قضبانها / R قضبانها. متن موافق M است.

و حشیشها (۱) من الزعفران علی حافیتهما (۲) کراسی (۳) من نور علیها أناس جلوس مکتوب علی جباههم بالنور هؤلآء المؤمنون. هؤلآء من محبى علی بن (۴) أبى طالب-صلوات الله و سلامه علیه. (۵)

و (۶) دیگر از جابر بن (۷) عبد الله أنصاری (۸) روایتست که او گفت که: من به نزد رسول خدا-صلی الله علیه و آله-نشسته بودم که ناگاه حضرت علی بن ابی طالب در آمد.

پس آن حضرت او را به نزد خود (۹) خواند و ردای برد یمانی خود را بر روی آن حضرت می مالید. پس فرمود که: یا أبا الحسن! می خواهی که (۱۰) بشارت دهم تو را (۱۱) به چیزی که بشارت داد مرا به آن جبرئیل؟ حضرت فرمود که: بلی. پیغمبر-صلی الله علیه و آله-فرمود که: بدرستی که در بهشت چشمه ایست که آن را تسنیم می گویند؛ بیرون می آید از آن چشمه دو نهر که اگر کشتیهای دنیا را در آن اندازند هر آینه روان شود از بزرگی آن، و درختان کنار او از مروارید و مرجان تراست (۱۲) و (۱۳) گیاه او از زعفران و برکنارهای (۱۴) این نهرها کرسیها گذاشته است از نور و بر آن کرسیها نشسته اند (۱۵) جماعتی که نوشته

ص: ۲۱۹

-
- ۱- (۱) -حشیشها/ M حشیشها.
 - ۲- (۲) -حافیتهما/ R حافیتهما. M حافیتها.
 - ۳- (۳) -کراسی/ M کراسی. R کراسی.
 - ۴- (۴) -بن/ M ابن.
 - ۵- (۵) -سنج: گفتآورد شجره طوبی ی حائری (۹/۱) از سرور الشیعه.
 - ۶- (۶) -و/ در M زبر دارد.
 - ۷- (۷) -بن/ M ابن.
 - ۸- (۸) -أنصاری/ M الانصاری.
 - ۹- (۹) -نزد خود/ M نزدیک.
 - ۱۰- (۱۰) -که/ M +ترا.
 - ۱۱- (۱۱) -تو را/ M ندارد.
 - ۱۲- (۱۲) -مرجان تراست/ M مرجانست.
 - ۱۳- (۱۳) -و/ در M زبر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) -کنارهای/چنین است در M و R. به اقتضای هنجارهای رسم الخطی پیشینیان، «کنارها» را هم «کنارها» (جمع «کنار») می توان خواند و هم «کناره ها» (جمع «کناره»).
 - ۱۵- (۱۵) -نشسته اند/ در M الف زیر دارد!

است بر پیشانیهای ایشان به نور که:ایشانند مؤمنان.ایشانند از دوستان علی بن (۱)أبی طالب-صلوات الله (۲)و سلامه علیه.

[روایت پنجاهم:منقولست از ابن عباس]

و عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله -صلى الله عليه و اله (۳)- لعلي بن أبي طالب - صلوات الله و سلامه عليه (۴)-: يا علي! إن جبرئيل (ع) (۵) أخبرني (۶) فيك بأمر قوت به عيني و فرح (۷) به قلبي. قال لي: يا محمد! إن الله -تبارك و تعالی- قال لي: اقرأ محمداً مني السلام (۸) و أعلمه (۹) أن (۱۰) علينا إمام الهدى و مصباح الدجى و الحجّه على أهل الدنيا، فإنه الصديق الأكبر (۱۱) و الفاروق الأعظم (۱۲) و إني أليت (۱۳) بعزتي أن (۱۴) لا أدخل (۱۵) النار أحداً تولاّه و سلّم له و للأوصياء من بعده و لا أدخل ۱۶ الجنة من ترك ولايته و التسليم له و للأوصياء من بعده (۱۶) و حقّ (۱۷) القول (۱۸) مني لأملأن جهنم و أطبقها (۱۹) من أعدائه و لأملأن الجنة (۲۰) من أوليائه و شيعته (۲۱).

ص: ۲۲۰

- ۱- ((۱)) - بن / M ابن.
- ۲- ((۲)) - الله / M ندارد.
- ۳- ((۳)) - صلى الله عليه و اله / M ص.
- ۴- ((۴)) - و سلامه عليه / M ندارد.
- ۵- ((۵)) - ع / M ندارد.
- ۶- ((۶)) - أخبرني / در M باء زیر دارد.
- ۷- ((۷)) - فرح / چنین است در R . M فرح. ضبط نص را سنج با ترجمه ماتن از این فعل. فتأمل!
- ۸- ((۸)) - السلام / در M «م» پیش دارد.
- ۹- ((۹)) - أعلمه / M اعلمه [کذا].
- ۱۰- ((۱۰)) - أن / M أنّ.
- ۱۱- ((۱۱)) - الأكبر / M ندارد.
- ۱۲- ((۱۲)) - الأعظم / M ندارد.
- ۱۳- ((۱۳)) - أليت / M الیث.
- ۱۴- ((۱۴)) - أن / M ندارد.
- ۱۵- ((۱۵ و ۱۶)) - أدخل / M و R ادخل.
- ۱۶- ((۱۷)) - الجنة... من بعده / M ندارد.
- ۱۷- ((۱۸)) - حقّ / M حقّ الأرض (گویا خواسته اند با نشانه هائی زائد بودن واژه «الأرض» را فرامیند).
- ۱۸- ((۱۹)) - القول / در M لام پایانی زیر دارد.
- ۱۹- ((۲۰)) - أطبقها / در M قاف پیش دارد.
- ۲۰- ((۲۱)) - الجنة / در M حرف پایانی زیر دارد.

٢١- (٢٢) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحی، ص ٥٦ و ٥٧ (منقبت ٣٠).

و (۱) دیگر منقولست از عبد الله بن عباس از رسول خدا-صلی الله علیه و آله- که آن حضرت به علی بن ابی طالب-صلوات الله و سلامه علیه- فرمود که: یا علی! بدرستی که جبرئیل خبر داد مرا در شان تو (۲) به خیری (۳) که چشم مرا به آن روشن (۴) گردانید و دل مرا به آن خوشحال گردانید. مرا گفت که: یا محمد! بدرستی که خدای-تبارک و تعالی- مرا گفت که: سلام من به محمد برسان (۵) و خیر کن او را که علی پیشوای راه هدایت است و چراغ تاریکی شب ضلالت (۶) و حجت است بر اهل دنیا. پس بدرستی که اوست صدیق اکبر و عظیم ترین راستگوها و اوست فاروق اعظم و (۷) بزرگترین جداکننده ها میان حق و (۸) باطل و (۹) من سوگند (۱۰) یاد کرده ام به عزت خودم که داخل جهنم نکنم کسی را (۱۱) که تولا کند به او و او را امام داند و فرمان او برد و فرمان برد اوصیاء بعد از او (۱۲) را و داخل نمی کنم به بهشت کسی را که ترک کند ولایت او را و فرمانبرداری او را و امام (۱۳) نداند او را و یا اوصیاء بعد از او را امام نداند و حق و (۱۴) راستست سخن من که هر آینه پر خواهم کرد جهنم را و طبقه های (۱۵) جهنم را از دشمنان آن حضرت و (۱۶) پر خواهم کرد بهشت را از دوستان و پیروان آن حضرت.

[روایت پنجاه و یکم: از ابو سعید خدری]

و عن أبی سعید (۱۷) الخدریّ أنّه قال: قال رسول الله-صلی الله علیه و اله-: ما مررت فی

ص: ۲۲۱

- ۱- (۱) -/و در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -/تو در M تاء زبر دارد.
- ۳- (۳) -/چیزی/چنین است در R . M خیری.
- ۴- (۴) -/روشن/در M «و» زبر دارد!
- ۵- (۵) -/برسان/زبر راء در M إظهار گردیده است.
- ۶- (۶) -/ضلالت/ M و R ظلال. البته در R کشیدگی دندان «ظ» قدری إمحا شده است.
- ۷- (۷) -/و/ R ندارد. M و.
- ۸- (۸) -/و در M زبر دارد.
- ۹- (۹) -/و در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) -/سوگند/ M سوگند.
- ۱۱- (۱۱) -/را/ چنین است در R . M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) -/او/ M آن.
- ۱۳- (۱۳) -/امام/ M امام.
- ۱۴- (۱۴) -/و در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -/طبقه های/ M و R طبقه های.
- ۱۶- (۱۶) -/و در M زبر دارد.

لیله أسرى بى بشىء من ملكوت السماء و لا- على شىء من حجب فوقها إلا وجدتها كلها (۱) مشحونه بكرام (۲) ملائكة الله ينادوننى: هنيئا (۳) لك يا محمد! فقد أعطيت ما لم يعط أحد قبلك و لا يعطى أحد بعدك. أعطيت على بن (۴) أبى طالب أخا و فاطمه (۵) زوجته بنتا (۶) و الحسن و الحسين (۷) أولادا و (۸) محبيهم شيعه. يا محمد! إنك أفضل النبيين و على أفضل الوصيين و فاطمه سيده نساء العالمين و الحسن و الحسين أكرم من دخل الجنان من أولاد المرسلين و شيعتهم أفضل من تضمنته (۹) عرصات القيامة و تشمل عليه غرف الجنان و قصورها و متنزهها. (۱۰) فلم يزالوا يقولون ذلك فى مصعدى و مرجعى (۱۱) فلو لا أن الله حجب عنها اذان الثقلين لما بقى أحد إلا سمعها. (۱۲)

و (۱۳) ديگر منقولست از أبو سعيد خدرى كه او گفت كه: رسول خدا- صلى الله عليه و آله- فرمود كه: آن شبى كه مرا به آسمان بردند نگذشتم به ملكوت آسمانها و بالاتر از آسمانها كه آن حجابهاست (۱۴) مگر آنكه يافتم همه را كه پر بودند از فرشتگان عظيم الشان و فرياد مى كردند و مى گفتند: مبارك باد و گوارنده باد تو را- يا محمد!- كه داده اند به تو آنچه نداده اند به كسى پيش از تو و نمى دهند به كسى بعد از تو: على بن (۱۵) أبى طالب را به تو دادند (۱۶) و برادر تو گردانيدند و فاطمه كه زن اوست دختر تو گردانيدند و (۱۷) امام حسن

ص: ۲۲۲

- ۱- (۱) - كلها / M كلها.
- ۲- (۲) - بكرام / M بكرام [كذا].
- ۳- (۳) - هنيئا / M ندارد.
- ۴- (۴) - على بن / M على بن.
- ۵- (۵) - أخا و فاطمه / M ندارد.
- ۶- (۶) - بنتا / M بنت.
- ۷- (۷) - الحسين / در M نون زير دارد.
- ۸- (۸) - و / M او.
- ۹- (۹) - تضمنته / M تضمنته.
- ۱۰- (۱۰) - متنزهها / در M هاء زير دارد.
- ۱۱- (۱۱) - مرجعى / چنين است در R . M مرجعى.
- ۱۲- (۱۲) - سنج: مقتل الحسين - عليه السلام -، خوارزمى، ط. نجف، ص ۹۶ (به نقل از احقاق الحق، ۴/ ۱۱۹).
- ۱۳- (۱۳) - و / در M زبر دارد. R از بن ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - ست / M است.
- ۱۵- (۱۵) - بن / M ابن.
- ۱۶- (۱۶) - دادند / M داده اند [كذا].
- ۱۷- (۱۷) - و / در M زبر دارد.

و امام حسین (۱) را فرزندان تو (۲) گردانیدند و دوستان ایشان را شیعه تو گردانیدند. یا محمد! بدرستی که تو بهترین پیغمبرانی و (۳) علی بهترین اوصیای (۴) پیغمبرانست و فاطمه (۵) بهترین زنان عالمیانست و حسن و حسین (۶) بهترین آن کسانند (۷) که داخل بهشت می شوند از فرزندان پیغمبران مرسل (۸) و شیعیان ایشان بهترین (۹) اهل عرصه قیامتند و بهترین کسانی اند که در غرفه های بهشت و قصرهای بهشت (۱۰) و سیرگاههای (۱۱) بهشت در می آیند. پس همیشه این سخن می گفتند در بالا رفتن و برگشتن من. پس اگر نه آن بود که خدای-تبارک و تعالی- گوشهای جنّ و (۱۲) انس را از آن (۱۳) محجوب گردانیده بود هر آینه کسی نمی ماند (۱۴) که نشنود (۱۵) این سخنان را.

[روایت پنجاه و دوم: از قبر آزاد شده امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)]

و عن قبر مولی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب-صلوات الله و سلامه علیه- أنه قال کان امیر المؤمنین (۱۶) علی-علیه السلام و الصلوه (۱۷)- علی شاطئ الفرات فتزع قمیصه و دخل الماء فجاءت موجه فأخذ القمیص فخرج امیر المؤمنین (۱۸) (ع) فلم یجد القمیص فاغتم بذلك غمّا شدیداً فإذا بهاتف یهتف: یا ابا الحسن! انظر عن یمینک و خذ ما تری فإذا بمنذیل عن

ص: ۲۲۳

- ۱- (۱) - حسین/در M زبر سین اظهار گردیده است.
- ۲- (۲) - تو/در M تاء زبر دارد.
- ۳- (۳) - و/در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - اوصیای / M اوصیاء.
- ۵- (۵) - فاطمه / M فاطمه.
- ۶- (۶) - حسین/زبر سین در M اظهار گردیده است.
- ۷- (۷) - کسانند / R کسانید.
- ۸- (۸) - مرسل / M مرسل.
- ۹- (۹) - بهترین / M بهتر از.
- ۱۰- (۱۰) - و قصرهای بهشت / M ندارد.
- ۱۱- (۱۱) - سیرگاههای / M سبرگاههای.
- ۱۲- (۱۲) - و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - از آن / M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - نمی ماند / M نمی ماند.
- ۱۵- (۱۵) - نشنود / M نشنوند(البته بدون نقطه حرف سوم).
- ۱۶- (۱۶) - امیر المؤمنین/در M راء زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - السلام و الصلوه / M الصلوه و السلام [کذا].
- ۱۸- (۱۸) - امیر المؤمنین/در M راء زبر دارد.

یمینه و فيه قميص مطوي فاذا اخذه ليلسه (1) فسقطت من جيبه رقعه فيها مكتوب:

بسم الله الرحمن الرحيم.

هديه من الله العزيز الحكيم (2) إلى علي بن (3) أبي طالب-صلوات (4) الله و سلامه عليه.

هذا قميص (5) هارون بن (6) عمران كذلك و أورثها قوما آخرين. (7)

و (8) ديگر منقولست از قنبر آزاد کرده حضرت (9) أمير المؤمنين-صلوات الله و سلامه عليه- که او گفت که: حضرت أمير المؤمنين-صلوات الله و (10) سلامه عليه- در کنار آب فرات بود و پيراهن خود را کند و داخل آب شد. پس موجه [ای] (11) آمد و (12) جامه را برداشت و (13) برد. پس چون حضرت أمير المؤمنين-صلوات (14) الله و سلامه عليه- بيرون آمد پيراهن را ندید. بسيار غمناک شد. پس ناگاه شنیدیم (15) که هاتفي آواز داد که: يا ابا الحسن! به دست راست خود نظر کن و هرچه می بینی بردار. پس چون نظر کرد دید دستاری از دست راست و در او پيراهنی پیچیده است. پس چون پيراهن را برداشت که بپوشد از گریبان او (16) رقعه ای (17) افتاد و در او (18) نوشته بود که:

ص: ۲۲۴

-
- ۱- (1) - ليلسه / M ليلسه.
 - ۲- (2) - الحكيم / در M واپسين حرف پيش دارد.
 - ۳- (3) - بن / M ابن.
 - ۴- (4) - صلوات / M صلوات [كذا].
 - ۵- (5) - قميص / M قميص.
 - ۶- (6) - بن / M ابن.
 - ۷- (7) - نگر: مائه منقه ي ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ۷۰ (منقبت ۴۰).
 - ۸- (8) - و / در M زبر دارد.
 - ۹- (9) - حضرت / در M مكثر نوشته شده است. M + کرده.
 - ۱۰- (10) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۱- (11) - «موجه» (به معنای «موج» و «يك موج») در أدب پارسی نیز راه یافته است. صائب گوید: چون موجه سراييم در شوره زار عالم كز بود بهره ای نيست غير از نمود ما را
 - ۱۲- (12) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۳- (13) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۴- (14) - صلوات / در M تاء زبر دارد.
 - ۱۵- (15) - شنيديم / M شنيدم.
 - ۱۶- (16) - او / M ان.

۱۷- (۱۷) - رفعه ای / M رفعه.

۱۸- (۱۸) - در او / M درو.

این هدیه ایست از خداوندگاری که او راست قهر و غلبه (۱) و بزرگواری و هرچه می کند از روی حکمت و (۲) مصلحت می کند به سوی علی بن (۳) اَبی طالب-صلوات الله و سلامه علیه.

این پیراهن هارون بن عمران چنانچه به او کرامت کرده بودیم همچنان میراث دادیم به قومی دیگر.

و چون هارون، وصی حضرت موسی بود، و آن حضرت، وصی حضرت (۴) خاتم (۵) التَّيْبِين پیراهن او را از برای آن حضرت آوردند.

[روایت پنجاه و سوم: از عبد الله بن مسعود]

و عن عبد الله بن مسعود قال: سمعت رسول الله -صلى الله عليه و اله- يقول: إِنَّ (۶) لِلشَّمْسِ وَجْهين: فوجه يضىء لأهل السَّمَاء و وجه يضىء لأهل الأرض و على الوجهين منها كتابه. (۷) ثم قال: أتدرون ما تلك الكتابه؟ قلت: الله و رسوله أعلم. قال: الكتابه التي تلى (۸) أهل السَّمَاء: «الله نور السموات و الأرض»، و أمّا الكتابه التي تلى (۹) أهل (۱۰) الأرض: «علي نور الأرضين». (۱۱)

و دیگر از عبد الله بن مسعود منقولست که او گفت که: شنیدم از رسول خدا-صلى الله عليه و آله (۱۲)- که آن حضرت فرمود که: بدرستی که آفتاب را دو رویت (۱۳): به یک روی

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - غلبه/در M باء زبر دارد.

۲- (۲) - و/در M زبر دارد.

۳- (۳) - بن/ M و R ابن.

۴- (۴) - حضرت/ M ندارد.

۵- (۵) - خاتم/در M تاء زیر دارد.

۶- (۶) - إن/ M بان.

۷- (۷) - کتابه/ M کتابه.

۸- (۸) - تلى/ M تلى.

۹- (۹) - أهل/... M ندارد.

۱۰- (۱۰) - أهل/ M أهل.

۱۱- (۱۱) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ۷۷ و ۷۸ (منقبت ۴۵).

۱۲- (۱۲) - صلى الله عليه و آله/ M ص.

۱۳- (۱۳) - رویت/ M روی است.

روشنایی (۱) می دهد اهل آسمان را و به یک (۲) روی (۳) روشنایی (۴) می دهد اهل زمین را و بر هر دو روی آفتاب نوشته است. پس فرمود که: آیا می دانید که آن نوشته چه چیز است؟ گفتیم: خدا (۵) و رسول او داناتراند! حضرت فرمود که: آن نوشته که به جانب آسمانست (۶) اینست (۷) که: الله نور السموات و الأرض، یعنی (۸): خدای-تبارک و تعالی-هدایت کننده (۹) اهل آسمان (۱۰) و (۱۱) زمین است و آن نوشته که به جانب زمین است اینست که: علی نور الأرضین، (۱۲) یعنی علی هدایت کننده اهل زمین (۱۳) است.

[روایت پنجاه و چهارم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]

و عن النَّبِيِّ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ اللَّهَ -جَلَّ جَلَالُهُ- (۱۴) -يَقُولُ: عَلِيُّ بْنُ (۱۵) أَبِي طَالِبٍ حَجَّتِي عَلِيَّ خَلْقِي وَنُورِي فِي بِلَادِي (۱۶) وَ أَمِينِي عَلِيَّ عِلْمِي، لَا أَدْخُلُ النَّارَ مِنْ عَرْفِهِ (۱۸) وَ إِنْ عَصَانِي (۱۹) وَ لَا أَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أَنْكَرِهِ وَ إِنْ أَطَاعَنِي. (۲۰)

و (۲۱) دیگر منقولست از رسول خدا-صلی الله علیه و آله- که فرمود که: شنیدم از خدای-

ص: ۲۲۶

- ۱- (۱) -روشنایی / M روشنایی.
- ۲- (۲) -به یک / M بیک.
- ۳- (۳) -روی / M ندارد.
- ۴- (۴) -روشنایی / در M حرف ماقبل آخر هیچ نقطه یا نشانه ای ندارد.
- ۵- (۵) -خدا/ در M مکرر نوشته شده است.
- ۶- (۶) -که به جانب آسمانست / M ندارد.
- ۷- (۷) -اینست / M این است.
- ۸- (۸) -یعنی / M + که (ولی آن را خط زده اند).
- ۹- (۹) -هدایت کننده/ در M حرف یکم زیر دارد.
- ۱۰- (۱۰) -آسمان / M اسمان.
- ۱۱- (۱۱) -و/ در M زیر دارد.
- ۱۲- (۱۲) -الأرضین / M الأرضین.
- ۱۳- (۱۳) -ترجمه «الأرضین» به «اهل زمین»، علی الظاهر، خالی از «تجوّز» یا «مسامحه» نیست.
- ۱۴- (۱۴) -جلاله / M جلاله.
- ۱۵- (۱۵) -بن / M ابن.
- ۱۶- (۱۶) -بلادی / M البلاد.
- ۱۷- (۱۷) -أدخل / M ادخل.

۱۸- (۱۸) - عرفه / M عرفه.

۱۹- (۱۹) - و إن عصانی / M ندارد.

۲۰- (۲۰) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان قمی، ط. أبطحی، ص ۷۸ و ۷۹ (منقبت ۴۶).

۲۱- (۲۱) - و/در M زیر دارد.

تبارک و تعالی- که می فرمود که:علی بن (۱)أبی طالب حجت منست بر خلق من و نور من است در شهرهای من و آمین من است بر علم من.داخل نمی گردانم به دوزخ کسی را که او را شناسد به امامت و (۲)اگرچه عصیان (۳)من کرده باشد و داخل بهشت نمی کنم کسی را که او را امام نداند و (۴)اگرچه إطاعت من کرده (۵)باشد.

[روایت پنجاه و پنجم:منقولست از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)]

و عن النَّبِيِّ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- أَنَّهُ قَالَ:لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ (۷):-

يا أبا الحسن!لو وضع إيمان الخلائق (۸)و أعمالهم في كفه ميزان و وضع عملك يوم أحد على كفه أخرى لرجح (۹)عملك على جميع ما عمل الخلائق (۱۰)و إِنَّ (۱۱)الله باهي بك يوم أحد ملائكته (۱۲)المقربين و رفع الحجب من السموات السبع (۱۳)و أشرفت إليك الجنة و ما فيها و ابتهج بفعلك رب العالمين-تعالى شانه (۱۴)-و إِنَّ الله تعالى يعوّضك بذلك اليوم ما يغبط به كل نبي و رسول و صديق و شهيد. (۱۵)

و (۱۶)دیگر منقولست از رسول خدا-صلى الله عليه و آله (۱۷)- که آن حضرت فرمود (۱۸)به علی بن (۱۹)أبی طالب-صلوات الله و سلامه عليه- که:يا أبا الحسن!اگر بگذارند ایمان خلائق

ص:۲۲۷

- ۱- (۱) - بن / M ابن.
- ۲- (۲) - و/در M زبر دارد.
- ۳- (۳) - عصیان/در M عین زبر دارد!
- ۴- (۴) - و/در M زبر دارد.
- ۵- (۵) - کرده/در M دال زبر دارد.
- ۶- (۶) - بن / M ابن.
- ۷- (۷) - صلوات الله و سلامه عليه / M ع.
- ۸- (۸) - الخلائق / M الخلائق.
- ۹- (۹) - لرجح / R لرجح. M لرجح.
- ۱۰- (۱۰) - الخلائق / M الخلائق.
- ۱۱- (۱۱) - إن / M ان.
- ۱۲- (۱۲) - ملائکته / M ملائکته.
- ۱۳- (۱۳) - السبع/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - شانه / M شانه.
- ۱۵- (۱۵) - نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۷۹ و ۸۰(منقبت ۴۷).
- ۱۶- (۱۶) - و/در M زبر دارد. R از بن ندارد.

۱۷- (۱۷) - صلی اللہ علیہ و آلہ / M ص.

۱۸- (۱۸) - فرمود / M + کہ ان حضرت فرمود کہ.

۱۹- (۱۹) - بین / M ابن.

و أعمال ایشان را در کفّه (۱) ترازویی (۲) و (۳) بگذارند جهادی را که تو در روز أحد کردی در دیگر کفّه (۴) ترازوی، هر آینه (۵) زیادتی کند عمل تو (۶) بر عمل همه خلائق و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-مباهات کرد به تو روز أحد با ملائکه مقربین و برداشت حجابها از هفت آسمان و بهشت و هر که در بهشت بود همه به سوی تو (۷) نظر می کردند و خشنود (۸) بود (۹) از کردار تو (۱۰) پروردگار عالمیان (۱۱) و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-عوض می دهد تو را از جهت عمل آن روز عوضی که آرزوی آن کنند هر پیغمبری و رسولی و صدیقی (۱۲) و شهیدی. چرا که همه اصحاب در آن روز آن حضرت را گذاشته (۱۳) فرار نمودند با آنکه (۱۴) مأمور بودند از جانب خدای-تبارک و تعالی-به ثبات و حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله و سلامه علیه-در آن روز جانبازها کرد که در کتب سیر و (۱۵) تواریخ مسطور است که زیاده از هفتاد زخم بر بدن مبارک آن حضرت رسیده بود و آن حضرت دمار از روزگار ایشان برآورد (۱۶) تا عاقبت، لشکر (۱۷) کفار به شمشیر آن حضرت منهزم گشتند؛ و این مقام جای تفصیل آنها نیست.

[روایت پنجاه و ششم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]

و عن النَّبِيِّ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ! مِثْلَكَ فِي أُمَّتِي مِثْلَ الْمَسِيحِ عِيسَى

ص: ۲۲۸

- ۱- (۱) - کفّه / M کف [کذا].
- ۲- (۲) - ترازویی / چنین است در M . R ترازوی.
- ۳- (۳) - و/در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - کفّه / M کف.
- ۵- (۵) - هر آینه/در M نون زبر دارد.
- ۶- (۶) - تو/در M تاء زبر دارد.
- ۷- (۷) - تو/در M تاء زبر دارد.
- ۸- (۸) - خشنود/ R خوشنود. ضبط نص موافق M است.
- ۹- (۹) - بود/ M بو.
- ۱۰- (۱۰) - تو/در M تاء زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - عالمیان/در M نون زیر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - صدیقی / M صدیقی.
- ۱۳- (۱۳) - گذاشته / R گذاشته. ضبط نص موافق M است.
- ۱۴- (۱۴) - با آنکه / M بانکه.
- ۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - برآورد/ M برآورد.
- ۱۷- (۱۷) - لشکر / M ندارد.

بن (۱) مریم-علیهما السّلام-افترق قومه ثلث فرق:فرقه مؤمنون و هم الحواریون،و فرقه عادوه (۲)و هم اليهود،و فرقه غلوا (۳)فیه فخرجوا من الإیمان؛فإنّ أمّتی ستفترق فیک ثلث فرق:ففرقه شیعتک و هم المؤمنون،و فرقه عدوّک و هم الشّاکون،و فرقه (۴)یغلو (۵)فیک و هم الجاحدون؛و أنت فی الجنّه-یا علیّ!-و شیعتک،و عدوّک و الغالی فی النّار. (۶)

دیگر منقولست از رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۷)- که آن حضرت فرمود که:یا علی! مثل و داستان تو همچو داستان عیسی بن مریم است-علیهما السّلام- که قوم او سه گروه شدند: گروهی با ایمان بودند و (۹)آنها حواریان بودند،و گروهی با او دشمنی کردند و (۱۰)ایشان یهودان بودند،و گروهی (۱۱)در شان او از حد و اندازه بیرون رفتند و (۱۲)او را به خدایی (۱۳)پرستیدند،پس از ایمان بیرون رفتند.پس بتحقیق که اُمت من نیز زود (۱۴)باشد که سه گروه شوند: گروهی (۱۵)شیعه و پیرو تو باشند و ایشان مؤمنانند، (۱۶)و گروهی دشمن (۱۷)تو باشند و ایشان کسانی اند که در امامت تو شک دارند،و (۱۸)گروهی در تو غلو خواهند (۱۹)کرد و ایشان منکرانند؛و (۲۰)تو در بهشتی-یا علی!-با شیعیان خود و دوستان

ص: ۲۲۹

-
- ۱- (۱) - بن / M ابن.
 - ۲- (۲) - عادوه/چنین است در M . R عادوه.
 - ۳- (۳) - غلوا/چنین است در M . R غلوا.
 - ۴- (۴) - و هم الشّاکون و فرقه / M ندارد.
 - ۵- (۵) - یغلو / M یغلو.
 - ۶- (۶) - نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۸۰ و ۸۱(منقبت ۸۰ و ۸۱).
 - ۷- (۷) - صلّی الله علیه و آله / M ص.
 - ۸- (۸) - بن / M ابن.
 - ۹- (۹) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - و گروهی / M ندارد.
 - ۱۲- (۱۲) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) - خدایی/چنین است در M . R خدائی.
 - ۱۴- (۱۴) - زود/ M زود.
 - ۱۵- (۱۵) - گروهی / M گروه.
 - ۱۶- (۱۶) - مؤمنانند / M ایشان مومنانند.
 - ۱۷- (۱۷) - دشمن/در M دال زبر دارد.
 - ۱۸- (۱۸) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۹- (۱۹) - خواهند / M خواهد.

شیعیان خود، و دشمن تو و کسی که در محبت تو (۱) غلو کرده باشد و تو را خدا داند (۲) ایشان هر دو در جهنم خواهند بود.

[روایت پنجاه و هفتم: از ابوذر غفاری]

و عن أبي ذرٍّ-رضى الله عنه- أنه قال: نظر النبي -صلى الله عليه و اله- إلى علي بن (۳) أبي طالب-صلوات الله و سلامه عليه (۴)- فقال: هذا خير الأولين و الآخرين (۵) من أهل السموات و الأرضين. هذا سيد الوصيين و إمام المتقين و قائد الغر المحجلين إذا كان يوم (۶) القيامة جاء علي على ناقه (۷) من نوق الجنة قد أضاءت القيامة (۸) من ضوئها و على رأسه (۹) تاج مرصع بالزبرجد و الياقوت فتقول (۱۰) الملائكة: هذا ملك مقرب، و يقول النبيون:

هذا نبي مرسل. فينادى مناد من بطنان (۱۱) العرش: هذا الصديق الأكبر، (۱۲) هذا وصي (۱۳) حبيب الله، هذا علي بن (۱۴) أبي طالب، فيقف على متن جهنم، فيخرج منها من يحب، و (۱۵) يدخل فيها (۱۶) من يبغض (۱۷) و يأتي أبواب الجنة فيدخل (۱۸) أوليائه الجنة (۱۹) بغير حساب. (۲۰)

ص: ۲۳۰

- ۱- (۱) -تو/در M تاء زبر دارد.
- ۲- (۲) -و تو را خدا داند/این عبارت افزوده ترجمان است در تفسیر «غالی» و معنای «غلو».
- ۳- (۳) -بن/ M ابن.
- ۴- (۴) -صلوات الله و سلامه عليه/ M ع.
- ۵- (۵) -الآخرين/در M خاء زبر دارد.
- ۶- (۶) -يوم/ R يوم. M يوم.
- ۷- (۷) -ناقه/ M زاقه.
- ۸- (۸) -القيامة/چنین است در R به پیش واپسین حرف. در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۹- (۹) -رأسه/ M راسها.
- ۱۰- (۱۰) -فتقول/ M فتقول.
- ۱۱- (۱۱) -بطنان/ M و R بطنان.
- ۱۲- (۱۲) -الأكبر/ M الأكبر.
- ۱۳- (۱۳) -وصي/ M وصي.
- ۱۴- (۱۴) -بن/ M ابن.
- ۱۵- (۱۵) -و/ M ندارد.
- ۱۶- (۱۶) -فيها/ M منها.
- ۱۷- (۱۷) -يبغض/ M يبغض.
- ۱۸- (۱۸) -فيدخل/ M فيدخل.

۱۹- (۱۹) - الجَنَّةُ/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲۰- (۲۰) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحی، ص ۸۸ و ۸۹ (منقبت ۵۵).

و دیگر روایتست از ابو ذرّ غفاری که روزی (۱) رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۲)-نظر کرد به علی بن ابی طالب-صلوات الله و سلامه علیه (۳)-پس فرمود که:علی بهترین پیشینیان و (۴)پسینیان است از اهل آسمانها و زمینها و او بهتر و (۵)مهتر اوصیاء پیغمبرانست (۶)و امام و پیشوای متقیانست (۷)و (۸)کشاننده شیعیان سفیدرویان (۹)دست و پا سفیدان است (۱۰)به بهشت.چون روز قیامت شود بیاید حضرت علی بن ابی طالب و سوار باشد بر ناقه ای (۱۱)از ناقه های (۱۲)بهشت که روشن شود صحرای قیامت از روشنی ناقه آن حضرت و بر سر آن حضرت تاجی باشد مرصع به زبرجد و یاقوت.پس فرشتگان گویند:آیا این فرشته مقرب است؟ (۱۴)و پیغمبران گویند:آیا این پیغمبر مرسلست؟پس منادی از جانب عرش ندا دهد که:این صدیق اکبرست (۱۵)،این وصی حیب خداست، این علی بن ابی طالب است. (۱۶)پس آن حضرت بر سر پل صراط بایستد و بیرون آورد از دوزخ هر که را که دوستدار او باشد و (۱۷)داخل کند در جهنم هر که را که دشمن او باشد و بیاید به درهای بهشت و (۱۸)داخل گرداند دوستان خود را به بهشت بی حساب.

ص: ۲۳۱

- ۱- (۱) - روزی / M + که.
- ۲- (۲) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۳- (۳) - علیه / R + آله. این افزونه در M نیست.
- ۴- (۴) - و/در M زبر دارد.
- ۵- (۵) - و/در M زبر دارد.
- ۶- (۶) - پیغمبرانست / M پیغمبران است.
- ۷- (۷) - متقیانست / M متقیان است.
- ۸- (۸) - و/در M زبر دارد.
- ۹- (۹) - سفیدرویان/در M سین زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - است / M ست.
- ۱۱- (۱۱) - ناقه ای / M ناقه.
- ۱۲- (۱۲) - ناقه های / R ناقها. M ناقهای.
- ۱۳- (۱۳) - که/در R مکرر نوشته شده است. M که.
- ۱۴- (۱۴) - است / M ست.
- ۱۵- (۱۵) - صدیق اکبرست / M صدیق اکبر است.
- ۱۶- (۱۶) - ست / M است.
- ۱۷- (۱۷) - و/در M زبر دارد.
- ۱۸- (۱۸) - و/در M زبر دارد.

[روایت پنجاه و هشتم: از انس بن مالک و او از عایشه]

و عن أنس (۱) بن مالک عن عائشه (۲) قالت: سمعت رسول الله (۳) (ص) يقول: عليّ بن (۴) أبي طالب خير البشر من أبي فقد كفر. فقيل: فلم حاربه (۵) فقالت: و الله ما حاربه (۶) من ذات نفسي و ما حملني عليه إلا طلحه (۷) و زبير (۸).

و (۹) دیگر روایتست از انس بن مالک و (۱۰) او از عایشه که او گفت: شنیدم از رسول خدا -صلی الله علیه و آله (۱۱)- که می فرمود که: علی بن (۱۲) ابی طالب بهترین خلق خداست. هر که ابا کند کافر (۱۳) است. پس به عایشه گفتند که: (۱۴) پس تو چرا (۱۵) با او محاربه نمودی؟ گفت: و الله که من به خودی خود (۱۶) این کار نکردم و مرا بر حرب او نداشتند مگر طلحه و زبیر.

و این خبر نیز در کتب علمای اهل سنت از حدّ تواتر گذشته است که «علیّ خیر البشر من ابی فقد کفر» از عایشه و غیر آن.

[روایت پنجاه و نهم: از ابو هریره]

و (۱۷) عن ابی هریره (۱۸) أنّه قال: قال رسول الله -صلی الله علیه و اله (۱۹)-: إنّ الله خلق فی

ص: ۲۳۲

- ۱- (۱) - أنس / M انس.
- ۲- (۲) - عائشه / R عایشه. M عایشه.
- ۳- (۳) - رسول الله در M واپسین حرف در هر دو واژه پیش دارد!
- ۴- (۴) - بن / M ابن.
- ۵- (۵) - حاربه / M و R حاربه.
- ۶- (۶) - فقالت... حاربه / M ندارد.
- ۷- (۷) - طلحه / در M واپسین حرف تنوین رفع دارد.
- ۸- (۸) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحی، ص ۱۳۸ (منقبت ۷۰).
- ۹- (۹) - و / در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - و / در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - صلّی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۲- (۱۲) - بن / M و R ابن.
- ۱۳- (۱۳) - کافر / زیر فاء در M إظهار گردیده است.
- ۱۴- (۱۴) - که / M ندارد.
- ۱۵- (۱۵) - چرا / M چرا.
- ۱۶- (۱۶) - خود / M خود.
- ۱۷- (۱۷) - و / M ندارد.

۱۸- (۱۸) - هریره/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۹- (۱۹) - صلی الله علیه و اله / M ص.

السَّيِّمَاءُ الرَّابِعَةُ مِائَةُ أَلْفٍ (١) مَلِكٌ وَ فِي السَّيِّمَاءِ الْخَامِسَةِ ثَلَاثُمِائَةُ أَلْفٍ مَلِكٌ (٢) وَ فِي السَّيِّمَاءِ السَّابِعَةِ (٣) مَلِكًا رَأْسَهُ (٤) تَحْتَ الْعَرْشِ وَ رَجُلَاهُ تَحْتَ الثَّرَى وَ مَلَائِكُهُ (٥) أَكْثَرُ (٦) مِنْ رِبْعِيهِ وَ مُضِرٌّ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ وَ لَا شَرَابٌ إِلَّا الصَّلَوَةُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ مُحَبِّبِهِ وَ الْإِسْتِغْفَارَ (٨) لِشِيعَتِهِ (٩) الْمَذْنِبِينَ وَ مَوَالِيَهُ. (١٠)

دیگر روایتست از ابو هریره که او گفت که رسول خدا-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله (١١)- فرمود که:

خدای-تبارک و تعالی- در آسمان چهارم (١٢) صد هزار فرشته آفریده است و در آسمان پنجم سیصد هزار فرشته و در آسمان هفتم فرشته [ای] آفریده است که سر او در زیر عرش است و پایهای او در زیر زمین و آفریده است فرشتگان زیاده از عدد ربیعہ (١٣) و مضر- که دو طایفه اند عظیم و عدد ایشان را خدای تبارک و تعالی می داند- و ایشان را طعام و شرابی نیست به غیر از صلوات بر حضرت (١٤) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و دوستان آن حضرت و (١٥) استغفار و طلب آمرزش می کنند (١٦) از جهت شیعیان گناهکار آن حضرت و (١٧) موالیان آن حضرت.

ص: ٢٣٣

١- (١) - أَلْفٌ / M الف.

٢- (٢) - ثَلَاثُمِائَةُ أَلْفٍ مَلِكٌ / M ثلاث مائه الف.

٣- (٣) - السَّابِعَهُ / M السَّابِعَهُ [كَذَا].

٤- (٤) - رَأْسَهُ / M رأسه.

٥- (٥) - مَلَائِكُهُ دَرِ M واپسین حرف زبر دارد و در R تنوین رفع.

٦- (٦) - أَكْثَرُ دَرِ R واپسین حرف پیش دارد. متن موافق M است.

٧- (٧) - بِنِ / M ابن.

٨- (٨) - الْإِسْتِغْفَارَ / M و R الاستغفار.

٩- (٩) - لِشِيعَتِهِ / M لشيعه.

١٠- (١٠) - نَگَرِ: مِائَةُ مَنقَبِهِ يَ ابْنِ شَاذَانَ، ط. أَبطحي، ص ١٦٤ (منقبت ٨٨).

١١- (١١) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله / M ص.

١٢- (١٢) - چهارم / M چهارم.

١٣- (١٣) - رِبْعِيَهُ / M ربيعه.

١٤- (١٤) - حَضْرَتِ / M ندارد.

١٥- (١٥) - وَ / M ندارد.

١٦- (١٦) - مِي كُنُنْدُ / M می کند.

١٧- (١٧) - وَ دَرِ M زبر دارد.

و عن النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ (١) حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَرْزَةِ - جَلَّ جَلَالُهُ (٢) - أَنَّهُ (٣) قَالَ:

من علم أن لا - إله إلا - أنا وحدي و أنَّ (٤) مُحَمَّدًا عَبْدِي و رَسُولِي و أنَّ عَلِيَّ بْنَ (٥) أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي و أنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّجِي، أَدْخَلْتَهُ (٦) الْجَنَّةَ (٧) بِرَحْمَتِي و نَجَّيْتَهُ (٨) مِنَ النَّارِ بَعْفُوِي و أَبَحْتُ لَهُ جَوَارِي و أَوْجَبْتُ لَهُ كِرَامَتِي و أَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي و جَعَلْتَهُ (٩) مِنْ خَاصَّتِي (١٠) و خَالِصَتِي (١١) فَيَا نَادَانِي لَيْبَتَهُ (١٢) و إِنْ (١٣) دَعَانِي أَجَبْتَهُ (١٤) و إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتَهُ (١٥) و إِنْ (١٦) سَكَتَ ابْتَدَأْتَهُ (١٧) و إِنْ (١٨) أَسَاءَ رَحْمَتَهُ (١٩) و إِنْ (٢٠) فَرَّ مَنِّي دَعَوْتَهُ (٢١) و إِنْ رَجَعَ إِلَيَّ (٢٢) قَبْلْتَهُ و إِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتَهُ (٢٣) و مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنِّي (٢٤) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا و حَدِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ و لَمْ يَشْهَدْ أَنِّي مُحَمَّدًا رَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ و لَمْ يَشْهَدْ أَنِّي عَلِيَّ بْنَ (٢٥) أَبِي طَالِبٍ (٢٦) - صَلَوَاتُ اللَّهِ (٢٧) عَلَيْهِ - خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ و لَمْ يَشْهَدْ أَنِّي الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي و صَغَّرَ

ص: ٢٣٤

- ١- (١) - قال / M ندارد.
- ٢- (٢) - جلاله / M جلاله.
- ٣- (٣) - أنه / M ندارد.
- ٤- (٤) - أن / M انا.
- ٥- (٥) - بن / M بن [كذا].
- ٦- (٦) - أدخلته / در M تاء زبر دارد.
- ٧- (٧) - الجنة / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ٨- (٨) - نجیته / در M تاء زبر دارد.
- ٩- (٩) - جعلته / در M تاء زبر دارد.
- ١٠- (١٠) - خاصتی / M خاصی.
- ١١- (١١) - خالصتی / M خالصی.
- ١٢- (١٢) - لیبته / در M تاء زبر دارد.
- ١٣- (١٣) - إن / M و R ان.
- ١٤- (١٤) - أجبته / در M تاء زبر دارد.
- ١٥- (١٥) - أعطيته / در M تاء زبر دارد.
- ١٦- (١٦) - إن / M ان.
- ١٧- (١٧) - ابتدأته / M ابتدأته.
- ١٨- (١٨) - إن / M ان.
- ١٩- (١٩) - رحمته / در M تاء زبر دارد.

۲۰- (۲۰) - إن / M ان.

۲۱- (۲۱) - دعوتہ / در M تاء زبر دارد.

۲۲- (۲۲) - إلی / M الی.

۲۳- (۲۳) - فتحتہ / در M حرف ما قبل آخر زبر دارد.

۲۴- (۲۴) - أن / M ان.

۲۵- (۲۵) - بن / M بن.

۲۶- (۲۶) - أبی طالب / M ندارد.

۲۷- (۲۷) - اللہ / M + و سلامه.

عظمتی و کفر بایاتی و کتبی و رسلی إن قصدنی حجبتہ و إن سألنی حرمتہ (۱) و إن نادانی لم أسمع نداءه و إن دعانی لم أستجب دعاءه و إن رجانی خبیثه (۲) ذلک جزاؤه (۳) منی و ما أنا بظلام للعیبد. فقام جابر بن (۴) عبد الله (۵) الأنصاری فقال: یا رسول الله! (۶) و من الأئمه (۷) من ولد (۸) علی بن (۹) أبی طالب؟ قال: الحسن و الحسین (۱۰) سیدا شباب (۱۱) أهل الجنه، ثم زین العابدین فی زمانه علی بن (۱۲) الحسین، ثم الباقر محمد بن (۱۳) علی و سدرکه، (۱۴) فإذا أدركته فقرأه منی السلام. (۱۵) ثم الصّیادق جعفر بن (۱۶) محمد، ثم الكاظم موسی بن (۱۷) جعفر، ثم الرضا علی بن موسی، ثم التّقیّ محمد بن (۱۸) ابن علی، (۱۹) ثم التّقیّ علی بن (۲۰) محمد، ثم الزّکیّ الحسن بن (۲۱) علی، ثم ابنه القائم بالحقّ مهدی (۲۲) أمّتی (۲۳) الذی یملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا هؤلاء- یا جابر!- خلفائی و أوصیائی و أولادی و عترتی. من أطاعهم فقد أطاعنی و من عصاهم فقد عصانی و من أنکرهم أو

ص: ۲۳۵

- ۱- (۱) - حرمته/در M تاء زیر دارد.
- ۲- (۲) - خبیثه/در M تاء زیر دارد.
- ۳- (۳) - جزاؤه/ R جزاؤه.
- ۴- (۴) - بن/ M ابن.
- ۵- (۵) - عبد الله/در M دال پیش دارد.
- ۶- (۶) - رسول الله/ M و R+ص.در M واپسین حرف کلمه نخست پیش دارد.
- ۷- (۷) - الأئمه/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۸- (۸) - من ولد/ M ولد.
- ۹- (۹) - بن/ M ابن.
- ۱۰- (۱۰) - الحسین/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - شباب/ M شباب.
- ۱۲- (۱۲) - بن/ M ابن.
- ۱۳- (۱۳) - بن/ M ابن.
- ۱۴- (۱۴) - سدرکه/در M کاف زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - السلام/در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۱۶- (۱۶) - بن/ M ابن.
- ۱۷- (۱۷) - بن/ M ابن.
- ۱۸- (۱۸) - محمد/ M محمد.
- ۱۹- (۱۹) - بن علی/ M ندارد.
- ۲۰- (۲۰) - بن/ M ابن.
- ۲۱- (۲۱) - بن/ M ابن.

۲۲- (۲۲) - مهدی / M مهدی.

۲۳- (۲۳) - اُمّتی / زبیر یاء در M إظهار گردیده است.

أنكر واحدا منهم فقد أنكرني. بهم يمسك الله السماء (۱) أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بهم يحفظ الله الأرض أن تميد بأهلها.

(۲)

دیگر روایتست از رسول خدا(ص) که آن حضرت فرمود که: خبر داد مرا (۳) جبرئیل از خداوند عالمیان (۴) که خدای-تبارک و تعالی فرمود که: هر که بداند و اعتقاد کند که بجز من خداوندی نیست و (۵) من در ذات و صفات یگانه ام و (۶) بدانند که محمّد بنده من و رسول منست و بدانند که علی بن (۷) ابی طالب خلیفه و (۸) گماشته منست بر خلق من و (۹) بدانند که امامان فرزندان او حجّتهای منند بر خلق، داخل کنم او را به بهشت به رحمت خودم و نجات دهم (۱۰) او را از آتش جهنّم به عفو خودم و او را در آورم در جوار دوستان خودم و واجب گردانم از جهت او کرامت خودم را و (۱۱) تمام گردانم بر او نعمتم را و بگردانم او را از جمله خاصان (۱۲) و (۱۳) برگزیدگان خود. پس اگر مرا ندا کند (۱۴) لئیک گویم او را و اگر مرا بخواند إجابت کنم او را و اگر مرا سؤال کند عطا کنم او را و اگر او (۱۵) نطلبد من نطلبیده او را بدهم (۱۶) و اگر بد کند او را ببخشم و اگر از من بگریزد او را بخوانم (۱۷) و (۱۸) اگر رجوع کند به سوی من قبول کنم توبه (۱۹) او را و اگر در مرا (۲۰) بگوید در او

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - السماء/ در M واپسین حرف پیش دارد.

۲- (۲) - سنج: کمال الدین صدوق، ط. غفّاری، ص ۲۵۸. ۲۵۹.

۳- (۳) - مرا/ M مرا را.

۴- (۴) - عالمیان/ در M «ن» زیر دارد.

۵- (۵) - و/ در M زبر دارد.

۶- (۶) - و/ در M زبر دارد.

۷- (۷) - بن/ M ابن.

۸- (۸) - و/ در M زبر دارد.

۹- (۹) - و/ در M زبر دارد.

۱۰- (۱۰) - دهم/ M ندارد.

۱۱- (۱۱) - و/ در M زبر دارد.

۱۲- (۱۲) - خاصان/ در M نون زیر دارد.

۱۳- (۱۳) - و/ در M زبر دارد.

۱۴- (۱۴) - کند/ در M یک دندانۀ افزون دارد.

۱۵- (۱۵) - او/ در M «و» زبر دارد.

۱۶- (۱۶) - بدهم/ M می دهم.

۱۷- (۱۷) - بخوانم/ در M «ن» زیر دارد.

۱۸- ((۱۸)) - و/در M زیر دارد.

۱۹- ((۱۹)) - تویه/در M تاء زیر دارد.

۲۰- ((۲۰)) - مرا/ M من.

بگشایم و (۱) کسی که گواهی (۲) ندهد به وحدانیت من یا گواهی دهد به وحدانیت من و لیکن گواهی ندهد به (۳) رسالت محمد-صلی الله علیه و آله (۴)-یا به این هر دو گواهی دهد و گواهی ندهد به امامت (۵) علی بن (۶) ابی طالب که خلیفه منست یا به اینها همه گواهی دهد و گواهی ندهد که امامان فرزندان او حجتهای منند بر خلق، پس بدرستی (۷) که انکار کرده است نعمت مرا و (۸) کوچک دانسته است عظمت مرا و (۹) کافر شده است به آیات من و کتابهای من و رسولان من. اگر قصد من کند او را محبوب (۱۰) گردانم و (۱۱) اگر از من سؤال کند او را محروم گردانم و (۱۲) اگر او مرا بخواند اجابت نکنم دعای او را و (۱۳) اگر از من امیدوار باشد ناامیدش گردانم و (۱۴) این جزای اوست از من و من (۱۵) ستمکار (۱۶) نیستم بندگان را. پس جابر بن عبد الله الأنصاری برخاست (۱۷) و (۱۸) گفت: یا رسول الله! (۱۹) کیست (۲۰) امامان فرزندان (۲۱) علی بن ابی طالب؟ حضرت فرمود که: حسن و حسین سیدان (۲۲) جوانان اهل بهشت، پس، زینت عبادت کنندگان در زمان خود، علی بن الحسین، (۲۳) پس،

ص: ۲۳۷

- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -گواهی/در M حرف یکم زبر دارد.
- ۳- (۳) -به وحدانیت... گواهی ندهد/ M ندارد.
- ۴- (۴) -صلی الله علیه و آله/ M ص.
- ۵- (۵) -به امامت/ M بامامامت.
- ۶- (۶) -بن/ M ابن.
- ۷- (۷) -بدرستی/در M سین زبر دارد.
- ۸- (۸) -و/در M زبر دارد.
- ۹- (۹) -و/در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) -محبوب/ M محبوب.
- ۱۱- (۱۱) -و/در M زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) -و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -و/در M زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) -و/در M زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -من/ M منم.
- ۱۶- (۱۶) -ستمکار/ M ستم کار.
- ۱۷- (۱۷) -برخاست/ M و R برخواست.
- ۱۸- (۱۸) -و/در M زبر دارد.
- ۱۹- (۱۹) -رسول الله/ M +ص.
- ۲۰- (۲۰) -کیست/چنین است در M و R.

٢١- (٢١) - فرزندان / M + علی ابن.

٢٢- (٢٢) - سیدان / M + و.

٢٣- (٢٣) - بن الحسین / M ابن الحسن.

پهن کننده علوم، (۱) محمّد بن علی، (۲) و زود باشد که او را (۳) دریابی، پس چون او را (۴) دریابی (۵) سلام من به او برسان. پس بعد از آن، صادق جعفر بن (۶) محمّد، پس بعد از آن، کاظم موسی بن جعفر، پس بعد از آن رضا (۷) علی بن موسی، پس بعد از آن، تقی محمّد بن علی، پس بعد از آن، نقی علی بن محمّد، پس بعد از آن زکی حسن بن علی، پس بعد از آن فرزند او قائم (۸) به حق، مهدی اُمّت من، که خدای-تبارک و تعالی- به سبب او زمین را پر از عدل و داد (۹) کند بعد از آنکه پر از ظلم و (۱۰) جور شده باشد. پس حضرت فرمود که: یا جابر! این جماعت خلیفه های منند و اوصیای منند (۱۱) و اولاد منند و عترت منند. هر که اطاعت ایشان کند اطاعت من کرده است و هر که عصیان ایشان (۱۲) کند عصیان (۱۳) من کرده است و هر که إنکار کند ایشان را یا إنکار کند یکی از ایشان (۱۴) را چنانست که إنکار کرده است مرا و (۱۵) به (۱۶) برکت ایشان خدای-تبارک و تعالی- نگاه می دارد آسمان را که بر زمین نیفتد مگر به إذن او و به (۱۷) وجود ایشان خدای-تبارک و تعالی- حفظ می کند زمین را از آنکه مبادا بگردد و اهل خود (۱۸) را سرنگون کند.

[روایت شصت و یکم: از امام جعفر صادق (علیه السلام)]

و عن الإمام جعفر بن (۱۹) محمّد الصادق عن ابائه-صلوات الله عليهم- عن

ص: ۲۳۸

- ۱- (۱) - علوم/در M «م» زیر دارد.
- ۲- (۲) - بن علی / M ابن علی ع.
- ۳- (۳) - که او را / M ندارد.
- ۴- (۴) - او را / M ندارد.
- ۵- (۵) - دریابی / M + او را.
- ۶- (۶) - بن / M ابن.
- ۷- (۷) - رضا / M رضاء.
- ۸- (۸) - قائم / R قائم. در M حرف سوم نه نقطه دارد و نه همزه.
- ۹- (۹) - و داد / M و داد.
- ۱۰- (۱۰) - و در / M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - اوصیای منند / M اوصیاء.
- ۱۲- (۱۲) - ایشان/در M «ن» زیر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - عصیان/در M حرف یکم زبر دارد!
- ۱۴- (۱۴) - از ایشان / M از ایشان.
- ۱۵- (۱۵) - و در / M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - به/در M باء زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - و به / M ندارد.

۱۸- (۱۸) - خود / M او.

۱۹- (۱۹) - بین / M ابن.

أمیر المؤمنین-صلوات الله و سلامه علیه-آنه كان جالسا في الرّجبه (1) و التّياس حوله فقام إليه رجل (2) فقال: يا أمير المؤمنين! (3) إنك بالمكان الذي أنزلك الله تعالى و أبوك معذب في النار! فقال له: مه! فضّ الله (4) فاك! (5) و الذي بعث محمّدا بالحقّ نبيا لو شفع أبي (6) في كلّ مذنب على وجه الأرض لشفّعه الله! فتقول أبي (7) معذب (8) في النار و ابنه قسيم الجنّه و النار! و الذي بعث محمّدا بالحقّ نبيا إنّ نور أبي طالب يوم القيامة ليطفي نور الخلائق (9) إلّا خمسه أنوار: نور (10) محمّد و نور فاطمه (11) و نور (12) الحسن و نور (13) الحسين و نور (14) ولده من الأئمّه. ألا إنّ (15) نوره من نورنا خلقه الله تعالى من قبل خلق ادم بألفى (16) عام. (17) ديگر روايتست از حضرت إمام جعفر بن (18) محمّد الصادق از آباى او از حضرت أمير المؤمنين (19) (ع) (20) كه آن حضرت در رجه (21)- كه محلّه ايست از كوفه يا در (22) فضاي مسجد كوفه- نشسته (23) بود و مردمان به گرد آن حضرت در آمده (24) بودند. پس مردى به سوى او

ص: ۲۳۹

- ۱- (1) - الرّجبه / M الرّجفه.
- ۲- (2) - رجل / M رجل.
- ۳- (3) - أمير المؤمنين / M + صلوات الله و سلامه [كذا].
- ۴- (4) - الله / در M واپسين حرف زبر دارد.
- ۵- (5) - فاك / M قال.
- ۶- (6) - أبي / M ائى.
- ۷- (7) - أبي / M ائى.
- ۸- (8) - معذب / M معذب.
- ۹- (9) - الخلائق / M الخلافه.
- ۱۰- (10) - نور / M نور.
- ۱۱- (11) - فاطمه / M فاطمه.
- ۱۲- (12) - نور / M نور.
- ۱۳- (13) - نور / M ندارد.
- ۱۴- (14) - نور / M نور.
- ۱۵- (15) - إنّ / M ان.
- ۱۶- (16) - بألفى / M بالف.
- ۱۷- (17) - نگر: مائه منقبه ي ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ۱۷۴ و ۱۷۵ (منقبت ۹۸).
- ۱۸- (18) - بين / M ابن.
- ۱۹- (19) - أمير المؤمنين / در M راء زبر دارد.
- ۲۰- (20) - ع / در R نيامده. از M نقل شد.
- ۲۱- (21) - رجه / M رجب.

۲۲- (۲۲) - در/در R «از» بوده و گویا دستکاری شده و شبیه به «در» گردیده است.

۲۳- (۲۳) - نشسته/در M تاء زیر دارد.

۲۴- (۲۴) - در آمده/در M دال زیر دارد.

برخواست (۱) و (۲) گفت: یا امیر المؤمنین! بدرستی که تو با این (۳) مرتبه که نزد خدای-تبارک و تعالی-داری، روا باشد که پدرت در آتش جهنم معذب باشد؟! پس حضرت فرمود که: بس کن! خدای تعالی دهان تو را بشکند! (۴) به حق آن خداوندی که محمد را برآستی به خلق فرستاد (۵) و پیغمبر گردانید که اگر پدرم شفاعت کند هر گناهکاری را که بر روی زمین است هر آینه (۶) خدای-تبارک و تعالی-شفاعت او را قبول کند. پس تو می گویی (۷) که پدر من معذب است در آتش-و (۸) حال آنکه فرزند او قسمت کننده بهشت و (۹) دوزخ است-؟! به حق آن خدایی (۱۰) که محمد را بحق مبعوث گردانید (۱۱) و رسول خود ساخت که نور (۱۲) أبو طالب در روز قیامت فرو نشاند نور جمیع خلایق را مگر پنج نور: نور محمد و نور فاطمه (۱۳) و نور حسن و نور (۱۴) حسین و نور فرزندان حسین (۱۵) که إمامانند.

بدرستی که نور او از نور ماست که خدای-تبارک و تعالی-آفرید نور او را پیش از خلق آدم به دو هزار سال.

ای عزیز! احادیث در ایمان أبو طالب، بلکه در عصمت او بسیارست و اکثر شیعه برآنند که آن حضرت از اوصیای (۱۶) حضرت عیسی است و (۱۷) برین (۱۸) مضمون کتب

ص: ۲۴۰

۱- (۱) -برخواست / M و R برخواست.

۲- (۲) -و/در M زبر دارد.

۳- (۳) -با این / M باین.

۴- (۴) -تو را بشکند! / M بر بشکند (بدون نقطه حرف سوم).

۵- (۵) -فرستاد / M فرستاد.

۶- (۶) -هر آینه/در M نون زبر دارد.

۷- (۷) -می گویی / M می کوئی.

۸- (۸) -و/در M زبر دارد.

۹- (۹) -و/در M زبر دارد.

۱۰- (۱۰) -خدایی / M خدائی.

۱۱- (۱۱) -گردانید / M گردانیده.

۱۲- (۱۲) -نور/علی.

۱۳- (۱۳) -فاطمه / M فاطمه.

۱۴- (۱۴) -و نور / M و نور.

۱۵- (۱۵) -حسین / M +و نور فرزندان.

۱۶- (۱۶) -عصمت... اوصیای / M ندارد.

۱۷- (۱۷) -و / M ندارد.

۱۸- (۱۸) -برین / M بر این.

بسیار نوشته اند (۱) علی رغم سَنِيَان (۲) و ایشان نیز احادیث بسیار نقل کرده اند که دالست بر ایمان او، (۳) و لکن (۴) خَتَمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَ عَلَي سَمْعِهِمْ (۵) وَ عَلَي أَبْصَارِهِمْ (۶) غِشَاوَةً (۷)

[روایت شصت و دوم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]

و (۸) عن النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (۹) - أَنَّهُ قَالَ: لِكُلِّ أُمَّةٍ صَدِيقٌ (۱۰) وَ فَارُوقٌ (۱۱) وَ صَدِيقٌ (۱۲) هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ فَارُوقُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (۱۳) (ع). إِنَّ عَلَيْنَا سَفِينَةَ نَجَاتِهَا (۱۵) وَ بَابَ (۱۶) حَطَّتْهَا وَ إِنَّهُ (۱۷) يُوْشِعُهَا (۱۸) وَ شَمْعُونَهَا وَ ذُو قَرْنِيهَا. (۱۹) مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلَيْنَا خَلِيفَةَ اللَّهِ (۲۰) وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ بَعْدِي وَ إِنَّهُ (۲۱) لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ. مَنْ نَازَعَهُ فَقَدْ نَازَعَنِي وَ مَنْ ظَلَمَهُ (۲۲) فَقَدْ ظَلَمَنِي وَ مَنْ غَالَبَهُ فَقَدْ غَالَبَنِي وَ مَنْ بَرَّهَ فَقَدْ بَرَّنِي وَ مَنْ جَفَاهُ فَقَدْ جَفَانِي وَ مَنْ عَادَاهُ فَقَدْ عَادَانِي وَ مَنْ وَاوَاهُ فَقَدْ وَاوَانِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ مَخْلُوقٌ (۲۳) مِنْ طِينَتِي وَ كُنْتُ أَنَا وَ هُوَ مِنْ نُورٍ (۲۴) وَاحِدٍ. (۲۵)

ص: ۲۴۱

۱- (۱) - نوشته اند/در M تاء زیر و دال زبر دارد.

۲- (۲) - سَنِيَان/در M حرف واپسین زیر دارد.

۳- (۳) - او/در M «و» زبر دارد.

۴- (۴) - لکن / M لیکن.

۵- (۵) - علی سمعهم / M ندارد.

۶- (۶) - أبصارهم/در M راء زبر و هاء پیش دارد.

۷- (۷) - قرآن کریم: س ۲، ی ۷.

۸- (۸) - او / M ندارد.

۹- (۹) - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ / M ص.

۱۰- (۱۰) - صدیق/در M واپسین حرف تنوین جر دارد.

۱۱- (۱۱) - فاروق/در M واپسین حرف تنوین جر دارد.

۱۲- (۱۲) - صدیق/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۳- (۱۳) - بن / M ابن.

۱۴- (۱۴) - أبی طالب / M ابیطالب.

۱۵- (۱۵) - نجاتها / M نجاتها.

۱۶- (۱۶) - باب / M و R باب.

۱۷- (۱۷) - إِنَّهُ / M أَنَّهُ.

۱۸- (۱۸) - یوشعها / M یوشعها.

۱۹- (۱۹) - ذو قرنیها / M ذو قرنیها.

۲۰- (۲۰) - اللَّهُ / M ندارد.

۲۱- ((۲۱)) - إنّه / M انه.

۲۲- ((۲۲)) - ظلمه / M ظلمه.

۲۳- ((۲۳)) - مخلوق/در M قاف پیش دارد.

۲۴- ((۲۴)) - نور/در M نیامده است.

۲۵- ((۲۵)) - نگر: عیون أخبار الرضا- علیه السلام-، ط. أعلمی، ۱۶/۲.

دیگر منقولست از رسول خدا-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۱)- که آن حضرت فرمود که: هر اُمّتی را صَدِیقِی است یعنی تصدیق کننده نبی در (۲) جمیع اقوال (۳) و افعال یا راستگویی (۴) که هرگز (۵) به زبان او دروغ جاری نشده است و فاروقی است یعنی جداکننده میان حقّ و باطل؛ و صَدِیقِ این اُمّت و فاروق (۶) این اُمّت، علیّ بن ابی طالب است. (۷) بدرستی که علی کشتی نجات این اُمّت است (۸) و باب حطّه این اُمّت است (۹) چنانکه در بنی اسرائیل دری بود و مأمور شدند قوم موسی که در آنجا داخل شوند و (۱۰) بگویند: حطّه (۱۱) تا از تیه نجات یابند، همچنین هر که بر در آن حضرت در آمد و روی از غیر او گردانید، از بیابان ضلالت نجات یافت و (۱۲) سیئاتش (۱۳) مبدّل به حسنات گشت و بدرستی که علی یوشع این اُمّتست چنانکه یوشع وصیّ حضرت موسی بود، علی وصیّ منست؛ و شمعون این اُمّت است چنانکه شمعون وصیّ حضرت عیسی بود، علی وصیّ (۱۴) منست و علی ذو القرنین این اُمّتست. (۱۵)

و تفسیر این کلام (۱۶) بر وجه (۱۷) کمال در شرح خطبه خواهد آمد. (۱۸)

ص: ۲۴۲

-
- ۱- (۱) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.
 - ۲- (۲) - در/ در M مکرّر نوشته شده است.
 - ۳- (۳) - اقوال/ در M لام زیر دارد.
 - ۴- (۴) - راستگویی/ M راست کوئی. ضبط نص موافق R است.
 - ۵- (۵) - هرگز/ M هرگز.
 - ۶- (۶) - میان حقّ... فاروق/ M ندارد.
 - ۷- (۷) - ابی طالب است/ M ایطالبت.
 - ۸- (۸) - اُمّت است/ M امتست.
 - ۹- (۹) - اُمّت است/ M امتست.
 - ۱۰- (۱۰) - و/ در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - حطّه/ M حطّه.
 - ۱۲- (۱۲) - و/ در M زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) - سیئاتش/ M سیاتش.
 - ۱۴- (۱۴) - وصیّ حضرت... وصیّ/ M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) - اُمّتست/ M امت است.
 - ۱۶- (۱۶) - کلام/ واپسین حرف در M زیر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) - ووجه/ M وجه.
 - ۱۸- (۱۸) - خواهد آمد/ در M در هر دو واژه حرف پیش از دال زیر دارد.

ای گروه مردمان! بدرستی که علی خلیفه خداست و (۱) خلیفه منست بر شما بعد از من. و (۲) بدرستی که علی امیر مؤمنانست و بهترین اوصیاء پیغمبرانست. هر که با او منازعه (۳) کند با من منازعه (۴) کرده است و هر که او را ستم کند مرا ستم کرده است (۵) و (۶) هر که بر او غلبه کند چنانست که خواهد که (۷) بر من غلبه (۸) کند و هر که با او (۹) دشمنی کند با من دشمنی کرده است و هر که با او دوستی کند با من دوستی کرده است (۱۰) زیرا که او برادر منست و وزیر منست و مخلوقست (۱۱) از طینت من و من و علی از یک نوریم.

[روایت شصت و سوم: از ابن عباس]

و عن ابن (۱۲) عبّاس أنّه قال لَمَّا زَوَّجَ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۱۳)- عَلِيًّا (ع) (۱۴) فَاطِمَةَ -عَلَيْهَا (۱۵) السَّلَامُ- تَحَدَّثَنِي (۱۶) نِسَاءُ (۱۷) قَرِيْبٍ وَغَيْرِهِنَّ (۱۸) وَغَيْرِنَهَا (۱۹) وَقُلْنَ: زَوَّجَكَ (۲۰) رَسُولَ اللَّهِ (ص) مِنْ عَائِلٍ لَا مَالَ لَهُ. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۲۱)-: يَا فَاطِمَةُ! أَمَا (۲۲) تَرْضَيْنَ (۲۳) أَنْ (۲۴) اللَّهُ -تَبَارَكَ وَتَعَالَى- أَطَّلَعَ أَطْلَاعَهُ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهَا رَجُلِينَ

ص: ۲۴۳

- ۱- (۱) - و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) - و/در M زبر دارد.
- ۳- (۳) - منازعه/در M عین زبر دارد.
- ۴- (۴) - منازعه/در M عین زبر دارد.
- ۵- (۵) - ستم کرده است / M ستم کرد است.
- ۶- (۶) - و/در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - که/در M نیامده است.
- ۸- (۸) - غلبه/در M باء زبر دارد.
- ۹- (۹) - او/ M او.
- ۱۰- (۱۰) - و هر که با او دوستی... است / M ندارد.
- ۱۱- (۱۱) - مخلوقست / M مخلوق است.
- ۱۲- (۱۲) - ابن / M ابی.
- ۱۳- (۱۳) - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.
- ۱۴- (۱۴) - ع / M ندارد.
- ۱۵- (۱۵) - علیها / M علیهما.
- ۱۶- (۱۶) - تَحَدَّثَنِي / R تَحَدَّثَنِي [كذا]. M تَحَدَّثَنِي.
- ۱۷- (۱۷) - نِسَاءُ / M نِسَاءُ.
- ۱۸- (۱۸) - غَيْرِهِنَّ/در M راء و هاء زیر دارد.

۱۹- (۱۹) - عیْر نھا / M عیْر نھا.

۲۰- (۲۰) - زوْجک / M زوْجک.

۲۱- (۲۱) - صلی اللہ علیہ و الہ / M ص.

۲۲- (۲۲) - أمّا / M أمّا.

۲۳- (۲۳) - ترضین / R ترضین. ضبط نص موافق M است.

۲۴- (۲۴) - أنْ / R أنْ. ضبط نص موافق M است.

أحدهما (١١) أبوك و الآخر بعلك. يا فاطمه (٢) كنت (٣) أنا و عليّ نور من بين يدي الله (٤) مطبقين (٥) من قبل أن يخلق الله آدم- عليه السلام- بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئين: جزء (٦) أنا و جزء عليّ. ثم إن قريشا تكلمت في ذلك و فشا الخبر.

فبلغ النبيّ (ص) فأمر (٧) بلالا- فجمع الناس (٨) و خرج إلى مسجده و رقا منبره (٩) يحدث (١٠) الناس بما خصّه الله تعالى من الكرامه (١١) و بما خصّ به عليّنا و فاطمه- عليهما (١٢) السلام-؛ فقال: يا معشر الناس! (١٣) إنه (١٤) بلغني مقالاتكم و إنني محدثكم حديثا فعوه و احفظوه منّي و اسمعوه؛ فإنّي مخبركم بما خصّ الله به أهل البيت و بما خصّ به عليّنا من الفضل و الكرامه و فضله عليكم؛ فلا تخالفوه فتقلبوا على أعقابكم، و من ينقلب على عقبه فلن يضرّ (١٥) الله شيئا و سيجزي الله الشاكرين. معاشر الناس! إن الله قد اختارني من خلقه فبعثني إليكم رسولا و اختار لي عليّا خليفه و وصيّا. معاشر الناس! إنه لما أسرى بي إلى السماء و تخلف عني جميع من كان معي من ملائكة السموات و جبرئيل (ع) و الملائكة المقربين (١٦) و وصلت إلى حجب ربّي دخلت سبعين ألف حجاب من كلّ حجاب إلى حجاب من حجب العزّه و القدره و البهآء و الكرامه و الكبرياء و العظمه (١٧) و النور و الظلمه

ص: ٢٤٤

١- (١) - أحدهما/در M دال زبر دارد.

٢- (٢) - فاطمه/در M واپسين حرف زبر دارد.

٣- (٣) - كنت / M ندارد.

٤- (٤) - الله/در M واپسين حرف زبر دارد.

٥- (٥) - مطبقين / M مطبقين.

٦- (٦) - جزء / M جزء.

٧- (٧) - فأمر / M فامر.

٨- (٨) - فجمع الناس / M فجمع الناس.

٩- (٩) - رقا منبره / M قرا مبزره [كذا].

١٠- (١٠) - يحدث / M كحدث.

١١- (١١) - الكرامه/در M كاف زير دارد.

١٢- (١٢) - عليهما / M عليها.

١٣- (١٣) - الناس / M الناس.

١٤- (١٤) - إنه / M أنه.

١٥- (١٥) - يضرّ / M يضرّ.

١٦- (١٦) - وصيّا. معاشر... المقربين / M ندارد.

١٧- (١٧) - العظمه / M العضمه.

و الوقار (۱) حتّی وصلت إلى حجاب الجلال فجاجیت ربّی-تبارک و تعالی-بین یدیه و تقدّم إلى-عزّ ذکره-بما أحبّه و أمرنی بما أراد لم أسئله لنفسی شیئا فی علیّ-علیه السّلام (۲)-إلاّ-أعطانی و وعدنی الشّفاعه (۳) فی شیعته و أولیائه. ثمّ قال لی (۴) الجلیل-جلّ جلاله (۵):-

فأحبّ (۶) علیّیا فإنی أحبّه (۷) و أحبّ (۸) من یحبّه (۹) و أحبّ (۱۰) من أحبّ من یحبّه. فخررت (۱۱) لله ساجدا مسبّحا شاکرا لرّبّی-تبارک و تعالی-فقال لی: یا محمّد (۱۲)! علیّ ولیّی (۱۳) و خیرتی بعدک من خلقی اخترته لک أخوا و وصیّا و وزیرا (۱۴) و صفیّا و خلیفه و ناصر لک علی أعدائی. یا محمّد! عزّتی و جلالی! لا ینادی علینا جبار إلاّ قصمته (۱۵) و لا یقاتل علینا عدوّ من أعدائی إلاّ هزمته و أبدته. یا محمّد! إنی اطّلت (۱۶) علی قلوب عبادی فوجدت علینا أنصح خلقی لک و أطوعهم لک فاتّخذه أخوا و خلیفه و وصیّا و زوّجه ابنتک فإنی سأهب (۱۷) لهما غلامین طیبین (۱۸) طاهرین تقیّین نفیّین. فبی (۱۹) حلفت (۲۰) و علی نفسی حتمت أنّه لا یتولّیّ علیّا و زوجته و ذرّیتهما أحد من خلقی إلاّ رفعت لواءه إلى قائمه عرشی و جتّی و بحبوحه (۲۱)

ص: ۲۴۵

۱- (۱) -الوقار / M و R الوقار.

۲- (۲) -علیه السّلام / M ع.

۳- (۳) -الشّفاعه/در M واپسین حرف هم زبر دارد و هم زیر.

۴- (۴) -لی/زبر یاء در M إظهار گردیده است.

۵- (۵) -جلاله/در M حرف ما قبل آخر زبر دارد.

۶- (۶) -فأحبّ/در M حاء زبر دارد.

۷- (۷) -أحبّه/در M حاء پیش دارد و باء مشدّد زبر.

۸- (۸) -أحبّ / M احبّ.

۹- (۹) -یحبّه / M یحبّه.

۱۰- (۱۰) -أحبّ / M احبّ.

۱۱- (۱۱) -فخررت / M فخررت.

۱۲- (۱۲) -محمّد/در M دال تنوین رفع دارد.

۱۳- (۱۳) -ولیّی / M ولیّی.

۱۴- (۱۴) -وزیرا / M وزیرا.

۱۵- (۱۵) -قصمته / M قصمته.

۱۶- (۱۶) -اطّلت/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۷- (۱۷) -سأهب / M سأهب.

۱۸- (۱۸) -طیبین / M طیبین.

۱۹- (۱۹) -فبی / M منّی.

٢٠- (٢٠) - حلفت / M خلفت.

٢١- (٢١) - بحبوحه / R بحبويه . M بحبويه.

کرامتی و سقیته (۱) من حظیره قدسی و لا یعادیهم أحد و یعدل عن ولایتهم (۲) -یا محمد!- إلا سلبته (۳) و ددی و باعدته (۴) من قربی و ضاعفت (۵) علیهم عذابی و لعنتی. یا محمد! إنک (۶) رسولی (۷) إلى جمیع خلقی و إن علیّ و لئی (۸) و أمير المؤمنین (۹) و علی ذلك أخذت میثاق ملائکتی و أنبیائی و جمیع (۱۰) خلقی من قبل أن أخلق خلقا (۱۱) فی سمائی و أرضی محبه منی لک -یا محمد!- و لعلی و لولدکما و لمن أحبکما و کان من شیعتکما و لذلك خلقتہ من خلیقتکما. فقلت: (۱۲) إلهی و سیدی! فاجمع (۱۳) الأئمّه (۱۴) علیه. فأبی علیّ و قال: یا محمد! إنه (۱۵) المبتلی و المبتلی به و إنی جعلتکم محنه لخلقی أمتحن (۱۶) بکم جمیع عبادی و خلقی فی سمائی و أرضی و ما فیهنّ لأکمل (۱۷) الثواب (۱۸) لمن أطاعنی فیکم و أحلّ (۱۹) عذابی و لعنتی علی من خالفنی فیکم و عصانی؛ و بکم أمیز الخیث من الطیب. یا محمد! و عزّتی و جلالی لولاک ما خلقت ادم و لولا علیّ ما خلقت (۲۰) الجنّه (۲۱) لآئی بکم أجزی (۲۲) العباد یوم المعاد بالثواب و العقاب و بعلیّ و بالأئمّه من ولده أنتقم (۲۳) من أعدائی فی الدنیا

ص: ۲۴۶

- ۱- (۱) -سقیته/در M تاء زبر دارد.
- ۲- (۲) -ولا یتهم / M ولا یتهم [کذا].
- ۳- (۳) -سلبته/در M تاء زبر دارد.
- ۴- (۴) -باعدته/در M تاء زبر دارد.
- ۵- (۵) -ضاعفت/در M تاء زبر دارد.
- ۶- (۶) -إنک / M انک.
- ۷- (۷) -رسولی / M رسول.
- ۸- (۸) -ولئی / M ولی.
- ۹- (۹) -أمیر المؤمنین/در M راء زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) -جمیع/در M عین زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) -خلقاً/ M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) -فقلت/در M تاء زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -فاجمع / M فاجمع.
- ۱۴- (۱۴) -الأئمّه/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -إنّه / M انه [کذا].
- ۱۶- (۱۶) -أمتحن / M امتحن.
- ۱۷- (۱۷) -لأکمل / M الّا کمل.
- ۱۸- (۱۸) -الثواب / M الثواب.
- ۱۹- (۱۹) -أحلّ / M و R حلّ.
- ۲۰- (۲۰) -خلقت/در M تاء زبر دارد.

۲۱- ((۲۱)) - الجنّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲۲- ((۲۲)) - أجزی/در M حرف یکم پیش دارد.

۲۳- ((۲۳)) - أنتقم / M انتقم [کذا].

ثمَّ إلى (١) مصير العباد في المعاد و أحكمكما في جنتي و نارى فلا يدخل الجنة (٢) لكما عدو و لا يدخل النار لكما ولي و بذلك أقسمت على نفسى. ثم انصرفت فجعلت لا أخرج من حجاب إلى حجاب من حجب (٣) ذى الجلال و الإكرام إلا سمعت (٤) من النداء ورائى: يا محمد! قدم عليا! يا محمد! استخلف عليا! يا محمد! أوص إلى علي! يا محمد! واخ (٥) عليا! يا محمد! أحب من يحب عليا! يا محمد! استوص بعلي و شيعته خيرا! فلما وصلت إلى الملائكة جعلوا يهنؤنى فى السموات و يقولون: هنيئا لك- يا رسول الله!- بكرامه الله لك و لعلي. معاشر الناس! علي أخى فى الدنيا و الآخرة و وصي و أمني على سرى و سرّ رب العالمين و وزيرى و خليفتى عليكم فى حياتى و بعد وفاتى لا يتقدمه (٦) أحد و خير من أخلف بعدى و لقد أعلمنى ربى- تبارك و تعالى- أنه سيّد المسلمين و إمام (٧) المتقين و أمير المؤمنين و وارثى و وارث النبيين و وصي رسول رب العالمين و قائد الغر المحجلين من شيعته و أهل ولايته (٨) و إلى جنّات النعيم بأمر رب العالمين يبعثه الله يوم القيامة مقاما محمودا يغطه به الأولون و الآخرون (٩) يبيده لوأى لواء (١٠) الحمد (١١) يسير به أمامى (١٢) و تحته (١٣) ادم (١٤) و جميع (١٥) من (١٦) ولده (١٧) من النبيين و الشهداء (١٨) و الصالحين إلى جنّات

ص: ٢٤٧

- ١- (١) - إلى / M الى.
- ٢- (٢) - الجنة/در M واپسين حرف زير دارد.
- ٣- (٣) - من حجب / M و من حجب (گويا بر «و» رقم إبطال زده اند).
- ٤- (٤) - سمعت/در M تاء زبر دارد.
- ٥- (٥) - واخ / M واخ.
- ٦- (٦) - يتقدمه / M يتقدمه.
- ٧- (٧) - إمام / M امام.
- ٨- (٨) - ولايته / M ولايته.
- ٩- (٩) - الآخرون / M و R الآخرون.
- ١٠- (١٠) - لواء / M ندارد.
- ١١- (١١) - الحمد / M الحمد.
- ١٢- (١٢) - أمامى / M امامى.
- ١٣- (١٣) - تحته / M و R تحته.
- ١٤- (١٤) - ادم / M ادم.
- ١٥- (١٥) - جميع/در M عين زبر دارد.
- ١٦- (١٦) - من / M من.
- ١٧- (١٧) - ولده / M ولده.
- ١٨- (١٨) - الشهداء/در M واپسين حرف زبر دارد.

التَّعِيمَ حَتْمًا مِنَ اللَّهِ مَحْتَمًا مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱) وَعَدَّ وَعْدَنِيهِ (۲) رَبِّي فِيهِ وَ لَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ أَنَا عَلِيٌّ ذَلِكُ مِنَ الشَّاهِدِينَ. (۳)

و (۴) دیگر منقولست از عبد الله بن عباس (۵) که گفت که: چون حضرت رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله (۶)- حضرت فاطمه (۷) زهرا (۸) را به علی مرتضی داد، زنان قریش و غیر ایشان به سخنهای ناشایسته (۹) در آمدند و (۱۰) حضرت فاطمه (۱۱) را سرزنش کردند و (۱۲) گفتند که: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله (۱۳)- تو را به زنی به (۱۴) فقیری بی مال داد. پس رسول خدا (ص) به حضرت فاطمه (۱۵) گفت (۱۶) که: (۱۷) یا فاطمه (۱۸)! آیا خشنود (۱۹) نیستی که خدای- تبارک و تعالی- نظری به سوی اهل زمین کرد و از ایشان دو کس را برگزید:

یکی (۲۰) پدر، و دیگری شوهر تو. ای فاطمه (۲۱)! بودم (۲۲) من و (۲۳) علی دو (۲۴) نور نزد خدای

ص: ۲۴۸

۱- ((۱)) - رَبِّ الْعَالَمِينَ / M و R +. وَ الْبَيْتَهُ فِي R رُوي «و» خط زده شده است.

۲- ((۲)) - وَعَدَّ وَعْدَنِيهِ / M وَعْدَيْتَهُ.

۳- ((۳)) - نَكْر: الْيَقِينِ ابْنِ طَاوُس، تَحْقِيقُ أَنْصَارِي، صص ۴۲۴-۴۲۷.

۴- ((۴)) - و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) - عَبَّاس/در M سین زیر دارد.

۶- ((۶)) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله / M ص.

۷- ((۷)) - فاطمه / M فاطمه.

۸- ((۸)) - زهرا / M زهراء.

۹- ((۹)) - ناشایسته / M شایسته.

۱۰- ((۱۰)) - و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) - فاطمه / M فاطمه.

۱۲- ((۱۲)) - و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله / M ص.

۱۴- ((۱۴)) - زنی به / M و R زن.

۱۵- ((۱۵)) - فاطمه / M فاطمه.

۱۶- ((۱۶)) - گفت / M گفت.

۱۷- ((۱۷)) - که / M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) - فاطمه / M فاطمه.

۱۹- ((۱۹)) - خشنود / M خوشنود. ضبط نص موافق R است.

۲۰- ((۲۰)) - یکی / M ندارد.

۲۱- (۲۱) - فاطمه / M فاطمه.

۲۲- (۲۲) - بودم / چنین است در R و M.

۲۳- (۲۳) - /و در M زیر دارد.

۲۴- (۲۴) - /دو M در.

-تبارک و تعالی-قرین یکدیگر و با هم ممزوج پیش از آنکه خدای-تبارک و تعالی-آدم را بیافریند (۱) به چهارده هزار سال. پس چون خدای-تبارک و تعالی-آدم را بیافرید (۲) و در صلب او جای داد و از پشت به پشت می آمد تا آنکه آن نور را دو (۳) حصّه (۴) کرد: یک حصّه (۵) من شدم و (۶) یکی علی. پس دیگر قریش سخنان گفتند درین (۷) باب و این خبر فاش شد و خبر به رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۸)-رسید. حضرت امر کرد بلال را تا مردمان را در مسجد حاضر کرد. پس حضرت به مسجد تشریف آوردند (۹) و (۱۰) منبر را مشرف گردانیدند (۱۱) که خیر دهند مردمان را به آنچه خدای-تبارک و تعالی-او را مخصوص گردانیده است از کرامت و به (۱۲) کرامتهایی که خدای-عزّ و جلّ-حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را و حضرت فاطمه زهرا را کرامت کرده است. پس فرمود که: ای گروه مردمان! (۱۳) به من رسیده است گفته های شما و بدرستی که شما را حدیث می گویم به حدیثی. پس او را نگاه دارید و حفظ کنید از من. پس بدرستی که من خبر می دهم شما را به آنچه مخصوص گردانیده است خدای-تبارک (۱۴) و تعالی-به آن اهل بیت (۱۵) مرا و به آنچه مخصوص گردانیده است (۱۶) به آن علی را از فضل و کرامت و (۱۷)

ص: ۲۴۹

-
- ۱- (۱) -بیافریند/ M بیافرید [کذا].
 - ۲- (۲) -به چهارده هزار...بیافرید/ M ندارد.
 - ۳- (۳) -دو/ M دو.
 - ۴- (۴) -حصّه/ M حصّه.
 - ۵- (۵) -حصّه/چنین است در R به تاء واپسین. M حصّه.
 - ۶- (۶) -و/در M زبر دارد.
 - ۷- (۷) -درین/ M در این.
 - ۸- (۸) -صلی الله علیه و آله/ M ص.
 - ۹- (۹) -آوردند/در M زبر «و» إظهار گردیده است.
 - ۱۰- (۱۰) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) -گردانیدند/ M گردانید.
 - ۱۲- (۱۲) -به/باء در M زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) -مردمان/در M نون زیر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) -تبارک/ M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) -بیت/در M زبر باء إظهار شده است.
 - ۱۶- (۱۶) -است/ M +خدای تبارک و تعالی.
 - ۱۷- (۱۷) -و/در M زبر دارد.

او را تفضیل داده است بر شما. پس مخالفت او مکنید (۱) که برخواهید گشت بر عقب خود و به سبب مخالفت او کافر خواهید شد و هر که (۲) برگردد و کافر گردد پس هیچ ضرر به خدا نرسانیده است و زود باشد که خدای-تبارک و تعالی-جزا دهد شکرکنندگان را. ای گروه مردمان! بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-مرا از میان خلق برگزید و مرا به سوی شما فرستاد که رسول شما باشم و علی را از برای من برگزید (۳) که خلیفه و وصی من باشد. (۴) ای جمع مردمان! (۵) بدرستی که چون مرا به آسمان بردند و (۶) از من بازماندند هر که با (۷) من بود از فرشتگان آسمانها و جبرئیل (ع) (۸) و (۹) ملائکه مقربین و رسیدم (۱۰) به حجابهایی (۱۱) که خدای-تبارک و تعالی-آفریده است، داخل شدم در هفتاد هزار حجاب از حجاب به حجاب از حجابهای عزت و قدرت و (۱۲) بها و کرامت و کبریا و عظمت و نور و ظلمت و وقار، تا رسیدم به حجاب جلال. پس مناجات کردم با پروردگار خود-تبارک و تعالی- و در مقام بندگی ایستادم و خدای-تبارک و تعالی-به (۱۳) من گفت آنچه خواست و (۱۴) امر کرد مرا به آنچه خواست و من سؤال نکردم از برای خود (۱۵) چیزی در شان علی مگر آن که او را به من عطا کرد و وعده کرد مرا شفاعت در شیعیان علی (۱۶) و دوستان او.

ص: ۲۵۰

۱- (۱) - مکنید / M می کنند (بدون نقطه حرف دوم).

۲- (۲) - هر که / M هر کو.

۳- (۳) - و مرا به سوی شما... برگزید / M ندارد.

۴- (۴) - باشد / M + و مرا بسوی شما فرستاد که رسول شما باشم و علی را از برای من برگزید که خلیفه و وصی من باشد [کذا].

۵- (۵) - مردمان در / M نون زیر دارد.

۶- (۶) - و در / M زبر دارد.

۷- (۷) - با / M یا.

۸- (۸) - ع / M ندارد.

۹- (۹) - و در / M زبر دارد.

۱۰- (۱۰) - رسیدم / زبر راء در M اظهار گردیده است.

۱۱- (۱۱) - حجابهایی / M حجابها.

۱۲- (۱۲) - و در / M زبر دارد.

۱۳- (۱۳) - به / زیر باء در M اظهار گردیده است.

۱۴- (۱۴) - و در / M زبر دارد.

۱۵- (۱۵) - خود / M خودم.

۱۶- (۱۶) - مگر آن که... شیعیان علی / M ندارد.

پس خدای تعالی (۱) فرمود به من که: که را دوست می داری از خلق من؟ گفتم: خداوند! دوست می دارم (۲) آن کسی را که تو دوست می داری. پس خدای-تبارک و تعالی- فرمود که: یا محمد! تو علی را دوست دار که من دوست می دارم او را و دوست می دارم کسی را که (۳) علی را دوست دارد (۴) و دوست می دارم کسی را که دوست دارد کسی را که علی را دوست دارد. پس من به سجده افتادم و (۵) تسبیح الهی و تنزیه او کردم به شکرانه (۶) پروردگار عالمیان (۷)-تبارک و تعالی. پس مرا گفت (۸) که: یا محمد! علی ولی منست و برگزیده منست (۹) از خلق من بعد از تو. من او را اختیار کردم از برای تو (۱۰) که برادر تو و (۱۱) وصی تو (۱۲) باشد و وزیر و برگزیده و خلیفه تو باشد و یاور تو باشد بر دشمنان من. یا محمد! به عزت من (۱۳) و جلال من که دشمنی نخواهد کرد با علی جباری (۱۴) مگر آنکه او را خوار و (۱۵) زار خواهم کرد و پشت او را خواهم شکست و جنگ نخواهد کرد با (۱۶) علی دشمنی از دشمنان من مگر آنکه او را شکست خواهم داد و هلاک خواهم (۱۷) کرد. یا محمد! بدرستی (۱۸) که من مطلع شدم بر دل‌های بندگان خودم. پس یافتم علی را ناصح ترین و بهترین خلقم از برای تو و مطیع ترین خلق من مر تو را. پس او را برادر

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - تعالی / M تبارک و تعالی.

۲- (۲) - خداوند! دوست می دارم / M ندارد.

۳- (۳) - که / M + دوست می دارد.

۴- (۴) - دوست دارد / M ندارد.

۵- (۵) - /و در M دوبار نوشته شده و یکی از آن دو مورد زبر دارد.

۶- (۶) - شکرانه/ در M زیر نون اظهار شده است.

۷- (۷) - عالمیان/ در M نون زیر دارد.

۸- (۸) - گفت / M گفت.

۹- (۹) - منست / M من است.

۱۰- (۱۰) - تو/ در M تاء زبر دارد.

۱۱- (۱۱) - /و در M زبر دارد.

۱۲- (۱۲) - تو/ در M تاء زبر دارد.

۱۳- (۱۳) - من / M ندارد.

۱۴- (۱۴) - جباری / M حیاری.

۱۵- (۱۵) - /و در M زبر دارد.

۱۶- (۱۶) - /با M یا.

۱۷- (۱۷) - داد و هلاک خواهم / M ندارد.

۱۸- (۱۸) - بدرستی/ در M سین زبر دارد.

خود و خلیفه خود و وصی خود گردان و دخترت را به او تزویج نمای. پس بدرستی که من (۱) عنقریب به ایشان عطیه خواهم کرد دو پسر پاک (۲) پاکیزه (۳) پرهیزکار (۴) پاکیزه نهاد.

پس من به ذات خود قسم یاد کرده ام (۵) و بر (۶) خود (۷) واجب گردانیده ام (۸) که دوست نخواهد داشت علی را و زوجه او را و ذریت ایشان را احدی از خلق من مگر آنکه بلند خواهم گردانید علم (۹) او را و مرتبه او را تا به قائمه (۱۰) عرش خودم و (۱۱) در خواهم آورد (۱۲) او را به بهشت خودم و خانه کرامتم و (۱۳) او را آب خواهم داد از حظیره قدسم و هرکه (۱۴) دشمنی کند با ایشان (۱۵) و ایشان را امام خود نداند البته دوستی خود را از او بردارم و او را از قرب خود دور گردانم و مضاعف گردانم بر او عذاب خود را و لعنت خود را. (۱۶) یا محمد! بدرستی که تو رسول منی به همه خلق من و بدرستی (۱۷) که علی ولی منست و امیر مؤمنانست و برین عهد و پیمان گرفته ام (۱۸) از جمیع فرشتگان و جمیع پیغمبران و جمیع خلق خودم پیش از (۱۹) آنکه بیافرینم آفریده ای (۲۰) در آسمان (۲۱) و زمین از جهت

ص: ۲۵۲

۱- (۱) - که من مطلع... که من / M ندارد.

۲- (۲) - پاک / M +.

۳- (۳) - پاکیزه / M +.

۴- (۴) - پرهیزکار / M +.

۵- (۵) - کرده ام / در M الف زیر دارد!

۶- (۶) - بر / در M باء زیر دارد.

۷- (۷) - خود / M خودم.

۸- (۸) - گردانیده ام / M گردانیدم [کذا].

۹- (۹) - علم / در M عین هم زیر دارد و هم سکون!

۱۰- (۱۰) - قائمه / M قائم (حرف سوم نه همزه دارد و نه نقطه).

۱۱- (۱۱) - و / در M زبر دارد.

۱۲- (۱۲) - آورد / در M زبر دارد.

۱۳- (۱۳) - و / در M زبر دارد.

۱۴- (۱۴) - هر که / M هر.

۱۵- (۱۵) - با ایشان / M بایشان.

۱۶- (۱۶) - و لعنت خود را / M ندارد.

۱۷- (۱۷) - بدرستی / در M سین زبر دارد.

۱۸- (۱۸) - گرفته ام / M گرفته اند.

۱۹- (۱۹) - از / M ندارد.

۲۰- (۲۰) - آفریده ای / M افریده.

۲۱- (۲۱) - آسمان / M اسمان.

دوستی تو-یا محمّد!-و دوستی (۱) علی و فرزندان شما (۲) و دوستان شما و شیعیان شما و (۳) به واسطه شما آفریدم هر که (۴) را آفریدم یا از فضل طینت شما آفریدم شیعیان شما را. پس من گفتم: إلهی و سیدی! (۵) پس جمع گردان اُمّت مرا همه برین (۶) ملّت که مخالفت علی نکنند. پس خدای-تبارک و تعالی-فرمود که: اینچنین (۷) نخواهد شد (۸) و فرمود که: یا محمّد! (۹) بدرستی که علی محلّ آزمایش ماست و (۱۰) خلق را به او می آزمائیم (۱۱) و بدرستی که گردانیدم شما را آزمایشی از برای خلق خودم. به شما می آزمایم (۱۲) جمیع بندگان خود را و آنهایی (۱۳) را (۱۴) که آفریده ام در آسمان و زمین (۱۵) و آنچه میان آسمان و زمین است و هر آینه کامل می گردانم ثواب کسی را که إطاعت من کند در محبّت (۱۶) شما و متابعت شما و در می آورم (۱۷) عذابم را و (۱۸) لعنتم را بر کسی که مخالفت من کند در (۱۹) مخالفت شما و عصیان من کند به سبب عصیان شما و به سبب شما جدا می گردانم بدکار را از نیکوکار.

یا محمّد! به حقّ عزّت من و جلال من که اگر تو نمی بودی آدم را نمی آفریدم و اگر علی نمی بود بهشت را نمی آفریدم زیرا که به سبب شما جزا می دهم بندگانم را در روز قیامت به (۲۰) ثواب و عقاب و به علی و امامان فرزندان او (۲۱) انتقام می کشم (۲۲) از دشمنانم در دار

ص: ۲۵۳

-
- ۱- (۱) - دوستی / M دوست.
 - ۲- (۲) - و فرزندان شما / M ندارد.
 - ۳- (۳) - و/در M زبر دارد.
 - ۴- (۴) - هر که / M هر گاه.
 - ۵- (۵) - و سیدی / M و سیدی.
 - ۶- (۶) - برین / M براین.
 - ۷- (۷) - اینچنین / M ان چنین.
 - ۸- (۸) - شد / M ندارد.
 - ۹- (۹) - که: یا محمّد / M ندارد.
 - ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - می آزمائیم / M می آزمایم.
 - ۱۲- (۱۲) - می آزمایم / M می آزمایم.
 - ۱۳- (۱۳) - آنهایی / M انهائی.
 - ۱۴- (۱۴) - را/در M ألف از قلم افتاده است.
 - ۱۵- (۱۵) - زمین/در M نون زبر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) - محبّت / M بحث.
 - ۱۷- (۱۷) - در می آورم / M در حی آوردم.

۱۸- (۱۸) - و/در M زیر دارد.

۱۹- (۱۹) - در/ M و.

۲۰- (۲۰) - به/ M ندارد.

۲۱- (۲۱) - او/در M «و» زیر دارد.

۲۲- (۲۲) - می کشم/در M شین زیر دارد.

دنيا. پس باز گشت بندگان (۱) به سوی منست در روز قیامت و شما را حاکم خواهیم گردانید در بهشت و دوزخم. پس داخل بهشت نمی شود (۲) دشمن شما و (۳) داخل دوزخ نمی شود دوست شما، و به این قسم خورده ام و بر خود واجب گردانیده ام. پس چون برگشتم از هر حجابی که بیرون می آمدم از آن حجابهای (۴) پروردگار ذی الجلال و الاکرام ندا می شنیدم از عقب خود: یا محمد! علی را مقدم گردان! (۵) یا محمد! علی را خلیفه گردان! یا محمد! علی را وصی گردان! یا محمد! علی را برادر خود گردان! (۶) یا محمد! دوستان علی را دوست دار! یا محمد! به علی (۷) و شیعیان او نیکی کن! پس چون ازین حجابها گذشتم و به فرشتگان رسیدم، ایشان «مبارک باد» می گفتند مرا در آسمانها و (۹) می گفتند: گوارا باد تو را- یا رسول الله!- آن کرامتی که خدای-تبارک و تعالی- تو را کرد و علی را کرد. ای گروه (۱۰) مردمان! علی برادر منست (۱۱) در دنیا و آخرت و (۱۲) وصی منست و (۱۳) امین منست بر سر من و سر پروردگار عالمیان و وزیر منست و خلیفه منست بر شما در حیات من و بعد از وفات من. کسی را نمی رسد که بر او پیشی گیرد و بهترین کسانیست (۱۴) که بعد از خود می گذارم و (۱۵) بدرستی (۱۶) که خبر داد مرا پروردگارم

ص: ۲۵۴

- ۱- (۱) -بندگان/در M نون زبر دارد.
- ۲- (۲) -نمی شود/در M «و» زیر دارد.
- ۳- (۳) -و/در M زبر دارد.
- ۴- (۴) -حجابهای / R حجابها. ضبط متن موافق M است.
- ۵- (۵) -یا محمد! علی را مقدم گردان/ M ندارد.
- ۶- (۶) -یا محمد! علی را وصی... گردان/ M ندارد.
- ۷- (۷) -علی/ M علی.
- ۸- (۸) -ازین/ M از این.
- ۹- (۹) -و/در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) -گروه/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) -منست/ M من است.
- ۱۲- (۱۲) -و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -و/در M زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) -کسانیست/ M کسانی است.
- ۱۵- (۱۵) -و/در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) -بدرستی/در M سین زبر دارد.

-تبارک و تعالی- که علی سید (۱) و سرور مسلمانانست و امام متقیانست (۲) و (۳) امیر مؤمنانست و وارث من و وارث پیغمبرانست و وصی رسول رب العالمین است و برنده (۴) شیعیان روسفید (۵) و دست و پایها سفید (۶) خود است و (۷) اهل ولایت خود است (۸) به جنات نعیم به امر رب العالمین. مبعوث گرداند (۹) او را خدای-تبارک و تعالی- فردای روز قیامت در مقامی که آرزوی مقام و مرتبه او کنند پیشینیان و پسینیان و به دست او باشد علم (۱۰) من که موسومست به لواء حمد و پیش پیش من برد او را در زیر آن علم (۱۱) باشند (۱۲) حضرت آدم و جمیع فرزندان او از پیغمبران و شهیدان (۱۳) و صالحان (۱۴) تا در آورد ایشان را به باغها (۱۵) و بستانهای (۱۶) نعمت الهی و این واجبی است از خدای (۱۷)-تبارک و تعالی- و مقدر شده است از پروردگار عالمیان و (۱۸) وعده ایست که وعده کرده است مرا پروردگار من و خدای-عز و جل- خلاف نمی کند وعده خود را و (۱۹) من برین سخن از جمله (۲۰) گواهانم.

ص: ۲۵۵

۱- (۱) -سید/در M زبر سین اظهار گردیده است.

۲- (۲) -متقیانست/در M نون و تاء پایانی زبر دارد.

۳- (۳) -و/در M زبر دارد.

۴- (۴) -برنده/در M دال زیر دارد.

۵- (۵) -روسفید/در M سین زبر دارد.

۶- (۶) -دست و پایها سفید/در M «و» و «س» زبر دارند.

۷- (۷) -و/در M زبر دارد.

۸- (۸) -است/ M + و اهل ولایت خود است [کذا].

۹- (۹) -گرداند/ M کرده اند.

۱۰- (۱۰) -علم/ M علم.

۱۱- (۱۱) -علم/ M علم.

۱۲- (۱۲) -باشند/ M باشد.

۱۳- (۱۳) -شهیدان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۴- (۱۴) -صالحان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۵- (۱۵) -باغها/ M باغهای.

۱۶- (۱۶) -بستانهای/ M بوستانهای.

۱۷- (۱۷) -خدای/ M خدای [کذا].

۱۸- (۱۸) -و/در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹) -و/در M زبر دارد.

۲۰- (۲۰) -جمله/در M جیم زبر دارد!

ای عزیز! احادیثی که در مضمون قریب به این است به اندک زیاده و (۱) نقصانی از طرق سنّیان که ایشان در کتابهای خود نقل کرده اند بسیار است و اگر نه (۲) خوف درازی کلام بود بعضی از آنها را نیز نقل می کردیم. از آن جمله حضرت سید العلماء و الفضلاء، ابن طاوس (۳)، کتابی تصنیف کرده است در احادیثی که سنّیان نقل کرده اند در شان علی بن ابی طالب-صلوات الله علیه و آله (۴)- که آن حضرت از جانب خدای-تبارک و تعالی- موسوم شد به امیر المؤمنین و در آنجا زیاده از دویست (۵) حدیث نقل کرده (۶) است از کتابهای ایشان که در شان علی بن ابی طالب (۷) نقل کرده اند و هر یک از این (۸) کتابها مشتمل بوده است بر فضایل (۹) بسیار و لیکن ابن طاوس (۱۰)- رحمه الله علیه- همین احادیثی را نقل کرده است (۱۱) که مشتمل است بر تسمیه آن حضرت به امیر المؤمنین (۱۲). و غیر او (۱۳) نیز از علمای ما احادیث بسیار نقل کرده اند در کتب خود و این بنده نیز بر بسیاری از کتب احادیث ایشان مطلع شدم و بعضی از آنها نقل کردم در کتب خود (۱۴) تا سبب (۱۵) زیادتی اعتقاد شیعیان گردد.

ص: ۲۵۶

- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -نه/زبر نون در M إظهار شده است.
- ۳- (۳) -طاوس / M طاووس.
- ۴- (۴) -و آله/در R آمده ولی در M نیست.
- ۵- (۵) -دویست / M دویست.
- ۶- (۶) -کرده/در M دال زبر دارد.
- ۷- (۷) -أبی طالب / M + است.
- ۸- (۸) -ازین / M از این.
- ۹- (۹) -فضایل/در M حرف ما قبل آخر هیچ نقطه و نشانه ای جز دندان اش ندارد.
- ۱۰- (۱۰) -طاوس / M طاووس.
- ۱۱- (۱۱) -کرده است / M کرد است.
- ۱۲- (۱۲) -کتاب مورد نظر ملجسی اوّل از آثار ابن طاوس، گویا همان کتاب الیقین اوست که ذیلی موسوم به التّحصین دارد.
- ۱۳- (۱۳) -او / M او.
- ۱۴- (۱۴) -در کتب خود / R ندارد. از M ضبط شد.
- ۱۵- (۱۵) -سبب / M ندارد.

و عن الإمام العالم موسى بن (١) جعفر-صلوات الله و سلامه عليه-أنه قال: إنَّ (٢) الله-تبارك و تعالی-خلق نور (٣) محمد من نور الله-عزَّ و جلَّ-من نور عظمته و جلالته و هو نور لاهوتیه (٤) الذي بدأ منه و تجلَّى به لموسى بن (٥) عمران فى طور سيناء فما استقرَّ و لا أطاق (٦) رؤيته (٧) و كان ذلك النور (٨) محمدًا (٩) و عليًا (١٠) و لم يخلق من ذلك النور غيرهما (١١) كما قال-صلى الله عليه و اله-: خلقت (١٢) أنا و على من شجره واحده و خلق الناس من أشجار شتى خلقهما بيده و خلق فيهما نفسه لنفسه و صورهما على صورته و جعلهما أمناءه و شهداء على خلقه و عينا له فى عباده و لسانا فى برئته (١٣) و استودعهما علمه و استرعاهما خلقه و علمهما البيان؛ أطلعهما (١٤) على الغيب و جعل أحدهما نفسه و الاخر روحه لأنَّ نفسه و روحه لا-يقوم (١٥) أحدهما (١٦) بدون صاحبه ظاهرهما (١٧) بشريَّة و باطنهما (١٨) لاهوتيه حتى ظهر للخلائق (١٩) على هياكل (٢٠) ناسوتيه بحيث يطيقون رؤيتهما فهما مقامى (٢١) ربِّ العالمين و حجابى خالق الخلائق (٢٢) أجمعين. فبهذا

ص: ٢٥٧

١- (١) -بن/در R مکرز نوشته شده است. M ابن.

٢- (٢) -إنَّ / M آن.

٣- (٣) -نور/ M نور.

٤- (٤) -لاهوئیه/چنین است در R؛ البتہ پس از دستکاری که در عبارت کرده اند. M لاهئیه [کذا].

٥- (٥) -بن/ M ابن.

٦- (٦) -أطاق/ M طاق.

٧- (٧) -رؤيته/ M دویته.

٨- (٨) -النور/ M نور.

٩- (٩) -محمدًا/ M محمد ص.

١٠- (١٠) -عليًا/ M على ع.

١١- (١١) -غيرهما/در M راء زیر دارد.

١٢- (١٢) -خلقت/ M خلقت.

١٣- (١٣) -برئته/ M برئته.

١٤- (١٤) -أطلعهما/ R أطلعهما. در M نیز چنین است و حرف یکم نیز زبر دارد.

١٥- (١٥) -يقوم/ M يقوم.

١٦- (١٦) -أحدهما/در M دال زیر دارد.

١٧- (١٧) -ظاهرهما/در M راء زیر دارد.

١٨- (١٨) -باطنهما/در M نون زیر دارد.

١٩- (١٩) -للخلائق/ M و R للخلائق.

۲۰- (۲۰) - هیاکل / در M لام زیر دارد.

۲۱- (۲۱) - مقامی / M مقامی.

۲۲- (۲۲) - الخلائق / M و R الخلائق.

بدأ (١) الخلائق (٢) و بهذا يختم (٣) مقادير الخلائق (٤). ثم اقتبس من نور محمّد نور فاطمه (٥) كما اقتبس (٦) نور محمّد من نور جلاله و اقتبس (٧) من نور عليّ و فاطمه (٨) نور الحسن و الحسين (٩) كاقْتباس المصايح خلقوا من الأنوار و انتقلوا (١٠) في أصلاب الأبرار و أرحام الأطهار في الطّبقة العليا نقلا (١١) بعد نقل لا من ماء مهين و لا من نطفه حثره (١٢) بل أنوار ينتقل في الطّاهرين و أسرار يظهر في صفات النّبيين أقامهم الرّبّ مقامه في عبادته لأنّه سبحانه لا يرى و لا يعرف (١٣) كيفيّةه و لا أبتيته. (١٤) جعلهم تراجمه (١٥) وحيه و النّاطقون عنه المبلّغون إلى عبادته ففيهم يظهر قدرته (١٦) و عنهم يرى آياته (١٧) و بهم عزّف عبادته نفسه و بهم يطاع أمره (١٨) و لولاهم ما عرف لأنّه يجري أمره (١٩) كيف شاء. (٢٠)

و (٢١) ديگر منقولست از إمام عالم أهل بيت، حضرت موسى بن (٢٢) جعفر-صلوات الله و سلامه عليهما- که آن حضرت فرمود که: خدای (٢٣)-تبارک و تعالی- آفرید نور محمّد را از نور عظمت و جلالمت خودش و آن نور لاهوتیت إلهی است (٢٤) و خداوندی او که از آن

ص: ٢٥٨

- ١- (١) -بدأ/ M ابدأ.
- ٢- (٢) -الخلائق/ R الخلائق. M الخلائق.
- ٣- (٣) -يختم/ M اختم.
- ٤- (٤) -الخلائق/ M و R الخلائق.
- ٥- (٥) -فاطمه/ M فاطمه.
- ٦- (٦) -اقتبس/ M اقبس.
- ٧- (٧) -اقتبس/ M اقبس.
- ٨- (٨) -فاطمه/ M فاطمه.
- ٩- (٩) -نور الحسن و الحسين/ R و الحسن و الحسين. ضبط نص موافق M است.
- ١٠- (١٠) -انتقلوا/ M انتقلوا.
- ١١- (١١) -نقلا/ M نقلا.
- ١٢- (١٢) -حثره/ M حثره.
- ١٣- (١٣) -يعرف/ M يعرف.
- ١٤- (١٤) -أبتيته/ M و هم تراجمه.
- ١٥- (١٥) -تراجمه/ R تراجمه. M تراجمه.
- ١٦- (١٦) -يظهر قدرته/ M ندارد.
- ١٧- (١٧) -يرى آياته/ M يرى آياته.
- ١٨- (١٨) -أمره/ M أمره.
- ١٩- (١٩) -أمره/ M أمره.

۲۰- (۲۰) - مأخذ این حدیث یافت نشد.

۲۱- (۲۱) - /و M ندارد.

۲۲- (۲۲) - /بن M ابن.

۲۳- (۲۳) - /خدای M خدای [کذا].

۲۴- (۲۴) - /إلهی است M الهیست.

نور بر خلق ظاهر شد به آیات و بیّنات (۱) و (۲) تجلی کرد به آن نور بر موسی بن عمران در طور سینا. پس موسی قرار نگرفت و طاقت دیدن آن نور نداشت و (۳) آن نور محمّد و علی بود و از آن نور غیر ایشان را بیافرید (۴) چنانکه پیغمبر-صلی الله علیه و آله (۵)- می فرماید که: من و (۶) علی از یک درختیم و مردمان مخلوق شدند از درختهای مختلف (۷) و خدای-تبارک و تعالی-طینت هر دو را به ید قدرت خود ساخت و جای داد دریشان (۸) روح القدس را و ایشان را از برای محبت خود آفرید و ایشان را موصوف به صفات (۹) خود گردانید و ایشان (۱۰) را اَمینان خود و (۱۱) گواهان خود گردانید بر خلقش و به منزله چشم خود گردانید (۱۲) در میان بندگان و ایشان را زبان خود گردانید (۱۳) در میان خلق خود-چنانکه در تفسیر حدیث قدسی «فبی (۱۴) یسمع (۱۵) و بی بیصر (۱۶) و بی ینطق (۱۷)» (۱۸)، معنی این سخن ظاهر خواهد (۱۹) شد (۲۰)؛ إن شاء الله-؛ و ایشان را محلّ علوم خود گردانید و سردار خلق خود گردانید و به ایشان یاد داد بیان علوم را که هرکسی را درخور فهم او

ص: ۲۵۹

- ۱- (۱) - بیّنات / M بیّنات.
- ۲- (۲) - /و در M زبر دارد.
- ۳- (۳) - /و در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - را بیافرید / M نیافریند.
- ۵- (۵) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۶- (۶) - /و در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - درختهای مختلف / M درختها مختلف.
- ۸- (۸) - دریشان / M درایشان.
- ۹- (۹) - صفات / M صفات.
- ۱۰- (۱۰) - ایشان / در M نون زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - /و در M زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - بر خلقش... گردانید / M ندارد.
- ۱۳- (۱۳) - گردانید / M + بر خلقش و بمنزله چشم خود گردانید.
- ۱۴- (۱۴) - فبی / چنین است در R هرچند بروشنی خوانده نمی شود. M بی.
- ۱۵- (۱۵) - یسمع / M سمیع.
- ۱۶- (۱۶) - بیصر / M بصیر.
- ۱۷- (۱۷) - ینطق / M ینطق [کذا].
- ۱۸- (۱۸) - نگر: بحار الأنوار، ۲۰۷/۵. سنح: الفتوحات المکیه، ۶۹۷/۱.
- ۱۹- (۱۹) - خواهد / در M هاء زیر دارد.
- ۲۰- (۲۰) - شد / M ندارد.

و قابلیت او با او سخن گویند و هریک از (۱) ایشان را به منزله جان و روح یکدیگر گردانید چنانکه جان و روح بی یکدیگر نمی توانند بود ایشان نیز بی یکدیگر نمی توانستند زیست. بظاهر ایشان به صورت آدمیان بودند و لیکن باطن ایشان منور بود به أنوار الهی تا آنکه بر خلاق (۲) ظاهر شدند بدین هیكل ناسوتی تا آنکه خلق را طاققت دیدن ایشان باشد. پس این هر دو (۳) جانشین پروردگار عالمیان اند (۴) و پرده خالق (۵) جمیع خلائق اند (۶) که از ایشان خدای-تبارک و تعالی-را می توان شناخت. (۷) پس به واسطه ایشان (۸) آفرید خلائق را و به واسطه ایشان (۹) ختم کرد تقدیرهای خلائق را. پس خدای-تبارک و تعالی- گرفت (۱۰) از نور محمد-صلوات الله و سلامه علیه-نور (۱۱) حضرت فاطمه زهرا (۱۲) را چنانکه نور (۱۳) محمد را (۱۴) از نور جلال خود آفرید و پدید آورد (۱۵) از نور فاطمه (۱۶) و (۱۷) علی، نور حسن و حسین (۱۸) را چنانکه چراغها را از یکدیگر روشن می کنند (۱۹) و ایشان آفریده شده اند از انوار و منتقل شده اند (۲۰) در صلبهای ابرار و رحمهای اطهار از آدم تا به خاتم و (۲۱) ایشان مخلوق نگشته اند از آب گندیده بی مقدار و نه از منی بی اعتبار (۲۲)، بلکه انوار

ص: ۲۶۰

- ۱- (۱) -از/ M ندارد.
- ۲- (۲) -خلاق/ M خلاق.
- ۳- (۳) -هر دو/ M هر دو.
- ۴- (۴) -عالمیان اند/ M عالمیانند.
- ۵- (۵) -خالق/ M خالق[!].
- ۶- (۶) -خلاق اند/ M خلائقند.
- ۷- (۷) -شناخت/ M شناخت[!].
- ۸- (۸) -ایشان/در M نون زیر دارد.
- ۹- (۹) -آفرید خلائق را و به واسطه ایشان/ M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) -گرفت/در M تاء زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) -نور/در M راء زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) -فاطمه زهرا/ M فاطمه زهراء.
- ۱۳- (۱۳) -نور/در M راء زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) -را/ M ندارد.
- ۱۵- (۱۵) -آورد/در M آورد.
- ۱۶- (۱۶) -فاطمه/ M فاطمه.
- ۱۷- (۱۷) -و/در M زبر دارد.
- ۱۸- (۱۸) -حسین/زبر سین در M اظهار گردیده است.
- ۱۹- (۱۹) -می کنند/ M می کند.
- ۲۰- (۲۰) -شده اند/ M شده اند.

۲۱- (۲۱) - و/ M و از.

۲۲- (۲۲) - بی اعتبار/ در M راء زیر دارد.

بودند که منتقل می شدند در پاکان و اسراری (۱) بودند که ظاهر می گشتند در صفات پیغمبران. بازداشته بود ایشان را خدای- تبارک و تعالی- به جای خود در میان بندگان زیرا که خدای- تبارک و تعالی- را نمی توان دید و چگونگی را او آفریده است و مکان نیست او را زیرا که مکانها را او آفریده است. (۲) پس ایشانند ترجمان و بیان کننده وحی الهی.

ایشانند گویندگان از خدا. ایشانند رسانندگان وحی الهی به بندگان (۳) خدا. پس دریشان (۴) ظاهر می گردد قدرت الهی و (۵) ازیشان (۶) دیده می گردد آیات و بینات خداوندی او و به ایشان (۷) خدای- تبارک و تعالی- خود را به خلق شناسانید (۸) و به متابعت ایشان إطاعت (۹) کرده می شود امر الهی را (۱۰) و اگر ایشان نمی بودند خدای- تبارک و تعالی- را کسی نمی شناخت (۱۱) زیرا که جاری می گرداند امر خود را به هر نحو که می خواهد و چنین جاری گردانیده است که ایشان محل معرفت او باشند.

[روایت شصت و پنجم: از عیون اخبار الرضا (علیه السلام)]

و فی عیون أخبار الرضا عن النبی -صلی الله علیه و اله- أنه قال: یا علی! أنت المظلوم بعدی فویل لمن ظلمک و اعتدی علیک و طوبی لمن تبعک و لم یتخیر (۱۲) علیک یا علی! أنت المقاتل بعدی فویل (۱۳) لمن خالفک و طوبی لمن قاتل معک. یا علی! أنت الّمدی تنطق (۱۴) بکلامی و تتکلم بلسانی. فویل لمن ردّ علیک طوبی لمن قبل کلامک. (۱۵) یا علی! أنت سید هذه الأمة (۱۶) بعدی و أنت خلیفتی علیها و من فارقک فقد فارقتی یوم القیامه و من کان

ص: ۲۶۱

- ۱- (۱) - اسراری / M اسراری.
- ۲- (۲) - و مکان نیست... آفریده است / M ندارد.
- ۳- (۳) - بندگان در / M دال زبر دارد.
- ۴- (۴) - دریشان / M در ایشان.
- ۵- (۵) - و / در / M زبر دارد.
- ۶- (۶) - ازیشان / M از ایشان.
- ۷- (۷) - ایشان در / M نون زیر دارد.
- ۸- (۸) - شناسانید / در M «سا» از قلم افتاده است.
- ۹- (۹) - إطاعت / M اطاعت [!].
- ۱۰- (۱۰) - را / چنین است در M و R.
- ۱۱- (۱۱) - نمی شناخت / در M خاء زبر دارد!
- ۱۲- (۱۲) - یتخیر / R یتخیر. M یتخیر.
- ۱۳- (۱۳) - فویل / M فویل.
- ۱۴- (۱۴) - تنطق / چنین است در M . R نطق.

۱۵- (۱۵) - قبل کلامک / M کلامک.

۱۶- (۱۶) - الأئمه/در M واپسین حرف پیش دارد.

معك كان معي يوم القيامة. يا علي! أنت أول من امن بي و صدقني و أنت أول من (١) أعانني على أمري و جاهد معي عدوي و أنت أول من صلى معي و الناس يومئذ في غفلة الجهالة (٢) و أنت أول من تنشق عنه الأرض (٣) معي و أنت أول من يبعث معي (٤) و أنت أول من يجوز الصراط و إن ربي عز و جل - أقسم بعزته أن لا- يجوز عقبه (٥) الصراط (٤) إلا من معه براه بولايتك (٧) و ولايه (٨) الأئمة من ولدك و أنت أول من يرد حوضي تسقى (٩) منه أولياءك و ترد عنه أعدائك و أنت صاحبى إذا قمت المقام المحمود تشفع لمحبينا (١٠) فتشفع (١١) و أنت أول من يدخل الجنة (١٢) و بيدك لوائي لواء (١٣) الحمد و هو سبعون شقه الشقه منه أوسع من الشمس و القمر و أنت صاحب شجره طوبى فى الجنة أصلها فى دارك و أغصانها فى دور شيعتك و محبيك. (١٤)

و ديگر منقولست در كتاب عيون أخبار الرضا به إسناد آن حضرت از رسول خدا-صلى الله عليه و آله (١٥)- كه آن حضرت فرمود كه: يا على! بر تو ظلم خواهند كرد بعد از من. پس

ص: ٢٦٢

- ١- (١) - امن... من / M ندارد.
- ٢- (٢) - الجهالة / R الجهالة. ضبط نص موافق M است.
- ٣- (٣) - الأرض / در M ضاد زیر دارد.
- ٤- (٤) - و أنت أول من يبعث معي / M ندارد.
- ٥- (٥) - عقبه / در M واپسين حرف پيش دارد.
- ٦- (٦) - الصراط / در M واپسين حرف زبر دارد.
- ٧- (٧) - بولايتك / در M واو زبر دارد.
- ٨- (٨) - ولايه / M ولايت.
- ٩- (٩) - تسقى / M تسقى.
- ١٠- (١٠) - لمحبينا/چنين است در R و M، ولى در R روى نقطه هاى ياء خط زده شده است.
- ١١- (١١) - فتشفع / R فتشفع. M فتشفع [كذا].
- ١٢- (١٢) - الجنة / در M واپسين حرف زیر دارد.
- ١٣- (١٣) - لواء / در M واپسين حرف زبر دارد.
- ١٤- (١٤) - نگر: عيون أخبار الرضا- عليه السلام-، ط. أعلمى، ١/٢٧١ و ٢٧٢.
- ١٥- (١٥) - صلى الله عليه و آله / M ص.

وای بر کسی که بر تو ستم کند و ظلم کند و (۱) از حدّ خود تجاوز کند در پیروی تو (۲) و خوشا حال کسی که پیروی تو کند و بر تو گردنکشی نکند. یا علی! تو بعد از من قتال خواهی کرد. وای بر کسی که برخلاف تو باشد و خوشا حال کسی که در خدمت تو باشد.

یا علی! تو سخن خواهی گفت به سخنان من و (۳) متکلم خواهی شد به زبان من. پس وای بر کسی که بر تو رد کند و خوشا حال کسی که سخن تو را قبول کند. یا علی! تو سید و مهتر این امتی بعد از من و (۴) تو (۵) خلیفه منی برین (۶) امت و هر که از تو جدایی کند از من جدا خواهد بود در روز قیامت (۷) و هر که با تو باشد با من خواهد بود در روز قیامت. یا علی! تو اول کسی که ایمان به من آوردی (۸) و تصدیق من کردی و تو اول کسی که یاری کردی مرا بر امر تبلیغ رسالت و نبوت و با (۹) من با دشمنان من جهاد (۱۰) کردی و (۱۱) تو (۱۲) اول (۱۳) کسی که نماز گزاردی (۱۴) با من و (۱۵) حال آنکه مردمان همه در آن وقت در غفلت جهالت و نادانی بودند و تو اول (۱۶) کسی که زمین شکافته خواهد شد از او با من

و تو اول (۱۷) کسی که مبعوث خواهی شد (۱۸) با من و تو اول کسی که بگذری از صراط و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی- قسم یاد کرده است به عزّت خود که نگذرد بر عقزبه

ص: ۲۶۳

- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -تو/در M نیامده است.
- ۳- (۳) -و/در M زبر دارد.
- ۴- (۴) -و/در M زبر دارد.
- ۵- (۵) -تو/در M تاء زبر دارد.
- ۶- (۶) -برین / M بر این.
- ۷- (۷) -و هر که از تو جدایی...قیامت / M ندارد.
- ۸- (۸) -آوردی / M آوردی.
- ۹- (۹) -و با / M و یا.
- ۱۰- (۱۰) -جهاد / M جهاد.
- ۱۱- (۱۱) -و/در M زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) -تو/در M تاء زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -أول / M اول اول.
- ۱۴- (۱۴) -نماز گزاردی / M و R نماز گزاردی.
- ۱۵- (۱۵) -و/در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) -أول / M + که.
- ۱۷- (۱۷) -و تو اول / M ندارد.

صراط مگر کسی که با او باشد براتی (۱) از ولایت تو (۲) و ولایت (۳) امامان از فرزندان تو و تو اول کسی که وارد شوی در حوض من، حوض کوثر، و آب دهی (۴) از آن حوض دوستان خود را و دور کنی از آن دشمنان خود را و تو (۵) با من خواهی بود چون بایستم در جایگاه محمود شفاعت و (۶) تو شفاعت خواهی کرد دوستان ما را و شفاعت تو را قبول خواهند (۷) کرد و (۸) تو اول کسی که داخل بهشت (۹) خواهی شد و (۱۰) به دست تو خواهد بود علم (۱۱) من که آن لواء حمد است و آن هفتاد شقه است هر برخی از آن فراخ تر از آفتاب و (۱۲) ماه و (۱۳) تو صاحب درخت طوبایی (۱۴) در بهشت. بیخ او در خانه تو خواهد بود و شاخه های (۱۵) او در خانه های (۱۶) شیعیان تو و دوستان تو.

و اگرچه بعضی از کلمات بعضی احادیث در حدیث دیگر هست و (۱۷) مناسب آنست که مذکور نگردد و لیکن (۱۸) چون هر حدیثی مشتملست بر چیزهایی (۱۹) که در حدیث دیگر

ص: ۲۶۴

-
- ۱- (۱) - براتی / چنین است در M و R .
 - ۲- (۲) - تو / در M تاء زبر دارد.
 - ۳- (۳) - ولایت / در M حرف یکم زبر دارد.
 - ۴- (۴) - دهی / M دهی.
 - ۵- (۵) - تو / در M تاء زبر دارد.
 - ۶- (۶) - و / در M زبر دارد.
 - ۷- (۷) - خواهند / M خواهد.
 - ۸- (۸) - و / در M نیست.
 - ۹- (۹) - بهشت / در M شین زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - علم / M علم [!].
 - ۱۲- (۱۲) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) - طوبایی / چنین است در M . R . طوبائی.
 - ۱۵- (۱۵) - شاخه های / M و R شاخهای. آشنایان به هنجارهای رسم الخطی پیشینیان می دانند که «شاخها» را هم می توان «شاخ ها» خواند و هم «شاخه ها».
 - ۱۶- (۱۶) - خانه های / M و R خانهای. «خانها» را بر بنیاد هنجارهای رسم الخطی پیشینیان هم می توان «خان ها» خواند و هم «خانه ها».
 - ۱۷- (۱۷) - و / در M زبر دارد.
 - ۱۸- (۱۸) - و لیکن / در M حرف یکم زبر دارد.

نیست، ازین (۱) جهت (۲) مذکور می گردد و تکریر نیز از جهت تأکید نیکوست و (۳) مقوی اعتقادست (۴) و (۵) سبب متواتر شدن آن مضمون است.

[روایت شصت و ششم: از عبد الله بن عمر بن خطاب]

و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب (۶) أنه قال (۷) سئل رسول الله -صلى الله عليه و اله (۸)- أنه ليله (۹) أسرى بك بأى لغة خاطبك ربك؟ فقال: خاطبني بلغه على بن أبى طالب فألهمني أن (۱۰) قلت: يا رب! خاطبتنى أم على؟ فقال: يا محمد! أنا شىء ليس كالأشياء و لا- أقاس و لا أوصف بالأشباه خلقتك من نوري و خلقت عليا من نورك فأطلعت (۱۱) على سر أثر قلبك فلم أجد إلى قلبك أحب من على بن (۱۲) أبى طالب فخاطبتك بلسانه ليطمئن قلبك. (۱۳)

و دیگر روایتست از عبد الله بن عمر بن خطاب که او گفت که: پرسیدند از رسول خدا -صلى الله عليه و اله (۱۴)- که آن شبی که تو را به آسمان بردند خدای-تبارک و تعالی- به چه زبان با تو خطاب کرد؟ پس حضرت فرمود که: خطاب کرد با من به زبان علی بن ابی طالب. پس إلهام کرد مرا که پرسیدم که: خداوند! تو مرا خطاب کردی یا علی؟! پس خطاب رسید که: یا محمد! من چیزی ام نه (۱۵) مانند چیزها و مرا قیاس (۱۶) نمی توان کرد به خلاق و وصف نمی توان کرد به ماندها. آفریدم تو را از نور خود و آفریدم علی را از

ص: ۲۶۵

- ۱- (۱) - ازین / M از این.
- ۲- (۲) - جهت / M ندارد.
- ۳- (۳) - /در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - ست / M است.
- ۵- (۵) - /در M زبر دارد.
- ۶- (۶) - بن الخطاب / R ندارد. از M ضبط شد.
- ۷- (۷) - قال / R ندارد. از M ضبط شد.
- ۸- (۸) - صلى الله عليه و اله / M ص.
- ۹- (۹) - ليله / M ليله.
- ۱۰- (۱۰) - أن / M ان.
- ۱۱- (۱۱) - فأطلعت / M و أطلعت.
- ۱۲- (۱۲) - بن / M ابن.
- ۱۳- (۱۳) - نگر: الطرائف ابن طاوس، ط. رجائی، ص ۱۵۵؛ و: المحتضر حلی، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ و: الصیرا ط المستقیم بیاضی، ۲۰۷/۱؛ و: الجواهر السّیّیه ی شیخ حر، ص ۲۹۵؛ و...
- ۱۴- (۱۴) - صلى الله عليه و اله / M ص.

۱۵- (۱۵) - نه / M + من [!].

۱۶- (۱۶) - قیاس / در M سین زیر دارد.

نور تو. پس مطلع شدم بر پنهان دل تو؛ پس نیافتم به نزد دل (۱) تو کسی را دوستر از علی بن ابی طالب. پس با تو خطاب کردم به زبان علی بن ابی طالب تا دل تو قرار گیرد.

[روایت شصت و هفتم: روایتست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]

و عن النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۲) - أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي - عَزَّ (۳) وَجَلَّ - قُلْتُ: (۴) لَتُبَيِّكَ وَ سَعْدِيكَ! قَالَ: بَلَوْتُ - يَا مُحَمَّدُ! - خَلَقِي فَأَيُّهُمْ (۵) رَأَيْتَ (۶) أَطْوَعُ لَكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: رَبِّي! عَلَيْنَا! قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ! فَهَلْ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً يُؤَدِّي عَنْكَ وَيَعْلَمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا يَعْلَمُونَ. قَالَ:

قُلْتُ: (۷) اخْتَرْتُ لِي فَإِنَّ خَيْرَ تَكْ خَيْرَتِي. (۸) قَالَ: قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ عَلِيًّا، فَاتَّخَذَهُ (۹) لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا، وَ نَحْلَتَهُ عِلْمِي وَ حِلْمِي وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، لَمْ يَنْهَأ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ. يَا مُحَمَّدُ! عَلِيٌّ رَايَهُ الْهُدَى وَ إِمَامٌ مِنْ أَطَاعَنِي وَ هِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ. مَنْ أَحَبَّهُ (۱۰) فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي؛ فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ! فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) (۱۱):

قُلْتُ: (۱۲) قَدْ بَشَّرْتَهُ. (۱۳) فَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ فِي قَبْضَتِهِ إِنْ يَعَاقِبُنِي فَبِذَنُونِي لَمْ يَظْلَمْنِي شَيْئًا وَ إِنْ يَتَّمَّ لِي وَعْدَهُ (۱۴) فَإِنَّهُ مَوْلَايَ. قَالَ: فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ! اجْعَلْ قَلْبَهُ (۱۵) وَ اجْعَلْ رِبْعِيهِ الْإِيمَانَ

ص: ۲۶۶

- ۱- (۱) - دل/در M دال زبر دارد!
- ۲- (۲) - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / اله / M ص.
- ۳- (۳) - عَزَّ / M عز عَزَّ.
- ۴- (۴) - قُلْتُ / M قُلْتُ.
- ۵- (۵) - فَأَيُّهُمْ / در M ياء مشدّد پیش دارد.
- ۶- (۶) - رَأَيْتَ / M ارأيت.
- ۷- (۷) - قُلْتُ / M قُلْتُ.
- ۸- (۸) - خَيْرَتِي / M خیرتی.
- ۹- (۹) - فَاتَّخَذَهُ / در M ذال زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - أَحَبَّهُ / M احبّها.
- ۱۱- (۱۱) - ص / M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) - قُلْتُ / در M تاء زبر دارد. M + ربی (لیک این افزونه-شاید: بعمد-قدری مخدوش گردیده است).
- ۱۳- (۱۳) - بَشَّرْتَهُ / در M تاء زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - وَعْدَهُ / R وعدی. ضبط نص موافق M است.
- ۱۵- (۱۵) - اجل / M نور.

به. قال: قد فعلت (۱) ذلک یا محمد! غیر اُنّی (۲) مخصّصه بشیء من البلاء لم أخصّ (۳) به أحدًا من أولیائی. قال: قلت: ربّی! أخی و صاحبی! قال: قد سبق فی علمی أنّه مبتلی به، و لو لا علیّ لم یعرف حزبی و لا أولیائی (۴) و لا أولیاء رسلی. (۵)

و (۶) دیگر روایتست از رسول خدا-صلّی اللّٰه علیه و آله (۷)- که آن حضرت فرمود که: چون شب معراج مرا به آسمان بردند، پس از آسمان (۸) به سدره المنتهی (۹)، ایستادم به جایی (۱۰) که خدای-تبارک و تعالی- با من خطاب کرد، پس فرمود که: یا محمّد! گفتیم: لئیک و سعدیک! فرمود که: آزمودی خلق مرا کدام یک از ایشان را یافتی که إطاعت تو بیشتر کردند؟ حضرت فرمود که: من گفتم که: خداوند! من علی را مطیع تر یافتم از دیگران.

خطاب رسید که: راست گفتی، یا محمّد! آیا از برای خود خلیفه و جانشینی قرار دادی که ادای رسالت کند به نیابت تو و تعلیم کند بندگان مرا از کتاب من آنچه ندانند؟ حضرت فرمود که: گفتم: خداوند! تو اختیار کن (۱۱) از برای من که اختیار تو اختیار منست.

خطاب رسید که: من اختیار کردم از برای تو علی را. پس تو (۱۲) او را جانشین خود و وصیّ خود گردان و من عطا کردم او را علم خودم و حلم خودم و او امیر و (۱۳) پادشاه

ص: ۲۶۷

- ۱- (۱) - فعلت/در M تاء زبر دارد.
- ۲- (۲) - اُنّی / M اُنّی.
- ۳- (۳) - أخصّ / M و R اخصّ.
- ۴- (۴) - قال: قلت... أولیائی / M ندارد.
- ۵- (۵) - نگر: أمالی ی طوسی، ط. البعثه، ص ۳۵۴.
- ۶- (۶) - و/در M نیامده است.
- ۷- (۷) - صلّی اللّٰه علیه و آله / M ص.
- ۸- (۸) - آسمان / M اسمان.
- ۹- (۹) - سدره المنتهی / R + و این افزونه در M نیست.
- ۱۰- (۱۰) - جایی / چنین است در M . R جائی.
- ۱۱- (۱۱) - کن / M کن.
- ۱۲- (۱۲) - تو/در M تاء زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - و/در M زبر دارد.

مؤمنانست حَقًّا و نرسیده است (۱) به این مقامات و حالات-یا:به این نام-کسی پیش از او و نیست کسی را بعد از او. یا محمداعلی علم (۲) هدایت و پیشوای مطیعان منست (۳) و این کلمه کلمه ایست که واجب گردانیده ام بر متقیان که هر که او را دوست دارد، مرا دوست داشته است، و هر که او را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است؛ پس بشارت ده او را به این سخن؛ یا محمدا! پس رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۴)-فرمود که: من گفتم که:

پروردگارا! من بشارت دادم او را؛ پس او گفت که: من بنده خدا ام و در قبضه قدرت اویم (۵)، اگر عقاب کند مرا پس به واسطه گناهان منست و (۶) بر من هیچ ستم (۷) نکرده است و اگر تمام (۸) کند از برای من آنچه وعده (۹) داده است پس او خداوند منست و او این احسانها بسیار کرده (۱۰) است و می کند. حضرت (۱۱) پیغمبر-صلی الله علیه و آله (۱۲)-فرمود که:

بعد از آن من گفتم: خداوند! روشن گردان دل او را و بهار ایمان را در دل او در آور. (۱۳)

خطاب رسید (۱۴) که: کردم به او آنچه طلبیدی و لیکن او را مخصوص خواهم کرد به بلائی که هیچ یک (۱۵) از دوستان خود را به آن (۱۶) مخصوص (۱۷) نگردانیدم. حضرت فرمود که:

گفتم: خداوند! برادر من و (۱۸) صاحب منست؛ اگر تو مصلحت دانی این بلا را از او (۱۹)

ص: ۲۶۸

- ۱- (۱) - نرسیده است / M نرسید است.
- ۲- (۲) - علم / M علم.
- ۳- (۳) - منست / M من است.
- ۴- (۴) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۵- (۵) - اویم / M +و.
- ۶- (۶) - و/در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - ستم / M ستم.
- ۸- (۸) - تمام / M تمام.
- ۹- (۹) - وعده / M وعده.
- ۱۰- (۱۰) - کرده/در M دال زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - حضرت / M ندارد.
- ۱۲- (۱۲) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۳- (۱۳) - در آور/زبر دال و واو در M اظهار گردیده است.
- ۱۴- (۱۴) - خطاب رسید / M خطاب رسید [کذا].
- ۱۵- (۱۵) - هیچ یک/زبر یاء در M اظهار گردیده است.
- ۱۶- (۱۶) - به آن / M باو.

۱۷- (۱۷) - مخصوص / M ندارد.

۱۸- (۱۸) - و/در M زیر دارد.

۱۹- (۱۹) - از/و M ازان.

بگردان! خطاب (۱) رسید که: در علم (۲) من گذشته است و (۳) من چنین مصلحت می دانم که او را مبتلا گردانم تا بد و نیک از یکدیگر جدا شوند، مؤمن (۴) مخلص از منافق شقی ممتاز گردد و (۵) اگر علی نمی بود دانسته نمی شد لشکر من و نه دوستان من و نه دوستان (۶) پیغمبران من- زیرا که مؤمنان و منافقان با هم ممزوج بودند در زمان رسول خدا- صلی الله علیه و آله (۷)-؛ و آن حضرت این مبالغات و تأکیدات نمود در وجوب متابعت حضرت امیر المؤمنین (ع) (۸)، بلکه می توان گفت که اکثر اوقات رسول خدا (ص) صفات کمال آن حضرت را به خلق می رسانید از جانب خدای- تبارک و تعالی- و (۹) منافقانی که بظاهر مسلمان شده بودند تا خون ایشان محفوظ ماند در ظاهر قبول می کردند تا زمانی که آن حضرت به مرض موت (۱۰) رسید شروع کردند در اظهار کفر (۱۱) و نفاق خود و حقاً (۱۲) ثم حقاً که غیر از آن حضرت به این بلا مبتلا (۱۳) نشد زیرا که در هیچ زمانی چنین نشد که چنین ذات مقدّسی که موصوف به جمیع صفات کمالِ الهی باشد (۱۴)، غضب کنند مرتبه او را جمعی که مدّت عمر (۱۵) خود را به بت پرستی سرآورده (۱۶) باشند و مردمان (۱۷) پیروی

ص: ۲۶۹

- ۱- (۱) - خطاب/در M خاء زبر دارد.
- ۲- (۲) - علم/در M حرف یکم هم زیر دارد و هم زبر.
- ۳- (۳) - و/در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - مؤمن / M مومن.
- ۵- (۵) - و/در M زبر دارد.
- ۶- (۶) - و نه دوستان / M ندارد.
- ۷- (۷) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۸- (۸) - (ع) / R ندارد ولی در M آمده است.
- ۹- (۹) - و/در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - موت/در M واو زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - کفر / M کفر.
- ۱۲- (۱۲) - حقاً / M +و.
- ۱۳- (۱۳) - مبتلا / M مبتلا.
- ۱۴- (۱۴) - باشد / M و R +و. البتّه در R ظاهراً «و» را سیاه کرده اند.
- ۱۵- (۱۵) - عمر/در M راء زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - سرآورده / M سرآورده.
- ۱۷- (۱۷) - مردمان/در M نون زیر دارد.

ایشان کنند و آن حضرت اینها را ببند و (۱) صبر کند؛ وَ سَيَعْلَمُ (۲) الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ! (۳)

[روایت شصت و هشتم: از اخطب خطبای خوارزم در مناقب خود و احمد بن حنبل در مسندش]

و (۴) دیگر اخطب (۵) خطبای خوارزم در مناقب خود و احمد بن (۶) حنبل در مسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۸)- أَخِي بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ أَخِي وَ أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ (۹) لَا نَبِيَّ بَعْدِي. أَمَّا (۱۰) عَلِمْتَ -يَا عَلِيُّ!- أَنَا (۱۱) أَوَّلُ (۱۲) مَنْ يَدْعِي (۱۳) بِي. قَالَ: فَأَقُومُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فِي ظِلِّهِ فَأَكْسِي (۱۴) حَلَّةَ خَضْرَاءَ مِنْ حَلْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ يَدْعِي بِالنَّبِيِّينَ بَعْضَهُمْ (۱۵) عَلَيَّ أَثَرُ بَعْضِ فَيَقُومُونَ سَمَاطِينَ (۱۶) عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ يَكْسُونَ (۱۷) حَلَلًا خَضْرَاءَ مِنْ حَلْلِ (۱۸) الْجَنَّةِ. أَلَا!- وَ إِنِّي أَخْبَرُكَ -يَا عَلِيُّ!- أَنَّ أُمَّتِي أَوَّلُ الْأُمَمِ يَحَاسِبُونَ بِهِ (۱۹) يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْعِي بِكَ لِقَرَابَتِكَ مَنِّي وَ مَنَزَلَتِكَ عِنْدِي وَ يَدْفَعُ إِلَيْكَ لَوْ آتَى وَ هُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ فَتَسِيرُ بَيْنَ

ص: ۲۷۰

- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -سيعلم/در M «م» زبر دارد.
- ۳- (۳) -قرآن کریم: س ۲۶، ی ۲۲۷.
- ۴- (۴) -و/در M زبر دارد.
- ۵- (۵) -أخطب/ M خطبه [كذا].
- ۶- (۶) -بن/ M ابن.
- ۷- (۷) -روایت/در M راء زبر دارد.
- ۸- (۸) -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.
- ۹- (۹) -غير أنه/در M مکرر نوشته شده است.
- ۱۰- (۱۰) -أما/ M اما.
- ۱۱- (۱۱) -أنا/ R ان. ضبط نص بنا بر M است.
- ۱۲- (۱۲) -أول/ R اول. ضبط نص موافق M است.
- ۱۳- (۱۳) -يدعي/ R يدعي. ضبط نص موافق M است.
- ۱۴- (۱۴) -فأكسي/ M فأكسي.
- ۱۵- (۱۵) -بعضهم/ M بعضهم.
- ۱۶- (۱۶) -سماطين/ R سماطين. M سماطين.
- ۱۷- (۱۷) -يكسون/در R گویا نخست «یکسون» نوشته شده و سپس اصلاح کرده اند. M یلبسون.
- ۱۸- (۱۸) -حلل/ M حلل.
- ۱۹- (۱۹) -به/ M بها.

السَّمَاطِين (١) ادم و جميع الخلق يستظلون (٢) بظلّ لوائى يوم (٣) القيامه و طولہ مسيره (٤) ألف سنه سنامه ياقوته حمراء (٥) و قضيبه (٦) فضّه بيضاء (٧) و جمّه درّه خضراء (٨) و له ثلاث (٩) ذوآب (١٠) من نور (١١) ذؤابه (١٢) فى المشرق و ذؤابه (١٣) فى المغرب و الثالثه وسط (١٤) الدنيا مكتوب عليه ثلاثه أسطر: الأول: بسم الله الرحمن الرحيم؛ و الثانى: الحمد لله رب العالمين؛ و الثالث: لا إله إلا الله، محمد رسول الله؛ طول كل سطر مسيره (١٥) ألف سنه قال:

تسير بلوائى و الحسن عن يمينك و الحسين عن يسارك حتى تقف بينى و بين إبراهيم ثم تكسى (١٦) حله خضراء من الجئه ثم ينادى مناد من تحت العرش: نعم الأب (١٧) أبوك إبراهيم و نعم الأخ أخوك على (١٨). أبشر يا على! إنك تكسى إذا كسيت و تدعى إذا دعيت و تحيى إذا حييت. (١٩)

ص: ٢٧١

١- (١) - السَّمَاطِين / R السَّمَاطِين. M السَّمَاطِين.

٢- (٢) - يستظلون / M تظلون.

٣- (٣) - يوم / M فى يوم.

٤- (٤) - مسيره / M مسيره.

٥- (٥) - حمراء / در M همزه پایانى تنوين رفع دارد.

٦- (٦) - قضيبه / M قضيبته.

٧- (٧) - بيضاء / در M همزه پایانى تنوين رفع دارد.

٨- (٨) - خضراء / در M همزه پایانى تنوين رفع دارد.

٩- (٩) - ثلاث / M ثلاث.

١٠- (١٠) - ذوآب / R ذوايب. ذوآب.

١١- (١١) - نور / در M راء زیر دارد.

١٢- (١٢) - ذؤابه / M و R ذوايه.

١٣- (١٣) - ذؤابه / M و R ذوايه.

١٤- (١٤) - وسط / R وسط. ضبط نص موافق M است.

١٥- (١٥) - مسيره / M مسيره.

١٦- (١٦) - تكسى / M تكسى.

١٧- (١٧) - الأب / در M واپسين حرف هم زیر دارد و هم پیش.

١٨- (١٨) - على / M و R على.

١٩- (١٩) - نگر: مناقب خوارزمى، ط. محمودى، ص ١٤٠؛ و: أمالى ی صدوق، ط. البعثه، س ٤٠٣؛

آن حضرت فرمود که: بدرستی که رسول خدا-صلی الله علیه و اله (۱)-برادری انداخت (۲) میان مسلمانان؛ پس فرمود که: یا علی! تو برادر منی و تو از من به منزله هارونی از موسی غیر از آنکه بعد از من پیغمبری نیست. آیا نمی دانی-یا علی!-که (۳)أول کسی را که روز قیامت می خوانند من خواهم بود؛ پس می ایستم از دست راست عرش در سایه عرش؛ پس می پوشانند مرا حله (۴)سبزی از حله های بهشت؛ پس بعد (۵)از آن خواهند خواند پیغمبران را بعضی از عقب (۶)بعضی؛ پس می ایستند (۷)ایشان دو (۸)صف از دست راست عرش و می پوشانند ایشان را حله های سبز از حله های بهشت. بدرستی که تو را خبر دهم-یا علی!-که فردای روز قیامت از میان ائمتها اول ائمت مرا حساب خواهند کرد. (۹)پس بدان که تو اول کسی خواهی بود که خواهند او را بعد از من از جهت خویشی تو به من و بزرگی قدر تو نزد من و به دست تو خواهند داد لواء مرا (۱۰)و آن لواء (۱۱)حمد است و (۱۲)میان صفهای پیغمبران درخواهی آمد و (۱۳)آدم و جمیع خلایق در سایه لواء من باشند در روز قیامت. و درازی آن علم (۱۴)هزار ساله (۱۵)راه باشد میان او از یاقوت سرخ و سر او از نقره سفید و زیر او از مروارید سبز و او را سه شاخه باشد از نور: یکی از آنها

ص: ۲۷۲

-
- ۱- (۱) -صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ۲- (۲) -انداخت/ در M تاء زبر دارد.
 - ۳- (۳) -که/ M +تو.
 - ۴- (۴) -حله/ M حله.
 - ۵- (۵) -بعد/ در M دال زبر دارد.
 - ۶- (۶) -عقب/ M عقب. R هیچ حرکتی ندارد.
 - ۷- (۷) -می ایستند/ M میایستد.
 - ۸- (۸) -دو/ M در.
 - ۹- (۹) -کرد/ M کردند.
 - ۱۰- (۱۰) -لواء مرا/ M لواء مردان.
 - ۱۱- (۱۱) -لواء/ M لواء.
 - ۱۲- (۱۲) -و/ در M زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) -و/ در M زبر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) -علم/ M علم.
 - ۱۵- (۱۵) -هزار ساله/ R هزار سال. البتّه در R در «ل» قدری خدشه هست؛ شاید خواسته باشند «سال» را به «ساله» بدل کنند. در M موافق ضبط متن است با إظهار زیر لام.

در (۱) مشرق باشد و (۲) یکی از آنها در مغرب و (۳) یکی از آنها در میان دنیا نوشته باشد بر او سه سطر: سطر اول: بسم الله الرحمن الرحيم؛ و سطر دوم: الحمد لله رب العالمين؛ و (۴) سطر سیم: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. درازی هر سطر هزار ساله (۷) راه باشد.

حضرت فرمود که: تو (۸) خواهی داشت علم مرا و می روی و امام حسن از دست راست تو (۹) خواهد بود (۱۰) و (۱۱) امام حسین (۱۲) از دست چپ تو تا آنکه بیایی و میان من و حضرت ابراهیم (۱۳) خلیل بایستی. پس دیگر حله (۱۴) سبزی از حله های بهشت در تو پوشانند. پس منادی از زیر عرش ندا کند که: نیکو پدریست ابراهیم خلیل تو را و نیکو برادر یست علی تو را! بشارت باد تو را- یا علی!- که چون مرا حله خواهند پوشانید (۱۵) تو را خواهند پوشانید و چون مرا خواهند خواند (۱۶) به صحرای محشر تو را با من خواهند خواند (۱۷) و چون مرا زنده خواهند کرد تو را نیز با من زنده خواهند کرد.

[روایت شصت و نهم: از اخطب خطبای خوارزم از بلال بن حمamah]

و فی مناقب الخطیب عن بلال (۱۸) بن حمamah (۱۹) أنه قال: طلع علينا رسول الله (ص) ذات

ص: ۲۷۳

- ۱- (۱) -در/ M درها.
- ۲- (۲) -و/در M زیر دارد.
- ۳- (۳) -و/در M زیر دارد.
- ۴- (۴) -و/در M زیر دارد.
- ۵- (۵) -سیم/تشدید یاء در M اظهار گردیده است.
- ۶- (۶) -رسول/در M لام زیر دارد.
- ۷- (۷) -هزار ساله/در M لام زیر دارد.
- ۸- (۸) -تو/در M تاء زیر دارد.
- ۹- (۹) -تو/در M تاء زیر دارد.
- ۱۰- (۱۰) -بود/ M ندارد.
- ۱۱- (۱۱) -و/در M زیر دارد.
- ۱۲- (۱۲) -حسین/در M زیر سین اظهار گردیده است.
- ۱۳- (۱۳) -ابراهیم/ M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) -حله/ M حله.
- ۱۵- (۱۵) -پوشانید/در M دو حرف ما قبل آخر هم دو نقطه منفصل بر فراز دارند-با یک زبر-و هم دو نقطه متصل بر فرود. پس هم «پوشانند» می توان خواند و هم «پوشانید».
- ۱۶- (۱۶) -خواند/در M دال زبر دارد.

۱۷- (۱۷) - خواند/در M دال زیر دارد.

۱۸- (۱۸) - بلال / M و R بلال.

۱۹- (۱۹) - حمامه/چنین است در M . R حماقه [کذا].

یوم و وجهه (۱) مشرق کدائره (۲) القمر، فقام إليه عبد الرحمن بن (۳) عوف (۴)، فقال: يا (۵) رسول (۶) الله (۷) -صلى الله عليك!
 (۸) ما هذا النور؟! قال: بشاره (۹) أتتني (۱۰) من ربي في ابن عمي و ابنتي و إن (۱۱) الله زوج عليا من فاطمه و أمر رضوان خازن
 الجنان (۱۲) فهز (۱۳) شجره (۱۴) طوبى فحملت رقاقا يعنى (۱۵) صكاكا (۱۶) بعدد محبى (۱۷) أهل بيتى و أنشأ من تحتها ملائكة
 و دفع إلى كل ملك صكا فإذا استوت القيامة (۱۸) بأهلها نادى الملائكة (۱۹) فى الخلائق (۲۰) فلا يبقى محب لأهل البيت إلا
 دفعت (۲۱) إليه صكا فيه فكاك من النار. فأخى و ابن عمى و ابنتى (۲۲) فكاك رقاب رجال و نساء (۲۳) من أمتى من النار. (۲۴)

و ديگر (۲۵) أخطب خطبای (۲۶) خوارزم روایت کرده است (۲۷) از بلال (۲۸) بن حمامه (۲۹) که

ص: ۲۷۴

- ۱- (۱) - وجهه / M وجهه.
- ۲- (۲) - کدائره / R کدايره. M کدايره.
- ۳- (۳) - بن / M بن.
- ۴- (۴) - عوف / M عوف.
- ۵- (۵) - یا / M ندارد.
- ۶- (۶) - رسول / در M لام پیش دارد.
- ۷- (۷) - الله / در M واپسین حرف پیش دارد.
- ۸- (۸) - صلى الله عليك / M ندارد.
- ۹- (۹) - بشاره / R بشاره. M بشاره.
- ۱۰- (۱۰) - أتتني / M ابنتى.
- ۱۱- (۱۱) - إن / M ان.
- ۱۲- (۱۲) - الجنان / در M جيم زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - فهز / M فتهز.
- ۱۴- (۱۴) - شجره / M شجره.
- ۱۵- (۱۵) - يعنى / R يعنى. M يعنى.
- ۱۶- (۱۶) - صكاكا / در R صاد زبر دارد. متن ما موافق M است.
- ۱۷- (۱۷) - محبى / M محبى.
- ۱۸- (۱۸) - القيامة / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۹- (۱۹) - الملائكة / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۲۰- (۲۰) - الخلائق / M الخلايق.
- ۲۱- (۲۱) - دفعت / M رفعت.
- ۲۲- (۲۲) - فكاك... ابنتى / M ندارد.

۲۳- (۲۳) - نساء / M نساء.

۲۴- (۲۴) - نگر: مناقب خوارزمی، ط. محمودی، ص ۳۴۱.

۲۵- (۲۵) - و دیگر/ در M بیاض است.

۲۶- (۲۶) - أخطب خطبای / M خطبه خطباء.

۲۷- (۲۷) - کرده است / M کرده است.

۲۸- (۲۸) - بلال/ در M باء زیر دارد.

۲۹- (۲۹) - حمامه / M حمام.

روزی رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۱)-از در ما در آمد و روی او (۲)تابان بود مثل ماه شب چهارده.پس عبد الرحمن بن عوف برخاست (۳)و گفت:یا رسول الله! (۴)این چه نور است.

که ما مشاهده می نمائیم؟حضرت فرمود:بشارتی به من آمد از جانب پروردگار عالمیان در شان پسر عمم علی و دخترم فاطمه (۵)و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی- تزویج کرد فاطمه را به علی و امر کرد خدای-عز و جل-رضوان را که خازن بهشتهاست (۶)و حرکت داد (۷)درخت طوبی را.پس او بار برداشت کاغذها به عدد دوستان اهل بیت (۸)من و آفرید در زیر او (۹)فرشتگان (۱۰)و به هر فرشته کاغذی دادند.

پس چون روز قیامت شود و (۱۱)اهل محشر همه حاضر گردند،ندا کنند این فرشتگان در میان خلائق.پس نماند دوستار اهل بیته (۱۲)مگر آنکه به او دهند کاغذ آزادی (۱۳)از آتش جهنم.پس برادر و پسر عم من و دختر من سبب آزادی مردان و زنان اُمت من شوند از آتش جهنم (۱۴)،آنهايي (۱۵)را که (۱۶)دوستار (۱۷)ایشان باشند.

ص: ۲۷۵

-
- ۱- (۱) -صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ۲- (۲) -او / M ان.
 - ۳- (۳) -برخواست / M و R برخواست.
 - ۴- (۴) -رسول الله / M +ص.
 - ۵- (۵) -فاطمه / M فاطمه.
 - ۶- (۶) -ست / M است.
 - ۷- (۷) -و حرکت داد / M که حرکت دهد.
 - ۸- (۸) -بیت در / M زبر باء اظهار گردیده است.(البته با لختی مسامحه در وضع آن در محل).
 - ۹- (۹) -او / M ان.
 - ۱۰- (۱۰) -فرشتگان در / M نون زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) -و در / M زبر دارد.
 - ۱۲- (۱۲) -بیته / M زبر باء اظهار گردیده است(البته با مسامحه در وضع آن در محل).
 - ۱۳- (۱۳) -آزادی / M ازاری.
 - ۱۴- (۱۴) -پس برادر...جهنم / M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) -آنهايي /چنین است در R . M انهايي.
 - ۱۶- (۱۶) -که / M +دوستان اهل بیته مکر آنکه باو دهند کاغذ آزادی از آتش جهنم انهايي را که.
 - ۱۷- (۱۷) -دوستار / M دوستان.

و عن جابر بن سمره أنه قال: قال رسول الله -صلى الله عليه وآله (١)-: أيها الناس (٢)! هذا علي بن (٣) أبي طالب (٤) و أنتم تزعمون (٥) أنني (٦) زوجته (٧) ابنتي فاطمه (٨) و لقد خطبها (٩) إلي (١٠) أشرف (١١) قريش فلم أجب كل (١٢) ذلك أتوقع الخبر (١٣) من السماء حتى جاءني جبرئيل - عليه السلام (١٤)- ليله رابع و عشرين من شهر رمضان (١٥)، قال: العلي الأعلى يقرأ عليك السلام (١٦) و قد جمع الزوجانين (١٧) في واد يقال له: الأفسح تحت شجرة طوبى و زوج فاطمه علياً و أمرني فكننت الخاطب و الله تعالى الولي و أمر شجرة (١٨) طوبى فحملت الحلي (١٩) و الحلل و الدرّ و الياقوت ثم نثرته و أمر الحور (٢٠) العين (٢١) فاجتمعن فلقطن فهنّ (٢٢) يتهددينه إلى يوم القيامة و يقلن: هذا نثار (٢٣) فاطمه (٢٤). (٢٥)

و (٢٦) دیگر منقولست از جابر بن سمره (٢٧) که او گفت که رسول خدا-صلى الله عليه

ص: ٢٧٦

- ١- (١) -صلى الله عليه وآله / M ص.
- ٢- (٢) -الناس/ در M سین زیر دارد.
- ٣- (٣) -بن / M ابن.
- ٤- (٤) -أبي طالب / M ابیطالب.
- ٥- (٥) -تزعمون/ در M عين زیر دارد.
- ٦- (٦) -أنى / M انى.
- ٧- (٧) -زوجته / M رزجته.
- ٨- (٨) -فاطمه / M فاطمه.
- ٩- (٩) -خطبها/ در R طاء زیر دارد.
- ١٠- (١٠) -إلى / M الى [كذا].
- ١١- (١١) -أشرف/ در M فاء هم زیر دارد و هم زیر.
- ١٢- (١٢) -كلّ/ در M لام مشدّد پیش دارد.
- ١٣- (١٣) -الخبر / M الخبر [كذا].
- ١٤- (١٤) -عليه السلام / M ع.
- ١٥- (١٥) -رمضان / M رمضان [كذا].
- ١٦- (١٦) -السلام / M السلام ليله.
- ١٧- (١٧) -الزوجانين / R الزوجانين. M الزوجانين.
- ١٨- (١٨) -شجرة / M شجرة.
- ١٩- (١٩) -الحليّ / M الحليّ.
- ٢٠- (٢٠) -الحور/ در M نیامده است.

- ۲۱- ((۲۱)) - العین / M العین.
- ۲۲- ((۲۲)) - فهنّ / M فهن.
- ۲۳- ((۲۳)) - نثار / M اثار.
- ۲۴- ((۲۴)) - فاطمه / در M نیامده است.
- ۲۵- ((۲۵)) - نگر: کشف الغمّه ی اربلی، ۱/۳۷۷.
- ۲۶- ((۲۶)) - و / در M زبر دارد.
- ۲۷- ((۲۷)) - سمره / M سمره.

و آله (۱) - فرمود که: ای مردمان (۲)! این علی بن ابی طالب را شما چنان گمان می برید که من فاطمه را به خودی خود به او (۳) دادم، بلکه نه چنین است (۴) زیرا که اشراف (۵) قریش همه از من (۶) طلب خواستگاری او (۷) کردند و من انتظار خبر آسمانی می بردم (۸) تا آنکه جبرئیل (۹) در شب بیست و (۱۰) چهارم ماه رمضان (۱۱) بر من نازل شد و (۱۲) گفت که: علی اعلی و پروردگار عالمیان سلامت می رساند (۱۳) و جمیع ملائکه روحانیان (۱۴) را (۱۵) جمع کرده (۱۶) است در بهشت و در وادی [ای] (۱۷) که او را «أفسح» (۱۸) می گویند در زیر درخت طوبی و تزویج کرد فاطمه (۱۹) را به علی و (۲۰) امر کرد مرا که من از جانب علی خواستگاری کردم و صیغه گفتم و خدای-تبارک و تعالی- به ولایت حضرت فاطمه (۲۱) تزویج فرمود و امر کرد (۲۲) درخت (۲۳) طوبی را تا آنکه بار برداشت (۲۴) از زیورها و زیتنها و مروارید و یاقوت (۲۵)؛ پس او نثار کرد و امر کرد حوریان بهشتی را تا برچینند. پس ایشان (۲۶) برچیدند آنها را و به هدیه (۲۷) به

ص: ۲۷۷

- ۱- (۱) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۲- (۲) - مردمان/ در M نون زیر دارد.
- ۳- (۳) - او/ در M حرف دوم زبر دارد.
- ۴- (۴) - است/ M است.
- ۵- (۵) - اشراف/ در M شین زیر دارد.
- ۶- (۶) - از من / M ندارد.
- ۷- (۷) - او/ در M «و» زبر دارد.
- ۸- (۸) - می بردم / M می بودم.
- ۹- (۹) - جبرئیل/ زبر جیم در M إظهار گردیده است.
- ۱۰- (۱۰) - او/ در M نیامده است.
- ۱۱- (۱۱) - رمضان/ در M نون زیر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - او/ در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - می رساند / M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - روحانیان/ در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - را/ M ندارد.
- ۱۶- (۱۶) - کرده/ در M دال زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - او در وادی [ای] / M ندارد.
- ۱۸- (۱۸) - أفسح / M وادی افتح.
- ۱۹- (۱۹) - فاطمه / M فاطمه.
- ۲۰- (۲۰) - او/ در M زبر دارد.
- ۲۱- (۲۱) - فاطمه / M فاطمه.

- ۲۲- (۲۲) - أمر کرد/ M بولایت که.
- ۲۳- (۲۳) - درخت/ در M تاء زیر دارد.
- ۲۴- (۲۴) - بار برداشت/ در M شین زیر دارد.
- ۲۵- (۲۵) - یاقوت/ در M تاء زیر دارد.
- ۲۶- (۲۶) - ایشان/ در M نون زیر دارد.
- ۲۷- (۲۷) - هدیه/ زیر هاء در M إظهار گردیده است.

یکدیگر (۱) می فرستند (۲) تا روز قیامت و می گویند: این نثار حضرت فاطمه است.

[روایت هفتاد و یکم: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)]

و دیگر منقولست به طرق متکثره متواتره (۳) از رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۴)- که آن حضرت فرمود: لمبارزه علی لعمر و (۵) بن (۶) عبدود (۷) یوم الخندق أفضل (۸) من عمل أمتی إلى یوم (۹) القیامه. (۱۰)

یعنی: جنگی که علی بن (۱۱) ابی طالب با عمرو بن عبدود (۱۲) در روز خندق کرد بهتر از عمل امت منست تا روز قیامت.

و (۱۳) آن چنان بود که کفار قریش با (۱۴) طوایف یهود از اطراف و (۱۵) جوانب جمع شدند و (۱۶) بر سر رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۱۷)- آمدند و آن حضرت پیش از آمدن ایشان به مشورت حضرت سلمان (۱۸) شروع کردند (۱۹) در کندن خندق در دور مدینه و تا ایشان می آمدند آن خندق به اتمام رسید. و در کندن آن خندق (۲۰) معجزات (۲۱) بسیار از

ص: ۲۷۸

- ۱- (۱) - یکدیگر/ در M حرف یکم زبر دارد.
- ۲- (۲) - می فرستند/ M می ایستد فرستند.
- ۳- (۳) - متواتره/ M متواتره.
- ۴- (۴) - صلی الله علیه و آله/ M ص و آله.
- ۵- (۵) - لعمر و/ M لعمر و.
- ۶- (۶) - بن/ M ابن.
- ۷- (۷) - عبدود/ M و R عبدود.
- ۸- (۸) - أفضل/ M افضل.
- ۹- (۹) - یوم/ M یوم.
- ۱۰- (۱۰) - نگر: مناقب ال ابی طالب ابن شهر آشوب، ط. دار الأضواء، ۱۶۳/۳؛ و: الطرائف ابن طاوس، ط. رجائی، ص ۶۰؛ و: الصراط المستقیم بیاضی، ۷۲/۲؛ و: مناقب خوارزمی، ط. محمودی، ص ۱۰۷؛ و: کشف الغمه، ط. دار الأضواء، ۱۴۸/۱؛ و...
- ۱۱- (۱۱) - بن/ M ابن.
- ۱۲- (۱۲) - عبدود/ R عبدود. در M تنها عین زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - و/ در M زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - با/ R یا. ضبط نص موافق M است.
- ۱۵- (۱۵) - و/ در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - و/ در M زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - علیه و آله/ R ندارد.
- ۱۸- (۱۸) - سلمان/ M سلیمان.

۱۹- (۱۹) - کردند / M ندارد.

۲۰- (۲۰) - در دور... آن خندق / M ندارد.

۲۱- (۲۱) - معجزات / در M تاء زبر دارد.

آن حضرت ظاهر شد که اینجا محلّ ذکر آنها نیست. و ایشان زیاده از ده هزار کس بودند و مسلمانان سه هزار کس (۱) بیش نبودند و خوفی عظیم در دل (۲) ایشان پیدا شد. (۳)

و چون عرب خندق را دیدند متعجب شدند و آن طرف خندق فرود آمدند و (۴) میانه (۵) ایشان و (۶) مسلمانان زیاده از بیست شبانه روز (۷) جنگ بود و بر (۸) یکدیگر تیر می انداختند تا به آخر (۹) چون به تنگ (۱۰) آمدند سواران قریش مثل عمرو بن عبدود و عکرمه (۱۱) بن ابی جهل و هبیره (۱۲) و (۱۳) ضرار و مرداس و غیر ایشان (۱۴) متفق شدند که به این طرف خندق آیند (۱۵) و با مسلمانان مردآزمایی (۱۶) کنند و تفحص (۱۷) کردند جائی (۱۸) که تنگ تر بود اسبهای خود را از آنجا جهانیدند. و به این طرف آمدند و عمرو را با هزار سوار برابر می دانستند در عرب و آنها نیز در (۱۹) شجاعت نزدیک به عمرو بودند. عاقبت چون مسلمانان دیدند که ایشان از خندق گذشتند خوفی عظیم در دل (۲۰) ایشان پیدا شد؛ و عمرو از مسلمانان مبارز طلبید و پیغمبر -صلی الله علیه و آله (۲۱)- ایشان را بر حرب

ص: ۲۷۹

-
- ۱- (۱) - کس / M ندارد.
 - ۲- (۲) - دل / M دل.
 - ۳- (۳) - شد/در M شین زبر دارد.
 - ۴- (۴) - و/در M زبر دارد.
 - ۵- (۵) - میانه / M میان.
 - ۶- (۶) - و/در M زبر دارد.
 - ۷- (۷) - شبانه روز / M شبان روز.
 - ۸- (۸) - و بر/در R مکرر نوشته شده است.
 - ۹- (۹) - آخر/در M خاء زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - تنگ/در M واپسین حرف زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - عکرمه/چنین است در M . R عکرمه.
 - ۱۲- (۱۲) - هبیره / M سیره.
 - ۱۳- (۱۳) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) - ایشان/در M نون زیر دارد.
 - ۱۵- (۱۵) - آیند / M بیایند.
 - ۱۶- (۱۶) - مردآزمایی / M مردازمائی.
 - ۱۷- (۱۷) - تفحص/در M صاد زبر دارد.
 - ۱۸- (۱۸) - جائی / M ندارد.
 - ۱۹- (۱۹) - در/ M از.

۲۰- (۲۰) - دل/در M دال زیر دارد.

۲۱- (۲۱) - صلی الله علیه و آله / R «علیه و آله» را ندارد. M از بن عبارت درود را ندارد.

دلیر (۱) می کرد و وعده فتح و ظفر می داد و (۲) ثواب عقبی را در نظر ایشان در می آورد (۳) و لیکن از ایشان (۴) کسی جرأت (۵) مبارزت (۶) او نمی کرد به غیر (۷) از حضرت علی بن ابی طالب که در هر مرتبه (۸) آن حضرت برمی خاست (۹) و حضرت رسول خدا (ص) (۱۰) می خواست که دیگری برود. عاقبت به امر الهی پیغمبر (ص) (۱۱) پیراهن خود را به آن حضرت پوشانید و عمامه (۱۲) مبارک خود را بر سر آن حضرت گذاشت و شمشیر خود را به آن حضرت داد و آن حضرت با أصحاب شروع به دعا کردند تا چون حضرت به او (۱۳) رسید فرمود که: یا عمرو (۱۴)! تو در جاهلیت می گفتی که: هر که سه چیز از من طلب کند، من یکی از آن سه حاجت او را برآورم. الحال من یکی از سه (۱۵) چیز از تو طلب می کنم:

اولاً می خوانم تو را به وحدانیت الهی و به شهادت به رسالت محمد مصطفی -صلی الله علیه و آله (۱۶). گفت: (۱۷) ای پسر عم! این حاجت را بگذار که این برآورده (۱۸) نخواهد شد.

حضرت فرمود (۱۹) که: اگر این حاجت را برمی آوردی (۲۰) از برای تو بهتر بود. عمرو گفت:

دیگری را بگویی. حضرت فرمود که: دویم آن که چنانکه آمده اید برگردید. گفت (۲۱):

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - دلیر/در M حرف یکم دال زبر دارد.

۲- (۲) - و/در M زبر دارد.

۳- (۳) - در می آورد/در M حرف ماقبل آخر زبر دارد.

۴- (۴) - از ایشان/ M از ایشان.

۵- (۵) - جرأت/ M جرأت.

۶- (۶) - مبارزت/در M تاء زبر دارد.

۷- (۷) - غیر/در M زبر غین اظهار گردیده است.

۸- (۸) - مرتبه/ M + که.

۹- (۹) - برمی خاست/ M و R برمی خواست.

۱۰- (۱۰) - ص/ M ندارد.

۱۱- (۱۱) - ص/ M ندارد.

۱۲- (۱۲) - عمامه/ R عمامه. M عمامه.

۱۳- (۱۳) - به او/ M بدو.

۱۴- (۱۴) - عمرو/ R عمر. M عمرو.

۱۵- (۱۵) - حاجت او...سه/ M ندارد.

۱۶- (۱۶) - صلی الله علیه و آله/ M ص.

۱۷- (۱۷) - گفت/ M گفت.

۱۸- (۱۸) - برآورده/در M راء زیر دارد!

۱۹- (۱۹) - فرمود/در M نیامده است.

۲۰- (۲۰) - برمی آوردی/در M راء (یا:دال) زیر دارد.

۲۱- (۲۱) - گفت / M گفت.

هرگز این نخواهد شد. این سخن را به زنان قریش نمی توان گفت! سیم را بگو. حضرت فرمود که: از اسب به زیر آی تا با تو دستبندی نمایم (۱). عمرو به خنده درآمد (۲) که این صفتی است که هرگز گمان نمی بردم که کسی از عرب این آرزو کند از من. برو-ای (۳) پسر عم!- که نمی خواهم مثل (۴) تو کریمی بر دست من کشته شود. حضرت فرمود که: أمّا (۵) من می خواهم که (۶) تو را بکشم! اگر می خواهی به زیر آی. عمرو در غضب شد (۷) و فی الحال (۸) به زیر آمد و اسب خود را نهیب داد و تا رسید شمشیری حواله آن حضرت کرد که گوشه خود آن حضرت را ربود و اندکی سر مبارک آن حضرت مجروح شد و میانه (۹) ایشان مکرّر ردّ و بدل شد (۱۰) تا عاقبت آن حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد و او را به دو نیم کرد. غریو از هر دو لشکر برآمد. پس آنها که با عمرو (۱۱) بودند شروع به گریز کردند و آن حضرت ایشان را تعاقب نمود و بعضی از ایشان (۱۲) نیز بر دست آن حضرت کشته شدند و به سبب کشته شدن عمرو هیتی عظیم از آن حضرت در دل کفّار (۱۳) افتاد و دل (۱۴) بر (۱۵) فرار نهادند و خدای-تبارک و (۱۶) تعالی-بادی فرستاد (۱۷) و ایشان را (۱۸) عاجز کرد.

ص: ۲۸۱

۱- (۱) - دستبرد نمودن: حمله کردن، ضرب شست نشان دادن (نگر: فرهنگ بزرگ سخن).

۲- (۲) - درآمد/در M میم زیر دارد.

۳- (۳) - ای / M ابن.

۴- (۴) - مثل/در M لام زبر دارد.

۵- (۵) - أمّا/در M نیست.

۶- (۶) - که / M ندارد.

۷- (۷) - شد/در M دال زیر دارد.

۸- (۸) - الحال/در M واپسین حرف زیر دارد.

۹- (۹) - میانه/در M نون زیر دارد.

۱۰- (۱۰) - شد/در M شین زبر دارد.

۱۱- (۱۱) - عمرو/ M عمرو.

۱۲- (۱۲) - ازیشان/در M از ایشان.

۱۳- (۱۳) - کفّار/در M راء زیر دارد.

۱۴- (۱۴) - دل/ M دل.

۱۵- (۱۵) - بر/ M در.

۱۶- (۱۶) - و/در R از قلم افتاده است.

۱۷- (۱۷) - فرستاد/در M دال زیر دارد.

۱۸- (۱۸) - را/ M ندارد.

عاقبت خایب و خاسر برگشتند. پس پیغمبر-صلی الله علیه و آله (۱)- این سخن را فرمود.

و این حدیث در اکثر کتب ایشان مسطور است. (۲)

[روایت هفتاد و دوم: از ابن عباس]

و عن ابن عباس (۳) قال: سألت (۴) رسول الله-صلی الله علیه و آله (۵) عن الكلمات (۷) التي تلقاها آدم من ربه-عز و جلّ- فتاب عليه؛ قال: سألت بحقّ محمّد و عليّ و فاطمه (۸) و الحسن و الحسين إلاّ تبت عليّ، فتاب عليه. (۹)

و (۱۰) دیگر منقولست از عبد الله بن عباس (۱۱) که گفت: پرسیدم از رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۱۳)- از آن کلماتی که آدم او را گفت و خدای-تبارک و تعالی- توبه او را قبول کرد، کدام بود؟ حضرت فرمود که: آدم سؤال کرد که: إلهی! به حقّ محمّد و (۱۴) علی و فاطمه (۱۵) و حسن و حسین (۱۶) که توبه مرا قبول کن. خدای-تبارک و تعالی- توبه او را قبول کرد.

و این حدیث در اکثر کتب ایشان مسطور است.

[روایت هفتاد و سوم: از رسول خدا(صلی الله علیه و آله)]

و عن النبی-صلی الله علیه و اله (۱۷)- أنه قال: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ انْتَهَى بِي إِلَى

ص: ۲۸۲

-
- ۱- (۱) -صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ۲- (۲) -است / M است.
 - ۳- (۳) -عبّاس / در M سین زیر دارد.
 - ۴- (۴) -سألت / در M تاء زبر دارد.
 - ۵- (۵) -رسول / در M لام پیش دارد.
 - ۶- (۶) -صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ۷- (۷) -الكلمات / در M كاف زیر دارد!
 - ۸- (۸) -فاطمه / M فاطمه.
 - ۹- (۹) -نگر: الخصال صدوق، ط. غفّاری، ص ۲۷۰؛ و: معانی الأخبار صدوق، ط. غفّاری، ص ۱۲۵؛ و: الرّوضه ی شاذان بن جبرئیل، ص ۸۱.
 - ۱۰- (۱۰) -و / در M زبر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) -بن / R ابن.
 - ۱۲- (۱۲) -عبّاس / در M سین زیر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) -صلی الله علیه و آله / M ص.

۱۴- (۱۴) - و/در M زبر دارد.

۱۵- (۱۵) - فاطمه / M فاطمه.

۱۶- (۱۶) - حسین/در M زبر سین إظهار گردیده است.

۱۷- (۱۷) - صلی الله علیه و اله / M ص.

حجبت النور كلمنى ربى -جلّ جلاله (1)- و قال لى: يا محمد! بلغ علىّ بن (2) أبى طالب منى السلام (3) و أعلمه (4) أنه حجّتى على عبادى بعدك، به أسقى العباد الغيث و به أذفع عنهم السوء (5) و به أحتجّ (6) عليهم يوم يلقونى فإياه (7) فليطيعوا (8) و لأمره فليأتمروا و عن نهيه فلينتهوا أجعلهم (9) عندى فى مقعد صدق و أبيع لهم جنّاتى و إن لا يفعلوا أسكنهم (10) نارى مع الأشقياء من أعدائى ثم (11) لا أبالى. (12)

ديگر منقولست از رسول خدا-صلّى الله عليه و آله (13)- که آن حضرت فرمود که: چون مرا به آسمان بردند و مرا به حجابهاى نور رسانيدند، خداى-تبارک و تعالى- با من سخن گفت و فرمود مرا (14) که: يا محمد! سلام مرا به على برسان (15) و خبر ده او را که او حجّت منست بر بندگان من بعد از تو؛ به برکت او بندگان را آب از آسمان مى دهم و به يمن او دفع مى کنم از ايشان (16) بديهها را و به او حجّت مى گيرم بر ايشان در روز قيامت. پس بايد که او را إطاعت کنند و هرچه او (17) امر کند إطاعت کنند (18) و هرچه او نهى کند از آن باز ايستند تا آنکه ايشان را درآورم (19) نزد خودم در جایگاه نیکو و حلال (20) کنم از برای

ص: ۲۸۳

-
- ۱- (۱) -جلاله / M جلاله.
 - ۲- (۲) -بن / M ابن.
 - ۳- (۳) -السلام / M و السلام.
 - ۴- (۴) -أعلمه / M أعلمه.
 - ۵- (۵) -السوء / M السوء.
 - ۶- (۶) -أحتجّ / M احتجّ.
 - ۷- (۷) -فإياه / M آياه.
 - ۸- (۸) -فليطيعوا / M فليعطوا.
 - ۹- (۹) -أجعلهم / M أجعلهم.
 - ۱۰- (۱۰) -أسكنهم / M اسكنهم.
 - ۱۱- (۱۱) -ثم / M ندارد.
 - ۱۲- (۱۲) -نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ۵۵.
 - ۱۳- (۱۳) -صلّى الله عليه و آله / M ص.
 - ۱۴- (۱۴) -مرا / M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) -برسان / در M واپسين حرف زیر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) -ايشان / در M واپسين حرف زیر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) -او / M او.
 - ۱۸- (۱۸) -إطاعت کنند / M ندارد.

۱۹- (۱۹) - در آورم / M در اوردم.

۲۰- (۲۰) - حلال / M حلال [!].

ایشان (۱) بهشتهای خودم را و اگر چنین نکنند ایشان را ساکن گردانم در آتش جهنم با اشقیای دشمنانم.

[روایت هفتاد و چهارم: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)]

و عن النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله (۲) - أَنَّهُ قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا وَجَّهْتُ (۳) عَلَيَا قَطُّ (۴) فِي سَرِيَّةٍ إِلَّا وَ (۵) نَظَرْتُ إِلَى جِبْرَائِيلَ (۶) فِي سَبْعِينَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَنْ يَمِينِهِ، وَ إِلَى مِيكَائِيلَ (۷) فِي سَبْعِينَ أَلْفًا عَنْ يَسَارِهِ، وَ إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ أَمَامَهُ، وَ (۹) إِلَى سَحَابِهِ (۱۰) تَظَلَّهٗ حَتَّى يَرْزُقَهُ (۱۱) حَسَنَ (۱۲) الظَّفْرِ. (۱۳)

دیگر منقولست از رسول خدا -صلی الله علیه و آله (۱۴)- که آن حضرت فرمود که: به حق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که من هرگز (۱۵) علی را نفرستادم به سوی لشکری مگر آنکه دیدم که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته (۱۶) از دست راست او بودند و میکائیل با هفتاد هزار فرشته از دست چپ او بودند و ملک الموت (۱۷) پیش پیش آن حضرت می رفت و ابری سایه بان (۱۸) آن حضرت بود تا آنکه خدای -تبارک و تعالی- روزی می کرد او را ظفری نیکو (۱۹) بر آعادی.

ص: ۲۸۴

- ۱- (۱) -ایشان/در M نون زیر دارد.
- ۲- (۲) -صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۳- (۳) -ووجهت/در M تاء زبر دارد.
- ۴- (۴) -قطّ / M قط.
- ۵- (۵) -و/در M مکرّر نوشته شده است.
- ۶- (۶) -جبرئیل/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۷- (۷) -عن یمنه و إلی میکائیل / M ندارد.
- ۸- (۸) -عن/در R مکرّر نوشته شده است.
- ۹- (۹) -و/ M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) -سحابه/ M سحابه.
- ۱۱- (۱۱) -یرزقه/ M و R یرزق؛ ولی در R «ق» را به «قه» اصلاح کرده اند.
- ۱۲- (۱۲) -حسن/ M حسن.
- ۱۳- (۱۳) -نگر: الخصال صدوق، ط. غفّاری، ص ۲۱۸.
- ۱۴- (۱۴) -صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۵- (۱۵) -که من هرگز/در M مکرّر نوشته شده است.
- ۱۶- (۱۶) -فرشته/در M راء زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) -الموت/زبر«م» در M إظهار گردیده است.
- ۱۸- (۱۸) -سایه بان / M سایبان.

و عن جابر بن عبد الله (١) الأنصاری قال: كنّا عند رسول الله (٢) -صلى الله عليه و اله (٣)- و هو جالس إلى الكعبه فأقبل عليّ بن (٤) أبي طالب (٥) -صلوات الله و سلامه عليه (٦)-، فقال النبيّ (ص) (٧): قد أتاكم أخي ثمّ التفت (٨) إلى الكعبه فضربها بيده و قال: و المذی بعثنی بالحقّ نبيا إنّ هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة ثمّ قال: إنّهُ أولكم إيماناً معي و أوفاكم بعهد الله و أقواكم بأمر الله -عزّ و جلّ- و أعدلكم (٩) في الرعيّه و أقسمكم (١٠) بالسويّه (١١) و أعظمكم (١٢) عند الله مزيه (١٣) و قال: و نزلت: إنّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات أولئك هم خير البرية (١٤). (١٥). (١٦)

دیگر منقولست از جابر (١٧) بن عبد الله أنصاری (١٩) که گفت: بودیم ما به نزد رسول خدا-صلى الله عليه و آله (٢٠)- و آن حضرت نزد کعبه (٢١) نشسته (٢٢) بود؛ پس پیدا (٢٣) شد حضرت علی بن ابی طالب-صلوات الله و سلامه عليه-؛ پس حضرت (٢٤) فرمود که: آمد شما را برادر من. پس رو به سوی کعبه (٢٥) کرد و دست خود به کعبه (٢٦) زد و (٢٧) فرمود که: به حقّ آن

ص: ٢٨٥

- ١- (١) -عبد الله/در M دال پیش دارد.
- ٢- (٢) -رسول/در M لام پیش دارد.
- ٣- (٣) -صلى الله عليه و اله / M ص.
- ٤- (٤) -بن / M ابن.
- ٥- (٥) -أبي طالب/در M حرف واپسین زیر دارد.
- ٦- (٦) -صلوات الله و سلامه عليه / R + و آله.
- ٧- (٧) -ص / M ندارد.
- ٨- (٨) -التفت/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ٩- (٩) -أعدلكم/در M لام زبر دارد.
- ١٠- (١٠) -أقسمكم/در M میم زبر دارد.
- ١١- (١١) -بالسويّه/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ١٢- (١٢) -أعظمكم/در M میم زبر دارد.
- ١٣- (١٣) -مزیه / M مزیت.
- ١٤- (١٤) -خير / M خیر.
- ١٥- (١٥) -قرآن کریم: س ٩٨، ی ٧.
- ١٦- (١٦) -نگر: أمالی ی طوسی، ط. البعثه، ص ٢٥١ و ٢٥٢.
- ١٧- (١٧) -جابر / M جابر.
- ١٨- (١٨) -بن / M ابن.

- ۱۹- (۱۹) - أنصاری / M الانصاری.
- ۲۰- (۲۰) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.
- ۲۱- (۲۱) - كعبه/در M باء زیر دارد.
- ۲۲- (۲۲) - نشسته/در M تاء زیر دارد.
- ۲۳- (۲۳) - پیدا/ M و R بیدار.
- ۲۴- (۲۴) - حضرت/ M +علی بن ابیطالب.
- ۲۵- (۲۵) - كعبه/در M باء زیر دارد.
- ۲۶- (۲۶) - كعبه/ M كعبه.
- ۲۷- (۲۷) - و/در M نیامده است.

خدایی (۱) که مرا براستی (۲) به خلق فرستاد (۳) که بدرستی (۴) که این مرد و شیعیان او رستگارانند در روز قیامت. پس فرمود که: علی پیش از شما همه، ایمان آورد (۵) به من، و وفاکننده ترین شماست به عهد (۶) الهی و (۷) قوی ترین شماست به امر خدای -عز و جلّ- و (۸) عادل ترین (۹) شماست در میان رعیت و بهتر از شماست (۱۰) نزد خدای -تبارک و تعالی- در مرتبت؛ و فرمود که: این (۱۱) آیت نازل شد که ترجمه اش اینست که: بدرستی (۱۲) و (۱۳) راستی (۱۴) که (۱۵) آن جماعتی که ایمان آوردند و عمل شایسته درگاه او (۱۶) کردند آن جماعت بهترین خلق خداوند و (۱۷) این آیت در شان آن حضرت نازل شد.

[روایت هفتاد و ششم: از عبد الله بن عمر]

و عن عبد الله (۱۸) بن عمر أنه قال: قال رسول الله -صلى الله عليه و اله (۱۹)- لعلي بن أبي طالب -صلوات الله و سلامه عليه-: إذا كان يوم (۲۰) القيامة يؤتى بك -يا علي!- على نجيب من نور على رأسك تاج يضيء يكاد نوره (۲۱) يخطف أبصار أهل الموقف، فيأتي (۲۲) النداء من عند الله -جلّ جلاله (۲۳)-: أئین خليفه محمد رسول (۲۴) الله (ص) (۲۵)؟ فتقول -يا علي!-: ها أنا

ص: ۲۸۶

- ۱- (۱) -خدایی/چنین است در R .
- ۲- (۲) -براستی/در M باء زبر دارد.
- ۳- (۳) -فرستاد/در M دال زیر دارد.
- ۴- (۴) -بدرستی/در M سین زبر دارد.
- ۵- (۵) -آورد/در M آورد.
- ۶- (۶) -عهد/در M امر.
- ۷- (۷) -و/در M زبر دارد.
- ۸- (۸) -و/در M زبر دارد.
- ۹- (۹) -عادل ترین/در M «عاجل ترین» بوده و سپس بالای «جل»، «دل» نوشته است.
- ۱۰- (۱۰) -شماست/در M شماست.
- ۱۱- (۱۱) -انیا/در M این.
- ۱۲- (۱۲) -بدرستی/در M راء زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -و/در M زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) -راستی/در M سین زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -که/در M ندارد.
- ۱۶- (۱۶) -او/در M او.
- ۱۷- (۱۷) -اند و/در M ندارد.
- ۱۸- (۱۸) -عبد الله بن عمر/در M عبد الله بن عمر.

۱۹- (۱۹) - صلی الله علیه و اله / M ص.

۲۰- (۲۰) - یوم / M یوم.

۲۱- (۲۱) - نوره / M نوره.

۲۲- (۲۲) - فیأتی / در M یاء پایانی زیر دارد.

۲۳- (۲۳) - جلاله / M جلاله.

۲۴- (۲۴) - رسول / در M لام پیش دارد.

۲۵- (۲۵) - ص / M ندارد.

ذا! (۱) فیأتی النداء (۲): یا علی! من أحبک أدخله الجنة (۳) و من عداک أدخله النار (۴)؛ فانت قسیم الجنة و أنت قسیم النار. (۶)

و (۷) دیگر منقولست از عبد الله بن عمر که او گفت (۸) که: رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۹)- فرمود به علی بن (۱۰) ابی طالب-صلوات الله و سلامه علیه- که چون (۱۱) روز قیامت شود بیاورند تو را-یا علی!- بر شتری از نور بر سر تو (۱۲) تاجی باشد که روشنی دهد اهل محشر را که نزدیک باشد که چشمهای اهل موقف را خیره گرداند. پس ندا از جانب حضرت (۱۳) رب العزه آید که: کجاست خلیفه محمّد رسول الله-صلی الله علیه و آله (۱۴)-؟ پس- یا علی!- تو گویی (۱۵) که اینک من! پس ندا آید که: یا علی! هر که تو را دوست دارد او را داخل بهشت (۱۶) گردان و (۱۷) هر که دشمن تو باشد او را داخل جهنم گردان. پس تویی (۱۹) قسمت کننده بهشت و تویی (۲۰) قسمت کننده دوزخ.

[روایت هفتاد و هفتم: از ابن عباس]

و عن ابن عباس (۲۲) قال: سمعت (۲۳) رسول (۲۴) الله-صلی الله علیه و آله (۲۵)- يقول: لَمَّا أُسْرِي

ص: ۲۸۷

۱- (۱) -ها أنا ذا / R ها انذا. M «ذا» را ندارد.

۲- (۲) -النداء / M النداء.

۳- (۳) -الجنة/در M واپسین حرف زیر دارد.

۴- (۴) -أدخله / M ادخله.

۵- (۵) -النار / M النار.

۶- (۶) -نگر: آمالی ی صدوق، ط. البعثه، ص ۴۴۲.

۷- (۷) -و/در M زبر دارد.

۸- (۸) -گفت / M گفت.

۹- (۹) -صلی الله علیه و آله / M ص.

۱۰- (۱۰) -بن / M ابن.

۱۱- (۱۱) -چون / M چون.

۱۲- (۱۲) -سر تو / M سر.

۱۳- (۱۳) -حضرت / M ندارد.

۱۴- (۱۴) -صلی الله علیه و آله / M ص.

۱۵- (۱۵) -گویی / M کوئی.

۱۶- (۱۶) -بهشت / M بهشت.

۱۷- (۱۷) -و/در M زبر دارد.

۱۸- (۱۸) - داخل/در M خاء زبر دارد.

۱۹- (۱۹) - تویی/ M توئی.

۲۰- (۲۰) - تویی/ M توئی.

۲۱- (۲۱) - قسمت کننده/ M قسمت کننده.

۲۲- (۲۲) - عبّاس/ M عبّاس.

۲۳- (۲۳) - سمعت/ M سمعت.

۲۴- (۲۴) - رسول/در M لام پیش دارد.

۲۵- (۲۵) - صلیّ الله علیه و اله/ M ص.

بی‌ی السِّمَاءِ مَا مَرَّرْتُ بِمَلَاٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا سَأَلُونِي عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ-صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ-حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ اسْمَ عَلِيٍّ أَشْهَرُ فِي السِّمَاءِ مِنْ اسْمِي فِي الْأَرْضِ. فَلَمَّا بَلَغْتَ السِّمَاءَ الرَّابِعَةَ فَنْظَرْتُ إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! مَا فَعَلَ عَلِيٌّ؟ قُلْتُ: يَا حَبِيبِي! مَنْ أَيْنَ تَعْرِفُ عَلِيًّا؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ (١)! مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا إِلَّا وَ أَنَا أَقْبِضُ رُوحَهُ (٢) بِيَدِي مَا خَلَكَ وَ عَلِيٌّ بِنَ (٣) أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّ اللَّهَ-جَلَّ جَلَالُهُ (٤)-يَقْبِضُ رُوحَكَمَا بِقَدْرَتِهِ. فَلَمَّا صَرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ إِذَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاقِفٌ تَحْتَ عَرْشِ (٥) رَبِّي؛ فَقُلْتُ: يَا عَلِيُّ! سَبَقْتَنِي؟ أَفَقَالَ لِي (٦) جِبْرَائِيلُ (ع): مِنْ (٧) هَذَا الَّذِي يَكَلِّمُكَ؟ فَقُلْتُ (٨): هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! لَيْسَ هَذَا عَلِيًّا وَ لَكِنَّهُ مَلِكٌ (٩) مِنْ مَلَائِكَةِ (١٠) الرَّحْمَنِ خَلَقَهُ اللَّهُ-تَبَارَكَ وَ تَعَالَى-عَلَى صُورِهِ (١١) عَلِيُّ بْنُ (١٢) أَبِي طَالِبٍ-عَلَيْهِ السَّلَامُ (١٣)-، فَنَحْنُ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ كُلَّمَا اشْتَقْنَا (١٤) إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ زَرْنَا هَذَا الْمَلِكَ لِكِرَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (١٥) وَ سَبَّحْنَا لَهُ. (١٦)

و (١٧) دیگر منقولست از عبد الله بن عباس (١٨) که گفت: شنیدم از رسول خدا-صلی الله

ص: ٢٨٨

- ١- (١) - ما فعل...یا محمد / M ندارد.
- ٢- (٢) - روجه / M زوجه.
- ٣- (٣) - علی بن / M علی ابن.
- ٤- (٤) - جلاله / M جلاله.
- ٥- (٥) - عرش / در M شین هم زیر دارد و هم زیر.
- ٦- (٦) - لی / M ندارد.
- ٧- (٧) - من / M من.
- ٨- (٨) - فقلت / M فقلت.
- ٩- (٩) - ملک / در M کاف پیش دارد.
- ١٠- (١٠) - ملائکه / در M واپسین حرف تنوین جر دارد.
- ١١- (١١) - صوره / M صورت.
- ١٢- (١٢) - بن / M ابن.
- ١٣- (١٣) - علیه السلام / M ع.
- ١٤- (١٤) - اشتقنا / M اشتقنا.
- ١٥- (١٥) - علی بن ابی طالب / M ندارد.
- ١٦- (١٦) - مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحی، ص ٣٣ (منقبت ١٣).
- ١٧- (١٧) - و / در M زبر دارد.
- ١٨- (١٨) - عباس / در M سین زیر دارد.

علیه و آله (۱)- که می فرمود که: چون مرا به آسمان (۲) بردند نگذشتم (۳) به گروهی از فرشتگان مگر آنکه سؤال کردند مرا از علی بن ابی طالب- صلوات الله و سلامه علیه- تا آنکه دانستم که (۵) اسم علی (۶) در آسمان مشهورتر است از نام من در زمین. پس چون رسیدم به آسمان چهارم نظر کردم به ملک الموت مرا گفت: یا محمد! چونست علی؟ گفتم: ای دوست من! چه می شناسی تو علی را! گفت: یا محمد! نیافریده است خدای- تبارک و تعالی- خلقی را مگر آنکه من قبض روح او خواهم کرد به غیر از تو و علی بن ابی طالب که خدای- تبارک و (۸) تعالی- قبض روح شما می کند به قدرت خود. پس چون رسیدم به زیر عرش دیدم علی بن (۹) ابی طالب (۱۰) را که در زیر عرش ایستاده (۱۱) است.

گفتم: یا علی! تو پیش از من آمدی؟! پس جبرئیل (ع) (۱۲) گفت که: یا محمد! کیست این که با تو سخن می گوید؟ من گفتم (۱۳): این علی بن (۱۴) ابی طالب است (۱۵). پس جبرئیل (۱۶) گفت که: یا محمد! (۱۷) این علی نیست و لیکن (۱۸) فرشته ایست از فرشتگان خدای- تبارک و تعالی- که خدای- تبارک و (۱۹) تعالی- او را به صورت علی بن (۲۰) ابی طالب (۲۱) آفریده است.

ص: ۲۸۹

- ۱- (۱) - صلی الله علیه و آله / R «علیه و آله» را ندارد. M ص.
- ۲- (۲) - آسمان / M اسمان.
- ۳- (۳) - نگذشتم / M بگذشتم.
- ۴- (۴) - بن / M ابن.
- ۵- (۵) - که / M ندارد.
- ۶- (۶) - علی / M +ع.
- ۷- (۷) - بن / M ابن.
- ۸- (۸) - تبارک و / M ندارد.
- ۹- (۹) - بن / M ابن.
- ۱۰- (۱۰) - ابی طالب / M +ع.
- ۱۱- (۱۱) - ایستاده / M است ایستاد.
- ۱۲- (۱۲) - ع/در M هست ولی در R نیست.
- ۱۳- (۱۳) - گفتم / M +که.
- ۱۴- (۱۴) - بن / M ابن.
- ۱۵- (۱۵) - است / M ست.
- ۱۶- (۱۶) - جبرئیل/در M زبر جیم إظهار گردیده است.
- ۱۷- (۱۷) - یا محمد / M ندارد.
- ۱۸- (۱۸) - و لیکن / M ندارد.

۱۹- (۱۹) - تبارک و M ندارد.

۲۰- (۲۰) - م ابن.

۲۱- (۲۱) - أبي طالب/ در M لام زبر دارد.

پس ما گروه ملائکه مقربان (۱) هرچند مشتاق روی (۲) علی بن (۳) ابی طالب می شویم زیارت می کنیم این فرشته را از جهت کرامت علی بن (۴) ابی طالب و (۵) تسبیح می گوئیم از جهت آن حضرت.

[روایت هفتاد و هشتم: از ابو سعید خدری]

و عن أبي سعيد (۶) الخدری عن النبي -صلى الله عليه و اله (۷)- قال: سمعته (۸) يقول: إذا كان يوم (۹) القيامة أمر الله ملكين و يقعدان (۱۰) على الصراط فلا يجوز أحد إلا براءة أمير المؤمنين (۱۱) علي بن (۱۲) أبي طالب (۱۳)- صلوات الله و سلامه عليه- من لم يكن له براءة (۱۴) أمير المؤمنين (۱۵) أكتبه الله على منخره (۱۶) في النار و ذلك قوله تعالى: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ . (۱۷) قلت: فداك أبي و أمي! يا رسول الله! -صلى الله عليه و اله (۱۸)- ما معنى «براءه (۱۹) أمير المؤمنين» (۲۰) قال: مكتوب عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي بن (۲۱) أبي طالب وصي رسول الله (۲۲)- صلى الله عليه و اله و سلم. (۲۳)

ص: ۲۹۰

- ۱- (۱) - مقربان / M مقربون.
- ۲- (۲) - روی / M روی.
- ۳- (۳) - بن / M ابن.
- ۴- (۴) - بن / M ابن.
- ۵- (۵) - و/در M زبر دارد.
- ۶- (۶) - سعید / M سعد.
- ۷- (۷) - صلى الله عليه و اله / M ص.
- ۸- (۸) - سمعته / M سمعته.
- ۹- (۹) - يوم / M و R يوم.
- ۱۰- (۱۰) - يقعدان/چنين است در R . M يقعدان.
- ۱۱- (۱۱) - أمير المؤمنين/در M راء زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - بن / M ابن.
- ۱۳- (۱۳) - أبي طالب / M +ع.
- ۱۴- (۱۴) - براءة / M براءة.
- ۱۵- (۱۵) - أمير المؤمنين/در M راء هم زیر دارد و هم زبر.
- ۱۶- (۱۶) - منخره / M مبخره.
- ۱۷- (۱۷) - قرآن کریم: س ۳۷، ی ۲۴.
- ۱۸- (۱۸) - صلى الله عليه و اله/چنين است در R . M ص.
- ۱۹- (۱۹) - براءة / M براءة. R براءة.
- ۲۰- (۲۰) - أمير المؤمنين/در M راء زبر دارد.

۲۱- (۲۱) - مابن / مابن.

۲۲- (۲۲) - الله / مابن ندارد.

۲۳- (۲۳) - نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحي، ص ۳۶ و ۳۷ (منقبت ۱۶).

و دیگر منقولست از أبو سعید خدری که گفت: شنیدم از رسول خدا(ص) که آن حضرت فرمود که: چون روز قیامت شود امر می کند خدای-تبارک و تعالی- دو فرشته را که بر صراط بنشینند (۱) و نگذرد کسی از صراط مگر آنکه با او باشد براءت (۲) حضرت امیر المؤمنین-صلوات الله و سلامه علیه-، و هر که با او براءت (۳) حضرت امیر المؤمنین (۴) نباشد، سرنگون او را در آتش جهنم می اندازند و اینست (۵) معنی قول (۶) خدای-تبارک و تعالی- که: بدارید (۷) ایشان را که از ایشان (۸) سؤال خواهیم کرد. گفتم: فدای تو باد پدر و مادر من! یا رسول الله! (۱۰) چیست معنی براءت (۱۱) حضرت امیر المؤمنین و (۱۲) چه (۱۳) نوشته است در او؟ (۱۴) حضرت فرمود که: درو نوشته است (۱۵) که: لا إله إلا الله، محمد رسول الله-صلی الله علیه و اله (۱۶)-، علی بن (۱۷) ابی طالب وصی رسول (۱۸) الله.

[روایت هفتاد و نهم: از ابو سلیمان]

و عن أبي سليمان عن رسول الله(ص) (۱۹) أنه قال: ليله أسرى بي (۲۰) إلى السماء قال لي الجليل-جلّ جلاله (۲۱)-: امن الرسول بما أنزل إليه من ربه. قلت: و المؤمنون. قال: صدقت يا

ص: ۲۹۱

- ۱- (۱) - بنشینند / M بنشیند.
- ۲- (۲) - براءت / R برات. ضبط نص، موافق است با M.
- ۳- (۳) - براءت / R برات.
- ۴- (۴) - صلوات الله... امیر المؤمنین / M ندارد.
- ۵- (۵) - اینست / M ایست.
- ۶- (۶) - قول/زبر قاف در M اظهار گردیده است.
- ۷- (۷) - بدارید/در M باء زبر دارد.
- ۸- (۸) - از ایشان / M از ایشان.
- ۹- (۹) - خواهیم / M خواهیم.
- ۱۰- (۱۰) - رسول الله / M +ص.
- ۱۱- (۱۱) - براءت / M و R برات.
- ۱۲- (۱۲) - و/در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - چه / M +برو.
- ۱۴- (۱۴) - در او/چنین است در M . R ندارد.
- ۱۵- (۱۵) - حضرت فرمود که: درو نوشته است / M ندارد.
- ۱۶- (۱۶) - صلی الله علیه و آله / M ندارد.
- ۱۷- (۱۷) - بن / M ابن.
- ۱۸- (۱۸) - رسول / M رسول.

- ۱۹- ((۱۹)) -ص / M ندارد.
- ۲۰- ((۲۰)) -بی / M بی.
- ۲۱- ((۲۱)) -جلاله / M جلاله.

محمّد! من خلفت في أمّتك؟ قلت: خيرها. قال: عليّ بن أبي طالب؟ قلت (١): نعم يا ربّ! قال: يا محمّد! (٢) إنّي أطّلت إلى الأرض أطّلاعه (٣) فاخترتك منها، فشققت (٤) لك اسما من اسمي، فلا- أذكر في موضع إلّا- ذكرت (٥) معي، فأنا المحمود و أنت المحمّد. ثمّ أطّلت الثانيه (٦) فيها، فاخترت (٧) منها عليّا (٨) و شققت (٩) له (١٠) اسما من أسمائي فأنا (١١) العليّ الأعلى و هو عليّ. يا محمّد! إنّي خلقتك و خلقت عليّا و فاطمه و الحسن (١٢) و الحسين (١٣) و الأئمّه (١٤) من ولده من شبح (١٥) نور من نوري و عرضت (١٦) ولايتكم (١٧) على أهل السّموات و أهل الأرض، فمن قبلها (١٨) كان عندي من المؤمنين و من جحدها كان عندي من الكافرين. يا محمّد! لو أنّ عبدا من عبيدي (١٩) عبدني (٢٠) حتّى ينقطع و يصير كالشّنّ البالي (٢١) ثمّ أتاني جاحدا لولايتكم (٢٢) ما غفرت له حتّى يقرّ بولايتكم. (٢٣) يا محمّد! تحبّ أن تراهم؟ قلت:

ص: ٢٩٢

- ١- (١) -قلت/ R قلت.
- ٢- (٢) -من خلفت... يا محمّد/ M ندارد.
- ٣- (٣) -اطّلاعه/ M اطّلاعه.
- ٤- (٤) -فشققت/ M فشقت.
- ٥- (٥) -ذکرت/ در M تاء هم زیر دارد و هم پیش.
- ٦- (٦) -الثانيه/ در M «الثالثه» بوده؛ سپس دندانۀ لام را کوتاه کرده و یک نقطه بر سر آن نهاده اند.
- ٧- (٧) -فاخترت/ در M واپسین حرف زیر دارد.
- ٨- (٨) -عليّا/ M ندارد.
- ٩- (٩) -شققت/ M فشقت.
- ١٠- (١٠) -له/ M لك.
- ١١- (١١) -فأنا/ M و انا.
- ١٢- (١٢) -الحسن/ در M واپسین حرف زیر دارد.
- ١٣- (١٣) -الحسين/ M الحسين.
- ١٤- (١٤) -الأئمّه/ در M واپسین حرف زیر دارد.
- ١٥- (١٥) -شبح/ M سنج.
- ١٦- (١٦) -عرضت/ در M واپسین حرف زیر دارد.
- ١٧- (١٧) -ولايتكم/ M ولايتكم.
- ١٨- (١٨) -قبلها/ M قبلها.
- ١٩- (١٩) -عبيدي/ M عبيدي.
- ٢٠- (٢٠) -عبدني/ M عبدني.
- ٢١- (٢١) -البالي/ M ندارد.
- ٢٢- (٢٢) -لولايتكم/ در M «و» زیر دارد.

نعم. (۱) فقال لي: التفت (۲) عن يمين العرش. فالتفت فإذا أنا بعلی و فاطمه (۳) و الحسن و الحسين و علی و محمّد و جعفر و موسى و علی و محمّد و علی و الحسن و المهدی فی ضحاح من نور قیام (۴) یصلّون و فی وسطهم المهدی یضیء كأنه كوكب درّی. فقال: یا محمّد! هؤلاء الحجج (۵) و النّائب (۶) من عترتك - و عزّتی و جلالی - له الحجّه الواجبه (۷) لأولیائی و المنتقم (۸) من أعدائی. بهم یمسك الله السّموات أن تقع علی الأرض إلاّ یأذنه. (۹)

و (۱۰) دیگر منقولست از أبو سلیمان (۱۱) از رسول خدا - صلی الله علیه و آله (۱۲) - که آن حضرت فرمود که: آن شبی که مرا به آسمان بردند پروردگار عالمیان به من فرمود که:

امن الرسول یعنی ایمان آورد فرستاده ما محمّد - صلی الله علیه و آله (۱۳) - به آنچه نازل شد به سوی او از جانب پروردگار (۱۴) او. من گفتم که: مؤمنان نیز (۱۵) همه ایمان آوردند به خدا و فرشتگان و (۱۶) به کتابهای خدا و رسولان او. خطاب رسید (۱۷) که: راست گفتم، یا محمّد! که را خلیفه خود گردانیدی در میان اُمّت (۱۸) خود؟ گفتم: خداوند! بهترین اُمّت را. خدای -

ص: ۲۹۳

-
- ۱- (۱) - نعم / M نعم.
 - ۲- (۲) - التفت / در M ألف زیر دارد.
 - ۳- (۳) - فاطمه / M فاطمه.
 - ۴- (۴) - قیام / M ندارد.
 - ۵- (۵) - الحجج / M ندارد.
 - ۶- (۶) - النّائب / R النّائب.
 - ۷- (۷) - الواجبه / در M واپسین حرف زیر دارد.
 - ۸- (۸) - المنتقم / در M قاف زیر دارد.
 - ۹- (۹) - نگر: الغیبه ی طوسی، تحقیق، ۱۴۷ و ۱۴۸؛ و: الطّرائف ابن طاوس، ط. رجائی، ص ۱۷۳.
 - ۱۰- (۱۰) - / در M زیر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - از أبو سلیمان / M ندارد.
 - ۱۲- (۱۲) - صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ۱۳- (۱۳) - صلی الله علیه و آله / M ص.
 - ۱۴- (۱۴) - پروردگار / M پروردگار.
 - ۱۵- (۱۵) - نیز / در M به خطّی ریزتر به قلم خود کاتب میان «همه» و «ایمان» افزوده شده است.
 - ۱۶- (۱۶) - / در M نیامده است.
 - ۱۷- (۱۷) - رسید / در M زیر راء إظهار گردیده است.
 - ۱۸- (۱۸) - اُمّت / چنین است در M . R امتان.

تبارک و تعالی - فرمود (۱) که: علی بن ابی طالب را خلیفه گردانیدی؟ گفتم: بلی، ای پروردگار عالمیان! خطاب رسید (۲) که: یا محمد! من نظر کردم یک نظر به سوی اهل زمین پس تو را از ایشان (۳) اختیار کردم. پس از برای تو بیرون آوردم اسمی از اسمهای (۴) خودم. پس من مذکور نمی گردم در جایی (۵) مگر آنکه تو (۶) با من مذکور می گردی. پس منم محمود و تویی (۷) محمد. پس دیگر باره (۸) نظر کردم و (۹) از اهل زمین علی را اختیار کردم و بیرون (۱۰) آوردم از برای او اسمی (۱۱) از اسمهای خودم. پس منم اعلی (۱۲) و اوست علی. یا محمد! بدرستی (۱۳) که من (۱۴) آفریدم (۱۵) تو را و آفریدم علی را و فاطمه را و حسن و (۱۶) حسین (۱۷) را و امامان (۱۸) فرزندان حسین (۱۹) را از پاره ای (۲۰) نور از نور خودم، و عرض کردم ولایت (۲۱) شما را بر اهل آسمانها و اهل (۲۲) زمین، پس هر که قبول کرد ولایت شما را او نزد (۲۳) من از جمله مؤمنانست و هر که انکار کرد او نزد من از جمله کافرانست. یا محمد! اگر آنکه (۲۴) بنده ای (۲۵) از بندگان من آنقدر بندگی کند تا آنکه گسسته شود

ص: ۲۹۴

- ۱- (۱) - فرمود / M ندارد.
- ۲- (۲) - رسید / در M راء زبر دارد.
- ۳- (۳) - از ایشان / M از ایشان.
- ۴- (۴) - اسمهای / M اسمای.
- ۵- (۵) - جایی / M جائی.
- ۶- (۶) - تو / در M تاء زبر دارد.
- ۷- (۷) - و تویی / M توئی.
- ۸- (۸) - دیگر باره / M دیگر بارم بان.
- ۹- (۹) - و / در M زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - بیرون / در M «و» یا «ن» زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - اسمی / M اسمی.
- ۱۲- (۱۲) - اعلی / M اعلی.
- ۱۳- (۱۳) - بدرستی / در M سین زبر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - من / M ندارد.
- ۱۵- (۱۵) - آفریدم / M من.
- ۱۶- (۱۶) - و / در M زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - حسین / در M زبر سین اظهار گردیده است.
- ۱۸- (۱۸) - امامان / M +و.
- ۱۹- (۱۹) - حسین / در M زبر سین اظهار گردیده است.
- ۲۰- (۲۰) - پاره ای / M پاره.

۲۱- ((۲۱)) - ولایت/در M «و» زبر دارد.

۲۲- ((۲۲)) - و أهل / M و.

۲۳- ((۲۳)) - او نزد/در M مکرر نوشته شده است.

۲۴- ((۲۴)) - آنکه / M اینکه.

۲۵- ((۲۵)) - بنده ای / M بنده.

و بگردد (۱) مثل انبان کهنه پس به نزد من آید و منکر باشد ولایت شما را، نیامرزم او را تا آنکه اقرار کند به ولایت شما. یا محمّد! می خواهی که ایشان را ببینی؟ گفتم: بلی. پس به من گفت که: نظر کن از دست (۲) راست عرش. پس نظر کردم؛ دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و (۳) علی بن الحسین و محمّد بن (۴) علی و جعفر بن (۵) محمّد و موسی بن (۶) جعفر و علی بن (۷) موسی و محمّد بن (۸) علی و علی بن (۹) محمّد و الحسن بن علی و (۱۰) مهدی هادی را در فضایی (۱۱) از نور که ایستاده بودند و نماز می گزاردند (۱۲) و در میان ایشان مهدی هادی روشنی می داد که گویا ستاره ایست درخشانده. پس خدای-تبارک و تعالی فرمود که (۱۳):

یا محمّد! این جماعت حجّتهای منند بر خلق و جانشین تواند از عترت تو. به عزّت من و جلال من که مهدی راست حجّت واجبه از برای دوستان من و انتقام خواهد کشید از دشمنان من و به برکت (۱۴) ایشان خدای-تبارک و تعالی-نگاه می دارد آسمانها را که بر زمین نیفتد مگر به اذن او.

[روایت هشتم: روایت شده است که...]

روی آنه دخل رسول الله-صلی الله علیه و اله (۱۵)-علی علی مسرورا مستبشرا و سلّم علیه فردّ-علیه السلام (۱۶)-و قال: ما رأيتك أقبلت عليّ مثل هذا اليوم. فقال: جئتك أبشرك! أعلم

ص: ۲۹۵

- ۱- (۱) -و بگردد/ M ندارد.
- ۲- (۲) -دست/ M دست.
- ۳- (۳) -و/در M زیر دارد.
- ۴- (۴) -بن/ M ابن.
- ۵- (۵) -بن/ M ابن.
- ۶- (۶) -بن/ M ابن.
- ۷- (۷) -بن/ M ابن.
- ۸- (۸) -بن/ M ابن.
- ۹- (۹) -بن/ M ابن.
- ۱۰- (۱۰) -و/در M زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) -فضایی/ M فضای.
- ۱۲- (۱۲) -نماز می گزاردند/ M و R نماز می گزاردند.
- ۱۳- (۱۳) -که/ M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) -برکت/در M باء زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -صلی الله علیه و اله/ M ص.

أَنَّ فِي هَذِهِ السِّيَاحَةِ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ (ع) وَقَالَ: الْحَقُّ يَقْرَأُكَ (١) السَّلَامَ (٢) وَيَقُولُ: بَشِّرْ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامَ (٣) - أَنَّ شِيعَتَهُ الطَّائِعَ (٤) وَالْعَاصِيَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَلَمَّا (٥) سَمِعَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامَ (٦) - مَقَالَتهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (٧) - خَرَّ لَهُ (٨) سَاجِدًا وَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ (٩) اللَّهُ عَلَيَّ (١٠) أَنِّي (١١) وَهَبْتُ لِشِيعَتِي نِصْفَ حَسَنَاتِي فَقَالَ الْحَسَنُ - عَلَيْهِ السَّلَامَ (١٢) - مِثْلَهَا وَقَالَ الْحُسَيْنُ - عَلَيْهِ السَّلَامَ (١٣) - مِثْلَ ذَلِكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (١٤) -: مَا أَنْتُمْ بِأَكْرَمَ (١٥) مِنِّي.

أَشْهَدُ اللَّهُ عَلَيَّ أَنِّي قَدْ وَهَبْتُ (١٦) لِشِيعَتِهِ (١٧) عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - نِصْفَ حَسَنَاتِي. فَقَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -: مَا أَنْتُمْ بِأَكْرَمَ مِنِّي. قَدْ غَفَرْتُ لِشِيعَتِهِ عَلَيَّ (ع) (١٨) وَمَحَبَّتِهِ (١٩) ذُنُوبَهُمْ جَمِيعًا. وَالِدَلِيلِ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ (٢٠) تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (٢١). (٢٢)

دیگر (٢٣) روایتست که روزی رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (٢٤) - داخل شد بر حضرت

ص: ٢٩٦

١- (١) - يَقْرَأُكَ / در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

٢- (٢) - السَّلَامَ / در M «م» پیش دارد.

٣- (٣) - عَلَيْهِ السَّلَامَ / M ع.

٤- (٤) - الطَّائِعَ / در M عین پیش دارد.

٥- (٥) - فَلَمَّا / M فَا مًا.

٦- (٦) - عَلَيْهِ السَّلَامَ / M ع.

٧- (٧) - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.

٨- (٨) - لَهُ / R [كه كذا] كه البتة روی آن در R خطی هم زده شده.

٩- (٩) - أَشْهَدُ / R اشهد.

١٠- (١٠) - عَلَيَّ / M عَلِيٌّ.

١١- (١١) - أَنِّي / M أَنِّي.

١٢- (١٢) - عَلَيْهِ السَّلَامَ / M ع.

١٣- (١٣) - عَلَيْهِ السَّلَامَ / M ع.

١٤- (١٤) - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.

١٥- (١٥) - بِأَكْرَمَ / در M «م» زیر دارد.

١٦- (١٦) - وَهَبْتُ / در M تاء زیر دارد.

١٧- (١٧) - لِشِيعَتِهِ / M لشيعته.

١٨- (١٨) - عَلَيْهِ السَّلَامَ نِصْفَ... / ع... M ندارد.

١٩- (١٩) - مَحَبَّتِهِ / M محبته. [كذا].

٢٠- (٢٠) - قَوْلُهُ / M قوله.

۲۱- (۲۱) - قرآن کریم: س ۳۹، ی ۵۳.

۲۲- (۲۲) - نگر: الفرقه الناجیه ی ابراهیم قطیفی، ط. محمدی مظفر، ۲۶۸ و ۲۶۹.

۲۳- (۲۳) - دیگر/ در M گویا «و دیگر» است؛ ولی «و» بسیار کم رنگ است؛ شاید بعمد إمحاء شده باشد.

۲۴- (۲۴) - صلی الله علیه و آله / M ص.

أمیر المؤمنین-صلوات اللّٰه و سلامه علیه (۱)-خوشحال و خندان و (۲)بر آن حضرت سلام کرد.

پس حضرت أمیر جواب داد و فرمود که:یا رسول اللّٰه! (۳) هرگز (۴)خوشحال بر من داخل نشدی مثل امروز.پس پیغمبر(ص)فرمود که:یا علی!آمده ام (۵)که بشارت دهم تو را بدان که درین ساعت جبرئیل بر من نازل شد (۶)و گفت:خدای-تبارک و تعالی-سلامت می رساند و می فرماید (۷)که:بشارت ده علی بن ابی طالب را که شیعیان مطیع و (۸)گناهکار او از (۹)أهل بهشتند.پس چون حضرت أمیر المؤمنین این سخن بشنید به سجده إلهی رفت (۱۰)از روی شکر.پس سر برداشت (۱۱)به جانب آسمان و (۱۲)گفت: (۱۳)خدای-تبارک و تعالی-را بر خود گواه گرفتم که بخشیدم به شیعیان خودم نصف حسنات خود را.پس حضرت إمام حسن(ع)نیز دست برداشت و گفت:خدای-تبارک و تعالی-را بر خود گواه گرفتم که بخشیدم به (۱۴)شیعه (۱۵)پدرم نصف حسنات خود را.پس حضرت إمام حسین (۱۶)-صلوات اللّٰه علیه (۱۷)-نیز چنین فرمود.پس رسول خدا(ص)فرمود که:کرم شما (۱۸)بیش (۱۹)از من نیست.من نیز خدای-تبارک و تعالی-را بر خود گواه گرفتم که بخشیدم به شیعه (۲۰).

ص:۲۹۷

-
- ۱- (۱) -علیه/ M ندارد.
 - ۲- (۲) -و/در M زبر دارد.
 - ۳- (۳) -رسول اللّٰه/ M +ص.
 - ۴- (۴) -هرگز/در هاء زیر دارد!
 - ۵- (۵) -آمده ام/ M امدم.
 - ۶- (۶) -شد/در M شین زبر دارد.
 - ۷- (۷) -می فرماید/ M می فرمایند.
 - ۸- (۸) -و/در M زبر دارد.
 - ۹- (۹) -از/ M ندارد.
 - ۱۰- (۱۰) -رفت/ M افتاد.
 - ۱۱- (۱۱) -برداشت/ R بر برداشت.
 - ۱۲- (۱۲) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) -گفت/ M گفت.
 - ۱۴- (۱۴) -شیعیان خودم...بخشیدم به/ M ندارد.
 - ۱۵- (۱۵) -شیعه/زبر عین در M إظهار گردیده است.
 - ۱۶- (۱۶) -حسین/در M زبر سین إظهار گردیده است.
 - ۱۷- (۱۷) -علیه/ M ندارد.
 - ۱۸- (۱۸) -شما/ M ندارد.

۱۹- (۱۹) - پیش / M پیش.

۲۰- (۲۰) - شیعه/زیر عین در M اظهار گردیده است.

علی بن (۱) ابی طالب نصف حسنات خود را پس جبرئیل آمد (۲) که خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که: شما کریم تر از من نیستید. بدرستی که آمرزیدم شیعیان علی بن (۳) ابی طالب و دوستان آن حضرت را گناهان ایشان را تمام. و دلیل برینست قول خدای-تبارک و تعالی- که ترجمه اش اینست که: بدرستی که خدای-تبارک و تعالی- می آمرزد گناهان را تمام. (۴)

[روایت هشتم و یکم: از جابر بن عبد الله الأنصاری]

و عن جابر بن عبد الله (۵) الأنصاری عن النبی (ص) (۶) فی حدیث طویل یصف فیہ وقوع التطفه فی الرّحم (۷) و انتقال (۸) الإنسان فی بدو خلقه من حال إلى حال:

فقلت: یا رسول الله!-صلى الله عليه و اله (۹)- فكيف حالک و حال الأوصیاء بعدک فی الولاده. (۱۰) فسکت رسول الله (ص) (۱۱) ملئاً (۱۲) ثم قال: یا جابر! لقد سألت عن أمر جسيم لا یحتمله (۱۳) إلا ذو حظّ عظیم. إنّ الأنبياء و الأوصیاء مخلوقون من نور عظمه الله-جلّ جلاله (۱۴)-، فودّع الله (۱۵) أنوارهم أصلاً با طیبیه و أرحاماً طاهره یحفظها بملائکته و یربّیها بحکمته و یغذوها بعلمه فأمرهم (۱۶) یجلّ (۱۷) أن یوصف و أحوالهم یدقّ أن یعلم لأنهم نجوم

ص: ۲۹۸

- ۱- (۱) - بین / M ابن.
- ۲- (۲) - آمد/در M «م» زیر دارد.
- ۳- (۳) - بین / M ابن.
- ۴- (۴) - تمام / M ندارد.
- ۵- (۵) - عبد الله/در M دال پیش دارد.
- ۶- (۶) - ص / M ندارد.
- ۷- (۷) - الرّحم/در M حاء مجزوم است.
- ۸- (۸) - انتقال / R انتقال. در M حرف یکم زیر دارد.
- ۹- (۹) - صلى الله عليه و اله/چنین است در M . R ص.
- ۱۰- (۱۰) - الولاده/در M «و» زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - رسول/در M لام زیر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - ملئاً / M ملئاً.
- ۱۳- (۱۳) - یحتمله/در M لام زیر دارد.
- ۱۴- (۱۴) - جلاله / M جلاله.
- ۱۵- (۱۵) - الله/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - فأمرهم / M فامرهم.
- ۱۷- (۱۷) - یجلّ / M یحلّ.

اللّٰه في أرضه و أعلامه (١) في برّيته (٢) و خلفاؤه على عباده و أنواره في بلاده و حججه على خلقه. يا جابر! هذا من مكنون العلم و مخزونه فاكتمه إلّا عن أهله. (٣)

دیگر منقولست از جابر بن عبد الله الأنصاری از رسول خدا-صلی الله علیه و آله (٤)-در حدیثی طویل که وصف می کند در او کیفیت واقع شدن نطفه را در رحم و منتقل شدن آدمی در ابتدای حال از حالی به حالی:

پس گفتم: یا رسول الله! (٥) پس چگونه است حال تو و حال اوصیای (٦) بعد از تو (٧) در ولادت؟ پس رسول خدا-صلی الله علیه و آله (٨)-ساعتی دراز خاموش شد. پس فرمود که: یا جابر! بتحقیق که پرسیدی از امری عظیم که تاب آن ندارد و نمی تواند یافت مگر کسی که صاحب (٩) بهره عظیم باشد از ایمان. بدرستی (١٠) که پیغمبران و اوصیای (١١) ایشان مخلوقند از نور عظمت خدای-تبارک و تعالی. پس خدای-تبارک و تعالی-نورهای-آن انوار را به فرشتگان خود و ایشان را (١٢) نشو و نما می دهد به حکمت خود و (١٣) غذا می دهد ایشان را به علم خود. (١٤) پس کار ایشان از آن بالاتر است که وصف توان کرد و (١٥) حالات ایشان از آن باریک تر است که توان دانست زیرا که ایشان ستارگان خداوند

ص: ٢٩٩

١- (١) -أعلامه/ M اعلامه.

٢- (٢) -برّيته/ M برّيته.

٣- (٣) -نگر: کتاب من لا یحضره الفقیه، ط. غفّاری، ٤/٤١٤ و ٤١٥.

٤- (٤) -صلی الله علیه و آله/ M ص.

٥- (٥) -رسول الله/ M +ص.

٦- (٦) -أوصیای/ M اوصیاء.

٧- (٧) -تو/در M تاء زبر دارد.

٨- (٨) -صلی الله علیه و آله/ M ص.

٩- (٩) -صاحب/ M صاحب.

١٠- (١٠) -بدرستی/در M دال زبر دارد.

١١- (١١) -أوصیای/ M اوصای.

١٢- (١٢) -جای داد در...ایشان را/ M ندارد.

١٣- (١٣) -و/در M زبر دارد.

١٤- (١٤) -خود/ M خود.

١٥- (١٥) -و/در M زبر دارد.

در زمین و (۱) امامان خداوند در میان خلق خدا و جانشینان پروردگانش بر بندگان او و (۲) انوار الهی اند در شهرهای او و حجتهای خداوند بر خلق او. یا جابر! این از علوم پوشیده است و مخزون است نزد اهلش. تو نیز بیوشان (۳) این را مگر از کسی که اهل این علم باشد.

[روایت هشتماد و دوم: منقولست از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]

و عن الثَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۴) - أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ (۵) اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَضَائِلَ لَا تَحْصِي كَثْرَةً، فَمَنْ قَرَأَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مَقْرَأًا بِهَا غُفِرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ مِنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ (۶) يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا بَقِيَ لَكَ الْكِتَابَةَ رَسْمًا (۷) وَ مِنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ الذَّنُوبُ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالِاسْتِمَاعِ وَ مِنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ الذَّنُوبُ الَّتِي اكْتَسَبَهَا (۸) بِالنَّظَرِ. ثُمَّ قَالَ: النَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (۹) عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ (۱۰) وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ. (۱۱)

دیگر (۱۲) منقولست از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۱۳) - که آن حضرت فرمود که: بدرستی که خدای - تبارک و تعالی - مقرر گردانیده است از برای برادرم علی بن (۱۴) ابی طالب فضایل (۱۵)

ص: ۳۰۰

- ۱- (۱) - /در M زیر دارد.
- ۲- (۲) - /در M زیر دارد.
- ۳- (۳) - بیوشان/در M «ن» زیر دارد.
- ۴- (۴) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.
- ۵- (۵) - /إِنَّ M انّ.
- ۶- (۶) - الملائكة/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۷- (۷) - رسم/ M رسم.
- ۸- (۸) - بالاستماع...اكتسبها/ M ندارد.
- ۹- (۹) - ابی طالب/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - بولایته/در M «و» زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - نگر: أمالی ی صدوق، ط. مؤسسه البعثه، ص ۲۰۱؛ و: روضه الواعظین، ص ۱۱۴.
- ۱۲- (۱۲) - دیگر/در M بیاض است.
- ۱۳- (۱۳) - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ / M ص.
- ۱۴- (۱۴) - بن/ M ابن.
- ۱۵- (۱۵) - فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

بسیار که نمی توان شمرد از بسیاری. پس کسی که بخواند فضیلتی از فضایل (۱) علی بن ابی طالب را (۲) و به آن (۳) اقرار داشته (۴) باشد پیامرزد خدای-تبارک و تعالی- گناهان گذشته و آینده او را و هر که بنویسد (۵) فضیلتی از فضایل (۶) علی بن ابی طالب را، همیشه فرشتگان از برای او استغفار (۸) کنند تا از آن نوشته اثری بماند، و هر که گوش دهد به فضیلتی از فضایل (۹) علی بن (۱۰) ابی طالب، خدای-تبارک و تعالی- پیامرزد از او گناهی (۱۱) را که به گوش دادن هم رسانیده باشد (۱۲)، و هر که نظر کند به (۱۳) کتابی از فضایل (۱۴) علی بن (۱۵) ابی طالب، خدای-تبارک و تعالی- پیامرزد از او (۱۶) گناهی را که به دیدن حاصل کرده باشد. پس آن حضرت فرمود که: نظر به روی علی بن (۱۷) ابی طالب کردن، عبادتست (۱۸)، و یاد او کردن، عبادتست (۱۹) و خدای-تبارک و تعالی- قبول نمی کند ایمان بنده را مگر به دوستی آن حضرت و دشمنی دشمنان آن حضرت.

ص: ۳۰۱

- ۱- (۱) فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.
- ۲- (۲) -را/ M ندارد.
- ۳- (۳) -به آن/ M باو.
- ۴- (۴) -داشته/در M زیر تاء اظهار گردیده است.
- ۵- (۵) -بنویسد/در M نون زبر دارد.
- ۶- (۶) فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.
- ۷- (۷) -بن/ M ابن.
- ۸- (۸) -استغفار/در M راء زیر دارد.
- ۹- (۹) فضایل/ M فضائل.
- ۱۰- (۱۰) -بن/ M ابن.
- ۱۱- (۱۱) -گناهی/در R نخست «گناهان» بوده و سپس با دستکاری به «گناهی» بدل گردیده است. M گناهان.
- ۱۲- (۱۲) -هم رسانیده باشد/چنین است در M و R.
- ۱۳- (۱۳) -به/زیر باء در M اظهار شده است.
- ۱۴- (۱۴) فضایل/ M فضائل.
- ۱۵- (۱۵) -بن/ M ابن.
- ۱۶- (۱۶) -او/ M او.
- ۱۷- (۱۷) -بن/ M ابن.
- ۱۸- (۱۸) -عبادتست/ M عبادت است.
- ۱۹- (۱۹) -و یاد او کردن عبادتست/ M ندارد.

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله -صلى الله عليه و اله (١)-: لو أنّ الغياض أقلام و البحر (٢) مداد و الجنّ (٣) حساب و الإنس (٤) كتاب لما أحصوا فضائل عليّ بن (٥) أبي طالب. (٦)(٧)

و (٨) دیگر منقولست از عبد الله بن عباس (٩) که گفت که: رسول خدا -صلى الله عليه و اله (١٠)- فرمود که: اگر آنکه نیستانها همه قلم گردند (١١) و (١٢) دریاها مرکب گردند و جنیان حساب کننده گردند و آدمیان نویسنده گردند، (١٣) نمی توانند شمرد فضایل (١٤) علی بن (١٥) أبي طالب را.

[مقدمه دیگر در مراتب کمالاتی که انسان کامل را می باشد از آنچه در آیات و احادیث و کلام محققین وارد شده است]

اشاره

ای عزیز!- آیدک الله تعالی لمعرفه صراطه المستقیم! (١٦)- چون شمه ای (١٧) از فضایل (١٨) آن حضرت استماع نمودی (١٩) و اگرچه آنچه مذکور شد (٢٠) از آنچه (٢١) این کثیر التفسیر دیده است قطره ایست از بحر عمّان (٢٢) و آنچه این بنده دیده است نظر به آنچه ندیده است نسبت

ص: ٣٠٢

- ١- (١) -صلى الله عليه و اله / M ص.
- ٢- (٢) -البحر/ در M واپسین حرف پیش دارد.
- ٣- (٣) -الجنّ/ در M نون مشدّد پیش دارد.
- ٤- (٤) -الإنس/ در M سین پیش دارد.
- ٥- (٥) -بن/ م ابن.
- ٦- (٦) -أبي طالب/ در M واپسین حرف تنوین رفع دارد.
- ٧- (٧) -نگر: مائه منقبه ی ابن شاذان، ط. أبطحی، ص ١٧٥ و ١٧٦ (منقبت ٩٩).
- ٨- (٨) -و/ در M هست ولی در R نیامده.
- ٩- (٩) -بن/ R ابن. ضبط متن موافق M است.
- ١٠- (١٠) -صلى الله عليه و اله / M ص.
- ١١- (١١) -گردند/ M گردد.
- ١٢- (١٢) -و/ در M زبر دارد.
- ١٣- (١٣) -و آدمیان نویسنده گردند/ M ندارد.
- ١٤- (١٤) -فضایل/ M فضائل.
- ١٥- (١٥) -بن/ م ابن.

۱۶- ((۱۶)) - صراطه المستقیم / M صراط مستقیم.

۱۷- ((۱۷)) - شمّه ای / M شمّه.

۱۸- ((۱۸)) - فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

۱۹- ((۱۹)) - نمودی/در M دال زیر دارد.

۲۰- ((۲۰)) - شد/ M شد.

۲۱- ((۲۱)) - آنچه/در M «چ» زیر دارد.

۲۲- ((۲۲)) - بحر عمّان / M عمان.

متناهی است (۱) به غیر متناهی، چون چنین است و إحصاء فضایل (۲) آن حضرت ممتنع است، شروع کرد به مقدمه دیگر در مراتب کمالاتی که انسان کامل را می باشد از آنچه در آیات و احادیث و (۳) کلام محققین وارد شده است. و (۴) اگرچه این نیز (۵) به مرتبه ایست که إحصا نمی توان کردن و لیکن (۶) به حکم «ما لا یدرک کله لا یترک (۷) کله» (۸) پاره [ای] از آن در حیز تحریر درآورد (۹) که مؤید حلّ إشکالات خطبه شود.

مخفی نماند که به حکم حدیث قدسی سابق محرّر شد (۱۰) که خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که: من گنجی بودم مخفی، خواستم که شناخته (۱۱) شوم، آفریدم خلق را تا شناخته شوم (۱۲)؛ چنانکه حضرت شیخ (۱۳) مغربی می فرماید:

[اشعاری از شیخ مغربی]

عشق پیش از جهان کن فیکون در سرای منزّه از چه و چون

بود آزاد از حدوث و قدم بود مستغنی از ظهور و بطون

پا نهاد از حریم خلوت خود بهر إظهار حسن خود بیرون

ساخت معجونی از وجود و (۱۴) عدم دو جهان ممتزج از آن معجون

ص: ۳۰۳

۱- (۱) - است / M ندارد.

۲- (۲) - فضایل / در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

۳- (۳) - و / در M زبر دارد.

۴- (۴) - و / M و نیز این.

۵- (۵) - این نیز / M ندارد.

۶- (۶) - و لیکن / در M زبر «و» إظهار شده است.

۷- (۷) - یترک / در M یاء زبر دارد.

۸- (۸) - مثل و قاعده مشهوری است (نمونه را، نگر: شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ط. محمّد أبو الفضل إبراهیم، ۷۵/۱۹-

که از آن تعبیر به «مثل» شده است)؛ به قولی هم حدیث شمرده شده است (نگر: عوالی اللالی، ۵۸/۴؛ و: کشف الخفاء عجلونی، ط. خالدی، ۱۷۶/۲).

۹- (۹) - درآورد / در M زبر راء إظهار گردیده است.

۱۰- (۱۰) - شد / M شد.

۱۱- (۱۱) - شناخته / زیر تاء در M إظهار شده است.

۱۲- (۱۲) - آفریدم... شوم / M ندارد.

۱۳- (۱۳) - شیخ / M ندارد.

۱۴- (۱۴) - و/در R نیامده است.

جامع ذلّ و عزّ و فقر و غنا شامل علم و جهل و عقل و جنون (۱)

بر جهان و جهانیان پاشید در خزاین هر آنچه بد مخزون (۲)

و دیگر می فرماید: (۳)

بیشتر از ظهور پرده کون عشق در پرده بود پرده نواز

داشت اندر فضای خود طیران بودش اندر هوای خود پرواز

گل صد برگ حسن دوست نداشت عندلیبی که تا نوازد ساز

بود سلطان عشق او دایم (۴) متکی (۵) بر چهار بالش ناز

ناز او را نیاز می بایست ناگزیرست ناز را ز نیاز

طاق ابروش سجده می طلبید (۶) قامتش بود مستحقّ نماز (۷)

حسن معشوق عاشقی می جست (۸) بیدلی خواست دلبر (۹) طنّاز

زانکه در ذلّ اوست این را عزّ ز آنکه در سوز اوست وی را ساز

به گدایست (۱۰) پادشه پیدا به نشیبت سربلند فراز (۱۱)

و از خلایق غیر انسان (۱۲) را قابلیت معرفت نبود- چنانکه در مظانّ خود مبرهن شده

ص: ۳۰۴

۱- (۱) -جنون/ M چنان.

۲- (۲) -با قدری تفاوت آمده است در: دیوان شمس مغربی، ط. اسلامیّه، ص ۱۲۹. ۱۲۸.

۳- (۳) -می فرماید/ M +نظم.

۴- (۴) -دایم/ در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه.

۵- (۵) -متکی/ M مملکنی.

۶- (۶) -می طلبید/ M طلبید.

۷- (۷) -نماز/ در M زای زبر دارد.

۸- (۸) -می جست/ در M سین زبر دارد.

۹- (۹) -دلبر/ M دلبر.

۱۰- (۱۰) - به گدایست / R بکدائیس (البته حرف بعد از ألف هیچ نقطه یا نشانی ندارد). M بکدامیست.

۱۱- (۱۱) - با تفاوت در ضبط آمده است در: دیوان شمس مغربی، ط. اسلامیة، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۱۲- (۱۲) - انسان/حرف پایانی در M زیر دارد.

است (۱)-، لَهَذَا پيش از آنکه او را ایجاد کنند (۲)- چون ملایک (۳) از سبب آفریدن انسان و استخلاف او در زمین از ایزد متعال (۴)- تقدّست آسماؤه و تظاهرات الاؤه- استفسار نمودند حضرت عزّت- تعالی شانه (۵)- اُولَا- ایشان را تعلیم فرمود که بندگان را لایق آنست که آنچه حکیم علیم کند بدانند که در آن حکمتی (۶) عظیم هست اگرچه أفهام ایشان از إدراک آن قاصر باشد، و ثانياً به ایشان فهمانید که سبب اختیار انسان و فضیلت او برایشان (۷) آنست که انسان را قابلیت (۸) علم و معرفت بر وجه کمال هست و ایشان را نیست و شک نیست که هریک از افراد انسان را قابلیت مرتبه ای از مراتب کمال هست (۹) و (۱۰) آن بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات (۱۱) بیشمار حاصل می گردد (۱۲) و اگرچه به حسب (۱۳) استعدادات ذاتی هریک به مرتبه [ای] می رسند (۱۴) فوق (۱۵) دیگری (۱۶) به تفضّل (۱۷) حضرت باری تعالی چنانکه منقولست که: کلّ (۱۸) میسر لما خلق له، (۱۹) یعنی: هرکس (۲۰) را آسانست رسیدن به مرتبه [ای] که از برای آن مرتبه مخلوق

ص: ۳۰۵

- ۱- (۱) - است / M ندارد.
- ۲- (۲) - کنند/ در R «کند» بوده و با دستکاری به «کنند» بدل گردیده است.
- ۳- (۳) - چون ملایک/ M ملایق.
- ۴- (۴) - متعال/ در M لام زیر دارد.
- ۵- (۵) - شانه/ M شانه.
- ۶- (۶) - حکمتی/ در M حاء زیر دارد!
- ۷- (۷) - بریشان/ M بر ایشان.
- ۸- (۸) - قابلیت/ در M باء نیز زیر دارد!
- ۹- (۹) - و ایشان را نیست... هست/ M ندارد.
- ۱۰- (۱۰) - و/ در M زیر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - مجاهدات/ M مجامداه.
- ۱۲- (۱۲) - می گردد/ M می کرد.
- ۱۳- (۱۳) - حسب/ زیر سین در M إظهار شده است.
- ۱۴- (۱۴) - می رسند/ زیر راء و سین در M إظهار گردیده است.
- ۱۵- (۱۵) - فوق/ زیر فاء در M إظهار گردیده است.
- ۱۶- (۱۶) - دیگری/ M ندارد.
- ۱۷- (۱۷) - تفضّل/ M تفضیل.
- ۱۸- (۱۸) - کلّ/ در M لام مشدّد پيش دارد.
- ۱۹- (۱۹) - له/ در M نیامده است.
- ۲۰- (۲۰) - هرکس/ در R «هرکسی» بوده و با دستکاری به «هرکس» بدل ساخته شده یا-

شده اند، و فَوْقَ كُلِّ (۱) ذِي عِلْمٍ عَلِيمٍ (۲) و مِمَّا مَنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۳) (۴) و (۵) از مضامین احادیث سابق مستفاد گشت (۶) و (۷) احادیث متواتر (۸) برین معنی شاهد (۹) است که خدای-تبارک و تعالی-دمیان رای و استعدادات ایشان رای مختلف (۱۰) آفریده ست و لیکن (۱۱) همه رای قابلیتی (۱۲) داده است که در خور آن قابلیت تحصیل کمالی بکنند و (۱۳) بیش از آن مرتبه از او (۱۴) نطلییده است، و این ظلم نیست، بلکه عین عدالت و (۱۵) حکمتست و (۱۶) حصول این کمالات (۱۷) به عبادات و (۱۸) مجاهدات می شود چنانکه در کلام مجید ربّانی واقع است (۱۹) که: وَمِمَّا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۲۰) (۲۱) یعنی: نیافریدم جنیان و آدمیان رای مگر از برای آنکه عبادت کنند مرا.

[حدیث قدسی]

و در حدیث قدسی از طرق (۲۳) عامّه و خاصّه (۲۴) وارد شده است که رسول (۲۵) خدا-صلی الله علیه و آله (۲۶)-فرمود

ص: ۳۰۶

- ۱- ((۱)) - کلّ / M کلّ.
- ۲- ((۲)) - قرآن کریم: س ۱۲، ی ۷۶.
- ۳- ((۳)) - معلوم / M ندارد.
- ۴- ((۴)) - قرآن کریم: س ۳۷، ی ۱۶۴.
- ۵- ((۵)) - و/در M زبر دارد.
- ۶- ((۶)) - گشت/در M شین زیر دارد.
- ۷- ((۷)) - و/در M زبر دارد.
- ۸- ((۸)) - متواتر / M تره [!].
- ۹- ((۹)) - شاهد / M شاهده.
- ۱۰- ((۱۰)) - مختلف/در M فاء زبر دارد.
- ۱۱- ((۱۱)) - و لیکن /حرف یکم در M زبر دارد.
- ۱۲- ((۱۲)) - قابلیتی/در M باء زبر دارد.
- ۱۳- ((۱۳)) - و/در M زبر دارد.
- ۱۴- ((۱۴)) - از او / M ازو.
- ۱۵- ((۱۵)) - و/در M زبر دارد.
- ۱۶- ((۱۶)) - و/در M زبر دارد.
- ۱۷- ((۱۷)) - کمالات / M کلمات.
- ۱۸- ((۱۸)) - و/در M زبر دارد.
- ۱۹- ((۱۹)) - واقع است / M واقعست.
- ۲۰- ((۲۰)) - الإنس/در M سین زیر دارد.

- ۲۱- (۲۱) - ليعبدون / R ليعبدون. M ليعبدون.
- ۲۲- (۲۲) - قرآن كريم: س ۵۱، ۵۶.
- ۲۳- (۲۳) - طرق / M طرقة.
- ۲۴- (۲۴) - عامه و خاصه / در M ميم و صاد زير دارد.
- ۲۵- (۲۵) - رسول / M + كه رسول.
- ۲۶- (۲۶) - صلى الله عليه و آله / M ص.

که: لَمَّا أُسْرِي بِي قُلْتُ: يَا رَبِّ! (۱) ما حال المؤمن عندك؟ قال: يا محمد! من أهان لي ولئيا فقد بارزني بالمحاربه و أنا أسرع شيء إلى نصره أوليائي و ما ترددت عن شيء أنا فاعله كترددى عن وفات المؤمن يكره الموت (۲) و أكره مسائته و إن من عبادى (۳) المؤمنين من لا يصلحه (۴) إلا الفقر (۵) و لو صرفته إلى غير ذلك لهلك و ما يتقرب إلى عبد من عبادى بشيء أحب (۶) إلى مما افترضت (۷) عليه و إنه ليتقرب (۸) إلى بالنافله حتى أحبه (۹) فإذا أحبته (۱۰) كنت سمعه الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به و لسانه الذى ينطق به و يده التى يبطش بها، إن (۱۱) دعانى أجبتة (۱۲) و إن سألتنى أعطيتة (۱۳). (۱۴)

آن حضرت می فرمایند: شبی که مرا به عالم بالا- بردند گفتیم: پروردگارا! حال مؤمن نزد تو چیست؟ خطاب از حضرت ربّ العزّه رسید (۱۵) که: یا محمد! حال مؤمن نزد من آنست (۱۶) که هر که خوار گرداند دوست مرا چنانست که با من جنگ کرده است (۱۷) و من زودتر از همه کس (۱۸) یاری می دهم (۱۹) دوستان خود رای و دیگر حال مؤمن آنست که من

ص: ۳۰۷

-
- ۱- (۱) - ربّ / M ربّ.
 ۲- (۲) - الموت/ در M تاء زیر دارد.
 ۳- (۳) - عبادى/ زیر یاء در M إظهار شده است.
 ۴- (۴) - يصلحه / M يصلحه.
 ۵- (۵) - الفقر / M الفقر.
 ۶- (۶) - أحبّ / R أحبّ. ضبط نص، موافق M است.
 ۷- (۷) - افترضت/ در M تاء زبر دارد.
 ۸- (۸) - ليتقرب/ در M لام زیر دارد.
 ۹- (۹) - أحبه / R أحبه. در M ،باء، تشدید دارد و بس.
 ۱۰- (۱۰) - أحبته/ در M تاء زیر دارد.
 ۱۱- (۱۱) - إن / M انّ.
 ۱۲- (۱۲) - أجبتة / M اجبته.
 ۱۳- (۱۳) - أعطيتة/ در M تاء زبر دارد.
 ۱۴- (۱۴) - نگر: الكافى، ط. غفارى، ۲/ ۳۵۲ و ۳۵۳.
 ۱۵- (۱۵) - رسید/ در M سین زبر دارد.
 ۱۶- (۱۶) - آنست / M اینست.
 ۱۷- (۱۷) - جنگ کرده است / M کرده است.
 ۱۸- (۱۸) - کس / M کس.
 ۱۹- (۱۹) - می دهم/ زیر دال در M إظهار گردیده است.

تردد ندارم در هر چیز که می‌کنم مثل ترددی که دارم در میرانیدن بنده مؤمن که او نمی‌خواهد مرگ رای و من نمی‌خواهم که او آزرده شود؛ و دیگر (۱) آنکه بعضی از بندگان مؤمن هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در توانگری و (۲) اگر او رای از آن حال به حالی دیگر گردانم هر آینه هلاک شود، و بعضی از بندگان مؤمن من (۳) هست (۴) که صلاح حال او نیست مگر در فقر و (۵) اگر بگردانم او رای به غیر آن هر آینه (۶) هلاک شود؛ و (۷) دیگر آنکه نزدیک نمی‌گردد به من بنده [ای] (۸) از بندگان (۹) من به چیزی که دوست تر باشد به نزد من از آنچه بر وی واجب گردانیده‌ام و بعد از قرب به فرایض (۱۰) بدرستی که نزدیک می‌گردد به سوی من به سبب کردن سنتیها تا به مرتبه ای که من دوست دارم (۱۱) او را. پس چون من دوست او شدم خواهم بود به منزله (۱۲) گوش او که به من شنوا باشد و به منزله (۱۳) دیده او که به من بینا باشد و به منزله زبان او که به من گویا باشد و به منزله دست او که به (۱۴) من روان باشد و (۱۵) اگر بخواند مرا اجابت (۱۶) می‌کنم او رای و اگر سؤال کند مرا عطا می‌کنم او را.

و برین مضمون احادیث از طرق (۱۷) شیعه و (۱۸) سنی بسیار وارد شده است. به همین اکتفا کردیم.

ص: ۳۰۸

-
- ۱- (۱) - و دیگر / M و دیگر.
 - ۲- (۲) - و/در M زبر دارد.
 - ۳- (۳) - من / M ندارد.
 - ۴- (۴) - هست / M هستند.
 - ۵- (۵) - و/در M زبر دارد.
 - ۶- (۶) - هر آینه / M ندارد.
 - ۷- (۷) - و/در M زبر دارد.
 - ۸- (۸) - بنده ای / M ندارد.
 - ۹- (۹) - بندگان/در M دال زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) - فرایض / M فرایض.
 - ۱۱- (۱۱) - دوست دارم / R دوستدارم.
 - ۱۲- (۱۲) - منزله/در M زای زبر دارد.
 - ۱۳- (۱۳) - منزله/در M زای زبر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) - به/در M زیر باء اظهار گردیده است.
 - ۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) - اجابت / M اجابت اجابت.
 - ۱۷- (۱۷) - طرق / M طرقة.
 - ۱۸- (۱۸) - و/در M زبر دارد.

ای عزیز! نیکو تأمل (۱) کن در معنی این حدیث و ملاحظه (۲) نما که یک مرتبه خدای -تبارک و تعالی- او را به منزله (۳) خود گردانید و خواری مؤمن را به منزله (۴) حرب (۵) خود گردانید چنانکه اگر کسی محبوب کسی را اندک آزار دهد محب او را صد هزار آزار (۶) داده است و (۷) اگرچه ذات مقدس متعال (۸) -عزّ شانه- از آن برتر است که او را خشنودی (۹) یا آزاری که از صفات مخلوقست عارض گردد و دیگر آنکه خود را به منزله (۱۰) متردد (۱۱) گردانید (۱۲) هرچند آن حضرت -تبارک و تعالی- از آن (۱۳) منزّه است که او را تردد باشد، بلکه بر مقتضای مصلحت (۱۴) حکم او جاریست -تعالی شانه. و (۱۵) گویا معنی آنست که: اگر من تردد می کردم در چیزی هر آینه تردد می کردم در میرانیدن بنده مؤمن، و (۱۶) یا آنکه خود را به منزله متردد گردانید در آزار رسانیدن به مؤمن چنانکه پدر مشفق و مادر مهربان هرگاه خواهند به فرزند خود نشتری (۱۷) زنند (۱۸) که سبب حیات او باشد از جهت غلبه (۱۹) خون، مترددند؛ گاهی ملاحظه (۲۰) نفع دایمی می کنند و إرادۀ فصد می نمایند

ص: ۳۰۹

-
- ۱- (۱) - تأمل / M تأمل.
 - ۲- (۲) - ملاحظه/در M حرف یکم زیر دارد.
 - ۳- (۳) - منزله / M منزله.
 - ۴- (۴) - منزله/در M زای زیر دارد.
 - ۵- (۵) - حرب / M حرب.
 - ۶- (۶) - آزار/در M راء زیر دارد.
 - ۷- (۷) - و/در M زیر دارد.
 - ۸- (۸) - متعال / M متعالی.
 - ۹- (۹) - خشنودی / M خوشنودی.
 - ۱۰- (۱۰) - منزله/در M زای پیش دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - متردد / R متردد.
 - ۱۲- (۱۲) - گردانید / M گردانیده.
 - ۱۳- (۱۳) - آن/در M «ن» زیر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) - مصلحت/در M صاد و حاء زیر دارد.
 - ۱۵- (۱۵) - و/در M زیر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) - و/در M زیر دارد.
 - ۱۷- (۱۷) - نشتری/در R دو نقطه نیز زیر شین به نظر می رسد ولی ای بسا لکه باشد و بس چرا که جز دندان «ن» هیچ دندانه دیگری ندارد.
 - ۱۸- (۱۸) - زنند/در M دال زیر دارد.
 - ۱۹- (۱۹) - غلبه/در M باء هم زیر دارد و هم زیر.
 - ۲۰- (۲۰) - ملاحظه/حاء در M زیر دارد.

و گاهی ملاحظه (۱) آزار فرزند می نمایند و از آن معنی باز می ایستند (۲) از جهت محبت؛ بخلاف فِضاد (۳) که او را این تردّد (۴) نیست از جهت عدم محبت؛ و این معنی مؤید (۵) معنی محبوبیت است. و (۶) آنکه درین (۷) حدیث وارد شده است که مؤمن نمی خواهد (۸) مرگ را با آنکه (۹) در قرآن مجید و احادیث بسیار وارد شده است که دوستان او خواهان مرگند و اگر نه أجل مقرر باشد، یک چشم زدن قرار نمی گیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان (۱۰)، محمول بر آنست که نخواستن ایشان مرگ را از جهت تحصیل سعادات (۱۱) و زیادتى طاعات و عباداتست که سبب علوّ درجات ایشان شود و به نهایت مرتبه خود برسند، و چون نمی دانند که دیگر بودن ایشان از برای ایشان (۱۲) نفع ندارد و رفتن از برای ایشان (۱۳) بهتر است ازین جهت نمی خواهند مرگ را، و اگر نه از جهت رسیدن به مطلوب، مردن (۱۴) عین مطلوب ایشانست (۱۵). و دیگر آنکه حضرت عزّت-تعالی شانه-با ایشان لطف می کند به آنچه صلاح حال ایشان در آنست؛ بعضی را به فقر سرافراز می گرداند و ایشان به آن افتخار می کنند (۱۶) بر عالمیان، و بعضی را به توانگری غنی می گرداند و ایشان اموال خود را در راه آن حضرت ایثار می کنند. و (۱۷) دیگر شانی و مرتبتی (۱۸) که از

ص: ۳۱۰

- ۱- (۱) - ملاحظه/حاء در M زیر دارد.
- ۲- (۲) - باز می ایستند / M باز ایستند.
- ۳- (۳) - فِضاد / M فِضاد.
- ۴- (۴) - تردّد / M تردّد.
- ۵- (۵) - مؤید / M مؤید.
- ۶- (۶) - و/در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - درین / M در این.
- ۸- (۸) - نمی خواهد/در M دال زیر دارد.
- ۹- (۹) - با آنکه / M بانکه.
- ۱۰- (۱۰) - سنج؛ شرح خطبه متقین مجلسی اول، ص ۷۴.
- ۱۱- (۱۱) - سعادات / M سعادات.
- ۱۲- (۱۲) - ایشان/در M «ن» زیر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - نفع ندارد و رفتن از برای ایشان / M ندارد.
- ۱۴- (۱۴) - مردن / M مردی.
- ۱۵- (۱۵) - ایشانست / M ایشان است.
- ۱۶- (۱۶) - می کنند / M می کند.
- ۱۷- (۱۷) - و/در M زبر دارد.
- ۱۸- (۱۸) - مرتبتی / R مرتبه. ضبط نص موافق M است.

برای مؤمن مقرر ساخت، مرتبه قرب آن حضرت به فرایض (۱) و نوافل است (۲) که در قرب فرایض (۳) مرتبه محیّیت (۴) حاصل می‌گردد و در قرب نوافل مرتبه محبوبیّت و (۵) چون معنی قرب، غموضی دارد، ناچار است از آنکه آن (۶) را توضیحی داده شود:

[در معنای قُرب]

بدان که ذات مقدّس متعال - عزّ شانه - از شایبه قرب مکانی منزّه و (۷) مبرّاست، چرا که قرب مکانی متضمّن کون در مکان است و آن مستلزم احتیاج است و احتیاج مستلزم امکان است (۸) و امکان (۹) منافی وجوب وجود؛ چنانکه عارف ربّانی، حکیم سنایی (۱۰) - قدّس سرّه (۱۱) - می‌فرماید:

با مکان آفرین مکان چه کند؟ آسمانگر خود آسمان چه کند؟

کی مکان باشدش ز بیش و (۱۲) ز کم که مکان خود مکان ندارد هم

آسمان دی نبود امروزست باز فردا نباشد او نوزست (۱۳)

پس بدان که معنی قرب به لسان ارباب (۱۴) التّحقیق و العرفان (۱۵) آنست که چون مبین شد که: غرض از خلق عالم علوی و سفلی (۱۶)، ایجاد انسان کامل است (۱۷) چرا که او (۱۸) مظهریّت جمیع صفات (۱۹) جمال و جلال (۲۰) دارد بخلاف باقی مظاهر که هر یک (۲۱) مظهر

ص: ۳۱۱

- ۱- ((۱)) - فرایض / M فرایض.
- ۲- ((۲)) - نوافل است / M نوافلست.
- ۳- ((۳)) - فرایض / M فرایض.
- ۴- ((۴)) - محیّیت / M محبت.
- ۵- ((۵)) - و/در M زبر دارد.
- ۶- ((۶)) - آن / M او.
- ۷- ((۷)) - و/در M زبر دارد.
- ۸- ((۸)) - امکان است / M امکانست.
- ۹- ((۹)) - امکان/در M میم زبر دارد.
- ۱۰- ((۱۰)) - سنایی / M سنایی.
- ۱۱- ((۱۱)) - قدّس سرّه / M قدس سره.
- ۱۲- ((۱۲)) - و/در M زبر دارد.

- ۱۳- ((۱۳)) -نوز/ M و R نور.
- ۱۴- ((۱۴)) -أریاب/بای پایانی در M زیر دارد.
- ۱۵- ((۱۵)) -العرفان/در M «ن»زیر دارد.
- ۱۶- ((۱۶)) -سفلی/در M سین زیر دارد.
- ۱۷- ((۱۷)) -کامل است/ M کاملست [کذا].
- ۱۸- ((۱۸)) -او/ M ندارد.
- ۱۹- ((۱۹)) -صفات/در M تاء زیر دارد.
- ۲۰- ((۲۰)) -جلال/در M حرف پایانی زیر دارد.
- ۲۱- ((۲۱)) -هریک/زیر باء در M إظهار گردیده است.

بعضی از أسما و صفاتند چنانکه در کلام مجید ربّانی واقعست: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا (۱) فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (۲)(۳)

تفسیر این آیت (۴) چنانکه محققان ذکر کرده اند-و الله أعلم- آنست که زود باشد که (۵):

بنمائیم ایشان را آیات و علامات خداوندی خود را در آفاق که عالم کبیر است و در أنفس ایشان که عالم صغیر است تا (۶) ظاهر گردد ایشان را که اوست واجب الوجود (۷).

آیا کافی نیست پروردگار تو آنکه او بر همه چیز گواهدست و حاضر؟ یعنی ذات او در ظهور به مرتبه ایست که اشیا به آن ظهور دارند؛ چه احتیاج دارد به دلیل تا آنکه اشیا دلیل ظهور او باشند؟ بدرستی که ایشان در شک اند از لقای پروردگار خود. بدرستی که او به همه چیزها إحاطه کرده است به إحاطه ای که عقل به آن راه ندارد-چنانکه شیخ محمود (۸)-قدّس سرّه-می فرماید:

ظهور جمله اشیا به ضدّست ولی حق را نه مانند و نه ندّست

چو (۹) نبود ذات حق را شبه و (۱۰) همتا ندانم تا چگونه داند او را

چو (۱۱) آیاتست روشن گشته از ذات نگردد ذات او روشن ز آیات

همه عالم به (۱۲) نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا؟

جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وی ز پیدائست پنهان (۱۳)

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - آیاتنا / M آیاتنا.

۲- (۲) - محیط / M محیط.

۳- (۳) - قرآن کریم: س ۴۱، ی ۵۳ و ۵۴.

۴- (۴) - آیت / R آیه. M آیه.

۵- (۵) - زود باشد که / در M مکرّر نوشته شده است.

۶- (۶) - تا / M یا.

۷- (۷) - واجب الوجود / در M باء زبر دارد.

۸- (۸) - مراد شیخ محمود شبستری (ف: ۷۴۰ ه. ق.) است.

۹- (۹) - چو / M چه.

۱۰- (۱۰) - و / در M نیامده است.

۱۱- ((۱۱)) - چو / M چه.

۱۲- ((۱۲)) - به / M ز.

۱۳- ((۱۳)) - نگر: مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ص ۷۰ و ۷۱. (بخش گلشن راز).

و (۱) دیگر ایزد متعال-جلّ جلاله (۲)- می فرماید که: إِذَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ (۳) كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا . (۴) یعنی: بدرستی (۵) که ما عرض کردیم بار امانت را بر آسمانها (۶) و زمینها و (۷) کوهها یا بر ساکنان اینها؛ پس ایشان ابا کردند که این بار را بردارند و ترسیدند و برداشت او را آدمی. بدرستی (۸) که او بسیار ستمکارست (۹) و بسیار نادان.

و در تفسیر «أمانت» اختلاف بسیار واقع (۱۰) شده است و لیکن آنچه (۱۱) اکثر أهل عرفان بر آنند آنست که مراد ازین (۱۲) «بار امانت» مرتبه جامعیت است که عالم علوی و سفلی (۱۳) را قابلیت این مرتبه نبود (۱۴) چنانکه بعضی از محققان (۱۵) فرموده اند که: حق-سبحانه و تعالی- بر أهل آسمان (۱۶) و زمین و جبال (۱۷) عرض فرمود و (۱۸) ابا کردند از حمل آن به جهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلومست بر نفس خود که افنای ذات خود می کند در هویت مطلقه و جهولست (۱۹) که غیر حق را نمی شناسد یا ظلومست به واسطه (۲۰) استیلائی قوت غضبی و جهولست به حسب غلبه (۲۱) قوت شهوانی و آدمی به قوت عقلی این دو قوت را از تعدی نگاه می دارد و بر

ص: ۳۱۳

- ۱- (۱) -/و در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -جلاله / M و جلاله.
- ۳- (۳) -إنه / M انه.
- ۴- (۴) -قرآن کریم: س ۳۳، ی ۷۲.
- ۵- (۵) -بدرستی/در M دال زبر دارد.
- ۶- (۶) -آسمانها/ M اسمانها.
- ۷- (۷) -/و در M زبر دارد.
- ۸- (۸) -بدرستی / M بدرستی.
- ۹- (۹) -ست / M است.
- ۱۰- (۱۰) -واقع / M ندارد.
- ۱۱- (۱۱) -آنچه / M انکه.
- ۱۲- (۱۲) -ازین / M از این.
- ۱۳- (۱۳) -سفلی / M سفلی.
- ۱۴- (۱۴) -نبود/در M «و» زبر دارد.
- ۱۵- (۱۵) -محققان / M محققین.
- ۱۶- (۱۶) -آسمان / M اسمان.
- ۱۷- (۱۷) -و جبال / M و خیال.

۱۸- (۱۸) - و/در M زیر دارد.

۱۹- (۱۹) - جهولست / M جهولت.

۲۰- (۲۰) - به واسطه / M بواسطه.

۲۱- (۲۱) - غلبه/در M باء زیر دارد.

طریقه اعتدال (۱) می آورد و مستجمع جمیع صفات کمال می گردد. و ارباب عرفان را در تفسیر این آیت (۲) تحقیقات لطیف هست که اینجا مقام آن نیست؛ و الله أعلم بحقائق (۳) الامور.

دیگر در حدیث قدسی واردست (۴) که خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که: لا یسعی (۵) ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی (۶) المؤمن (۷)؛ یعنی: وسعت و گنجایش من ندارد عالم سفلی (۸) و نه عالم علوی، و لکن وسعت و گنجایش دارد مرادل بنده مؤمن (۹). و چنانکه حضرت امیر المؤمنین و امام المتّقین و لسان ربّ العالمین (۱۰) می فرماید که:

و تحسب أنّک (۱۱) جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر

و أنت الكتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمّر (۱۲)

یعنی: تو می پنداری (۱۳) که کوچکی چون جثّه تو (۱۴) کوچکست و (۱۵) حال آنکه در تو پنهان است عالم اکبر یعنی هرچه در آفاقست در نفس تو از آن نمونه ای (۱۶) هست- و تحقیق این

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - اعتدال/در M لام زیر دارد.

۲- (۲) - آیت/ M ایه.

۳- (۳) - بحقائق/ R بحقایق. M بحقایق.

۴- (۴) - واردست/ M وارد است.

۵- (۵) - یسعی/ M یسعی.

۶- (۶) - عبدی/ M عبد.

۷- (۷) - به عنوان حدیث قدسی آمده است در M.

۸- (۸) - عالم سفلی/ M ندارد.

۹- (۹) - بنده مؤمن/چنین است در R و M؛ و البتّه درست و دقیق آن بود که «عبدی المؤمن» به «بنده مؤمن من» ترجمه شود.

۱۰- (۱۰) - ربّ العالمین/در M «ن» زبر دارد.

۱۱- (۱۱) - أنّک/در M حرف یکم هم زیر دارد و هم زبر.

۱۲- (۱۲) - با تفاوت ضبط آمده است در: شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۹۱.

۱۳- (۱۳) - می پنداری/ M پنداری.

۱۴- (۱۴) - تو/ M تو.

۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.

۱۶- (۱۶) - نمونه ای/ R نمونه. M موافق ضبط متن ماست.

معنی در کتب اهل عرفان مبین است- و تویی (۱) کتاب مبینی که به حرفهای خود ظاهر می گرداند پنهان را یعنی آنچه خدای- تبارک و تعالی- می فرماید که: **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** (۲) یعنی: نیست تر و خشکی مگر آنکه در کتاب مبین هست.

و در جایی (۳) دیگر می فرماید که: و ما يعزب عنه مثقال ذره في الأرض و لا في السماء و لا أصغر من ذلك و لا أكبر إلا في كتاب مبين، (۴) یعنی: پنهان نیست از او هم سنگینی ذره ای (۵)، نه در زمین (۶) و نه در آسمان (۷) و نه کوچک تر و (۸) نه بزرگ تر مگر آنکه در کتاب مبین مسطور (۹) است. و مفسران را در تفسیر «کتاب مبین» خلافت. بعضی گفته اند: مراد از آن لوح محفوظ است، (۱۰) و بعضی گفته اند که: قرآن مجید است چنانکه در احادیث اهل بیت واقع است (۱۱) که علم ما کان و ما (۱۲) یکون تا روز قیامت همه در قرآن هست و لیکن عقول مردمان از رسیدن به کنه آن عاجز است و (۱۳) اهل بیت- صلوات الله عليهم أجمعين- به آن عالمند چنانکه- إن شاء الله- در مبحث علم ایشان خواهد آمد مبسوط، و بعضی گفته اند که: مراد از آن حقیقت جامعه محمدیه (۱۴) است- صلوات الله و سلامه علیه- که مستجمع جمیع صفات جمال و (۱۵) جلال بود که با او خطاب کردند که (۱۶): **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي**

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - تویی / M توئی.

۲- (۲) - قرآن کریم: س ۶، ی ۵۹.

۳- (۳) - جایی/چنین است در M . R جای.

۴- (۴) - ظاهرا در اینجا دو آیه از قرآن کریم (س ۱۰، ی ۶۱؛ س ۳۴، ی ۳) در حافظه ماتن خلط شده است.

۵- (۵) - ذره ای / M ذره.

۶- (۶) - زمین / M اسمان.

۷- (۷) - آسمان / M زمین.

۸- (۸) - و/در M زبر دارد.

۹- (۹) - مسطور/در M راء زبر دارد.

۱۰- (۱۰) - است / M ست.

۱۱- (۱۱) - واقع است / M واقعست.

۱۲- (۱۲) - ما / M ندارد.

۱۳- (۱۳) - و/در M زبر دارد.

۱۴- (۱۴) - محمدیه / R محمدیه. ضبط نص، موافق M است.

۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.

۱۶- (۱۶) - که / M ندارد.

عَظِيم (۱) و حضرت می فرماید که: مراد از کتاب مبین حقیقه جامعه انسانست که بدن او را نسخه مجموعه موجودات عالم سفلی (۲) کرده اند و او من حیث البدن مایلت به عالم سفلی (۳) و صفات (۴) ذمیمه که سباع (۵) و (۶) بهایم و غیر (۷) ایشان را می باشد و من حیث الرّوح مایلت (۸) به عالم علوی (۹) و اَصْصاف به صفات (۱۰) إلهی و او را مرتبه (۱۱) جامعیت حاصلست چنانکه منقولست از حضرت إمام به حق ناطق، جعفر بن (۱۲) محمّد الصّادق - صلوات الله و سلامه علیهما - در حدیثی طویل که مجملی (۱۳) از مضمون آن اینست که: خدای - تبارک و تعالی - عقل را آفرید از نور خود و آن خلق اوّل بود از روحانیان (۱۴) و او را فرمود که:

برو، رفت. و فرمود که: بیا، آمد (۱۵). پس حق - سبحانه و تعالی (۱۶) - فرمود که: من آفریدم تو را خلقی عظیم (۱۷) و تفضیل دادم تو را بر جمیع خلق خودم. پس جهل را آفرید. فرمود که:

برو، رفت. و فرمود که: بیا، نیامد (۱۸). خطاب آن حضرت رسید که: تکبر کردی، لعنت بر تو باد! پس از برای عقل هفتاد و پنج لشکر مقرر فرمود. پس چون جهل (۱۹) دید عطای إلهی را

ص: ۳۱۶

- ۱- (۱) - قرآن کریم: س ۶۸، ی ۴.
- ۲- (۲) - سفلی / در M سین پیش دارد.
- ۳- (۳) - کرده اند... سفلی / M ندارد.
- ۴- (۴) - و صفات / M و صفات.
- ۵- (۵) - سباع / در M عین زیر دارد.
- ۶- (۶) - و / در M زبر دارد.
- ۷- (۷) - غیر / در M زبر غین اظهار شده است.
- ۸- (۸) - مایلت / R مائلست. در M مانند متن است.
- ۹- (۹) - علوی / در M عین زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - صفات / در M صاد زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - مرتبه / M بمرتبه.
- ۱۲- (۱۲) - بن / M ابن.
- ۱۳- (۱۳) - مجملی / M مجمل.
- ۱۴- (۱۴) - روحانیان / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - آمد / M آمد.
- ۱۶- (۱۶) - و تعالی / M ندارد.
- ۱۷- (۱۷) - عظیم / M ندارد.
- ۱۸- (۱۸) - نیامد / M نیامد.

نسبت به عقل با او دشمن شد و (۱) گفت: یا رب! (۲) او (۳) خلقی است (۴) مثل من، او را آفریدی و اِکرام کردی و قوت دادی، مرا نیز آنقدر لشکر بده که او را دادی. خطاب رسید که: تو را نیز دادم. پس حضرت-صلوات الله و سلامه علیه-صفات کمال را با اُضداد آن بیان می فرمایند که هر صفت کمال که بود (۵) به عقل دادند و اُضداد آن را به جهل دادند؛ (۶) و الله أعلم بحقائق (۷) الأمور. آنچه به خاطر می رسد آنست که مراد از عقل، روح انسان است (۸) که او را قابلیت اِتصاف به صفات کمال کرامت کرده اند، و (۹) مراد از جهل، طبیعت عنصری و روح حیوانی (۱۰) است که او را نفس اُمّیاره می خوانند و او مایلست به جمیع اوصاف ذمیمه و انسان کامل کسی است که این صفات رذیله را از خود زایل گرداند به ریاضات و مجاهدات و موصوف گردد به اخلاق الهی که صفات کمالست. و شرح این سخن را نهایت نیست خصوصاً (۱۱) از احادیث ائمه معصومین-صلوات الله علیهم اجمعین-و لیکن (۱۲) ناچار است که به شمه ای (۱۳) از آن اشاره شود.

بدان-وَفَقَّكَ اللهُ لِسَعَادَةِ الدَّارِینِ!- که قرب فرایض (۱۴) و (۱۵) نوافلی که در حدیث مذکور

ص: ۳۱۷

-
- ۱- (۱) -و/در M زبر دارد.
 - ۲- (۲) -رب/ M رب.
 - ۳- (۳) -او/ M آن.
 - ۴- (۴) -خلقى است/ M خلقیست.
 - ۵- (۵) -بود/ M بود.
 - ۶- (۶) -دادند/در M حرف واپسین زبر دارد. از برای ملاحظه این حدیث بتفصیل آن نگر: الکافی، تحقیق غفاری، ۱/۲۱-۲۳.
 - ۷- (۷) -بحقائق/ R بحقایق. M بحقایق.
 - ۸- (۸) -إنسان/ M انسانست.
 - ۹- (۹) -و/در M زبر دارد.
 - ۱۰- (۱۰) -حیوانی/ M انسانی.
 - ۱۱- (۱۱) -خصوصاً/ M خصوصاً.
 - ۱۲- (۱۲) -ولیکن/در M زبر یکم اظهار گردیده است.
 - ۱۳- (۱۳) -شمه ای/ M شمه.
 - ۱۴- (۱۴) -فرایض/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد، نه همزه، و نه حرکت؛ تنها دندان دارد.
 - ۱۵- (۱۵) -و/در M زبر دارد.

وارد شده است، تحقیق او کما ینبغی متعسّر است، بلکه متعذّر، و لیکن (۱) هرچه را همه در نتوان یافتن (۲) همه را ترک نباید کرد؛ اگر به آن اشاره شود مهیج (۳) شوق سالکان إلى الله خواهد بود و مبین مراتب و حالات امیر مؤمنان و (۴) مولای (۵) متقیان که این سلسله به آن حضرت منتهی می شود، و سالک (۶) عارف چون نظر کند، خواهد (۷) دید که در هر مرتبه (۸) ازین (۹) مراتب ذات مقدّس مرتضوی در اوج کمالست؛ چرا که اصل خلقت آن حضرت از نور است چنانکه در احادیث متواتره مبین شد، و (۱۰) أنوار أوصاف إلهی که به آن (۱۱) نور منضم گردد، نور علی نور (۱۲) می شود؛ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ (۱۳) وَ لَوْ لَمْ تَمْسِسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ (۱۴). و (۱۵) اگر آنکه این بنده در هر مقامی إثبات کنم از احادیث سنّیان (۱۶) که آن حضرت به اعتقاد ایشان سلطان آن مقام است این کتاب (۱۷) گنجایش آن ندارد. إن شاء الله بعد ازین (۱۸) کتابی بنویسم و در آنجا بیان مقامات کنم و (۱۹) بیان کنم که این علوم مستفاض (۲۰) است از أنوار آن حضرت - صلوات الله و سلامه عليه - بعون الله الملك الوهاب.

ص: ۳۱۸

- ۱- (۱) - ولیکن/در M حرف یکم زبر دارد.
- ۲- (۲) - یافتن / M یافت.
- ۳- (۳) - مهیج / M هیج.
- ۴- (۴) - و/در M زبر دارد.
- ۵- (۵) - مولای/در M زبر یکم إظهار گردیده است.
- ۶- (۶) - سالک/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۷- (۷) - خواهد/ M خواهد.
- ۸- (۸) - هر مرتبه / M هر مرتبه.
- ۹- (۹) - ازین / M از این.
- ۱۰- (۱۰) - و/در M زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) - به آن / M بان.
- ۱۲- (۱۲) - نور/در M راء تنوین جر دارد.
- ۱۳- (۱۳) - یضیء / M یضیء.
- ۱۴- (۱۴) - قرآن کریم:س ۲۴، ی ۳۵.
- ۱۵- (۱۵) - و/در M زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) - ستیان/در M سین زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - کتاب/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۱۸- (۱۸) - ازین / M از این.
- ۱۹- (۱۹) - و/در M زبر دارد.
- ۲۰- (۲۰) - مستفاض / M امستفاض.

پس بر سبیل إجمال بدان که در قرآن مجید آیاتی که دلالت می کند بر بلندی مراتب مؤمنان و اوصاف کمال ایشان بسیار است (۱) و در حدیث همّام (۲) که از مولای مؤمنان و (۳) کلام الله الناطق (۴) سؤال می کند از صفات متّقیان (۵) و مؤمنان و (۶) آن حضرت قریب به دو بیست و (۷) بیست و پنج صفت (۸) از برای او بیان کرد و (۹) او را تاب شنیدن نماند (۱۰) و (۱۱) در اثنای بیان (۱۲) آن حضرت نعره ای (۱۳) زد و جان به حق تسلیم کرد (۱۴)؛ و در حدیثی دیگر که از حضرت جعفر بن (۱۵) محمّد الصادق-صلوات الله علیهما-منقولست که در کافی (۱۷) مسطور است صد و پنجاه صفت است؛ و زیاده ازین (۱۸) و (۱۹) کمتر ازین (۲۰) نیز احادیث بسیار است؛ و (۲۱) از شیخ المشایخ أبو بکر کتّانی (۲۲) منقولست که: میان بنده (۲۳) و خدای-تبارک و تعالی

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - بسیار است/در M راء زبر دارد.

۲- (۲) - همّام / M همّام.

۳- (۳) - و/در M زبر دارد.

۴- (۴) - الناطق / M ناطق.

۵- (۵) - متّقیان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۶- (۶) - و/در M زبر دارد.

۷- (۷) - و/در M زبر دارد.

۸- (۸) - صفت/در M صاد زبر دارد.

۹- (۹) - و/در M زبر دارد.

۱۰- (۱۰) - نماند / M نماند.

۱۱- (۱۱) - و/در M زبر دارد.

۱۲- (۱۲) - بیان / M بیان.

۱۳- (۱۳) - نعره ای / M نعره.

۱۴- (۱۴) - از برای ملاحظه این حدیث، نگر: شرح خطبه متّقین مجلسی اوّل، صص ۴۰-۴۶.

۱۵- (۱۵) - بن / M ابن.

۱۶- (۱۶) - الله / M ندارد.

۱۷- (۱۷) - نگر: أصول کافی، با ترجمه و شرح آیه الله کمره ای، ط. أسوه، ۵/۱۴-۲۲، «باب المؤمن و علاماته و صفاته»، ح ۱.

۱۸- (۱۸) - ازین / M از این.

۱۹- (۱۹) - و/در M زبر دارد.

۲۰- (۲۰) - ازین / M از این.

۲۱- (۲۱) - و/در M زیر دارد.

۲۲- (۲۲) - کتّیانی / M کنانی. مراد أبو بکر محمّد بن علی کتّیانی است (در گذشته به ۳۲۲ ه.ق). درباره وی نگر: نفحات
الأنس، ط. عابدی، ص ۱۸۱.

۲۳- (۲۳) - بنده / M ندارد.

-هزار مقام است از نور و ظلمت (۱)؛ و در احادیث نبوی-صلوات الله و سلامه علیه-وارد است (۲) که میان بنده و (۳) حق-سبحانه و تعالی-هفتاد هزار حجابست (۴) از نور و ظلمت. (۵)

و مشایخ صوفیه-رضوان الله علیهم-هریک (۶) به نحوی بیان کرده اند (۷) اما حضرت خواجه عبد الله أنصاری اصول اینها را در صد مقام (۸) آورده اند (۹) و در هر مقامی سه درجه ذکر کرده اند (۱۰) و (۱۱) اگرچه اول و آخر (۱۲) مقام معلومست و لیکن (۱۳) وسط را مراتب غیر (۱۴) متناهی است (۱۵) و بدین سبب مقامات غیر متناهی می شود. لا جرم شروع شد در ذکر (۱۶) اصول مقامات: (۱۷)

بدان که آن ده (۱۸) قسم است: بدایات (۱۹) و (۲۰) أبواب و (۲۱) معاملات (۲۲) و أخلاق و (۲۳)

ص: ۳۲۰

- ۱- (۱) - «إِنَّ بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْحَقِّ أَلْفَ مَقَامٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ» (منازل السَّائِرِينَ، إِيَّادَاتِ عَلِيِّ الشَّيْرَوَانِيِّ، ص ۲۶؛ و: شرح منازل السَّائِرِينَ، الْقَاسَانِيِّ، تَحْقِيقِ مُحَسَّنِ بِيدَارْفَر، ص ۱۳ و ۱۴).
- ۲- (۲) - وارد است / M وارد است.
- ۳- (۳) - و/در M زبر دارد.
- ۴- (۴) - حجابست/در M باء زیر و سین زبر دارد.
- ۵- (۵) - نگر: شرح منازل السَّائِرِينَ، الْقَاسَانِيِّ، ص ۲۹۰.
- ۶- (۶) - هریک/در M ياء و كاف زبر دارد.
- ۷- (۷) - کرده اند/در M دال زبر دارد.
- ۸- (۸) - مقام/در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۹- (۹) - آورده اند/در M واپسین حرف زبر دارد.
- ۱۰- (۱۰) - از برای مقامات صد گانه و درجات هر مقام نزد خواجه عبد الله أنصاری، نگر: منازل السَّائِرِينَ، و: صد میدان.
- ۱۱- (۱۱) - و/در M زبر دارد.
- ۱۲- (۱۲) - و آخر / M و آخر.
- ۱۳- (۱۳) - و لیکن/زبر یکم در M إظهار شده است.
- ۱۴- (۱۴) - غیر/در M زبر یکم إظهار گردیده است.
- ۱۵- (۱۵) - متناهی است / M متناهیست.
- ۱۶- (۱۶) - ذکر/در M راء زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - مقامات/در M قاف زیر دارد!
- ۱۸- (۱۸) - ده / M دو.
- ۱۹- (۱۹) - بدایات/در M تاء زیر دارد.
- ۲۰- (۲۰) - و/در M زبر دارد.

۲۱- (۲۱) - و/در M زیر دارد.

۲۲- (۲۲) - معاملات/در M تاء زیر دارد.

۲۳- (۲۳) - و/ M ندارد.

أصول و (۱)أودیه و (۲)أحوال و ولایات (۳)و (۴)حقایق و نہایات (۵).

أما بدایات (۶)دوازده بابست:

باب أول (۷)مقام یقظه است- یعنی: بیداری-و آن چنانست که آدمی که صاحب (۸)نفس أماره است (۹)از جهت (۱۰)تعلقات جسمانی بدنی از حق-سبحانه و تعالی-دور افتاده است (۱۱)و (۱۲)به مشتهیات (۱۳)نفسانی گرفتار شده است. چون توفیق إلهی رفیق او می شود از خواب غفلت بیدار می شود چنانکه حق-سبحانه و تعالی-می فرماید که: قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ (۱۴)یعنی: بگو-یا محمد!-که: من شما را پند می دهم به یک کلمه (۱۵)که برخیزید ازین خواب غفلت از برای (۱۶)خدای (۱۷)تعالی. و حضرت کلام الله الناطق نیز بسیار می فرمایند در مواعظ (۱۸)و نصایح (۱۹)خود که: ای عباد الله! از خواب غفلت بیدار شوید و این بیداری به آن حاصل می گردد که بنده ملاحظه نماید نعمتهای إلهی را و (۲۰)ببیند که نعمتهای او غیر متناهیست و (۲۱)بداند که در شکر آنها تقصیر کرده است و دیگر ملاحظه (۲۲)نماید که با خود چه کرده است و خود را مستحقّ (۲۳)عذاب إلهی

ص: ۳۲۱

- ۱- (۱) -/و در M زبر دارد.
- ۲- (۲) -/و در M زبر دارد.
- ۳- (۳) -ولایات/ در M حرف یکم زبر دارد.
- ۴- (۴) -/و در M زبر دارد.
- ۵- (۵) -نہایات/ در M تاء زیر دارد.
- ۶- (۶) -بدایات/ در M تاء زیر دارد.
- ۷- (۷) -أول/ در M بیاض است. و در هامش کاغذ یک «اول» کوچک نوشته شده.
- ۸- (۸) -صاحب/ M صاحب.
- ۹- (۹) -أماره است/ M اماره.
- ۱۰- (۱۰) -جهت/ در M جیم زبر دارد.
- ۱۱- (۱۱) -افتاده است/ M افتاد است.
- ۱۲- (۱۲) -/و در M زبر دارد.
- ۱۳- (۱۳) -مشتهیات/ M مشیتات.
- ۱۴- (۱۴) -قرآن کریم: س ۳۴، ی ۴۶.
- ۱۵- (۱۵) -کلمه/ در M «م» زبر دارد.
- ۱۶- (۱۶) -برای/ در M یاء زبر دارد.
- ۱۷- (۱۷) -خدای/ در M یاء زیر دارد.
- ۱۸- (۱۸) -مواعظ/ M مواعظه.

۱۹- (۱۹) - نصایح / M نصیحت.

۲۰- (۲۰) - و/در M نیامده است.

۲۱- (۲۱) - و/در M زیر دارد.

۲۲- (۲۲) - ملاحظه/در M حاء زیر دارد.

۲۳- (۲۳) - مستحقّ / M مستحق.

گردانیده است؛ پس مهیا گردد که در مقام تلافی و تدارک در آید. و (۱) دیگر بداند که:

اوقات (۲) عزیز- که سرمایه عمر اوست (۳) همه را بر باد فنا داده است و (۴) روز به روز در نقصان بوده است؛ الحال مهیا شود که تحصیل کمالات کند و (۵) کاری کند که هر روز در زیادتی باشد چنانکه کلام الله التاطق می فرماید که: من استوی یوماه فهو مغبون (۶)؛ یعنی:

هر که دو روز او مساوی باشد او مغبون است. (۷) پس بعد از ملاحظه اینها و أمثال اینها در مقام توبه در می آید.

□
باب دویم (۸) توبه است چنانکه خدای- تبارک و تعالی- می فرماید که: تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً (۹) (۱۰) یعنی: باز گشت کنید به پروردگار خود توبه [ای] که نصیحت کننده خلق باشد، یعنی: هر که اثر توبه رای از شما ببیند متنبه شود و او نیز از معاصی باز آید، یا آنکه:

توبه کنید که هر چه از عمر ضایع کرده اید به سبب این توبه به إصلاح آورید. و أحادیث در ترغیب توبه بسیار است، بلکه وجوب توبه از ضروریات دین است. (۱۱)

و توبه صحیح وقتی حاصل می شود (۱۲) که بدانی گناهان رای و (۱۳) آنکه در وقت معصیت (۱۴) حق- سبحانه و تعالی- در (۱۵) حال تو مطلع بود (۱۶) و تو مصر بودی بر گناهان. به سبب این (۱۷)

ص: ۳۲۲

-
- ۱- (۱) - /و در M زبر دارد.
 - ۲- (۲) - /اوقات در M تاء زبر دارد.
 - ۳- (۳) - /اوست / M است.
 - ۴- (۴) - /و در M زبر دارد.
 - ۵- (۵) - /و در M زبر دارد.
 - ۶- (۶) - /مغبون در M «ن» تنوین جر دارد. از برای این روایت نگر: أمالی ی صدوق، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۷۶۶؛ و معانی الأخبار صدوق، ط. غفاری، ص ۳۴۲.
 - ۷- (۷) - /مغبون است / M مغبونست.
 - ۸- (۸) - /دویم / M اول.
 - ۹- (۹) - /نصوحا / M نصوحا R نصوحا.
 - ۱۰- (۱۰) - /قرآن کریم: س ۶۶، ی ۸.
 - ۱۱- (۱۱) - /دین است / M دینست.
 - ۱۲- (۱۲) - /می شود / M می آید.
 - ۱۳- (۱۳) - /و در M زبر دارد.

۱۴- (۱۴) - معصیت / M معصیت.

۱۵- (۱۵) - در/چنین است در R و M .

۱۶- (۱۶) - بود / M بود.

۱۷- (۱۷) - این/در M نیامده است.

معنی، تو را (۱) پشیمانی حاصل شود و به زبان در مقام عذر در آیی (۲) و اعضا (۳) و جوارح (۴) خود رای باز داری از معاصی. و هر کس رای توبه از چیز است: عوام از معاصی و خواص از ترک مندوبات و ارتکاب مکروهات (۵) و خاصّ الخاص (۶) از توجّه (۷) به غیر حق-سبحانه و تعالی (۸)- و اگر چه آن نزد ابرار از حسنات ایشان است (۹) و لیکن (۱۰) سیئات (۱۱) مقرّبانست و ازین (۱۲) جهت [است] که پیغمبر-صلی الله علیه و آله (۱۳)- می فرماید که: من هر روز هفتاد (۱۴) نوبت استغفار می کنم (۱۵)، و ائمه معصومین-صلوات (۱۶) الله علیهم أجمعین- همیشه در مقام اعتذار بودند؛ چرا که ایشان رای مقام «لی مع الله وقت لا یسعنی» [فیه] ملک مقرب و لا نبی (۱۷) مرسل (۱۸) بود، یعنی: مرا با خدا وقت نیست که در آن وقت راه ندارد و گنجایش ندارد نه فرشته مقرب و نه نبی مرسل، و چون به امر الهی از جهت اصلاح عوام مأمور بودند به تبلیغ احکام و توجّه به غیر الهی و (۱۹) جهاد کافران هر چند از یاد او غافل نبودند و (۲۰) در سیر لّله بودند و لیکن نزد سیر مع الله و فی الله در معصیت بودند. ازین جهت

ص: ۳۲۳

- ۱- (۱) - /ا/ M ندارد.
- ۲- (۲) - در آیی / M در آئی.
- ۳- (۳) - اعضا / M اعضاء.
- ۴- (۴) - جوارح / M جوارح.
- ۵- (۵) - مکروهات / در M تاء زیر دارد.
- ۶- (۶) - خاصّ الخاص / در M واپسین حرف زیر دارد.
- ۷- (۷) - توجّه / M توجّه.
- ۸- (۸) - و تعالی / M ندارد.
- ۹- (۹) - ایشان است / M ایشانست.
- ۱۰- (۱۰) - و لیکن / در M زبر یکم اظهار شده است.
- ۱۱- (۱۱) - سیئات / M سیات.
- ۱۲- (۱۲) - ازین / M از این.
- ۱۳- (۱۳) - صلی الله علیه و آله / M ص.
- ۱۴- (۱۴) - هفتاد / در M تاء زیر دارد.
- ۱۵- (۱۵) - می کنم / M می کنم. نصّ حدیث مورد نظر مجلسی اول احتمالاً- این است: «إنی لأستغفر الله فی الیوم سبعین مرّه» (نگر: شرح منازل السائرین، القاسانی، ص ۱۰۵، هامش).
- ۱۶- (۱۶) - صلوات / در M تاء زیر دارد.
- ۱۷- (۱۷) - و لا نبی / در M مکرر نوشته شده است.
- ۱۸- (۱۸) - این عبارت به عنوان حدیث در متون صوفیانه بس متداول است. درباره آن، نگر: شرح خطبه متّقین مجلسی اول، ص ۷۵، هامش.

۱۹-((۱۹)) -و/در M زیر دارد.

۲۰-((۲۰)) -و/در M زیر دارد.

ازینها (۱) استغفار می کردند. پس بعد ازینها (۲) در مقام محاسبه در می آید.

باب سیم، محاسبه است؛ چنانکه خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که: \square يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَهُ \square نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ \square (۳) یعنی: ای مؤمنان! از خداوند خود بترسید و (۵) باید که هر نفسی نظر کند و فکر کند که چه پیش فرستاده است از جهت فردای خود.

و از خاتم النبیین (۶) و اشرف المرسلین (۷) (ص) منقولست که فرمودند که: حاسبوا (۸) أنفسکم قبل أن تحاسبوا (۹)؛ یعنی: محاسبه کنید نفوس خود را پیش از آنکه شما را محاسبه کنند.

ص: ۳۲۴

- ۱- ((۱)) -ازینها/ M از اینها.
- ۲- ((۲)) -ازینها/ M از اینها.
- ۳- ((۳)) -و لتنظر/ در M لام زیر دارد.
- ۴- ((۴)) -قرآن کریم: س ۵۹، ی ۱۸.
- ۵- ((۵)) -و/ در M زیر دارد.
- ۶- ((۶)) -خاتم النبیین/ در M تاء و میم زیر دارد.
- ۷- ((۷)) -المرسلین/ M المسلمین.
- ۸- ((۸)) -حاسبوا/ در M سین زیر دارد.
- ۹- ((۹)) -حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا/ به عنوان حدیث نبوی آمده است در: محاسبه النفس ابن طاوس (چاپ شده در: تراثنا، ج ۴۶)، ص ۳۵۰ و ۳۶۸؛ و: وسائل الشیعه (ط. مؤسسه ال بیت-علیهم السلام-)، ۹۹/۱۶ (به نقل از محاسبه النفس ابن طاوس)؛ و: بحار الأنوار، ۷۳/۶۷ ش ۲۶ (به نقل از محاسبه النفس)؛ و: وصیّه نافعہ ی شهید ثانی (چاپ شده در: تراثنا، ج ۱۴)، ص ۲۱۳؛ و: شرح المقاصد تفتازانی، ۲/۲۲۲؛ و: الفتوحات المکیه ی ابن عربی، ۱/۲۱۱ و ۴/۴۷۶. همچنین به عنوان حدیث علوی آمده است در: غرر الحکم آمدی؛ و: عیون الحکم و المواعظ واسطی، ط. دار الحدیث، ص ۲۳۱؛ و: أعلام الدین دیلمی، ط. مؤسسه ال بیت-علیهم السلام- ص ۲۵۱؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه ال بیت-علیهم السلام-، ۱۲/۱۵۴ (به نقل از غرر آمدی). همچنین در بعض منابع روایی به جمله «حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا» در زمره سخنانی باز می خوریم که نقل شده است که بر درهای بهشت یا دوزخ نوشته شده اند. (نگر: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه ال بیت-علیهم السلام-، ۱۲/۱۵۳) (به نقل از روضه و فضائل شاذان بن جبرئیل)؛ و: الرّوضه ی شاذان بن جبرئیل، تحقیق شکرچی، ص ۱۷۷؛ و: الفضائل شاذان بن جبرئیل، ط. نجف اشرف، ص ۱۵۴؛ و: العقد النّضید قمی، ص ۲۴؛ و: مدینه المعاجز بحرانی، -

و درین باب کفعمی (۱) کتابی نوشته است موسوم به محاسبه النفس اللّوامة. (۲) باید که بدان رجوع کنی. و (۳) مجملش آنست که باید که بنده بداند که بر هر نفسی از أنفاس (۴) او را حساب خواهند کرد که او را از برای حق-سبحانه و تعالی-برآورده است یا از برای شیطان و (۵) هوا و (۶) هر نعمتی که به آدمی داده اند (۷) از اعضا و جوارح و (۸) قوای ظاهر

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - شیخ کفعمی (تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح بن إسماعیل حارثی ۸۲۰-۹۰۵ ه. ق.)، از مشاهیر فضلا و محدثان امامیه و مردی ادیب و شاعر و عابد بوده است. لفظ کفعمی، نسبت است به کفعم (بر وزن زمزم) که دیهی است از دیههای جبل عامل. دو کتاب جنة الأمان الواقیه و جنة الإیمان الباقیه (معروف به المصباح) و همچنین البلد الأمين او که هر دو در زمره کتابهای نیایش و زیارت و آداب عبادی اند آوازه ای بلند یافته اند. از دیگر آثار اوست: المقام الأسنی فی تفسیر الأسماء الحسنی. در گذشت کفعمی در کربلا رخ داده است. درباره وی، نگر: فهرس التراث، ۱/۷۸۳ و ۷۸۴.

۲- (۲) - R اللّوامة. این کتاب- که نام کامل آن را «محاسبه النفس اللّوامة و تنبیه الرّوح اللّوامة» گفته اند- تحت عنوان محاسبه النفس به تحقیق فارس الحسون در قم از سوی مؤسسه قائم آل محمد ع-ج- (ط: ۱۴۱۳، ۱ ه. ق.) انتشار یافته است.

۳- (۳) - و/در M زبر دارد.

۴- (۴) - أنفاس/در M سین زیر دارد.

۵- (۵) - و/در M زبر دارد.

۶- (۶) - و/در M زبر دارد.

۷- (۷) - داده اند/در M واپسین حرف زبر دارد.

۸- (۸) - و/در M زبر دارد.

و باطن و غیر آن از نعمتها از آن (۱) حساب خواهند خواست و هر چیزی را از برای کاری داده اند و فردا بر آن حساب خواهند کرد. پس باید که سالک (۲) امروز وقت و فرصت را غنیمت شمارد و آنچه او را باید کرد بکند (۳) و هر عضوی را به کاری که طلبیده اند (۴) بدارد (۵) و اموال خود را در راه معبود خود ایثار کند و أنفاس خود را بی یاد حق-سبحانه و تعالی- برنیاورد. (۶) پس بعد ازین (۷) در مقام إنابت در می آید.

باب چهارم إنابت است؛ چنانکه حق-سبحانه و تعالی- می فرماید که: وَ أٰنۡبِئُوۡا اِلٰی رَبِّكُمۡ (۸) یعنی: رجوع کنید (۹) به پروردگار خود و إنابت بازگشتن است به حق-سبحانه و تعالی- به إصلاح أعمال چنانکه توبه، بازگشتن است به اعتذار (۱۰) به مقال و إنابت مصحح توبه است؛ چنانکه خدای-تبارک و تعالی (۱۱)- می فرماید که: الَّذِیۡنَ تَابُوۡا وَ اَصْلَحُوۡا وَ بَيَّنُّوۡا فَاُولٰٓئِکَ اَتُوۡبُ عَلَیْهِمْ (۱۲) یعنی: آن جماعتی که توبه کنند و به إصلاح آورند کارهای خود را و (۱۳) ظاهر گردانند بر خود آثار توبه را، پس ازین (۱۴) جماعت قبول می کنم توبه ایشان را.

و (۱۵) آیات برین مضمون بسیارست. (۱۶) و منقول است (۱۷) از رسول خدا-صلی الله علیه و آله (۱۸)

ص: ۳۲۶

-
- ۱- (۱) - آن/در M «ن» زیر دارد.
 - ۲- (۲) - سالک/ M سالک.
 - ۳- (۳) - بکند/در M باء زیر دارد.
 - ۴- (۴) - اند/ M است.
 - ۵- (۵) - بدارد/ M بدارند.
 - ۶- (۶) - بر نیاورد/ M بر نیاورد.
 - ۷- (۷) - ازین/ M از این.
 - ۸- (۸) - قرآن کریم: س ۳۹، ی ۵۴.
 - ۹- (۹) - کنید/ M کند.
 - ۱۰- (۱۰) - اعتذار/در M راء زیر دارد.
 - ۱۱- (۱۱) - خدای-تبارک و تعالی- / M حق سبحانه و تعالی.
 - ۱۲- (۱۲) - قرآن کریم: س ۲، ی ۱۶۰.
 - ۱۳- (۱۳) - و/در M زیر دارد.
 - ۱۴- (۱۴) - ازین/ M از این.
 - ۱۵- (۱۵) - و/در M زیر دارد.
 - ۱۶- (۱۶) - بسیارست/ M بسیار است.
 - ۱۷- (۱۷) - و منقول است/ M و منقولست.
 - ۱۸- (۱۸) - صلی الله علیه و آله/ M ص.

- که: هرگاه تائب اثر توبه بر او (۱) ظاهر نشود او تائب نیست و اثر توبه آنست که خصمان (۲) خود را راضی کند خواه مال از ایشان (۳) برده باشد یا هتک عرض (۴) ایشان کرده باشد یا غیبت ایشان کرده باشد یا بریشان (۵) ستمی کرده باشد و نمازهایی (۶) که نکرده است به جای آورد و (۷) با خلاق در مقام تواضع (۸) و فروتنی درآید و نفس خود را از خواهشهای نفسانی و مستلذات جسمانی بازدارد و (۹) گردن خود را ضعیف و نحیف کند به روزه (۱۰) روز و رنگ (۱۱) خود را زرد کند به عبادت شب و بیداری و شکم خود را لاغر (۱۲) کند به گرسنگی و پشت خود را به منزله کما کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد (۱۳) از شوق (۱۴) بهشت و دل (۱۵) خود را با رقت کند و (۱۶) با گریه و زاری باشد از ترس ملک الموت و پوست بدن خود را تنک کند به تفکر در امور آخرت. پس اینها اثر توبه است و هرگاه بنده تائب را برین صفات (۱۷) ببیند، (۱۸) بداند که او توبه نصح کرده (۲۰) است. و باز منقولست از حضرت کلام الله الناطق و باب الله الصافق (۲۱) که شخصی

ص: ۳۲۷

- ۱- ((۱)) - بر او / M برو.
- ۲- ((۲)) - خصمان / M خصیمان.
- ۳- ((۳)) - از ایشان / M از ایشان.
- ۴- ((۴)) - هتک عرض / در M کاف و راء زبر دارند.
- ۵- ((۵)) - بریشان / M بر ایشان.
- ۶- ((۶)) - نمازهایی / M نمازهایی.
- ۷- ((۷)) - / M ندارد.
- ۸- ((۸)) - تواضع / در M ضاد زیر دارد.
- ۹- ((۹)) - / در M زبر دارد.
- ۱۰- ((۱۰)) - روزه / M روزه.
- ۱۱- ((۱۱)) - رنگ / در M کاف پاریسی زبر دارد.
- ۱۲- ((۱۲)) - لاغر / در M غین زیر دارد.
- ۱۳- ((۱۳)) - بگدازد / M بگذارد.
- ۱۴- ((۱۴)) - شوق / زیر شین در M اظهار شده است.
- ۱۵- ((۱۵)) - / در M و دل.
- ۱۶- ((۱۶)) - / در M زبر دارد.
- ۱۷- ((۱۷)) - صفات / M صفات.
- ۱۸- ((۱۸)) - ببیند / M به بیند.
- ۱۹- ((۱۹)) - بداند / M بداند.
- ۲۰- ((۲۰)) - کرده / M کرده.

در حضور آن حضرت گفت: أستغفر الله! حضرت فرمود که: مادرت به مصیبت بنشیند (۱)! (۲) می دانی که استغفار (۳) چیست؟ بدرستی که استغفار (۴) درجه بلند مرتبگانست؛ و این اسمی است (۵) که لازم دارد شش چیز را (۶): اول، پشیمانی بر (۷) گذشته ها؛ دویم، عزم بر آنکه دیگر به (۸) آن معصیت (۹) بازگشت نکنی هرگز؛ سیم، آنکه حقوق خلق خدا را به (۱۰) ایشان ادا کنی تا در صحرای محشر کسی را بر تو حقی نباشد؛ چهارم، هر فریضه که ترک کرده ای همه را به جای آوری؛ پنجم، این گوشتی که در بدن تو به معصیت روییده (۱۱) است، به غم و (۱۲) ألم و گریه و زاری و ریاضت (۱۳) بگدازی (۱۴) تا آنکه پوست به (۱۵) استخوان چسپد (۱۶) پس گوشتی تازه به عبادت (۱۷) و (۱۸) طاعت به هم رسد؛ ششم، آنکه بدن را (۱۹) ألم طاعات بچشانی چنانکه حلاوت معصیت چشانیده ای (۲۰).

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - بنشیند / M نشیند.

۲- (۲) - تعبیر «ثکلتک أمک» که مرحوم مجلسی اول بدین ریخت ترجمه کرده تعبیری است که عرب در مقام انکار فراوان به کار می برده و حقیقت لفظ آن را اراده نمی کرده است (نگر: فتح الباری ی ابن حجر، ۳۴۴/۷، و ۴۰/۱۳، و: عمده القاری ی عینی، ۲۱۸/۱۷).

۳- (۳) - استغفار/ در M راء زیر دارد.

۴- (۴) - بدرستی که استغفار / M ندارد.

۵- (۵) - است / M ست.

۶- (۶) - را / M ندارد.

۷- (۷) - بر / M از.

۸- (۸) - به / M بر.

۹- (۹) - معصیت / M معصیت.

۱۰- (۱۰) - به / M با.

۱۱- (۱۱) - روییده / M روئیده.

۱۲- (۱۲) - و/ در M زبر دارد.

۱۳- (۱۳) - ریاضت / M ریاضات.

۱۴- (۱۴) - بگدازی / M بگداری.

۱۵- (۱۵) - به / M بر.

۱۶- (۱۶) - چسپد/چنین است در R به بای پارسی. M چسپد.

۱۷- (۱۷) - عبادت/ در M تاء زیر دارد.

۱۸- (۱۸) - و/ در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹) - را / M و.

۲۰- (۲۰) - چشانیده ای / M چشانیده. از برای نصّ روایت، نگر: نهج البلاغه، با ترجمه دکتر-

و اخبار برین مضمون بسیارست (۱) و این مقام گنجایش آنها ندارد. (۲) پس بعد ازین در مقام (۳) ...

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - بسیارست / M بسیار است.

۲- (۲) - ندارد / M + تمام شد. بتوفیق الله تعالی. الباقی را M ندارد.

۳- (۳) - در مقام/مطلب در دستنوشته R همینجا تمام گردیده و باقی سپید گذاشته شده است.

در زیارت از بعید

مؤلف: علامه میر سید احمد علوی عاملی

تحقیق و تصحیح: محمّد جواد نور محمّدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

رساله حاضر پیرامون حکم نماز زیارت در مواقعی است که زائر از راه دور معصومین علیهم السّلام را زیارت می کند. مؤلف بزرگوار اثر بر این عقیده است که در مواردی که زیارت معصوم علیه السّلام از دور خوانده می شود باید نماز زیارت بر زیارت مقدم شود بر خلاف جایی که زائر فیض حضور در حرم معصومین علیهم السّلام را به دست می آورد، که در آن هنگام باید بعد از زیارت نماز زیارت خوانده شود.

از آنجا که مؤلف بر نظرات استاد و پدر همسر خویش جناب سید الحکماء میرداماد بسیار تأکید دارد و سعی بر پذیرش همه نظرات او و تأیید و استدلال بر اثبات آنهاست بعید نیست که این رساله را نیز در تأیید نظر سید داماد قدس سرّه نگاشته باشد. این مسئله یکی از موارد اختلاف در میان میرداماد و شیخ بهایی بوده است. (۱)

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - در این مورد بنگرید به: شرح زیاره العاشوراء، للعلامة الشيخ أبي المعالي الكلباسي، -تحقيق: شيخ يوسف احمد الاحسائي، ص ۱۱۱-۱۲۱، مکتبه فدک لإحياء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۲۸.

در این اثر حکیم و فقیه بزرگوار میر سید احمد علوی عاملی با استناد به روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و سخنان بزرگان شیعه به اثبات این مطلب می پردازد.

تصحیح این رساله بر اساس تنها نسخه موجود-بر اساس اطلاع ما-از آن که در کتابخانه شخصی حضرت علامه سید محمد علی روضاتی قرار دارد انجام گرفته است.

و راهنمایی بر این اثر و تهیه نسخه آن را مرهون الطاف سرور عزیز جناب آقای حامد ناجی اصفهانی هستم. از آن سید جلیل القدر و استاد معظم و از این فاضل محترم سپاسی ارادتمندانه دارم.

در اطراف نسخه موجود حواشی غیر مربوط به رساله آمده است که به آن نپرداخته ایم و اختلاف روایات را بر اساس متون منابعی که مؤلف از آنها ستانده گزارش کرده ایم. تا خواننده محقق بتواند بر چند و چون نسخه نیز وقوف یابد.

در ابتدای رساله به پاس حرمت مؤلف محترم اثر به شرح حالی کوتاه از ایشان بسنده کرده ام که امید است مقبول اهل نظر افتد.

در چند مورد از راهنمایی دوست فاضل و بزرگوار جناب آقای جويا جهانبخش نیز بهره جسته ام که صمیمانه سپاسگزار ایشانم. امید این اثر مورد توجه حضرت باری- جلت عظمته-قرار گیرد.

و السلام

محمد جواد نور محمدی

دوم صفر الخیر ۱۴۲۹ قمری

ص: ۳۳۲

میر سید احمد علوی عالم فاضل، حکیم محقق و متکلم اصولی قرن یازدهم قمری است که از محضر پرفیض میرداماد-که وی سمت دامادی و پسر خاله گی میر را نیز داشته-و شیخ بهایی بهره برده و از هر دو استاد خویش اجازه داشته است. همچنین از دایی خود شیخ عبد العالی فرزند محقق کرکی نیز اجازه داشته است.

از سال تولد او اطلاع دقیقی موجود نیست اما می دانیم در اصفهان تولد یافته است (۱).

اکثر اجداد آن جناب از افراد برجسته و عالمان صاحب علم و فضیلت بوده اند و نسب شریفش به محمد دیباج می رسد.

از آن جناب آثار گرانقدری بر جای مانده است که در اینجا به یاد کرد نام آنها بسنده می کنیم.

۱- إظهار الحق و معیار الصدق: در حمایت از میرلوحی سبزواری که وی رساله ای در مذمت ابو مسلم خراسانی و حلاج پرداخته و مردم بر او شوریدند.

۲- الأغالیط.

۳- بیان الحق و تبيان الصدق؛ در احکام وقف.

۴- تعلیقه بر حاشیه خفری بر شرح جدید تجرید قوشجی.

۵- تعلیقه بر حاشیه دوانی بر تهذیب.

۶- تعلیقه بر حاشیه میر سید شریف بر شرح عقائد عضدی.

۷- ثقوب الشهاب فی رجم المرتاب.

۸- جواب سؤالات خواجه نصیر از شمس الدین خسروشاهی.

۹- حظیره الأنس، من أركان كتاب رياض القدس: شرح مختصر تجرید است.

۱۰- تقدّم نماز زیارت در زیارت از دور (رساله حاضر).

ص: ۳۳۳

- ۱۱- حواشی بر شرح هدایه میدی.
- ۱۲- حواشی بر کافی.
- ۱۳- حواشی بر من لا یحضره الفقیه.
- ۱۴- الخطفات القدسیه: مقالاتی است در حکمت.
- ۱۵- رساله ای در اصول اعتقادات.
- ۱۶- رساله ای در اقوال دایه الأرض.
- ۱۷- رساله ای در دیباچه آینه حق.
- ۱۸- رساله ای در نجاست خمر.
- ۱۹- رساله ای در نسب معاویه.
- ۲۰- رساله ای در وقف کفران: گفتاری کوتاه در مبحث وقف در علم تجوید.
- ۲۱- روضه المتّقین، حاشیه بر قسمت پنجم و ششم تجرید الاعتقاد خواجه طوسی.
- ۲۲- ریاض القدس، شرح و حاشیه بر شرح تجرید قوشجی و خفّری.
- ۲۳- سیاده الأشراف.
- ۲۴- شرح اثنی عشریه شیخ بهائی.
- ۲۵- شرح اشعار اوّل جذوات.
- ۲۶- شرح الایماضات میرداماد در مسئله حدوث.
- ۲۷- شرح برهان شفاء.
- ۲۸- شرح قاطیغوریاس شفاء.
- ۲۹- شرح قبسات (۱)
- ۳۰- شهاب المؤمنین فی رجم الشیاطین المبتدعین.

۱- (۱) - به همت محقق پرتلاش جناب آقای حامد ناجی اصفهانی تحقیق و چاپ شده است.

۳۲- عقد الجواهر المتعلقة بكتاب التجريد الزاخر؛ شرح قسمت جواهر و اعراض تجريد الاعتقاد.

۳۳- عنایات الأخیار، در شرح استبصار.

۳۴- كحل الأبصار.

۳۵- كشف الحقائق، در شرح تقویم الإیمان عربی میرداماد است. (۱)

۳۶- لطایف غیبی، فارسی (۲)

۳۷- لوامع ربّانی، در رفع شبهات نصرانی.

۳۸- لغز لوامع ربّانی؛ در مباحث عددی.

۳۹- مصابیح القدس و قنادیل الأنس.

۴۰- مصقل الصفا، فارسی و در ردّ بر نصاری (۳)

۴۱- المعارف الإلهیة؛ شرح حدیث «من عرف نفسه...».

۴۲- معراج العارفين؛ شرح منهاج السالکین بحرانی.

۴۳- عروه الوثقی یا مفتاح الشفاء.

۴۴- مناهج الأخیار؛ شرح استبصار و به نام عنایات الأخیار نیز خوانده شده است.

۴۵- منهاج صفوی: درباره فضایل سادات.

۴۶- منهاج الصحه.

۴۷- نفحات اللاهوتیه فی العشرات البهائیه؛ پیرامون ایرادات وارده بر شیخ بهایی.

رحلت ایشان در اصفهان در میان سال های ۱۰۵۴ و ۱۰۶۰ بوده است و در تخت فولاد در تکیه آقا رضی مدفون گردید.

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - در فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان، ج ۱، ص ۱۷۴ معرفی شده است.

۲- (۲) - به اهتمام سید جمال الدین میردامادی چاپ شده است.

۳- (۳) - به همت فاضل ارجمند حامد ناجی اصفهانی تحقیق و چاپ شده است؛ لازم به ذکر است در نوشتن شرح احوال میر سید احمد علوی عاملی علاوه بر منابع پیشین از مقدمه این کتاب و شرح قبسات که هر دو به همت محقق ارجمند حامد ناجی اصفهانی بوده است، بهره جسته ام.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معروضِ رای عالم آرای ناظم نظام سلطنت و شاهنشاهی، فلک الافلاک معدلت و پادشاهی، اعنی بندگان همایون اشرف اقدس ارفع اعلی اللّٰهم اجعل امّید دَوامه اطوال الآماد و مَدی عمره اقصى الآباد مستقرا علی مستقر السلطنه فی الأصقاع، مستویا علی سریر الخوقنه فی الأرباع و الأقطاع آمین رب العالمین، می دارد بنده دعاگوئی بی حد احمد که احادیث از ائمه معصومین- صلوات اللّٰه علیهم اجمعین- و همچنین مشهور میان افاخم علماء امامیه و اعظم مجتهدین اثنا عشریه از قدما و متأخرین- قدس اللّٰه ارواحهم و جعل فی اعلی علین قرارهم- که مجالی انوار الهی و خازنان احکام رسالت پناهی و اوصیای طاهرین و اهل بیت مطهرین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین اند، آن است که زیارت هر گاه از دور باشد و در تحت قبه هیچ معصومی نباشد نماز زیارت بر زیارت مقدم است و این حکمی است مطّرد در زیارت رسول اللّٰه- صلی اللّٰه علیه و آله- و سائر ائمه معصومین- صلی اللّٰه علیهم اجمعین- و زیارت سَیِّده النساء فاطمه زهرا [ء]- علیها السلام- و حدیثی که مخالف باشد در این باب به نظر نرسیده و اما اگر زیارت از نزدیک باشد زیارت بر نماز مقدم است.

و کسی که کمال مهارت و تمام بضاعت در فقه و حدیث داشته باشد، اطلاع بر این فرع و تحقیق این فرق خواهد داشت. فلهدا اکابر ارباب علم و دانش و اصحاب فضل

و بینش که سخن سنجان وادی قدس و قدسی نژادان حظیره انسند، تصریح بر این مدعی نموده اند از برای اطمینان خاطر اشرف اقدس ناسکک مناسکک دعاگوئی بر وفق اقتضای برق وقت و بر حسب مساعدت قهرمان توفیق از بوارق انوار عالم قدس به مسامع فضل و کمال و موقف عرض همایون بی همال می رسانند [و بعضی] از عبارات اعظم اصحاب-رضی الله تعالی عنهم-را ذکر می نماید.

از آن جمله سید فقیه مکرم ربّانی ابن زهره حلبی که قدماء مجتهدین و محدثین اثنا عشریه استحققه الله تعالی برحمته و رضوانه در کتاب غنیه النزوع به این عبارت گفته است: «و أما صلاه الزیارة للنبی-صلی الله علیه و آله (۱)- أو لأحد الأئمة-علیهم السلام- فرکعتان عند الرأس بعد الفراغ عن الزیارة فإن أراد الإنسان الزیارة لأحدهم و هو مقيم فی بلده قدّم الصلاه ثم زار عقبیها (۲)». (۳)

یعنی نماز زیارت نبی صلی الله علیه و آله [یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام دو رکعت است برابر سر معصوم بعد از فارغ شدن از زیارت؛ پس اگر انسانی اراده زیارت یکی از این حضرات داشته باشد در حالتی که در شهر خود بوده باشد، نماز را مقدم می گزارد و بعد از آن زیارت می نماید.

و همچنین شیخ الشهید محمد بن مکی-قدس الله روحه- در کتاب ذکری از ابن زهره نقل نموده که: «قال ابن زهره رحمه الله تعالی (۴) من زار و هو مقيم فی بلده قدّم الصلاه ثم زار عقبیها (۵)» (۶)؛ یعنی کسی که زیارت کند در هنگامی که در شهر خود باشد مقدم دارد نماز را و بعد از آن زیارت کند بعد از نماز.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - در غنیه النزوع «صلی الله علیه و آله و سلم» است.

۲- (۲) - در نسخه «عقبیها» است.

۳- (۳) - غنیه النزوع، ابن زهره، تحقیق شیخ ابراهیم بهادری، ص ۱۰۹.

۴- (۴) - در ذکری «رحمه الله تعالی» ندارد.

۵- (۵) - در نسخه «عقبیها» است.

۶- (۶) - ذکری الشیعه، شهید اول، ج ۴، ص ۲۸۷.

و دیگر عروه الاسلام ابو جعفر محمد ابن بابویه-رضی الله عنه- در کتاب من لا یحضره الفقیه در اواخر کتاب حج در باب زیارت ذکر نموده است به این عبارت که: «فی باب ما یقوم مقام زیاره (۱) الحسین علیه السّلام و زیاره غیره من الأئمه علیهم السّلام لمن لا یقدر علی قصده لُبعد المسافه؛

روی ابن ابی عمیر عن هشام قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: إذا بعدت لأحدكم الشّقّه (۲) و به الدار فلیصعد علی منزله فلیصل رکعتین و لیؤم بالسّلام إلی قبورنا فإنّ ذلك یصل (۳) إلینا» (۴)؛ یعنی زیارت حضرت امام حسین و سائر ائمه معصومین-صلوات الله علیهم اجمعین- از دور که در ثواب برابر زیارت از نزدیک باشد؛ روایت نموده است به طریق صحیح از ابن ابی عمیر از هشام از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام که آن حضرت فرمود که هرگاه یکی از شما شیعیان از روضه مقدسه دور باشد و اراده زیارت داشته باشد باید که بر بام خانه خود رود و دو رکعت نماز زیارت گذارد و بعد از آن اشاره به جانب قبرهای ما نموده زیارت بجای آورد.

و ایضا شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی-قدس سره القدوسی- در کتاب مصباح المتهدجد در باب زیارت عاشورا از دور روایت نموده از صالح بن عقبه و سیف بن عمیره از علقمه بن محمد حضرمی از مولای ما ابی جعفر الباقر علیه السّلام تقدیم نماز و تاخیر زیارت را به این عبارت که:

«قال صالح بن عقبه و سیف بن عمیره قال علقمه بن محمد الحضرمی قلت لأبی جعفر-علیه السّلام-: علّمني دعاء أدعو (۵) ذلك اليوم إذا أنا زرته من قرب و دعاء أدعو به إذا أنا لم أزره من قرب و أوامأت من بُعد البلاد و من داری بالتسلیم (۶) إلیه. فقال لی: یا علقمه إذا أنت صلیت الرکعتین بعد أن تؤمی إلیه بالتسلیم (۷) فقل

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - در نسخه «زیارت الحسین» است.

۲- (۲) - در نسخه «الشفقه» است.

۳- (۳) - در نسخه «یصلی» آمده و ظاهرا اشتباه است.

۴- (۴) - من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تصحیح و تعلیق شیخ حسین اعلمی، ج ۲، ص ۳۷۶.

۵- (۵) - در مصباح المتهدجد: «أدعو به».

۶- (۶) - در مصباح المتهدجد: «بالسلام إلیه» آمده و در پاورقی «بالتسلیم» به عنوان نسخه بدل آورده شده است.

۷- (۷) - در مصباح المتهدجد: «بالسلام».

عند الإيماء (۱) بعد التكبير هذا القول فإنك إذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعوا به زوّاره من الملائكة كتب (۲) الله لك مائة ألف (۳) درجة و كنت لمن أشهد (۴) مع الحسين عليه السلام حتى تشاركه في درجاته (۵) ثم لا تعرف (۶) إلا في الشهداء الذين استشهدوا معه و كتب لك ثواب زیاره كلّ نبی و كلّ رسول و زیاره كلّ من زار الحسين عليه السلام منذ يوم قتل عليه و علی أهل بيته التحیه و السلام؛ (۷) ترجمه این حدیث شریف آن است که علقمه نقل می نماید که عرض نمودم به خدمت امام محمد باقر علیه السلام درباره آنکه تعلیم نماید مرا دعا و زیارت حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نزدیک و دور و فرق نماید میان این دو زیارت، پس آن حضرت فرمود که ای علقمه بعد از آنکه سلام دهی آن حضرت را و دو رکعت نماز گزار (۸) و بعد از آن تکبیر بجای آور و اشاره به جانب قبر نموده و بگوی این قول را یعنی زیارت کن به این زیارت که: «السلام علیک یا ابا عبد الله» تا آخر چنانچه شیخ الطائفه نقل نموده.

و هر گاه چنین کردی به تحقیق که کرده آنچه زائران او از ملائکه کرده اند و باری تعالی بنویسد از برای تو صد هزار درجه و منزلت؛ و مرتبت تو در ثواب، منزلت و رتبت کسی است که در جهادات در خدمت آن سرور [حضور] یافته باشد و الله تعالی از برای تو ثواب زیارت هر نبی و هر رسولی خوا [هد] نوشت و همچنین ثواب زیارت هر کسی که زیارت آن حضرت از ابتدای شهادت آن حضرت تا وقت زیارت تو نموده

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - در مصباح المتعجل: «الإيماء إليه من بعد».

۲- (۲) - در مصباح المتعجل: «و كتب».

۳- (۳) - در مصباح المتعجل: «ألف ألف».

۴- (۴) - در کنار نسخه به عنوان نسخه بدل «استشهد» آورده است.

۵- (۵) - در مصباح المتعجل: «تشاركهم في درجاتهم».

۶- (۶) - در مصباح المتعجل: «و لا تعرف».

۷- (۷) - مصباح المتعجل، شیخ طوسی، تحقیق علی اصغر مروارید، ص ۷۷۲.

۸- (۸) - در نسخه دو کعه نماز گذارد است که گویا اشتباه از کاتب است.

در نامه اعمال تو ثبت خواهد نمود؛ و بعد از نماز زیارت متوجه ذکر زیارت شده گفته است که: «السلام عليك يا ابا عبد الله» تا آخر دعا، چنانچه مشهور است. حتی کفعمی این حکم را دانسته و در مصباح خود نقل نموده است به این عبارت که:

«فمن أراد ذلك و كان بعيدا عنه عليه السّلام فليبرز إلى الصحراء أو يسعد سطحاً مرتفعاً في داره و يؤمى إليه بالسّلام و يجتهد في الدعاء على قاتله ثم يصلى ركعتين و ليكن ذلك في صدر النهار فإذا أنت صليت الركعتين المذكورتين آنفا فكبر الله مائه مرّه ثم أوم إليه عليه السّلام و قل «السّلام عليك» تا آخر زیارت.

یعنی کسی که دور باشد از مرقد مقدس آن حضرت باید که به صحرا رود یا صعود بر سطح بام نماید و متوجه آن جانب شده سلام داده و نفرین بر قاتلان آن حضرت نموده و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت گزارد و باید که در وقت بلند شدن آفتاب پیش از پیشین باشد. پس اگر دو رکعت نماز گزاردی بعد از آن صد نوبت «الله اکبر» بگویی و بعد از آن متوجه زیارت آن حضرت شده اشارت به آن جانب نموده، بگویی:

«السّلام عليك يا ابا عبد الله، السّلام عليك يا ابن فاطمه سيّده النساء العالمين» تا آخر زیارت، چنانچه مشهور است.

و باز شیخ الطائفه نور الله تعالى مرقد در همین کتاب در باب فضل روز جمعه و عمل های آن ذکر نموده به این الفاظ که: «و يستحبّ زیاره النبی صلی الله علیه و آله و الأئمه عليهم السّلام فی یوم الجمعة؛

روی عن الصادق علیه السّلام (۱) من أراد أن يزور قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و قبر أمير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين و قبور الحجج عليهم السّلام (۲) فليغتسل فی یوم الجمعة و یلبس (۳) ثوبین نظیفین و لیخرج إلى فلاحه من الأرض ثم يصلى أربع ركعات یقرأ فیهنّ ما تیسّر من القرآن، فإذا تشهد و سلّم فلیقم مستقبل القبلة و لیقل: «السّلام عليك أيها النبی و رحمه الله

ص: ۳۴۳

۱- (۱) - در مصباح المتهدج: «جعفر بن محمد علیهما السلام».

۲- (۲) - در مصباح المتهدج: «و هو فی بلده» اضافه دارد.

۳- (۳) - در مصباح المتهدج: «و یلبس».

و بركاته؛ السّلام عليك أيها النبي المرسل و الوصي المرتضى و السيّد الكبرياء و السيّد الزهراء و السّبطان (١) المنتجبان و الأدلاء (٢) الأعلام و الأئمّاء المنتجبون (٣) المستخزون (٤) جئت (٥) انقطاعاً إليكم و إلى آبائكم و ولدكم الخلف على برکه الحق (٦) فقلبي لكم مسلم و نصرتي لكم معده حتى يحكم الله لدينه (٧) فمعكم معكم لا مع عدوّكم إنّي لمن القائلين بفضلكم مقرّ برجعتكم لا أنكر الله قدره و لا أزعج إلا ما شاء سبحانه الله ذی الملك و الملکوت يسبح الله بأسمائه جميع خلقه و السّلام على أرواحكم و أجسادكم و السّلام عليكم و رحمه الله و بركاته». (٨)

معنی این حدیث و قول شیخ آن است که: سنت است زیارت نبی و ائمه معصومین علیهم السّلام در روز جمعه؛ روایت کرده شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السّلام که کسی که اراده زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین و قبرهای سائر ائمه معصومین علیهم السّلام داشته باشد باید که آن کس دو جامه پاک خود را بعد از آنکه غسل کرده باشد درپوشد و به صحرا رود پس نماز زیارت بگزارد و بعد از «الحمد» هر سوره ای که خواهد بخواند، بعد از آن روی به قبله ایستاده، زیارت کند زیارتی که مذکور شد و این زیارت مشتمل بر زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله است و حضرت فاطمه زهراء و سائر ائمه هدی علیهم السّلام.

و در روایت دیگر وارد است که

«افعل ذلك على سطح دارك»، یعنی این زیارت را بعد از نماز زیارت بر پشت بام خانه خود بکن. و باز در همین کتاب مذکور است که:

«و يستحب زيارة أبي عبد الله الحسين بن علي -عليهما السلام- مثل ذلك بعد أن يغتسل

ص: ٣٤٤

١- (١) - در نسخه «السلطان» است.

٢- (٢) - در مصباح المتهدجد: «و الأولاد».

٣- (٣) - در مصباح المتهدجد اضافه دارد.

٤- (٤) - در نسخه «المستخزون» است.

٥- (٥) - در نسخه «حيث» است.

٦- (٦) - در مصباح المتهدجد «على برکه حق».

٧- (٧) - در مصباح المتهدجد «بدینه» در متن آمده و «لدینه» را به عنوان نسخه بدل در پاورقی آورده است.

٨- (٨) - مصباح المتهدجد، شیخ طوسی، ص ٢٨٩.

و يعلو سطح داره أو فى مفازه من الأرض و يؤمى إليه بالسَّلام و تقول...»، یعنی مانند زیارت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از کردن و دو جامه پاک پوشیدن در روز جمعه و به پشت بام خانه خود رفتن تا به صحرا و بعد از نماز زیارت این زیارت را کردن که:

«السَّلام عليك يا مولاي و يا سيدي (١) و ابن سيدي؛ السَّلام عليك يا مولاي (٢) و يا قتيل ابن القليل و يا شهيد ابن الشهيد (٣)؛ السَّلام عليك و رحمه الله و بر كاته»، (٤) تا آخر.

پس از این احادیث بلاغت فرجام و عبارات فقهاء کرام ظاهر شد که نماز زیارت از دور مقدم است بر زیارت؛ اما نزدیک، زیارت مقدم است بر نماز و الله يحق الحق و يهدى السبيل.

تمت الرساله الشريفه، و الله الموفق المستعين.

ص: ٣٤٥

١- (١) - در مصباح المتعجد: «و سيدي».

٢- (٢) - در مصباح المتعجد: «يا مولاي و ابن مولاي».

٣- (٣) - در مصباح المتعجد: «الشهيد بن الشهيد».

٤- (٤) - مصباح المتعجد، ص ٢٨٩.

- ۱- مصباح المتهجد، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، تحقیق علی اصغر مروارید، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت.
- ۲- من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه قمی، تحقیق شیخ حسین اعلمی،
- ۳- غنیة النزوع، سید حمزه بن علی بن زهره حلبی، تحقیق شیخ ابراهیم بهادری، چاپ اول، ۱۴۱۷، مؤسسه امام صادق قم.
- ۴- دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، تحقیق رحیم قاسمی، محمد رضا نیلفروشان، چاپ اول، ۱۳۸۴، اصفهان.
- ۵- فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان، سید محمد علی روضاتی، ج ۱، چاپ جبل المتین، ۱۳۴۱ ش، اصفهان.
- ۶- لطائف غیبیه (آیات العقائد)، میر سید احمد علوی، به اهتمام سید جمال الدین میردامادی، ۱۳۹۶ قمری.
- ۷- شرح قبسات، میر سید احمد علوی، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، نشر مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران با همکاری نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۸- مصقل صفا، میر سید احمد علوی، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، چاپ امیر، قم، ۱۳۷۳.
- ۹- ذکر الشیعه فی أحكام الشریعه، شهید اول، تحقیق مؤسسه آل البیت، قم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹.
- ۱۰- شرح زیاره العاشوراء، العلامة الشیخ أبو المعالی الکلباسی، تحقیق الشیخ یوسف أحمد الأحسانی، مکتبه فدک لإحياء التراث، قم، الأولى، ۱۴۲۸ ق.

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی (۱۰۳۱)

تحقیق: علی صدرائی خوئی

[مقدمه محقق]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على عبده و رسوله و صفیه و حبیبه محمد و آله الطيبين الطاهرين.

شیخ بهایی از عالمان پرآوازه عهد صفوی در نیمه دوم قرن دهم و سه دهه اول قرن یازدهم هجری است.

آثار شیخ در علوم و فنون مختلف مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته و اغلب به صورت کتاب درسی درآمده است. مانند: فوائد الصمدیه در نحو، خلاصه الحساب در ریاضیات، تشریح الأفلاك و بیست باب در اسطرلاب در نجوم، الوجیزه در درایه، جامع عباسی در فقه، زبده الأصول در اصول فقه و غیره.

در نوشته حاضر عنوان آثار فقهی شیخ بهایی ذکر و پس از آن هفت استفتای فقهی از وی برای اولین بار تقدیم ارباب نظر می گردد.

آثار فقهی شیخ بهایی

اشاره

یکی از فنونی که شیخ در آن صاحب نظر بوده، فقه است. شیخ بهایی آثار چندی در

ص: ۳۴۷

فقه، نگاشته که همه مورد توجه محققان و فقیهان قرار گرفته است. آثار فقهی شیخ بهائی بر چهار دسته است.

الف) آثار در تمامی ابواب فقه

آثاری که در آنها شیخ بنا داشته مسائل تمامی ابواب فقه را مورد بحث و بررسی قرار دهد. شیخ سه اثر در این موضوع نگاشته، به این عنوانها

۱- جامع عباسی: این کتاب اولین دوره فقه فارسی غیر استدلالی است که به صورت رساله عملیه نوشته شده و مورد مراجعه عوام و خواص شیعه قرار گرفته است.

و بسیاری از مجتهدان با برخی حواشی که بر آن نوشته اند اجازه عمل به آن را به مقلدین خویش داده اند. (۱)

۲- جبل المتین؛

۳- مشرق الشمسین؛

که هر دو ناتمام مانده و شیخ در بیان فرق میان آنها چنین گفته است:

«یمتاز کتابنا الموسوم بمشرق الشمسین عن کتابنا المرسوم بالحبل المتین بأمور:

منها: اشتماله علی آیات الأحکام و البحث عن تفسیرها علی وجه لا مزید علیه، فهو جامع بین أحكام الکتاب و السنه و کتاب الحبل المتین مختص بالسنه.

و منها: ذکر أسانید الأحادیث بتمامها کما هی مذکوره فی الأصول الأربعة المشهوره مع اختصار تام غیر محلّ.

و منها: تصدیر کل حدیث برمز الأصل الذی نقل منه، لیسهل مراجعته الأصل عند الحاجة.

و منها: أنّ کلّ حدیث یحتاج إلی توضیح و بیان، فیبانه مذکور فی ذیله متصلا به من غیر فصل.

ص: ۳۴۸

۱- ((۱)) - سیمایی از شیخ بهایی در آئینه آثار، محمد قصری (مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ ش)، ص ۵۳.

و يمتاز كتاب الحبل المتين عن هذا الكتاب بأمور:

منها: اشتماله على ثلاثه أصناف من الأحاديث المعتبره أعنى الصحاح و الحسان و الموثقات و اختصاص هذا الكتاب بالأحاديث الصحاح لا غير.

و منها: أنّ الحبل المتين غير مختص بالأحاديث الوارده في الأصول الأربعة بل تشتمل كثير من الأحاديث التي لم تضمنها تلك الأصول و هي منقوله فيها من غيرها من الكتب المعتبره كأمالى و علل الشرائع و غيرها. و أمّا هذا الكتاب فجميع ما تضمنه من الأحاديث فهو منقول من الأصول الأربعة و ليس فيه شيء من غيرها.

و منها: إنّنا بسطنا الكلام في الحبل المتين في كثير من المطالب المهمه و أطلقنا عنان القلم في مظان... فيها و أمّا في هذا الكتاب فقد سلطنا جاده الإيجاز و الاختصار و أحلنا ما يحتاج من المباحث إلى الأطناب على ما حررناه في ذلك الكتاب و الله سبحانه و ولى التوفيق». (١)

(ب) شرح و حاشيه بر ديگر آثار

آثاری که شیخ به صورت حاشیه و شرح بر آثار فقهی دیگر نوشته است، بدین ترتیب:

۴- حاشیه علی من لا یحضره الفقیه؛

۵- شرح الفرائض النصیریة للمحقق الطوسی؛

۶- شرح اثنی عشریه صاحب معالم؛

۷- حاشیه علی مختلف الشیعہ للعلامه الحلّی.

(ج) بیان یک یا چند مسأله فقهی

آثاری که در بیان یک یا چند مسأله فقهی نوشته است. بدین ترتیب:

۸- رساله من الموارث؛

ص: ۳۴۹

۹- اثنی عرشیات الخمس فی الطهاره و الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج؛

۱۰- رساله فی ذبائح أهل الكتاب؛

۱۱- رساله الکر؛

۱۲- رساله القبله؛

۱۳- رساله فی استحباب السوره ردا علی بعض معاصریه؛

۱۴- رساله فی قصر الصلاه و إتمامها فی الأماكن الأربعة؛

۱۵- رساله فی أحكام سجود التلاوه؛

۱۶- مقاله فیما لا تتم به الصلاه من الحریر؛

۱۷- مقاله فی امتناع الزوج عن مطلق الاستمتاع؛

(د) استفتاءات شیخ بهایی

علاوه بر این آثار فقهی یاد شده، سؤالات مختلفی در موضوعات مختلف فقهی از محضر شیخ به عمل آمده و او به این سؤالات پاسخ داده است.

آنچه تا کنون از سؤال و جواب های شیخ بهایی شناسایی شده، چنین است:

۱۸- الأسئلة الجزائریه (أجوبه مسائل الشیخ صالح الجزائری): جواب مسائل فقهی که شیخ صالح بن حسن جزائری از شیخ بهایی پرسیده است. این سؤالات ۲۲ سؤال بوده که شیخ پاسخ داده است. آغاز آن چنین است.

الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله أجمعین» (۱)

ششمین سؤال آن درباره مراتب معصومین علیهم السّلام است. و خلاصه جواب شیخ بهایی این است که: حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله افضل خلائق است و بعد از آن حضرت علی امیر المؤمنین علیه السّلام و بعد از آن ها امام حسن و امام حسین علیه السّلام افضل مردمان هستند. اما تعیین مراتب بین نه امام بعدی، بهتر آن است که در این مورد توقف کنیم. (۲)

ص: ۳۵۰

۱- ((۱)) - کشف الحجب و الأستار، سید اعجاز حسین؛ ص ۱۶۴.

۲- ((۲)) - الذریعه، آقا بزرگ تهرانی؛ ج ۲ ص ۸۰؛ التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه - آیه الله العظمی المرعشی

النجفی، سید احمد حسینی: ج ۱ ص ۹۶، نسخه های ش ۱۶۹۱ و ۶۴۰۳.

این سؤالات به فارسی و پانزده سؤال است. (۱)

۲۰- أجوبه مسائل اللاهجي: بیست و دو پرسش است در تفسیر بعضی آیات و معنی بعض روایات و مطالبی از فقه و کلام و ریاضی، که میرزا جان لاهیجی گیلانی از شیخ بهائی پرسیده و شیخ به آن ها پاسخ داده است. (۲)

آغاز: «سؤالاتی که بندگان خلاصه افاضل اوان و زبده علمای زمان، مولانا حکیم میرزا جان لاهیجی از رکن الشریعه و مفتی الطریقه حجه الإسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد به جهت فتوی و استفسار و اخذ فتوی و امتحان کرده بودند و اجوبه حسنه که بندگان شیخ افاده نموده. السؤال الأول: قال الله تعالى: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» لما شاور- سبحانه و تعالی- مع الملائكة قبل خلقه آدم عليه السلام أن يجعله خليفه في الأرض ثم خلقه و خلق حواء و أمرهما بالسكون و الخلود في الجنة و أكل ما شاءا و نهاما عن قرب الشجرة الممنوعه و الأمر و النهي للوجوب، خصوصا إذا كان الأمر و الناهي هو الله سبحانه، فلو أطاعا بما أمروا بما نهيا لزم أن يخلد في الجنة أبدا، مع أن مشاورته مع الملائكة أن يجعله خليفه في الأرض لا في الجنة، فما الفائدة في الأمر بالسكون و نهى القرب عن الشجرة و كونها يقربه من الظالمين. التمس من الشيخ المحقق المدقق جامع بين المعقولات و المنقولات أن يرشدني إلى الصواب و تحقيق

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - الذریعه، آقا بزرگ تهرانی: ج ۲، ص ۸۴.

۲- (۲) - فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی: ج ۲ ص ۱۹۴، نسخه ش ۶۰۱، التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، سید احمد حسینی: ج ۱ ص ۸۶؛ جنگ فلسفی اسد الله دوانی (نسخه شماره ۶۶۰ مدرسه نمازی خوی) ص ۵۶۴-۵۶۵ فقط سؤال و جواب اول را دارد.

الجواب: هذا سؤال جيّد ينبئ عن فطره المعيّنه و فطنه أوزعيّه و ليس اقتترانه بالجواب موجبا لانحطاط رتبته و انتقاص درجته. اعلم - وفقك الله لارتقاء أرفع معارج الكمال - أنّ آدم و حوا إنّما أمرا بالسكنى فى الجنّه و هى أعمّ من الخلود و لا دلالة للعام على الخاص و الإضافات المتفقه يقوم بالمضافين ضعيفان و الأعراض كلّها حادثه لأنّ محلّها هو الجسم حادث، فقد سبق...

۲۱- أجوبه مسائل ابن شدقم: سؤال و جواب های فقهی و اعتقادی است که زین الدین علی بن حسن بن شدقم مدنی از شیخ بهایی پرسیده و شیخ به آن ها پاسخ داده است. (۱)

۲۲- أجوبه مسائل الثلاث (أجوبه مسائل شاه فضل الله): سه سؤال و جواب است درباره سه آیه: «وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي» و «أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» (۲)

۲۳- هفت سؤال و جواب فقهی (که در همین نوشته بدان پرداخته میشود).

هفت سؤال و جواب فقهی

از جمله سؤال و جواب های باقی مانده از شیخ بهایی، هفت سؤال و جواب فقهی است که در اینجا متن آن تقدیم می شود. نسخه منحصر آن در ضمن جنگ اسد الله بن

ص: ۳۵۲

-
- ۱- ((۱)) - التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، سید احمد حسینی: ج ۱ ص ۷۸-۷۹، نسخه های ش ۱۱۱۸ و ۶۶۶۲ فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی: ج ۲۷ ص ۱۱۵، نسخه ش ۱۰۶۶۲.
- ۲- ((۲)) - التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، سید احمد حسینی: ج ۱ ص ۸۶ نسخه ش ۴۰۷۷، و ج ۱ ص ۹۴ نسخه های ش ۱۰۰۳ و ۱۱۱۸؛ گویا رساله معرفی شده در فهرست دانشگاه طهران (ج ۱ ص ۴۲، نسخه ش ۹۱۸) نیز همین رساله است.

ظهیر الدین دوانی به دست ما رسیده است. اسد اللہ دوانی از شاگردان شیخ بهایی و از فیلسوفان شیعی سده یازدهم هجری است و تنها اثر شناخته شده از وی جنگ فلسفی است که در مدرسه نمازی خوی به شماره ۶۶۰ (و تصویر آن به شماره ۱۱۷۶ در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در قم) نگهداری می شود. برای اطلاع از محتوای این جنگ به فهرست نسخه های خطی مدرسه نمازی خوی ص ۳۵۷-۳۶۰ مراجعه شود. (۱)

این سؤال و جوابها در صفحه ۴۸۴-۴۸۵ جنگ مذکور تحریر شده اند. سؤالات یک یک طرح شده و شیخ ذیل هر کدام جواب آن ها را نوشته است.

امید که بتوانیم تمام این مجموعه سؤال و جواب ها را به اهل علم و ادب تقدیم کنیم.

و السلام

قم-علی صدرایی خویی

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - فهرست نسخه های خطی مدرسه نمازی خوی: ص ۳۵۷-۳۶۰.

بسم الله الرحمن الرحيم

صورت هفت مسئله ای که شخص از شیخ بهاء الدین رحمه الله استفتا نمود و شیخ در تحت هر سؤال جوابی نوشته.

سؤال اول: الماء المباح الداخل بنفسه إلى الأرض المغصوبه

ما يقول سيدنا-أطال الله بقاءه و كشف الله غمه الإسلام بهداه-في المباح الداخل بنفسه إلى الأرض المغصوبه هل على حكمه أو ينتقل إلى حكمها و أو زرع الغاصب في الأرض المغصوبه و دخل ماء مباحا لإصلاح زرعه هل يملكه أم يبقى على الإباحه أم يصير كالأرض. بين نوجر.

جواب:الثقه بالله وحده.

مجرد دخول الماء المباح بنفسه إلى الأرض المغصوبه لا يصيره مغصوبا بل لا يصير بمجرد ذلك ملكا لصاحب الأرض. نعم هو و الحال هذه أولى به من غيره و لو سبق إليه الغير، فعل حراما لكنه يملكه و نظير ذلك الصيد الموحل في أرض مملوكه فقد صرح الأصحاب-رضوان الله عليهم-بعدم تملكه بمجرد ذلك و نصّ الشيخ (١) و جماعه (٢) على ملك

ص: ٣٥٥

١- (١) -النهايه، شيخ طوسي، ج ١، ص ٣٢٥.

٢- (٢) -نهايه الأحكام، علامه حلي، ج ١، ص ٢٥٠.

الآخذ و إن فعل حراما و من هذا يعلم حكم الماء المستدخل إلى الأرض المغصوبه.

و الله أعلم.

سؤال ثانى: [فيما لو وجب نزع جميع الماء]

و ما يقول سيدنا-أصلحه الله به الإسلام و أهله-فيما لو وجوب نزع جميع الماء هل يفى ظن الأغلبيه ابتداء فى الرجوع إلى التراوح أم يجب النزع إلى أن تظهر الأغلبيه و لو نزع بقصد نزع الجميع نصف نصاب التراوح ثم ظهرت الأغلبيه هل يكفى إتمام ذلك النصاب أو يجب استيناف. أفد لا زلت مفيدا.

جواب:الثقه بالله وحده.

الأشبه الاكتفاء بظن الأغلبيه فى الرجوع إلى التراوح كما أن الأظهر فى صورته الثانيه الاكتفاء بإتمام النصاب و عدم وجوب الاستيناف. و الله أعلم.

سؤال ثالث: [فى من وجب عليه السعى فى تحصيل الاجتهاد]

و ما يقول سيدنا فيمن وجب عليه السعى فى تحصيل الاجتهاد و لم يدر بذلك إلى أن تأهل، هل يجب عليه طلاق الزوجات لذلك أم لا؟ و لو عقد و الحال هذا على امرأه أخرى هل تحل له أم لا؟ و لو علم بالوجوب قبل التزويج و أهمل و تزوج هل تحل له المعقوده عليها على أنها مانعه من الطلب أم لا؟

جواب:الثقه بالله وحده

طلاق الزوجات غير واجب عليه و لو عقد على أخرى حلت له بغير مزيد و لو تزوج مع العلم بأن التزويج مانع من الطلب فالنكاح صحيح. و الله أعلم.

سؤال الرابع: [فى ناس نذر سوره معينه]

و لو نذر سوره معينه كالتوحيد مثلا قبل علمه بالخلاف فى وجوب قراءه الجمعيتين فى

ص: ٣٥٦

يوم الجمعة، هل له أن يقرأهما في الجمعة، تفضيلاً من الخلاف أم يلزمه ما نذر؟ ولو نسي النذر وقرأ غير المنذوره في فريضه مثلاً هل ينحل نذره أم يجب عليه البقاء عليه؟

جواب: الثقة بالله وحده.

الأولى لزوم النذر، فإن قول الصدوق-طاب ثراه- بوجوب الجمعيتين في الجمعة (١) متروك، بل انعقد الإجماع بعده على خلافه و ما هذا شأنه لا يخرج لأجله عن مقتضى النذر و لو نسي النذر وقرأ غير المنذوره انتهى ذلك على انحلال النذر بالنسيان. و شيخنا الشهيد-قدس الله روحه- يميل إليه و الظاهر عدمه. أمّا لو قرأ غير المنذور فلا كلام في الانحلال. و الله أعلم.

سؤال خامس: [لو غصب إنسان أموالاً من أهل بلد]

و لو غصب إنسان أموالاً- من أهل بلد و خلطها بحيث لا- يتميز و أهلها غير محصورين بل و لا معلومين و إن علم بعضهم، هل يجوز لمن وقع في يده شيء من ذلك التصديق به عن مالكة أم لا؟

جواب: الثقة بالله وحده.

نعم. و الله سبحانه أعلم.

سؤال سادس: [في مال مجهول المالك]

و لو كان في ذمّه شخص مالا- مجهولاً- و لم يتصدّق عن مالكة بقدره و علم إصراره على ذلك؛ هل لمن ظفر بشيء من ماله التصديق به عن له عليه أم لا؟ و لو مات و الحال هذا و لم يوص هل يجوز التصديق بشيء من ماله عن أهل ذلك المال أم لا؟

جواب: الثقة بالله وحده.

إن ظفر بعين ذلك المال و آيس من التوصل إلى مالكة فلا مندوحة عن التصديق به عنه.

ص: ٣٥٧

أما لو ظفر بغيره من أموال ذلك الشخص فالظاهر وجوب رده على مالكه و عدم التصدق به و أما لو مات و لم يوص بالتصدق و علمنا عدم تصدق الوارث لم يبعد القول بجواز تصدق من في يده منه شيء و الفرق ظاهر عند التأمل. و الله أعلم

سؤال سابع: [في ما وقع في مسجد تراب مغضوب]

لو وقع في مسجد تراب مغضوب و لم تميز و لم يمكن إخراجه إلا بقلع طبقه من أرض المسجد، هل يجب ذلك أم لا؟
جواب: الثقة بالله وحده.

القول بجواز ذلك إذا لم يمكن استرضاء صاحب التراب غير بعيد عن الصواب.
و الله أعلم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

ص: ٣٥٨

اشاره

اصولى محقق و فقيه مدقق: شيخ محمد حسين اصفهاني

حائري (صاحب فصول)

تحقيق: مهدي باقري سياني

مقدمه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم رساله پيش رو يكي از ميراث گرانقدر فقهی است و مؤلف آن از درخشان ترين چهره های علمی شيعه در قرن سيزدهم هجری قمری می باشد.

ما در اين مقدمه، ابتدا تعريفی از علم فقه و جایگاه آن ارائه نموده و بعد از نگاهی کوتاه به حیات علمی مؤلف، به معرفی این رساله و نحوه تحقيق آن می پردازيم.

علم فقه و جایگاه آن

فقه در لغت به معنای فهم است؛ البته فهمی که همراه با فراست و دقت باشد (۱)؛ و به عبارت روشن تر فقه، یعنی فهم عمیق. (۲)

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - نگر: اساس البلاغه، ص ۴۷۹؛ النهايه، ج ۳، ص ۴؛ المصباح المنير، ج ۲، ص ۴۷۹.

۲- (۲) - بيان متفكر والامقام شهيد مطهري در «آشنائی با علوم اسلامی»، ج ۳، ص ۱۴

در اصطلاح، علم فقه علم به احکام فرعی شرع اسلام است از روی منابع ادله تفصیلی. (۱)

شهید بزرگوار مرحوم آیه الله سید محمد باقر صدر در بیانی مختصر، علم فقه را علم استنباط می دانند. (۲)

با توجه به تعریف پیش گفته از علم فقه، این علم-پس از معرفت و شناخت خالق هستی آفرین-برترین علوم است زیرا بواسطه آن، امر و نهی الهی شناخته می شود و به فرامین خداوند عمل و از نواهی او اجتناب می گردد؛ (۳) و از دیگر سوی، علمی که عهده دار نظام معیشتی انسان است و بواسطه آن انسان به بالاترین درجات کمال می رسد، علم فقه است. (۴)

درنگی کوتاه در حیات مؤلف

اشاره

مؤلف این اثر علمی بسیار ارجمند، علامه بزرگ، فقیه ژرف اندیش و اصولی بلند آوازه شیعه، مرحوم شیخ محمد حسین رازی اصفهانی حائری است که بیشتر با مهم ترین اثر اصولیش یعنی «الفصول الغریبه» شناخته می شود، وی و برادر بزرگش شیخ محمد تقی (۵) هر دو از درخشان ترین چهره های علمی شیعه می باشند. از زمان ولادت این دو اصولی نامدار، اطلاع دقیقی در دست نیست جز این که می توان گفت در

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - همان، ص ۱۵؛ و نیز نگر: القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۳۰؛ معالم الأصول، ص ۵۶.

۲- (۲) - دروس فی علم الأصول، ج ۱، ص ۳۶.

۳- (۳) - قسمتی از اجازه روائی شیخ حر عاملی به علامه محمد باقر مجلسی، چنین است: «...و إن أشرف أنواع العلوم هو العلم بالأحكام الشرعیة، فهو الوسيله إلى تحصیل السیاده الدنیویة و السعاده الأخرویه...»؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۱۰۳.

۴- (۴) - نگر: معالم الأصول، ص ۵۶.

۵- (۵) - شرح حال وی را نگر در: قبيله عالمان دین، ص ۱۱-۳۹؛ رساله صلاتیه، ص ۲۴-۴۳.

محدوده زمانی دهه پایانی قرن دوازدهم هجری بوده است. صاحب کتاب «الکرام البرره» زادگاه مؤلف را ایوان کیف از توابع ورامین تهران معرفی می نماید. (۱)

الف: استادان و شاگردان

دو نفر از استادان وی عبارتند از:

- شیخ علی بن شیخ جعفر کاشف الغطاء. (۲)

- شیخ محمد تقی صاحب «هدایه المسترشدين». (۳)

مرحوم علامه سید مصلح الدین مهدوی در کتاب «تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان» بیست و یک نفر از شاگردان مؤلف را نام برده است، (۴) افزون بر آنچه وی نام برده، برخی دیگر از خوشه چنان خرم علم این فقیه بزرگ عبارتند از:

- سید نظام الدین مازندرانی (۵) صاحب «تبیان الأصول».

- سید نصر الله استرآبادی (۶).

- سید جعفر طباطبائی. (۷)

- سید حسین بن سید رضا بروجردی. (۸)

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - الکرام البرره، ج ۱، ص ۳۹۰، رقم ۷۹.

۲- (۲) - نگر: اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۳۳.

۳- (۳) - علامه آقا بزرگ تهرانی در این مورد چنین می نویسد: «... و لما عاد إلى أصفهان شقيقه الحجة الكبير الشيخ محمد تقی... كان المترجم من الذين اكتسبوا من معارفه و انتهلوا من نمير فضله فقد حضر عليه مدّه طويله استفاد منه خلالها كثيرا...»؛ الکرام البرره، ج ۱، ص ۳۹۰، رقم ۷۹.

۴- (۴) - تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۳.

۵- (۵) - تراجم الرجال، ج ۲، ص ۸۵۰، رقم ۱۵۹۸.

۶- (۶) - همان، ص ۸۴۶، رقم ۱۵۹۰.

۷- (۷) - اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۴.

۸- (۸) - همان، ج ۶، ص ۱۸.

ب: برخی از آثار مؤلف:

- «الفصول الغرویه» این کتاب که در گذشته، در شمار کتب رسمی حوزه های علمیه بوده است، دارای نسخه های خطی متعدد است و تألیف آن در روز جمعه ۱۹ ذی الحجه ۱۲۳۲ قمری به پایان رسیده است. بر این کتاب حواشی متعددی نگاشته شده و آیه الله سید صدر الدین صدر، آن را مختصر نموده و نام آن را «خلاصه الفصول» نهاده است؛ صاحب روضات الجنّات در مورد این کتاب چنین می نویسد: «... و کتابه هذا أحسن ما كتب في أصول الفقه و أجمعها للتحقيق و التدقيق و أشملها لكل فكر عميق... و قد تداولته جميع أيدي الطلبة في هذا الزمان، و تقبلته القبول الحسن في جميع البلدان...» (۱).

- «مشارع الأحكام في تحقيق مسائل الحلال و الحرام» توضیح درباره این اثر در ادامه خواهد آمد.

- «الرساله الصومیه» علامه آقا بزرگ تهرانی در الذریعه این کتاب را از جزء آثار صاحب بر می شمارد. (۲)

ج: وفات مؤلف

در مورد تاریخ رحلت مؤلف اختلاف وجود دارد و پنج قول ذکر شده است که قول صحیح آن، دوشنبه ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۵۵ قمری است این قول، در «تراجم الرجال» به نقل از خط یکی از شاگردان صاحب فصول ذکر شده است. (۳)

مؤلف این اثر پس از عمری پربرکت که به تدریس، تألیف، عبادت، تعظیم شعائر

ص: ۳۶۴

۱- ((۱)) - روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- ((۲)) - الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۰۵، رقم ۱۲۳۴.

۳- ((۳)) - تراجم الرجال، ج ۲، ص ۶۷۵، رقم ۱۲۵۲.

و جهاد گذشت، (۱) در کربلای معلی وفات یافت و در یکی از حجره های صحن کوچک حضرت سید الشهداء علیه السلام، دفن گردد؛ در این حجره مرقد صاحب ضوابط الأصول نیز قرار دارد.

د: مبارزات مؤلف با اخباری ها و فرقه شیخیه:

اگرچه علامه وحید بهبهانی، اولین کسی است که خطر تفکر اخباری گری و اخباری ها را احساس نمود و به صورت جدی به مبارزه علنی با اخباریان پرداخت و در پرتو عزم قوی و تلاش جدی، بساط آنان را برچید؛ ولی حرکت اخباریان، پس از وی به صورت آرام و خزنده ادامه پیدا نمود. صاحب این کتاب، از کسانی است که در طبقه دوم شاگردان وحید بهبهانی قرار دارد و به مبارزه با اخباریان پرداخته است.

همچنین مؤلف از اولین کسانی است که به ماهیت فرقه شیخیه پی برد و صراحتاً آنان را از خود طرد می کرد. صاحب روضات الجنّات در این دوره سفری به کربلاء دارد و گزارشی از بعضی از سخنرانی های صاحب فصول را به صورت مختصر ارائه نموده است، و در این مورد چنین می نویسد: «...و کان هذا الشيخ المعظم كثير الطعن و التشنيع على طائفه الشيخيه المنتسبين إلى الشيخ أحمد [الأحسائي] البحراني المقدم إليه الإشاره متجاهرا باللعن عليهم و التبري عن عقائدهم الفاسده على رءوس الأشهاد...» (۲)؛ مرحوم علامه آقا بزرگ تهرانی در این مورد چنین می نویسد: «...و کان فی کربلاء یوم ذاک فریق من الشیخیه و کان المترجم کثیر التشنیع علیهم حتی ضعف نفوذهم و کسر شوکتهم و...». (۳)

ص: ۳۶۵

۱- (۱) - بیان صاحب الکرام البرره چنین است: «...و هكذا قضی عمره الشریف بین تدریس و تألیف و عبادہ و تعظیم شعائر و جهاد و نضال حتی أجاب داعی ربّه...». ج ۱، ص ۳۹۰، رقم ۷۹.

۲- (۲) - روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳- (۳) - الکرام البرره، ج ۱، ص ۳۹۰، رقم ۷۹.

-مؤلف از منکرین انتساب کتاب فقه الرضا، به حضرت امام رضا علیه السلام می باشد و در این کتاب و کتاب فصول به این مطلب تصریح نموده است. (۱)

-مبنای مؤلف، بر اخذ روایات است نه طرد آن؛ از همین روی در سند روایات هر جا توثیق یا مدحی رسیده باشد، آن را اخذ نموده و به آن استناد می کند.

-یکی از روایانی که درباره وی اختلاف نظر وجود دارد، سهل بن زیاد آدمی قمی است. مؤلف در این اثر، هماهنگ با بزرگانی چون شیخ طوسی در رجال (۲)، شیخ مهذب الدین صاحب فائق المقال (۳)، شیخ حرّ عاملی (۴)، وحید بهبهانی (۵)، سید بحر العلوم (۶) و سید محمد باقر شفتی اصفهانی، صاحب مطالع الأنوار (۷) قائل به حسن و اعتبار سهل بن

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - درباره کتاب «فقه الرضا» و مؤلف آن نگر: مقدمه کتاب «فقه الرضا»، ص ۱۰-۵۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۲۳۰-۳۲۲؛ مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۲۵-۳۰.

۲- (۲) - رجال الطوسی (تحقیق جواد قیومی)، ص ۳۸۷، رقم ۵۶۹۹؛ بیان شیخ طوسی در این مورد چنین است: «سهل بن زیاد الآدمی، یکتی أبا سعید، ثقه، رازی».

۳- (۳) - فائق المقال، ص ۱۱۷، رقم ۴۸۳.

۴- (۴) - وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۸۹؛ قسمتی از عبارت شیخ حر عاملی، چنین است: «سهل بن زیاد... و رجح بعض مشایخنا المعاصرین توثیقه؛ و لعله أقرب»؛ و نیز نگر الرجال (شیخ حر عاملی) ص ۱۳۶، رقم ۶۹۵.

۵- (۵) - حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص ۷۴۰؛ عبارت مرحوم وحید بهبهانی چنین است: «... و سهل أيضا ثقه علی الأقوی...» و نیز نگر «الموسوعه الرجالیه المیسره»، ص ۲۲۷-۲۲۸، رقم ۲۷۶۸؛ عبارت کتاب چنین است: «...ذهب بعض کالوحید- رحمه الله- إلى وثاقته لكثرة رواياته و روايه الأجلاء عنه، و كونه شيخ الإجازة و...».

۶- (۶) - الفوائد الرجالیه «سید بحر العلوم»، ج ۳، ص ۲۱-۲۳؛ قسمتی از عبارت سید بحر العلوم، چنین است: «...و الأصح توثیقه، وفاقا لجماعه من المحققین...».

۷- (۷) - الرسائل الرجالیه (سید شفتی) ص ۴۵۸-۴۶۰.

زیاد می شود. از دیگر عالمان و فقیهان شیعی که همچون مؤلف قائل به وثاقت سهل بن زیاد هستند می توان به اعلام زیر اشاره نمود:

- میرزا حسین نوری طبرسی در خاتمه مستدرک الوسائل. (۱)

- شیخ عبد الله مامقانی در تنقیح المقال. (۲)

- امام خمینی در کتاب الطهاره. (۳)

- مرحوم آیه الله شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم الرجال (۴) و مستطرفات المعالی. (۵)

- مرحوم آیه الله شیخ غلامرضا عرفانیان در مشایخ الثقات. (۶)

- آیه الله حسین مظاهری - مدّ ظلّه - زعیم حوزه علمیه اصفهان در الثقات الأخیار. (۷)

و: مؤلف در کلام دیگران

اشاره

در این قسمت تنها به نقل دو مورد اکتفا می کنیم

- بیان صاحب روضات الجنات:

وی در شرح حال مرحوم شیخ محمد تقی رازی صاحب «هدایه المسترشدين»

ص: ۳۶۷

۱- ((۱)) - نگر: خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۴۸.

۲- ((۲)) - تنقیح المقال (چاپ سنگی)، ج ۲، ص ۶۵.

۳- ((۳)) - کتاب الطهاره ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۹؛ قسمتی از بیان حضرت امام در این مورد، چنین است: «...فإن سهل بن زیاد و إن ضَعْفَ لکن المتَّبِعِ فی روایاته یطمئنُ بوثاقته- من کثره روایاته و إتقانها و اعتناء المشایخ بها- فوق ما یطمئنُ من توثیق أصحاب الرجال...».

۴- ((۴)) - مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۱۷۵-۱۷۸، رقم ۶۷۲۱.

۵- ((۵)) - مستطرفات المعالی، ص ۱۴۴-۱۴۵، رقم ۳۲۶؛ قسمتی از عبارت کتاب چنین است: «... و أطال النوری فی حقه و أوضح وثاقته و ضَعْفَ قول المضعف بأمور فالوثاقه راجحه».

٦- (٦) - مشايخ الثقات (چاپ جامعہ مدرسین)، ص ٦٧، رقم ٩٧ و ص ١٩٩، رقم ٩.

٧- (٧) - الثقات الأخيار، ص ١٩٢-١٩٣، رقم ٦٩٩.

چنین می نویسد:

«...قد كان لشيخنا المعظم إليه أخ فاضل فقيه، و صنو كامل نبیه، و حبر بارع وجیه من أولاد أمه و أبيه، جعله الله تعالى منه بمنزله هارون من أخيه و هو الفاضل المحقق المدقق المتوحد في عصره المسمى بالشيخ محمد حسين صاحب الفصول في علم الأصول...» (۱).

— بیان صاحب نجوم السماء

وی در این مورد چنین می نویسد:

«الشيخ محمد حسين... آیتی از آیات ربّانی و علامه بی نظیر و لا ثانی؛ فضلش مستغنی از اظهار، و صیت کمالش مشهور در اقطاع و اقطار است؛ کتاب الفصول الغرویة فی الأصول الفقہیة شاهد عدل بر کمال عدیم المثال او است و...» (۲).

نکاتی درباره مشارع الأحكام:

الف: فقاہت مؤلف

قوّت و قدرت مؤلف در علم اصول با اثر بسیار ارجمند «الفصول الغرویة» شناخته می شود و احیاء «مشارع الأحكام» تلاشی است در جهت بازشناسی قدرت علمی مؤلف در فقه.

ب: موقعیت علمی مؤلف

این کتاب در اوج اقتدار و اشتهار علمی و اجتماعی مؤلف نوشته شده است. مرحوم علامه آقا بزرگ تهرانی این قسمت از حیات مؤلف را چنین بیان می کند: «...ثمّ هاجر إلى العراق فسكن كربلاء و أخذت شهرته بالاتساع تدريجا حتى عدّ في مصاف علماء عصره و في رعیل الأول منهم و رأس فعلا منصبه الزعامه و دست الرئاسة فاذا به الأوحدي الفذ و العالم المبرّز و استغل في التدريس و التقليد و...» (۳).

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- (۲) - نجوم السماء، ص ۴۰۶، رقم ۵۴.

۳- (۳) - الكرام البرره، ج ۱، ص ۳۹۰، رقم ۷۹۵.

مؤلف در بازیابی اقوال و مراجعه به کتب فقهی مانند المناهج السویة (مرحوم فاضل هندی) و مانند آن استناد نموده است و حال آنکه این اثر ارجمند کمتر در دسترس بوده است و تعدادی محدود از فقهاء مانند صاحب جواهر الکلام به آن مراجعه و از آن نقل قول نموده اند.

د:بستر زمانی آفرینش این اثر:

اگرچه تاریخ دقیق تألیف این کتاب در دست نیست ولی می توان با استناد به برخی قرائن -چون تصریح مؤلف به نوشتن این کتاب پس از الفصول الغرویة (۱) و بیان کاتب در حاشیه اولین صفحه از نسخه خطی موجود- دوره آفرینش این اثر را نیمه دوم از دهه پنجم قرن سیزدهم هجری قمری دانست.

نکاتی درباره نسخه کتاب

-کاتب که شاگرد مؤلف نیز می باشد این کتاب را در دوره بحرانی فراگیر شدن طاعون و وبای سال ۱۲۴۶ قمری عراق نوشته است؛ وی در قسمتی از حاشیه کتاب، این وضعیت را چنین گزارش می کند: «إلی الآن که یازدهم شهر ذی الحجه الحرام است تخمیناً آنکه [طاعون و وبا] چهار هزار خلق، از داخل کربلاء تا خارج کشته است...».

-از حواشی کتاب می توان استنباط کرد که دو نسخه از کتاب، در اختیار کاتب بوده است. (۲)

-دو گونه حاشیه در کناره نسخه موجود است که برخی از کاتب و برخی نیز به احتمال قوی از مؤلف می باشد

-با استناد به یکی از دو حاشیه موجود در برگه هشتم نسخه خطی می توان استنباط

ص: ۳۶۹

۱- (۱) -نگر: مقدمه مؤلف بر مشارع الأحكام، ص ۳۵۹.

۲- (۲) -مانند این که، کاتب در برخی موارد- اگرچه محدود- نسخه بدل ذکر می کند.

کرد که کاتب هر قسمت از کتاب را پس از کتابت به مؤلف ارائه می نموده است دلیل این سخن این که در پایان حاشیه مورد اشاره این کلمات نوشته شده است: «منه عفی عنه» و این نوع نگارش، از مؤلف است و نه کاتب؛ شاهد دیگر بر این ادعا، نقل دیگر حواشی مؤلف است که با این کلمات پایان پذیرفته است: «منه دام ظلّه». (۱)

- حواشی کتاب در بردارنده برخی نکات ناب و سودمند تاریخی نیز می باشد مانند تعیین و ضبط تاریخ دقیق وفات مرحوم شریف العلماء مازندرانی (۲) و مرحوم ملا علی بروجردی (۳) - داماد میرزای قمی و جدّ مرحوم حاج آقا منیرالدین بروجردی اصفهانی. (۴)

معرفی این کتاب در بیان علامه روضاتی

محقق و کتاب شناس بزرگ علامه سید محمد علی روضاتی که خود در سال های جوانی از وجود این نسخه مطلع و آن را دیده است، در حواشی ارزشمند خویش بر کتاب ارجمند «مکارم الآثار» در معرفی علامه شیخ محمد حسین اصفهانی حائری در

ص: ۳۷۰

۱- ((۱)) - همچنین این عبارت کاتب، که در یادداشت های روز یکشنبه ۱۷ ذی قعدة ۱۲۴۶، چنین می نویسد: «می خواهم جزوه ها را تندی بنویسم و به جناب حاجی استاد رد کنم نسخه اصل [را]».

۲- ((۲)) - عموم کسانی که متعرض وفات مرحوم شریف العلماء مازندرانی شده اند، تنها سال وفات را ذکر کرده اند و یا افزون بر آن، متذکر طاعون فراگیر عراق در آن سال ها شده اند؛ ولی در حاشیه این کتاب، حتی روز و ماه وفات شریف العلماء نیز مشخص شده است؛ عبارت کاتب در حاشیه کتاب چنین است: «الیوم ۲۴ شهر ذی قعدة ۱۲۴۶... خلق بسیار مردند و جناب شریف العلماء، ملا شریف مازندرانی ملقب به آخوند مطلق، مرد...».

۳- ((۳)) - کاتب در این مورد چنین می نویسد: «...شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۴۶ از آشنایان... ملا علی بروجردی، داماد میرزای مرحوم، قمی صاحب قوانین مرد...».

۴- ((۴)) - مرحوم علامه معلم حبیب آبادی در مکارم الآثار ج ۷، ص ۱۹۲۱، رقم ۱۱۶۱ در این مورد چنین می نویسد: «مرحوم ملا علی بروجردی از اجله علماء زمان خود و داماد میرزای قمی بوده و در سنه ۱۲۶۲ وفات کرده و در بروجرد دفن شد و...»

مورد کتاب مشارع الأحكام و خصوصیات آن، چنین می نویسد: «...اضافه می کنم که صاحب ترجمه را کتابی در فقه بوده به نام «مشارع الأحكام» که نسخه ای از آن به خط یکی از شاگردانش به نظر راقم این سطور رسیده، و این نسخه دارای هفتاد برگ است به خط نستعلیق از آغاز کتاب طهارت تا اواخر مبحث مسح، و ظاهراً بقیه اوراق آن مفقود شده و کاتب آن را در عین ابتلای عراق به طاعون عام سال ۱۲۴۶ استنساخ کرده و یادداشت های مهمی نیز در باب واقعه طاعون در گوشه و کنار نسخه نوشته است که از جمله تاریخ دقیق وفات شریف العلماء مازندرانی را... و آنچه در اینجا شایسته تذکر است این که اولاً: کاتب در چند موضع از صاحب ترجمه به عنوان شیخنا آقا محمد حسین دام ظلّه یاد کرده، و ثانیاً: واقعه در گذشت فرزند پسری از صاحب، عنوان را با این عبارت ضبط کرده است که: الیوم هشتم شهر ذی الحجّه الحرام سنه ۱۲۵۶ به دو روز قبل از عید اضحی طاعون شدّت کرده، در کربلای معلی از دو یست، سیصد، بل متجاوز کشته، و شیخ علی ابن آقا محمد حسین - دام ظلّه - مصنف هذا الكتاب - مشارع الأحكام - به سن دوازده سیزده، باری قریب به بلوغ بود، جوانک مضبوط، طفلک را کشته... تا آخر». (۱)

معرفی نسخه:

همان گونه که در قسمت های قبل این مقدمه گذشت کاتب در ابتدای کتاب، خود را شاگرد صاحب فصول معرفی می کند، ولی اطلاع دقیقی از وی در دست نیست جز این در حاشیه صفحه ۱۷ نسخه خطی کاتب از خود با عنوان «شیخ الکجائی الگیلانی» نام می برد؛ در کتاب «آشنائی با چند نسخه خطی» در این مورد، چنین نوشته شده است «در الذریعه... و مکارم الآثار... از شیخ حسن به محمد علی کجائی کهدمی، زاده ۱۲۰۳، مؤلف ارشاد المتعلمین در سال ۱۲۴۵ در کربلاء یاد می شود که می تواند نگارنده این

ص: ۳۷۱

یادداشت‌ها همو باشد» (۱)؛ تنها نسخه شناخته شده و اصل این اثر ارجمند، در کتابخانه فقیه وارسته آیه الله العظمی سید احمد زنجانی بوده و پس از وی به فرزند دانشمندش، فقیه و رجالی بزرگ حضرت آیه الله العظمی سید موسی شبیری زنجانی - دامت برکاته - منتقل گردیده است. (۲)

همچنین نسخه عکسی آن در اختیار علامه محقق آیه الله مرحوم سید عبد العزیز طباطبائی بوده و در فهرست نسخه های عکسی مکتبه المحقق الطباطبائی معرفی شده است. (۳)

تصویر از این نسخه به لطف حجه الاسلام سید علی طباطبائی در اختیار نگارنده قرار گرفت.

کتاب ارزشمند «مشارع الأحكام» توسط استاد گرامی آیه الله شیخ هادی نجفی به نگارنده معرفی گردید، و با ارشادات وی تحقیق آن به سامان رسید.

.. و اما سخن پایانی:

نویسنده در پایان این مقدمه ضمن این که با تمام وجود، خالق هستی آفرین را سپاس می گوید که به وی توفیق احیاء یکی دیگر از میراث فقهی سلف صالح را عطا فرمود، این بضاعت مزجاه را به روح مطهر و ملکوتی احیاگر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه - که با قیام الهی خود، زمینه احیاء معارف بلند اهل البیت علیهم السلام، و قدردانی از تلاش عالمان دین باور را فراهم آورد، تقدیم می نماید.

و آخر دعونا أن الحمد لله رب العالمین

اصفهان مهدی باقری سیانی

ذی حجه الحرام ۱۴۲۸ قمری برابر با دی ماه ۱۳۸۶ شمسی.

ص: ۳۷۲

۱- ((۱)) - آشنائی با چند نسخه خطی ص ۲۵۷.

۲- ((۲)) - همان، ص ۲۰۸، رقم ۵۷.

۳- ((۳)) - المحقق الطباطبائی فی ذکراه السنویه الأولى، ج ۳، ص ۱۴۸۶، رقم ۲۱۴.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى علّمنا معالم مراسم ديننا ببيان أمثائه و أعلامه، و نور سرائر مسالك أفهامنا بلمعه من روضه مدارك شرائعه و أحكامه، و أيدنا بتبصره و ذكرى فى تحرير المهذب الكافى من حلاله و حرامه، و بلّغنا منتهى المطلب و غايه المراد فى تنقيح محرر قواعد و أحكامه؛ أحمدته حمدا ينبغى لعزّ جلاله، و أشكره شكرا يوجب المزيد من نواله، و أسأله أن يؤيدنى بما يسدّدنى، و أن يساعدنى بما يسعدنى و يرشدنى، و أستعينه على القيام ممّا يوجب لى رضاه، و يشتتنى على الانقطاع إليه عمّا سواه، و الصلاة و السلام على من اصطفاه على العالمين، و جعله سيّد المرسلين، و خاتم النبيين، محمّد و آله الغرّ الميامين إلى يوم الدين

أمّا بعد فيقول المفتقر إلى رحمه ربّه الكريم محمّد حسين بن محمّد رحيم: إئنّى لما فرغت من تحرير كتابنا المسمّى ب«الفصول فى تنقيح مسائل الأصول»- و هو مصنّف لم يمسخ بمثله أفكار العلماء، و لم يأت بنظيره أحد من الفضلاء الأزكياء، و قد أوردت فيه جواهر (1) أنظار نفيسه، و لئالى أفكار ثمينه، استخرجتها من بحار التدقيق و التحقيق، بمساعده سواعد التأيد و التوفيق- اتبعت ذلك بتصنيف كتاب يشتمل على تحرير

ص: ٣٧٥

مباحث الفقه و مسائله، و يحتوى على توضيح مداركه و دلائله؛ و ليس غرضى فيه مجرد نقل الدلائل و [A ٢/] الأقوال، و حكاية ما ذكره فى مقام الاستدلال، بل عمدت إلى تحقيق المسائل و تنقيح الدلائل بعبارات واضحة و بيانات لائحه، مستعينا بالملك الوهاب، و مستمداً بملهم الحق الهادى إلى الصواب، و سمّيته ب«مشارع الأحكام فى تحقيق مسائل الحلال و الحرام»، و أسأل الله من فضله و إنعامه أن يوفّقنى لإتمامه و حسن ختامه، و أن يجعله خالصاً لوجهه الكريم فإنه لمن رجاه رؤف رحيم، و ربّته على كتب نبدأ فيها بالأهمّ فالأهمّ.

كتاب الطهارة

إشارة

الكتاب مصدر من الكتب [بفتح الكاف]، و يأتى لمعان مصدرية، منها: الجمع، و منه قوله تعالى كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ (١)؛ و منها: الإثبات، و منه قوله عليه السّلام

«كتب فى الذكر كلّ شيء» (٢)؛ و منها: الكتابه المعهودة، و منه قوله تعالى وَ لِيُكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ (٣). و قد يأتى للمفعول من هذه المعانى كما فى قوله تعالى كِتَابًا مَّقُوتًا (٤)، و قوله جلّ شأنه إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي (٥). و يصحّ حمله على معانيها الثلاثة بالاعتبار الأخير فيكون المعنى هذا مجموع، أو مثبت، أو مكتوب للطهارة، أو منها، أو فيها؛ و الظرفية على الأخير توسيعه، سواء جعل الكتاب من جنس الطهارة - أعنى مسائلها بأن جعلها عبارة عن المعانى و الألفاظ، أو النقوش، أو المركّب من اثنين منها، أو الثلاثة - أو لا، و وجه التوسّع على الأخير ظاهر؛ و أمّا على الأوّل فللافتاء على تنزيل الكلّ منزله الظرف فى الإحاطة فإنّ المذكور فيه بعض أحكامها لعدم إمكان الإحاطة بالجميع.

ص: ٣٧٦

- ١- (١) - السورة المجادلة، الآية ٢٢.
- ٢- (٢) - لم ترد الحديث من طريق أصحابنا الإمامية، و لكن تجده فى الصحيح البخارى، ج ٨، ص ١٧٥؛ كنز العمال، ج ١٠، ص ٣٧٠، ح ٢٩٨٥٠.
- ٣- (٣) - السورة البقرة، الآية ٢٨٢.
- ٤- (٤) - السورة النساء، الآية ١٠٣.
- ٥- (٥) - السورة النمل، الآية ٢٨.

و الطهاره فى الأصل للنظافه و النزاهه، و يطلق فى العرف العام الشرعى -و يحتمل اللغه أيضا- تاره على ما يقابل الحدث، و أخرى على ما يقابل الخبث، إمّا بطريق الاشتراك المعنوى، أو اللفظى، أو الحقيقه و المجاز، و الأول أقرب لقضاء التبادر و الاستعمال، و لهذا تراهم يفسّرون الطهور بالطاهر المطهر، و يريدون به المطهر عن الحدث و الخبث -كما سيأتى-؛ و المراد ب«ما يقابل الحدث»، الحاله المبيحه للصلاه التى يتوقّف حصولها على استعمال طهور بالتّيه؛ و بالحدث الحاله المانعہ التى يتوقّف رفعها [B ٢/]، أو رفع منعها على ذلك. و إنّما قيّدنا الحاله المبيحه و المانعہ بما مرّ لئلا يرد النقض بمثل الإيما و الكفر من أسباب الإباحه و المنع. و قد يطلق الطهاره على أسباب الحاله المبيحه، كما يطلق الحدث على أسباب الحاله المانعہ، و لا ريب فى أنّ الطهاره حقيقه فى هذا المعنى فى عرف الفقهاء كما يظهر من حدودهم، و أمّا فى عرف غيرهم فالظاهر أنّ إطلاقها عليها مجاز تسميه للسبب باسم مسببه. و أمّا الحدث فإطلاقه على أسبابه حقيقه مطلقا؛ و الظاهر أنّ إطلاقه على الحاله مجاز تسميته للمسبب باسم سببه

ثمّ اختلفوا فى تحديد الطهاره بالمعنى الأخير -و هو المراد بها هنا، لأنّه المقصود بالبيان الآتى-: فمنهم من جعله مشتركه معنى بين أقسامها من الوضوء و الغسل و التيمم كالشهيد، حيث عرّفها باستعمال طهور مشروط بالتّيه (١). و ربّما يلوح فى عباره المحقّق فى الشرائع أنّها مشتركه لفظا بينها حيث عرّفها ب«أنّها اسم للوضوء أو الغسل أو التيمم على وجه له تأثير فى استباحه الصلاه» (٢). و يمكن حمل التريديد فى كلامه على التقسيم فكأنّه قال: الطهاره اسم لما ينقسم على الأقسام الثلاثه، و فيه تعسّف لفظا إلاّ أنه أقرب معنى. ثمّ منهم من عمّمها على المبيح و غيره كما هو ظاهر الحدّ الأول، فإنّ الطهور ظاهر فى الطهور بالقوّه؛ و منهم من خصّها بالمبيح كما هو صريح الحدّ الأخير، و يلزمه أن يخرج مع غير المبيح غسل الميت، إلاّ أن يدعى أنّه فى معنى غسل الجنابه كما يستفاد من بعض

ص: ٣٧٧

١- (١) -الدروس الشرعيّه، ج ١، ص ٨٦.

٢- (٢) -شرايع الإسلام، ج ١، ص ٣.

النصوص. و أنّ المراد بالتأثير ما يعم الثاني أو يقال: المراد باستباحه الصلاه ما يعمّ استباحه الصلاه له، أو عليه (١) و سيأتي عدم جواز الصلاه على الميت إلّا- بعد الغسل مع إمكانه؛ و كلاهما تعسف؛ و التزام كون البحث عنه استطرادا أشدّ تعسفا. و لنبداً بالبحث عن المياه و ما يتبعها، إذ لا يتم معرفه الطهاره إلّا بها.

القول فى المياه

فصل: [فى انقسام الماء الى المطلق و المضاف]

ينقسم الماء إلى مطلق و مضاف فالماء المطلق كلّ ما يستحقّ [A ٣/] إطلاق اسم الماء عليه من غير إضافه، كذا عرّفه المحقّق. (٢) و أورد عليه أوّلاً: بأنّ التعريب: إنّما يكون للماهيه فلا يصحّ إلّا بالماهيه فلا يصلح له كلى لأنّه لعموم الأفراد. و ثانياً بأنّه مشتمل على الماء، و هو المحدود فيلزم الدور.

أقول: و يرد عليه ثالثاً: أنّه لا خلاف فى أنّ الماء مشترك معنوى بين أفراده، و قضيه تحديده بكلّ أن يكون موضوعاً بالوضع العام لخصوصيات أفراده كاسم الإشاره، و لا قائل به.

و رابعاً: أنّه إن أريد بالاستحقاق، الاستحقاق الوضعى فالقيد الأخير مستدرک، إذ لا يستحق اسم الماء بالوضع إلّا الماء المطلق، و إن أريد الأعمّ فالقيد المذكور لا يصحّ الطرد، لصدق الحدّ على المياه المضافه فى الجمله فإنّها قد تستحق الاسم من غير إضافه و لو مجازاً.

و خامساً: بأنّنا إذا وضعنا الماء لمعنى آخر دخل فى الحدّ مع خروجه عن المحدود.

ص: ٣٧٨

١- (١) - لتفصيل هذه الأقوال و المناقشات راجع: مسالك الأفهام، ج ١، ص ٩؛ روض الجنان، ج ١، ص ٤٨، اثنا عشر رساله (للمحقّق الداماد) ص ١٦؛ المهذب البارع، ج ١، ص ٧٥.

٢- (٢) - شرايع الإسلام، ج ١، ص ٤.

و أجيب عن الأولين بأنّ التعريف لفظي، و المقصود مجرد كشف معنى الاسم بتبديله بلفظ أوضح (١)؛ و الأظهر أن يجاب عن الثاني بأنّ الدور المتوهم إنّما يرد إذا أريد بالماء في الحدّ معناه، و هو ممنوع؛ بل المراد لفظه و الإضافه بيانه؛ و أمّا «ما» في «ما يستحقّ» فموصوله، لخلوّها عن الهمزه. و لو جعلت معها أمكن دفع الدور بأن يراد به مطلق ما يسمّى ماءً و لو مجازاً، و لا ريب أنّ المحدود أخصّ منه. (٢)

و الجواب عن الثالث: أنّ المراد أنّ الماء يصدق صدقاً حقيقاً على كلّ ما يستحقّ إطلاق الاسم من حيث حصول طبيعته فيه، لا من حيث الخصوصيه.

و عن الرابع: أنّ المراد أن يستحقّ الإطلاق من غير حاجه إلى الإضافه و ما في معناها من القرائن في إفاده المعنى، و ظاهر أنّ المياه المضافه لا تستحقّ إطلاق الاسم كذلك مطلقاً. و يمكن أيضاً أن يختار الوجه الأوّل و يمنع لزوم استدراك القيد على تقديره، فإنّ الماء -على ما يظهر في النظر- موضوع مطلقاً للماء المطلق، و مضافاً إلى الأعيان المعهوده للمعتصر منها، كما في ماء العنب، أو الممتزج بها كما في ماء اللحم، أو المصعّد معها كما في ماء الورد، فلو ترك القيد المذكور لزم دخولها في الحدّ، مع أنّها خارجه عن المحدود.

و عن الخامس:

أنّ المراد ما يستحقه لغه، أو عرفاً و إلى زمان التعريف فلا اشكال.

[الماء المطلق]

ثم الماء المطلق؛ طاهر في نفسه، و مطهر لغيره من الخبث و الحدث، و لو في الجملة، و يدلّ على ذلك -بعد الإجماع، (٣) بل الضروره- الكتاب و السنه، قال الله تعالى وَ يُنَزَّلُ

ص: ٣٧٩

١- (١) -راجع: مدارك الأحكام، ج ١، ص ٢٦.

٢- (٢) -راجع: الرسائل التسع (للمحقّق الحلّي)، ص ٢٠١.

٣- (٣) -انظر: منتهى المطلب، ج ١، ص ١٧.

عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَكُمْ بِهِ (١) وقوله جَلَّ شَأْنُهُ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (٢) فَإِنَّ مَاءَ و إن كانت نكره في سياق الإثبات إلا- أنه يفيد العموم بقريته وروده في مقام الامتنان، ودفعاً للإجمال، أو التحكّم اللازم على تقدير الحمل على البعض. والمراد ب السماء إمّا معناها الحقيقي فيكون اعتبار النزول منها باعتبار أنّ تقادير نزوله منها، أو جهة العلو، أو السحاب فيكون النزول منها منزلاً- على ظاهره، و يعمّ ساير مياه الأرض من مياه الآبار والعيون لنزولها في الأصل من السماء كما يدلّ عليه قوله تعالى أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ (٣)، وقوله جَلَّ شَأْنُهُ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ (٤)، روى على بن إبراهيم عن الباقر عليه السّلام في تفسير هذه الآيه قال:

هي الأنهار و العيون و الآبار (٥)؛ ولا- يقدح في ذلك ما ذكره الطبيعيون من أنّ مواد العيون و الآبار من الأبخرة المحتبسه في الأرض، و إن حصل لها الغزارة و التزارة بكثره الأمطار و قلتها لإمكان المنع في صحّه ما ذكره، إذ ليس لهم عليه حجّه واضحه، و يمكن الجمع بحمل ما ذكره على بعض اليسير، و حمل الآيه و الروايه على الغالب الذي يستقيم به النظام لمعايش الأنام.

و أمّا ماء البحر؛ فالظاهر من بعض الأخبار أنّه خلق قبل خلق السماوات فظهوريته مستفاده من الإجماع و المعمومات الآتية، مضافاً إلى الصحيح- على الصحيح ما بالعبدي (٦)،

عن يونس- عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «سألته عن ماء

ص: ٣٨٠

- ١- (١) - السورة الأنفال، الآيه ١١.
- ٢- (٢) - السورة الفرقان، الآيه ٤٨.
- ٣- (٣) - السورة الزمر، الآيه ٢١.
- ٤- (٤) - السورة المؤمنون، الآيه ١٨.
- ٥- (٥) - تفسير القمي، ص ٩١.
- ٦- (٦) - محمّد بن عيسى بن عبيد، قال النجاشي في شأنه: «...أبو جعفر، جليل في أصحابنا، ثقّه، عين، كثير الروايه، حسن التصانيف، روى عن أبي جعفر الثاني عليه السّلام مكاتبه و مشافهه»، رجال النجاشي، ص ٣٣٣، الرقم ٨٩٦؛ معجم رجال الحديث ج ١٨، ص ١١٩-١٢٦، الرقم ١١٥٣٦؛ قاموس الرجال، ج ٩، ص ٤٩٩-٥٠٣، الرقم ٧١٤٥؛ موسوعه الرجاليه الميسره، ص ٤٤٣-

ثم لا إشكال في دلالة الآية الأولى على كون الماء مطهراً بعد ملاحظه شأن نزولها، مضافاً إلى ما سنتبه عليه من انصراف الطهاره و ما يشتق منها في لسان [A ٣/] الشارع على المعنى الشرعى، ويمكن استفاده طهارته منها أيضاً، نظراً إلى أنّ الظاهر من الحكم بكون شىء مطهراً كونه طاهراً. ولا يرد النقض بمثل الحجر المستعمل و الغساله بناء على نجاستها قبل الانفصال، لأنّ الخروج عن الظاهر بالنسبه إلى بعض موارد دلالة دليل لا- يقدح فى التعويل عليه بالنسبه إلى غيره، مع إمكان تخصيص الظهور بما قبل الاستعمال

[الطهور فى اللغة]

و أما الآية الثانية؛ ففي الاستدلال بها على كون الماء مطهراً إشكال، و هو أنّ الطهور فعول، و هو يأتي للمصدر هنا، - كما صرح به فى القاموس (٢) - و إن كان مجيئه بهذا الوزن نادراً كالقبول، و لما يفعل به كالوقود، و للفاعل كالدلول، و للمبالغه كالشكور (٣)، و المعنيان الأولان غير محتملين فى المقام لوقوع الطهور فيه صفه للماء، و المصدر لا يوصف به الذات إلا نادراً، مقصوراً على مورد السماع كرجل عدل، و كذلك اسم الآله لا يقع وصفاً لأنه كاسم الزمان و المكان من قبيل أسماء الذوات، فإنّ الأصل فى مداليلها الذات، و إن اعتبر معها معنى و صفى لتعيين الذات و الصفه لا بدّ أن يكون المتأصل فى مدلولها الوصفية، و إن اعتبر معها الذات تبعاً على ما قيل نظراً إلى احتياجها فى القيام إليها.

ص: ٣٨١

١- (١) - الكافى، ج ٣، ص ١، ح ٤.

٢- (٢) - قاموس المحيط، ج ٢، ص ٧٩.

٣- (٣) - راجع: المصباح المنير، ص ٣٧٩.

و المعنى الأخير غير محتمل فى نفسه لأنّ الطهاره ليست من الصّفات التى تحتل القله و الكثره فيتعيّن إرادته المعنى الثالث، و حينئذ فلا يثبت بالآيه إلاّ مجرد طهاره الماء.

و الجواب: إنّ مجيء فعول بمعنى الفاعل و إن كان مستقيماً على القياس إلاّ أنّه فى هذه الماده شاذّ مقصور على مورد السماع كما صرّح به الفيومى فى المصباح المنير؛ و احتمال أن يكون من هذا الباب أو من باب المبالغه قوله: «عذاب الثنايا» [ريقهن طهور] (١) قال:

«و لو كان طهور بمعنى طاهر مطلقاً لقليل ثوب طهور و خشب طهور مع أنّه ممتنع» (٢) و حينئذ فيبطل القول بأنّه فى الآيه بمعنى طاهر، كما عن أبى حنيفه و بعض أتباعه. (٣)

و يؤكّد ذلك فى الآيه ما ذكره بعضهم من أنّ قوله تعالى فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً دَلَّ عَلَى طهاره الماء، لوروده فى مقام [٣/ B] الامتنان إنّما يكون بالماء الطاهر، و حينئذ فوصفه بكونه طهوراً يوجب إرادته معنى زائد على ما دلّ عليه الكلام السابق، و مرجعه إلى ترجيح التأسيس على التأكيد فيتعيّن فى الطهور هنا أحد الأمرين:

الأول: أن يجعل بمعنى ما يتطهّر به، و يجاب عن وقوعه صفه للماء بارتكاب التأويل فيه بتجريده عن معنى الذات على وجه يصلح للوصفيه، أو إضمار ما يصحّ معه للوصفيه.

و قد يمنع صحه اعتبار التجريد هنا لأنّه إنّما يجوز بالنسبه إلى قيود المعنى كالإسراء إذا جعل بمعنى السير، لا ما هو أصل المعنى كالذاب بالنسبه إلى اسم الآله و...، (٤) و حينئذ فيتعيّن الثانى و هو الإضمار.

الثانى: أن يجعل بمعنى المطهّر أو الطاهر المطهّر فإنّه كما يأتى للمعانى المتقدمه كذلك يأتى لهذا المعنى، و إن كان على خلاف القياس.

و إنكار مجيئه بهذا المعنى - كما فى المدارك (٥) و عن المعالم (٦) - غير مسموع، بعد نصّ

ص: ٣٨٢

١- (١) - صدر البيت: «إلى رجح الأكفال هيف خصورها» كما نقله فى لسان العرب ج ٢، ص ٤٤٥.

٢- (٢) - المصباح المنير، ص ٣٨٠، ٣٧٩.

٣- (٣) - انظر: المجموع (للنووى)، ج ١، ص ٨٤.

٤- (٤) - كلمه لا تقرأ فى المخطوطه.

٥- (٥) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ٢٧.

٦- (٦) - المعالم فى الفقه، ج ١، ص ١٢٢-١٢٣.

جماعه من اللغويين عليه، فعن ثعلب الطهور هو الطاهر في نفسه المطهر لغيره؛ و عن الأزهري الطهور في اللغة هو الطاهر المطهر (١)؛ و في القاموس: «الطهور المصدر، و [اسم] لما يتطهر به أو الطاهر المطهر (٢)؛ و عن الترمذي -الطهور بالفتح- من الأسماء المتعدية، و هو المطهر غيره (٣)؛ و عن ابن الأثير ما لم يكن مطهراً فليس بطهور، و حكي عن الشافعيه أنهم نقلوا ذلك عن اللغة. (٤)

ثم المعروف بينهم -كما عرفت- تعريفه بالطاهر المطهر. و لعل من فسّره منهم بالمطهر يريد به الطاهر المطهر إلا أنه اقتصر على بيان أصل المعنى و أهمل ما اعتبر في وضع الكلمه تقييده به تعويلاً على الوضوح، و حينئذ فيكون كلمتهم متفقه على أنه بمعنى الطاهر المطهر، مع احتمال أن يكون من فسّره بالمطهر قد اقتصر على ذكر أصل المعنى؛ و من فسّره بالطاهر المطهر قد اعتبر في تفسير اللفظ معناه مع لازمه لظهور أنّ المطهر لا يكون إلا طاهراً، ذلك إن تنزل كلا من التفسيرين على ظاهره و تجعله خلافاً.

ثم الاستفادة من كلماتهم أنّ هذا التفسير ليس مبتدئاً على التوسع في المعنى الثاني - أعني [A ٤] ما يتطهر به - نظراً إلى استلزامه كونه مطهراً و لو بتخصيصه بالطاهر بناء على اعتباره في مدلوله، بل هو إقياً معنى وصفى مستقل، أو مأخوذ من الطهور للمبالغه؛ يرشد إلى الأول ظاهر كلام كثير من اللغويين كما عرفت. و يدلّ على الثاني ظاهر عباره الروضه حيث قال: «الطهور مبالغه في الطاهر، و المراد منه هنا الطاهر في نفسه المطهر لغيره» (٥)؛ و أصرح من ذلك ما ذكره الشيخ في التهذيب (٦)، و محصله أنّ فعولاً موضوع للمبالغه و كون الماء طاهراً ليس ممّا يتكرر و يتزايد فينبغي أن يعتبر فيه غير ذلك، و ليس بعد ذلك إلا أنه

ص: ٣٨٣

١- (١) - نقل عنهما الفيتومي في المصباح، ص ٣٧٩.

٢- (٢) - قاموس المحيط، ج ٢، ص ٧٩.

٣- (٣) - نقل عنه المحقق الحلّي في المعبر، ج ١، ص ٣٥.

٤- (٤) - النهايه، ج ٣، ص ١٤٧.

٥- (٥) - الروضه البهيّه، ج ١، ص ٢٤٦.

٦- (٦) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٤.

مطهر، و ردّ على من قال بأنّ الطهور بمعنى المطهر متعدّد مع أنّ اسم فاعله لازم بأنّهم كثيرا يعتبرون في اسم المبالغة التعديه، وإن كان اسم فاعله لازما، كما يقع عليه بورود «كليل موهنا» (١) في قول الشاعر.

و أمّا ما ورد عليه في المدارك من استدلال، فيمكن دفعه بأنّ غرض الشيخ من التعليل المذكور بيان نكته، بمجيئه بهذا المعنى، وإلا فهو يعتمد في إثبات المعنى على نقل نقله اللغه.

[الطهاره في الاصطلاح]

بقي الكلام في بيان كون الطهاره هنا بمعناها الشرعي - أعنى ما يقابل الحدث و الخبث دون مجرد النظافه و النزاهه - ليتم الاستدلال، و يمكن أن يستدل عليه بأنّ هذا معنى قد كان ثابتا في الشرائع السابقه - كما يظهر من بعض الآثار و الأخبار -، و لم ينقل عنهم لفظ بإزائه فيتعيّن أن يكون هذه اللفظه بإزائه و العاده قاضيه بصيرورتها في لسان المتشرعين بها حقيقه فيه بالغلبه على تقدير عدم تحقّق النقل التعييني فيه لتوفّر الدواعى على الاستعمال، نظرا إلى مسيس الحاجه إليه غالبا، و حينئذ فورودها في لسان صاحب الشريعه مطلقا ينصرف إلى ذلك المعنى، هذا.

و قد يستدل أيضا على طهوريه الماء من الخبث بقوله تعالى إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (٢) لنزوله فيمن لان بطنه فاستنجى بالماء، كما جاء في بعض النصوص (٣)، و التقريب ظاهر.

ص: ٣٨٤

١- (١) - و البيت: «حتى شاهها كليل موهنا عمل باتت طرابا و بات الليل لم ينم» و الضمير في «شاهها» راجع الى السبقه: قيل: و المعنى سبقها الموهن نحو من نصف الليل و العمل الولوغ... في العمل. منه عفى عنه؛ [من هامش النسخه، و البيت لساعده بن جؤيه الهذلي؛ راجع خزانه الأدب، ج ٨، ص ١٥٧].

٢- (٢) - السوره البقره، الآيه ٢٢٢.

٣- (٣) - انظر: تفسير العياشي، ج ١، ص ١٠٩، ح ٣٢٧.

و يدلّ على طهوريه الماء من الأخبار قول الصادق عليه السّلام فى صحيحه داود بن فرقد:

«كان بنو إسرائيل إذا أصاب أحدهم قطره بول قرضوا [B ٤/] [لحومهم بالمقاريض، و قد وسّع الله عليكم بأوسع ممّا بين السماء و الأرض، و جعل لكم الماء طهوراً فانظروا كيف تكونون]» (١)؛ و الظاهر أنّ موضع القرض كان مختصاً بغير مخرج البول بالنسبه إلى ما كان يصيبه حال الخروج، كما يدلّ عليه ظاهر الإصابه و اللحوم، و يحتمل التعميم إليه، و لا يلزم انقراضه فى مده يسير لجواز أن ينبت ما كانوا يقرضوا به لذلك.

و منها: ما رواه السكونى فى الخبر - عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

«قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

الماء يطهر و لا يطهر» (٢).

و فى هذا الحديث إشكال مشهور، و هو أن قوله «لا يطهر» يدلّ على عدم قبول الماء المتنجّس للتطهير، و هو خلاف المذهب.

و أوجب عنه بوجوه منها: أنّ الماء لا ينجّس إلاّ بالتغيير، و معه يخرج عن كونه ماء، و لا يخفى ما فيه لمنع الحصر و عدم صدق الاسم بمجرد التغيير كما سيأتى، مع جريان الإشكال بعد زواله عنه بنفسه، إلاّ أن يلتزم بطهارته بذلك، و لو مع القله و هو كما ترى.

و منها: أنّ المراد أنّه يطهر غيره و لا يطهر غيره.

و أورد على إطلاقه النقض بالترج على القول بانفعال البثر بغير التغيير.

و باستحاله الماء المتنجّس بولا لحيوان مأكول.

و بإتمام ما دون الكر المتنجّس بمضاف لم يسلبه الإطلاق على القول بطهره بذلك.

و أوجب عن الأوّل: بالمنع من انفعال البثر، و على تقدير تسليمه فالمطهر له الاتصال بالماده، أو الماء النابع بالترج لا نفسه، و بمثله يجاب عن صورته التغيير.

و عن الثانى بأنّ المراد أنّه لا يطهر بغيره مع بقائه على حقيقته كما هو الظاهر من اللفظ، لا مع انعدامها.

ص: ٣٨٥

١- (١) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٥٦، ح ١٠٦٤.

٢- (٢) - الكافى، ج ١، ص ١، ح ١ و سيجىء فى نصّ رسالتنا هذه بيان حول قراءه الحديث هذا.

و عن الثالث بعد ضعف المبنى أنّ المطهّر ليس المضاف، بل مجموع الماء البالغ كرا؛ و يمكن أيضا بأنّ غايه ما يلزم من ذلك تقييد الإطلاق بموارد نادره، و لا بأس به بعد قيام الدليل عليه.

و منها ما ذكره بعض متأخري المتأخرين (1) حيث نزل الروايه على ظاهرها، و جعلها دليلا على اشتراط الممازجه في تطهير الماء المتنجّس، و زعم أنّه مع الامتزاج يستهلك الماء المتنجّس، و يخرج عن كونه ذلك الماء. و ضعفه واضح إذ الممازجه المعتره عند القائلين باعتبارها لا يوجب استهلاك الماء المتنجّس، كيف؟! أو الماء [A 5/] المتنجّس قد يكون أضعاف الطاهر فلا يعقل استهلاكه فيه.

و يمكن الجواب عن أصل الإشكال أيضا بأنّ كلا من قوله

«يطهّر و لا- يطهّر» يحتمل أن يكون بتخفيف العين، أو بتضعيفها مع البناء للفاعل أو المفعول، فالاحتمالات تسعه و الإشكال المذكور يبتنى على أن يكون الثاني مبينا للمفعول دون الأوّل فيمكن التفضيى بالحمل على أحد احتمالات الستة الباقية، و إن كانت على خلاف الظاهر فيندفع الإشكال. و ربما أمكن أن نقرأ تطهّر من باب التفعّل فيهما أو في إحداهما بالبناء للفاعل أو المفعول بإضمار به فيرتقى الاحتمالات إلى خمسة و عشرين، هذا و ممّا يدلّ على طهوريه الماء أيضا الآيات و الأخبار الآمره باغتسال و الغسل عن الحدث و الخبث فإنّ في بعضها التصريح بالغسل بالماء، و في بعضها أطلق الغسل و هو ينصرف إلى الغسل بالماء، و قضيته ذلك كلّ طهوريه الماء أيضا و هو واضح.

[الفوائد الخمسه]

و هنا فوائد: الأولى: يشترط في بقاء إطلاق الماء ميعانه، فلو انجمد و صار ثلجا خرج عن وصف الإطلاق و صار مضافا فيقال له الماء المنجمد و لا يقال له الماء المطلق،

ص: ٣٨٦

١- (١) - [و هو] صاحب الحدائق رحمه الله [في الحدائق، ج ١، ص ١٧٨]. سمعت منه؛ [من هامش النسخه].

ولا- ينافى ذلك بقاء الحقيقة المائيه حال الانجماد، ولأنّ زوال الاسم كما يكون بزوال الحقيقة كذلك يكون بزوال الوصف المعبر في التسميه كما في الحصرم و العنب و الحنطه و الدقيق، و بهذا يفارق الماء كثيرا من المائعات التي لا تختلف أساميتها بالميعان و الانجماد كالعسل و الشمع و الدبس و الدهن و القير و الذهب و الفضه و غير ذلك.

و على ما قرّنا فلو لاقى الماء المنجمد نجاسه برطوبه تنجس موضع الملاقات، سواء تغيّر أم لا، و سواء كان قليلا أم كثيرا. و تفرد العلامة في المنتهى (1) حيث حكم بعد انفعال الكثير منه بالملاقات مع عدم التغيير نظرا إلى أنّ الماء لا- يخرج عن حقيقته بالجمود، بل يتكامل فيه صفة البروده التي هي من مقتضيات طبعه فتأثّر فيه الجمود. و استشكل في هذا الحكم في القواعد و يأتي على قوله عدم انفعال الكرّ المركّب منه و من الماء، و القليل منه [B 5/] المتّصل منه بالماده على القول باعتصامه بها، و جواز المتطهر به. و ضعفه ظاهر بعد شهاده صريح العرف و الاستعمال على اعتبار الميعان في صدق الاسم، و ظاهر أنّ الأحكام الشرعيه تتبع صدق أسامي موضوعاتها دون وجود حقائقها، مع أنّ الحكمه في عدم انفعال الكثير إنّما هي تقوى بعض الأجزاء ببعض، و لا ريب في اختصاصه بصوره الميعان لعدم التقوى حال الانجماد؛ و ما دلّ على جواز الوضوء بذلك الماء المنجمد على الجلد، محمول على ما إذا حصل الغسل به كما يدلّ عليه غيره. و ربّما يأتي على مقالته انفعال القليل منه بالملاقات إلاّ أنّه صرح باختصاص النجاسه بموضع الملاقات نظرا إلى عدم نفوذ النجاسه فيه كسائر المائعات المنجمده، و أمّا الماء المنجمد حجرا و ملحاً و ما أشبه ذلك فحكمه حكم ساير الجمادات قولا واحدا.

الثانيه: يخرج الماء بالتصعيد عن كونه ماءً مطلقاً و إن لم يمزج حال التصعيد بشيء قولا واحدا على الظاهر، و بهذا الإطلاق يشعر عباره المحقّق في النافع (2)، و السيد في المدارك، (3) و الفاضل في كشف اللثام (4)، حيث عدّوا المصعد من أقسام المضاف و لم يقيدوه بشيء.

ص: ٣٨٧

١- (١) - منتهى المطلب، ج ١، ص ١٧٢.

٢- (٢) - المختصر النافع، ص ٣.

٣- (٣) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١١٠.

٤- (٤) - كشف اللثام، ج ١، ص ٢٨١.

و من فضلائنا المعاصرين من فصّل بين المصعد عن الماء القراح، و المصعد عن ماء جعل فيه خليط كالورد و شبهه فحكم بإطلاق الأول و احتجّ عليه بأنّه يسمّى ماء عرفا، و هو ضعيف، لمنع الصدق، و لا سبيل إلى استصحاب المائيه على تقدير الشكّ لتعدد الموضوع. و ربّما كان منشأ هذا الوهم أنّ المصعد عن الماء القراح هو عين ذلك الماء قبل التصعيد، و إن تركب حال التصعيد مع أجزاء ناريه فصار بخارا ثمّ فارقها و عاد إلى أصله، و لو أثر ذلك في نفى الإطلاق لأثر في ماء المطر لأنّه عند التحقيق أيضا كذلك. و يضعّفه أن الأسمى تتبع الحقائق العرفيه دون التدقيقات العقليه، و العرف يفرق بين القسمين، و لا يساعد على تسميه الأول ماء مطلقا، و يأتي على كلامه نجاسه عرق البول لكونه بولا بالبيان المتقدّم، و كذا عرق غيره [A 6] من المائعات النجسه و المتنجسه، و هو بعيد جدا؛ ثمّ على القول المذكور ينبغي عدم الاعتداد بخليط الطين مطلقا، و لا بغيره إن كان يسيرا بحيث لا يخرج الماء به عند التصعيد عن الإطلاق، و إن كان وردا و وجد رائحته، و هو عجيب. أمّا الماء المفور فلا يخرج بالفوران عن صدق الاسم، و إن ذهب أكثره ما لم يمتزج بغيره بحيث يخرج عن حد الإطلاق.

الثالثه: القطرات التى توجد على أوراق الأشجار و شبهها ممّا يتكوّن من رطوبه الهواء المجاور للماء، و يتفق فى ليالى الربيع غالبا، و ربّما يقال لها الطلّ فما كان منها حامضا كالمتكوّن على شجره الحمض، أو حلوا كالمنّ فلا إشكال فى عدم صدق اسم الماء عليه، و فيما عداه إشكال، و لا يبعد منع صدق الاسم. و لو تكوّن من الشجر أو الورق فلا إشكال فى عدم الصدق أيضا. و أمّا ما يتكوّن من الضباب (1) فالظاهر صدق الماء عليه لأنّه فى حكم السحاب.

الرابعه: قال المحدث الكاشانى فى الوافى (2) بنائه على ما ذهب إليه من عدم انفعال القليل بالملاقات ما حاصله «أنّ الماء لا ينجس إلّا إذا تغيّر أحد أو صافه بالنجاسه،

ص: ٣٨٨

١- (١) - الضباب: سحاب يغطى الأرض كالمدخان، و يكثر فى الغداه الباردة؛ المعجم الوسيط، ج ١، ص ٥٣٢.

٢- (٢) - الوافى، ج ٦، ص ١٨.

و حينئذ فيخرج عن كونه ماء مطلقا و يصير مضافا، و صرّح بأن حكم وقوع النجاسه فيه حكم وقوع الأعيان الطاهر فيه كالخلّ و اللبن في خروجه بالتغيير عن الإطلاق».

و فيه-بعد الإغماض عن بطلان مبناه-أنّه إن أراد أن التغيير المعتبر في التنجيس هو التغيير الخروج للماء عن حدّ الإطلاق إلى الإضافة ففساده واضح فإنّ إطلاق الأخبار و عبارات الأصحاب حجّه عليه كما سيأتي. و ربّما كان منشأ هذا الوهم أن الطهوريه اللاحقه للماء إنّما تلحقه باعتبار حقيقته و طبيعته، فما دامت الحقيقه و الطبيعه ثابتة يثبت لها أحكامها، و ضعفها ظاهر للمنع من لحوق الطهوريه لحقيقه الماء من حيث هي، بل مع مراعاة أمر آخر، و هو عدم تغيره بالنجاسه و ما في حكمه كما أنّ لحوق الطهاره لسائر الأجسام الطاهره، و الطهوريه للتراب و غير ذلك من الأحكام اللاحقه لها و لغيرها كذلك؛ و إن أراد أنّ صدق الاسم يزول بمجرد التغيير [B 6/] - كما هو الظاهر من كلامه- فبطلانه معلوم من العرف و اللغه، ضرورة عدم صحّح سلب الاسم عن الماء بمجرد تغيير أحد أوصافه.

الخامسه: إذا تغيير الماء بطاهر بقى على طهارته مطلقا إجماعا، بل ضروره (1)؛ و يشترط في بقائه على طهوريته بقاء وصف الإطلاق، و هو المعروف من مذهب الأصحاب، و عن الناصريات، و الفقيه، و المنتهى، و التذكرة، و غيرها الإجماع عليه (2)؛ و ربّما يستفاد من كلام المحدث الكاشاني المتقدم زوال طهوريته بذلك (3)، و هو بمحل من السقوط. و لا فرق في ذلك بين ما لا يمكن التحرز عنه كالطحلب، (4) و ما ينبت في الماء،

ص: ٣٨٩

١- (١) - غنيه النزوع، ص ٤٦؛ و انظر في هذا المجال ما أفاده الفقيه المحقّق المولى حبيب الله الكاشاني في منتقد المنافع، ج ١، ص ١٥٣-١٥٤.

٢- (٢) - منتهى المطلب، ج ١، ص ٢١؛ تذكره الفقهاء، ج ١، ص ١٣؛ و انظر: جواهر الكلام، ج ١، ص ٢٣٧-٢٣٨.

٣- (٣) - الوافي، ج ٦، ص ١٨.

٤- (٤) - الطحلب: خضره تعلق الماء الآسن، المعجم الوسيط، ص ٥٥٢.

و ما يتساقط فيه من أوراق الشجر، و ما يكون في مقرّه أو ممّره من النوره و الملح، و بين ما يمكن التحرّز عنه كقليل الزعفران.

و خالف في الثانی بعض أهل الخلاف، و ضعفه ظاهر عرفا و لغه إن أراد منع الإطلاق، و شرعا إن أراد منع الطهوريه بعموم أدلّه طهوريه الماء مع سلامتها عن المعارض، مضافا إلى ما عرفت من الإجماع. قال في الذكري في الماء المتغيّر أحد أوصافه مع بقاء الاسم «إنّه إن كان بطاهر لم ينجس في المشهور» يريد أنّه لم ينجس من جهة هذا التغيير بملاقات النجاسه و إن لم تنجس بملاقاتها من جهة أخرى ككونه دون الكثر، و مرجعه إلى بقائه على وصف الطهوريه و إهماله للقيّد المذكور من جهة الظهور، أو أراد بقوله «لم ينجس» أنّه لم يخرج عن الطهوريه مجازا، و في الوجهين تكلف.

ثمّ احتجّ عليه بإطلاق اسم الماء عليه، و بعدم انفكاك السقاء في أوّل استعماله من التغيير، و لم ينقل عن الصحابه التحرّز عنه يريد عدم التحرّز عنه في الطهاره، و تركه لهذا القيد أيضا من جهة الظهور قال و لم يستدل في الخلاف عليه بالإجماع. (1)

و منه يظهر أنّ الشهيد لم يقف على قول من أصحابنا بزوال طهوريته بذلك، و أنّه إنّما نسب الحكم إلى المشهور لإيهام عباره الخلاف بالخلاف من حيث عدم دعوته بالإجماع عليه، كما هو طريقته في سائر المسائل التي يتعرّض فيها لخلاف أهل الخلاف. و يمكن أن يكون الشيخ قد استغنى عن التمسك بالإجماع لظهور الدليل المعتبر [A 7/] بين الفريقين، و هو صدق الاسم المستتبع لثبوت أحكامه له فلا يدلّ على وجود الخلاف فيه.

و العجب من صاحب كشف اللثام حيث نزل قول الشهيد «لم ينجس» على ظاهره من أنّه لم ينجس بمجرد التغيير بالطاهر فاستشكل في نسبه ذلك إلى المشهور (2) مع أنّ الظاهر كونه إجماعا. و أنت خبير بأنّ استظهارها للإجماع في المقام أيضا عجيب، إذ الحكم

ص: ٣٩٠

١- (١) - ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٧٥.

٢- (٢) - كشف اللثام، ج ١، ص ٢٥٢.

بالطهاره هنا فى الضرورىات الديتيه، إذ لولاها لزم نجاسه أكثر المطعومات التى يتوقف إصلاحها على المزج بالماء الموجود فى بدايه الأمر للتغيير كما فى اللحم و الدقيق و الأرز، و كذلك الخلّ و الدبس و الأدوية المشروبه إلى غير ذلك ممّا لا حصر له.

و قد يتخيّل «إن لم ينجس» تحريف من النسخ، و إنّ عباره الشهيد «لم يخرج»، و المراد لم يخرج به عن الطهوريه؛ و فيه أيضا تكليف. و لو امتزج الماء بطاهر يسلبه الإطلاق، ثمّ عاد إلى إطلاقه لحقه حكم الإطلاق، و لا فرق بين الامتزاج بالطين و غيره.

و اعلم: إنّ جملة من الأخبار الآتية تدلّ على نجاسه الماء المتغيّر و أنّه لا يجوز شربه و الوضوء به، من غير تقييد بكونه متغيّرا بالنجاسه، إلاّ أنّها محموله على تغيير بها لانصراف الإطلاق على ذلك، و لما عرفت من قيام الضروره على طهاره المتغيّر بالطاهر، و الإجماع على طهوريته مع صدق الاسم و إن كره الاستعمال فى بعض الصور.

فصل: فى أنّ الماء بحسب طبيعته الأصليه و الأوليه...

قد تبين ممّا مرّ أنّ كلّ ماء مطلق فهو بحسب طبيعته الأصليه و خلقته الأوليه طاهر مطهر، و قد يخرج عن ذلك بوقوع النجاسه فيه، و هى تاره تغير أحد أوصاف الماء، و تاره لا تغيره، فإنّ غيّرت أحد أوصافه الثلاثه من اللون و الطعم و الريح حكم بنجاسته مطلقا و إن كان كرا أو جاريا، إجماعا محصّلا و منقولا. (١)

و يدلّ عليه النصوص المستفيضه؛ منها: قوله صلّى الله عليه و آله

«خلق الله الماء طهورا لا ينجسه إلاّ ما غيّر عنه لونه أو طعمه أو ريحه»، و لا يقدر ضعف السند، لكونه عاميا على ما صرح به جماعه (٢)، لا اعتضاده بالعمل و القبول.

ص: ٣٩١

١- (١) - كما فى تذكره الفقهاء، ج ١، ص ١٥؛ مصابيح الأحكام، ج ١، ص ٦٧؛ الحدائق الناضره، ج ١، ص ١٧٨؛ و انظر: المعتبر، ج

١، ص ٤٠؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٢١؛ غنيه النزوع، ص ٤٦.

٢- (٢) - ممّن صرح بكون الروايه عاميه الفاضلين فى المعتبر، ج ١، ص ٤٠؛ و منتهى، ج ١، ص ٢٠؛ و الشيخ البهائى فى الحبل

المتين، ج ١، ص ٤٦٤؛ و المحقّق السبزوارى فى الذخير، -

و عن ابن أبي عقيل إنّ الأخبار تواتر عنهم عليهم السّلام ب

«أنّ الماء [B ٧] طاهر لا ينجسه شيء إلا ما غير لونه أو طعمه أو ريحه (١)» و المراد بالموصولة النجاسة، كما هو الظاهر من سياق العبارة.

و منها: صحيحه أبي خالد القماط أنّه سمع أبا عبد الله عليه السّلام يقول:

«إن كان الماء قد تغير ريحه أو طعمه فلا- تشرب و لا- تتوضأ منه» (٢)؛ ووجه الدلالة أنّ التغير فيه محمول على التغير بالنجاسة ليستقيم ظاهر النهي، و الظاهر من المنع، [المنع] من شربه و الوضوء منه للنجاسة. (٣)

و منها: ما رواه حريز عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

«كلّما غلب الماء على ريح الجيفه فتوضأ منه و اشرب، فإذا تغير الماء و تغير الطعم فلا تتوضأ منه و لا تشرب» (٤) و هذا الحديث- على ما رواه الشيخ في التهذيب- صحيح، لأنّه رواه بطريق صحيح عن حماد عن حريز عن أبي عبد الله عليه السّلام؛ و لهذا وصفه جماعه بالصحة، (٥) لكنّ الكليني رواه في الكافي بطريقتين صحيحين عن حماد، عن حريز، عمّن أخبره، عن أبي عبد الله عليه السّلام (٦)؛ و الظاهر أنّ كلمه «عمّن أخبره» قد سقط من قلم الشيخ، كما يرشد إليه وقوع نظائره في كتاب الشيخ، و قد ثبت بالتتبع أنّ الكليني أضبط، و ممّا يؤيّد ما قيل من أنّ حريز لم يسمع

ص: ٣٩٢

- ١- (١) -مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٤؛ انظر: عوالي اللئالي، ج ١، ص ٩، ح ٦.
- ٢- (٢) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٠، ح ١١٢؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٣٨، ح ٩.
- ٣- (٣) -العبارة في المخطوطه هكذا: «و الوضوء منه النجاسة».
- ٤- (٤) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٦، ح ٦٢٥؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٣٧، ح ١.
- ٥- (٥) -ممن صرح بكون الروايه صحيحه الفاضل في المنتهى، ج ١، ص ٢١ و المحقق الأردبيلي في مجمع الفائدة، ج ١، ص ٢٥١، و المحقق الخوانساري في المشارق، ج ١، ص ١٨٨ و انظر غنائم الأيام، ج ١، ص ٥٠١.
- ٦- (٦) -الكافي، ج ٣، ص ٤، ح ٣.

من أبي عبد الله عليه السلام إلا حديثين (١)، واحتمال أن يكون حريز قد روى هذا الحديث عنه عليه السلام تارة بواسطه، و أخرى بدونها- وأن يكون حماد قد رواه عنه كذلك- بعيد فالظاهر أن الروايه ضعيفه بالإرسال إلا أنها مجبوره بالقبول.

و منها: ما رواه في كتاب البصائر (٢) عن شهاب بن عبد ربّه في الصحيح- على في الحدائق- (٣)، عن أبي عبد الله عليه السلام قال في آخر الروايه:

«و جئت تسأل عن الماء فما لم يكن فيه تغيير أو ريح غالبه عليه. قلت: فما التغيير؟ قال: الصفره فتوضاً منه»، و يمكن القدح في دلالته بأنه ليس فيه ما يدل على كون التغيير بالنجاسه فيمكن حملة على التغيير بالشمس، أو لطول المكث فيستفاد من مفهومه، استحباب التنزه عن الماء الآجن؛ و ربّما يؤيد ذلك تفسير التغيير بالصفره فإنّ الغالب في الماء و المتغير بما ذكر، تلونه بالصفره، و أمّا الماء المتغير لونه بالنجاسه فلا يتعين فيه الصفره، بل يختلف باختلاف لون النجاسه. و غايه ما يمكن أن يقال [A N] في توجيه الاحتجاج به أن التغيير و غلبه الريح المذكورين فيه مطلق، و لا- قرينه على تفسدهما بغير النجاسه، فيقتيدان بها ليستقيم ظاهر المفهوم من تحريم الوضوء بالمتغير، إذ لا شاهد على حملة على التنزيه، مع أن الحمل على التنزيه لا يستقيم إلا بالتقييد، و كذا إذا حمل النهى على القدر المشترك.

و منها: ما رواه عبد الله بن سنان في الخبر عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«سأله رجل عن غدیر أتوه و فيه جيفه؟ فقال: إذا كان الماء قاهرا و لا يوجد فيه الريح فتوضاً» (٤)، و الاحتجاج به مبنى على ما حقّقناه في محله من حجّيه مفهوم الشرط كما عليه الأكثر.

و منها: ما رواه العلاء بن الفضيل في الخبر قال:

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحياض يبالي

ص: ٣٩٣

١- (١) - انظر في هذا المجال: اختيار معرفه الرجال، ص ٣٢١، الرقم ٧١٦؛ سماء المقال، ج ١، ص ١٤٢؛ قاموس الرجال، ج ٣، ص ١٦٠، الرقم ١٨١٣.

٢- (٢) - بصائر الدرجات، ص ٢٥٨، ح ١٣.

٣- (٣) - الحدائق الناضره، ج ١، ص ١٨٠.

٤- (٤) - الكافي، ج ٣، ص ٤، ح ٤.

فيها؟ قال: لا- بأس إذا غلب لون الماء، لون البول» (١)، وهو محمول على بول الإنسان فيها، كما هو الظاهر، أو بول حيوان غير مأكول ليستقيم ظاهر المفهوم من المنع مع غلبه لون البول؛ و حملته على حصول الإضافة بعيد.

و منها: ما نقل عن كتاب دعائم الإسلام عن عليّ عليه السّلام أنّه قال في الماء الجارى يمرّ بالجيف و العذره و الدم، يتوضأ منه و يشرب، ليس ينجسه شيء ما لم يتغيّر أوصافه طعمه و لونه و ريحه. (٢)

و قد يستدل ب[ما] في كتاب الفقه الرضوى

«كلّ غدیر فيه من الماء أكثر من كز لا ينجسه ما يقع فيه من النجاسات، إلّا أن يكون فيه الجيف فتغيّر لونه و طعمه و رائحته فإذا غيّرته لم يشرف و لم يتطهر منه» (٣)؛ و الظاهر أن «الواو» فيه - كما في الخبر السابق - بمعنى «أو» للإجماع على عدم اعتبار اجتماع التغيرات الثلاثة. و قوله

«أكثر من كز» معناه كزّ فأكثر منه، و يحتمل أن يراد به الأ-كثر خاصّه كما هو الظاهر، و إن جرى حكمه في الكزّ أيضا، إذ لا قائل بالفرق؛ و يمكن أن يكون اعتبار الزيادة على الكزّ للمحافظة على بقاء كزّ طاهر، إذ العاده قاضيه بتغيّر بعض أجزاء الماء عند وقوع مثل الدم و البول فيه.

و تخصيص الحكم بالتنجيس بما إذا تغيّر بالجيف مبنى على الغالب [B ٨/] من حصول التغير بها دون سائر النجاسات؛ و هذا الاحتجاج عندى ضعيف، لعدم الاعتماد على الكتاب المزبور، و قد حقّقنا الكلام فيه في الفصول الغرويه (٤).

و قد يستدلّ أيضا بروايه أبى بصير، عن أبى عبد الله عليه السّلام أنّه

«سأل عن الماء النقيع ببول

ص: ٣٩٤

-
- ١- (١) - الاستبصار، ج ١، ص ٢٢، ح ٥٣؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٣٩، ح ٧.
 - ٢- (٢) - دعائم الإسلام، ج ١، ص ١١١؛ مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٨٨، ح ١.
 - ٣- (٣) - فقه الرضا عليه السّلام، ص ٩١؛ مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٩٩، ح ٢.
 - ٤- (٤) - الفصول الغرويه، ص ٣١١-٣١٣؛ و راجع - إن شئت - إلى تعلیقنا على «رساله صلاتيه» في الأقوال الوارده حول كتاب فقه الرضا عليه السّلام، رساله صلاتيه، ص ٤٠٠.

فيه الدواب؟ فقال: إن تغيّر الماء فلا تتوضأ منه، وإن لم تغيّره أبوها فتوضأ منه، وكذلك الدم إذا سال في الماء و أشباهه (١). و الاحتجاج بها إنّما يتمّ إذا قلنا بأنّ المراد بالدواب معناها اللغوي فتخصّ بقرينه النهى بغير المأكول من ذى النفس، و لو استظهرنا منها معناها العرفي - كما هو الظاهر - توقف الاحتجاج على القول بنجاسه أبوها، و فى الروايه دلالة عليه إلاّ - أنّه خلاف المختار، كما سيأتى تحقيق المسأله فى محلّها إن شاء الله تعالى، فيتعيّن حمل (٢) النهى على التنزيه، و لا - يمكن التمسك حينئذ بقوله عليه السّلام

«و كذلك الدم...»، إذ بعد حمل سابقه على كراهه الاستعمال - كما هو مذهب القائلين بطهاره تلك الأوبال - يكون مفاده خلاف المدعى، و لو حمل التغيّر على التغيير المخرج عن حدّ الإطلاق صحّ حمل قوله «لا تتوضأ» على ظاهره، إلاّ أنّ قوله

«و كذلك الدم» لا يدلّ إلاّ على سلب الطهوريه عنه مع حصول التغيّر به على وجه يخرجّه عن الإطلاق، و هو غير المدعى.

و ما ورد فى مقابله هذه الأخبار، ما يدلّ بظاهره على طهاره الماء المتغيّر بالنجاسه فمطروح أو مأوّل كصحيحه علىّ بن جعفر عن أخيه الكاظم عليه السّلام (٣) الدالّه على طهاره ماء بئر وقع فيها زنبيل من عذره رطبه، أو يابس، أنّ الآبار المتعارفه يتغيّر بوقوع هذا القدر من النجاسه فيها؛ و مثلها موثقه عمّار عن الصادق عليه السّلام (٤). و سيأتى الكلام فى تأويلها فى مباحث الآبار، و كمرسله الكاهلى عن الصادق عليه السّلام. ٤ و فيها:

«و يسأل عن الماء المطر أرى فيه التغيير و أرى فيه آثار القندر فيقطر القطرات علىّ و ينضح علىّ منه و، البيت يتوضأ علىّ سطحه فيكف علىّ ثيابنا؟ قال ما بدأ بأس» [A ٩/] الحديث (٥) و الوجه فى الدفع، إمّا

ص: ٣٩٥

١- (١) - التهذيب، ج ١، ص ٤٠، ح ١١٢؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٣٨، ح ٣.

٢- (٢) - فى النسخه «الحمل» بدل «حمل».

٣- (٣) - التهذيب ج ١، ص ٢٤٦، ح ٧٠٩؛ وسائل الشيعه ج ١، ص ١٧٢، ح ٨.

٤- (٤) - التهذيب، ج ١، ص ٤١٦، ح ١٣١٢؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٧٤، ح ١٥.

٥- (٥) - الكافي، ج ٣، ص ١٣، ح ٣؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٤٦، ح ٥.

حمل القدر فيها على القدر الطبيعي لا الشرعي، والتغير على التغير به؛ أو حملهما على المتنجس، والتغير به؛ أو حمل القطرات على ما إذا تقاطرت من غير المتغير منه؛ أو مع اشتباه فمحال، إذ ليس في عبارته ما تدلّ عمّا تغير الجميع. ثمّ الاستفادة من الأخبار المتقدمه أنّ المعبر تغير أحد الأوصاف الثلاثة، وهو المعروف من مذهب الأصحاب (١)، وجعله في المعبر مذهب أهل العلم كافه (٢)، ومثله عن المنتهى (٣)؛ ومناقشه بعض المتأخرين كصاحب المدارك (٤) في اللون من جهه خلوّ الأخبار المرويه من طرقنا منه، مدفوعه بما عرفت من دلالة صحيحه شهاب وغيرها عليه، مع أن الروايه المرويه من طرقنا إذا اعتضدت بالشهره كانت حجّه، وهي هنا معتضده بالاتفاق، والظاهر أنّ الوجه في خلوّ أكثر أخبار الباب من ذكر اللون عدم انفكاكه عن تغير الطعم والرائحه فاكتمى بهما عنه.

و المراد بتغير لون الماء أو رائحته بالنجاسه أن يظهر في الماء لون أو رائحه من النجاسه فلا يرد ما قيل من أن الماء الصافي لا لون له ولا رائحه، مع أنّ الدعوى غير واضحه في اللون. وأما ما عدا هذه الصفات الثلاث كالحراره والبروده والثقل والحجم وما أشبه ذلك فليس بمعبر بلا خلاف يعرف بينهم. وما عن المجمع وابن بابويه (٥) من اعتبارهما أغلبيه النجاسه في هذا الباب فمحمول على غلبتها على إحدى الصفات الثلاث، كما تبّه عليه بعضهم. وأما لو تغير الاسم مع بقاء الأوصاف الثلاثة فلا إشكال في النجاسه؛ وعدم

ص: ٣٩٦

-
- ١- ((١)) - ممن صرح بالإجماع في المقام الفاضل في التذكرة، ج ١، ص ١٥، والصيمري في كشف الالتباس، ج ١، ص ٤٢، والمحدث البحراني في الحدائق، ج ١، ص ١٧٨، والسيد بحر العلوم في المصابيح، ج ١، ص ٦٧ و تلميذه الشيخ محمد تقى صاحب الهدايه في تبصره الفقهاء، ج ١، ص ٧٢.
 - ٢- ((٢)) - المعبر، ج ١، ص ٤٠.
 - ٣- ((٣)) - منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٠.
 - ٤- ((٤)) - غنيه النزوع، ص ٤٦، تبصره الفقهاء، ج ١، ص ٧٧ و انظر: كشف اللثام، ج ١، ص ٢٥٥.
 - ٥- ((٥)) - المقنع، ص ٣٤.

تعرّض الأصحاب له ناظر على عدم انفكاكه غالبا عن تغيّر بعض الأوصاف؛ و قول صاحب الرياض (١) بالطهاره هنا ضعيف جدّا، و سيأتى الكلام فيه إن شاء الله.

[ثلاث مسائل فى المقام]

و يلحق بالمقام مسائل:

الأولى: يعتبر فى انفعال الماء بالتغيّر أن يكون التغيّر

بالملاقات،

فلو تغيّر بمجاوره النجاسه لم ينجس قولا- واحدا؛ (٢) و كذا [لو] تغيّر بمجاورتها ساير المائعات و غيرها، و يدلّ عليه الأصل، و اختصاص مورد الأخبار الدالّه على التنجيس نصّا [٩٧ B] أو ظهورا بصوره الملاقات كما هو الغالب.

و على المقال إشكال، و هو أنّ الغرض- كما عليه المحقّقون- ممّا يمتنع عليه الانتقال من موضوع إلى آخر، فعروض التغيّر على الماء المجاور للنجاسه يكشف عن خروج أجزاء صغار منها مع أبخره خفيفه يتكوّن منها بسبب تأثير الحراره الداخله أو الخارجه، و تلك الكيفيه قائمه بها، فإذا مرّت على الماء امتزجت به و انتشرت فيه، فإذا تكاثرت عليه ظهر أثرها فى الحس؛ و كذا الحال فى صوره الملاقات، فلا- فرق بين الصورتين إلّا- أنّ الحامل لها فى صوره المجاوره الهواء المجاور، و فى صوره الملاقات الماء المجاور، و هذا لا يصلح فارقا فى الحكم لأنّ الانفعال إنّما يكون بغلبه أجزاء النجاسه المستكشف عنها بغلبه كيفيتها على الماء، و لا مدخل للحامل الموصل، لأنّه واسطه فى الإيصال لا علّه التنجيس؛ و لا يرد الإشكال حينئذ بلزوم تنجيس القليل و ما فى حكمه بمجرّد المجاوره، و إن لم يتغيّر لإمكان عدم الاعتداد بملاقات تلك الأجزاء عند عدم ظهورها على الحس تنزيلا لها فى العرف منزله العدم.

و الجواب: أنّ القول باستحاله الانتقال على الأعراض لا- يوجب المصير إلى انتقال أجزاء من النجاسه على مجاورها المتغيّر بكيفيتها، لإمكان تأثيرها فيه بطريق الإعداد؛ و لو سلّم فحكمنا بانفعال الماء عند تغيّره بالملاقات تعبدى و ليس منوطا بالتدقيق

ص: ٣٩٧

١- (١)- رياض المسائل، ج ١، ص ١٢.

٢- (٢)- انظر: مصابيح الأحكام، ج ١، ص ٧٧.

المذكور، و لو سلّم فيجوز أن يكون لخصوصيه الحامل و القابل مدخل في الحكم، و لهذا لا- نحكم بنجاسه ما تغيّر رائحته بمجاوره النجاسه من ساير الأشياء، فيجب الاقتصار في الحكم بالتنجيس على مورد النصّ، و الرجوع فيما عداه إلى الأصل السالم، مع ما عرفت من الاتفاق على ذلك، و لا فرق في التغيير بالمجاوره بين أن تكون الواسطه بينهما هواء، أو أرضاً، أو غيرهما من الجمادات فلو دفن جيفه طاهر [A ١٠/] في جانب الماء فتغيّر رائحته بواسطه الأرض المجاوره لها لم ينفعل، و كذا لو كان بينهما ماء منجمد.

و ربّما يتفرّع على ما ذهب إليه العلامه من بقائه على اسم المائيه حصول الانفعال، و أمّا ما دلّ على تنجيس ماء البئر إذا تغيّر لقربه من ماء البالوعه فمحمول على صورته حصول التغيير بالملاقات كما سيأتي. و لو كانت الواسطه بينهما مائعا غير الماء كالمضاف فالظاهر التنجيس، لأنّه لا يقصر عن المضاف المتغيّر بالنجاسه إذا ألقى في الماء فتغير الماء بصفه النجاسه. و لو استند التغيير إلى الملاقى و المجاور، فإن استقلّ كلّ منهما في التأثير بحيث لو انفرد أحدهما لم يؤثّر فإن تعدّد فالظاهر الطهاره، و إن اتحدا- كما لو تغيّر الماء بجيفه بعضها فيه و بعضها خارج عنه- احتمل وجوها، ثالثها التفصيل بين ما إذا كان بعض منه في الماء بحيث يصحّ أن يقال عرفاً أنّه في الماء فينفع، و بين غيره فلا ينفعل، و هو الأقوى؛ أمّا لو استند التغيير إلى ظاهر الملاقى و باطنه فلا إشكال في التنجيس، و إن اختص الملاقات بالظاهر. (١)

الثانيه: إذا تغيّر الماء بالمتنجس،

فإن تغيّر بما فيه من جيفه ما تنجس به تنجس لعموم النبوى المتقدم، مضافاً إلى ما دلّ على تنجيس ماء البئر إذا تغيّر بماء البالوعه (٢)، و لأنّه لو لا زال لما صحّ الحكم بنجاسه ما عدا الجزء الملاقى لعين النجاسه من الماء المتغيّر بها لأنّه

ص: ٣٩٨

١- (١) - في المخطوطه «الظاهر» بدل «الطاهر».

٢- (٢) - راجع وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٩٧، باب ٢٤ من أبواب الماء المطلق.

إنّما تغيّر بالمتنجّس؛ و لو تغيّر الماء بصفه المتنجّس ما ينجّس مع بقاء الإطلاق، و هو ظاهر الأكثر للأصل، و عن ظاهر المبسوط التنجيس (١)، و لعلّه لعموم النبوى؛ و يدفعه - بعد عدم وضوح شموله للمقام - ضعف السند، و انتفاء الجابر بالنسبه إليه؛ و كذا لو تغيّر بما فيه من صفه النجاسه التى لم ينجّس بها، كما لو تغيّر بالقليل المتنجّس بالملاقات المتغير بالمجاوره.

الثالثه: هل العبره فى التغير بالحس، أم يكفى التقدير؟ قولان ،

(٢)

و المشهور بين المتعرضين للمسأله هو الأوّل (٣)، و هو قضيه إطلاق الأكثر، حيث أناطوا الحكم بالتغيير، و هو ظاهر فى الحس؛ و عن الذكرى (٤) و الروض أنّه ظاهر المذهب (٥)، و ذهب العلامة فى القواعد إلى الثانى (٦)، و هو محكى عن ولده و المحقّق الكركى و ابن فهد. (٧) و هل النزاع فى اعتبار التقدير فى جانب النجاسه خاصّه، أو فيها و فى الماء أيضا؟ وجهان. و استظهر بعضهم من كلماتهم الأوّل، و يستفاد من القواعد و هو صريح كشف اللثام. (٨)

احتج القائلون بعدم اعتبار التقدير

بالأصل و بانصراف إطلاق الأخبار الدالّه على الانفعال بالتغيير على التغيير الحسى، و بأنّ المياه تختلف بالعدوبه و الملوحة و الرقه و الغلظه، و لها أثر بين فى قبول التغيير فلو اعتبر التقدير فى جانب النجاسه، و جب اعتباره فى جانب الماء أيضا فيجب تقديره وسطا، مع أنّه لا قائل به ظاهرا؛ و فى هذا الوجه نظر يعرف ممّا مرّ و ممّا يأتى.

ص: ٣٩٩

- ١- (١) - المبسوط، ج ١، ص ٢١.
- ٢- (٢) - مصابيح الأحكام، ج ١، ص ٧٢؛ رياض المسائل، ج ١، ص ١٣.
- ٣- (٣) - مستند الشيعة، ج ١، ص ١٤.
- ٤- (٤) - ما وجدناه فى الذكرى، و لكن انظر: البيان، ص ٩٨.
- ٥- (٥) - روض الجنان، ج ١، ص ٣٦١.
- ٦- (٦) - قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٨٣.
- ٧- (٧) - إيضاح الفوائد، ج ١، ص ١٦؛ جامع المقاصد، ج ١، ص ١١٤-١١٥؛ الموجز الحاوى (الرسائل العشر) ص ٣٦.
- ٨- (٨) - قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٨٠؛ كشف اللثام، ج ١، ص ٢٨٣.

الأول: أن التغيير الذى هو مناط النجاسه دائر مع الأوصاف فإذا فقدت وجب تقديرها.

و هذا كما قيل إعادته للمدعى.

الثانى: أن الماء حينئذ مقهور بالنجاسه لأنه كلما لم يكن مقهورا بها، لم يتغير بها على تقدير المخالفه، و ينعكس بعكس النقيض على أنه كلما كان متغيرا بها على تقدير المخالفه كان مقهورا.

و رد بمنع كليه الأصل عند المخالف، لأنه يقول بعدم مقهوريه الماء بالنجاسه مع تغيره بها، على تقدير المخالفه. و ينبغى أن يكون المراد بالتقدير فى الدليل ما يعمّ التقدير الواقع و غيره، و فى الرد ما يخصّ غير الواقع. و لو خصّ التقدير فى الدليل به أيضا كان المتّجه فى الرد منع الأصل، لا منع كليته؛ و كيف كان فهذا أيضا مصادره كسابقه.

الثالث: إن تنجس الماء بالتغيير ليس من جهه تغيره بكيفيه النجاسه فإنّ الكيفيه ليست من النجاسات حتى يستند التنجيس إليها، بل من جهه غلبه عين النجاسه المستكشف عنها بغلبه الكيفيه، و لا- ريب أن غلبه العين لا تختلف بثبوت الأوصاف فيها و عدمها، فإذا ثبت غلبته مقدار من العين مع الأوصاف ثبت غلبته بدونها فيجب التقدير عند انتفائها.

و فيه: إنّ التنجيس و إن كان باعتبار غلبه العين إلا أنّ الشارع قد قدر غلبتها [A 11] بغلبه أوصافها، و لم يقدرها بغير ذلك فيدور الحكم مدار التقدير الموظف، فلا يعتبر التقدير عند عدم حصوله.

الرابع: و يمكن أن يستدل على ذلك بوجه رابع، و هو أنّ مطلقات الأخبار الدالّ على الانفعال بالتغيير وارده مورد الغالب من اتصاف الماء و النجاسه بصفات المتعارفه، فإذا فرض خروج أحدهما عن المتعارف وجب ردّه إليه بتقديره على الصفه المتعارفه، لأنه المعيار فى لحوق الأحكام الشرعيه لمواردها، كما يدلّ عليه الرجوع فى تعيين الأشبار فى الكر، و الوجه و اليد فى الوضوء إلى غير ذلك.

و جوابه: أنّ الظاهر من تعليق حكم على وصف ثبوته حقيقه لا- تقديرا، و لا- عبره بالغالب المتعارف في ذلك، و لهذا لو أمر المولى عبده بتغيير الماء بشيء لا يتمثل بفعل ما يوجبه تقديرا. و لا استبعاد في اختلاف المياه في الانفعال بالنجاسه الواحده عند الاختلاف في الصفات مع أنّ الاستبعاد بمجرد لا يصلح دليلا. و أمّا الأمثله المذكوره فليست من الباب فإنّ إطلاق الأشبار في مساحه الكر ينصرف إلى الأشبار المتعارفه، فمن كان أشباره خارجه عن الحدّ المتعارف يرجع إلى المتعارف و يقدر به، إذ للكر حدّ معيّن في الواقع لا يختلف باختلاف أشبار المعترين، و على قياسه الكلام في نظائره، هذا.

و تحقيق المقام أنّ التقدير الموجب للتغيير؛ إمّا أن يعتبر في جانب الماء نظرا إلى اتصافه بصفه مضاده لصفه النجاسه، أو موافقه لها؛ أو في جانب النجاسه نظرا إلى كونها مسلوبه الصفات، أو ضعيفه فيها؛ أو في الجانبين، كما لو اجتمع الفرضان، فإن كان الأوّل، فإن كان وجود الصفه مانعا من وجود التغيير واقعا فلا إشكال في عدم الانفعال لما مرّ في حجّه المشهور، كما أنّه لو كان وجودها مانعا من إحساسه مع تحقّقه واقعا، و لم تكن صفه خلقيه للماء، و لا- متعارفه فلا إشكال في الانفعال، لأنّ المدار [B ١١] على حصول التغيير واقعا و قد حصل؛ غايه الأمر وجود مانع في الماء من إحساسه- كرائحه المسك المانع من إحساس رائحه الجيفه مثلا- و هو غير قاذح في ثبوت الحكم، كما لو كان هناك مانع خارجي من إِبصار اللون كالظلمه؛ و ذلك لأنّ الأحكام الشرعيه تتبع متعلقاتها الواقعيه، و إن خفيت على الحس لظروّ مانع، و لهذا تراهم يكتفون في الجهر و الإخفات بالسماع التقديري عند وجود أصوات مانعه من السّماع الفعلي و نحو ذلك. و كذا إذا كان في الماء رائحه تنته كرائحه الجيفه التي تقع فيه فإنّه لا يظهر حينئذ رائحتها على الحس مع القطع بوجودها. و مثل ذلك ما لو كان للماء لون مغاير للونه الأصلي، أو لونه المتعارف موافق للون النجاسه، خصوصا إذا كان مساويا له في الشّدّه و الضعف فإنّه لا يظهر حينئذ لون النجاسه في الماء و إن بلغت فيه ما بلغت، و كذا الحال في الطعم، إلّا أنّ العذوبه لمثل ماء السماء، و الملوحة لمثل ماء البحر من الصفات الخلقيه المتعارفه.

و أمّا إذا كان وجود الصفه الخلقية، أو المتعارفه مانعا من إحساس التغيير الحاصل واقعا فإن انفراد أحد الاعتبارين عن الآخر بأن كانت الصفه خلقية غير متعارفه-كماء الكبريت-، أو متعارفه غير خلقية-كالماء الرى جعل فيه بعض الملح-فوجهان من حصول التغيير واقعا، وإن لم يحس به فينجس لما مرّ في القسم الثاني، و من أنّ المدار على تغيّر الماء بحسب ما له من الصفات الخلقية، أو المتعارفه، لأنّ ذلك ظاهر الأخبار الدالّة على انفعال الماء بالتغيير، و للأصل فلا ينجس، و الأوّل أحوط؛ و إن اجتمعا بأن كانت الصفه خلقية و متعارفه فلا إشكال في عدم التنجيس.

و اعلم: إنّ الظاهر من التغيير الحسى فى كلام الأصحاب هو التغيير الفعلى، سواء كان حسيا فعليا، أو تقديريا بقرينه ذكره فى مقابله التغيير التقديرى لا الحسى التقديرى فيرجع مختارنا فى التغيير التقديرى إلى ما ذهب إليه الأكثر من عدم الانفعال به مطلقا [١٢/ A]، و التفصيل الذى ذكرناه أخيرا إنّما هو فى التغيير الحسى، و هو خارج عن مفروض المسأله، و ممّا يتّبه على ذلك عباره السيد فى المدارك فإنّه بعد أن وافق الأكثر فى اعتبار التغيير الحسى، قال: «لو خالفت النجاسه الجارى فى الصفات، لكن منع من ظهورها مانع كما لو وقع فى الماء المتغيّر بظاهر أحمر-مثلا-ينبغى القطع بنجاسته لتحقق التغيير حقيقه. غايه الأمر أنّه مستور عن الحس، و قد تّبه على ذلك الشهيد فى البيان».

انتهى (١)، فيستفاد منه أنّ التغيير الفعلى خارج عن محل البحث، و إن كان حسيا تقديريا؛ و ربّما يستفاد منه أن لا نزاع لأحد حينئذ فى الانفعال، و هو غير بعيد لما عرفت من وضوح الدليل عليه جدّا، فقول صاحب الرياض (٢) بعدم الانفعال هنا، كما فى التغيير التقديرى ليس بجديد. و ربّما يفهم من اعتبار السيد فى التمثيل تغيّر الماء بظاهر أحمر، أنّ حمرة الماء لو كانت خلقية اعتبر ظهور التغيير على الحس، و له وجه كما تّبهنا عليه.

ص: ٤٠٢

١- (١) -مدارك الأحكام، ج ١، ص ٣٠؛ و انظر: البيان، ٩٨.

٢- (٢) -رياض المسائل، ج ١، ص ١٣٤.

ثمّ على القول باعتبار التقدير، هل يعتبر الوسط من أوصاف النجاسة المتعارفه، أو يعتبر ما هو أبعدها في الانفعال؟ وجهان: والأصل يقتضى ترجيح الثانى، وبعضهم صرح بالأول، وهو أحوط؛ ومثله الكلام بالنسبه إلى أوصاف الماء؛ ولو خرجت النجاسة فى قوه الأوصاف عن المعتاد فغير قليلها فلا إشكال فى التنجيس، إن كانت أصلية، لعموم الأدله؛ وىحتمل بعيدا اعتبار التقدير هنا، بناء على اعتباره فى ضعيفها، كما مرّ، تمسّكا بالأصل، وانصراف الأدله على المتعارف؛ ولا يخفى ما فيه. و إن كانت القوه عارضيه فوجهان كما يأتى.

الرابعه: هل يعتبر فى الانفعال تغير الماء بصفه النجاسه،

أو ما يقاربها و إن لم يشتمل على ما فيها من الشده، يكفى مطلق التغيير المستند إليها حتى أنه لو وقع فى الماء المتصف بالبياض نجس أصفر فصار لون الماء أحمر، حكم بانفعاله الثانى عملا بإطلاق النصّ و الفتوى؛ ولو كان بياض الماء عارضيا، و كان بحيث لولاه لم يحصل التغيير أصلا فأشكال؟ و الأحوط، بل الأظهر التنجيس، لصدق التغيير بها؛ و وجه العدم استناد التغيير فيه حقيقه إلى النجاسه و البياض [B ١٢/] العارض معا.

الخامسه: لو كانت صفه النجاسه المغيره للماء عارضيه غير منجسه فى نفسها

كالبول المملح، أو المصبوغ بطاهر أحمر أو الممتن بمجاوره جيفه، ففى التنجيس وجهان، من إطلاق الأدله، و من انصرافها إلى تغييرها بصفاتھا الأصلية، و الأول أحوط، و إن كان الثانى لا يخلو من قوه؛ و أمّا حمرة البول لشرب الدواء و نتنه من فساد طبيعه فصفته (١) أصلية له لا- عارضيه، و إن كانت غير معتاده و قد مرّ الكلام فيه. و إن كانت الصفه العارضه منجسه نفسها كالبول المصبوغ بالدم، أو الممتن بملاقات الجيفه فلا إشكال فى التنجيس، كما أنه لو كثر الخليلط فى الفرض الأول بحيث خرج البول عن كونه بولا لا إشكال فى عدم التنجيس، بل يلحقه حكم الممتنّس المغير للماء بصفته، و قد مرّ خلاف الشيخ فيه.

ص: ٤٠٣

١- (١) - فى المخطوطه «فضعفه» بدل «فصفته».

السادسه: لا فرق فى التغيير الموجب للنجس بين كونه موجبا لحدوث صفه، أو

لشدتها، أو ضعفها

فلو صبّ فى ماء قليل الحمرة نجس أحمر كالدّم فإن ورد حمرة، أو صبّ نجس أبيض كالبول فيه فضعفت حمرة تنجس.

السابعه: العبره فى وجود التغيير بالحواس المتعارفه

فلو قدر إدراك أوحدى من الناس طعم يسير فى النجاسه أو رائحتها، أو لونها فى الماء مع عدم إدراك معظم الناس ذلك لم يعبأ به، بل يحكم بطهارته فى حق الجميع. وكذا لو كان التغيير خفياً بحيث لا يدرك إلا باستعانه بعض الآلات. (1) أمّا لو كان التغيير بحيث يدرك فى الشمس دون الظلّ، أو عند عدم بروده الماء، لا عند حصولها فالظاهر التنجيس، لأنّ الظلّ و البروده إنّما يمتنعان من إدراك التغيير لا- من حصوله. وكذا إذا كان تغيّر اللون بحيث يحسّ به عند كثره حجم الماء دون قلّته، أو كان تغيّر الرائحة بحيث يحسّ به عند كثره مقدار المتغيّر دون قلّته.

الثامنه: لو استهلكت النجاسه فى الماء ثمّ ظهر التغيير عليه ففى نجاسته وجهان:

من صدق التغيير بالنجاسه، و من زوالها بالاستهلال، و حدوثه بعده من قبيل حدوثه من قبل الماء أو بالمجاوره، مضافاً إلى أصل الطهاره، و لعلّه أظهر.

التاسعه: متى شكّ فى حصول التغيير، أو فى استناده إلى النجاسه، أو إلى ملاقاتها

نفى بالأصل العدم؛ [A ١٣] و لو شكّ فى زوال التغيير بعد ثبوته حكم ببقائه للاستصحاب.

العاشره يثبت الملاقات و التغيير بالعلم به،

و هو ظاهر؛ و كذا ثبت بإخبار ذى اليد البالغ العاقل، و إن كان فاسقاً إن أخبر حال ثبوت يده عليه؛ و بشهاده العدلين، بناء على عموم أدلّه حجّيتها؛ قيل: و بإخبار العدل، و المشهور خلافه. و لتفصيل الكلام فيه محلّ آخر.

تتميم: [لو تغيّر الماء بمجاوره الجيفه مثلاً]

قد عرفت أنّ التغيير بالمجاوره لا يوجب الانفعال فلو تغيّر الماء بمجاوره الجيفه مثلاً،

١- ((١)) - كالبور الذي يرى به الخفى جليًا (منه دام ظله)؛ من هامش النسخه.

ثم وقعت فيه اعتبار في انفعاله بها حصول تغيير يستند إليها حال الملاقات، و يعلم ذلك تارة بزيادة التغيير في الماء، و أخرى ببقاء التغيير، أو بقاء شدته فيه على مده لا يمكن بقاء التغيير السابق، أو شدته إليها؛ و على هذا فإن علم بوجود التغيير و الملاقات و شك في استناده إليها حال الملاقات حكم بالطهاره للأصل.

و يحتمل الحكم بالنجاسه تعويلا على ما هو الظاهر من الاستناد إلى الملاقات، و عملا بإطلاق الأخبار الواردة في الباب، و لأصالة تأخر التغيير و الملاقات فيقتربان، و يضعفه أنّ الظاهر بمجرد ليس بدليل، و إطلاق الأخبار ينصرف إلى ما هو الغالب من حصول العلم باستناد التغيير إلى الملاقات؛ و أصالة التأخر لا يثبت التقارن، كما حَقَّقناه في محلّه، و إنّما ينفي حصول أحدهما قبل حصول الآخر، و هو لا يجدي مع أنّ التغيير المستند إلى الملاقات لا يكون عادة إلا بعد الملاقات فلا يفيد المتقارن.

فصل في أقسام المياه

و ينقسم الماء باعتبار وقوع النجاسه فيه و عدم تغيره بها على أقسام:

[الماء الجارى]

فمنها الجارى: و هو فى الأصل لكلّ ما جرى، سواء كان ماء أم لا، و سواء كان جريانه على وجه الأرض أم لا، و سواء كان عن مادّه أم لا. و يختصّ فى العرف العام بما جرى من الماء بحيث لا ينصرف إلى غيره إلا بالتقييد، و المراد به هنا- كما صرح به فى الروض و المسالك و الذخيره (١)، و نزل عليه الجارى [B ١٣/] فى كلام الأصحاب- «هو كلّ ماء نابع من الأرض، غير البئر سواء جرى على وجه الأرض أم لا» (٢)، و المراد ب«النابع من

ص: ٤٠٥

١- (١) - روض الجنان، ج ١، ص ٣٦٠-٣٦١؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٤؛ ذخيره المعاد، ج ١، ص ١٢٦.

٢- (٢) - انظر: فى هذا المجال ما أفاده الفقيه المحقق الشيخ محمد رضا النجفى الأصفهاني فى رساله أحكام المياه [ميراث حوزة اصفهان، ج ٤، ص ٤٣-٤٧].

الأرض»،النابع من مادّه مخلوقه الأرض كما هو الظاهر من إطلاق هذا اللفظ فلا يرد النقص بما ينبع فى بعض الحياض عن مادّه معموله لها؛ وقوله «سواء جرى على وجه الأرض أم لا» تأكيد للإطلاق السابق، و تصريح بدخول العيون الراكده فيه؛ و تعميمه إليها إمّا باعتبار التغليب، أو الحقيقه العرفيه- كما نبّه عليه فى المسالك- أو مبنى على حملة على ما يعمّ الجريان الشأني، أو على اعتبار الجريان من المادّه إلى وجه الأرض.

و خصّه فى كشف اللثام بالجارى على وجه الأرض، و جعل العيون الغير الجاربه من قبيل الواقف، أو البئر قال: «و الثانى أظهر كما فى المقنعه و التهذيب لعدم صدق الجريان لغه و عرفا فلا يشملها شىء من عبارات الأصحاب»، ثم نقل عن الروض و المسالك ما مرّ و ردّه بأنّه تكلف. (١)

أقول: و ما حكاه عن المقنعه و التهذيب غير واضح، و لا بأس بنقل عبارتها توضيحا للحال، قال فى المقنعه: «الماء الذى يكون فى غدير أو قليب، إن كان كرا فما زاد لا- ينجس إلا- أن يتغير كالجارى، و إن كان دونه جرى مجرى مياه الآبار و الحياض التى يفسدها ما يقع فيها». هذا كلامه ملخصا؛ و الظاهر أنّه يريد ب«القليب» الأرض المحفوره التى ينبع منها الماء كالبئر، و لا يجرى منها ممّا لا يسمّى عرفا بئرا.

قال فى مجمع البحرين عن «المغرب»: القليب بئر تحفر فينقلب ترابها قبل أن تطوى؛ و هذا كما ترى يتناول بإطلاقه ما إذا بقى اسم البئر بعد الانقلاب و عدمه؛ ثمّ نقل عن الأزهرى إنّ القليب عند العرب البئر العاديه القديمه مطويه كانت أو غير مطويه؛ (٢) و ظاهره - كما ترى - اعتبار صدق اسم البئر عليه، و لا- يمكن حملة فى كلام المفيد على ظاهر المعنى الأخير، و لا- على إطلاق الأوّل، إذ لا قائل بالفرق بين الآبار العاديه- أعنى القديمه و الحادئه-، و لا بين الآبار المطويه و الغير المطويه بعد تسميتها بئرا، مع أنّه قد فرق حيث جعل القليل من القليب كالبئر فى الانفعال بالملاقات دون الكثير فيتعيّن حملة على

ص: ٤٠٦

١- ((١)) - كشف اللثام، ج ١، ص ٢٥٣-٢٥٤.

٢- ((٢)) - المقنعه، ص ٦٤.

ما ذكرناه؛ و منه يظهر أنّ حكم العيون الغير الجارية [A ١٤/] عنده حكم بعض أنواع الواقف، لا حكم البئر.

و قد فسّر «القلب» بعضهم فى كلام المفيد بما يكون على هيئة البئر و لا يكون نابعا، بل يجتمع فيه الماء من المطر و غيره؛ و قريب منه تفسير بعض له بالمصنع، و هو كما فى مجمع البحرين «ما يصنع لجمع الماء كالبركه و نحوها» (١)؛ و هذا المعنى ربّما كان أنسب بكلام المفيد حيث عطفه على الغدير، و جعلهما بحكم واحد [B ١٤/]، إلا أنّى لم أقف عليه فى كلام أهل اللّغه مطلقا.

و كيف كان فالوجه تعميم الجارى فى المقام على الجارى على وجه الأرض و غيره كما صرّح به الشهيد الثانى لعموم بعض الأدلّه الآتية، و لأنّ أكثر الأصحاب ذكروا أقسام الماء، و استقصوا البحث عنها، و لم يتعرضوا حكم العيون الغير الجارية بالخصوص، فإن لم يكن ذلك منهم إلحاقا لها بالجارى فإما أن يكون إهمالا لحكمها بالكليّه، و هو بعيد جدّا، أو إلحاقا لها بالراكد أو البئر، و كلاهما غير مستقيم، أمّا الأول فلأنّ كثيرا منهم يقول باعتصام البئر بالمادّه فكيف لا يقول باعتصام العين بها؟! و أمّا الثانى فلأنّ للبئر عندهم أحكاما كأنفعال كثيرها عند كثير منهم بالملاقات، و طهرها بالنزح، و لا قائل منهم ظاهرا بشىء من ذلك فيها، و إن ظهر من الشيخين المخالفه فى الأخير.

و يظهر من التنقيح أنّ المراد بالجارى هنا ما هو أعمّ من الجارى عن مادّه حيث قال:

«و هل تشترط كرتيه أم لا؟ أطلق المصنّف الحكم بطهارته، و قيّده العلامة بالكزيه، و هو أولى ليدخل تحت إطلاق قوله عليه السلام

إذا بلغ الماء كرا لم يحمل خبثا، و الإجماع على العمل بمفهومه؛ و قال الشهيد إن جرى عن مادّه فلا يشترط الكريه، و لا عنها بشرط دوامه، و هو حسن و عليه الفتوى» انتهى (٢)، و يظهر ذلك من كثر العرفان أيضا حيث قال: «و أمّا الجارى فلا ينجس إلاّ بالتغيير، و الأولى اشتراط بلوغه كرا إلاّ أن يكون جاريا عن مادّه

ص: ٤٠٧

١- (١) - مجمع البحرين، ج ٢، ص ٦٣٩.

٢- (٢) - التنقيح الرائع، ج ١، ص ٣٨.

فلا يشترط» انتهى. (١) والتحقيق أنّ المراد بالجاري هنا ما يكون عن مادّه، والجاري لا عن ماده يلحق عندهم بالراكذ.

فصل: [فى عدم نجاسه الجارى بالملاقاه مع الكثيره]

لا- ينجس الجارى بالملاقاه مع الكثره بأن كان كرا فصاعدا إجماعا محصّيا و منقولاً. وكذا إذا كان دون الكثر على المشهور، (٢) بل ظاهر الشيخ فى الخلاف، و صريح ابن البرّاج فى شرح الجمل، و ابن زهره فى الغنيه الإجماع عليه. (٣) و جعله فى المعتبر مذهب فقهاؤنا أجمع. (٤) و فى المنتهى نقل اتفاق علمائنا على عدم نجاسه الجارى بالملاقات، ثمّ حكى مخالفه الشافعى لهم فى أحد قوليه حيث جعله كالراكذ، قال فى فروع المسأله، الأقرب اشتراط الكريه (٥)، و هو ممّا يدافع كلامه الأوّل [A ١٥] و فى كشف اللثام نقل عنه الإجماع فى المسأله، (٦) و كأنّه نظر إلى صدر كلامه. و جعل فى جامع المقاصد اشتراط الكريه فى الجارى من متفردات العلامه (٧) و هو نودى بدعوى الإجماع. و قريب منه ما فى الذكرى حيث قال: «لم أقف فيه على مخالف بين السلف». (٨) و هذا هو الأقوى، خلافا للعلامه فى القواعد و التحرير و التذكره فذهب إلى انفعال قليله بالملاقات. (٩) و مال إليه

ص: ٤٠٨

- ١- (١) - كنز العرفان، ج ١، ص ٣٩.
- ٢- (٢) - انظر: مصابيح الأحكام، ج ١، ص ٣٠٦؛ مستند الشيعة، ج ١، ص ١٩؛ تبصره الفقهاء، ج ١، ص ٩٢.
- ٣- (٣) - الخلاف، ج ١، ص ١٩٥؛ شرح جمل العلم و العمل، ص ٥٥-٥٦؛ غنيه النزوع، ص ٤٦.
- ٤- (٤) - المعتبر، ج ١، ص ٤١.
- ٥- (٥) - منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٧.
- ٦- (٦) - كشف اللثام، ج ١، ص ٢٥٥.
- ٧- (٧) - جامع المقاصد ج ١، ص ١١١.
- ٨- (٨) - ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٧٩.
- ٩- (٩) - قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٨٢؛ تحرير الأحكام، ج ١، ص ٤٥؛ تذكره الفقهاء، ج ١، ص ٢٢.

الشهيد الثاني في الروض و الروضه (١)، و جعله في المسالك أصح (٢)، لكن حكى عنه في المعالم رجوعه عن هذا القول و قال: «إنّ الذي استقر رأيه عليه بعد ذلك هو القول الأوّل» (٣). و يظهر من عبارته المفيد المتقدّمه الفرق بين ما جرى منه على وجه الأرض فلا ينفعل بالملاقات مطلقا، و بين غيره فينفعل مع القله دون الكثره.

لنا- بعد أصل الطهاره و استصحابها الثابت هنا عموما بأدلته المقزّره في محلّه، و خصوصا بالروايه المرويه بطرق مستفيضه في بعضها قوّه عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

«الماء كلّ ظاهر حتى تعلم أنّه قدر» (٤)- ظاهر جمله من النصوص:

منها: عموم ما مرّ ممّا دلّ على أنّ الماء ظاهر لا ينجسه إلّا ما غير أحد أوصافه، خرج منه القليل من الراكد، للأدله الداله على انفعال فيبقى الباقي.

و منها: قوله عليه السّلام في صحيحه داود بن سرحان في ماء الحمام هو بمنزله الجارى (٥)، فإنّ المراد بيان أنّ ماء الحمام معتصم بمادّته كاعتصام الجارى بمادّته، و ليس منها معتد للجارى بكونه كرا فيستفاد منه أنّ كلّ جار كذلك، بل اعتصام الجارى على القول الآخر ليس بالمادّه، بل بالكريه فيصنع فائده تخصيص الجارى بالذكر.

و منها: قول الرضا عليه السّلام في صحيحه ابن بزيع الآتيه:

«ماء البئر واسع لا يفسده شيء إلّا- أن يتغيّر ريحه، أو طعمه فينزح حتى يذهب الريح و يطيب طعمه لأنّ له مادّه» ، (٦) و وجه الاحتجاج أنّ قوله

«لأنّ له مادّه» إمّا تعليل لقوله

«واسع» ، أو لقوله

«لا يفسده» ، أو لقوله

«فينزح» ، و على التقادير الثلاثه يستفاد منه اعتصام الجارى بالمادّه؛ أمّا على الأوّل فلأنّ المراد بسعه ماء البئر، ليس كثرته [١٥/ B] [ظاهرا و إلّا لزم حمل الخاصّ على العام، بل سعته حكما، كما يفسره قوله

«لا يفسده...» فيدلّ التعليل المذكور على ثبوت السعه

ص: ٤٠٩

١- (١) - روض الجنان، ج ١، ص ٣٦١؛ الروضه البهيّه، ج ١، ص ٢٥٢.

٢- (٢) - مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٢.

- ٣- (٣) -المعالم فى الفقه، ج ١، ص ٢٩٨-٢٩٩.
- ٤- (٤) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٦، ح ٦٢١.
- ٥- (٥) -نفس المصدر، ص ٣٧٨، ح ١١٧٠.
- ٦- (٦) -الاستبصار، ج ١، ص ٣٣، ح ٨٧.

المذكوره لكلّ ذى مادّه، وهو المقصود؛ و منه يظهر وجه الاحتجاج على الوجه الثانى؛ و أمّا على الثالث فلأنّ المستفاد من تعليل وجوب النزح إلى الغايه المذكوره بذلك أنّ النزح لإزاله التغيير و طهر الماء بعده من جهه المادّه فإذا كانت المادّه مزيله للنجاسه الموجوده فى ماء البئر كانت عاصمه له عن الانفعال بالملاقات بطريق أولى، و يلزمه انسحاب الحكم المذكور إلى الجارى لوجود العلّه المذكوره فيه. و قد يناقش فى هذا الاحتجاج باحتمال تعلق التعليل المذكور بقوله

«يذهب الريح و يطيب طعمه» فلا يدلّ على المدعى، و ليس بجديد لأنّ سببيه المادّه لذلك بعد النزح أمر واضح لا يحتاج إلى البيان، مع أنّ تنزيل كلام الشارع و أمثاله على بيان الحكم الشرعى أولى من تنزيهه على بيان الأمر العادى، لأنّ ذلك هو الظاهر المنساق إلى الفهم من كلامه عند عدم القرينه.

و منها: ما روى عن دعائم الإسلام. (١)

و منها: صحيحه الفضيل عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

«لا بأس بأن يبول الرجل فى الماء الجارى (٢)»، ووجه الدلاله أنّ نفى البأس يقتضى نفى جميع أفراده.

و منها بل أظهرها انفعال الماء و إطلاق الجارى يتناول ما كان دون الكثر أيضا، و يشكل الظاهر منها بملاحظه ذيلها عدم البأس فى الفعل لا فى الماء. (٣)

[A ١٧/] القول فى الأحداث الموجه للوضوء

اعلم: أنّ من الأحداث ما يوجب الوضوء فقط، و منها ما يوجب الغسل فقط، و منها ما يوجبهما معا، و الكلام هنا فى القسم الأوّل، و المراد بكونها موجبات للوضوء، أنّها توجه على من وجب عليه أمر مشروط به، و قد يعبر عنها بالأسباب للسببّيّتها له، أى لمشروعيتها و رجحانه كما يعبر عنها بالنواقض من حيث نقضها لحكمه. و النسبه بين

ص: ٤١٠

١- (١) - دعائم الإسلام، ج ١، ص ١١١.

٢- (٢) - التهذيب، ج ١، ص ٣١، ح ٨١.

٣- (٣) - هنا بياض بقدر صفحتين فى المخطوطه، و البحث ناقص.

الأولين عموم مطلق، لأنّ كلّ ما هو موجب للوضوء فهو سبب له، بخلاف السبب فإنّه قد لا يكون موجبا له حيث لا يجب مشروط به؛ و لو أريد بالموجب ما يكون من شأنه الإيجاب، أو المثبت للوضوء و لو على وجه الاستحباب لتساويا، و بين الأخير عموم من وجه لصدق الناقص بدونهما في الجنابه، و صدقهما بدونه في الحدث الواقع بعد الحدث فإنّه سبب و موجب، سواء فسروا بالشأنى أو الفعلى بناء على أنّ علل الشرع معرّفات لأحكامها فيجوز أن تتوارد على معلول واحد؛ و لا يصدق عليه الناقص إن أريد به الناقص الفعلى لانتفاء مورده؛ و يشكل بأنّ الناقص على التقدير المذكور أيضا علّه معرفه للنقض فيصحّ توارد عديد منه على معلول واحد، و يمكن دفعه بأنهم اصطالحوا الناقص فى المعرّف الذى يقارن حدوث الانتقاض، كما هو المتبادر منه عرفا فلا يصدق على الحدث اللاحق، و قد يصدقان بدونه على نذر الوضوء و ما فى معناه، و ربّما يصدقان أيضا على انتباه النائم، و زوال الجنون و الاغماء، و البلوغ و انقطاع دم الحيض؛ أمّا السبب فمطلقا، و أمّا الموجب فعند وجوب مشروط به، إن أريد به الفعلى [١٧/ B] مع عدم صدق الناقص على شىء منها مطلقا؛ و كذلك يصدقان بدونه على الخطاب الدالّ على الحكم التكليفى المتعلّق بفعله كما يصدق الناقص بدونهما على الخطاب الدالّ على الحكم الوضعى المتعلّق بالأحداث؛ نعم لو فسّرنا السبب بالوصف الدالّ على توجه الخطاب بالطّهارة و جوبا أو ندبا و لو بالقوه كما فعله بعضهم، لم يتناول الأخير، بل و لا الخمسه الأوّل، مع أنها عند التحقيق شرائط لتوجه التكليف بالوضوء لا أسباب و لا موجبات له حقيقة فلا يصدقان عليها مطلقا.

و اعلم: أن العناوين الثلاثة قد تضاف إلى الأحداث الستة التى هى أسباب الوضوء، و حينئذ فيصحّ أن يقال بين سببها للوضوء و بين كونها موجبات و نواقض له، عموم مطلق؛ و أنّ بين كونها موجبات و نواقض، عموما من وجه، كما فعله الشهيد الثانى فى

الروضه (١) فلا- يرد النقض بأنّ الجنابه ناقضه و ليست سببا و لا- موجبا له، لأنّ الكلام على هذا التقدير ليس في مطلق هذه العناوين، بل في المضاف منها إلى الأحداث الستة.

تنبيه [في نقل كلام الشهيد في حاشيه القواعد]

حكى عن الشهيد قدّس سرّه أنّه ذكر في حاشيه القواعد: أنّ بين السبب و بين كلّ من الموجب و الناقض عموما مطلقا (٢)؛ و اعترض عليه بأنّ الجنابه ناقضه للوضوء و ليست سببا له، و كذا وجود الماء للتيمّم فلا- يكون بين الناقض و السبب عموم مطلق، بل [من] وجه حكاه في المدارك عن بعض مشايخه المعاصرين، و أجاب عنه بأنّ: «المفروض في عباره القواعد أسباب الطهارات و موجباتها و نواقضها فالنقض [A ١٨/] بالجنابه غير جيّد لأنّها سبب للطهاره- [إلى أن] قال: و يمكن التزام ذلك في وجود الماء أيضا لأنّه معرّف لوجوبها- ثمّ قال: -و يرد عليه أنّ النقض بالأمرين معا غير مستقيم لأنّ البحث إن كان في أسباب الوضوء و نواقضه و موجباته لم يرد الثانى، و إن كان في الأعمّ لم يرد الأوّل». (٣)

أقول: الذى يظهر من مقاله المعترض أنّه فهم من كلام الشهيد أنّ بين سبب كلّ واحده من الطهارات الثلاث و بين موجبتها و ناقضها عموم مطلقا، و هو الذى يقتضيه ظاهر عباره التى حكاهها، و حينئذ فلا يتّجه عليه الجواب المذكور، و إنّما يتّجه إذا اعتبر ذلك بالنسبه إلى جنس الطهاره، و هو بعيد عن ظاهر كلامه؛ و على ما قرّرنا فقول المعترض «فلا يكون بين الناقض و السبب عموم مطلق بل من وجه»، ناظر إلى مورد النقض- أعنى الوضوء و التيمّم- فالمعنى فلا يكون بين ناقض الوضوء و التيمّم و سببهما عموم مطلق، بل من وجه لصدق الناقض بدون السبب فى الأوّل على الجنابه، و فى الثانى على وجود الماء.

ص: ٤١٢

١- (١)- الروضه البهيّه، ج ١، ص ٣١٨.

٢- (٢)- حكى عنه ثانى الشهيدين فى فوائد القواعد، ص ٢٩-٣٠، و السيد السند فى المدارك، ج ١، ص ١٤١.

٣- (٣)- للعثور على كلام المعترض و الجواب عنه راجع مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٤١-١٤٢.

و من هنا يظهر أيضا ضعف قول المجيب «و يمكن التزام ذلك...» فإن المقصود منع سببته وجود الماء للتيّم، لا منع سببته لمطلق الطهاره، و الجواب المذكور إنّما يتم على الوجه الثانى.

و إنّما عبّر بالإمكان، لإمكان أن يقال لا تسلّم سببته وجود الماء للطهاره، بل السبب له الحدث السابق الذى مع التيمّم من ظهور أثره حال فقد الماء فإذا وجد الماء ارتفع المانع، و كان الحدث الثانى هو السبب. و ممّا قرّرنا [B ١٨/] يتضح فساد الإيراد أيضا فإنّ البحث فى ذلك على ما ذكرنا بالنسبه إلى كلّ واحده من الطهاره لا بالنسبه إلى جنس و لا الوضوء خاصه.

ثمّ اعلم: إنّ الأحداث الموجبه للغسل إنّما تحدث فى المكلف بحدوث أسبابها و ليست لاحقه له بحسب أصل الخلقه قطعاً، لهذا لا يجب على العاقل عند بلوغه الغسل مع خلوه عن أسبابه بحسب الأصل على الطهاره الحديثه مطلقاً كما أنه مخلوق على الطهاره الخبثيه حيث يكون نطفته منعقدّه على الإسلام، و إنّما تعرض له النجاسه بعروض أسبابها، أو أنّها حاله أصلية ترتفع بفعل الطهاره و تعود بوقوع نواقضها و جهان، و لعلّ أظهرهما الأوّل فلا ثمره يعتد بها فى ذلك.

و ربّما أمكن فرضها فى جواز إمساس بدن المولود بكتابه القرآن قبل وقوع حدث منه بناء على عدم جوازه بعده إن لم تلحق عدم حدوث العقل فيه بزواله، أو يفرض كون المولود فى أوّل ولادته إنساناً عاقلاً، و هو بعيد عاده بالنسبه إلى غير الأنبياء و الأئمّه عليهم السّلام؛ و ربّما يظهر الثمره أيضا فى المكلف المعاد إلى الدنيا كما يتفق فى زمن الرجعه، و يحتمل فيه استصحاب الحاله السابقه، بناء على أنّ كلاً من الطهاره و الحدث من عوارض النفس، و إن ظهر بعض أحكامها على البدن؛ و مع التوقّف بين الوجهين يؤخذ بأحكامهما الموافقه للأصل دون المخالفه له؛ ثمّ لو ألحقنا عدم العقل فى المولود بزواله لزم صدق السبب و الموجب على تلك الحاله، و لا- يصدق الناقض عليها لعدم سبق طهاره، و كذا وقوع سائر الأحداث منه بناء على عدم أصلية الطهاره، و هى أيضا مادّه أخرى للتفارق.

تجب كل واحده من الطهارات الثلاث وجوبا غيريا عند وجوب مشروط بها في حق فاقدها، سواء كانت شرطا في صحته أو في وقوعه على وجه الجواز فتجب للصلاه الواجبه و لو بالنذر و التحمّل (١)، و الطواف الواجب كذلك إجماعا (٢)، و لمس كتابه القرآن في المشهور (٣)، إن التزم به بنذر و شبهه، أو توقّف الإصلاح الواجب بإجاره و غيرها عليه، و أمّا الإصلاح في نفسه و الظاهر عدم وجوبه، و إن صرّح به بعضهم؛ نعم لو أدى تركه على الإخلال بالمعجز و انعدامه كما تمسك به المصرّح وجب، و إن بعد الفرض؛ و كذا لو وجب أخذه من موضع يحرم إبقاؤه فيه احتراماً لبقائه الموضوع، و توقّف أخذه على مسّ الكتابه، و لو استلزم فعل الطهاره زياده بقاءه فيه سقط وجوبها مع التشاغل به على الظاهر، لأنّ إبقاءه فيه أدخل في الهتك من مسّه محدثا، و لو كان هناك مكلف متطهر لا يقصر عنه المسارعه إلى الأخذ وجب عليه أولا فإن عصي وجب على المحدث؛ و مثله ما لو كان أحدهما محدثا بالأصغر و الآخر بالأكبر؛ و كذا لو وجب أخذه من موضع يمنع مالكة عن إبقاءه فيه، لكن وجوب الأخذ هنا يختصّ بالمالك، أو الوضع، أو من في حكمهما، و لو كان الوضع بإذن مالك المكان لم يجز مسّه بدون الطهاره، و ما يلزمه حينئذ من تفويت حقّ المالك قد جاءه من قبله حيث أذن في الوضع و ثبوت الوجوب لها في هذه الموارد

ص: ٤١٤

-
- ١- (١) - الخلاف، ج ٢، ص ٣٢٢؛ غنيه النزوع، ص ٥٣؛ تذكره الفقهاء، ج ١، ص ١٤٨؛ البيان، ص ٣٥؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٩؛ كفايه الأحكام، ج ١، ص ١٤؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج ١، ص ٦٥؛ مفاتيح الشرائع، ج ١، ص ٣٦٧.
- ٢- (٢) - ممّن صرّح بالإجماع السيّد السند في المدارك، ج ١، ص ٩ و ثاني الشهيدان في الروض، ج ١، ص ٥٢ و المحقّق السبزواري في الذخير، ج ١، ص ٢.
- ٣- (٣) - المعتمير، ج ١، ص ١٧٥؛ المقتصر، ص ٤٨؛ ذخيره المعاد، ج ١، ص ٣؛ كفايه الأحكام، ج ١، ص ١٤ و مفاتيح الشرائع، ج ١، ص ٣٨.

و نظائرها مبنية على القول بوجوب مقدمه الواجب، و من لا يقول به يلزمه الاقتصار فيه على موارد الأمر بها.

ثم المعروف من مذهب الأصحاب أنّ الطهارات الثلاث لا تجب لنفسها (١). و حكى الشهيد في الذكرى قولاً بوجوبها لنفسها و جوباً موسّعاً لا يتضيّق إلاّ بظنّ الوفات، أو بتضيّق العباده المشروطه بها؛ (٢) و يظهر من صاحب المدارك الميل إليه (٣) حيث قال:

«و يشهد له إطلاق الآيه و كثير من الأخبار الآمره بالوضوء و الغسل عند وقوع ما يوجبهما كالصحيح

من وجد طعم النوم قائماً أو قاعداً فقد وجب عليه الوضوء (٤)، و الموثق

إذا استيقنت أنّك أحدثت فتوضأ (٥)، و قوله عليه السلام

[«أ توجبون عليه الحدّ و الرجم أو لا توجبون عليه صاعاً من الماء» (٦) إلى غير ذلك.

و منهم من فضّل بين غسل الجنابه [و غيرها] فحكم بوجوب الأوّل لنفسه دون الثاني؛ و الأقوى عدم وجوب شيء من الطهارات لنفسها مطلقاً.

لنا الأصل السالم [B ١٩/] عن المعارض، و أنّ الظاهر من الأمر بالطهاره، أو الحكم بوجوبها عند حصول أسبابها في تلك الأخبار إنّما هو فعلها لغاياتها الواجبه لا لنفسها فإنّ هذا هو المفهوم من إطلاقها في عرف المتشرّعه؛ أ لا ترى أنّ الأوامر الوارده في إزاله النجاسه عن الثوب و البدن أوامر مطلقه، و لم يذهب ذهنهم إلى أنّها دالّه على وجوبها لنفسها، بل فهموا منها- تبعاً للعرف- وجوب الإزاله لما تجب له الإزاله كالصلاه فكذلك الحال في الأوامر المطلقه الوارده في المقام، فإنّ الكلّ من باب واحد، مضافاً إلى أنّ الغالب في المحتضرين وجود الحدث فيهم، و لو بسبب الإغماء الغالب حصوله بهم، و لم يعهد من النبي صلّى الله عليه و آله، و لا الأئمه عليهم السلام، و لا أحداً من أصحابهم أنّهم أمروا محتضراً

ص: ٤١٥

١- (١) - كفايه الأحكام، ج ١، ص ١٤؛ مفاتيح الشرائع، ج ١، ص ٣٨.

٢- (٢) - ذكرى الشيعه، ج ١، ص ١٩٦.

٣- (٣) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١١٠.

٤- (٤) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨، ح ١٠.

٥- (٥) - الكافي، ج ١، ص ٣٣، ح ١.

٦- (٦) - تهذيب الأحكام ج ١، ص ١١٩، ح ٣١٤.

بالطهاره قبل فوات تمكّنه منها و لو بالتوكيل، مع تعذّر المباشرة؛ و لا أمروا من يحضّره من أمرهم بها، و لا أمروا أحدا بالطهاره عند الاحتضار، و لقد ورد عنهم أحكام إيجابيه و نديه للمحتضرين، و لمن حضرهم، و ليس هذا مذكورا في عدادها، بل قد ورد في حقّ من وجب قتله شرعا أنه يؤمر بأن يغتسل غسل الميّت فنبهوا على حكم هذا الفرض مع ندره وقوعه، فكيف لم يتبها على حكم المقام مع عموم البلوى به!؟.

و ممّا يدلّ على ما ذكرناه-بعد عدم وجدان مخالف مصرّح بوجوب الطهارات الثلاث لنفسها في أصحابنا و، احتمال أن يكون القول الذي حكاه في الذكرى (1) عن غيرهم- قوله عليه السلام:

«إذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلاه» فإنّه يدلّ بمفهومه على عدم وجوبها قبله؛ و الظاهر منه عدم وجوب كلّ واحد منهما قبله، لا عدم وجوب المجموع، كما توهمه بعضهم؛ و يدلّ على ذلك أيضا ما ورد في امرأه أجنبيت، ثم حاضت قبل الغسل:

«أنّها لا تغتسل» معلّلا بأنّها

قد جاءها ما يفسد صلاتها (2)، و التقريب واضح؛ و ربّما يدلّ أيضا مفهوم قوله تعالى إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ (3) الآيه، و لكن الاحتجاج به يستدعى تكلفات.

[موجبات الوضوء]

فصل: [في نواقض الثلاثة]

ممّا يوجب الوضوء خروج البول و الغائط و الريح من الموضع المعتاد، و يدلّ عليه بعد الإجماع (4)، بل الضروره، الكتاب و السنه قال الله تعالى أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ ، الآيه (5) [ووجه الدلاله أنّ الغائط في الأصل هو المنخفض من الأرض (6)، و منه يسمّى

ص: ٤١٦

- ١- (١) - ذكرى الشيعة، ج ١، ص ١٩٤.
- ٢- (٢) - الكافي، ج ٣، ص ٨٣، ح ١.
- ٣- (٣) - السوره المائده، الآيه ٦.
- ٤- (٤) - انظر:المعتبر، ج ١، ص ١٠٦؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ١٨٣؛ مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٤٢؛ ذخيره المعاد، ج ١، ص ١٢؛ كشف اللثام، ج ١، ص ١٨٦؛ غنائم الأيام، ج ١، ص ٨٣.
- ٥- (٥) - سوره المائده (٥): ٦.
- ٦- (٦) - انظر: المعجم الوسيط، ج ٢، ص ٦٦٦.

الغائط غائطا لأن المتغوط يطلبه، تسميه للحال باسم المحلّ، والظاهر أنّ هذا هو المراد هنا فيكون المجيء منه كناية عن التغوط فتدلّ الآية على كونه موجبا للوضوء للأمر بالتيّم على تقدير عدم وجدان الماء.

و في دلالتها على كون البول موجبا إشكال، لعدم وضوح جريان العادة بتطلب المنخفض من الأرض له، وإن كان بالآداب أنسب، كما روى من

«أنه صَلَّى الله عليه و آله لم ير على بول و لا غائط قطّ» (١)، و على هذا فربما أمكن الإشكال في دلالتها على ناقضيه الغائط وحده أيضا لعدم انفكاكه غالبا عن البول، نعم لو حمل الغائط على معناه المعروف دلّ على انتقاله بالنقض إلا أنّ فيه تكلفا. و أما الريح وحدها فلا دلالة لها على ناقضيتها، إذ لا يطلب لها المنخفض من الأرض و لا يصدق عليه الاسم، و يمكن أن يستدل أيضا بعموم قوله تعالى إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا فَيَاًهُ يَدَلّ على وجوب الوضوء عند القيام إلى الصلاة مطلقا، [و] خرج منه المتطهر الذي لم يصدر منه أحد الأحداث بالنصّ و الإجماع و يبقى من صدر منه أحدها مندرجا في الإطلاق؛ [و] يشكل بأنّه فسّر في بعض الأخبار بالقيام من النوم فلا يدلّ إلا على حديثه، و أما الأخبار فكثيره، و سيأتي جملة منها في موارد الحاجة إليها، و ممّا يؤكّد ذلك ما رواه يونس بن يعقوب في الصحيح قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام

«الوضوء الذي افترضه الله على العباد لمن جاء من الغائط أو بال؟ قال يغسل ذكره و يذهب الغائط» الحديث (٢).

و لا- فرق بين أن يتفق الموضع المعتاد في المحل المعتاد و غيره، و لا بين حصول الاعتقاد و عدمه حتى لو فرض انفتاح المخرج الطبيعي بعد البلوغ نقض بأول خروجه منه، و كذا لو فرض عدم خروج الريح منه إلا بعد البلوغ؛ و لو خرج البول أو الغائط من غير الموضع المعتاد من خلق كما يتفق في بعض الأمراض، أو من ثقب، أو جرح ففي نقضه

ص: ٤١٧

١- (١) - الفوائد الملييه، ص ٣٧؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٣٠٥، ح ٣.

٢- (٢) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٧، ح ١٣٤.

مطلقاً، أو مع حصول الاعتیاد خاصه، أو مع انسداد الموضوع المعتاد كذلك، أو مع حصول أحدهما، أو عدم النقص مطلقاً، أو التفصیل بین الخارج عمياً دون المعده فينقص، أو ممياً فوقها فلا- ينقص وجوه، بل أقوال؛ يدلّ على الأول إطلاق بعض الأخبار بناقضيتها كقول الرضا عليه السلام في روايه زكريا بن آدم عليه السلام:

«إنما ينقص الموضوع الثلاث البول و الغائط و الريح» (١)، و قول الصادق عليه السلام في صحيحه زراره الآتيه:

«لا- يوجب الموضوع إلا غائط أو بول» الحديث (٢)، و هذا القول محكى عن ابن إدريس و العلامه في التذکره (٣)، و احتمله في النهايه (٤)، و هو ظاهر من أطلق القول بناقضيتهما، و حكى هذا الإطلاق عن أكثر المتقدمين.

و يدلّ على الثاني انصراف المطلق على المعتاد، و لا- أقلّ من معتاد الشخص فيعتبر حصوله، و هذا ظاهر العلامه في جملة من كتبه، قال في القواعد: «يجب الموضوع بخروج البول و الغائط و الريح من المعتاد و غيره مع اعتياده» (٥)، و اقتصر في الإرشاد على قوله «من المعتاد» (٦)، و يمكن تنزيله على ما يعمّ معتاد النوع و الشخص فيوافق مذهبه في القواعد، و قال في النهايه: «إنّ الإنسان لا بدّ له في العاده من منفذ يخرج منه الفضلات التي يدفعها طبيعه فإذا انسدّ ذلك قام ما انفتح مقامه، و لا فرق بين أن يفتح فوق المعده، أو تحتها حتى لوقاء الغائط و اعتاد نقص» انتهى. (٧) و يستفاد من صدر كلامه نقض الخارج بعد الانسداد مطلقاً، فإن نزل أحدهما على إطلاقه و قيّد الآخر به، فإن قيّد الأول بالثاني رجع إلى القول المذكور، فإن قيّد الثاني بالأول صار وجهاً سابعا في المسأله؛ و لو تركا على إطلاقهما رجع إلى الوجه الرابع، و هو محكى عنه في المنتهى؛ (٨) و أمياً حملة على اعتبار العاده في خصوص القيّ، أو الخارج عمياً فوق المعده فبعيد جداً.

ص: ٤١٨

- ١- (١) - الكافي، ج ٣، ص ٣٦، ح ٢.
- ٢- (٢) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٤٦، ح ١٠١٦.
- ٣- (٣) - السرائر، ج ١، ص ١٠٦؛ تذکره الفقهاء، ج ١، ص ٩٩.
- ٤- (٤) - نهايه الإحكام، ج ١، ص ٧١.
- ٥- (٥) - قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٧٩.
- ٦- (٦) - إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٢٢١.
- ٧- (٧) - نهايه الإحكام، ج ١، ص ٧١.
- ٨- (٨) - منتهى المطلب، ج ١، ص ١٨٨.

ثم المرجع في العادة-على ما صرح به بعضهم-إلى العرف (١)؛ وقيل:تحصل بمرتين (٢)، لأنها مشتقة من العود كالعادة في الحيض؛ وقيل بثلاث، (٣)و ينبغي أن يعتبر على هذين القولين عدم تناول الفصل، كما نبه عليه بعضهم.

و الظاهر أنّ مرجعها إلى الأوّل، وإنّما الاختلاف فيما يتحقّق به العادة العرفية، ويشكل بأنّه لم يرد في شيء من أخبار الباب لفظ العادة حتى يرجع فيه إلى العرف كما هو الشأن في الألفاظ التي لم يثبت لها حقيقه شرعيه، إلّا أن يدعى أنّ إطلاق النصوص ينصرف إلى ذلك، وهو غير واضح.

و يدلّ على الثالث أنّ الموضوع المعتاد إنّما يعتبر مع انفتاحه، وأمّا مع انسداده فلا بدّ من اعتبار غيره مقامه، إذ لا معنى لارتفاع حكم الحدث الخارج حينئذ بالكلية؛ وعن ظاهر المنتهى (٤)الإجماع على الانتقاض هنا؛ وهذا الوجه محتمل الروضه حيث قيد البول و الغائط و الريح بكونها من المعتاد، أو من غيره مع انسداده (٥)، بناء على حمل المعتاد في كلامه على معتاد النوع خاصه، لا الأعمّ منه و من معتاد الشخص.

و ينبغي أن يرجع في تحقيق الانسداد إلى العرف لأنّ ما هو مناط الحكم إنّما يتحقّق بالنسبه إليه، و أمّا دوام الانسداد فلا يعتبر على هذا القول قطعا، و يعرف من هذا و سابقه حجّه الوجه الرابع، و حمل عليه عباره الشهيد الثاني في الروضه، و حكى عن ساير كتبه أيضا (٦)، و هو مختار المحقّق في المعتبر حيث قال:«لو كان [A ٢١/]المخرج في غير موضعه خلقه انتقضت الطهاره بخروج الحدث منه لأنّه مخرج أنعم الله به. و كذا إذا انسّد المعتاد و انفتح غيره، لأنّه صار مخرجا منعما به؛ أمّا لو لم ينسدّ المعتاد و انفتح معه آخر

ص: ٤١٩

- ١- (١) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٨٢؛ مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٤٤؛ تبصره الفقهاء، ج ١، ص ٣٥٧.
- ٢- (٢) - روض الجنان، ج ١، ص ٧٣؛ المقاصد العليّه، ص ٦٥ و ٤٢٥.
- ٣- (٣) - انظر: الحقائق الناضره، ج ٢، ص ٩٣.
- ٤- (٤) - منتهى المطلب، ج ١، ص ١٨٨.
- ٥- (٥) - الروضه البهيّه، ج ١، ص ٣١٧.
- ٦- (٦) - كمسالك الأفهام، ج ١، ص ٢٦.

فإن صار خروج الحدث منه معتادا أيضا فقد ساوى المخرج، وإن كان نادرا فالأشبه أنه لا ينتقض^(١)، ومثله من المنتهى.

و يدلّ على الخامس الأصل و ظاهر الأخبار الدالّة على حصر الناقض فيما يخرج من الطرفين الأسفلين الذين أنعم الله بهما على العبد، لأنّ النعمة إنّما يتحقّق بالمخرج المعهود مع ظهور الطرفين الأسفلين فيه، بل الوصف بالأسفلين يمنع التناول لغيره، مضافا إلى صحّحه زراره قال:

قلت لأبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السّلام: «ما ينقض الوضوء؟ قال: ما يخرج من طرفين الأسفلين الدبر و الذكر»^(٢). و أمّا الأخبار المطلقة فهي -مع انصرافها على ما هو المتعارف المعهود- محمولة عليه، على تقدير عدمه جمعا بينهما و بين الحصر المستفاد من غيرها، و هذا الوجه يحتمله عبارته كلّ من قيّد الثلاثه بخروجها من المعتاد مقتصرًا عليه كعبارته الإرشاد، و قد مرّ حكايتهما؛ و ربّما يدلّ على عدم نقض الخارج من الحلق إطلاق أخبار الدالّة على أنّ القى لا ينقض الوضوء كصحّحه أبي أسامة قال:

«سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن القى ينقض الوضوء؟ قال: لا»^(٣)، و بمضمونها أخبار آخر.

و ذهب الشيخ إلى الوجه السادس، و احتجّ عليه بأنّ الخارج ممّا دون المعده يعدّ غائطا فينقض لإطلاق قوله تعالى أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ^(٤)، بخلاف الخارج ممّا فوقها فإنّه لا يسمّى غائطا فلا يكون ناقضا^(٥). و لا يخفى أنّ ما ادّعا من أنّ الخارج ممّا فوق المعده لا يسمّى غائطا على إطلاقه ممنوع و لعلّ نظر الشيخ إلى ما هو الغالب من كون الخارج ممّا فوق المعده لا يكون غائطا بخلاف الخارج ممّا تحتها، و هو غير مجد، و مع ذلك فحكمه بالنقض فى الصورة الأولى لكون الخارج غائطا غير واضح، إذ لا دليل على نقض خروج الغائط مطلقا؛ و لفظ الغائط فى الآية إن حملناه على معناه [B ٢١/] الأصلى -

ص: ٤٢٠

١- (١) -المعتبر، ج ١، ص ١٠٧.

٢- (٢) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٩، ح ١٥.

٣- (٣) -الكافي، ج ٣، ص ٣٦، ح ٩.

٤- (٤) -السورة المائدة، الآية ٦.

٥- (٥) -المبسوط، ج ١، ص ٥٠؛ الخلاف، ج ١، ص ١١٥-١١٦.

أعنى المنخفض من الأرض - وقلنا بأنّ المجيء منه كناية عن التغوّط لأنّ المتغوّط يطلبه فظاهر أنّ طلب المنخفض من الأرض إنّما هو للتغوّط من المخرج المعتاد فلا يدلّ على نقض غيره؛ وإن حملناه على معناه المعروف - فمع كونه احتمالاً غير ظاهر - يتّجه عليه منع انصرافه على الخروج من غير المخرج المعتاد، خصوصاً مع دلالة بعض النصوص المتقدّمة على تخصيصه بالخروج من الدبر، وبقوى عندي أنّهما لو خرجا من غير الموضع المعتاد و انسدّ المعتاد نقضاً، خصوصاً مع حصول الاعتياد، لظاهر إجماع المنتهى، و يؤيّده تعليل المعتبر مع بعد سقوط حكم الحدث الخارج حينئذ بالكليه، و أمّا مع عدم الانسداد فالظاهر عدم الانتقاض، و إن حصل الاعتياد، للأصل السالم عن المعارض، و لظاهر أخبار الحصر؛ و دعوى مساوات الخارج مع الاعتياد للخارج عن الموضع المعتاد - كما مرّ حكايتهما - غير قطعية، و ظنّيتها غير مجديه لكونها قياساً فاسداً.

و لو خرج بول الخنثى المحكوم عليه بالذكوريه من فرجه الآخر، أو بالعكس ففي إلحاقه بالمعتاد و عدمه، وجهان مبنيان على أنّ المراد بالمعتاد هل هو معتاد النوع، أو معتاد الصنف؟

و لو خرج البول من مخرج الغائط أو بالعكس فحكمه حكم الخروج من غير المعتاد، إذ العبره في كلّ حدث بما يعتاد خروجه منه. و أمّا قوله عليه السّلام فيما مرّ

«لا ينقض الوضوء إلاّ غائط أو بول» و قوله عليه السّلام في الصحيحه الأخرى:

«ما يخرج من طرفك الأسفلين الدبر و الذكر» فالمستفاد منهما بعد ضمّ أحدهما على الآخر اختصاص كلّ من الحدثين بمخرجه المعهود.

و هل يعتبر في الخروج عن الموضع المعتاد أن يكون على الوجه المعتاد، أو يكفي مطلق الخروج؟ وجهان صرح جماعة بالأوّل، قالوا: فلو خرجت المقعده متلّطّخه بالعدره

ينتقض (١)؛ و يقوى عندى التفصيل بين ما إذا خرجت هي في ظاهرها فينقض، كما لو خرجت كذلك فابنيت عنها، أو خرجت منكشفه بدون المقعده، ثم عادت، و بين ما إذا خرجت و هي في باطنها فلا- ينتقض كما لو خرج بعض الأمعاء بما فيها، سواء عادت، أو لم تعد. و لو خرج من مخرج الغائط حبّ قرع- و هو دود عريض قصير يتولد في الأمعاء، يسمّى به لشبهه بحبّ القرع، أو نحوه- فإن كان متلطّخا بالغائط نقض، لعموم الأدلّه، و إلاّ لم ينقض، و يدلّ عليه- بعد الأصل- قول الرضا عليه السّلام في خبر زكريا بن آدم:

«إنّما ينقض الوضوء ثلاثة البول و الغائط و الريح» (٢)، و قول الصادق عليه السّلام في خبر عبد الله بن يزيد:

«ليس في حبّ القرع و الديدان الصغار وضوء، إنّما هو بمنزله القمل» (٣)، و في خبر فضيل بن يسار- المروى في الكافي

- عن أبي عبد الله عليه السّلام في الرجل يخرج منه مثل حبّ القرع قال: ليس عليه الوضوء (٤)، بحمل الروايتين على صورته عدم التلطّخ، و الروايه الثانيه مرويه في التهذيبيين (٥) بدون لفظه «ليس» فتحمل على صورته التلطّخ، و الشاهد على هذا الحمل- بعد الأصل و العمومات- موثقه عمّار بن موسى عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

«سئل عن الرجل يكون في صلاته فيخرج منه حبّ القرع كيف يصنع؟ قال: إن كان خرج نظيفا من العذره فليس عليه شيء، و لم ينقض وضوءه، و إن خرج متلطّخا بالعذره فعليه أن يعيد الوضوء» الحديث. (٦)

و لو خرج و في جوفه غائط غير مستحيل بحيث يصدق عليه الاسم احتمال النقض لاندراجة في العموم، و لكونه بمنزله القضيه، و لعلّه مختار الصدوق حيث قال بعد أن أورد روايه عبد الله بن يزيد:

«هذا إذا لم يكن فيه ثقل فإذا كان فيه ثقل ففيه الاستنجاء

ص: ٤٢٢

١- (١) - انظر: كشف اللثام، ج ١، ص ١٨٦.

٢- (٢) - الكافي، ج ٣، ص ٣٧، ح ١٣.

٣- (٣) - الكافي، ج ٣، ص ٣٦، ح ٤.

٤- (٤) - نفس المصدر، ح ٥.

٥- (٥) - الاستبصار، ج ١، ص ٨٢، ح ٢٥٦؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ١٢، ح ٢٢.

٦- (٦) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ١١، ح ٢٠.

و الوضوء» (١)، لكن ذكره «الاستنجا» يشعر بإرادته الظاهر خاصه إلا أن يقيد حكم الاستنجا في كلامه بالظاهر، و يترك حكم الوضوء على إطلاقه، و يحتمل عدم النقض للأصل، و عموم النص؛ و صيرورته بعد الانتقال إلى باطن حب القرع تابعا له كعدم الإنسان المنتقل إلى باطن البعوضه، و لأنه خروج لا على وجه المعتاد فلا يشمل إطلاق الأدله و هذا قوئ.

و لو نزل البول إلى بعض المجرى فأمسكه لم ينقض لعدم تحقق الخروج، و لو أبين حينئذ مميًا فوقه فإشكال، و الظاهر عدم النقض. و مثله ما لو خرجت بعض الأمعاء و في جوفها الغائط فأبينت. و لو نزل البول في الغلفه و لم يخرج، قيل نقض، و لعله لكون الغلفه بمنزله الخارج لو جوب إزالتها، و الأظهر العدم مع عدّها عرفا باطنا.

و لو أدخل في دبره مجوفًا كالقصبه فدخل فيه الغائط و لم يبلغ حدّ الخارج لم ينقض؛ و لو خرج منه، أو بلغ [B ٢٢/] حدّ الخارج نقض؛ و كذا لو أخرجه و هو فيه، و لو خرج بدونه لم ينتقض؛ و مثله الكلام في البول.

و لو خرج البول من ثقب البول في مجراه المعتاد ففي إلحاقه بالثقب المعتاد، أو غيره فيجرى فيه التفاصيل المتقدمه و جهان، و لعلّ الأوّل أظهر. أمّا لو قطعت الآله، أو بعضها فلا إشكال في نقض الخارج منه من موضع القطع.

و لو خرجت الريح من غير الدبر فالظاهر عدم الانتقاض مطلقا للأصل، و انصراف إطلاق الأخبار إلى المعتاد، و لا فرق في ذلك بين خروجه بطريق الجشاء، (٢) أو من ثقب في البدن، أو من القبل؛ و قول العلامة في التذكرة بأنه إن خرج من قبل المرأه نقض لأنّ له منفذ إلى الجوف (٣) غير واضح.

ص: ٤٢٣

١- ((١)) - من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٦٢.

٢- ((٢)) - جشاء: جشأت الغنم، و هو صوت يخرج من حلوقها... و الاسم الجشاء، و هو تنفس المعده عند الامتلاء. «ترتيب كتاب العين، ج ١، ص ٢٩١».

٣- ((٣)) - تذكره الفقهاء، ج ١، ص ١٠١.

و يختص الحكم بالريح المتكوّنه في الشخص و يأول (١)خروجه فلو أدخل الريح في دبره بطريق النفخ و غيره فخرجت لم ينتقض، كما لو أدخل البول و الغائط فخرج. و لو شكّ في خروج غيرها معها عوّل على أصاله عدم و استصحاب الطهاره، و لا يعتبر فيها إن تشتمل على صوت، أو ريح، عملاً بإطلاق النصّ و الفتوى؛ و أمّا الصحيح

«لا يوجب الوضوء إلا غائط، أو بول، أو ضرطه يسمع صوتها، أو فسوه يجد ريحها» (٢)فمحمول على الغالب من عدم الانفكاك عن أحد الوصفين، أو التنبيه على اعتبار القطع بخروجه و عدم الاعتداد بظّنه، أو توهمه لتحرك ريح عند المقعده، أو تحرك عرق حولها، أو نحو ذلك كما يشعر به فحوى صحيحه معاويه بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: «إن الشيطان ينفخ في دبر الإنسان حتى يخيل إليه أنه خرج منه ريح فلا ينتقض وضوء إلا ريح يسمعها، أو يجد ريحها»، (٣) و بمضمونها خبر عبد الرحمن بن أبي عبد الله (٤)؛ و ربّما ذهب بعض مشايخنا إلى تخصيص الحكم بالريح المتكوّنه في المعده دون المتكوّنه في المقعده و حمل حديث نفخ الشيطان عليه، و هو بعيد مع أنّ دعوى لزوم خلوّ الريح المتكوّنه في المقعده عن الوصفين غير واضحه.

فصل [النوم و النصوص حوله]

و منها: النوم و هي حاله معروفه تغلب على القلب فتبطل إدراكه بالحواس الظاهره؛ و ذكر العين و الأذن معه في صحيحه زواره (٥)؛ و الاقتصار عليهما في مرسله سعد (٦)، و على

ص: ٢٢٤

١- (١) - كذا في المخطوطه.

٢- (٢) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٤٦، ح ١٠١٦؛ الوسائل، ج ١، ص ٢٤٥، ح ٢.

٣- (٣) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٤٧، ح ١٠١٧؛ الوسائل، ج ١، ص ٢٤٦، ح ٣.

٤- (٤) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٧، ح ١٠١٨؛ الوسائل، ج ١، ص ٢٤٦، ح ٥.

٥- (٥) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨، ح ١١؛ الوسائل، ج ١، ص ٢٤٥، ح ١.

٦- (٦) - الكافي، ج ٣، ص ٣٧، ح ١٦؛ الوسائل، ج ١، ص ٢٤٧، ح ٨.

الأخيره فى موثقه ابن بكير (١) [A ٢٣/] محمول على الملازمه، فإن الغلبه على الأذن تحقيقا، أو تقديرا بتقدير تحقق الصوت، أو عدم ما يمنع من إدراكها غير النوم حتى الغفله تستلزم الغلبه على القلب على الظاهر.

و أما العين فقد ذكر الشهيد الثانى أنها من أضعف الحواس فلا عبره بالغلبه عليها (٢)، و لعله ناظر إلى ما فى صحيحه زراره من

«أنه قد تنام العين و لا ينام القلب» (٣)، و ما فى روايه سعده من

«أنه قد تنام العينان و لا- تنام الأذنان»، و هما غير صريحتين فى المقصود لإمكان أن يكون المراد ب«نوم العين» فيهما انطباق الأجناف، كما هو المعهود حصوله عند النوم.

و لا- ينافى ما قررناه فى معنى النوم شموله لنوم النبى صلى الله عليه و آله مع أنه كان يرى و يسمع فى منامه كما فى يقظته (٤)، فإن الظاهر استناد تلك الروايه و ذلك السماع على غير الآلتين مع احتمال أن يكون النوم فى حقه عليه السلام بمعنى آخر، ثم العبره به بعدم سماع الصوت مطلقا ما دامت تلك الحاله باقيه، و لا يقدح سماعه بعد الانتباه، و لو به؛ و أما لو كان بحيث يسمع الجهر دون الإخفات، أو القريب دون البعيد فالظاهر أنه ليس بنوم.

و أمّا السنه: فهى تخالف النوم بدليل عطفه عليها فى قوله تعالى: **لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ** (٥)، و هى حاله معروفه توجب بطلان بعض الحواس، أو تورث الفتور فيها و لا تبلغ حدّ الإبطال؛ و قد يطلق النوم عليها مجازا، و الظاهر أن معناهما لغه و عرفا

ص: ٤٢٥

١- ((١)) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٧، ح ٩؛ الوسائل، ج ١، ص ٢٥٣، ح ٧.

٢- ((٢)) - روض الجنان، ج ١، ص ٧٣.

٣- ((٣)) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨، ح ١١؛ الوسائل، ج ١، ص ٢٤٥، ح ١.

٤- ((٤)) - الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ١٠٦، ص ١٧٢ و انظر ما أفاده السيد الداماد فى حاشيته على اختيار معرفه الرجال (ج ١، ص

١٢٤) و العلامه المجلسى فى البحار (ج ١٦، ص ٣٩٩) و المحقق الكركى فى جامع المقاصد (ج ١٦، ص ٦٦).

٥- ((٥)) - السوره البقره، الآيه ٢٥٥.

و شرعا واحد (١)، ثم الحكم بنقض النوم في جميع الأحوال ممّا لا مصرّح بخلافه، وقد عدّه من النواقض في المقنعه و التهذيب و المبسوط و المراسم و الوسيله و المهذب و الشرائع و النافع (٢)، و كافّه كتب العلّامه و المتأخّرين (٣)؛ و عن الأمالى أنّه من دين الإماميّة (٤)؛ و في الانتصار و الناصريات و الخلاف و السرائر و الغنيه الإجماع على ناقضيته في جميع الأحوال (٥)، و ادعى في التنقيح انعقاد الإجماع على ذلك بعد الصدوق (٦)، و نسبه في المنتهى

ص: ٤٢٦

- ١- (١) - ممّن صرّح بهذا الشيخ الطائفة في تفسير التبيان (ج ١، ص ٣٠٨)، و إليك نصّ كلامه الشريف: «...فالسنة نوم بلا خلاف» و لكن بعض من اللغويين و المفسرين فرق بين السنة و النوم، منهم؛ أمين الإسلام الطبرسى في جوامع الجامع (ج ١، ص ١٣٩) قائلا: «[السنة] هو ما يتقدّم النوم من الفتور الذي يسمّى النعاس». و الفيومي في المصباح المنير (ص ٦٣١) قائلا: «...قيل: السنة هي النعاس، و قيل: السنة ريح تبدوا في الوجه ثم تنبعث إلى القلب». و ابن عشيّره البحراني في بهجة الخاطر و نزّهه الناظر (ص ١٣٣، الرقم ٢٧٧) قائلا: «الفرق بين السنة و النوم فالسنة في الرأس، و النوم في القلب». و الميرزا محمّد المشهدى في تفسير كنز الدقائق (ج ١، ص ٦٠٦) قائلا: «السنة فتور يتقدّم النوم، و النوم حال يعرض... بحيث تقف الحواس الظاهره عن الإحساس رأسا».
- ٢- (٢) - المقنعه، ص ٣٨؛ التهذيب الأحكام، ج ١، ص ٥، ذيل الحديث؛ المبسوط، ج ١، ص ٤٩؛ المراسم، ص ٤٠؛ الوسيله ص ٥٣؛ المهذب البارع، ج ١، ص ١٢٦؛ شرايع الإسلام، ج ١، ص ٩؛ النافع، ص ٤.
- ٣- (٣) - مختلف الشيعة، ج ١، ص ٨٩ م ٤٨؛ تحرير الأحكام، ج ١، ص ٥٩؛ و قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٧٩ و انظر: كفايه الأحكام، ج ١، ص ١٤؛ كشف اللثام، ج ١، ص ١٨٧؛ معتمد الشيعة، ص ١٦٣؛ غنائم الأيام، ج ١، ص ٨٣؛ رياض المسائل، ج ١، ص ٨٧.
- ٤- (٤) - الأمالى، ص ٥١٤.
- ٥- (٥) - الانتصار، ص ١١٨؛ الناصريات، ص ١٣٢؛ الخلاف، ج ١، ص ١٠٧؛ السرائر، ج ١، ص ١٠٧؛ غنيه النزوع، ص ٣٤.
- ٦- (٦) - التنقيح الرائع، ج ١، ص ٦٧.

إلى علمائنا (١)، وفي المعتمر والتذكرة إلى علمائنا [أجمع] (٢)، وحصر الصدوق في المقنع نواقض الوضوء في أربعة الأحداث الثلاثة والمنى، ولم يذكر النوم (٣)، ونقل مثل ذلك عن والده في رسالته، (٤) وهو مشعر بعدم عدّه منها.

ويمكن [B ٢٣/] حمل الحصر على الإضافي بالنسبة إلى ما يخرج من الإنسان، أو يشترك خروجه بين الرجل والمرأة فلا يتنافى نقض النوم، ولا نقض الإيلاج، ولا على الأخير لنقض الدماء الثلاثة فلا يبقى إلا عدم الذكر، وهو ليس نصاً في الخلاف خصوصاً بعد ما سمعت، ولعلهما يجعلان ناقضيه النوم باعتبار ما يحتمل خروجه حال النوم من الريح كما سنشير إليه، قال في كشف اللثام: «عدم ذكره -يعنى الصدوق- ليس نصاً على الخلاف، وخلافه لا ينقض الإجماع» (٥) هذا، وأورد في الفقيه بعض الأخبار الدالة على عدم نقض النوم في بعض الأحوال كما يأتي.

وربما يتخيل أن قضية ما التزم به في أول كتابه أن يكون ذلك مذهباً له، وهو أيضاً غير واضح كما سنتبه عليه.

وكيف كان فالمعتمد على قول المعظم، ويدل عليه وجوه:

منها: قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ الْآيَةَ (٦)، وجه الدلالة، أنه إن حمل القيام على ظاهره دلّ على وجوب الوضوء لكلّ صلاة خرج منه المتطهر الذي لم يقع منه النوم، ولا سائر الأحداث بالنصّ والإجماع و يبقى

ص: ٤٢٧

١- (١) - منتهى المطلب، ج ١، ص ١٤ و ١٩٣.

٢- (٢) - المعتمر، ج ١، ص ١٠٨ و ١٠٩؛ تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٠٢.

٣- (٣) - المقنع، ص ١٢.

٤- (٤) - نقل عنه في المختلف الشيعه، ج ١، ص ٨٩ م ٤٨.

٥- (٥) - كشف اللثام، ج ١، ص ١٨٨.

٦- (٦) - السورة المائدة الآية ٦.

الباقى، و منه محلّ البحث؛ و إن حمل على القيام من النوم، كما صرّح به بعض المفسرين، (١) بل حكى فى الانتصار و الناصريات إجماعهم عليه (٢) كان نصّا فى المطلوب، و يدلّ عليه موثقه ابن بكير عن أبى عبد الله عليه السّلام فى تفسير قوله تعالى إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ قَالَ:

«إذا قمتم من النوم، قلت ينقض النوم الوضوء؟ فقال: نعم إذا كان يغلب على السمع و لا يسمع الصوت»، (٣) و هذه الروايه حجّه أخرى على المطلوب.

و منها: صحيحه زيد الشحام عن أبى عبد الله عليه السّلام:

«إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: مَنْ وَجَدَ طَعْمَ النَّوْمِ فَإِنَّمَا أُوجِبَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ» (٤)، و فى سند هذا الحديث الحسين بن سعيد (٥)، عن فضاله - و هو ابن أيوب (٦) - و نقل النجاشى عن الحسين بن يزيد السورانى أنّ الحسين بن سعيد لم يلق فضاله بن أيوب فما يرويه عنه فبواسطه أخيه الحسن (٧)، و هذا النقل - و إن لم يكن

ص: ٤٢٨

١- (١) - انظر: تفسير العياشى، ج ١، ص ٢٩٧؛ مجمع البيان، ج ٣، ص ٤٤٨؛ فقه القرآن (للراوندى) ج ١، ص ١١؛ تفسير الصافى، ج ٢، ص ١٤.

٢- (٢) - الانتصار، ص ١١٩؛ المسائل الناصريات، ص ١٣٤.

٣- (٣) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٧، ح ٩.

٤- (٤) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨، ح ١٠.

٥- (٥) - الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران الأهوازى قال الطوسى: «ثقه روى عن الرضا و أبى جعفر الثانى و أبى الحسن الثالث عليهم السّلام و قال: أصله كوفى و انتقل إلى الأهواز، و توفى بقم و له ثلاثون كتابا» (الفهرست، ص ١٤٩، الرقم ٢٣٠) و ثقه الشيخ فى رجال الرضا عليه السّلام [رجال الطوسى، ص ٣٥٥-الرقم ٥٢٥٧] و انظر: الموسوعه الرجاليه الميسره، ص ١٥٤، الرقم ١٨٥٩.

٦- (٦) - فضاله بن أيوب الأزدي، عدّه الشيخ فى رجال الكاظم عليه السّلام قائلا: ثقه، و فى رجال الرضا عليه السّلام و فى من لم يرو عنهم عليه السّلام [رجال الطوسى، ص ٣٤٢، الرقم ٥٠٩٢ و ص ٣٦٣، الرقم ٥٣٨٣ و ص ٤٣٦، الرقم ٦٢٣٧] و قال النجاشى فى شأنه: «عربى صميم، سكن الأهواز، روى عن موسى بن جعفر عليه السّلام، و كان ثقه فى حديثه، مستقيما فى دينه، له كتاب الصلاه». رجال النجاشى، ص ٣١٠، الرقم ٨٥٠؛ و انظر: معجم رجال الحديث، ج ١٤، ص ٢٩٠، الرقم ٩٣٤٧، و الموسوعه الرجاليه الميسره، ص ٣٥٩، الرقم ٤٦٠٢.

٧- (٧) - رجال النجاشى، ص ٥٨، الرقم ١٣٦-١٣٧.

ثابتاً إلا أنه على تقدير ثبوته -لا يقدح في صحه الحديث لو ثاقه الحسن أيضا. (١)

و منها: صحيحه زراره قال:

«قلت له الرجل ينام و هو [A ٢٤] على وضوء -إلى أن قال-

فإذا نامت العين و الأذن و القلب فقد وجب الوضوء» (٢)، و لا يقدح فيه الإضمار لظهور أن مثل زراره لا يروى هكذا عن غير المعصوم. (٣)

و منها: صحيحه الأخرى عن أحدهما قال:

«لا ينقض الوضوء إلا ما خرج من طرفيك أو النوم»، (٤) و في سندها أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، و هو و إن لم يصرح بتوثيقه، (٥) إلا أن جماعه من الأصحاب كالعلامة (٦) صححوا كثيرا من الأخبار، و هو في

ص: ٤٢٩

١- (١) -الحسن بن سعيد الأهوازي: قال الطوسي: «ثقه، روى جميع ما صنفه أخوه عن جميع شيوخه»، (الفهرست، ص ١٣٦، الرقم ١٩٧)، و وثقه الكشي في ترجمه محمد بن سنان (اختيار معرفه الرجال، ص ٤٢٢، الرقم ٩٨٠)؛ انظر: الموسوعه الرجاليه الميسره، ص ١٣٠، رقم ١٥١٤.

٢- (٢) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨ ح ١١.

٣- (٣) -ممن صرح بأن مضمرة الزراره كمسنداته المحقق القمي في «قوانين الأصول» ص ٤٨٧.

٤- (٤) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٦ ح ٢.

٥- (٥) -عند القدماء، و أمّا المتأخرين فجماعه منهم صرحوا بتوثيقه فمنهم: الف: السيد بن طاوس في فرج المهموم ص ١٣٩. ب: الشهيد الثاني في البدايه و الرعايه، ص ١٦٩. ج: شيخنا البهائي في هامش جبل المتين ج ١، ص ٥٦. د: العلامة المامقاني في تنقيح المقال ج ٧، ص ٢٥٢، رقم ٥٠٢. ه: و عدّه السيد الداماد في الرواشح ممن شأنهم أجل من أن يحتاج «إلى تركيه مزك و توثيق موثق»؛ راجع الرواشح السماويه ص ١٧١.

٦- (٦) -ممن صرح بكون رواياته صحيحا: الف: الفاضل في المختلف الشيعه، ج ١، ص ٢١-٢٢. ب: الشيخ حسن بن الشهيد الثاني في المنتقى الجمان، ج ١، ص ٣٥. ج: العلامة محمد باقر المجلسي في الوجيزه، ص ٢٣، الرقم ١٢٢.

طريقها، وكفاه أنه من مشايخ المفيد (١)، مع (٢) أن الأمر في مشايخ الإجازة سهل.

و منها: موثقه سماعه قال:

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل ينام و هو ساجد، قال:

ينصرف و يتوضأ» (٣)، و في طريقها حسين بن حسن بن إبان، (٤) و صرح ابن داود بتوثيقه (٥) فلا إشكال في صحه السند من جهته.

و منها: صحيحه زراره قال:

«قلت لأبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام ما ينقض الوضوء؟

ص: ٤٣٠

١- (١) - ممن صرح بكونه من مشايخ شيخنا المفيد: الف: شيخ الطائفة في الفهرست، ص ١١٨، الرقم ١٣. ب: مولى عبد الله الأفتدي الأصفهاني في رياض العلماء، ج ١، ص ٦١. ج: المولى عنايه الله القهستاني في مجمع الرجال، ج ١، ص ١٩٧. د: المحدث النوري في مستدرک الوسائل ج ٢١، ص ٢٤٠. ه: وانظر: أمالي المفيد، ص ١٤٠، ح ٥ و ص ١٥١، ح ١.

٢- (٢) - و إليك ما أفاده العلامة المحقق آية الله الشيخ محي الدين المامقاني فإنه يقول في المقام ما نصه: حصيله البحث: التأمل في روايات المترجم، و فتوى الأعلام بمضمونها في جميع أبواب الفقه، و شيخوخته لمثل الشيخ المفيد قدس سره، و غيرها من الأمارات، تقضى بالحكم عليه بالوثاقه و الجلاله، و عدّ رواياته صحاحا، و إنى أعتبره غتيا عن التوثيق، و من أساطين الحديث، بل في الرعيّل الأوّل من مشايخنا الناشرين لأحاديث أئمه الدين عليهم السلام. تنقيح المقال، ج ٧، ص ٢٥٥-٢٥٦.

٣- (٣) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٦، ح ١؛ الاستبصار، ج ١، ص ٧٩، ح ٢٤٣.

٤- (٤) - الحسين بن الحسن بن أبان: عدّه الشيخ من رجال العسكري عليه السلام (رجال الطوسي ص ٣٩٨، الرقم ٥٨٤٣)؛ و روى عنه ابن قولويه في كامل الزيارات (ص ١٠، ح ١٨)؛ و تبه الوحيد على روايه الأجله القميين عنه؛ و قال العلامة المجلسي: «يعدّ حديثه صحيحا لكونه من مشايخ الإجازة»، (الوجيزه، ص ١٦، الرقم ٥٤)؛ و انظر: تنقيح المقال، ج ٢١، ص ٣٩٦-٤٠٦، الرقم ٦٠١٠ و موسوعه الرجاليه الميسره، ص ١٥١، الرقم ١٨١٧.

٥- (٥) - رجال ابن داود، ص ٢٧٠، رقم ٤٣١، ترجمه محمّد بن أورمه.

فقالا: ما يخرج من طرفيك الأسفلين من الدبر و الذكر، غائط، أو بول، أو منى، أو ريح، و النوم حتى يذهب العقل، و كل النوم يكره إلا أن يكون يسمع الصوت» (١) و فى طريقها إبراهيم بن هاشم، و الحقّ صحّحه الروايه من جهته، و إن لم يصّرّحوا بتوثيقه (٢) إذ يكفى فى توثيقه ما قيل فى حقّه من «أنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم» (٣) فإنّ ذلك لا- يكون إلاّ مع اشتهاه بينهم بالعداله، مضافا إلى إكثار ولده الجليل عنه الروايه؛ (٤) و منهم من عدّ حديثه حسنا (٥)؛ و منهم من جعله حسنا كالصحيح. (٦)

و منها: صحيحه عبد الله بن المغيرة عن الرضا عليه السّلام قال:

«إذا ذهب النوم بالعقل فليعد الوضوء». (٧)

و منها: صحيح عبد الحميد بن عواض عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

«سمعته يقول: من نام و هو راکع، أو ساجد، أو ماش، على أىّ الحالات فعليه الوضوء». (٨)

و منها: صحيحه إسحاق بن عبد الله الأشعري عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

«لا ينقض الوضوء إلاّ حدث، و النوم حدث» (٩)، و الاستدلال به ليس من جهه كونه مشتملا على هيئه الشكل الثانى لأنّ الجزء الأوّل منه يحلّ على قضيتين: أحدهما «لا ينقض الوضوء ما ليس

ص: ٤٣١

-
- ١- (١) - الكافي، ج ١، ص ٣٦، ح ٦.
 - ٢- (٢) - انظر: فى هذا المجال فوائد الوحيد على منهج المقال (ج ١، ص ١٤٩) و تعليقه عليه فى ترجمه إبراهيم بن هشام (ج ١، ص ٣٨٥) و منتهى المقال، ج ١، ص ٢١٣-٢١٨، الرقم ٩٢.
 - ٣- (٣) - انظر: الفهرست (للشيخ الطوسى) ص ١١، الرقم ٩؛ خلاصه الأقوال، ص ٤٩، الرقم ٩؛ نقد الرجال، ج ١، ص ٩٥، الرقم ١٥٨؛ الفوائد الرجاليه (للسيد بحر العلوم) ج ١، ص ٤٣٩.
 - ٤- (٤) - انظر: رجال النجاشى، ص ١٦، الرقم ١٨.
 - ٥- (٥) - منهم الفاضلين و السّيدين و الشيخ البهائى و ابن الشهيد قدس سرهم، كما صرّح به العلامة الطباطبائى قدس سرّه فى فوائده؛ راجع الفوائد الرجاليه، ج ١، ص ٤٤٨.
 - ٦- (٦) - انظر: الوجيزه فى الرجال، ص ١٦، الرقم ٥٤.
 - ٧- (٧) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٦، ح ٤.
 - ٨- (٨) - نفس المصدر، ح ٣.
 - ٩- (٩) - نفس المصدر، ح ٥.

بحدث»، وهذا إذا ركب مع الجزء الثانى لا يتحد [B ٢٤] فيه الأوسط، مع أنه ينتج نقيض المدعى؛ والأخرى «ينقض الوضوء حدث»، وهذا لا- ينتج لعدم الاختلاف فى الكيف، بل لأنّ المستفاد من الجزء الأول أنّ كل حدث ينقض الوضوء، واستفاده ذلك منه ليس من جهه أنّ استثناء المفرد المنكر من النفي يفيد العموم لانتفاء موجهه؛ ألا ترى أنّ قولك:

«لا أزور إلا عالما» لا دلالة له على زياده كلّ عالم، بل من جهه قرينه الحكمه الجاربه فى المقام، ونحوه ممّا يمتنع فيه تعلق الحكم بفرد لا- بعينه، وانتفاء قرينه التعيين، وهى لزوم الإجمال المنافى لمقتضى الحال على تقدير الحمل على البعض، فيجعل القضية المذكوره كبرى للجزء الثانى فيصير من باب الشكل الأول، أو صغرى له فيصير من باب الشكل الرابع، وينتج المطلوب؛ أو لأنّ الحدث فى عرف أهل الشرع عبارته عن الأمر الذى جعله الشارع ناقضا للطهاره، وهو الظاهر منه فى الروايه دون معناه اللغوى لخلوّ الكلام معه عن الفائده فيستقل الجزء الثانى بالدلاله على كون النوم ناقضا، وهو المقصود، أو لأنّ ضمّ الفقره الثانيه مع الأولى يفيد ناقضيه النوم، إذ لولاه لضاع ثمره التركيب، وتهافت نظم الكلام.

و أقيا ما ذكره العلامة فى المختلف فى توجيه الاحتجاج بالروايه من أنّ «كلّ حدث من الأحداث فيه جهه اشتراك لسائر الأحداث وجهه امتياز، وما به الاشتراك- وهو مطلق الحدث- مغاير لما به الامتياز، وهو خصوصيه لكلّ حدث، ولا شكّ [فى] أنّ تلك الخصوصيات ليست أحداثا و إلا- لكان ما به الاشتراك داخلا فيما به الامتياز، (و لا بدّ عن ما يزد نقل الكلام إليه) (١) و ذلك موجب للتسلسل، وإذا انتفيت الحديثه عن المميزات لم يكن لها مدخل فى النقض، وإنّما يستند النقض إلى المشترك الموجود فى النوم على ما حكم به فى [المقدمه] (٢) الثانيه، و وجود العلّه يستلزم وجود المعلول [فثبت النقض بالنوم

ص: ٤٣٢

١- ((١)) - ما بين المعقوفتين لم ترد فى المصدر المطبوع.

٢- ((٢)) - أضفناها من المصدر.

و هو المراد] (١) «(٢) فقد أورد عليه في المدارك: «أنه لا يلزم من انتفاء الحديث عن المميزات عدم مدخلتها، وإنما اللازم عدم كونها ناقضة، أما عدم مدخلتها فلا؛-] ثم [قال- فإن قلت: إن مدخلتها منفي بالأصل. قلت: لما كان المراد من الحدث ما صدق عليه من الأفراد لم يعلم أنه [A ٢٥/]-لا- مدخل للخصوصيات لجواز أن يراد بعضها، إذ لا دليل على الكليّة و إلا لم يحتج على هذا البيان»، (٣) انتهى.

و منها: صحيحه معمر بن خلاد الآتيه في نقض ما يغلب على العقل؛ و رواه أخرى تذكر بعدها.

و منها: مرسله سعد عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«أذنان و عينان، تنام العينان و لا تنام الأذنان، و ذلك لا ينقض الوضوء فإذا نامت العينان و الأذنان انتقض الوضوء». (٤)

ثم في مقابلة هذه الأخبار، أخبار تدلّ بظاهرها على عدم نقض النوم مطلقاً، أو في بعض الأحوال، و ذكر الشيخ في التهذيب أنّها أخبار كثيرة (٥)، و نحن نذكر ما وقفنا عليه منها:

فمنها: خبر عمران بن أحمر أنه سمع عبداً صالحاً يقول:

«من نام و هو جالس لا يتعمد النوم فلا وضوء عليه». (٦)

و منها: خبر بكر بن أبي بكر قال:

«سألت أبا عبد الله عليه السلام هل ينام الرجل و هو جالس؟ فقال: كان أبي يقول: إذا نام الرجل و هو جالس مجتمع فليس عليه وضوء، و إذا نام مضطجعا فعليه الوضوء». (٧)

و منها: خبر الكنانى عن أبي عبد الله عليه السلام قال

«سألته عن الرجل يخفق في الصلاة؟

ص: ٤٣٣

١- (١) - أضافها من المصدر.

٢- (٢) - مختلف الشيعه ج ١، ص ٩٠.

٣- (٣) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٤٦-١٤٧.

٤- (٤) - الكافي، ج ٣، ص ٣٧، ح ١٦.

٥- (٥) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٧.

٦- (٦) - نفس المصدر، ح ٦.

٧- (٧) - نفس المصدر، ح ٧.

فقال: إن كان لا يحفظ حدثاً منه - إن كان - فعليه الوضوء و إعادته الصلاة، و إن كان يستيقن أنه لم يحدث فليس عليه وضوء و لا إعادته. (١)

و منها: ما رواه فى الفقيه -مرسلاً- عن موسى بن جعفر عليه السلام

«عن الرجل يرقد و هو قاعد هل عليه وضوء؟ فقال: لا وضوء عليه ما دام قاعداً إن لم ينفرج». (٢)

و منها: ما رواه فيه أيضاً عن سماعه (٣) بطريق الإضمار -و طريقه إليه قوى بعثمان بن عيسى (٤)- [قال: سألته]

«عن الرجل يخفق رأسه و هو فى الصلاة قائماً أو راکعاً؟ فقال:

ليس عليه وضوء». (٥)

و منها صحيحه عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام فى الرجل هل ينقض وضوءه إذا نام و هو جالس؟ قال:

«إن كان يوم الجمعة فى المسجد فلا وضوء عليه، و ذلك أنه فى حال ضروره». (٦)

و الجواب عن هذه الروايات: أنها و إن كانت معتضده بالأصل، و بجملة من الأخبار المعتبرة المفيدة لحصر النواقض فيما يخرج من الطرفين، إلا أنها مختلفة المفاد، ضعيفه الإسناد ما عدا الأخيره منها، و مع ذلك فهى مهجوره بين الأصحاب فلا تصلح [B ٢٥/] لمعارضه الأخبار الصحيحه المعتضده بعمل الأصحاب، الموافقه لظاهر الآيه و الاحتياط فتطرح فى مقابلتها، أو يحمل النوم فيها على النوم الغير الغالب على العقل، و لو مجازاً لأن

ص: ٤٣٤

١- (١) - نفس المصدر، ح ٨.

٢- (٢) - من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٦٣، ح ١٤٤.

٣- (٣) - قال الصدوق فى الفقيه: ما كان فيه عن سماعه بن مهران فقد رويته عن أبى، عن على بن إبراهيم بن الهاشم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى العامرى، عن سماعه بن مهران؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٤٢٧.

٤- (٤) - عثمان بن عيسى شيخ الواقفه و وجهها، و لكن نقل الكشى و النجاشى توبته؛ رجال الكشى، ص ٤٩٣-٤٩٤، الرقم ١١١٨-١١٢٠ و رجال النجاشى، ص ٣٠٠، الرقم ٨١٧.

٥- (٥) - من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٦٣، ح ١٤٣.

٦- (٦) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨، ح ١٣.

جملة من الأخبار السابقة دلت على التفصيل، و نقض النوم الغالب على العقل، أو ما يرجع إليه دون غيره.

و قضيه الجمع تنزِيل هذه المطلقات على تلك المفصّلات مع أنّ «الخفق» في خبر الكنانى ظاهر فى السنه التى هى غير النوم، متناول بإطلاقه لها فتحمل عليها.

و الروايه الأخيره غير واضحه الدلاله على عدم نقض النوم لأنّ عدم وجوب الوضوء عليه فى حال الضروره لا يقتضى بقاء طهارته.

و أمّا أخبار الحصر فهى مخيّصه بما دلّ على نقض النوم، لأنّها خاصّه فيقدّم العمل بها على العام، أو القصر فيها محمول على أنّه قصر أفراد بالنسبه على ما يخرج من الإنسان ردّا على من زعم من العامّه ناقضيه القى و الرعاف و شبهها ممّا يخرج من الإنسان. (١)

و يمكن ترك هذه الأخبار على ظاهرها و حمل ما دلّ على نقض النوم على نقضه باعتبار ما يجامعه عادة من احتمال خروج الريح فيكون هذا الاحتمال معتبرا فى حق النائم كاحتمال حديثه الخارج فى حق غير المستبرئ من البول، أو المنى فيخصّ بذلك ما دلّ على عدم جواز نقض الوضوء من غير أن يستيقن الحدث، و بهذا الجمع يشعر روايه الكنانى،

و ما رواه الصدوق فى العلل (٢) و العيون (٣) بسند معتبر-على ما قيل-عن الفضل بن شاذان فى العلل التى رواها عن الرضا عليه السلام و فيه:

«و أمّا النوم فإنّ النائم إذا غلب عليه النوم يفتح كل شىء منه و استرخى فكان أغلب الأشياء ممّا يخرج منه الريح فوجب عليه الوضوء لهذه العله»، و ربّما كان نظر والد الصدوق إلى ذلك حيث لم يذكر النوم فى النواقص.

ص: ٤٣٥

١- (١) - منهم أبو حنيفه، راجع: اللباب فى شرح الكتاب، ج ١، ص ١١؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٢١٧-٢٢١؛ جامع الخلاف و الوفاق، ص ١٧؛ الفقه على المذاهب الخمسه، ص ٣٢..

٢- (٢) - علل الشرائع، ج ١، ص ٢٥٨.

٣- (٣) - عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١١١-١١٢.

والتحقيق أنّ النوم في نفسه حدث أخذًا بظاهر النصّ و الفتوى، و التعليل المذكور حكمه فلا يجب اطرادها، و لهذا لو قطع النائم بعدم خروج ريح منه حال النوم حكم بانتقاض طهارته؛ و روايه الكنانى ضعيفه لا تصلح للحجّيه في نفسها، فضلا عن مقاومتها، لما مرّ.

و اعلم: أنّ ظاهر المرسله المتقدّمه التى رواها الصدوق في الفقيه [A ٢٦] عدم نقض النوم حال القعود مع عدم الانفراج، و ظاهر الروايه التى رواها فيه عن سماعه عدم نقضه حال القيام و الركوع، فقد يتخيّل أنّ قضيه ما التزم به في أوّل كتابه من أن لا يورد فيه إلاّ ما يفتى بمضمونه أن يكون الروايتان مذهبا له - كما أشرنا إليه - فيكون مذهبه في النوم إمّا عدم النقض مطلقا، أو التفصيل بين الأحوال.

و يمكن رفعه بأنّ الصدوق كما أورد هاتين الروايتين في الفقيه كذلك أورد فيه صحيحه زراره الدالّه على كون النوم الغالب على العقل ناقضا مطلقا فلا بدّ له من الجمع، إمّا بتنزيل الروايه على استحباب إعادة الوضوء من النوم، أو تقييد إطلاقها بما إذا جامع احتمال خروج الريح، أو بصوره حصوله في غير حال القيام و الركوع مطلقا، أو القعود بدون الانفراج، أو تنزيلها على صوره عدم غلبته على العقل فيكون قوله عليه السّلام

«ما لم ينفرج» كناية عن عدم خروج الريح نظرا إلى استلزام خروجها الانفراج و لو في الجملة، و لا مرجّح لأحد الوجوه الثلاثه الأول على الأخير إن لم ترجح الأخير عليها خصوصا بالنسبه إلى الروايه الأخيره فإن انخفق (1) تحريك الرأس بسبب النعاس؛ و لو سلّم رجحانها عليه فلعلّه يختار الأخير لمرجّحات خارجه إذ لم يلتزم في أوّل كتابه أن يفتى بظاهر ما يورده فيه من غير التفات إلى الشواهد الخارجيه، مع أنّه قد يحكى رجوعه عمّا بنى عليه في أوّل الكتاب. و بالجملة فغايه الأمر أن يقال: مذهب الصدوق في الفقيه في نقض النوم و عدمه غير معلوم و هذا لا يحقّق الخلاف.

ص: ٤٣٦

لو غلب عليه النعاس بحيث تخايل له شيء اعتقده محسوسا مع بقاء المشاعر لها ففي كونه ناقضا و عدمه وجهان، من كونه كاشفا عن زوال العقل به فإن اعتقاد الخيال محسوسا لا يجمع بقاء العقل، وقد دلّ بعض الأخبار السابقة على أنّ النوم المزيل للعقل ناقض، ولا- تقدح عدم إطلاق النوم عليه حقيقه لأنّ المراد في الروايه معناه الأعمّ بقريته قوله «حتى يذهب العقل»، ولأنّ ذهاب العقل في نفسه من الأحداث كما يأتي؛ وإن لم يجمع النوم، و من أنّه لا يسمى نوما حقيقه فيحكم فيه الأصل، و الحصر المصرّح به [B ٢٦/] في جملة من الأخبار، و هذا أقوى الروايه منزله على صورته إزالته للعقل بالكلية بحيث يزول معه إدراك الحواس حتى السمع بدليل اعتباره في روايات أخرى، و إناطه الحكم فيها به، و هذا القدر من فتور إدراك العقل ممّا لا ينصرف إليه إطلاق زوال العقل، و لا دليل على كونه ناقضا، و الظاهر أنّ المسأله ليست بموضع خلاف.

و قد اعتبر كثير منهم في النوم الناقض غلبته على السمع (١)، و هو مشعر بعدم اعتبار التخاييل فيه، نعم لو بلغ التخاييل مرتبه الرؤيا اتّجه الحكم بالنقص لاستلزامه بطلان الحواس على الظاهر، و لو فرض عدم بطلانها ففي البعض إشكال، و عن التذكرة «لو تحقّق أنّه رؤيا نقض» و اختاره في المدارك (٢)، و لعلّه مبني على الوجه الأوّل.

فصل: [في حكم ما غلب على العقل]

و في حكم النوم ما غلب على العقل من جنون، أو سكر، أو إغماء، أو نحوها يجمع المسلمون كما في التهذيب (٣)، و لا نعرف فيه مخالفا بين أهل العلم كما في المنتهى (٤)، و هو

ص: ٤٣٧

- ١- (١) - انظر: حاشية المدارك، ج ١، ص ٢٠٧؛ مصابيح الظلام، ج ٣، ص ١٠٧؛ غنائم الأيام، ج ١، ص ٨٣.
- ٢- (٢) - تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٠٤؛ مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٤٨.
- ٣- (٣) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٥.
- ٤- (٤) - منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٠٢.

مجمع عليه بين الأصحاب كما فى المدارك (١)، وقد نقل الإجماع عليه عن الغنيه و النهايه و غيرها (٢)، و عن الخصال أنه من دين الإماميه (٣)، و عن البحار أن أكثر الأصحاب نقلوا الإجماع على ناقضيته. (٤)

و الظاهر أنّ من حكم بالنقض فى مسأله النوم حكم به هنا أيضا، و الخلاف الذى يوهمه عباره الصدوقين هناك يوهمه هنا أيضا، نعم قطع صاحب الحدائق بالنقض فى تلك المسأله، و يظهر منه هنا نوع تردد، (٥) و كيف كان فلا إشكال عندنا فى الحكم بالنقض هنا، كما فى المسأله السابقه، و يدلّ عليه -بعد الإجماعات المنقوله و الاحتياط اللازم مراعاته بالنسبه إلى ما يشترط بالطهاره- أمور:

الأول: صحيحه معمر بن خلاد قال:

«سألت أبا الحسن عليه السّلام عن رجل به عله لا يقدر على الاضطجاع و الوضوء يشتدّ عليه و هو قاعد مستند بالوسائد فربّما أغفى و هو قاعد على تلك الحال؟ قال: يتوضأ، قلت له: إنّ الوضوء يشتدّ عليه [الحال علته؟] (٦)، فقال: إذا خفى عليه الصوت فقد وجب عليه الوضوء» (٧)؛ وجه الدلاله أنه عليه السّلام علّق وجوب الوضوء على خفاء الصوت عليه، و هو أعمّ من أن يكون بسبب النوم، أو غيره من الأسباب المذكوره؛ و ضعّفه فى المدارك بـ «أنّ الضمير فى قوله [A ٢٧/] إذا خفى عليه الصوت راجع إلى الرجل الذى أغفى كما هو مورد السؤال، و الأغفى هو النوم فلا تتناول غيره» (٨)؛

ص: ٤٣٨

١- (١) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٤٩.

٢- (٢) - غنيه النزوع، ص ٣٤-٣٥؛ نهايه الأحكام، ج ١، ص ٦٩؛ مشارق الشموس، ج ١، ص ٥٧؛ رياض المسائل، ج ١، ص ٨٩.

٣- (٣) - ما وجدناه فى الخصال و لكن انظر الأمالى، ص ٥١٤.

٤- (٤) - بحار الأنوار، ج ٣، ص ٢١٥.

٥- (٥) - انظر: الحدائق الناضره، ج ٢، ص ١٠٤-١٠٧.

٦- (٦) - أضفناها من المصدر.

٧- (٧) - الكافى، ج ٣، ص ٣٧، ح ١٤.

٨- (٨) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٤٩.

و جوابه أنّ الضمير راجع إلى الرجل الذي به عله، و خفاء الصوت عليه كما يمكن أن يكون بسبب الإغفاء المفروض في كلام السائل، كذلك يمكن أن يكون بغيره كالإغماء القريب حصوله عادة في حق المريض المذكور، و قد تحقّق في محلّه أنّ العبره بعموم الجواب لا- بخصوص المورد، نعم يمكن دفعه بأنّ الظاهر من السياق كون خفاء الصوت عليه بسبب الإغفاء، و يمكن الاحتجاج أيضا بأنّ الظاهر من إناطه الحكم بخفاء الصوت كونه هو السبب فيثبت حيث يتحقّق كما سيأتي.

الثاني: قوله عليه السّلام في الصحيحه السابقه

«إذا ذهب النوم بالعقل فليعد الوضوء»، حيث يشعر بأنّ المناط في نقض النوم ذهاب العقل فيتسرّى الحكم على غيره لوجود العله، و هذه الحجّه قد ارتضاها صاحب المدارك، و لا ريب أنّ الدليل الأوّل أوضح لاشتماله مع العموم على هذه الإناطه أيضا، و هذا الوجه من الاستدلال يجرى أيضا في قوله عليه السّلام في صحيحه زراره

«و النوم حتى يذهب العقل»، و قوله عليه السّلام في موثقه ابن بكير:

«إذا كان يغلب -يعنى النوم- على السمع و لا يسمع الصوت»، و يمكن القدح في هذه الدلاله بأنّ إناطه نقض النوم بذهاب العقل و ما في معناه لا- يوجب استقلاله به لجواز أن يكون لخصوصيه السبب مدخل في النقض. أ لا- ترى أنّ إناطه نجاسه العصير بالغليان لا تدلّ على استقلال الغليان بالتنجيس و إلّا لزم تنجس ساير المائعات به أيضا.

الثالث: ما رواه في دعائم الإسلام عن الصادق عليه السّلام عن آبائه عليهم السّلام

«أنّ المرء إذا توضأ صلّى بوضوئه ذلك ما شاء من الصلاه ما لم يحدث، أو ينم، أو يجامع، أو يغمّ عليه، أو يكون ما يجب منه إعادة الوضوء» (1)، و الضعف منجبر بالعمل، و الحكم في غير الإغماء يتمّ بالإجماع المركّب.

الرابع: أنّ الوضوء إنّما وجب بالنوم لجواز خروج الريح معه كما دلّ عليه خبر الكنانى المتقدّم، و هو أقوى في البواقي فيثبت الحكم فيها بطريق أولى، و هو ضعيف لمنع العله في

ص: ٤٣٩

الأصل لأنها مستنبطه، وخبر الكنانى ضعيف لا يصلح دليلاً عليها وإلا لزم الحكم بعدم النقض [B ٢٧] إذا علم بعدم خروج الريح كما دلّ عليه الخبر المذكور، ولا مصرّح به، بل الظاهر من إطلاق الأصحاب خلافه، وإن أريد بها الحكمه - كما دلّ عليه حديث العلل المتقدم - فهي غير لازمه الأطراد، مضافاً إلى منع كونها فى البواقى على الإطلاق كما لا يخفى.

تنبيه: [فى المقام]

هل يعتبر فى نقض الجنون ونحوه أن يكون غالباً على الحواس الظاهره، صارفاً لها عن الإدراك، أو لا - يعتبر ذلك، بل يكفى مجرد حصوله وإن بقيت الحواس سليمه؟ وجهان من إناطه الحكم فى الدليل الأول، وهو المعروف بينهم بخفاء الصوت المستلزم لزوال بقيه الحواس، إذ المراد خفاؤه تحقيقاً، أو تقديراً فيعتبر حصوله، ومن إناطته فى الدليل الثانى بذهاب العقل فيكفى حصوله مطلقاً؛ وربما يساعد عليه الدليل الرابع إن تم، ولأنه لا - عبره بإدراك الحواس بعد زوال العقل فينزل منزله العدم، ولأنّ ظاهر الأصحاب كون مزيل العقل ناقضاً مطلقاً حيث لم يقيدوه بما إذا غلب على الحاستين، وحينئذ فيدلّ الروايه الأولى على بعض المقصود، وينهض غيرها بتمامه، وهذا أقوى، وعلى هذا فلو غلب النوم على العقل، ولم يغلب على الحاستين كالسكر أتجه الحكم بنقضه إدراجاً له مزيل العقل وإن كان ظاهر الروايات والعبارات المشتمله على اعتبار غلبته على الحاستين لا يساعد عليه، ولعله للتلازم غالباً وإلا فلا وجه لعدم الاكتفاء بزوال العقل بدونها فى النوم الذى هو الأصل، والاكتفاء به فى غيره، وحينئذٍ فما دلّ على نقض النوم الغالب على العقل يترك على إطلاقه، وما دلّ على اعتبار غلبته على السمع يحمل على ما إذا لم يتحقق غلبته على العقل بدون ذلك.

و منها الاستحاضه القليله على المشهور (١)، للنصوص و سيأتي ذكرها في محله.

و القول بوجوب الغسل لها في كل يوم و ليله مرّه - كما عن ابن الجنيّد - كالقول بعدم وجوب شيء لها كما عن ابن أبي عقيل (٢) ضعيف.

ثمّ المشهور عدم وجوب الوضوء بالمذى و هو على ما قيل ما يخرج عند الملاعبه، و الأظهر أن يقال ما يخرج عند تحرّك الشهوه و لو بطريق التخيّل، و يظهر من بعض الأخبار أنّه أعمّ من ذلك، و لا بالتقبيل [A ٢٨/]، و لا بمسّ باطن الدبر و الإحليل، بل عن التذكرة و نهايه الإحكام الإجماع عليه للأصل، و الأخبار الدالّة على حصر النواقض في ما عداها (٣)، و للنصوص المستفيضة: منها: صحيحه زيد الشحام قال:

«قلت لأبي عبد الله عليه السلام المذى ينقض الوضوء؟ قال: لا و لا يغسل منه الثوب و لا الجسد، إنّما هو بمنزله البزاق و المخاط» (٤).

و منها: موثقه إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«سألته عن المذى؟ فقال: إنّ عليّاً كان رجلاً مذكراً فاستحى أن يسأل رسول الله صلى الله عليه و آله لمكان فاطمه عليها السلام فأمر المقداد أن يسأله و هو جالس فسأله؟ فقال له: ليس بشيء» (٥).

و منها: حسنه عمر بن حنظله قال:

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المذى؟ فقال: ما هو عندي إلّا كالنخامة» (٦).

ص: ٤٤١

١- (١) - انظر: المعتمد، ج ١، ص ١٨٩؛ كشف الالتباس، ج ١، ص ١٢٠؛ مجمع الفائدة، ج ١، ص ٨٧؛ رياض المسائل، ج ١، ص ٨٩؛ تبصره الفقهاء، ج ١، ص ٣٦٦.

٢- (٢) - نقل عنهما الفاضل في المختلف، ج ١، ص ٢٠٩، م ١٥١.

٣- (٣) - تذكره الفقهاء، ج ١، ص ١٠٥؛ نهايه الإحكام، ج ١، ص ٧١.

٤- (٤) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ١٧، ح ٤٠.

٥- (٥) - نفس المصدر، ح ٣٩.

٦- (٦) - نفس المصدر، ح ٣٨.

و منها:خبر عنبسه قال:

«سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول كان عليّ لا يرى في المذى وضوء، ولا غسل ما أصاب الثوب منه» (١).

و منها: صحيحه ابن أبي عمير عن غير واحد من أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«ليس في المذى من الشهوة، ولا من الغائط، ولا من القبلة، ولا من مسّ الفرج، ولا من المضاجعه وضوء، ولا يغسل منه الثوب و لا الجسد». (٢).

و منها: صحيحه زراره عن أبي جعفر عليه السلام قال:

«ليس في القبلة ولا المباشرة ولا مسّ الفرج وضوء» (٣) إلى غير ذلك من الأخبار، و عن ابن الجنيد أنّه أوجب الوضوء في الجميع، لكن قيد الأولين بصوره الشهوة (٤)، و عن الصدوق أنّه وافقه في المسّ و زاد عليه فتح الإحليل. (٥).

و المستند في المذى صحيحه عليّ بن يقطين قال:

«سألت أبا الحسن عليه السلام عن المذى أ ينقض الوضوء؟ قال: إن كان من شهوة نقض» (٦)، و خبر أبي بصير قال:

«قلت لأبي عبد الله عليه السلام المذى يخرج من الرجل؟ قال: أحد لك فيه حدّ؟ قال: قلت نعم جعلت فداك، قال فقال إن خرج منك على شهوة فتوضأ، و إن خرج منك على غير ذلك فليس عليك فيه شيء» (٧).

و أمّا ما ورد في بعض الأخبار من الأمر بالوضوء له مطلقا كصحيحه محمد بن إسماعيل فمحمول على ذلك جمعا.

و الجواب: إنّ هذه الأخبار و ما في معناها محمولة على الاستحباب جمعا بينها و بين الأخبار السابقة الدالة على نفي وجوب الوضوء منه عموما و خصوصا، و هي معتزده بالأصل، و بأخبار الحصر [٨/٢٨] أو الشهره العظيمه بين الأصحاب، بل كادت أن تكون

ص: ٤٤٢

١- (١) -الكافي، ج ٣، ص ٥٤، ح ٣.

٢- (٢) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ١٩، ح ٤٧.

٣- (٣) -نفس المصدر، ص ٢٢، ح ٥٤.

٤- (٤) -نقله عنه في المختلف، ج ١، ص ٩١، م ٤٩.

٥- (٥) -من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٦٥، ذيل الحديث، ١٤٨.

٦- (٦) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ١٩، ح ٤٥.

٧- (٧) -نفس المصدر، ح ٤٤.

إجماعاً، ومما يدلُّ على الحمل المذكور صحيحه محمّد بن إسماعيل عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

«سألته عن المذى فأمرنى بالوضوء منه، ثم أعدت عليه سنة أخرى فأمرنى بالوضوء وقال إنّ عليّاً عليه السّلام أمر المقداد أن يسأل رسول صلّى الله عليه وآله واستحى أن يسأله فقال فيه الوضوء؟ قلت: فإن لم أتوضأ؟ قال: لا بأس» (١)، ومستند البوقى أخبار لا تنهض فى مقابله ما مرّ، وربّما أمكن حملها على الاستحباب.

[كيفية الوضوء و واجباته]

[الأمر الأوّل: النيّة]

الأمر الأوّل: النيّة و الكلام فيها تتعلّق ببيان حكمها و حقيقتها و محلّها، و تنقيح ذلك يتمّ برسم مقامات ثلاثة:

المقام الأوّل: فى بيان حكمها:

لا خلاف ظاهراً بين أصحابنا فى وجوب النيّة فى الطهارات الثلاث بمعنى عدم صحّتها بدونها (٢)، إلاّ ما حكاه فى الذكرى عن ظاهر ابن الجنيد من مصيره إلى استحبابها فيها، لأنّه عطف على المستحب قوله: «و أن يعتقد عند إرادته الطهاره أنّه يؤدّى فرض الله فيها لصلاته». قال بعد نقله عنه: «و[استحبابها] (٣) لا أعلمه قولاً لأحد من علمائنا» (٤).

قلت: بل يمكن أن يريد استحباب استحضار النيّة تفصيلاً. و احتمال فى شرح الدروس أن يريد نية الاستباحه و الوجوب (٥). و يمكن حمله على ما يعمّ الأمرين، و ممّا يؤيد الأوّل

ص: ٤٤٣

-
- ١- (١) - نفس المصدر، ص ١٨، ح ٤٣.
 - ٢- (٢) - كما فى: منتهى المطلب، ج ٢، ص ٧؛ تذكرة الفقهاء ج ١، ص ١٣٩؛ إيضاح الفوائد، ج ١، ص ٣٤؛ كشف اللثام، ج ١، ص ٥٠٢.
 - ٣- (٣) - أضفناها من المصدر.
 - ٤- (٤) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٠٥.
 - ٥- (٥) - مشارق الشمس، ج ١، ص ٩١.

قوله: «و لو عزبت التيه عنه قبل ابتداء الطهاره، ثم اعتقد ذلك و هو في عملها، أجزاء ذلك» (١) فإن الظاهر أنه أراد عزوب التيه التفصيليه.

هذا و حكى في المعبر عنه القول بوجوبها في الطهارات الثلاث حيث قال: «التيه شرط في صحه الطهاره وضوء كانت، أو غسلًا، أو تيممًا، و هو مذهب الثلاثه و أتباعهم و ابن الجنيد» (٢) انتهى، و كيف كان فخلافه في المسأله-على تقدير تحققه-غير قادح في الإجماع و هو الحجّه فيفيد به الإطلاقات المقتضيه لنفي الاشتراط.

و لو منع من تحقّق الإجماع في المقام فلا ريب في تحقّق الشهره العظيمه القادحه في الإطلاقات فيبقى قاعده الاشتغال المقتضيه لوجوبها تحصيلًا لليقين بالفراغ سالمه عن المعارض.

و استدللّ جماعه (٣) على وجوبها بقوله تعالى و مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ . (٤) و الاستدلال به إمّا باعتبار قصر المأمور به في العباده فيدلّ على أنّ كلّ مأمور به عباده، و هي لا تتحقّق لغه و عرفًا إلاّ بقصد الامتثال و القربه [ف]خرج ما خرج منه بالدليل و بقى الباقي و منه محلّ البحث؛ و هذا إنّما يتمّ إذا كان الظاهر من الأمر بشيء للعباده، أن يكون الأمر به للتعبد به لا الأعمّ منه و من التعبد بغيره. و لو منعنا هذا الظهور سقط الاستدلال إذ منكر الاشتراط لا ينكر كون «إلاّ بالطهاره» للتعبد في الجملة و لو بمشروطها، و إمّا باعتبار أنّ الدين متناول لأصوله و فروعه، و الطهارات من فروعه فيجب الإخلاص فيها.

و لا يشكل بأنّ المراد ما أمروا في التوراه و الإنجيل فلا يدلّ على حال الأمر في هذه الشريعه لأنّ قوله و ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ، يدلّ على ثبوته في شرعنا أيضا؛ نعم قد يشكل

ص: ٤٤٤

- ١- (١) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٠٥.
- ٢- (٢) - المعبر، ج ١، ص ١٣٨.
- ٣- (٣) - انظر: غنيه النزوع، ص ٥٢؛ المعبر، ج ١، ص ١٤٩؛ جامع الخلاف و الوفاق، ص ٣٤؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ٩؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٦٢؛ مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٨٤؛ كشف اللثام، ج ١، ص ٥٠٢.
- ٤- (٤) - السوره البيئه، الآيه ٥.

بأن الظاهر من السياق كون القصر إفرادياً ردّاً على المشركين، وأن المراد بالإخلاص ما يقابل الشرك فلا يفيد المدعى.

و استدلووا أيضاً بما رواه الشيخ في التهذيب مرسلًا من قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (١)، وبقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

«إِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى» (٢)، وبقول عليّ بن الحسين عليهما السّلام في حسنه الثمالي:

«لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ» (٣)، و[بما] رواه الشيخ في أماليه عن أبي الصلت عن الرضا عليه السّلام عن آبائه عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ:

«لَا- قَوْلَ إِلَّا- بِعَمَلٍ، وَ لَا- قَوْلَ وَ عَمَلٍ إِلَّا بِنِيَّتِهِ، وَ لَا عَمَلَ وَ نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السَّنَةِ» (٤)، و ما رواه في بصائر الدرجات عن عليّ عليه السّلام قال:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ، وَ لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّتِهِ، وَ نِيَّتَهُ إِلَّا بِإِصَابَةِ السَّنَةِ» . (٥)

و اعلم أنّ النية التي تشترط في العبادات مركبة عندنا من أمرين من تعيين العمل بحيث يرتفع عنه الإبهام واقعا، و من كون الداعي إليه قصد القربة و الامتثال، و الآية إنّما تدلّ على اعتبار الأمر الثاني، و الأخبار المذكورة إنّما تدلّ على اعتبار الأمر الأوّل، و لا دلالة لها على اعتبار قصد القربة فيما لم يثبت اشتراط العمل بها، و الكلام هنا في إثبات الاشتراط إنّما أن يقال إطلاق النية فيها ينصرف إلى نية القربة، أو ما يشتمل عليها و هو في الرواية الثانية بعيد، و فيما عداها محتمل، خصوصا في الروايتين الأخيرتين.

تذييل

قال في المدارك: «الفرق بين ما يجب فيه النية من الطهاره و نحوها، و ما لا يجب من إزاله النجاسه و ما أشبهها ملتبس جدّا لخلوّ الأخبار من هذا البيان- إلى أن قال- و لعلّ ذلك من أقوى الأدلّة على سهوله الخطب في النية، و إنّ المعبر فيها تخيل المنوى بأدنى

ص: ٤٤٥

١- (١) -تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ١٨٦، ح ٥١٨.

٢- (٢) -نفس المصدر، ح ٥١٩.

٣- (٣) -الكافي، ج ٢، ص ٨٤، ح ١.

٤- (٤) -الأمالي، ص ٥٠١، ح ٢٥.

٥- (٥) -بصائر الدرجات، ص ٣١، ح ٤.

توجّه، وهذا القدر أمر لا ينفك عنه أحد من العقلاء كما يشهد به الوجدان، و من هنا قال بعض الفضلاء لو كلفنا الله الصلاة، أو غيرها من العبادات بغير نية كان تكليفا بما لا يطاق [B ٢٩/]، وهو كلام متين لمن تدبّره» (١)، انتهى.

و لا يخفى ما فيه لأنّ القدر الذي لا ينفك عنه الفعل الاختياري هو القصد إليه مع وجود داع ما إليه، أمّا تعيينه مع التعدّد، و كون الداعي إليه القربه لا غير- كما هو المراد بالنيه المبحوث عنها في المقام- فلا كما لا يخفى.

[المقام] الثاني في بيان حقيقتها:

قد أشرنا آنفا على أنّ التيه في العبادات مركّبه من أمرين، من تعيين العمل، و من كون الداعي إليه القربه فيعبر في نيه الوضوء أمور:

[الأمر] الأول: القصد إلى فعل الوضوء،

فلو غسل وجهه من غير تعيين لكونه وضوءاً أو غسلًا و كانا ثابتين في ذمّته بطل و لم يقع أحدهما، و [هكذا لو] أغفل عن التعيين أو تردد فيه لامتناع وقوع المبهم، و إن حافظ على بقية القيود. و لو تعيّن أحدهما في حقّه- و لو بضميمه بعض القيود كالوجوب، أو الندب، أو الاستباحه، أو الرفع- فالظاهر الصحّح و ينصرف إلى المتعيّن.

[الأمر] الثاني: أن يقصد فعله لرفع الحدث، أو استباحه الصلاة

و يتعيّن الثاني حيث يتعدّد الأوّل كما في دائم الحدث، و مثله المتيّم، و الاكتفاء بأحدهما على التخيير خيره المبسوط و المعبر و المنتهى و المختلف و القواعد (٢)، و حكى عن الوسيله و الجامع (٣)؛ و في السرائر الإجماع على ذلك لأنّه قال: «و إجماعنا منعقد على أنّه لا يستباح الصلاة إلاّ بنيه

ص: ٤٤٦

١- ((١)) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٨٤-١٨٥.

٢- ((٢)) - المبسوط، ج ١، ص ٣٩؛ المعبر، ج ١، ص ١٣٨؛ المنتهى المطلب، ج ١، ص ١٧؛ مختلف الشيعه، ج ١، ص ١٠٧، م ٦٥؛ قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٩٩.

٣- ((٣)) - الجامع للشرائع، ص ٣٥؛ الوسيله، ص ٥١.

رفع الحدث، أو نية استباحه الصلاه بالطهاره (١)؛ و من اقتصر على الاستباحه- كما عن السيّد و الشيخ في انتصار- (٢)، أو على الرفع- كما عن الشيخ في عمل يوم و ليله- (٣) فلعله قصد الإجزاء لا التعيين فيرجع إلى القول الأوّل.

ثمّ منهم من اقتصر على ذكر استباحه الصلاه كالمهذب و الوسيله و الكافي و السرائر (٤)؛ و منهم من صرح بالتعميم إلى استباحه غيرها كالطواف، كالمبسوط و الغنيه (٥). و في الكافي و الغنيه و المهذب، و [أيضاً] عن الإصباح و الإشاره و جوب القصد إليهما. (٦)

حجّه الفريقين أنّ الوضوء شرع لرفع الحدث و الاستباحه فإذا لم يقصد به ذلك لم يقصد الوضوء على الوجه الذي أمر به، و لأنّ [A ٣٠/] من العمل ما شرع لنفسه، و منه ما شرع لغايه فإذا جرّد التيه عن ذلك، لم يتميّز المنوى، و لقوله تعالى إذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ الْآيَه (٧) فإنّ الظاهر من تعليق الأمر بالوضوء بالقيام إلى الصلاه فعله لها، كما أنّ الظاهر من قولك إذا لقيت الأسد فخذ [سلاحك]، و إذا لقيت الأمير فخذ [٨] أهبتك، أنّ الأخذ للقائه.

و اعترض بأنّ الآيه على هذا البيان تفيد وجوب قصد الاستباحه على التعيين.

و قد استدلّ بها من يقول بوجوب أحد الأمرين من قصد الاستباح أو الرفع.

و أوجب بأنّ الوجوب التخيري غير خارج عن حقيقه الوجوب، و هو كما ترى، إذ

ص: ٤٤٧

١- (١) - السرائر، ج ١، ص ١٠٥.

٢- (٢) - المسائل الناصريات، ص ١٤١-١٤٥؛ الاقتصاد، ص ٢٤٥.

٣- (٣) - عمل اليوم و الليله (الرسائل العشر) ص ١٤٢.

٤- (٤) - المهذب، ج ١، ص ٤٧؛ الوسيله، ص ٥١؛ الكافي في الفقه، ص ١٣٥؛ السرائر، ج ١، ص ١٠٥.

٥- (٥) - المبسوط، ج ١، ص ٣٩؛ غنيه النزوع، ص ٥٣.

٦- (٦) - الكافي في الفقه، ص ١٣٢؛ غنيه النزوع، ص ٥٣؛ المهذب، ج ١، ص ٤٧؛ إصباح الشيعة، ص ٢٨؛ إشاره السبق، ص ٧٠.

٧- (٧) - السوره المائده/الآيه ٦.

٨- (٨) - أضفناها من المصدر.

لا- يرفع ذلك منافاته للوجوب التعيني المستفاد من الآيه، بل الوجه في الجواب أن قصد الرفع عند هذا القائل، في معنى قصد الاستباحه كما سيأتي في حجته.

و احتج من اكتفى بأحدهما باستلزامه للآخر، و أنه في معناه فإن المنع من الصلاه-مثلا- مأخوذ في مفهوم الحدث، و معنى الاستباحه إنما هو رفع هذا المانع.

و احتج من اعتبر الجمع بينهما بتغاير المعنيين فإنهما، و إن اجتمعا في أغلب الأفراد لكنهما قد يفترقان كما في وضوء دائم الحدث فإنه يبيح و ليس يرفع، و وضوء الحائض فإنه رافع و ليس بمبيح، بناء على أن وضوءها يرفع حدثها الأصغر و يرفع غسلها حدثها الأكبر فإذا كان بينهما عموم من وجه فكيف يتحدان.

و أجيب بأن المراد برفع الحدث رفع المانعيه بالاستباحه ما يعم التامه و الناقصه فيتحدان.

و في الأول تكلف، بل الظاهر من الحدث ذات المانع، لا المنع فالحكم بالتغاير مستقيم. و إن بطل دعوى كون النسبه بينهما عموما من وجه، بناء على حمل الاستباحه على ما يعم الناقصه كما هو الظاهر.

و منه يظهر الجواب عن حجه من اكتفى بأحدهما، لأنه إن ادعى الاتحاد بين الاستباحه و الرفع- كما يقضيه ذيل الحجه- فقد علم فسادة مما ذكره؛ و إن اعترف بالتغاير و ادعى الاستلزام- كما يظهر من صدر الحجه- فكون قصد أحد المتلازمين مغنيا عن قصد الآخر يحتاج إلى دليل، مع أنه يوجب أن يكون قصد الوضوء للتقرب مغنيا عن قصد الأمرين لاستلزامه [٨/٣٠] لهما حيث يمكن ترتبهما عليه.

بقي الكلام في حججهما على أصل الحكم، و هي ضعيفه:

أما الأولى فلأن مشروعيه الوضوء لرفع الحدث و الاستباحه لا يوجب أن يتعين في حق فاعله قصد ذلك به، كما في سائر الحكم الباعثه على تشريع سائر الواجبات فإنه لا يعتبر في امتثالها قصد تلك الحكم بفعالها.

و أمّا الثانيه فلأنّ ما شرع لنفسه و ما شرع لغيره متمايزان في الواقع قطعاً،-تعلّق به نظر الفاعل، أو لم يتعلّق-فلا أثر للقصد في ذلك؛و إن أريد لزوم التميّز في القصد فمصادره.

و أمّا الثالثه فلأنّ المستفاد من التعليق كون الأمر بالوضوء للصلاه لا وجوب قصد فاعله،أنّه يفعلها لها،و كذلك المستفاد من قوله عليه السّلام

«إذا أحدثت فتوضّأ» (1)مطلوبه الوضوء،أو وجوبه بعد الحدث مطلقاً لا بتّيّه رفعه فالتحقيق كما ذهب إليه الشيخان في المقنعه و النهايه-و لعلّه المشهور-عدم الحاجه إلى قصد شيء منها،بل يكفي قصد الوضوء متقرّباً فإن صادف الحدث و لم يكن هناك مانع من رفعه،رفعه و أباح الدخول في الصلاه؛و لو صادف المانع من الرفع دون الإباحه أفاد الإباحه خاصّه.

و بالجملة فهذه من الثمرات المترتبه على فعل الوضوء،و لا- يلزم في ترتّب ثمره شيء عليه قصده به،و لهذا ليستباح بالوضوء الطواف و مسّ الكتابه،و إن لم يتعلّق القصد حين الفعل بشيء منهما.

و ممّا يكشف عمّا ذكرناه إطلاق الأوامر المتعلّقه بالوضوء العاربه عن اعتبار هذه الخصوصيات في نيتها،مع أنّ المسأله عامّه البلوى؛قال السيّد بن طاوس في البشرى على ما حكاه في الذكرى:«لم أعرف نقلاً متواتراً،و لا آحاداً يقتضى القصد إلى رفع الحدث،أو استباحه الصلاه،لكن علمنا يقيناً أنّه لا بدّ من تيه القربه،قال-و إلّا كان هذا من باب اسكتوا عمّا سكت الله عنه». (2)

و اعلم أنّ الكلام في اشتراط رفع الحدث و استباحه الصلاه جمعاً،أو على التخيير إنّما هو في الوضوء الرافع،أو المبيح للصلاه لا مطلق الوضوء للإجماع على صحّه الوضوء التجديدي و وضوء الجنب و الحائض (3)[A 31]بمعنى موافقتها لطلب الشارع،كما هو معنى الصحّه العباده مع خلّوها عن قصدهما.

ص: ٤٤٩

- ١- (١)-الكافي،ج ٣،ص ٣٣،ح ١.
- ٢- (٢)-ذكرى الشيعة،ج ٢،ص ١٠٨.
- ٣- (٣)-انظر:الحدائق الناضره،ج ٢،ص ١٤٢،١٤١،١٣٨،١٣٦.

و أمّا حكم العلامة في نهايه الإحكام بعدم صحّه وضوء يمتنع فيه رفع الحدث- كوضوء الحائض للذكر، و الغاسل لتكفين- (١)، فمعناه عدم إفاده الطهاره كحكمه في التذكرة بعدم صحّه الوضوء للتجديد و غسل الجمعة (٢)؛ و كذلك إطلاقه و إطلاق غيره الصحّه، و عدمها في بعض الموارد الآتية، و هذا الاستعمال مجاز مستند إلى القرنيه.

بقي في المقام أمور لا بدّ من التنبيه عليها:

[التنبيه الأول:]

لو توضّأ لفريضته أو للفريضة، جاز الدخول به في فريضه و في النافله؛ و كذا لو توضّأ لنافله، أو للنافله جاز الدخول به في نافله أخرى و في الفريضة، و استباح به أيضا مسّ كتابه القرآن و الطواف؛ و الظاهر أنّ الحكم في الجميع موضع وفاق، قال في الغنيه:

«و يجوز أن يؤدّى بالوضوء المندوب المفروض (٣) من الصلاه بالإجماع، و من خالف في ذلك من أصحابنا غير معتدّ بخلافه» (٤) انتهى، فإنّ حمل الوضوء المندوب في كلامه على الوضوء للنافله، أو اعتبر الخلاف في مطلقه دلّ على وجود مخالف في المسأله، لكن نقل في السرائر و التذكرة الإجماع على ذلك من غير إشارة إلى الخلاف (٥)، فالظاهر أنّ مراده بالوضوء المندوب ما يتناول الوضوء لغير النافله كقراء القرآن؛ و الخلاف الذي حكاه إنّما هو بالنسبه إليه خاصّه، و لا ينافي حكمه بالجواز.

أمّا [ما] حكينا عنه (من) اعتباره الجمع بين رفع الحدث و استباحه الصلاه لأنّ الظاهر اعتباره ذلك فيما إذا توضّأ للصلاه أو يريد تيه رفع الحدث لغايه هو مطلوب لها شرعا فيكون ذكر استباحه الصلاه من باب التمثيل كما يشير إليه دليله، و سيأتى توضيحه، و يتعيّن أحد هذين الاحتمالين في كلام من اعتبر الاستباحه.

ص: ٤٥٠

١- (١) - نهايه الإحكام، ج ١، ص ٣١.

٢- (٢) - تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٤٥.

٣- (٣) - في المصدر «افرض» بدل «المفروض».

٤- (٤) - غنيه النزوع، ص ٥٤.

٥- (٥) - السرائر، ج ١، ص ٩٨؛ تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٤٤.

ثم صرح بأنه لو توضحاً لقراءة القرآن ونحوها، ارتفع حدثه و جاز له الدخول في الصلاة كالعلامة في بعض كتبه (١) كما يأتي.

[التنبيه الثاني:]

لو توضحاً لما لا يستباح إلا به كمس الكتابه و الطواف فالأكثر على أنه يستباح به الدخول في الصلاة؛ قال في الذخيره [B ٣١/]: «و ظاهر ابن إدريس خلافه حيث قال: و إجماعنا منعقد على أنه لا- يستباح الصلاه إلا- بتيه رفع الحدث أو تيه استباحه الصلاه بالطهاره» (٢)، و عزاه في الحدائق إلى المبسوط أيضا. (٣)

أقول: أما نسبه الخلاف إلى المبسوط فوهم، لأنه صريح فيه بخلافه حيث قال:

«و كيفيتها أن ينوى رفع الحدث، أو استباحه فعل من الأفعال التي لا يصح فعله إلا بطهاره مثل الصلاة و الطواف، فإذا نوى استباحه شيء من ذلك أجزاءه»، انتهى. (٤)

و يدل عليه أيضا تعليقه عدم ارتفاع الحدث بالوضوء لمثل القراءة، و دخول المسجد بأن فعله ليس من شرطه الطهاره، و حكمه بارتفاع حدث الجنابه بالغسل لدخول المسجد و الجلوس فيه.

ثم أقول: ظاهر من خير بين تيه الرفع و استباحه الصلاه في حصول استباحتها كابن إدريس في السرائر (٥) عدم حصول الرفع إذا لم ينوهما، و نوى استباحه المس، أو الطواف، و يلزمه عدم حصول إباحتهما أيضا لتحريمهما على غير التطهر، و على هذا فيعتبر فيما لو توضحاً لاستباحتهما ضم تيه الرفع أو استباحه غيرها إليها.

و ظاهر من عين تيه استباحتها مطلقا، أو مع الرفع، عدم أجزاء قصد إباحه غيرها و لو مع تيه الرفع، و القولان بمكان من البعد كما لا يخفى، بل مما لا يظن مصير أحد إليه فالوجه

ص: ٤٥١

١- (١) - منتهى المطلب، ج ٣، ص ٨٣.

٢- (٢) - ذخيره المعاد، ج ١، ص ٤.

٣- (٣) - الحدائق الناضره، ج ١٩٤، ص ٢.

٤- (٤) - المبسوط، ج ١، ص ٣٩.

٥- (٥) - انظر: السرائر، ج ١، ص ١٠٥.

لها تخصيص الاشتراط بما إذا توضحاً للصلاه أو حمل الصلاه فى كلامهم على التمثيل فىكون المراد ما يستباح بالطهاره.

و هذا وجه ثالث فى تفسير هذا الشرط فىرتفع الخلاف. و ممّا يقرب ما ذكرناه فى عباره السرائر أنّه قال بعد عباره التى تقدم حكايته عنه من غير فصل: «فأما إن توضحاً الإنسان بتيه دخول المساجد، أو ليكون على طهاره، أو الأخذ فى الحوائج- لأنّ الإنسان يستحبّ أن يكون فى هذه المواضع على طهاره- فلا- يرتفع حدثه، و لا- يستبىح بذلك الوضوء الدخول فى الصلاه» (1)، فإن اقتصره على ذكر ما لا يقصد فيه الاستباحه أصلاً، مقابله ما قصد به استباحه الصلاه ممّا يشعر بإرادته ما ذكرناه، و إلا لكان ذكره لما يستباح به غير الصلاه أولى.

[A 32/]

[التنبه] الثالث:

لو توضحاً من يمكن فى حقّه الرفع لما يباح بدونه فهناك صورتان:

[الصوره] الأولى: أن يتوضحاً لما يستحب الطهاره له من الأفعال كالتلاوه و دخول المسجد، ففى المبسوط: «إذا نوى استباحه شىء من هذا لم يرتفع حدثه لأنّ فعله ليس من شرطه الطهاره» (2)، و الظاهر أنّ مراده ب«الاستباحه» هنا إيقاع الفعل على وجه الكمال مجازاً، كما فهمه الأصحاب على ما يظهر من نقلهم خلافه فى المقام، (3) و ردّه عليه؛ و قد عبّر بها عنه هنا الشهيد فى الذكرى و الدروس و البيان أيضاً (4)، و ممّا يتبّه عليه أنّ هذا المعنى هو المناسب للبحث عنه هنا، و المعنى الآخر إنّما يناسب البحث عنه بعد البحث عن هذا المعنى.

ص: ٤٥٢

١- (١) - انظر: السرائر، ج ١، ص ١٠٥.

٢- (٢) - المبسوط، ج ١، ص ٣٩.

٣- (٣) - انظر: غنائم الأيام، ج ١، ص ١٦٧.

٤- (٤) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١١١؛ الدروس الشرعيّه، ج ١، ص ٩٠؛ البيان، ص ٤٤.

و تكلف شارح الدروس (١) حيث نزلها على معناها الحقيقي، و حينئذ فيخرج عن محلّ البحث.

و يتّجه فيه البطالان إن اعتبر الاستباحه قيدا، كما هو ظاهر الفرض حينئذ لا- الصّحّه و عدم الرفع كما هو ظاهر المبسوط، و قد سمعت عبارته السرائر الدالّه على عدم الرفع؛ و وافقهما على ذلك في الإيضاح (٢)، و قال في المعتبر بعد نقل عبارته المبسوط: «و لو قيل يرتفع حدثه كان حسنا لأنّه قصد الفضيله، و هي لا تحصل من دون الطهاره» انتهى، (٣) و هو يعطى ترجيح الرفع على تردّد. و قد أشار إلى التردّد بعد ذلك، و قريب منه عبارته المنتهى (٤).

و توقّف في التحرير (٥). و اختار الرفع في المختلف و التذكرة و القواعد (٦). و قيده في نهايه الأحكام بما إذا قصد الكمال قال: «و إلّا فلا»، (٧) و هو ظاهر الذكرى حيث قال: «و لو نوى استباحه بالطهاره مكمله له كقراءته القرآن و دخول المساجد فالأقرب الصّحّه إن نوى إيقاعها على الوجه الأفضل». و في الدروس: «لو نوى استباحه ما يكمل بالطهاره كالتلاوه أجزاء»، و ذكر مثله في البيان (٨). و فصل في جامع المقاصد (٩) بين ما إذا توضّأ للتلاوه-مثلا- أو لكمالها فنفي الإشكال عن حصول الرفع به في الثاني، و جعل النزاع في الأوّل خاصّه، و اختار فيه قول الشيخ، و هذا تنزيل ثالث لعبارته.

أقول: لا- يفهم من الوضوء لعمل عرفا، إلّا الوضوء لاستباحته إن توقّفت استباحته عليه، أو لكمالها [B ٣٢/] إن توقّف كماله عليه فالفرق بين قصد الوضوء للقراءة، و بين

ص: ٤٥٣

- ١- (١) - مشارق الشمس، ج ١، ص ٩٥.
- ٢- (٢) - إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ٣٦.
- ٣- (٣) - المعتبر، ج ١، ص ١٤٠.
- ٤- (٤) - منتهى المطلب، ج ٢، ص ٨٢.
- ٥- (٥) - تحرير الأحكام، ج ١، ص ٧٤-٧٥.
- ٦- (٦) - مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٠٨-١٠٩؛ تذكرة الفقهاء، ج ٢، ص ١٨٩؛ قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢٠٠.
- ٧- (٧) - نهايه الأحكام، ج ١، ص ٣١-٣٢.
- ٨- (٨) - البيان، ص ٤٤.
- ٩- (٩) - جامع المقاصد، ج ١، ص ١٤٤-١٤٥.

قصده لكمالها بمكان من السقوط، مع أنّ ظاهر المبسوط المنع من الرفع في الثاني و لتسويتنا له إلى الأوّل من جهة كونه في معناه، نعم ربّما يوهّم هذا الفرق عبارة نهايه الإحكام و الذكرى حيث اشتراط حصول الرفع فيه بقصد الكمال، و ينبغي حمل ذلك على الاحتراز كما لو نوى به الاستباحه الحقيقه، و هذا الحمل في عبارة الذكرى قريب جدّا، و الأقوى حصول الرفع و الاستباحه به كما ذهب إليه المشهور على الظاهر، بل عزاه في المدارك إلى ظاهر الأصحاب حيث قال: «الظاهر من مذهب الأصحاب جواز الدخول في العباده الواجبه المشروطه بالطهاره بالوضوء المندوب الذي لا يجامع الحدث الأكبر مطلقا، و ادّعى بعضهم عليه الإجماع»، انتهى. (١) قال في الذخير «و لم أطلع على ما نسبه إلى بعضهم من دعوى الإجماع إلّا- في كلام ابن إدريس حيث قال: «و يجوز أن يؤدّى بالطهاره المندوبه الفرض من الصلاه بدليل الإجماع من أصحابنا- ثمّ قال- لكن عموم كلامه مخصّص بما إذا قصد بالمندوبه صلاه النافله، أو رفع الحدث جمعا بينه و بين ما حكى سابقا» (٢)، و أشار به إلى ما حكيناه عنه من اعتباره نيّه الرفع، أو استباحتها، مدّعا عليه الإجماع.

أقول: بل دعوى الإجماع موجوده في ظاهر الغنيه و التذكره، و قد سمعت عبارة الغنيه و هي قوله: «و يجوز أن يؤدّى بالوضوء المندوب الفرض (٣) من الصلاه إجماعا» (٤). و حمّله على الوضوء للنافله تقييد من غير إماره عليه، مع أنّه نقل الخلاف فيه عن بعض الأصحاب، و هو بالنسبه إلى الوضوء للنافله بعيد جدّا، إذ لم يحك أحد فيه خلافا.

و لا ينافى ذلك اعتباره الجمع بين نيّه الرفع و استباحه ما لا يستباح إلّا به، لأنّ ظاهر دليله يكشف عن اختصاص نيّه الاستباحه بما إذا توفّر للاستباحه، لأنّه قال: «و اعتبرنا تعلّقها

ص: ٤٥٤

١- (١) -مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٣.

٢- (٢) -ذخير المعاد، ج ١، ص ٤.

٣- (٣) -في المخطوطه «المفروض» بدل «الفرض»، و لكن صحّحناها من المصدر.

٤- (٤) -غنيه النزوع، ص ٥٤.

-يعنى التيه-باستباحه العباده، لأن ذلك هو الوجه الذى لأجله أمر برفع الحدث فما لم ينو لا يكون ممثلاً للفعل على الوجه الذى أمر به لأجله». [A ٣٣/]. انتهى (١)؛ ولا يخفى أن قضيه تعليله «أنه لو توضأ للقراءة ينوى رفع الحدث للقراءة»، وهكذا «فلا يدلّ هناك إلا اعتبار تيه الرفع»، وليس غرض صاحب المدارك «أن مذهب الأصحاب عدم اعتبار تيه الرفع» كيف؟! أو قد تصدى لنقل أقوالهم فيه فى مبحث التيه، وإنما يريد إن قصد إباحه غير متعيّنه، بل لو توضأ للقراءة حصلت الاستباحه به أيضاً؛ وهذا ممّا لم نقف فيه على مخالف عدا ابن إدريس. وقال فى التذکره: «يجوز أن يصلّى نافلة، قبل الوقت و بعده، مع ارتفاع الحدث بلا خلاف، أمّا مع بقاء الحدث كالمستحاضه فقولان» انتهى (٢)، فإنّ قوله «أو نفلًا» يتناول الوضوء لغير الصلاه أيضاً ممّا يعتبر فى كماله كالقراءة؛ نعم ربّما ينافى التعميم قوله «سواء توضأ النافلة أو فريضه» (٣) حيث يوهّم أنه أراد بالوضوء نفلًا للنافله، إذ لو أراد الأعمّ لكان الأنسب أن يقول بعد ذلك «أو غيرها»؛ ويمكن حمله على التسامح فى التعميم لعدم ذكره فيه الوضوء للطواف و المسّ أيضاً، مع أنّ شمول الحكم له ليس محلّ كلام على الظاهر.

[الوجوه الخمسه فى المقام]

إذا عرفت هذا فلنا على القول المختار وجوه:

[الوجه الأول: الأصل، و مرجعه إلى نفي اشتراط الصلاه بوضوء قصد به الرفع، أو الاستباحه على التعيين، و التمسك به مبنى على جريانه فى شرائط العبادات.

[الوجه الثانى: ظاهر الآيه (٤) فإنّها دلّت على اشتراط الصلاه بالغسلات و المسحات

ص: ٤٥٥

١- (١) - نفس المصدر، ص ٥٣.

٢- (٢) - تذکره الفقهاء، ج ١، ص ٢٠٥.

٣- (٣) - هكذا فى المخطوطه، و لكن الأصحّ كما فى المصدر هكذا: «سواء كان الوضوء فرضاً أو نفلًا»

٤- (٤) - إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ... السوره المائده، الآيه ٦.

من غير اعتبار أمر زائد فيها خرجنا عن إطلاقها بالنسبه إلى اعتبار قصد القربه فيها للدليل، وحيث لا دليل على اعتبار أمر آخر من قصد الرفع و الاستباحه يتعين تحكيم الإطلاق و نفيه به، و قد تقدّم الكلام في ذلك.

[الوجه الثالث: إذا توضحاً لما يستحب له رفع الحدث فهو كما لو توضحاً لما يجعله رفعه، فكما أنّ الثاني يوجب رفع الحدث] B ٣٣/ [أقطعاً بناء على عدم تعيين تيه الرفع، كذلك الأول لمساواتهما مطلوبيه الرفع له و استلزام وقوعه على وجه الجواز، أو الكمال الرفع، و إلى هذا يرجع احتجاج العلامة قدس سرّه بأنّه قد نوى شيئاً من ضرورته صحّه الطهاره، و هو إيقاع القراءه على وجه الكمال، و لا- يتحقّق إلا- برفع الحدث فيكون رفع الحدث منويًا، فما أورده عليه في جامع المقاصد من: «أنّ المفروض تيه قراءه القرآن لا تيته على هذا الوجه المعين، إذ لو نواه على هذا الوجه ملاحظاً ما ذكر لكان ناوياً رفع الحدث فلا يتّجه حينئذ في الصحّه إشكال» (١)، ففيه ما عرفت، فإنّ تيه الوضوء لقراءه (٢) كتيته للصلاه فكما أنّ مرجعها في الثاني إلى تيه استباحتها، لا يفهم له محصّل سواها، كذلك مرجعها في الأول إلى تيه كمالها، لا محصّل لها غير ذلك.

و من هنا يتّضح وجه الاستدلال على القول باعتبار تيه الرفع على التعيين إذا ضمنه إلى قصد ما يستحب له الرفع.

[الوجه الرابع: إنّ الوضوء متى شرع كان رافعاً للحدث، إذ لا معنى لصحّه الوضوء إلاّ ذلك، و متى ثبت ارتفاعه حصلت الاستباحه لأنّه المانع، و يشكل من وجهين:

الأول: أنّ وضوء الجنب و الحائض مشروعان، و ليسا برافعين فالملازمه ممنوعه.

و يمكن دفعه بأنّ في الشرطيه قيدها طوى ذكره، و هو انتفاء المانع من الرفع به، أو أنّ المراد بيان كونه مقتضياً للرفع فحيث لا يتحقّق المانع، - كما في محل البحث - يجب أن يعمل مقتضاه و يترتّب عليه أثره.

ص: ٤٥٦

١- (١) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٢٠٧.

٢- (٢) - كذا في المخطوطه و لعل الأنسب «للقراءه».

الثاني: ما ذكره في المدارك (1) من جواز أن يكون الغرض من الوضوء وقوع تلك الغايه عقيبه، وإن لم يكن رافعا.

و فيه: أنّ المستفاد من الخطابات الأمره بالوضوء لتلك الغايات أنّ المقصود فعلها مع الطهاره، كما لا يخفى فيرتفع الإشكال.

[الوجه] الخامس: قوله عليه السلام في موثقه ابن بكير:

«إذا استيقنت أنك أحدثت فتوضأ، وإياك أن تحدث وضوءاً أبدا حتى تستيقن أنك قد أحدثت» (2)؛ وقوله عليه السلام في صحيحه إسحاق بن عبد الله

«لا ينقض الوضوء [A 34/] إلا حدث، والنوم حدث» (3)؛ وقوله عليه السلام في صحيحه زراره

«لا ينقض الوضوء إلا ما خرج من طرفيك والنوم» (4)؛ و بمضمونها أخبار أخر.

و استشكل في دلالتها بأنّ عدم انتقاض الوضوء للقراءه-مثلا- إلا بالحدث لا يدلّ على جواز الدخول معه في الصلاه.

و يمكن رفعه بأنّ الظاهر من عدم انتقاضه إلا بالحدث أنّه قبل انتقاضه غير محدث، و ارتفاع الحدث يستلزم الاستباحه.

و احتجّ فخر المحققين على ما ذهب إليه بأنّ قصد إيقاع الفعل على الوجه الأكمل غير مستلزم لرفع الحدث، لأنّه كلّما كان مستلزما للشئ كان ممتنع الاجتماع مع نقيضه، و هنا يمكن الاجتماع فلم ينو رفع الحدث، و لا ما يستلزمه. (5)

و الجواب: أنّ المقصود إيقاع الفعل على الوجه الأكمل من جهه الطهاره، و هو لا يجامع الحدث فيستلزم رفعه.

تتميم

و من هذا الباب ما لو توضأ للنوم فإنّه يرتفع به حدثه، و يحصل به

ص: ٤٥٧

١- (١) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٤.

٢- (٢) - الاستبصار، ج ١، ص ٧٩، ح ٢٤٦.

٣- (٣) - الاستبصار، ج ١، ص ٧٩، ح ٢٤٦.

٤- (٤) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٦، ح ٢.

٥- (٥) - إيضاح الفوائد، ج ١، ص ٣٧.

الاستباحه، أمّا على القول بكفايه الوضوء بقصد القربه في ذلك مع عدم المانع فواضح، و أمّا على القول باعتبار نيّة الرفع أو ما يستلزمه فلائّن الحكم باستحباب الوضوء للنوم إنّما هو لاستحباب النوم متطهّراً كما دلّ عليه النصّ فالمقصود إيقاعه على أفضل أحواله كسائر غاياته التي يستحبّ لها؛ و لا ينافي ذلك كون النوم حدثاً فلا يجامع الطهاره، لأنّ المستحب هو الانتقال من حال الطهاره، قال في الذكرى: «و لك أن تقول لا- يلزم من استحباب النوم على الطهاره صحّه الطهاره للنوم، إذ الموصول إلى ذلك وضوء رافع للحدث فلينو رفعه أو استباحه مشروط به، لا- مناف له- ثمّ قال- و التحقيق أنّ جعل النوم غايه مجاز، إذ الغايه هي الطهاره في آن قبل [النوم] (١) بحيث يقع النوم عليها فيكون من باب الكون على الطهاره و هي غايه صحّحه»، انتهى. (٢)

و لا يخفى أنّ محصّل الجواب الذي أشار إليه بقوله «و التحقيق» يرجع إلى إنكار استحباب الوضوء للنوم، و أنّه الكون على الطهاره قبله، و ليس بواضح، [B ٣٤/] بل المستفاد من النصّ أنّ للنوم على الطهاره جهه رجحان، و فضيله على النوم بدونها، فالطهاره مطلوبه لإدراك تلك الجهه في النوم؛ و جوز شارح الدروس أن يكون أثر الوضوء هناك أمر آخر غير رفع الحدث باقيا حال النوم (٣)، و ليس بسديد، لأنّ المستفاد من النصّ استحباب النوم متطهّراً؛ نعم لا- يعدّ في أن يكون هناك أثر الطهاره باق حال النوم، و ذلك لا ينافي المقصود.

[الصوره] الثانيه: أن يتوضّأ لما لم يشرع له الوضوء كالأكل و البيع ففي المنتهى و التحرير: «لم يرتفع حدثه إجماعاً» (٤)، و علّله في الأوّل بأنّه لم ينو الطهاره، و لا ما يتضمّن نيتها فلا تكون حاصله له كالذي لم ينو شيئاً، و نفى عنه الصحّه في نهايه الأحكام (٥)،

ص: ٤٥٨

١- (١) - أضفناها من المصدر.

٢- (٢) - ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١١١-١١٢.

٣- (٣) - مشارق الشموس، ج ١، ص ٩٦.

٤- (٤) - منتهى المطلب، ج ١، ص ١٥؛ تحرير الأحكام، ج ١، ص ٧٤.

٥- (٥) - نهايه الأحكام، ج ١، ص ٣٢.

و الظاهر منه بقرينه السياق عدم الرفع؛ و التحقيق أنه إن قصد به امتثال الخطاب الشرعى المتعلق به لذلك فالوجه للتشريع؛ و إن قصد به تحصيل الطهاره، و قصد بتحصيلها فعل ذلك متطهراً فإن قصد ذلك لا لرجحانه الشرعى فلا إشكال، و إلا فإشكال، و لا يبعد البطلان لكونه عملاً قصد به التوصل إلى محرّم التشريع فيحرم؛ و كذا الكلام فيما لو توضحاً لارتكاب محرّم كالصلاه رياء و قبل الوقت.

[التنبیه الرابع:]

لو توضحاً للكون على الطهاره فالظاهر أنّ من قال بالرفع فى المسأله السابقه قال به هنا، إلا أنّ المتعزّض لذكره بعضهم ففى السرائر صرح بعدم الرفع (١)، و قال فى المعتبر بعد ما استحسن الرفع فى الوضوء للقراءه و لدخول المسجد، «و كذا البحث لو قصد الكون على الطهاره» (٢)؛ و فى الذكرى «لو قصد الكون على الطهاره فالأقرب الصّحّه»، انتهى. (٣)

و المختار حصول الرفع به لما مرّ، و تأكد الحجّج عليه هنا بأنّه كلّما كان الوضوء للكون على الطهاره مشروعاً كان رافعاً للحدث، و المقدم ثابت إذ النزاع على تقديره فالتالى مثله؛

بيان الملازمه، أنّ مشروعية الوضوء للكون على الطهاره يستلزم ترتبها عليه، و إلا لكان مشروعاً لأمر محال، و هو محال، و الطهاره و الحدث و صفان متضادان لا- يجتمعان فى موضوع فاللازم من ثبوت أحدهما ارتفاع الآخر؛ و لعلّ الخصم يدعى أنّ الطهاره المبيحه أمر مغاير لمطلق الطهاره فلا يلزم من [A ٣٥/] ثبوت الثانى ثبوت الأوّل، و يلزم من ذلك أن يكون الحدث المقابل لمطلق الطهاره مغايراً للحدث المقابل للطهاره المبيحه فلا يلزم من رفع الأوّل رفع الثانى؛ و لا يخفى ما فيه من التكلّف.

[التنبیه الخامس:]

لو توضحاً للتجديد ثمّ انكشف كونه محدثاً أجزاء ذلك، و كان رافعاً على الأقوى، وفاقاً

ص: ٤٥٩

١- (١) - السرائر، ج ١، ص ١٠٥.

٢- (٢) - المعتبر، ج ١، ص ١٤٠.

٣- (٣) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١١١.

للمبسوط و الخلاف و الوسيله و المعتبر (١)؛ و توقّف في ظاهر المنتهى و التحرير و الذكرى (٢)؛ و اختار العدم في التذكرة و القواعد و البيان (٣)؛ و قوّى الرفع به في موضع من الدروس، ثم قال في موضع آخر: «و لو غسلت اللمعه بقصد الندب جهلا بها فوجهان، و في تجديدها بعد (٤)، و في الغسله الثانيه منه أشدّ بعدا، و أبعد من الجميع لو انغسلت في الثالثه»، انتهى (٥)، فظنّ الشارح (٦) منافات قوله «و في تجديدها بعد» حكمه السابق، و هو وهم في معرفه مقصوده فإنّ مراده بعد أجزاء غسل اللمعه في التجديد عن غسلها في الأوّل بحيث يصحّ له الوضوء الأوّل مع حصول الموالاة دون الثاني، و هذه المسأله غير مسأله أجزاء الوضوء التجديدي عن الوضوء الرفع؛ ثمّ الذي يدلّ على حصول الرفع هنا، مضافا إلى ما مراده الظاهر من تشريع تجديد الوضوء تدارك ما يحتمل طريانه على الوضوء السابق من الحديث فلو لا كونه رافعا على تقدير مصارفه الحدث به لم يتمّ ذلك، و قد يمنع كون الحكمه في التجديد ذلك، بل كمال الطهاره، و له وجه.

و ينبغي القطع بالرفع لو نفى التجديد للصلاه من غير ملاحظه لاستباحتها أو كمالها، لأنّ ما تمسّكوا به على اعتبار نيّه الاستباحه - بعد تسليمه -، لا تفيد أكثر من ذلك؛ قال في الذكرى: «و أولى بالصحّه لو شكّ في الحدث بعد يقين الطهاره فتوضّأ احتياطاً؛ لنيّه الاستباحه هنا، و يمكن المساواه لعدم الجزم في المنوى، و علّله في التذكرة بعد نيّه الوجوب، و يشكل بأنّنا نتكلّم على تقديرها»، انتهى، (٧).

ص: ٤٦٠

- ١- (١) - المبسوط، ج ١، ص ٤٧؛ الخلاف، ج ١، ص ٢٠٣؛ الوسيله، ص ٥٣؛ المعتبر، ج ١، ص ١٤٠.
- ٢- (٢) - منتهى المطلب، ج ٢، ص ١٦؛ تحرير الأحكام، ج ١، ص ٧٥؛ ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١١٢.
- ٣- (٣) - تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٤٧؛ قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢٠٠؛ البيان، ص ٥٢.
- ٤- (٤) - و لكن في المصدر المطبوع «و في التجديد أبعد» بدل «و في تجديدها بعد».
- ٥- (٥) - الدروس الشرعيه، ج ١، ص ٨٦ و ٩١.
- ٦- (٦) - مشارق الشمس، ج ١، ص ٩٩.
- ٧- (٧) - ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١١٢-١١٣.

قلت: المعتبر من الجزم في المنوى أن يقصد العمل على وجه يرتفع عنه الإيهام واقعا وإن لم يرتفع في نظر العليل كالرباعيه المنوى بها عمّا في الذمه، [B ٣٥] أو لا- ريب في حصول هذا القدر من الجزم في المنوى في محلّ الفرض. و أمّا إشكاله على التذكرة بأنّا نتكلّم على تقديرها فغير واضح، إذ لا خفاء في عدم تحقّق نيّة الوجوب هناك، وإنّما المتحقّق قصده لما هو واجب لو علم بالحال، وهذا لا- يجدى عند العلامة فالوجه منع اشتراط نيّة الوجوب، خصوصا مع الجهل بالحال، مع أنّ الوضوء في محلّ الفرض قد لا يجب على المكلف واقعا فالدليل أخصّ من المدعى.

تذنيب:

لو تبين الإخلال بعضو فإن كان الوجه بطل وضوؤه؛ وإن كان غيره فإن كان قد جدّد وضوءه بعد ذلك، و أتى بموظّفه في الوضوء التجديدي قبل فوات المواتات- وإن بعُد الفرض عندنا- فوجهان، أظهرهما عدم احتسابه من الوضوء الأوّل لفوات قصده و قصد غيره به، بل يحتسب للوضوء الثاني فيرتفع حدثه به على ما مرّه إن لم يخلّ بشيء من أفعاله؛ و يظهر الثمره بين الوجهين فيما لو تبين فساد الثاني لإخلال ببعض أفعاله السابقه عليه، فإن قلنا باحتسابه من الأوّل كان متطهّرا، وإلا كان محدثا.

و لو تبين الإخلال بغسل لمعه من الأوّل فإن كان تمام الأعلى، كان حكمه حكم الإخلال بالعضو فيجری فيه ما مرّه؛ إلا بأن كان بعض الأعلى، أو بعض غيره من محلّ الغسل، فإن كان قد غسله في الغسله الثانيه فالظاهر الإجزاء بناء على استحبابها، سواء كان وضوؤه واجبا أو ندبا لغسله بتيّه ذلك الوضوء؛ و نيه الندب غير قادحه إن كان وضوؤه واجبا لندبه عليه ظاهرا؛ و كذا قصده من الغسله الثانيه، لأنّ الظاهر أنّ تيّه هذه الخصوصيه تلغى مع الغفله؛ و إن غسله في الغسله الثالثه لغى لعدم مشروعيتها عندنا، إلا أن يعتقدّها ثانيه، أو مشروعها في المجدّد (1) و لم يحتسب للوضوء الأوّل كما مرّ، خصوصا إذا غسله في

ص: ٤٤١

١- (١) - في المخطوطه «المجدد» بدل «المجدّد».

الغسله الثانيه.و من ذلك يتبين الحال فيما لو أهمل لمعه من غسل، ثم غسلها في غسل آخر، أو أهملها في الوضوء ثم غسلها في الغسل، أو بالعكس؛ بل عدم الإجزاء هنا أولى.

[التنبیه]السادس:

لو توضأ متقرباً من غير أن ينوى به غايه حتى الكون على الطهاره، و أمكن في حقه رفع الحدث، رفعه على الأقوى، وفاقا للشيخين في المقنعه و النهايه (١)، و جماعه من المتأخرين (٢)؛ و ربما نسب إلى أكثرهم، قيل: و هو مذهب كل من لم يتعرض لكيفيه التيه من القدماء. و قطع في المعبر و الذكرى بعدم الرفع (٣)، و استوجهه في التحرير (٤)، و جعله في المنتهى (٥) أصح بعد ما نظر فيه بأن الوضوء و الطهاره ينصرفان بالإطلاق إلى المشروع فيكون ناويا لوضوء شرعى، و قد عرف الوجه في ذلك مما مرّ.

[التنبیه]السابع:

لو توضأ غاسل الميّت لتكفين الميّت فقد قطع العلامه في نهايه الإحكام (٦) بعدم رفعه للحدث لأنه لم يقصد به رفعه و لا ما يستلزمه، و ظاهره عدم الاكتفاء به عن الوضوء الواجب مع غسل المسّ، و الأظهر الاكتفاء به لما مرّ.

[التنبیه]الثامن:

لو توضأ الجنب وضوءه، أو توضأت الحائض وضوءها ثم انكشف عدم الجنابه في

ص: ٤٦٢

-
- ١- (١) - المقنعه، ص ٤٦؛ النهايه، ص ١٥.
 - ٢- (٢) - كالفاضل الهندي في كشف اللثام، ج ١، ص ٥٠٧؛ و المحدث الكاشاني في مفاتيح الشرائع ج ١، ص ٤٨؛ و المحقق السبزواري في كفايه الأحكام، ج ١، ص ١٥ و الشيخ الأكبر في كشف الغطاء، ج ٢، ص ٢٢.
 - ٣- (٣) - المعبر، ج ١، ص ١٤٠؛ ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١١١.
 - ٤- (٤) - تحرير الأحكام، ج ١، ص ٧٤-٧٥.
 - ٥- (٥) - منتهى المطلب، ج ٢، ص ١٤.
 - ٦- (٦) - نهايه الإحكام، ج ١، ص ٣١-٣٢.

الأول و عدم الحيض فى الثانى، فإن اشترطنا نيه الاستباحه، أو الرفع، أو ما يلزمه فلا- إشكال فى عدم حصول الرفع؛ و إن منعنا الاشتراط- كما هو المختار-احتمل الرفع لتحقق الرفع، و عدمه لكون وضوءهما صورياً لا حقيقياً كما مساك المسافر و عمل التمرين عند من لم يجعله شرعياً فحقيقه الوضوء هناك غير مقصوده، و هذا أحوط.

فائدتان:

الأولى: هل يعتبر فى قصد الاستباحه-بناء على اعتباره-العزم على فعل المستباح به؟ وجهان: أظهرهما العدم، كما صرح به بعضهم لأن قصد الاستباحه أمر لا يستلزم قصده؛ ثم على هذا التقدير هل يعتبر إمكانه فى حقه؟ وجهان: من عدم تعلق الإباحه الفعلية بغير المقذور، و من إمكان تعميم الإباحه على الإباحه الثانيه لأنها ملزوم رفع الحدث كالإباحه الفعلية حيث تتحقق؛ و يتفرع على ذلك صحه قصد البعيد عن البيت بوضوءه استباحه الطواف، إن علم عاده يتعدّر فعله بذلك الوضوء فى حقه.

الثانيه: على القول بعدم اعتبار نيه الرفع و الاستباحه، لو نوى بوضوءه الرفع رفع الأحداث الثابته فى حقه فلا إشكال؛ و لو نوى رفع البعض فإن قصد رفعه لا بشرط فلا إشكال أيضاً، و يرتفع الجميع؛ و يتجه على القول باعتبار نيه الرفع [B ٣٦/] البطلان.

و إن قصده بشرط عدم ارتفاع الباقي احتمال الصحه مطلقاً، إلغاءً للاشتراط؛ و البطلان مطلقاً، لاستلزامه التشريع؛ و التفصيل بين ما إذا اعتبره قيدياً للوضوء المنوى و مشخّصاً له فيبطل للتشريع، و بين ما إذا اعتبره متفرّعاً عليه لاحقاً له من غير اعتبار التقييد فيصح لمشروعيه الفرد المنوى، و هذا قوى.

و كذا الكلام فيما لو نوى بغير الرفع الرفع، أو بالمبيح عدم الإباحه، أو بغير المبيح الإباحه؛ و لو نوى الاستباحه و الرفع لاعتقاده الحدث، أو عدمهما لاعتقاده عدمه، ثم انكشف الخلاف فالظاهر أنّ حكمه حكم المتعمّد فى الصحه و البطلان.

[الأمر الثالث: أن ينوى الوجوب أو الندب وصفا و غايه،

فعن بعض الأصحاب أنّه

ص: ٤٦٣

اعتبرهما، و عن الوسيله و ظاهر المنتهى اعتبار الوجوب وصفا لا غايه، (١) و عن المهذب و الكافي اعتبارهما غايه (٢)، و عن الغنيه و السرائر اعتبارهما أو اعتبار وجههما غايه (٣).

و الظاهر أن المراد بوجههما حسن الفعل المانع من النقيض، أو بدونه عند العدليه، و مجرد الأمر عند الأشاعره. و فسّره في كشف اللثام باللطف عند أكثر العدليه، و ترك المفسده اللازمه من الترك عند بعض المعتزله، و الشكر عند الكعبي، و مجرد الأمر عند الأشعريه؛ و استدلوا على وجوب قصد ذلك بوجوب تميز المنوى، و قطع الإبهام عنه، و إيقاع الفعل على الوجه الذى أمر به و لا يتم بدون ذلك. (٤)

و كلا- الوجهين ضعيف، أمّا الأول فلأن الوضوء إن كان فى وقت واجب مشروط به و ترتّب فعله عليه كان واجبا، و إلا كان مندوبا فلا إبهام فيه حتى يرفع بنيه الوجوب أو الندب. و أمّا ما يقال من أنه إن كان فى وقت واجب مشروط به كان واجبا، و إلا كان مندوبا، فغير سديد، بل التحقيق أنّ ما وجب لغيره إنّما يقع على وجه الوجوب واقعا إذا ترتّب عليه الغير، و ظاهرا إذا علم أو ظنّ بترتبه عليه لا مطلقا. و قد حقّقنا ذلك فى علم الأصول بما لا مزيد عليه فعلى هذا إذا اشتغلت ذمّته بفريضه أدائيه، أو قضائيه و توضحاً و لم يقصد فعلها بوضوءه ذلك لم يكن له أن ينوى الوجوب، خلافا للشهيد الثانى [A ٣٧/] فى الروضه (٥)، و حكى مثله عن العلّامه و ولده فخر المحققين، و قضيته مع والده معروفه، و تبعهم فى ذلك بعض من تأخّر عنهم.

و أمّا الثانى فلاّنه إن أريد بالوجه الذى أمر به بنيه الوجوب أو الندب فمصادره، و إن أريد غيره فلا تعلق له بمحلّ البحث، فالتحقيق أنّ قصد الوضوء، متقربا كاف فى صحّته كما

ص: ٤٦٤

١- (١) - الوسيله، ص ٥١؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ١٤.

٢- (٢) - المهذب، ج ١، ص ٤٣؛ الكافي فى الفقه، ص ١٣٢.

٣- (٣) - غنيه النزوع، ص ٥٣؛ السرائر، ج ١، ص ٩٨.

٤- (٤) - كشف اللثام، ج ١، ص ٥٠٨-٥٠٩.

٥- (٥) - الروضه البهيّه، ج ١، ص ٣٢١.

مرّ؛ فإن صادف وجوبه وقع على جهة الوجوب؛ وإن صادف الاستحباب وقع على جهة الاستحباب؛ وإن صادفهما معا- كما إذا توفّراً بعد دخول الوقت و صلّى به الفريضة و النافلة- دفع على الجهتين. و ذلك مبنى على ما حقّقناه فى علم الأصول من عدم المنافات بين الوجوب الغيرى و الاستحباب الغيرى إذا تعدّد الغير؛ و تمام تحقيق المقام يطلب ممّا أوردناه هناك. (1)

و اعلم: أنّه إن اعتبر الوجوب أو الندب غاية، فالوجه عدم الحاجه إلى قصد التقرب بعده لأنّه بمعناه، فاعتبار القائلين به قصد القربه معه ما لا وجه له كما لا يخفى تفريعى على القول بعدم اعتبار تيه الوجه إذا نوى الندب بالواجب، أو الوجوب بالمندوب متعمّداً فى صحه وضوئه وجهان، بل قولان، من أنّ تيه الوجه لما لم تكن معتبره كان تيه خلافه من قبيل تيه خلاف سائر الأمور التى لا تعتبر تيتها فى الضوء- كما لو توفّراً نهارة و نوى أنّه يتوفّراً ليلاً- أو فى مكان و نوى أنّه يتوفّراً فى غيره، إلى غير ذلك-، و من استلزام ذلك للتشريع حيث يقصد بفعله امتثال أمر إيجابى أو ندبى غير واقع غير واقع؛ و يقوى التفصيل بين ما للتشريع حيث يقصد بفعله امتثال أمر إيجابى أو ندبى غير واقع؛ و يقوى التفصيل بين ما إذا اعتبر خلاف الوجه قيّداً فى المنوى فيبطل للتشريع، و بين ما إذا اعتبره حكماً لاحقاً له فيصحّ لما مرّ.

و يمكن التوفيق بين القولين بحمل الأوّل على الثانى، و الثانى على الأوّل فيرفع النزاع، و الجاهل الذى لا يعذره جهله فى تيه الخلاف كالعامل بخلاف غيره، كما إذا اعتقد دخول الوقت فنوى الوجوب أو استصحب عدمه فنوى الندب، ثم انكشف الخلاف فإنّه لا إشكال فى الصحّح لوجوب الضوء عليه ظاهراً فى الأوّل، و استحبابه [B ٣٧] فى الثانى.

[الأمر] الرابع: قصد القربه، و المراد به أن يكون الداعى و الباعث على العمل هو امتثاله تعالى و موافقه أمره؛ و التعبير عن ذلك بالقربه باعتبار استلزامه للقرب المعنوى

ص: ٤٤٥

تشبيها له بالقرب الصورى، والتفاتا على وقوع التعبير عنه فى قوله تعالى وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صِيَامَاتِ الرُّسُولِ إِلَّا إِنِّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ (١)، وللأمر به فى قوله جلَّ شأنه وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (٢)، وفى الحديث القدسى

«لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل...»، (٣) إلى غير ذلك (٤)؛ ثم إذا كان الباعث على عمل العبد امتثاله لأمره تعالى فلا إشكال فى صحته عمله من هذه الجهة، سواء كان الباعث على الامتثال كونه صفة كمال فى العبد، أو كونه تعالى أهلا [لذلك] لأن يتمثل أو أمره، أو كان امتثاله طلبا لمرضاته، إما لكونه صفة كمال فى العبد، أو لكونه تعالى أهلا كذلك، أو تباعدا عن سخطه كذلك، أو حبا له، أو مهابه منه، أو شكرا له، أو حياء منه، أو للفوز بمرتبه المعبوديه لكونها فى حد ذاتها كمالا للعبد، أو للتقرب إليه تعالى، أو طمعا فى ثوابه فى الدنيا أو فى الآخرة، أو مدحه، أو مدح غيره من الملائكه و، غيرهم إذا أراد ذلك منه تعالى، أو خوفا من عقابه فى الدنيا و الآخرة، أو ذمه، أو ذم غيره بالشرط المتقدم، و لا - خلافا ظاهرا فى صحه العباده بهذه الغايات مما عدا الطمع و الخوف. و ينبغى القطع بصحتها بهاتين الغايتين أيضا، و يدل عليه السيره القطعيه المستمره بين المسلمين، بل بين جميع أرباب الملل و الأديان إذ عامه المطيعين ما عدا أوحى منهم لا تنفك عباداتهم عن كون الباعث فيهم عليها أحد هذين الأمرين، و يدل عليه مضافا إلى ذلك قوله تعالى لِمَثَلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (٥)، و قوله جلَّ شأنه وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا (٦)، و قوله عزَّ من قائل هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ الْآيَه (٧)، و قوله عليه السلام فى عدّه روايات

«من بلغه ثواب على عمل ففعله التماس

ص: ٤٦٦

- ١- (١) - السوره التوبه، الآيه ٩٩.
- ٢- (٢) - السوره العلق، الآيه ١٩.
- ٣- (٣) - عوالى اللئالى، ج ٤، ص ١٠٣، ح ١٥٢.
- ٤- (٤) - انظر: وسائل الشيعه، ج ٤، ص ٧٢؛ شرح اصول الكافى - للمازندرانى -، ج ٩، ص ٤٢٤.
- ٥- (٥) - السوره الصافات، الآيه ٦١.
- ٦- (٦) - السوره الأنبياء، الآيه ٩٠.
- ٧- (٧) - السوره الصف، الآيه ١٠ و ١١.

ذلك الثواب أوتيته و إن لم يكن الحديث كما بلغه» (١)، و قول الباقر عليه السلام

«اتقوا الله و اعملوا لما عند الله» (٢)، و قول الصادق عليه السلام:

«قوم عبدوا الله خوفاً [A ٣٨/] فتلك عباده العبيد، و قوم عبدوا الله رغبة فتلك عباده الأجراء، و قوم عبدوا الله حباً فتلك عباده الأحرار» (٣)، و ما رواه فى الأمالى عن الصادق عليه السلام، عن أبيه، عن آباءه، عن رسول الله صلى الله عليه و آله:

«إن من صام يوماً تطوعاً ابتغاء ثواب الله و جبت له المغفرة» (٤)، و ما رواه فى الفقيه:

«و حقّ الهدى أن تريد به الله عزّ و جلّ، و لا تريد به خلقه، و لا تريد به إلاّ التعرّض لوجه الله، و نجاه روحك يوم تلقاه» (٥)، إلى غير ذلك ممّا يقف عليه المتتبع، بل نقول ذلك مقتضى جميع الآيات و الأخبار الدالة على الترغيب فى فعل الواجبات ببيان المثوبات العظيمة المترتبة عليه، و الترهيب عن تركها ببيان العقوبات الشديده المترتبة عليه، و لو كان المطلوب فعلها مجرداً عن تعيين الغايتين لكان فى تلك البيانات إخلالاً - بالحكمه المقصوده و تفويتها للجهد المطلوبه، فكان اللطف فى تركها، إذ المؤمن المطيع ربّما يتعذّر عليه رفع هذا الباعث عن نفسه بعد علمه بذلك و اطلاعه عليه؛ و ممّا يدلّ على صحّحه العباده لتحصيل المنافع الدنيويه، أو رفع مضارّها، الأدعيه المأثوره فى الصلاه و غيرها لذلك؛ و لا ريب أنّ الدعاء لمن فضّل (٦) العبادات، و كذلك تشريع صلاه الحاجه و صلاه الاستخاره، و ما دلّ على أنّ صلاه الليل توجب زياده الرزق، (٧) و زكاه الفطر توجب حفظ النفس فى ذلك العام (٨)، و زكاه الأموال توجب نموّها، (٩) و شكر النعمه توجب زيادتها (١٠) إلى غير ذلك، خلافاً

ص: ٤٦٧

- ١- (١) - الكافى، ج ٢، ص ٨٧، ح ٢ و انظر: القواعد الفقيهيه (للمحقّق البجنوردى) ج ٣، ص ٣٢٧ و تحريرات فى الأصول، ج ٧، ص ٢٣٢-٢٣٧، خاتمه المطاف فى أخبار من بلغ).
- ٢- (٢) - الكافى، ج ٢، ص ٧٤، ح ٣.
- ٣- (٣) - الكافى، ج ٢، ص ٨٤، ح ٥.
- ٤- (٤) - الأمالى (للصدوق) ص ٦٤٥، ح ٨٧٤.
- ٥- (٥) - من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٦١٨.
- ٦- (٦) - هكذا فى المخطوطه و لعلّ الأولى «من أفضل» بدل «لمن فضّل».
- ٧- (٧) - التهذيب، ج ٢، ص ١٢٠، ح ٢٢٢.
- ٨- (٨) - الكافى، ج ٤، ص ١٧٤، ح ٢١.
- ٩- (٩) - انظر الكافى، ج ٣، ص ٤٩٨، ح ٦.
- ١٠- (١٠) - الكافى، ج ٢، ص ٩٤، ح ٣.

للمحكي عن ابن طاوس (١) والعلامة في أجوبة المسائل (٢) مذهبا إلى عدم أجزاء العبادة بهاتين الغايتين، بل قال العلامة في العبارة المحكية عنه «فيما أتفق (٣) العدلية على أن من فعل فعلا لطلب الثواب، أو لخوف العقاب فإنه لا يستحق بذلك [ثوابا] (٤)» واحتج بما يرجع محصّله إلى أن من فعل فعلا ليجلب نفعاً، أو يندفع ضرراً لا يكون ممتثلاً، ولا يعدّ مطيعاً كما أن من أعطى غيره شيئاً ليستفيد فائده، أو ليدفع مفسده لا يعدّ جواداً.

فإن قيل: يجوز نية الفعل لوجه وجوبه كما صرحوا به، وتفسيره باللطف والمصلحة ليس بأولى من تفسيره بالتعرض للثواب.

قلنا: المراد بـ «وجه الوجوب» إنما هو وجهه [B ٣٨/] تخصيص الفعل به، ولا يصلح له إلا ما يكون صفه للفعل في نفسه سابقه على وجوبه، وليس إلا كونه لطفاً ومصلحة، والتعريض للثواب حكمه محسنه للإيجاب، ومخرجه له عن كونه عبثاً ولغوياً فلا يكون وجهاً للوجوب انتهى؛ (٥) و ذكر الشهيد في قواعده «لعدّ للرياء غايات ثمانية: هي قصد الثواب، والخلاص من العقاب، والشكر، والحياء، والحب، والتعظيم و موافقه الأمر، و كونه أهلاً للعبادة، و ادعى الإجماع على صحّ العبادة بالغاية الأخيره- ثم قال- و أما غايه الثواب و العقاب فقد قطع الأصحاب بكون العبادة فاسده بقصدهما؛ و كذا ينبغي أن يكون غايه الحياء و الشكر و باقى الغايات الظاهر إن قصدها مجز، لأنّ الغرض بها الله تعالى في الجملة فلا يقدر كون تلك الغايات باعثه على العبادة- أعنى الطمع و الرجاء و الشكر و الحياء- و لأنّ الكتاب و السنه مشتمله على المرحبات في المدح، و الثناء في العاجل، و الجنه و نعيمها في الآجل؛ و أما الحياء فغرض مقصود؛ و قد جاء في الخبر عن النبي صلّى الله عليه و آله:

«استحيوا من الله حقّ الحياء». انتهى. (٦)

ص: ٤٦٨

١- (١) - نقل عنه في ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٠٨.

٢- (٢) - أجوبه المسائل المهنايه، ص ٩٠.

٣- (٣) - في المصدر «أتفقت» بدل «أتفق».

٤- (٤) - نقلناها من المصدر.

٥- (٥) - انظر القواعد و الفوائد، ج ١، ص ٧٦-٨٠.

٦- (٦) - نفس المصدر، ص ٧٦.

و لم أقف على من يتأمل في غايه الحياء و الشكر غيره، بل الظاهر أنّ صحّه العباده بهاتين الغايتين موضع وفاق كالغايات الخمسه المتأخره، و أمّا موافقه الأمر فتستدعى غايه أخرى فلا ظهور [ل]ها (١) في تلك الغايات فالكلام إنّما هو في غايه الثواب و العقاب و التحقيق أنّ قصد جلب الثواب بالعمل يتصوّر على قسمين:

الأول: أن يقصد ذلك بنفس العمل مجردا عن قصد الامتثال، و ذلك لا يكون إلا إذا رأى العامل أنّ عمله مؤثر في نفسه في ترتّب ذلك بالخاصيه كتأثير بعض الرياضات في حصول الآثار؛ و ربّما كان هذا الوهم أنسب حصوله بالقول بتجسيم الأعمال، و لا ريب في بطلان العمل بهذه التيه.

الثاني: أن يقصد ذلك بفعله المقصور به الامتثال، و هذا أيضا على قسمين:

الأول أن يقصد بفعله أن يستحق على الله الثواب استحقاق عدل لا استحقاق تفضّل، و لا إشكال في أنّ هذه التيه توجب حبط أجره، بل لا يبعد بطلان عمله حينئذ لا دلالة بعبادته و اتكاله عليها.

الثاني: أن يقصد ترتّب ذلك عليه على وجه التفضّل منه تعالى، و هذا مقطوع بصحّته، و في معناه أن يفعل [A ٣٩٧] الله، و يرجو منه أن يثيبه على فعله له؛ و لا ريب في أنّ الفاعل بهذا القصد يعدّ ممثلا عقلا و لغه و عرفا، و يستحقّ عليه الأجر و المثوبه.

و يمكن تنزيل كلام القائل بالفساد على أحد الوجهين المتقدمين فيعود النزاع لفظيا؛ و يؤيده دعوى العلامه اتّفاق العدليه على عدم استحقاقه للثواب، فإنّه ممّا يرشد على إرادته لأحد القسمين الأولين، ثمّ اشتراط صحّه الوضوء، بل مطلق العباده بقصد القربه هو المشهور بين الأصحاب، بل كاد أن يكون إجماعا. (٢)

و يدلّ عليه -مضافا إلى ما مرّ- ما رواه أبو بصير عن الصادق عليه السّلام قال:

«سألته عن حدّ العباده التي إذا فعلها فاعلها لكان مؤذيا؟ قال: حسن التيه بالطاعه»، (٣) خلافا للمحكي عن

ص: ٤٦٩

١- (١) - «و ظاهرها» نسخه بدل.

٢- (٢) - انظر: مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٨٦.

٣- (٣) - الكافي، ج ٢، ص ٨٥، ح ٤.

المرتضى فى الانتصار (١) فذهب إلى أنه لو نوى الريا بصلاته لم يجب إعادتها، وإن سقط الثواب عليها؛ وهذا يدل على حكمه بذلك فى جميع العبادات، بل هو فى غيرها أولى.

و يدفعه -بعد الإغماض عمياً مراً من دليل اشتراط القربة- أن العبادات الصرفة إنما هى متعلقات لأمر الشارع على أنها عباده فلا يتحقق ماهياتها المجعولة بدون قصد الامتثال و الطاعة مع أنّ عمل المرائى محرم فلا يكون مطلوباً.

أما الأول فالمستند عليه -بعد الإجماع- النهى عنه فى قوله تعالى وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (٢)، و فى الخبر فى تفسير الآيه

«من صلى مرأاه الناس (٣) فهو مشرك» (٤)، و فى الآخر

«الرجل يعمل شيئاً من الثواب لا يطلب وجه الله تعالى و إنما يطلب تزكيه الناس يشتهى أن يسمع الناس فهذا الذى أشرك بعباده ربه» (٥)، و فى قوله جلّ ذكره يُرَاؤُنَ النَّاسَ (٦)، و قوله تبارك اسمه الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ (٧) فإنّ الذم دليل التحريم، و قوله عزّ من قائل لَا تَبْتَغُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ (٨)، إلى غير ذلك.

و أما الثانى فلا متناع اجتماع الأمر و النهى فى الشىء الواحد، -على ما حقّقناه فى محلّه- فإذا ثبت عدم كونه مطلوباً كان سقوط المطلوب بفعله تقييداً لإطلاق أدلته فيحتاج إلى دلالة دليل عليه.

و يمكن منع المقدمه الأولى -أعنى تحريم عمل المرائى و إن حرم نفس الرياء- لمنع الإجماع عليه، و عدم دلالة الآيات و الأخبار على تحريم العمل، و إنما مفادها تحريم الرئاء و هو غيره؛ و لا يخفى ضعفه.

ص: ٤٧٠

١- (١) -الانتصار، ص ١٠٠.

٢- (٢) -السوره الكهف، الآيه ١١٠.

٣- (٣) -و لكن فى المخطوط «امرائيا للناس» «بدل لمراءاه الناس».

٤- (٤) -تفسير القمى، ج ٢، ص ٤٧؛ بحار الأنوار، ج ٦٩ ص ٢٩٧، ح ٢٥.

٥- (٥) -الكافى، ج ٢، ص ٢٩٣، ح ٤؛ كتاب الزهد، ص ٦٧، ح ١٧٧.

٦- (٦) -السوره النساء، الآيه ١٤٢.

٧- (٧) -السوره الماعون، الآيه: ٦.

٨- (٨) -السوره البقره، الآيه ٢٦٤.

[B ٣٩/] أو قد يستدل للسيد (١) بأن غاية ما يستفاد من الآيات و الأخبار الواردة في المقام عدم القبول الموجب لعدم استحقاق الثواب، و هو غير مناف للصحة بمعنى عدم وجوب الإعادة، و لا ملازمه بين عدم القبول و سقوط الإعادة كما ورد:

«إنَّ صلاه شارب الخمر لا تقبل أربعين صباحاً»، (٢) مع سقوط الإعادة عنه، و قوله تعالى إِنََّّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (٣) فَإِنَّ ظاهره عدم قبول العمل من غير المتقى مع سقوط الإعادة عنه.

و الجواب: إنَّ المستفاد من أدلتنا على اعتبار قصد القربة في العبادات عدم مطلوبيتها بدونها، فإن أريد بعدم القبول ذلك فلا ريب في استلزامه لوجوب إعادته الواجب منها، حيث لا دليل على تقييد إطلاق أدلتها؛ و إن أريد به عدم كمال المقبول الموجب للثواب الجزيل، أو مطلق الثواب و إن تحقيق القبول الموجب لصون الفاعل عن استحقاق العقوبة بالترك كما هو المراد من الرواية، و نحوها كقوله عليه السلام

«لا- تقبل الصلاة إلا ما أقبل عليه» (٤)، و يحتمله الآيه بناءً على حمل المنفى فيها على إطلاقه، فممنوع، بل المستفاد من آيات المقام و أخباره هو المعنى الأول.

و قد يختلج بالبال احتجاجان للسيد، هما أمتن ممّا ذكروه لا بأس بالتنبيه عليهما (٥) و على رفعهما.

الأول: أن تارك الصلاة، بل مطلق العبادات الواجبه يلزم بفعلها شرعا بالتعزير على تركها، و ذلك ينافي اشتراط صحتها بقصد القربة، و إلا لكان إلزاما بعمل فاسد لأن الملتزم بفعلها إنما يفعلها لدفع التعزير عن نفسه، و مع ذلك فهو باق بعد فعلها في عهده المكلف (٦) فيجب إلزامه بها ثانيا و هكذا.

و الجواب: أنه يلزم بالتعزير بفعلها متقربا، فإذا أتى بالصورة ترك لإمكان فعله لها

ص: ٤٧١

١- (١) -المستدل هو صاحب الحدائق، راجع: الحدائق الناضرة، ج ٢، ص ١٨١.

٢- (٢) -الكافي، ج ٦، ص ٤٠١، ح ١٠؛ و انظر: وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٢٩٧-٢٩٨.

٣- (٣) -السوره المائده، الآيه ٢٧.

٤- (٤) -الكافي، ج ٣، ص ٣٦٣، ح ٢.

٥- (٥) -في المخطوطه «عليها» بدل «عليهما».

٦- (٦) -في المخطوطه «التكليف» بدل «المكلف».

متقرباً فيحمل على الصحيح، إذ لا يلزم من وجود داع، استناد الفعل إليه؛ و يحتمل الاكتفاء بفعله لها، و إن علم بفوات قصد القربه في حقه، إذ يحصل بذلك التمرين المقصود و المحافظه على شعائر الإسلام بقدر الإمكان و إن لم ينفعه ذلك في الآخرة كالاكتفاء بإسلام من يعلم بخلوه عن العقائد الأصوليه، و إن لم ينفعه ذلك في الآخرة، كما يدل [A ٤٠/] عليه قوله تعالى قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (١)، و قوله عليه السلام في دعائه المعروف

«إِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالْإِسْلَامِ لِيُحَقِّنُوا بِهِ دِمَاءَهُمْ فَأَدْرَكُوا مَا أَمَلُوا» (٢). و يحتمل أيضا أن يقال فعلها للتخلص من العقوبه الشرعيه الدينويه كفعلها للتخلص من العقوبه الأخرويه لا ينافي صحه العمل، إذا كان ذلك باعنا على الإتيان بالعمل امتثالا لا مطلقا كما مرّ، و هو هنا غير لازم إلا أن يحمل ظاهر الفعل عليه حملا لفعل المسلم على الصحيح مع الإمكان فيقرب من الوجه الأول.

الثاني: لا ريب في صحه العبادات التي يؤتى بها على وجه التعبد، و من الواضح أن قصد المنفى يتعلّق بإراءه المخالف كونه متعبدا بدينه موافقا له في مذهبه لئلا ينال منه مكروها، و هذا نوع في الحقيقه من الرياء لأنّ غرض المرائي كما قد يتعلّق بجلب المنفعه كذلك قد يتعلّق بدفع المفسده.

و الجواب: إن كون المقصود يعمل التقيه إراءته المخالف لا ينافي أن يكون الداعي على إراءته الامتثال لوجوب ذلك عليه، أو استحبابه في حقه؛ و لو فرض وجود داعي التحفظ عن المكروه في نفس المنفى أيضا فله أن يقطع النظر عنه في مقام العمل و يأتي بالفعل لداعي التقرب و الامتثال هذا.

و أجاب الشهيد في قواعد عن منافات التقيه للإخلاص بأنّ «أصل العباده واقع على وجه الإخلاص، و ما فعل منها تقيه فإن له اعتبارين بالنظر إلى أصله و هو قربه، و بالنظر

ص: ٤٧٢

١- (١) - السوره الحجرات، الآية ١٤.

٢- (٢) - من دعاء رواه أبي حمزه الثمالى عن الإمام زين العابدين عليه السلام؛ راجع إقبال الأعمال، ج ١، ص ١٥٧-١٧٥.

إلى ما طرأ من استدفاع الضرّ و هو لازم لذلك فلا يقدح في اعتباره،-ثمّ قال:-أما لو فرض إحدائه صلاه-[مثلا]-تقيه فإنّها من باب الرياء».انتهى. (١)

و في ما ذكره أولاً- نظر، لأنّه إنّما يتمّ فيما إذا تغاير موضوع العباده و التقيه في الخارج كترك البسمله في القراءه و التكفير في القيام، لا إذا اتّحد كغسل الوجه و اليدين في الوضوء منكوسا. وقد يتخيل أنّ مرجع النزاع إلى أنّ صحّه العباده هل هي موافقه الأمر و حصول ما يستلزم الثواب، أو عباره عن مجرّد كونها مسقطه للقضاء في الدنيا و العقوبه في الآخره؟ فالأكثر على الأول، [٤٠/ B] أو المرتضى على الثاني (٢)، و هذا وهم غير مفيد، إذ الكلام في إثبات كون عباده المرائي مسقطه للعقوبه و القضاء، لا في تسميتها بعد ثبوت ذلك صحيحه، إلا فإنّ ذلك نزاع لفظي لا يترتب عليه ثمره.

و اعلم: إنّ حقيقه الرياء هي الإتيان بالعمل لإبراءه العباد كونه فائزا بمقام العبوديه، أو لا كالزهد و تعلّم العلوم الدينيه، و قضاء الحوائج، و غير ذلك من الأمور الراجحه شرعا؛ و لا- فرق بين إراءه الناس من الأنبياء و الأوصياء أحياء و أمواتا، و غيرهم كالملائكه و الجان. ثمّ إن كان آراؤهم باعته على الإتيان بالعمل فلا إشكال في كونها رياء محرّما مفسدا للعمل؛ و أمّا إذا كانت باعته على إتيان العمل لله تعالى كما لو أخلص لله تعالى في عبادته ليراه الأنبياء و الملائكه في عداد الصالحين المخلصين ليكون له منزله عندهم، أو ليكون محبوبا لديهم ففي كونها رياء محرّما و مفسدا للعمل نظر؛ و ما دلّ من الآيات و الأخبار على تحريم الرياء فمورده القسم الأول كما لا يخفى، و ممّا يتبه على جواز الثاني قوله تعالى وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ (٣)، و قوله تعالى وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، (٤) و في بعض الأدعيه المأثوره ما يشير إلى ذلك. و لو أخلص لله

ص: ٤٧٣

١- (١) - القواعد و الفوائد، ج ١، ص ٧٦.

٢- (٢) - الانتصار، ص ١٠٠.

٣- (٣) - السوره التوبه، الآيه ١٠٥.

٤- (٤) - السوره آل عمران، الآيه ١٩٤.

تعالى لأن يهتياً له من كرمه أسباب الوصول على المعاصى فى صحّحه عمله إشكال.

و الدواعى الريائيه كثيره مرجعها إلى جلب منفعه، أو رفع مضرّه، فمن القسم الأوّل قصده بالعباده صرف وجوه الناس إليه و إقبالهم عليه، و حصول قدر و مكانه له لديهم ليعظم فى المجالس، و يحسن ذكره فى المحافل، و تحصيل ما فى أيديهم من الأموال، و الاستعانه بهم فى نيل اللذات؛ و من الثانى قصده به سلامته من الطعن بالمداهيه فى أمر الدين، و ذكره فى عداد الفاسقين و أمثال ذلك.

و قد يقصد المرائى إراءه الحاضر لبلغ الغائب فيستوفى منه مآربه، و الكلّ من باب واحد. و لو عمل لله تعالى راجيا منه تيسر تلك الغايات له لم يكن مرائيا؛ و كذا لو علم أو ظنّ بترتب هذه الغايات على إظهار الطاعه، لكن لم يكن ذلك باعثا على الإظهار، و إن أحسن [A ٤١/] من نفسه الفرح بترتبها عليه. و كذا لو وجد فى نفسه الدواعى الريائيه فأعرض عنها و أتى بالفعل لداع التقرب بحيث استند الفعل إليه لا إليها، إذ لا يلزم من وجود داع بمجرّده حصول الفعل، و لا استناده على تقدير الحصول إليه، لأنّ الدواعى فى حدّ أنفسها علل ناقصه و مقتضيات لفاعليه الفاعل غير تامّه فيجوز أن يعارضها داع آخر أقوى منها كالخوف فيمنعها من التأثير. و لو شكّ فى وجود تلك الدواعى، أو تأثيرها واقعا على وجه لا يحسن به مع البناء. و عقد القلب على الإتيان بالفعل لداع التقرب جاز الاعتماد على ما هو ظاهر الحال من استناد الفعل إليه لا إليها، و يؤيده صعوبه إزاله تلك الدواعى عن النفس بالكثيره فى حقّ كثير من الناس، و تعسير تحصيل العلم بعدم تأثيرها فى الفعل مطلقا، و ربّما يؤدّى الاحتياط فى ذلك على فتح باب الوسواس و تفويت كثير من الطاعات التى يتعدّر أو يتعسّر إخفاؤها كالحجّ و الاعتكاف و الزياره و ما أشبه ذلك، و ربّما يستفاد من الحثّ على صلاه الجماعه و الإمامه، و اختيار الصفّ الأوّل و رفع الصوت بالأذان و إظهار الصدقه الواجبه و أمثال ذلك عدم الاعتداد بالاحتمال المذكور مع تحقّقه فى أغلب الناس.

و بالجمله فالمتعمّد الورع إذا اجتهد في إخلاص التّيه و بذل مجهوده في تخليصها من سائر الدواعي فحسبه ذلك، و لو اتفق في الواقع على وجه لم يعلم به فالمرجوّ من سعه فضله تعالى و مزيد كرمه إصلاح ذلك كما يشير إليه قوله تعالى **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا** وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (١). و قوله تعالى **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ (٢)** و أمّا ما ذكر من بعض الأفاضل من أنّ المرائي الذي يعتقد بتّيه الإخلاص أعظم ذنبا من العالم بكونه مرائيا و الغافل كما قال الله تعالى **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (٣)**، و قال جلّ شأنه **أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا (٤)**، و لأنّهما ربّما يعتبر فإن يقبح عملهما فيتوبان، و يشد أركان بالإعاده أو القضاء، بخلاف الأوّل، ففيه ما فيه [B ٤١/ B] لأنّ الاعتقاد إذا بلغ درجه الجزم فصاحبه معذور بالعقل و النقل كالغافل غيرهما. و الآيتان واردتان في حق الكفّار، أو كلّ مفرط مقصّر و ليستا على ظاهرهما، و التعليل الأخير- لو تمّ- لدلّ على أنّ المخطئ المعوّل على طريق معتبر أسوأ حالا- من متعمّد الخطاء، و هو باطل بالضروره، هذا و لو ثقل على المصلّى- مثلا- من جهه الناس أن يصلى مأموما، أو في غير الصف الأوّل، أو حلف غير المعروف فترك ما يثقل عليه لئلا ينقض محلّه عند الناس، بل للتقرّب صحّ عمله لأنّ الداعي إلى الفرد الذي أتى به ليس إلاّ التقرّب، و إن كان الداعي إلى ترك غيره أمر آخر و ذلك كمن ترك الوضوء، أو الاغتسال بالماء البارد دفعا لأذّيّه البروده، و توضّأ بالماء الحارّ للتقرّب لا للتلذذ بحرارته؛ و ما سبق إلى بعض الأوهام من بطلان الوضوء و الغسل في مثل هذا الفرض لفوات قصد القرّبه فمن الأغلاط الواضحه.

و لا- فرق في بطلان العباده بالريا بين وقوعه عمدا، أو سهوا مع العلم بحكمه، أو الجهل به و إن كان التحريم يختصّ بالعامد العالم، و الجاهل المقصّر؛ و لا بين كون الرياء مستقلا

ص: ٤٧٥

١- (١) - السوره الأنفال، الآية ٢٩.

٢- (٢) - السوره الأحزاب، الآية ٧٠-٧١.

٣- (٣) - السوره الكهف، الآية ١٠٣.

٤- (٤) - السوره الفاطر، الآية ٨.

أو منضمًا إلى قصد القربة بحيث استند العمل إليهما، سواء كان كل منهما أو أحدهما بحيث لو انفرد لاستند إليه الفعل أولاً، ولا بين كون ما رآى فيه عباده مستقله أو غير مستقله كالجزء والكيفيه، سواء رآى فيهما باعتبار نفسهما، أو باعتبار أصل العمل، و لو لم تكن الكيفيه عباده كالتستّر للصلاه فإن رآى فيها باعتبار أصل العمل كان مرآيا فيه، وإلا صحّ العمل. و لو دخل فى العمل ثم رآى فيها باعتبار أصل العمل كان مرآيا فيه، وإلا صحّ العمل. و لو دخل فى العمل ثم رآى فى جزئه باعتبار نفسه و أمكنته التدارك من غير حصول مناف صحّ، كما لو رآى فى غسل اليدين تداركه مع عدم فوات المواتات، قال الشهيد فى قواعد: «و قد يكون ابتداء التيه إخلاصا و فى الأثناء يحصل الرياء، فيجب التحرز عنه فإنه مفسد للعمل. نعم لا يكلف بضبط هواجس (١) النفس و خواطرها بعد إيقاع التيه فى الابتداء خالصه، فإن ذلك معفو عنه، كما جاء فى الحديث». انتهى. (٢)

و ينبغى أن يراد بإتيان العباده فى حدّ الرياء ما يعمّ الأفعال و التروك، فإنّ الرياء يتحقّق فى المقامين فإنّ المرآى قد يترك الغيبه، أو الغناء، أو استماعهما [أو] يجتنب [A ٤٢/] أكل الحرام لإبراءه الناس كونه متقيا ورعا فيكون حراما كالرياء بالفعل؛ و أمّا الدواعى التى لا ترجع إلى قصد الامتثال و لا الرياء فلا ريب فى بطلان العباده بها، نعم لا بأس بالإتيان بغير العبادات الموظفه بهذه الدواعى ما لم يقصد بها التوصل إلى أمر محرّم، و ذلك كبذل المال ليعرف جوادا، و المسارعه إلى أداء الدين ليعرف و فيا، و ترقيق الصوت، و ترك إكثار النظر فى وجوه الناس ليعرف حيّا، و ترك إكثار الضحك و الكلام و المسارعه فى المشى ليكون منها بمكيننا، إلى غير ذلك؛ و لو عمل لله تعالى ليعرفه بين الناس صالحا عابدا لم يكن مرآيا.

و لو ضمّ إلى تيه التقرب ضميمه بحيث كان لها مدخل فى وقوع العمل، فإن كانت راجحه شرعا و قصدتها لرجحانها فلا إشكال فى الصحّ كإجهار الإمام لإسماع من خلفه،

ص: ٤٧٦

-
- ١- (١) - هجس الشىء فى صدره يهجس من حدّ ضرب، هجسا: خطر بباله و وقع فى خلده... الهاجس: الخاطر، صفه غالبه غلبه الأسماء، و الجمع: الهاجس؛ تاج العروس، ج ١٧، ص ٢٥-٢٦.
- ٢- (٢) - القواعد و الفوائد، ج ١، ص ١٢٠.

و إطلاله الركوع للحقوق المتخلف، و القيام فى صلاه الخوف للحقوق الطائفه الأخرى، و تخفيف الصلاه بالإسراع فى القراءه، و اختيار السور القصار مراعاة لحال أضعف المأمومين، و الإجهار بصلاه الليل لإيقاظ النائم لها، و ترغيب غير الراغب إليها، و الإعلان بدفع الزكاه ليقندى به، و ذلك لأن قصد التقرب بتلك الضمائم غير مناف لتيه القربه بأصل العمل، بل مؤكّد لها.

و نقل عن المدارك (١) و بعض من تأخر عنه أنه مع الرجحان لا خلاف فى الصّحه.

قلت: غير بعيدة فى نفسها، إلا أنى لم أقف عليها فى المدارك، نعم نقل الاتفاق عليه فى شرح الدروس (٢)، ثم ردّ النقل المذكور بأن جماعه أطلقوا القول بالبطلان مع الضميمة من غير تفصيل بين الضميمة الراجحه و غيرها.

قلت: بل الظاهر من عبارتهم ضمّ غير القربه إليها، لا- ضمّ مثلها إليها لظهور أنّ ذلك لا يخرج العمل عن كونه لله تعالى. و لا يتوهم أنّ ذلك ينافى ما تقرّر فى محله من أصاله عدم التداخل لاختصاص ذلك بالأوامر النفسيه دون الغيريه، سواء اعتبرت مع مثلها، أو مع الأوامر النفسيه، و إن كانت الضميمة محرّمه، فإن كانت رياء بطل على المشهور، سواء كان كلّ من قصد التقرب فى الرياء فى نفسه علّه تامّه كافيه فى صدور الفعل لو انفراد، أو علّه ناقصه مغتفره إلى انضمام الآخر إليها [B ٤٢]، أو كان أحدهما علّه تامّه و الآخر ناقصه لفوات الإخلاص المأمور به فى العباده، و حصول الشرك المنهى عنه فيها، و منافات تحريم الفعل لمطلوبيته، و لقوله تعالى **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الخَالِصُ** (٣)، و قوله عليه السلام

«إنّ الله خير شريك» (٤)؛ و يأتى على مذهب السيّد صحّحه العمل فى جميع هذه الصور.

و لو رأتى لغايه شرعيه متقربا بها كالتمكن من الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر كان من قبيل القسم الأوّل فيجوز، بل قد يجب؛ و إن كانت الضميمة محرّمه غير ريائيه بأن كان

ص: ٤٧٧

١- (١) - انظر: الحدائق الناضرة، ج ٢، ص ١٨٨.

٢- (٢) - مشارق الشمس، ج ١، ص ٩٨.

٣- (٣) - السوره الزمر، الآيه ٣.

٤- (٤) - انظر: المحاسن، ج ١، ص ٢٥٢، ح ٢٧١ و ٢٧٢.

الفعل مقدّمه لمحرم قصد به المتوصل إليه بطل لتحريمه المنافي لمطلوبيته، وقد حَقَّقناه في محلّه، وذلك كما لو نوى في سيره إلى الحجّ، أو في طوافه أو سعيه الوصول إلى محرم من غضب، أو نظر إلى أجنبيّه، أو استماع لهو، أو نحو ذلك؛ أو اغتسل لعمل سحر يتوقّف على فعل الغسل، أو رفع صوته بالأذان، أو القراءة لإعلام ذاته بكونه هناك لتطلبه، أو تنتظره، إلى غير ذلك.

و لو كانت الضميمة مباحه- والمراد ما يتناول المكروهه، و ما تساوى فعله و تركه- أو رجح فعله، لكن لم يقصده لرجحانه كما لو ضمّ إلى القربه الغازى تحصيل الغنيمه، و الصائم الحميه، و المتطهر بالماء التنظيف و التبريد أو التسخين، فعن الأكثر الصحّه و لم يثبت، نعم هو مختار المبسوط و المعبر و الشرائع و المنتهى و الإرشاد (١)؛ و فى القواعد «صحّ على إشكال». و نقل الصحّه أيضا فى الجامع (٢)؛ و قيل بالبطلان و هو خيره الإيضاح و جامع المقاصد و الروض و المسالك، (٣) و إليه ذهب المولى الأردبيلي، و حكى عن نهايه الأحكام و البيان، و جعله فى المدارك أحوط. (٤)

و تردد الشهيد قدّس سرّه فى الدروس و الذكرى (٥)؛ و احتمل فى قواعد التفصيل بين ما إذا كان الباعث الأصلي هو القربه فيصحّ، و إلّا فيبطل؛ و فى الأخيره إن كانت نيّه القربه غالبه فالتّجه الصحّه و إلّا فمحلّ إشكال. (٦)

ص: ٤٧٨

-
- ١- (١) - المبسوط، ج ١، ص ٤٠؛ المعبر، ج ١، ص ١٤٠؛ شرايع الإسلام، ج ١، ص ١٢؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ١٧؛ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٢٢٢.
 - ٢- (٢) - قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢٠٠؛ الجامع الشرائع، ص ٣٥.
 - ٣- (٣) - إيضاح الفوائد، ج ١، ص ٣٦؛ جامع المقاصد، ج ١، ص ٢٠٣؛ روض الجنان، ج ١، ص ٩٥؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٣٤.
 - ٤- (٤) - مجمع الفوائد، ج ١، ص ٩٩؛ نهايه الأحكام، ج ١، ص ٣٢؛ البيان، ص ٧؛ مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٩١.
 - ٥- (٥) - الدروس الشرعيه، ج ١، ص ٩٠؛ ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١١٣.
 - ٦- (٦) - القواعد و الفوائد، ج ١، ص ٨٠.

و استدلل للقول الأول بأنه فعل الواجب و زياده غير منافية فيكون صحيحا، و بأن الضميمة حاصله و إن لم ينوها فتبته لاغيه، و بأن اللازم واجب الحصول فلا تزيد تبته على عدمها.

و ردّ الأول بالمنع من عدم المنافات، كيف؟ و هو مفوت للإخلاص، و منه يظهر ضعف الثاني، و ردّ الثالث تاره بالنقص بالريا لأنّ رؤيه الناس أيضا [A ٤٣/] لازمه للفعل سواء نويت أم لا، و أخرى بأن لزومه لا يقتضى جواز قصده.

و يدلّ على القول الثاني إخلال الضميمة بالإخلاص الواجب، و حملة على الإخلاص عن الشرك خاصّه خروج عن الظاهر من غير قرينه؛ و مّا يؤيد القول الأول الترغيب في الجهاد و إلى أخذ الغنائم في قوله تعالى وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا (١)، و قوله عزّ شأنه وَعَدِكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ (٢). و لو قصد الضميمة بالامتثال لا بنفس الفعل، فإن كانت مباحه فلا إشكال في الصحه كما توضحاً ليدخل السوق متطهراً لكونه أحبّ إليه. و يظهر من جامع المقاصد (٣) اختيار البطلان فيه، و لا وجه له. و من هذا الباب ما لو قدم الصائم الصلاة ليكون حال الإفطار ساكن القلب، و إن كانت راجحه، و قصدها لرجحانها فالصحه أولى؛ و إن كانت محرّمه كما لو قدم الصلاة ليكون حال التشاغل بمحرّم فارغا عن التكليف بها لئلا يقطع عن التشاغل به؛ أو توضحاً متقرباً لعمل سحر يتوقّف على الطهاره الشرعيه ففي الصحه إشكال، خصوصاً في القسم الثاني.

تنبيه

قال في الدروس: «لو ضمّ المنافى بطل. و لو ضمّ التبرّد أو غيره من اللوازم فوجهان» (٤).

قال الشارح: «المراد بالمنافى الرياء، ثم أورد عليه بأنّ القربه إن كانت قصد الامتثال فقط فجميع القصود مناف، و إن كان قصد الامتثال في الجملة فالرياء أيضا غير مناف» (٥).

ص: ٤٧٩

١- (١) - السوره الفتح، الآيه ١٩.

٢- (٢) - السوره الفتح، الآيه ٢٠.

٣- (٣) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٢٠٤.

٤- (٤) - الدروس الشرعيه، ج ١، ص ٩٠.

٥- (٥) - مشارق الشموس، ج ١، ص ٩٦.

أقول: إنّما عبّر من الريا بالمنافى لاقتضائه تحريم الفعل المنافى لمطلوبيته، ويمكن أن يريد به ما يتناول ما قصد به المحرّم أيضا كما مرّ، وإنّما لم يعبّر عن ضميمه التبرّد بالمنافى لتردّده في منافاته لصحّحه العمل، فيرجع كلامه أنّ المعترف في قصد القرّبه هل هو قصدها المجرّد عن الضمائم المنافيه المطلوبيه العمل خاصّه؟ فالإيراد المذكور ممّا لا مساس له به.

و ينبغي التنبه على أمور:

الأمر الأوّل: [المعترف في النيه]

المعترف في النيه تعيين العمل بقيوده المعترفه في نظر العامل كتعيين ساير أفعاله الاختياريه التي يأتى بها، مع كون الباعث على الإتيان به امثاله تعالى، ولا يعتبر أن يناجى قلبه بألفاظها كأن يحدث نفسه بأنّه يتوضّأ لرفع الحدث [B 43]، أو استباحه الصلاه لندبه، أو وجوبه قرّبه إلى الله، وإن أوهمه بعض عبائر الأصحاب، لأنّ تصوّر الألفاظ كالنطق بها ليس من النيه، وإلاّ لتعدّرت النيه في حقّ من لا- يعرف شيئا من الألفاظ كالأخرس، ولا استحضر صورته العمل بقيوده المعترفه؛ والداعى بمعنى تصوّرها تفصيلا كما يظهر من المبسوط و الغنيه و الوسيله (1) وغيرها، لأنّ المعترف في تعيين العمل تميّزه عمّا عداه و لو إجمالا، و في الداعى وجوده لا تصوّره.

و بالجمله فالأدله التي دلّت على اعتبار النيه في العبادات إنّما دلّت عليه بالمعنى الأوّل، و لو كان المراد هو المعنى الأخير لتكرّر بيانه في الأخبار لعموم البلوى به، مع أنّا لم نجد فيها ما يشعر باعتبار ذلك في شيء من العبادات، نعم روى الصدوق في العلل و العيون عن الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السّلام قال:

«إنّما يرفع اليدان (2) بالتكبير - إلى أن قال -

و لأنّ في رفع اليدين إحضار النيه و إقبال القلب على ما قال و قصد»، (3) فإنّ الظاهر من النيه

ص: 480

1- (1) -المبسوط، ج 1، ص 39؛ غنيه النزوع، ص 53؛ الوسيله، ص 51.

2- (2) -في المصدر المطبوع «لأنّ رفع اليدين» بدل «إنّما يرفع اليدان».

3- (3) -علل الشرائع، ج 1، ص 264؛ عيون أخبار الرضا عليه السّلام، ج 1، ص 117.

تية الصلاه، و إحصار التيه إخطارها بالبال، و هو معنى إقبال القلب على ما قصد إن أريد ما قصده من فعل الصلاه.

و يتم الكلام فى تيه غير الصلاه من العبادات بعدم القول بالفرق.

و يمكن حمل الإحصار و الإقبال على التته للتته و الالتفات إليها، و إن لم يكن بطريق حديث النفس، بل هو الظاهر من اللفظين مع أن الظاهر من قوله

«على ما قال و قصد»، ما قاله و قصده من تكبيره تعمّ دون الصلاه لوحده الموصول، و اختصاص القول بالتكبير و إضمار الموصول فى الثانى، أو حمل القول على القصد بعيد، و حينئذ فيحتمل أن يكون المراد بالتية تيه تكبيره تعالى بصيغه التكبير فيكون الجملة الثانیه توضيحاً للأولى؛ و فيه تكلف، فالمتجه إذن استحباب إحصار التيه فى أول العمل بمعنى التنيه لها و الالتفات إليها، و إن لم يكن بطريق حديث النفس عملاً. بظاهر الروايه لقصورها عن إفاده الوجوب و خروجها عن شبهه خلاف لإمكان حمل كلام القائلين بالإخطار كلاً أو بعضاً عليه دون حديث النفس. و ممّا يفيد القطع بعدم اشتراطه جريان السيره القطعيه من المتعبدين [A ٤٤/] فى جميع الأعصار فى أصناف العبادات كالجهاد، و الزياره، و الصدقه، و التعقيب، و قراءه الأدعيه، و تلاوه القرآن، و قضاء حوائج الإخوان، و التعليم، و التعلّم، و التكبّس الراجح، و غير ذلك على عدم مراعات ذلك، و من الواضح أن الصلاه، و الزكاه، و الحج و الاعتكاف و الطهارات مشاركه لها فى الحكم.

الأمر الثانى: [فى استدامه التيه]

يجب استدامه التيه إلى الفراغ بلا- خلاف (١)، و فسّرت فى المشهور بعدم تيه الخلاف، و فسّرها الشهيد بالبقاء على حكمها و العزم على مقتضاها، قال: «لأن الاستدامه الفعلية ممّا يمتنع أو يتعسّر- ثمّ نقل التفسير المشهور و قال- كأنه بناء منهم على أن الباقي مستغن عن المؤثر» (٢).

ص: ٤٨١

١- (١) - انظر: مصابيح الظلام، ج ٣، ص ٣٧٢-٣٧٣.

٢- (٢) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١١٠.

و اعترضه فى المدارك أولًا: ب«أن ما فسّر به الاستداهم الحكيمه (من العزم) (١) هو [بعينه معنى] (٢) الاستداهم الفعلية و قد نفاها.

و ثانيًا: بأنه يقتضى بطلان عباده الذاهل عن العزم فى أثناء العباده و هو باطل قطعًا.

و ثالثًا: بأن ما ذكره من البناء (على مسأله استغناء الباقى) (٣) غير مستقيم، فإن أسباب الشرع علامات و معرّفات لا علل حقيقيه، فيمكن القول بعدم الاستغناء عن المؤثر مع عدم اشتراط الاستداهم مطلقًا، فضلًا على الاكتفاء بالحكميه» (٤).

أقول: و الجواب عن الأولين: أنّ قوله «و العزم» عطف على الحكم، و المراد البقاء على العزم السابق، و إن حصل الدهول عنه فإنه لا ينافى بقاءه، و به يظهر الفرق بين الاستداهم الفعلية و الحكيمه فإن التّبّه للعزم معتبر فى الأول على ما يظهر من كلامه دون الثانى، و كذا يظهر صحّه عمل الذاهل عن العزم فى الأثناء مع بقاءه.

و عن الثالث: أنّ لا يريد أنّ بقاء حكم العزم مبنى على مسأله استغناء الباقى، و إنّما يريد أنّ بقاء العزم السابق ممّا يعتبر فى صحّه العمل، و اكتفائهم بعدم تبّه الخلاف مبنى على أنّ العزم إذا وجد استمرّ ما لم يرفع بإيجاد ضده من تبّه الخلاف، فاكتفوا عن ذكره بذكر لآزمه، نعم يتّجه أن يقال بناء مقالتهم فى المسأله على القول باستغناء الباقى عن المؤثر مع أنّه متضح الفساد، كما تقرّر فى محله غير متعين لإمكان القول بالحاجه، و منع [B ٤٤/] اشتراط بقاء العزم فى صحّه العمل، أو منع كون العبد مؤثرًا حقيقيا بجواز كونه مؤثرًا إعداديا كما فى بيان الملكات و الأحوال الكسبيه، فلا يلزم من زوال تأثيره زوال الأثر، و لعلّه على هذين الوجهين أشار بأدات التشكيك.

و التحقيق: أنّ الاستداهم الحكيمه فى الأفعال الغير المستمرّه عباره عن بقاء العزم السابق كما ذكره الشهيد قدّس سرّه؛ و ما ذكره غيره من عدم تبّه الخلاف يستلزمه لظهور الأفعال التى تصدر فى البين أفعال اختياريه، و هى ممّا يمتنع صدورها بدون العزم. و الداعى

ص: ٤٨٢

- ١- (١) - ليستا فى المصدر المطبوع.
- ٢- (٢) - أضفناها من المصدر المطبوع.
- ٣- (٣) - ليستا فى المصدر المطبوع.
- ٤- (٤) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٩٢-١٩٣.

الفاعلين إِمَّا التَّبَهُ لهما، فمِمَّا لا مدخل له في التَّبَهُ عندنا لا ابتداء ولا استدامه، نعم من اعتبر في التَّبَهُ الإِخْطَارَ فَإِنَّمَا يعتبر ابتداء لا استدامه لتعذُّره أو لتعسيره، و أمَّا الأفعال المستمرَّة كالكون في المسجد للاعتكاف، و التروك كما في الصوم فاعتبار بقاء العزم فيها إلى آخر العلم غير واضح لزواله عند الدخول عنه بالكليه، إلا أن يعتبر العزم على الكون أو الترك عند التذكُّر، و سيأتي تتمُّه الكلام في ذلك في محلِّه إن شاء الله تعالى.

فروع

[الفرع الأول:]

لو عزم في أثناء الوضوء على إبطاله، ثمَّ عزم على إتمامه، صحَّ مع عدم فوات المولات، و لو أتى ببعض أفعاله حينئذ قبل العود إلى العزم السابق أعاد ذلك البعض مع عدم فوات المولات. و لو عزم أوَّلاً على الإبطال، أو تردَّد فيه بطل مطلقاً لعدم كونه ناوياً له حقيقة، نعم لو كان تردُّده فيه لتردُّده في طريان مانع اضطراري عقلي، أو شرعي في أثناءه صحَّ. و لو وجد ماء قليلاً، و شكَّ في كفايته لأفعال الوضوء صحَّ الدخول فيه مع اليأس عن إصابه غيره في الوقت، و بدونه إشكال. (١)

[الفرع الثاني:]

لو نوى الرفع بوضوئه الرفع، ثمَّ عدل عنه في الأثناء أجرى فيه ما مرَّ في نية عدم الرفع بالرافع أوَّلاً، سواء عدل عنه إلى عدم الرفع مطلقاً أو لحدث خاص، نعم لو ظنَّ دائم الحدث فتره فنوى الرفع فانكشف الخلاف عدل إلى عدم الرفع و لا إشكال.

[الفرع الثالث:]

لو نوى بوضوئه استباحه [A ٤٥] الصلاة، ثمَّ عدل عن فعلها في أثناءه، فإن قلنا بأنَّه لا يشترط في استباحتها إرادته فعلها فلا إشكال في بقاءه على نية الاستباحه؛ و إن منعنا منه احتمال البطلان إن قلنا باشتراط نية الاستباحه، و لو على وجه التخيير بينه و بين نية الرفع؛ و على المختار من عدم الاشتراط لا- إشكال في الصحَّه. و لو توجَّضاً لتلاوه القرآن، ثمَّ نوى الاستباحه به في الأثناء فعلى المختار من حصول الاستباحه، و إن لم

ص: ٤٨٣

١- (١) - «هذا مع عدم شكِّ بإضافه فتره أخرى في أثناء الوقت و إنما تركنا هذا القيد لوضوحه»؛ منه دام ظلَّه العالی.

يقصدها به كان له ذلك ولا- إشكال؛ و على القول الآخر لا يحصل به الاستباحه، فيجرى فيه ما مرّ فيما لو نوى الاستباحه بغير المبيح أو عدم الاستباحه بالمبيح.

[الفرع الرابع]:

لو نوى بوضوئه الوجوب أو الندب. ثم عدل إلى الآخر مع بقاء الوصف الأول و انتفاء الثاني، فيه ما مرّ فيما لو نوى ذلك في أول الوضوء؛ وإن كان مع زوال الوصف كما لو نوى بوضوئه الوجوب للصلاه الواجبه فعدل في الأثناء إلى الندب لفعل النافله به خاصه، أو نوى الندب لظنه عدم دخول الوقت، ثم انكشف الخلاف في الأثناء فعدل إلى الوجوب صحّ. و لو تعمّد البقاء حينئذ على التيه السابقه جرى فيه ما مرّ فيما لو نوى خلاف الوجه الثابت في حقه في أول الوضوء؛ وكذا الحال فيما لو استمرّ على تيه الرفع حيث ينكشف عدمه في الأثناء.

[الأمر الثالث]: [في الوضوء للتأهب]

يستحب الوضوء للفريضة قبل دخول وقتها على المشهور، و يسمى بالتأهب، فإذا توضأ هذا الوضوء ندبا فدخل وقت الفريضة في أثناءه لم يبطل وضوؤه و وجب الإتمام عليه؛

أمّا الأول فلاّ ن دخول وقت الواجب المشروط به مؤكّد لمقتضى الصحه لا مناف له، و لعدم تحرز السلف عن الوضوء عند دخول الوقت، و عدم مبالاهم به لو اتفق في الأثناء، و لخلو الأخبار عنه، و لضبط الفقهاء الموانع (1) و عدم عدّهم ذلك منها، و لإطلاقهم كالتصّ بجواز تفريق غسل الأعضاء للموانع في غسل الجنابه من غير تقييد له بما إذا لم يصادف دخول الوقت في الأثناء مع مصير كثير منهم على نفى وجوبه النفسى.

و أمّا الثانى فواضح ممّا حقّقناه في محلّه من وجوب مقدّمه الواجب؛ [B ٤٥] و قوى العلامه في التذكره و القواعد الاستيناف (2)؛ و علّله في كشف اللثام (3) بوجوب الطهاره عليه

ص: ٤٨٤

١- (١) - في المخطوطه «للمانع» بدل «المانع».

٢- (٢) - تذكره الفقهاء، ج ١، ص ١٤٨؛ قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢٠١.

٣- (٣) - كشف اللثام، ج ١، ص ٥٢٤.

بدخول الوقت، و امتناع المندوبه مَمَّن عليه واجبه، و إحداث نيَّه الوجوب في الباقي خاصَّه لأنَّه تبعيض للطهاره؛ و استقره في الإيضاح. (١) ثمَّ احتمل في التذكرة الإتمام لوقوعه مشروعاً قال: «فيحتمل الاستمرار على النيَّه و العدول إلى الوجوب»؛ و قوَّى الأخير في جامع المقاصد لأصاله الصَّحَّه فيما مضى و العمل بمقتضى الخطاب فيما بقى قال: «و العمل على الأوَّل» (٢)؛ و الذكري قرب الاستيناف لأنها عباده واحده قال: «و لو لم نعتبر الوجه لم توجب الاستيناف» (٣).

أقول: بل التحقيق صحَّه الوضوء على القولين، خصوصاً عند من جوَّز تفريق النيَّه على الأعضاء كما استقره في التذكرة و القواعد على ما يأتي. غايه ما في الباب أن يأتي على القول باعتبار نيَّه الوجه، و جوب نيَّه الوجوب عند ثبوت دخول الوقت.

نعم هنا إشكال يخطر بالبال لا بأس التنبيه عليه و على رفعه، و هو أنَّ الوضوء عباده واحده، و قد تقرَّر في محلَّه أنَّ صحَّه العباده عباره عن موافقتها لأمر الشارع الإيجابي أو الندبي، و هذا الوضوء لا يوافق أحدهما فيبطل؛ أمَّا أنَّه لا يوافق الأمر الإيجابي، فلحدوثه في أثناء الوضوء فلا يتعلَّق بالأجزاء المتقدِّمه لامتناع تعلُّق الأمر اللاحق بالفعل السابق، و ما يتعلَّق الأمر ببعضه لا يتعلَّق بكُلِّه؛ و أمَّا أنَّه لا يوافق الأمر الندبي فلارتفاعه في أثناء الوضوء، و الموافقه فرع البقاء.

و الجواب: أنَّ المعبر في الصَّحَّه موافقه الطلب الشرعي في الجملة، سواء كان إيجاباً أو ندباً كما هو الغالب، أو ندباً و إيجاباً كما في المقام، و مثله المندوبات التي يجب إتمامها بعد التلبس بها كالنافله عند من يمنع من قطعها، و الحجج المندوب، و الاعتكاف المندوب بعد مضيَّ يومين منه، إلى غير ذلك.

و توضيح ذلك: إنَّنا إن جعلنا الطلب تمام حقيقه أفراده، و المنع من الترك و عدمه من

ص: ٤٨٥

١- (١) - إيضاح الفوائد، ج ١، ص ٣٨.

٢- (٢) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٢١١.

٣- (٣) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١١٦.

عوارضه الطارئة عليه، فلا- إشكال أصلاً لاتحاد فرد الطلب الذي يوافقه الفعل، وإن اختلفت قيوده و صفاته بحسب اختلاف الحالين كما أنها قد تختلف لجهات (١) أخرى كما لو تأكد الوجوب أو الاستحباب في أثناء العمل، أو انقلب النفسى تخييرياً، أو العيني كفائياً، أو العكس المحال؛ وإن منعنا كون الطلب تمام حقيقه أفراده لكونه مختلفاً فيها بالشده و الضعف. وقد تقرّر عند جماعه من المحقّقين أنّ ما هو كذلك فالقوى منه نوع، و الضعيف نوع آخر فحينئذ إن قلنا بأنّ زوال الفصل لا يستلزم زوال الجنس إذا تعقّب بالنسبه إلى الأحكام التي هي من الأنواع البسيطه فنقول المعتبر في الصّحّه موافقه الطلب، سواء اتّحد تحصله أم تعدّد، و لو لا- ذلك لم يعقل الصّحّه على القول بأنّ بقاء الطلب عبارته عن تعاقب الأمثال. و من هنا يتبيّن الحال فيما لو بلغ الصبى في أثناء الطهاره بما لا يفسدها فإنّ طهارته صحيحه بناء على ما مرّ إن جعلنا عباداته شرعيه، كما هو الظاهر فيكون طهاراته رافعه و مبيحه؛ و إن جعلناها تمرينيه بطلت.

و اعلم إنّ بعض الأفاضل صرّح بحرمة إبطال الوضوء بعد التلبّس به، لعموم تحريم إبطال العمل؛ و عليه لا يتصوّر الوجه الذي ذكره (٢) للاستيناف، ثمّ يلزم على قولهم عدم جواز الدخول في الطهاره المندوبه إذا علم المكلف أو ظنّ بدخول الوقت قبل الإتمام لقصد القربه بعمل فاسد فيكون تشريعاً.

[الأمر الرابع: حكم تفريق الوضوء على أعضائه]

لا يجوز تفريق النيه على الأعضاء بأن يقصد عند غسل الوجه غسله خاصّه، ثمّ عند

ص: ٤٨٦

١- (١) - في المخطوطه «الجهات» بدل «لجهات».

٢- (٢) - العبارة في المخطوطه هكذا: «الوجه الذكرى ذكره...».

غسل اليد غسلها خاصه، وهكذا وفاقا لجماعه (١) وخلافا للعلامه في التذكرة و المنتهى و القواعد، و شارح الدروس، و ظاهر كشف اللثام فذهبوا إلى جواز التفريق (٢).

لنا: أنّ المجموع عمل واحد فلا بدّ من تعلق القصد بإتيان المجموع عند التلبس به كالصلاه و الصيام و الاعتكاف. و فرق العلامه في التذكرة و المنتهى بأن الصلاه يرتبط بعضها ببعض بخلاف أركان الطهاره، ممّا لا وجه له كأنّ ارتباط الأبعاض [B ٤٦/ B] في المقامين سواء، و هذا على ما نختاره في التيه من أنّها تعيين العمل و لو إجمالاً مع داعى القربه واضح جدّاً، إذ لا سبيل للمكلف إلى قصد القربه، و لا رفع الحدث و لا الاستباحه بغسل الوجه إلاّ إذا كان حين غسله ناوياً للإتيان بالباقي فيكون ناوياً للجمله فإنّ غسل الوجه بمجرّده غير مطلوب شرعاً، و لا يترتب عليه الرفع و الإباحه قطعاً. و كذا على القول بالإخطار إذا تجرّد تيه غسل الوجه عن تيه الجمله مطلقاً؛ و أمّا إذا اشتملت على تيتها على الوجه المختار فربّما أمكن القول بجواز تبييض الإخطار على الأفعال لتمكّن التكلف حينئذ من قصد القرينه و الرفع و الاستباحه بكلّ فعل لكونه حينئذ مطلوباً، و له مدخل الرفع و الاستباحه فيكون ذلك على المختار مؤكّداً للاستدامه الحكيمه.

لكن تصحيح ذلك على القول بأنّ حقيقه التيه هي الإخطار مشكل على جواز التفريق بأنّه إذا صحّ غسل الوجه لتيته في ضمن تيه المجموع فصحت تيته خاصه به أولى.

و فيه: أن تيته في ضمن المجموع تيته للعمل المطلوب على الوجه المطلوب فيصحّ، بخلاف ما لو نواه منفرداً؛ و زاد في كشف اللثام «أنّ الوضوء أفعال مخصوصه و لا- دليل على تيتها جملته» (٣)، و ذكر مثله شارح الدروس (٤). و فيه أنّها عباده من حيث الجمله فإذا لم ينوها كذلك لم يكن ناوياً للعباده.

ص: ٤٨٧

-
- ١- (١) - انظر: مفتاح الكرامه، ج ٢، ص ٣٥١-٣٥٢؛ جواهر الكلام، ج ٢، ص ٢٠١.
 - ٢- (٢) - تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٤٦؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ١٩؛ قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢٠١؛ مشارق الشمس، ص ٩٨؛ كشف اللثام، ج ١، ص ٥١٩.
 - ٣- (٣) - كشف اللثام، ج ١، ص ٥٢٠.
 - ٤- (٤) - مشارق الشمس، ج ١، ص ٩٨.

و لو فُزق نيه الرفع و الاستباحه على الأعضاء بأن قصد بغسل الوجه رفع الحدث عنه و استباحه المس به مثلا، فإن أخذ ذلك قيذا للوضوء بأن قصد الوضوء المشروع على هذا الوجه فالظاهر بطلانه لتعلق قصده بأمر غير مشروع، لأنّ الحدث شرعا لاحق لتمام البدن لا يرتفع إلا بعد الإتيان بتمام الأفعال، و إلا صحّ و لغى قصده.

تذويب في مسأله تداخل الأغسال

لا بأس بتذويب المباحث المتقدمه بمسأله التداخل فنقول: لا خلاف في تداخل الأحداث الموجه للوضوء بمعنى أنّه يكفي لها وضوء واحد، سواء كانت موجه للوضوء فقط، أو له [A ٤٧] أو للغسل، أو كانت مشتمله على النوعين. و أمّا الأحداث الموجه للغسل فإن كانت من نوع واحد فلا- خلاف في تداخلها أيضا بمعنى أنّه يجزى عنها غسل واحد، كما لو تعدّد سبب الجنابه كالالتقاء و الإنزال فإنّه يجزى عنها غسل واحد.

و التداخل في هذين القسمين عظيمه بالإجماع، فإن اختلف النوع فقد حكي فيه بعض المتأخرين أقوالا أربعه؛ التداخل مطلقا، و عدمه مطلقا، و التداخل مع انضمام الواجب، و التداخل لا مع انضمامه؛ و بعض هذه الأقوال ممّا لم أقف على قائلها، و هناك أقوال لم يتصدّ هذا الناقل لذكرها؛ و تفصيل الكلام في المقام أنّ الأغسال، إمّا أن تكون واجبه، أو مندوبه، أو يكون بعضها واجبا و بعضها مندوبا فالأقسام ثلاثه:

[القسم]الأول[من الأغسال الثالثه]:

[القسم]الأول: أن يكون الأغسال واجبه؛ و التداخل هنا صور:

[الصوره]الأولى: أن يغتسل غسلا واحدا متقربا إلى الله تعالى من غير أن ينوي شيئا

من الأسباب،

ففي أجزاءه عمّا في ذمته قولان فظاهر العبارة التي حكيناها سابقا عن النهايه الإجزاء، و هي قوله: «و متى نوى الإنسان بالطهاره القربه جاز أن يدخل بها في صلاه النوافل و الفرائض» (١)؛ و هذا القول مغزى إلى المرتضى أيضا، و ظاهر الخلاف

ص: ٤٨٨

البطلان لأنه قال: «إذا اغتسل غسلا واحداً ولا ينوى غسل الجنابه و الجمعه فإنه لا يجزى عنهما» و حكاه عن الشافعي (١)، و استدلّ عليه بأنّ الوضوء و الغسل لا بدّ فيهما من نيّه فإذا لم ينو لم يجز، و اختار هذا القول في المنتهى. (٢) و في المختلف حكى قول الخلاف و جعله مبيّناً على اشتراط نيّه السبب [و أقال: «و إن لم يكن شرطاً فإذا نوى غسلاً مطلقاً أجزأ عن الجنابه إن نوى الوجوب، و عن الجمعه إن نوى الندب» (٣)، و ظاهره التردد في اشتراط نيّه السبب، و إن جزم باشتراط نيّه الوجه؛ و كيف كان ففي القول الأوّل قوّه، و طريق الاحتياط واضح.

[الصورة] الثانية: أن ينوى الجميع بغسل واحد،

و لا إشكال حينئذ في التداخل بمعنى رفع الغسل الواحد [B ٤٧] جميع الأحداث المنوى به رفعها، إن كان الجميع صالحاً للرفع، و إن لم يكن بعضها قابلاً للرفع كالاستحاضه المستمرّه أفاد الاستباحه بالنسبه إليه، و الرفع بالنسبه إلى غيره، و يسقط الوضوء معها على القول بوجوبه مع غير غسل الجنابه إن كان فيها غسل جنابه لقيامه مقام الوضوء، و لم نقف في المسأله على مخالف عدما مرّ من نقل بعض المتأخرين قولاً بعدم التداخل مطلقاً و هو مع شذوذه و عدم معلوميّه قائله، مخالف للنصوص المستفيضة؛ ففي الصحيح أو الحسن بإبراهيم بن هاشم، عن حريز، عن زراره قال:

«إذا اغتسلت بعد طلوع الفجر أجزأك غسلك ذلك للجنابه، و الجمعه، و عرفه، و النحر، و الذبح، و الزياره فإذا اجتمعت (لله) عليك حقوق أجزأها عند غسل واحد، قال ثم قال: و كذلك المرأه يجزيها غسل واحد بجنابتها و إحرامها و جمعتها و غسلها من

ص: ٤٨٩

١- (١) - الخلاف، ج ١، ص ٢٢١، م ١٩٠؛ و انظر المجموع، ج ١، ص ٣٢٥.

٢- (٢) - منتهى المطلب، ج ٢، ص ٤٨٠.

٣- (٣) - مختلف الشيعه، ج ١، ص ١٥٦-١٥٧، م ١٠٨.

٤- (٤) - غير موجود في المصدر المطبوع.

حيضها و عيدها» (١)؛ ولا يضرّ الإضمار لظهور أنّ مثل هذا الراوى لا يروى عن غير الإمام؛ و رواه فى التهذيب فى الخبر بعلى بن السندي (٢)، و لم يوثقه غير نصر بن الصباح (٣) عن حريز، عن زراره عن أحدهما عليهما السلام (٤)؛ و نقله فى السرائر عن كتاب حريز عن زراره عن أحدهما عليهما السلام (٥) و قال: «كتاب حريز أصل معتمد معمول عليه» (٦).

و فى صحيحه عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام

عن المرأة تحيض و هى جنب هل عليها غسل الجنابه؟ قال: غسل الجنابه و الحيض واحد. (٧)

و فى موثقه زراره عن أبى جعفر عليه السلام قال:

«إذا حاضت المرأة و هى جنب أجزاءها غسل واحد» (٨).

و فى موثقه أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

«سئل عن رجل أصاب من امرأته، ثم حاضت قبل أن تغتسل؟ قال: تجعله غسلًا واحدًا». (٩)

و فى موثقه حجاج الخشاب قال: [A ٤٨]

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وقع على امرأته فطمثت بعد ما فرغ أ تجعله غسلًا واحدًا إذا طهرت، أو تغتسل مرّتين؟ قال: تجعله غسلًا واحدًا عند طهرها» (١٠).

ص: ٤٩٠

- ١- ((١)) - الكافي، ج ٣، ص ٤١، ح ١.
- ٢- ((٢)) - على بن السندي: قال الكشي: «قال نصر بن الصباح: على بن إسماعيل، ثقة، و هو على بن السندي». و قبل الوحيد كلام الكشي و لكن المحقق الخوئي ذهب إلى التعدد (معجم الرجال الحديث، ج ١٢، ص ٣٠٢، الرقم ٧٩٥٢)؛ روى عنه (على بن السندي) محمّد بن أحمد بن يحيى فى نوادر الحكمة، و لم يستثنه ابن الوليد عن رواياته و له أربع و ثمانون روايه فى الكتب الأربعة. راجع: نقد الرجال، ج ٣، ص ٢٣١، الرقم ٣٥٠٨ و ص ٢٦٣، الرقم ٣٥٨١ و ص ٢٦٧، الرقم ٣٥٩٤؛ منتهى المقال، ج ٥، ص ٢٠، الرقم ٢٠٣٦.
- ٣- ((٣)) - انظر: اختيار معرفة الرجال، ص ٤٩٤، الرقم ١١١٩.
- ٤- ((٤)) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ١٠٣، ح ٢٧٩.
- ٥- ((٥)) - السرائر، ج ٣، ص ٥٨٨.
- ٦- ((٦)) - نفس المصدر، ص ٥٨٩.
- ٧- ((٧)) - الكافي، ج ٣، ص ٨٣، ح ٢.
- ٨- ((٨)) - تهذيب، ج ١، ص ٣٩٥، ح ١٢٢٥.

٩- (٩) - نفس المصدر، ص ٣٩٥، ح ١٢٢٦.

١٠- (١٠) - نفس المصدر، ص ٣٩٥، ح ١٢٢٧.

و في موثقه عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«سألته عن المرأة يواقعها زوجها ثم تحيض قبل أن تغتسل؟ قال إن شاءت أن تغتسل فعلت، وإن لم تفعل ليس عليها شيء فإذا طهرت اغتسلت غسلا واحدا للحيض و الجنابه» . (١)

و في مرسله جميل عن أحدهما عليهما السلام أنه قال:

«إذا اغتسل الجنب بعد طلوع الفجر أجزأ عنه ذلك الغسل من كل غسل يلزمه ذلك اليوم» . (٢)

و هذه الروايات و إن دلت صريحا على تداخل بعض الأغسال إلا أن قوله عليه السلام في الصحيحه الأولى:

«و إذا اجتمعت لله عليك حقوق أجزأها عند غسل واحد» يدلّ بعمومه على ثبوت التداخل في الأقسام الثلاثة فيستفاد منه أن الأغسال المذكوره فيها إنما وردت على سبيل التمثيل؛ و لا يقدر في ذلك كون الخطاب فيها للرجل؛ و عدم تحقّق الأغسال الثلاثة في حقّه لدلاله ذيلها على مساوات المرأة للرجل، و ذكر أغسال خاصه في حقّها لا يقتضى الاختصاص، بل المستفاد من السياق أن ذكر ذلك من باب التمثيل؛ و معنى اجتماع حقوق، اجتماع تكاليف متعلّقه برفع أحداث، و تحصيل نزاهات و نظافات؛ و معنى إجزاء غسل واحد لها قيامه بإفادتها كالأغسال المتعدّده عند عدم الاجتماع؛ و يحتمل أن يراد باجتماع حقوق، اجتماع تكاليف متعلّقه بأغسالٍ لأسباب.

و استدلّ في شرح الدرّوس بصحيحه زراره عن أبي جعفر عليه السلام

«في ميت مات و هو جنب؟ قال: يغسل غسلا واحدا يجزى ذلك للجنبه و لغسل الميت لأنهما حرمتان اجتماعا في حرمة واحده» (٣) [B ٤٨/ B] قال: «وجه الاستدلال بالروايه من حيث تعليله عليه السلام بقوله - لأنهما حرمتان - لأنه علم» (٤)، و لا يخفى ما فيه لمنع العموم إذ لا دلالة للتعليل على اجتماع كلّ حرمتين، بل الحرمتين المذكورتين.

و يظهر من الشهيد تداخل الغسل الرافع مع الرافع دون المبيح و إن نواهما، و سيأتى

ص: ٤٩١

١- (١) - نفس المصدر، ص ٣٩٦، ح ١٢٢٩.

٢- (٢) - الكافي، ج ٣، ص ٤١، ح ١.

٣- (٣) - نفس المصدر، ص ١٥٤، ح ١.

٤- (٤) - مشارق الشموس، ج ١، ص ٦٢.

نقل كلامه في الصورة الثالثة. و في حكم تيه الجميع تيه رفع الحدث أو الاستباحه، و به صرح في المعتبر، ثم إن لم تكن في الأحداث جنابه فلا- إشكال في وجوب الوضوء مع الغسل بناء على وجوبه لها كما هو المشهور، و إن كان معها جنابه سقط الوضوء إلى ظاهر كلامهم، ثم قال (١): «فإن حصل الإجماع فلا بحث، و إن لم يحصل فلا يخلوا من إشكال لأن هذا الغسل كما يصدق عليه غسل جنابه يصدق عليه غيره أيضا، و كما ورد الأثر بعدم وجوب الوضوء مع غسل الجنابه كذلك ورد بوجوبه مع غيره على زعمهم فحينئذ يحصل التعارض بين الآثار فتساقط، و يبقى عموم آيه الوضوء بحاله إلا- أن يمنع العموم كما مر مرارا»، انتهى. (٢)

أقول: إن فهم من الأخبار الدالّة على عدم وجوب الوضوء مع غسل الجنابه، مجرد عدم وجوبه لأجل الجنابه فهي لا تدلّ على عدم وجوبه للأحداث الصغريات المجامعه معها أيضا، و لا أظنّ المستشكل المذكور يلتزم بذلك لبعده عن مساق تلك الأخبار جدّا، بل هي صريحه في خلافه؛ و إن فهم منها عدم وجوبه لها، و لأسبابه الموجبه له معها- كما هو الظاهر منها- سقط الإشكال المذكور، [و] أن يكون حينئذ ما دلّ على عدم وجوبه مع غسل الجنابه أخصّ مطلقا ممّا دلّ على وجوبه لأسبابه فيتعيّن تخصيصه به؛ و مع الإعراض عن ذلك فالعامّان المتعارضان إنّما يتساقطان إذا فقد المرجّح لا معه، و لا ريب أنّ ما دلّ على عدم وجوب الوضوء مع غسل الجنابه معتضد بالشهره العظيمه، إن لم تكن إجماعا فيتعيّن ترجيحه. و أمّا الآيه فهي وارده في حقّ غير الجنب كما يدلّ عليه ذيلها فلا تدلّ على ما زعمه.

[الصورة]الثالثه: أن ينوي [A ٤٩/] بغسل واحد رفع البعض،

فإن كان جنابه أجزأ تيه رفعها عن الباقي، وفاقا للمبسوط و المعتبر و التذكرة و التحرير و القواعد و موضع من

ص: ٤٩٢

١- (١) - أي شارح الدروس.

٢- (٢) - نفس المصدر، ص ٤٢.

الذكري و المدارك و غيرها (١)؛ و بالجمله هو المشهور بين الأصحاب كما في المدارك و الذخيره (٢)، و في السرائر و جامع المقاصد الإجماع عليه. (٣)

و يدلّ عليه إطلاق روايات المتقدّمه ما عدا روايه عمّار، و لا يعارضها عموم قوله:

«إنّما الأعمال بالنيّات» (٤)، و قوله:

«إنّما لكلّ امرئ ما نوى» (٥) لأنّ الغسل عمل واحد، و قد حصلت نيّته، و ليس بأعمال متعدده بحسب تعدد الأسباب حتى يحتاج كلّ منها على نيّته تميّزه عمّا عداه، و إلّا لا تمتنع التداخل؛ و أمّا رفع كلّ حدث من تلك الأحداث، بناء على تعدد أنواعها- كما هو الظاهر- فإنّما هو من خواصّ الغسل و آثاره المترتبه عليه عند مصارفته، و عدم المانع من رفعه، و ليس منوعاً للغسل و مصيراً له أعمالاً متعدده، كالطهاره المنوى بها استباحه الصلاه أو المسّ؛ و بالجمله فالمستفاد من الروايات أنّ الأعمال تتشخّص و تميز بالنيّته، لا- أنّ كلّ عمل يترتّب عليه آثار متعدده يحتاج ترتّب كلّ أثر منها عليه على نيّته بحيث إذا لم ينوه لم يترتّب عليه، مع أنّ الذي نحتاج إليه في المقام كون الغسل المبيح عملاً واحداً لا مطلق الغسل.

ثمّ لو سلّم التعارض فالنسبه بينهما عموم من وجه فالترجيح لعموم هذه الأخبار لاعتزادها بالشهره العظيمه و الإجماع المحكي؛ و أمّا قوله عليه السّلام في موثقه عمّار المتقدّمه

«اغتسلت غسلاً واحداً للحيض و الجنابه» فمحمول- بقريته ما مرّ- على كونه مجزياً لهما، أو على وجوب ذلك على التخيير، و الفرد الآخر اغتسالها للجنابه خاصّه. و كذا

ص: ٤٩٣

١- (١) - المبسوط، ج ١، ص ٣٩؛ المعبر، ج ١، ص ٣٦١؛ تذكرة الفقهاء، ج ٢، ص ١٤٧؛ تحرير الأحكام، ج ١، ص ٩٤؛ قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٧٩؛ ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٢٠٤؛ مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٩٤، و انظر: مفتاح الكرامه، ج ١، ص ١٠٨-١٠٩.

٢- (٢) - ذخيره المعاد، ج ١، ص ٨.

٣- (٣) - السرائر، ج ١، ص ١٢٣؛ جامع المقاصد، ج ١، ص ٨٦-٨٧.

٤- (٤) - أمالي الطوسي، ص ٨٨٣، ح ١٠؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٤٨، ح ١٠.

٥- (٥) - أمالي الطوسي، ص ٨٨٣، ح ١٠؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٤٨، ح ١٠.

«تجعله غسلا واحدا»؛ و لا- فرق فيما مرّ بين أن يضمّ إلى الجنابه رفع بعض ما عداها- كما لو كان عليها الأغسال الخمسه فنوت الجنابه و الحيض مثلا-، أولا؛ و لو نوى غير الجنابه مع تحقّقها كالمسّ و الحيض أجزأ عن المنوى على الأقوى، و الظاهر أنّه المشهور، بل لم أفف فيه على مخالف إلاّ العلامه فى التذكره حيث استشكل فى ارتفاع المنوى معللا بعدم ارتفاعه [B ٤٩٧] مع بقائها لعدم نيتها (١)، و استشكل فى سائر كتبه فى إجزائه عن الجنابه دون المنوى. و يدفعه إطلاق الأمر بالغسل عند حصول أسبابه المقتضى للإجزاء، خصوصا مع قصده، و لعموم

«إنّما لكلّ امرئ ما نوى»؛ ثمّ على تقدير إجزائه عن المنوى فهل يجرى عن الجنابه؟ أقوال (٢) فذهب المحقّق فى المعتبر بعد التردّد إلى إجزائه عن الجنابه بدون الوضوء (٣)؛ و استشكل العلامه فى القواعد فى إجزائه عنها مع الوضوء بعد قطعه بعدمه بدون الوضوء (٤)؛ و استشكل فى التحرير فى الصورتين (٥)؛ و استقرب فى التذكره وجوب الوضوء و ارتفاع الجنابه بعده على تقدير صحّح الغسل (٦)؛ و استقرب الشهيد فى الذكرى الإجزاء بدون الوضوء أولا، ثمّ بعد فاصله يسيره استقرب وجوب الوضوء و احتجّ عليه بالعموم، ثمّ جعل الأحوط فى لو جامع الجنابه الاستحاضه المستمرّه تعدّد الغسل لبقاء الحدث، ثمّ قال: «و على الاكتفاء بالقربه لا بحث فى التداخل فى غير الاستحاضه» (٧).

و استدل على إجزاء غير غسل الجنابه من الأغسال الواجبه عنها بوجوه:

منها: أنّ أسباب الغسل، و إن تعددت و اختلفت فإنّ سببها أمر واحد، و هو المعتبر عنه بالحدث، و بالحاله المانع من الصلاه، و لا يقدر تعدّد العلّه و اتحاد المعلول لأنّ علل الشرع معرّفات، و ليست بعلل حقيقيه فإذا نوى المكلف الغسل لرفعه، مضافا إلاّ أحد

ص: ٤٩٤

١- (١) - تذكره الفقهاء، ج ٢، ص ١٤٧.

٢- (٢) - انظر: مفتاح الكرامه، ج ١، ص ١٧٣.

٣- (٣) - المعتبر، ج ١، ص ٣٦١.

٤- (٤) - قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٧٩.

٥- (٥) - تحرير الأحكام ج ١، ص ٩٤، م ٢١٧.

٦- (٦) - تذكره الفقهاء، ج ٢، ص ١٤٧.

٧- (٧) - ذكرى الشيعه، ج ١، ص ٢١٦-٢١٧.

الأسباب فقد نوى رفع المضاف على جميع الأسباب فيرتفع، لأنَّ

«لكل امرئ ما نوى»؛ و يشكل بجواز تعدد المسببات كما يدلّ عليه جواز اغتسال الحائض قبل انقطاع دمها عن الجنابه

و منها: ما قرره في جامع المقاصد (١) بوجوه ثلاثه، و الأوضح عندى تقريرها بوجه رابع، و هو أنّه لو أجزأ غسل الجنابه عن [الحيض] -مثلا- كما مرّ-، دون العكس لزم عدم وجوب الحيض مع الجنابه، و الثانى باطل؛ بيان الملازمه أنّه لو وجب معه فإمّا أن يجبا على التعيين، أو التخيير؛ و الأوّل [A ٥٠/] مخالفاً لإجزاء غسل الجنابه من الحيض، و الثانى مخالفاً لبطلان العكس، إذ قضيه التخيير سقوط كلّ منهما بفعل الآخر؛ و أمّا بطلان الثانى فلمخالفته لما دلّ على وجوب غسل الحيض، و لأنّه يناهى دعوى إجزاء غسل الجنابه عن غسل الحيض، إذ لا غسل حيض حينئذ هناك حتى يجزى عنه غسل الجنابه؛ و يمكن دفعه بالتزام سقوط غسل الحيض مع الجنابه كسقوط الوضوء للحدث الأصغر معها لاندرج الأضعف فى الأقوى فيخصّ ما دلّ على ثبوت غسل الحيض بغير هذه الصورة؛ و لا يخفى ما فيه.

و الأوّل أن يقال يجوز أن يجب كلّ من الغسلين تعييناً، و يكون بقاء وجوب غسل الحيض مشروطاً بعدم وقوع غسل الجنابه، و على هذا فلو قدّمت غسل الحيض امتثلت الأمر به و ارتفع عنها حدث الحيض، و بقى عليها حدث الجنابه؛ و إذا اغتسلت للجنابه، امتثلت الأمر بغسل الجنابه، و سقط عنها غسل الحيض لارتفاع الحدثين به.

و أمّا ما ذكره فى كشف اللثام (٢) من أنّ هنا قسماً آخر، [و] هو التخيير بين أن ينوى بالغسل رفع الجنابه، و أن ينوى رفعها مع الحيض، ففيه أنّ الكلام فى وجوب غسل الحيض تعييناً و تخييراً، لا- وجوباً يتيه؛ و إذا أراد التخيير بين غسل ينوى به رفع الجنابه خاصّه، و بين غسل ينوى به رفعها مع الحيض ففيه أنّ التخيير لا يعقل حينئذ إلا إذا اعتبر

ص: ٤٩٥

١- (١) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٨٧.

٢- (٢) - كشف اللثام، ج ١، ص ١٦٧.

الأول بشرط لا يتحقق التقابل بين الفردين، وكذلك التخيير بين التيتين، وهو تكلف.

و منها: الأخبار المتقدمه الدالّه بإطلاقها على أجزاء غسل واحد عن الجنابه و الحيض، سواء قصد به رفع الجنابه، أو رفع الحيض، أو رفع الحدثين؛ و عورض بعموم

«إنّما الأعمال بالتّيات»، و

«إنّما لكلّ امرئ ما نوى»؛ و يشكل بما مرّ، من أنّ تيّه العمل حاصله، و إنّما المنتفى تيّه الغايه، و ليس فى الروايه دلالة على أنّ الغايات بالتّيات، نعم ظاهر قوله عليه السّلام فى موثقه عمّار المتقدّمه

«اغتسلت غسلا واحدا للحيض و الجنابه» عدم الاكتفاء بتيّه الحيض عن الجنابه؛ و لا ينافى ذلك دلالتّه على عدم الإجزاء بتيّه الجنابه [B ٥٠/١] عن الحيض أيضا، و لا نقول به لمعارضته هناك بالدليل الأقوى من الإجماع المحكى، و ظاهر النصوص المعتضد بالشهره العظيمه، بخلاف المقام، مع أصاله عدم التداخل - كما حقّقناه فى الأصول -، و قضاء الاستصحاب ببقاء حدث الجنابه، فهذا أقوى؛ مضافا إلى أنّنا لو جعلنا غسل الحيض - مثلا - بدون الوضوء مجزيا عن غسل الجنابه كان مخالفا للاعتبار، لأنّ غسل الحيض لضعفه لا - يصلح لرفع الحدث المنوى -، أعنى الحيض - بناء على اشتراط الوضوء فى غسله كما هو المشهور فكيف يقوم مقام الأقوى؟! أعنى غسل الجنابه، و يرفع حدثها.

و لو جعلنا مجزيا عنه مع الوضوء نظرا إلى أنّه حينئذ يكافأ غسل الجنابه فى إفاده الرفع فهذا بعيد لأنّ الوضوء لا مدخل له فى رفع حدث الجنابه، و إنّما يرتفع بالغسل خاصّه؛ و بذلك يظهر وجه كلّ من القول باعتبار الوضوء و القول بعدمه فى الإجزاء. و لعلّ مستند المنع من تداخل الغسل الرافع و المبيح عدم ذكره فى الأخبار بالخصوص، و لأنّ الغسل المبيح إذا لم يكن صالحا لرفع المنوى فكيف يكون صالحا لرفع غيره؟! و يشكل بأنّ اندراجه فى عموم الصحيحه الأولى كاف فى ثبوته كالغسل الرافع، و الفرق غير واضح.

و أنّ عدم صلوح الغسل لرفع المنوى ليس لقصور فى الغسل، بل لقوّه فى الحدث، لاستمراره المانع من الرفع، و هو غير حاصل فى الجنابه المجامعه معه. بطريق أولى. ثمّ إن

قلنا بأنَّ تيّه رفع غير الجنابه يوجب رفعها أوجب ذلك رفع غيرها من الأحداث المجامعه معه بطريق أولى، سواء جامعها الجنابه، أو لا؛ وإن لم نقل بذلك ففي رفعه لها وجوه ثالثها ذلك في الحيض و النفاس خاصه، لأنَّ النفاس في معنى الحيض؛ ثمَّ على التداخل لا إشكال في اعتبار الوضوء هنا في الرفع، بناء على اعتباره في غير غسل الجنابه لتوقف رفع المنوى و غيره عليه.

[القسم] الثاني من الأقسام الثلاثة:

أن تكون الأغسال مندوبه، و في تداخلها أقوال (١):

ف قيل بالتداخل مطلقاً، و هو ظاهر الذكرى و المنتهى، و استظهره في المدارك و شرح الدروس، و نفى عنه البعد في الذخير. (٢)

و قيل بعدمه مطلقاً، و هو مختار القواعد و الإرشاد [A ٥٧/] و جامع المقاصد (٣).

و قيل بالتفصيل بين تيّه الجميع فتداخل، و بين تيّه البعض فيختص بما نواه، و هو مختار المعبر و التذكرة؛ و في القول الأول قوه، و يدل عليه عموم الصحيحه الأولى.

و استدلل في جامع المقاصد على مختاره بعدم الدليل الدال على التداخل هنا؛ و فيه ما عرفت من عموم الصحيحه الأولى، مع ما فيها من التصريح بتداخل لجملة من المندوبات، و يعم الكلام في غيرها بشهاده السياق على ورود المذكورات فيها على سبيل التمثيل، مع أنه لا قائل بالفرق.

ص: ٤٩٧

١- (١) - انظر: مصابيح الظلام، ج ٤، ص ١٠٦؛ مفتاح الكرامه، ج ١، ص ١١٠-١١٢.

٢- (٢) - ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٢٠٥؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ٤٨٠؛ مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٩٦؛ مشارق الشموس، ج ١، ص ٦٨؛ ذخيره المعاد، ج ١، ص ٩٠؛ كشف اللثام، ج ١، ص ١٦٣.

٣- (٣) - قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٧٩؛ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٢٢١؛ جامع المقاصد، ج ١، ص ٨٩.

و استدللّ في المعتمر على ما صار إليه ب«أنّ نيه السبب في المندوبات مطلوبه، إذ لا يراد به رفع الحدث بخلاف الأغسال الواجبه لأنّ المراد بها الطهاره فيكفي نيتها و إن لم ينو السبب»؛ ويشكل بأنّه لا دليل على مطلوبيه نيه السبب في الغسل المندوب، و لو سلّم فلا- دليل على اشتراطه بها، و عدم إرادته رفع الحدث به لا ينافي تحقّقه على وجه المطلوبيه بدون نيه السبب لجواز إفادته فائدته من مزيد النظافه عند وجود السبب؛ و إن لم يقصد فإنّ المذكور في الأخبار استحباب الغسل يوم الجمعة و يوم العيدين و يوم عرفه و عند الإحرام و عند دخول مكه و الكعبه و المدينه و ليالي شهر رمضان إلى غير ذلك، و هذا لا يدلّ على اعتبار نيه السبب، نعم في بعض الأخبار

«يغتسل يوم الخميس ليوم الجمعة» و يمكن تنزيله على وجه ينافي ما ذكرناه. و أمّا التمسك بروايته

«إنّما الأعمال بالنيات» و

«إنّما لكلّ امرئ ما نوى» فقد بيّنا أنّ المستفاد منهما توقّف العمل على نيته، لا توقّف ترتّب غاياته عليه على نيتها، و من جملتها أجزاء العمل من جهه الخصوصيات المنضمّه إليه و إن لم يعلم بها فمن صلّى في مسجد يترتب أجر الصلاه في ذلك المسجد على صلاته و إن لم يعلم بكونه مسجداً، و كذا لو صلّى و اقتدى به جماعه أعطى أجر الإمام و إن لم يعلم باقتدائهم، و من صام يوم الغدير و لم يعلم به أعطى أجر صوم يوم الغدير، إلى غير ذلك عملاً بإطلاق ما دلّ على ترتّب الأجر المخصوص على ذلك العمل؛ نعم قد يتوقّف ترتّب خصوص أجر على نيته و ذلك فيما إذا كان [B ٥١/] العمل في نفسه خالياً عن ذلك الأجر، و إنّما بلغ العامل خبر يترتبه عليه ففعله التماس ذلك الأجر فيؤتى حينئذ و إن لم يكن كما بلغه (١) للنصّ لا مطلقاً، لعدم الدليل.

[القسم الثالث من الأقسام الثلاثة] [أن يكون بعضها واجبا، وبعضها مندوبا]

الثالث: أن يكون بعضها واجبا، و بعضها مندوبا فإن نوى الجميع تداخلت على

ص: ٤٩٨

١- (١) - للعثور على الأقوال حول خبر «من بلغ...» انظر ما أفاده الفقيه المحقق السيّد البجنوردى في القواعد الفقهيّه، ج ٢، ص ٣٢٥، القاعده ٣٥.

المشهور كما حكاه بعض المتأخرين؛ (١) و في الخلاف الإجماع عليه، لكن فرض المسألة في غسل الجنابه و الجمعة (٢)، و الظاهر أنه مثال؛ و استقر في التذكرة بطلان الغسل؛ و به قطع في المختلف؛ و اختاره في جامع المقاصد، (٣) و المعتمد الأول، و يدل عليه صحیحه زرارہ، و مرسله جميل المتقدمين.

و احتج في المختلف على البطلان بأنه «لا بد من تيبه الوجه، فإن نوى الوجوب عن الجمعة و الجنابه لم يجزه لأنه يكون نوى الوجوب فيما ليس بواجب، فيكون قبيحا، فلا يتقرب به إلى الله تعالى، و إن نوى الندب لم يوقع غسل الجنابه على وجهه، و إن نواهما [معا] كان الفعل الواحد قد نوى به الوجوب و الندب معا، و هما ضدان فلا يقع عليهما، و لا على أحدهما، لأنه ترجيح من غير مرجح».

و الجواب أنه لا يخلوا إما أن يكون وجوب الغسل و استحبابه غيريين لرفع حاله رديه من حدث أو غيره؛ أو لتحصيل صفة كماله من طهاره، أو نظافه مترتبة عليه؛ أو يكونا نفسيين؛ أو يكون أحدهما نفسيا و الآخر غيريا، فإن كانا غيريين فلا منافات بينهما مع تعدد الغير، كما هو محل البحث، فلا مانع من الاجتماع في مورد واحد، لأن التنافي المتوهم هناك إن كان باعتبار الجنس فهو باطل قطعاً، ضروره أن رجحان شيء لشيء لا ينافي رجحانه لغيره، بل يؤكده؛ و إن كان باعتبار الفصل فهو أيضا باطل، لأن المنع من تركه لشيء كما هو فصل الوجوب الغيري لا ينافي عدم المنع لغيره، كما هو فصل الاستحباب الغيري. و ما ذكره بعض علماء الأصول من أن «فصل الاستحباب جواز الترك» فخارج عن التحقيق، أو بطل معه حصر الأحكام في الخمسة؛ و كذا إذا كان أحدهما نفسيا و الآخر غيريا، إذ المنع من ترك العمل، أو عدمه لنفسه لا ينافي عدم المنع

ص: ٤٩٩

-
- ١- (١) - ذخيره المعاد، ج ١، ص ٩ و انظر: مفاتيح الشرائع، ج ١، ص ٥٥؛ مصابيح الظلام، ج ٤، ص ١٠٨-١١٣.
 - ٢- (٢) - الخلاف، ج ١، ص ٢٢١.
 - ٣- (٣) - تذكرة الفقهاء، ج ٢، ص ١٤٨؛ مختلف الشيعه، ج ١، ص ١٥٦، م ١٠٧؛ جامع المقاصد، ج ١، ص ٧٦.

غيره، أو المنع له؛ وإن كانا نفسيين فلا كلام في تنافيهما ضروره أن المنع من ترك الفعل لنفسه ينافى عدمه كذلك كالغيريين مع اتحاد الغير؛ وحينئذ فإن جعلنا التيه، و التقييد بها جزء [A ٥٢/] من العمل فلا إشكال، لتغاير المركبين في الخارج، فلا يلزم من اتصافهما بهما اجتماعها في محل واحد. و أما استلزام ذلك اجتماع الوجوب و الاستحباب في الجزء فغير ضائر لأنهما غيريان لمتغايرين، أو في ضمن مركبين، و لا بأس باجتماعهما، - و تمام تحقيق ذلك يطلب ممّا حرّراه في علم الأصول - و إلا كان مرجع الاستحباب على أفضلية الفرد المشتمل على القصدين كاستحباب الفريضة في المسجد، و لا إشكال فيه، فاتّضح ممّا حقّقنا صحّه الجمع بين تيه الوجوب و الاستحباب على غير التقدير الأخير، و فيه ينوى الوجوب خاصّه على أن تيه الوجه غير معتبره عندنا، كما حقّقناه سابقاً؛ و إن نوى البعض أجزاً عن المنوى، و إن كان مندوباً على المشهور عملاً - بإطلاق دليله، و عن المندوب إن كان واجباً، خصوصاً إن كان غسل جنبه، لعموم الصحيحه السابقه دون العكس، وفاقاً للمشهور للأصل؛ و ضعف عموم الروايه بمخالفه الشهره.

و ذهب الشيخ في الخلاف إلى أنّه إن اجتمع غسل جنبه و الجمعه، فإن نوى جنبه أجزاً عنهما؛ و إن نوى الجمعه دون جنبه لم يجز عن أحدهما، أما عن غسل جنبه فلعدم تيتها، و أما عن غسل الجمعه فلاّنه إنّما شرع للتنظيف و زياده التطهير، و لا يصحّ ذلك في حقّ الجنب». (١) و اختار هذا القول في ظاهر المبسوط (٢)؛ و قال في السرائر (٣) «إن نوى غسل جنبه أجزاً عنه و عن غسل الجمعه، و إن نوى عن غسل الجمعه أجزاً عنه، و بقى عليه غسل جنبه»؛ و عارض الشيخ بأنّ الحائض يصحّ منها غسل الإحرام و الجمعه مع كونها كالجنب (٤)؛ و اختار هذا القول في الجامع (٥)؛ و استشكل في المعبر في الإجزاء عن

ص: ٥٠٠

١- (١) - الخلاف، ج ١، ص ٢٢٢، م ١٩٢.

٢- (٢) - المبسوط، ج ١، ص ٦٧.

٣- (٣) - السرائر، ج ١، ص ١٢٤.

٤- (٤) - السرائر، ج ١، ص ١٢٤.

٥- (٥) - الجامع للشرائع، ص ٣٤.

المندوب لو نوب الواجب لاشتراط تيه السبب في الأغسال المندوبه قال: «و لا يفتقر في الواجبه إلى ذكر السبب، بل يكفي تيه رفع الحدث أو الاستباحه» (١).

و ذهب جماعه من (٢) المتأخرين إلى الإجزاء عن الجميع، سواء كان المنوى واجبا أو مندوبا، و سواء كان الواجب غسل جنابه [B ٥٢/] أو غيره، و هو ظاهر الصدوق في الفقيه حيث روى في باب الصوم مرسلا

«إن من جامع في أول شهر رمضان، ثم نسي الغسل حتى خرج شهر رمضان أن عليه أن يغتسل، و يقضى صلاته و صومه إلا أن يكون قد اغتسل للجمعه فإنه يقضى صلاته و صومه إلى ذلك اليوم و لا يقضى ما بعد ذلك»، (٣) و يدل عليه -مضافا إلى تلك الروايه- عموم الصحيحه السابقه؛ و الروايه ضعيفه بالإرسال، و قول صاحب الحدائق «إن الأصحاب تلقوا بالقبول» (٤) ممنوع، بل الأكثر على ترك العمل بها في المقام، و منه يظهر ضعف عموم الصحيحه.

و ينبغي التنبه على أمور:

[الأمر الأول: المراد بالأغسال الواجبه فيما مرّ الأغسال المبيحه، و هي الأغسال الخمسه، فإنها واجبه في الأصل حتى غسل الميت على المشهور (٥)، و إن وقعت مندوبه كما لو فعلها قبل وجوب مشروط بالطهاره على القول بعدم وجوبها لنفسها، و بالمندوبه ما هي مندوبه في الأصل، و هي ما عداها عدا غسل الميت فإنها مندوبه في الأصل على المشهور، و إن وجبت بالنذر و شبهه؛ نعم من منع تداخل الواجب و المندوب لامتناع اجتماع الوصفين المتضادين في محل واحد فينبغي أن يريد تداخل الواجب و المندوب الفعلين سواء كانا في الأصل كذلك أم لا، فيتناول تداخل غسل الجمعه و الزيادة على القول بوجوب الأول، و مثله غسل الإحرام؛ أو وجب أحدهما بالنذر على القول الآخر

ص: ٥٠١

١- (١) -المعتبر، ج ١، ص ٣٦١.

٢- (٢) -في المخطوط «في» بدل «من».

٣- (٣) -من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١١٩، ح ١٨٩٨.

٤- (٤) -الحدائق الناضره، ج ٢، ص ٢٠٣.

٥- (٥) -انظر: مستند الشيعه، ج ٣، ص ٦٠.

بخلاف تداخل غسل الجنابه إذا وجب و غسل الجمعة المنذور؛ أو على القول بوجوبه.

و أمّا غسل الميت ففي تداخله مع سائر الأغسال الواقعة الثابتة عليه في حياته وجه، يدلّ عليه صحيحه زراره المتقدّمه في ميت مات و هو جنب قال:

«يغسل غسلًا واحدًا يجرى ذلك للجنابه و لغسل الميت لأنهما حرمتان اجتماعاً في حرمه واحده» (١)، و صحيحه عيص بن القاسم

«غسل غسلًا واحدًا» (٢)، و في روايه أبي بصير

«ليس عليه إلا غسله واحده» (٣)، و موثقه عمّار

«في المرأة [A ٥٣/] إذا ماتت في نفاسها كيف تغسل؟ قال:

مثل غسل الطاهر و كذلك الحائض و كذلك الجنب، إنّما يغسل غسلًا واحدًا فقط» (٤)، فربّما يستفاد من ضمّ الروايه الأولى إلى الأخيره تداخل الأغسال [و] إنّما يخاطب بها المحدث دون غيره للدخول في الواجب المشروط بالطهاره لا لنفسها، و كلاهما متفتيان في المقام؛ و يمكن دفعه بأنّ المستفاد من أخبار الباب ارتفاع حدث الجنابه و غيره عن الميت بتغسيه غسل الميت و هذا لا يقتضى مخاطبه غير المحدث بالرفع، و لا وجوبه لنفسه؛ و لو حصل في حقّ المولود موجب غسل كمس الميت لم تدخل في غسل المولود للأصل.

[الأمر] الثاني: لا ريب في عدم تداخل غسلات الوضوء في غسلات الغسل؛ و في تداخل أبعاض الغسل في مثله بدون الكلّ حيث يناط بالتيه- كما لو غسلت رأسها بتيه غسل الحيض و المس، ثمّ غسل الباقي مرّه بتيه إتمام غسل الحيض و أخرى بتيه إتمام غسل المس، أو فعلت ذلك في الشقّ الأيمن خاصّه، ثمّ عادت في الأيسر على الجميع، أو فرقت أولًا ثمّ عدلت إلى الجمع مع العود إلى التفريق- و عدمه وجوه: من أنّ جواز التداخل في الكلّ يستلزم جوازه في البعض؛ و من أنّ الأصل عدم جواز التداخل، خرجنا عنه في الكلّ و في الجزء في ضمن الكلّ للدليل، و يبقى الباقي؛ و يدلّ على الوجه الثالث

ص: ٥٠٢

١- (١) -الكافي، ج ٣، ص ١٥٤، ح ١.

٢- (٢) -تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٣٣، ح ١٣٨٩.

٣- (٣) -نفس المصدر، ص ٤٣٢، ح ١٣٨٥.

٤- (٤) -نفس المصدر، ح ١٣٨٢.

-و هو جواز العدول من الجمع إلى التفريق دون العكس-أنها مخيره أولاً بين الجمع و التفريق، فإذا اختار الجمع جاز التفريق لأنه يقتضى الأصل بخلاف العكس؛ وفيه قوّه خصوصاً إذا حدث تيه التفريق في الأثناء.

[الأمر] الثالث: يجوز للحائض أن تغسل غسل الجنابه قبل انقطاع دمها، كما صرح به بعض الأصحاب (1) لإطلاق الأمر بغسل الجنابه الشامل لحال الحيض، و لموثقه عمّا المتقدمه المصّرّحه بالجواز؛ و كذا الحال في سائر الأغسال و الأحداث مع اختلاف النوع، و أمّا مع اتحاده فلا، فلا يجوز للحائض أن تغتسل قبل انقطاع دمها عن حيضها المتقدم، و كذا في النفاس؛ و في اتحاد [53/ B] نوع الحيض و النفاس هنا نظر.

[الأمر] الرابع: حيث نقول بإجزاء غسل منوى به عن سبب خاص عن غير المنوى، فلو نوى عدم الإجزاء عند نفى صحّحه غسله وجوه، و التنبيه عليها فيما لو توجّضاً المحدث بالنوم و البول، و نوى رفع حدث النوم مع تيه عدم رفع حدث البول؛ و يمكن الفرق بين المسألتين بناء على الصحّحه بمنع عموم أدلّه المقام للإجزاء حتى مع تيه الخلاف، بخلاف مسأله الوضوء، و ليس بمرضى.

[الأمر] الخامس: تداخل الأغسال حيث نقول بوقوعه بدون التيه عزيمة؛ و حيث نقول بتوقعه على التيه رخصه. و قال الفاضل [الأردبيلي]: «الظاهر» أنّ تجويز التداخل رخصه فلا ينافى التعدّد بالاحتياط» (2)؛

و استدلّ بما ورد من أنّ للحائض أن تغتسل غسل الجنابه قبل الانقطاع.

و فيه- كما تبه عليه شارح الدروس -: أنه لا يتناول صورته إمكان التداخل كما هو محل البحث، (3) و قال في شرح المفاتيح: «ليس التداخل على سبيل القهر و العزيمة كما توهمه صاحب الذخير و متابعوه (4) ثمّ استدلّ على ردّهم بأنّ لفظ الإجزاء الوارد في

ص: ٥٠٣

١- ((١)) -راجع: جواهر الكلام، ج ٣، ص ٣٩٢-٣٩٣.

٢- ((٢)) -مجمع الفائده و البرهان، ج ١، ص ٨٣.

٣- ((٣)) -مشارك الشموس، ج ١، ص ٦٩.

٤- ((٤)) -مصايح الظلام، ج ٤، ص ١١٣-١١٤؛ و في المصدر المطبوع «موافقوه» بدل «متابعوه».

أخبار الباب يدلّ على أنّه أقلّ مراتب الواجب و إنّ الفضل في التعدّد، مضافاً إلى أنّ

«أفضل الأعمال أحزها»، و أنّه يستلزم تفويت فضيله غسل الجمعة و هي في فعله عند الزوال إذا اغتسل للجنابه بعد الفجر.

أقول: إن أراد منع التداخل القهري مطلقاً لتوقف التداخل على نيته الجميع مطلقاً، أو عدم نيته الخلاف و لو حيث يحصل التداخل بدون نيته فله وجه خصوصاً على التقدير الأوّل؛ إلاّ أنّنا قد بينا عدم الحاجة إلى نيته رفع غير الجنابه في الأحداث المجامعه معها. و قد مال إليه الفاضل المذكور عند بيان ذلك، و استشكل في صحّته الغسل إذا نوى به عدم رفع بقيه الأحداث، و على هذا فلا يستقيم قطعه هنا بعدم التداخل مطلقاً؛ و إن أراد منع كون التداخل قهرياً مطلقاً، و إن لم نعتبر نيته الجميع، و لو في بعض الصور، و لا عدم نيته الخلاف فغير معقول؛ ثمّ لا يلائم أنّ لفظ الإجزاء يشعر بأنّ المجزى أقلّ المراتب في كلّ مورد، نعم يشعر به في بعض الموارد و ليس المقام منه، سلّمنا لكن هذا [A 54] [الإشعار بتعيين إلغائه عند تعدّد اعتباره مع أنّنا لم نلتزم بالتداخل القهريّ مطلقاً، بل بتداخل رفع غير الجنابه في رفعها فلا مانع حينئذ من أن يكون الأفضل أن تغتسل لغير الجنابه أوّلاً ثمّ تغتسل لها؛ و أمّا

«أنّ أفضل الأعمال أحزها» (1) فمخصوص بما إذا ثبت مشروعية الأحمز لا مطلقاً، و فوات فضيله غسل الجمعة في الفرض المذكور، بناء على دخوله في غسل الجنابه بعد الفجر قهراً لا يصلح دليلاً لإمكان تقدّم غسل الجنابه على الفجر، مع احتمال تخصيص رجحان التأخير بغير هذه الصورة.

[الأمر] السادس: في كلّ مقام نحكم بالتداخل فيه، سواء قلنا به مع نيته أو بدونها يعتبر اجتماع الأسباب قبل الغسل، و عليه ينزل قوله عليه السلام في المرسله

«أجزأه عن كلّ غسل يلزمه ذلك اليوم» فلو حدث بعضها في أثناء أو بعده لم تتداخل.

ص: ٥٠٤

١- ((١)) - الحديث نبوي مرسل رواه في مجمع البحرين، ج ١، ص ٥٧٣؛ و النهاية لابن أثير، ج ١، ص ٤٤٠ و انظر ما أفاده شيخنا البهائي في مفتاح الفلاح، ص ٣٢ و المحقّق الكركي في الرسالة الجعفريّة (رسائل المحقّق الكركي، ج ١)، ص ٧٩.

[الأمر] السابع: قال في جامع المقاصد: «لم يذكر الأصحاب في الوضوء إذا اجتمع له أسباب، هل يكفي عنها وضوء واحد أم لا بدّ من التعدد؟ لكن يلوح من كلامهم، أنّ الوضوء الرفع للحدث كاف في مثل التلاوه، و دخول المساجد، و الكون على الطهاره، و زياره المقابر، و السعى فى الحاجه؛ و حيث يمتنع الرفع، كما فى نوم الجنب، و جماع المحتلم و أمثالهما ممّا شرع الوضوء فيه مع وجود المانع من الرفع ينبغى التعدّد»، انتهى. (١)

قلت: بل لا- يبعد فى القسم الأخير الاكتفاء بوضوء واحد إذا نوى به الجميع، إلا أنّ الأصل يقتضى المصير إلى ما ذكره. و ذكر شارح الدروس (٢) للتداخل هنا احتمالات وقوعها على أقوالهم فى تداخل الأغسال، و لم نقف له على وجه ظاهر.

[الأمر] الثامن: لا يتداخل التيمّم عن الوضوء، و التيمّم عن الغسل إذا وجبا مطلقا للأصل، و ربّما يأتى على قول فى محلّ التداخل على الأصل، إلا- اجتزاء عنهما بتيمّم واحد، و ليس بشىء؛ و فى تداخل تيمّم الأغسال مطلقا أو مع التيه و جهان؛ من أنّ التيمّم يقوم مقام الغسل فحيث يجزى غسل واحد يجزى تيمّم واحد، و لأنّ الأحداث، و إن اختلف أنواعها مشتركة [B ٥٤/] فى معنى واحد فإذا نوى بالتيمّم الاستباحه من الحدث أفادها فلا يبقى مانع يحتاج إلى التيمّم، و من أنّ الأصل عدم التداخل، و الذى دلّت عليه الأخبار إنّما هو تداخل الأغسال خاصّه لا ما هو يدلّ عنها، و لأنّ ثبوت حكم الإجزاء فى الأقوى لا يستلزم ثبوته فى الأضعف، و هذا أحوط.

[المقام الثالث فى بيان محلّ التيه فى الوضوء]

لا- خلاف فى إجزاء التيه إن وقعت مقارنة لأوّل غسل الوجه المعتبر، و هو أوّل أفعاله له الواجبه، كما أنّه لا خلاف ظاهر فى عدم جواز تأخيرها عن ذلك؛ و أمّا ما نقله فى الذكرى عن ابن الجنيد من جواز الإتيان بتيه الوضوء فى أثناءه، (٣) فقد مرّ فى أوّل مبحث التيه أنّه

ص: ٥٠٥

١- (١) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٧٧.

٢- (٢) - مشارق الشمس، ج ١، ص ٦١.

٣- (٣) - ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١٠٥.

غير واضح؛ وإنما الخلاف في جواز تقديمها عند غسل اليدين حيث يستحب، وهو أن يكون الوضوء من حدث البول، أو الغائط، أو النوم و عند المضمضه و الاستنشاق، فعن الأكثر جواز تقديمها عند غسل اليدين، و إليه ذهب الشيخ في المبسوط، و ابن حمزه في الوسيله، و المحقق في الشرائع و النافع، و العلامه في المنتهى و التذكره و التحرير و الإرشاد، (١) بل صرح فيما عدا النافع و التذكره و الإرشاد بالاستحباب؛ و الظاهر على هذا القول جواز تقديمها عند المضمضه و الاستنشاق أيضا، بل جعله في الروض أولى لقبهما إلى الواجب، (٢) و عن البيان و النقليه أن تأخيرها إلى غسل الوجه أولى، (٣) و عن ابن طاوس أنه توقف في ذلك في البشرى (٤)، و عن ظاهر الغنيه و موضع من السرائر أنها تقدم عند المضمضه و الاستنشاق لا عند غسل اليدين، قال في الغنيه: «و إذا كان المضمضه و الاستنشاق أول ما يفعل من الوضوء فينبغي مقارنة التيه لابتدائهما» (٥). و قريب منها عباره السرائر في هذا الباب، (٦) و صرح في باب الجنابه بجواز تقديمها عند غسل اليدين، و الظاهر أن مبنى الخلاف على أن تلك الأفعال هل هي من آداب الوضوء، أو أجزاءها المندوبه؟ فعلى الأول لا. يصح تيته عندها بأن ينوى كونه موقعا للوضوء بها و بما بعدها من الأفعال للتشريع، و على الثاني يصح التيه، بل يتوقف قصد التعبد بها على تيه الوضوء بها إن التزموا بأن [A ٥٥/٥] مشروعيتها على وجه الجزئي خاصه كما هو الظاهر على هذا القول، و به يشعر عباره الغنيه المتقدمه؛ نعم لو قيل بأنها مشروععه على الوجه الأعم، جاز قصد التعبد بها على الوجهين، لكن لا يخلو من بعد، و دلالة الأخبار المشتمله عليها على كونها آدابا أقرب من دلالتها على كونها أجزاء، مضافا إلى تعليله عليه السلام

«غسل اليد من حدث

ص: ٥٠٦

-
- ١- (١) - المبسوط، ج ١، ص ٣٩؛ الوسيله، ص ٥١؛ شرايع الإسلام، ج ١، ص ٢٠؛ المختصر النافع، ص ٥؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ١٥؛ تذكره الفقهاء، ج ١، ص ١٤١؛ تحرير الأحكام، ج ١، ص ٧٤؛ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٢٢٢.
- ٢- (٢) - روض الجنان، ج ١، ص ٩٥.
- ٣- (٣) - البيان، ص ٤٣؛ النقليه، ص ١٨٨.
- ٤- (٤) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٠٨.
- ٥- (٥) - غنيه النزوع، ص ٥٤.
- ٦- (٦) - السرائر، ج ١، ص ٩٨.

النوم بأنه لا يدرى أين باتت يده» ، (١) حيث يشعر بأن المقصود به رفع النجاسه الوهميه، و قول الباقر عليه السّلام في صحيحه زراره

«المضمضه و الاستنشاق ليسا من الوضوء» . (٢)

و قوله عليه السّلام

«ليس المضمضه و الاستنشاق فريضه و لا سنّه» (٣)؛ أى من أجزاء المسنونه، جمعا بينها و بين ما دلّ على كونهما من سنن الوضوء فتعيين التّيه عند غسل الوجه أوضح.

و لا- فرق فيما مرّ بين أن يجعل التّيه عباره عن الإخطار بالبال أو لا، لأنّ إشكال التشريع يجرى على التقديرين. و يمكن القول بجواز التقدير على تقدير كونها آدابا أيضا؛ أمّا على القول بأنّ التّيه هى الداعى فواضح لاقتترانه بأول العمل، و إن تقدم الإخطار؛ و أمّا على القول بالإخطار فبناء على عدم إخلال مثل هذا الفصل بالمقارنه العرفى فنوى الإتيان بالآداب و الأفعال معا؛ و لا يخفى ما فيه، بل الوجه تنزيل الخلاف على ما مرّ، و لم يتعرضوا لتقديم (٤) التّيه عند السّؤال مع أنّه من سنن الوضوء، بل قد روى أنّه شرط منه، و كذا التسميه، و لعلّه وفاق منهم على كونهما من الآداب؛ قال فى الذكرى: «لعلّه لسلب اسم الغسل المعترى فى الوضوء عنهما»، انتهى (٥)؛ و الروايه محموله على المبالغه.

[الأمر الثانى: غسل تمام الوجه]

الثانى: غسل تمام الوجه، و وجوبه ثابت بنصّ الكتاب و السنّه و الإجماع. (٦) و تحقيق الكلام فى ذلك يتمّ برسم مباحث:

[المبحث]الأوّل: المعترى فى الغسل إجراء الماء الكائن فى المغسول من موضع منه إلى آخر بنفسه، أو بمعاون على المشهور، لأنّه المتبادر من الغسل المأمور به فى الكتاب

ص: ٥٠٧

١- (١) - صحيح البخارى، ج ١، ص ٢٥؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٢٣٣، ح ٢٧٨؛ و انظر منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٩٢.

٢- (٢) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٧٨، ح ١٩٩.

٣- (٣) - نفس المصدر، ح ٣٠٢.

٤- (٤) - و لكن فى المخطوطه «التقديم».

٥- (٥) - ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١١٨.

٦- (٦) - انظر: معتمد الشيعه، ص ١٨٠؛ مفتاح الكرامه، ج ٢، ص ٣٦٤.

و السنه عرفا فثبت لغه و شرعا بضميمه أصله عدم النقل، مع مساعده بعض عبائر أهل اللغه عليه، يؤيده مقابلته للمسح فى الآيه و الأخبار؛ و مما يدل على اعتبار الإجراء قوله عليه السلام فى الجنب:

«ما جرى عليه الماء من جسده قليله و كثيره [B ٥٥/] فقد أجزأ» (١)، و لا- فارق بين الوضوء و الغسل؛ و ما دل على عدم إجزاء غسل موضع المسح كصحيحه زراره و روايه محمد بن مروان، و مما يدل على كفايه الإجراء بمعاون بعد إطلاق ما مرّ، ما دل على كفايه كفّ للوجه و كفّين للذراعين من الأخبار البيانيه، و غيرها، فإنّ إجراء ذلك على تمام العضو من غير معاون غير ممكن عادة. و إنّما اعتبرنا كون الماء فى المغسول، احترازا عن المسح بالبله اليسيره الكائنه فى الماسح فإنّه، و إن استلزم إمرار تلك البله من موضع إلى آخر، إلاّ أنّه لا يسمّى غسلا؛ و يمكن الاستغناء عنه بذكر الإجراء لأنّ ذلك لا يعدّ إجراء.

و قيل: بل يرجع فى الغسل إلى العرف، و هو يرجع إلى القول المختار إلاّ أن يخالفنا فى تعيينه.

و قيل: بل يكفى الدهن (٢) لقوله عليه السلام فى صحيحه محمد بن مسلم:

«إنّ المؤمن لا ينجسه شيء، و إنّما يكفيه مثل الدهن» (٣)، و فى الصحيحه الأخرى

«ياخذ أحدكم الراحه من الدهن فيملاؤها بها جسده، و الماء أوسع من ذلك»، (٤) و فى صحيحه زراره

«إذا مسّ جلدك الماء فحسبك» (٥)؛ و حملها على الغسل الخفيف، و الإجراء بمعاون، أو عدم لزوم الدلك طريق جمع بينها و بين ما مرّ، فيتعيّن، خصوصا مع موافقه الشهره و الاحتياط اللازم مراعاته فى مثل المقام.

و يمكن حمل كلام القائل بذلك عليه أيضا.

ص: ٥٠٨

١- ((١)) -الكافى، ج ٣، ص ٢١، ح ٤.

٢- ((٢)) -انظر: الحدائق الناضره، ج ٢، ص ٢٢٢.

٣- ((٣)) -من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٨، ح ٧٨.

٤- ((٤)) -الكافى، ج ٣، ص ٢١، ح ١.

٥- ((٥)) -نفس المصدر، ص ٢٢، ح ٧.

و عن الشيخين (١) أنه خصّ جواز الدهن بصورة الضرورة لصحيحة عليّ بن جعفر فيمن يجد الماء القليل:

«...و إن كان الوضوء غسل وجهه و مسح يده على ذراعيه و رأسه و رجليه»، و قوله عليه السّلام فيمن يجد ثلجا و صعيدا أيّهما أفضل؟ فقال:

«الثلج إذا بلّ جسده و رأسه أفضل» (٢)؛ و الوجه حملهما- كالأخبار السابقة- على الغسل الخفيف، و عن الذكرى «لعلّهما أراداه به ما لا جريان فيه أو الأفضليّ» (٣)؛ قال في كشف اللثام: «يعنى أفضليّ ما يزيد على الدهن عند عدم الضرورة» (٤)؛ و في المعتمد «ظنّ قوم [منا] (٥) إنّ دهن الأعضاء في الطهارة يقصر عن الغسل و منعوا عن الاجتزاء به إلّا في حال الضرورة، و هو خطأ، فإنّه لو لم يسمّ غسلا لما [جاز] (٦) اجتزاء به، لأنّه لا يكون ممثلا، و إن كان غسلا لم يشترط فيه الضرورة». انتهى (٧)، و هو حسن.

و اعلم: أنّ الغسل كما يتحقق بصبّ الماء و إجرائه [A ٥٦/] بمعاون يتحقق بالغمس، فلو غمس وجهه في الماء أجزاء، و الحكم لعلّه موضع وفاق، و في المدارك نسبه إلى مذهب الأصحاب (٨) مؤذنا بدعوى الإجماع، و يدلّ عليه إطلاق الآيه و الأخبار الآمره بغسل الوجه فإنّه يتناول صورته الغمس أيضا. و عن ظاهر ابن الجنيد «وجوب إمرار اليد لحكايه وضوئه، و لأنّه المعهود في الغسل»؛ (٩) و يضعفه إمكان أن يكون ذلك ارتكابا لأسهل الفردين، مع أنّ الغسل بطريق الغمس كثيرا ما لا يتيسّر كالوضوء بالمطر، فلا يدلّ العدول عنه على عدم كفايته؛ ثمّ هل يعتبر في الغمس جريان الماء على العضو، و لو بتحريكه، أو يكفي استيلاء الماء عليه؟ وجهان، و في الثاني قوّه لمساعدته العرف عليه، و يؤيده قوله عليه السّلام:

«إذا مسّ جلدك الماء فحسبك»، و لا ينافي ذلك ما ذكرناه من اعتبار الجريان في صدق الغسل لاختصاصه بغير صورته الغمس.

ص: ٥٠٩

١- (١) - انظر: المقنعه، ص ٥٩؛ النهاية، ص ١٥؛ التهذيب، ج ١، ص ٤١٧، ج ١٣١٥.

٢- (٢) - نفس المصدر، ص ٤١٦، ح ١٣١٥.

٣- (٣) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٣٠.

٤- (٤) - انظر: كشف اللثام، ج ١، ص ٥٢٥-٥٢٦.

٥- (٥) - أضفناهما من المصدر المطبوع.

٦- (٦) - أضفناهما من المصدر المطبوع.

٧- (٧) - المعتمد، ج ١، ص ٣٧٩.

٨- (٨) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٩٧.

٩- (٩) - انظر: ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٣٠.

[المبحث]الثانى: الوجه عندنا ما بين قصاص الشعر إلى آخر الذقن طولاً، وما دارت عليه الإبهام و الوسطى عرضاً، وهذا التحديد موضع وفاق عند أصحابنا على الظاهر.

و عن الخلاف و الغنيه الإجماع عليه. (١) و عن المعبر و المنتهى «أنه مذهب أهل البيت عليهم السلام، و القدر الذى رواه المسلمون». (٢)

و يدلّ عليه بعد ذلك، ما رواه الصدوق فى الصحيح عن زراره، عن أبى جعفر عليه السلام قال:

«قلت له أخبرنى عن حدّ الوجه الذى ينبغى أن يتوضأ الذى قال الله عز و جل، فقال: الوجه الذى قال الله و أمر الله عزّ و جلّ بغسله الذى لا ينبغى لأحد أن يزيد عليه و لا تنقص منه- إن زاد عليه لم يؤجر و إن نقص منه أثم- ما دارت عليه الوسطى و الإبهام من قصاص شعر الرأس إلى الذقن، و ما جرت عليه الإصبعان مستديراً فهو من الوجه، و ما سوى ذلك فليس من الوجه، قلت الصدغ من الوجه؟ قال: لا». (٣)

و رواه فى الكافى و التهذيب فى الصحيح، عن حريز عن زراره بطريق الإضمامار، (٤) و رواه فى الخلاف و المعبر عن حريز عن أحدهما عليه السلام (٥)، و لعلّ صاحب المعبر نقله عن الخلاف، و كأنّ «زراره» ساقط فيه عن قلم الشيخ.

و رواه إسماعيل بن مهراّن قال:

«كتبت إلى الرضا عليه السلام أسئله من حدّ الوجه؟ فكتب:

من أوّل الشعر إلى آخر الوجه، و كذلك الجبينين». (٦)

ثمّ الدوران الذى عليه مدار التحديد [B ٥٦/] فى صحيحه زراره بوجهين:

الأوّل: وضع الإصبعين على طرفى القصاص مبسوطتين و سبجها بطريق الإدارة على أطراف اللحين إلى أن يجتمع رأسيهما فى الذقن.

ص: ٥١٠

١- (١) - الخلاف، ج ١، ص ٧٦، م ٢٣؛ غنيه النزوع، ص ٥٤.

٢- (٢) - المعبر، ج ١، ص ١٤١؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ٢١.

٣- (٣) - من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٤٤، ح ٨٨.

٤- (٤) - الكافى، ج ٣، ص ٢٧، ح ١؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٥٤، ح ١٥٤.

٥- (٥) - الخلاف، ج ١، ص ٧٦؛ المعبر، ج ١، ص ١٤١.

٦- (٦) - الكافى، ج ٣، ص ٢٨، ح ٤.

الثانى: وضع الإصبعين مبسوطتين على الخطّ الموهوم بين القصاص و الذقن، و إثبات وسطهما، و إدارتهما على نفسيهما.

و اختلفوا فى تعيين المراد منهما، فذهب البهائى إلى الثانى، و تبعه المحدث الكاشانى (١)؛ و قيل بالأوّل، و هو الأوّل المعروف بين الأصحاب لأنّه المنساق من لفظ الحديث عرفا؛ و ما فهمه الشيخ البهائى أنسب بأفهام الممارسين للعلوم الرياضيه؛ و ممّا يؤيد الأوّل أنّه عليه السلام قد حدّ الطول بما بين قصاص الشعر إلى الذقن، و لم يبق إلاّ بين العرض فيكون التحديد المذكور مسوّقا لبيانه، و الذى يناسبه الدوران على الوجه المذكور، لكن يبعده أنّه يلزم على هذا أن يكون ما يحاذى طرفى طرف الأنف من الوجه أقصر ممّا يحاذى جانبيه، و التزامه بعيد كتنزيل الروايه على ما دارت عليه الإصبعان بتقدير عدم الأنف، أو الالتزام بأنّ ما يجب غسله من الوجه ذلك فيختلف معناه لغه و شرعا، إذ الظاهر اتّحادهما؛ و الوصف فى الروايه للتوضيح لا- للاحتراز؛ و ممّا يبعده الثانى أنّه يلزم أن يكون كلّ وجه مستديرا، مع أنّا نرى بالعيان أنّ كثيرا من الوجوه المستويه مائل إلى الاستطاله.

و حيث أن النسبه بين الوجهين عموم من وجه فالاحتياط يقتضى إدخال ما يقتضى أحدهما دخوله تحصيلا لليقين بالبراءه، و لو خرجت الإصبعان. و المراد بهما ما يتناول ما بينهما عن حد الاستواء طولا أو قصرا، رجع منهما إلى المستوى الخلقه؛ و لو خرج الوجه عن حدّ الاستواء صغرا أو كبرا، قدر له إصبعان [و]نسبتهما إليه كنسبتى إصبعى مستوى الخلقه إلى وجهه؛ و كذا الكلام فى الأنف على بعض الاحتمالات المتقدمه. ثم لا- ريب أنّ وجوه مستوى الخلقه مختلفه صغرا و كبرا كاختلاف أصابعهم طولا و قصرا، إلاّ أنّ الغالب مناسبه الأصابع للوجه، فلو اتّفق [A 57] الاختلاف فالظاهر الرجوع إلى الغالب؛ و إن كان كلّ منهما غير خارج عن حدّ الاستواء فإن للوجه حدّا واقعا لا يناط بالأصابع، و إنّما يعرف بهما لانطباقهما فى مستوى الخلقه عليه؛ و كذا الكلام فى قصاص الشعر فالأنزع (٢).

ص: ٥١١

١- (١) - الحبل المتين، ج ١، ص ٧١؛ مفاتيح الشرائع، ج ١، ص ٤٤-٤٥.

٢- (٢) - فى المخطوطه «فالأنوع» بدل «فالأنزع».

و الأعم (١) يرجعان إلى مستوى الخلقه بمعنى أنّهما يغسلان من موضع نسبته إلى وجههما كنسبه قصاص مستوى الخلقه إلى وجهه؛ و بيان آخر يعتبر لوجهها جبهه و جبين نسبتهما إلى بقيه وجههما كنسبه جبهه مستوى الخلقه و جبينه إلى وجهه.

و على هذا لا يختلف الحال فيما إذا كان وجهها خارجا عن حدّ الاستواء صغرا أو كبيرا أو لا.

ثمّ لا خفاء في أنّ مستوى الخلقه مختلفون في القصاص فصاحب قصاص منهم يغسل من قصاصه و لا إشكال، و أمّا غيرهم فهل المعتبر في حقّه الأعلى منهم، أو الأوسط، أو الأدون؟ ووجه: و الاحتياط يقتضى المصير إلى الأول، و الأصل إن أجريناه في المقام يقتضى الأخير و مراعاة الأوسط.

ثمّ إنهم بعد أن اتفقوا على تحديد الوجه بالحدّ المذكور اختلفوا في أمور:

[١] منها: الصدغ فالمشهور خروجه (٢)، و هو مصرّح به في صحيحه زواره السابقه، و عن الراوندى دخوله (٣)، و اختلفوا في تفسيره (٤) ففسّره أهل اللغه تارة بما بين العين و الأذن (٥)، و أخرى بالشعر المتدلى على هذا الوضع (٦)، و عن العلامة في المنتهى أنّه الشعر الذى بعد انتهاء المقدار المحاذى لرأس الأذن و ينزل على رأسه قليلا (٧)، و عن الذكرى «ما حاذى العذار فوقه» (٨).

ص: ٥١٢

- ١- (١) - الأتزع: فاقد شعر الناصيه أو من انحصر الشعر عن بعض رأسه؛ و يقابله الأعمّ و هو الذى نبت الشعر على بعض جبهته أو أشعر الجبهه. انظر: لسان العرب، ج ٨، ص ٣٥٢ و معجم ألفاظ الفقه الجعفرى، ص ٧٣.
- ٢- (٢) - ذخيره المعاد، ج ١، ص ٢٦؛ مصابيح الظلام، ج ٣، ص ٢٧٣؛ غنائم الأيام، ج ١، ص ١١٩؛ الحدائق الناضره، ج ٢، ص ٢٢٩.
- ٣- (٣) - فقه القرآن، ج ١، ص ١٣.
- ٤- (٤) - انظر: مفتاح الكرامه، ج ٢، ص ٣٧٢-٣٧٣.
- ٥- (٥) - انظر: الحدائق الناضره، ج ٢، ص ٢٢٨.
- ٦- (٦) - انظر: القاموس المحيط، ج ٣، ص ١٠٩؛ الصحاح ج ٤، ص ١٣٢٣؛ النهايه، ج ٣، ص ١٧.
- ٧- (٧) - منتهى المطلب، ج ٢، ص ٢٤.
- ٨- (٨) - ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١٢٢.

[٢] و منها: العذار، و هو الشعر النابت على العظم الذى يلى سمت الصماخ يتصل أعلاه بالصدغ و أسفله بالعارض، فعن الأكثر خروجه (١)؛ و عن المبسوط و الخلاف (٢) و ابن الجنيّد (٣) و صريح المحقّق الثانى و الشهيد الثانى دخوله. (٤)

[٣] و منها: مواضع التحذيف و هى ما بين الصدغ و النزعه، و ربّما فسّر بما بين منتهى العذار و النزعه (٥) فدخل الصدغ، أو بعضه فيه، و هو بعيد، فعن العلامة فى المنتهى و التذكرة القطع بخروجها (٦)، و ذهب جماعة إلى دخولها احتياطا (٧).

[٤] و منها العارض، و هو شعر المنحط عن محاذات الأذن يتصل أعلاه بالعذار و أسفله بما يقرب من الذقن، فعن الشهيدين دخوله، بل عن ثانيهما نقل الإجماع عليه. (٨) و عن المنتهى خروجه (٩)، و عن النهاية التفصيل [B ٥٧/] بين ما خرج منه عن حدّ الإصبعين فيخرج، و ما دخل فيه فدخل (١٠).

و التحقيق: أنّ النزاع فى دخول هذه الأمور الأربعة و خروجها -بعد الاتفاق على عدم وجوب غسل ما خرج عن الحدّ المذكور- ناشئ، إمّا من الاختلاف فى التفسير، فالحاكم بالدخول يفسّر ما يحكم بدخوله بما يدخل كلّه تحت الإصبعين، أو يدخل بعضه، و يؤيد به الدخول دخول البعض؛ و الحاكم بالخروج يفسّر ما يحكم بخروجه بما يخرج عن الحدّ،

ص: ٥١٣

- ١- (١) -انظر: الحقائق الناضرة، ج ٢، ص ٢٢٩.
- ٢- (٢) -المبسوط، ج ١، ص ٤١؛ الخلاف، ج ١، ص ٧٦.
- ٣- (٣) -كما فى ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٢٢.
- ٤- (٤) -حاشية الشرائع [حياه المحقّق الكركى و آثاره، ج ١٠، ص ٤٧]؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٣٦.
- ٥- (٥) -انظر: مفتاح الكرامة، ج ٢، ص ٣٧٥.
- ٦- (٦) -منتهى المطلب، ج ٢، ص ٢٤؛ تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٥٣.
- ٧- (٧) -منهم الوحيد البهبهاني فى المصايح، ج ٣، ص ٢٧٨.
- ٨- (٨) -الدروس الشرعية، ج ١، ص ٩١؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٣٦.
- ٩- (٩) -منتهى المطلب، ج ٢، ص ٢٤.
- ١٠- (١٠) -نهاية الأحكام، ج ١، ص ٣٦.

أو من جهة أنّ الحاكم بالدخول يعتبر الدوران لا بطريق الاستداره فيحكم بدخول ما يدخل في الحدّ، و الحاكم بالخروج يعتبر الدوران بطريق الاستداره فيحكم بالخروج؛ أو من جهة أنّ الحاكم بالدخول يعتبر المحاذي لطرفي الإصبعين - كما هو الظاهر من التحديد - فيحكم بدخول الكلّ، أو البعض، و الحاكم بالخروج يعتبر ما يلاقيه طرفا الإصبعين، و هو دون المحاذي فيحكم بالخروج؛ أو من جهة أنّ كلا - يراعى التحديد المذكور في حقّ نفسه، أو حقّ من يعتبر الحال به فيرى فيه الدخول، أو الخروج فيحكم به، فإنّ هذا القدر من الاختلاف ممّا لا يبعد حصوله في أفراد مستوى الخلقه. و النزاع على الأوّل لفظي، و على ما عدا الأخير حكمي موضوعي؛ و قد تبين ممّا تحقيق ما هو الحقّ منها.

و يمكن أن يكون النزاع في مواضع التحذيف مبتنيًا على وجه آخر، و هو أنّ القائل بالخروج يعتدّ بالشعر النابت عليها فيجعل قصاص الشعر فيها من حيث تنتهي، فإنّ جهة أعلى الوجه تنتهي إلى قصاص الشعر، و هو يختلف باختلاف المنبت علوًا و هبوطًا ما لم يخرج عن حدّ الوجه كالنزعيتين، و القائل بالدخول لا يعتدّ بذلك الشعر لخفّته و نعومته كشعر الجبهه، و المعتبر عنده في القصاص منتهى منبت الشعر الخشن، و ربّما يؤيّداه روايه إسماعيل بن مهران حيث دلّت على غسل الجنبيين (1) فإنّهما ربّما يتناولان بعض التحذيف.

[المبحث الثالث:]

المشهور بين الأصحاب وجوب البدأ بالأعلى في غسل الوجه (2)؛ و قيل: يستحب، و هو المنقول عن المرتضى (3)؛ و ابن إدريس (4) و مال إليه جماعه من المتأخرين (5)؛ و عن

ص: ٥١٤

١- ((١)) - الكافي، ج ٣، ص ٢٨، ح ٤.

٢- ((٢)) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٩٩؛ و انظر: تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٥٧؛ كشف الرموز، ج ١، ص ٦٦؛ زبدة البيان، ص ٣٩.

٣- ((٣)) - نقله عنه في التنقيح الرائع، ج ١، ص ٨١.

٤- ((٤)) - السرائر، ج ١، ص ٩٩.

٥- ((٥)) - كالسيد السند في المدارك، ج ١، ص ٢٠٠ و المحقّق السبزواري في الكفايه، ج ١، ص ١٦.

صاحب الإشارة أنه تعدّ من المسنون عدم كسر الشعر في اليدين (١)، وهو يشعر بنفى استحبابه في الوجه، وهو يقتضى إمّا وجوبه عنده، أو عدم الرجحان [A ٥٨/] مطلقاً، والمعتمد الأوّل.

و يدلّ عليه أمور الأوّل: ظاهر الآيه و الأخبار الأمره بغسل الوجه، فإنّ إطلاق الأمر به فيها ينصرف إلى ما هو الشائع المتعارف، وهو الغسل من الأعلى إلى الأسفل، جنح إلى التمسك به صاحب جبل المتين بعد أن قدح في حجّه المشهور؛ (٢) وفيه نظر، لمنع هذا الظهور، ولهذا لا يجب البدء بالأعلى في غسلات الغسل.

الثانى: الاحتياط اللازم مراعاته في المقام، للشكّ في حصول البراءة مع ترك البدء بالأعلى، فيجب المحافظه عليه تحصيلاً لليقين بالفراغ؛ ولا يقدح فيه إطلاق الأمر بغسل الوجه، بناء على عدم انصرافه إلى الغسل من الأعلى، لو هنه بمخالفه المشهور.

الثالث: صحيحه زراره قال:

«حكى لنا الباقر عليه السّلام وضوء رسول الله صلّى الله عليه وآله فدعا بقدح من ماء فأدخل يده اليمنى فأخذ كفاً من ماء فأسدله على وجهه من أعلى الوجه»، الحديث (٣).

وجه الدلاله أنّ فعله عليه السّلام قد ورد في مقام البيان، فيدلّ على الوجوب؛ واعترض عليه باحتمال تعلّق قصده عليه السّلام بالبدء بالأعلى لكونه أحد جزئيات مطلق الغسل لا للمخصوصه؛ ويضعف بأنّ الظاهر من حكاية الراوى للخصوصيه فهمه تعلّق القصد في البيان بها، ولهذا لم يتبّه على سائر الخصوصيات التي علم بعدم تعلّق القصد في البيان بها ممّا يعلم عاده بتحققها. نعم يتّجه الإشكال بأنّه عليه السّلام إنّما بين وضوءه صلّى الله عليه وآله أعنى الوضوء الذي كان يفعله، وهو ممّا يمكن أن يشتمل على بعض المندوبات فلا يدلّ على الوجوب، إلّا أن يضمّ إليه إطلاق ما دلّ على وجوب التأسى به صلّى الله عليه وآله، وهو بعد تسليمه معارض بإطلاق الأمر بالغسل، لكن يتّجه ترجيح الأوّل بمساعدته الشهره، و موافقه

ص: ٥١٥

١- (١) - إشاره السبق، ص ٧١.

٢- (٢) - الحبل المتين، ج ١، ص ٧١.

٣- (٣) - الكافي، ج ٣، ص ٢٤، ح ١.

الاحتياط؛ وقد يؤيد ذلك بما نقل عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بطريق الإرسال أَنَّهُ قَالَ حِينَ أَكْمَلَ وَضُوءَهُ:

«هذا وضوء لا يقبل الله الصلاة إلا به»؛ قلت: الرواية في الفقيه هكذا:

«و تَوْضُأُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّةً مَرَّةً وَقَالَ: هَذَا وَضُوءٌ لَا يَقْبَلُ اللهُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِهِ» (١)؛ وَهُوَ لَا تَعَلُّقٌ لَهُ بِالْمَقَامِ، إِلَّا أَنْ يُقَالَ الْمَحْكِيُّ فِي الصَّحِيحَةِ الْوَضُوءَ الَّذِي كَانَ يَدَاوِمُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ، بِنَاءٍ عَلَى أَنْ ذَلِكَ هُوَ الظَّاهِرُ مِنَ الْإِضَافَةِ.

الرابع: الصحيحه الأخرى عنه عليه السلام في حكاية وضوئه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

«ثُمَّ غَرَفَ فَمَلَأَهَا فَوَضَعَهَا عَلَى جَبِينِهِ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللهِ وَاسْتَدْلَهُ عَلَى أَطْرَافِ [B ٥٨٧] [حَيْثَهُ] (٢) الْحَدِيثُ، وَرَوَاهُ فِي الْفَقِيهِ مَرْسَلًا (٣) [وَوَجْهَ الدَّلَالَةِ أَنَّ بَدَأَتْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْجَبْهِ يَدْلُ عَلَى تَعْيِينِهَا، لَمَّا مَرَّ، فَثَبَّتَ الْبَدَأَ بِأَعْلَاهَا بِالْإِجْمَاعِ الْمَرْكُوبِ.

الخامس: ما نقل عن العياشي في تفسيره عن زراره و بكير [بن أعين] عن الباقر عليه السلام في حكاية وضوء رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أَنْ قَالَ:

«فَغَرَفَ بِهَا غَرْفَهُ فَصَبَّهَا عَلَى جَبْهِتِهِ فَغَسَلَ وَجْهَهُ بِهَا» (٤)، الْحَدِيثُ. وَوَجْهَ الْاسْتِدْلَالِ مَا مَرَّ.

السادس: ما رواه في قرب الإسناد عن أبي جرير الرقاشي قال:

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ أَتَوْضُأُ لِلصَّلَاةِ؟ -إِلَى أَنْ قَالَ-

وَ لَا تَلْطَمُ وَجْهَكَ بِالْمَاءِ لَطْمًا وَ لَكِنْ اغْسَلْهُ مِنْ أَعْلَى وَجْهَكَ إِلَى أَسْفَلِهِ» ، الْحَدِيثُ (٥).

السابع: لا ريب في أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَوْضُأً بَيَانًا، فَإِنْ كَانَ قَدْ ابْتَدَأَ بِالْأَسْفَلِ لَزِمَ وَجُوبَهُ، وَ لَا قَائِلَ بِهِ؛ وَ لِأَنَّهُ يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ قَدْ فَعَلَ الْمَكْرُوهَ، إِذِ الْقَائِلُ بِالْجَوَازِ يَلْتَزِمُ بِالْكَرَاهَةِ، وَ هُوَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْزَعٌ عَنْهُ؛ وَإِنْ كَانَ غَسَلَ مِنْ أَعْلَاهُ، وَجِبَ اتِّبَاعُهُ. وَ رَدُّ الْجَوَازِ ابْتِدَائِهِ بِالْأَعْلَى لِكَوْنِهِ أَحَدَ جَزْئِيَّاتِ الْغَسْلِ، أَوْ بِالْأَسْفَلِ لِبَيَانِ الْجَوَازِ. وَ إِنَّمَا لَمْ يَتَّعَيْنِ لِلنَّصِّ وَ الْإِجْمَاعِ

ص: ٥١٦

١- (١) - من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٨، ح ٧٦.

٢- (٢) - الكافي، ج ٣، ص ٢٥، ح ٤.

٣- (٣) - من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٦، ح ٧٤.

٤- (٤) - تفسير العياشي، ج ١، ص ٢٩٨، ح ٥١.

٥- (٥) - قرب الإسناد، ص ١٢٩.

و حجّه من جاز الغسل منكوسا إطلاق

«إلا بغسل الوجه» في الآيه، والأخبار، وهو يصدق بغسله منكوسا أيضا.

و الجواب أنه مقيد بما دلّ على اعتبار البدأ بالأعلى، وقد تقدّم بيانه. وقد يستدلّ له بقوله عليه السّلام

«لا بأس بمسح الوضوء مقبلا و مدبرا»، وهو مبنيّ على تعميم المسح على الغسل و المسح المحصّل للغسل، وهو بعيد. وقد يدعى دلالة الروايه على ثبوت البأس بذلك في الغسل، فيدلّ على مذهب الأكثر، وهو ضعيف، إذ مفهوم اللقب غير معتبر عند المحققين.

و اعلم: أنّ هاهنا مسألتين، وجوب البدأ بالأعلى، و عدم جواز النكس، و لا- تلازم بينهما إلا- أن الظاهر أن لا قائل بالفرق بين الحكمين، فإذا ثبت الأول بما مرّ، ثبت الثاني بالإجماع المركّب، مضافا إلى أنّ الإسدال المذكور في الصحيحتين، يفيد الغسل من الأعلى إلى الأسفل، و مثلهما روايه قرب الإسناد، و حينئذ فرّما يشكّل الغسل عرضا، و إن صرّح بعضهم بجوازه لأنه خارج عن الإسدال، و عن كونه غسلا عن الأعلى إلى [A 597] الأسفل.

تتمّه:

على القول بوجوب الغسل من الأعلى، هل يتعيّن غسل كلّ أعلى، قبل كلّ أسفل- و إن لم يكن محاذيا له،- أو يتعيّن ذلك مع المحاذات خاصّه، أو لا يتعيّن شيء منهما، بل يكفي مجرد البدأ بالأعلى، و يجرى غسل الباقي كيف اتّفق؟ و جوهه، بل أقوال: (١)

قال الشهيد الثاني في شرح الرسالة: «المعتبر في غسل الوجه الأعلى فالأعلى، لكن لا حقيقه لتعسيره، أو تعذّره، بل عرفا فلا يضّرّ المخالفه اليسيره التي لا يخرج بها في العرف عن كونه غسل الأعلى فالأعلى، (٢)- ثم قال:- و في الاكتفاء [فيه] بكون كلّ جزء من

ص: ٥١٧

١- (١)- انظر: جواهر الكلام، ج ٢، ص ٢٦٨-٢٧٠.

٢- (٢)- و لكن عبارته في المصدر المطبوع هكذا: «المعتبر في غسل الأعلى فالأعلى المفهوم-

العضو لا يغسل قبل ما فوقه على خطّه، وإن غسل ذلك الجزء قبل الأعلى من غير جهته وجه وجيه (١).

وقال العلامة في مسأله من أغفل غسل لمعه في الوضوء: «و لا أوجب غسل جميع ذلك العضو، بل من الموضع المتروك إلى آخره إن أوجبنا الابتداء من موضع بعينه، و الموضع خاصّه إن سوّغنا النكس» (٢)، انتهى. (٣)

و كلامه على التقدير الأوّل يحتمل كلا من الوجهين الأوّلين، إلّا أن ظاهره أوفق بالوجه الأوّل، و هو أضعف الوجوه لاستلزامه عدم إمكان غسل الوجه بكفّ واحده.

و ذهب صاحب المدارك في ظاهر كلامه إلى القول الثالث، و تبعه بعض من تأخّر عنه، (٤) و لا يخفى بعده عن ظاهر الأخبار الدالّة على اعتبار البدأ بالأعلى. و يقوى عندي في المقام وجه رابع، و هو إجراء الماء من الأعلى إلى الأسفل، و لو مع الانحراف على أحد الجانبين المستلزم بغسل بعض الأسفل قبل الأعلى المحاذي له، لأنّ الأخبار الدالّة على اعتبار البدأ بالأعلى، لا تدلّ على اعتبار أكثر من ذلك، إن لم تدلّ على نفيه فيحكم فيه إطلاق الأمر بغسل الوجه الوارد في الآيه و الأخبار.

فصل [في تحليل اللحية]

لا يجب تحليل اللحية الكثيفة

و هي غير الخفيفة إجماعاً، (٥) بل يكتفى بغسل ظاهرها، و يدلّ عليه صحيحه محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال:

«سألته عن الرجل يتوضّأ

ص: ٥١٨

١- (١) - المقاصد العلية، ص ٨٩.

٢- (٢) - في المصدر المطبوع «العكس» بدل «النكس».

٣- (٣) - مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٤١-١٤٢، م ٩٣.

٤- (٤) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ٢٠١، مشارق الشموس، ج ١، ص ١٠٣.

٥- (٥) - كما في جامع المقاصد، ج ١، ص ٢١٤؛ و كشف اللثام، ج ١، ص ٥٣٠.

أبيظن لحيته؟قال:لا» (١)؛و صحيحه زراره قال:

«قلت له أ رأيت ما كان تحت الشعر؟قال:

كلّما أحاط به الشعر فليس للعباد أن يغسلوه و لا يبحثوا عنه و لكن يجرى عليه الماء» ، و هذه الروايه رواها الصدوق فى الفقيه عن أبى جعفر عليه السّلام، (٢) و الشيخ فى التهذيب عن زراره [B ٥٩/] بطريق الإضمامار (٣)، و رواها العلّامه فى التذكره عن الشيخ عن زراره عن أبى جعفر عليه السّلام و وصفها الإضمامار ٣، و رواها العلّامه فى التذكره عن الشيخ عن زراره عن أبى جعفر عليه السّلام و وصفها بالصّحه؛ (٤) و لعلّه نقلها عنه من غير كتاب الحديث، أو كانت فى نسخه مصرّحه، أو تبين له بالقرائن أنّ الروايه عن أبى جعفر عليه السّلام. و قول الباقر عليه السّلام فى روايه زراره:

«ليس المضمضه و الاستنشاق فريضه و لا سنّه إنّما عليك أن تغسل ما ظهر» (٥)، و الروايه ضعيفه بقاسم بن عروه (٦)، و عدّها فى كشف اللثام موثّقه (٧)، و وجهه غير ظاهر.

و يمكن القدح فى دلالتها باحتمال أن يكون المراد ب

«ما ظهر» ما يقابل البواطن بقرينه صدرها، و من الظاهر أنّ ما تحت الشعر ظاهر بهذا المعنى، و لهذا يجب إزاله النجاسه عنه و غسله فى الغسل. و يدلّ أيضا خلوّ الأخبار البيانيه على تعدّدّها عن ذكر القليل، و أنّ الغرفه الواحده لا تسع لغسل الوجه إن اعتبر فيه استبطان اللحيه قطعاً، و قد دلّ جملة من النصوص على الاجتزاء بها فيه كالأخبار البيانيه المشتمله على أخذه عليه السّلام غرفه للوجه (٨)، و الصحيح

فقد يجزيك من الوضوء ثلاث غرفات، واحد للوجه... الحديث. (٩) و روايه

ص: ٥١٩

-
- ١- (١) - الكافى، ج ٣، ص ٢٨، ح ٢.
 - ٢- (٢) - الفقيه، ج ١، ص ٤٤، ح ٨٨.
 - ٣- (٣) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٦٤، ح ١١٠٦.
 - ٤- (٤) - ما وجدناه فى التذكره و لكن نقله فى المنتهى، ج ٢، ص ٢٥.
 - ٥- (٥) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٧٨، ح ٢٠٢.
 - ٦- (٦) - صرّح المفيد فى كتاب المسائل الصاغانيه (ص ٧١-٧٢)، بوثاقته، و ذكره ابن داود فى رجاله (ص ١٥٣، الرقم ١٢١٤) و قال «مدوح»؛ راجع: الموسوعه الرجائيه الميسره، ص ٣٦٧، الرقم ٤٧١١.
 - ٧- (٧) - كشف اللثام، ج ١، ص ٥٦٦.
 - ٨- (٨) - الكافى، ج ٣، ص ٢٥، ح ٥.
 - ٩- (٩) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٦٠، ح ١٠٨٣.

حمّاد بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام:

«فمألاً- بها كَفَّ فعَمَّ به وجهه» (١)، بل منها ما يدلّ على الاجتزاء بما دونها أيضا كالمرسل المقطوع في رجل كان معه من الماء مقدار كَفَّ و حضرت الصلاة فقال:

«يقسمه أثلاثا للوجه...»، الحديث (٢)؛ وقد يناقش في ذلك بورود الاجتزاء بالغرفة الواحد في غسل الرأس في الغسل مع أنّه لا كلام في وجوب التخليل، و أين هذا من غسل الوجه خاصة؟!.

و استدللّ العلّامه في التذكرة و غيره أيضا بأن الوجه اسم لما يواجه به، و المواجهه في المستور بالشعر إنما يكون بالشعر، و منه يظهر الفرق بينه و بين اليدين حيث يجب فيهما الاستيطان دونه إن تمّ.

و فيه نظر؛ لأنّ التعريف المذكور و إن نقل عن بعض أهل اللغة إلا أنّه ممنوع، أو مأوّل كما سنّبه عليه في التتميم.

و التحقيق أنّ الشعر خارج عن الوجه بالمعنى المبحوث عنه، و لهذا لا يقال لمن قطعت لحيته أنّه قطع بعض وجهه، و لأنّ الوجه بعض الجسد و لا شيء من الشعر ببعض الجسد، و لهذا لا يقال لمن أبيض بعض شعره أنّه أبيض بعض جسده، و يؤيده عدم وجوب غسله في الغسل؛ و إنّما حكمنا بوجوب غسله في الوضوء فلتبعيته (٣) [A ٦٠/] للمحلّ، ثمّ الاستفادة من الصحيحتين المتقدمين عدم استحباب تخليلها، و هو مختار الفاضل في كشف اللثام (٤) و عزاه إلى المحقّق و المنتهى و ظاهر النقليه و البيان. (٥) و عن التذكرة و نهايه الإحكام

ص: ٥٢٠

١- (١) -الكافي ج ٣، ص ٢٧، ح ٨.

٢- (٢) -الكافي، ج ٣، ص ٢٧، ح ٨.

٣- (٣) -في المخطوطه «فالتبعيته» بدل «فالتبعيته».

٤- (٤) -كشف اللثام، ج ١، ص ٥٣١.

٥- (٥) -شرائع الإسلام، ج ١، ص ١٣؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ٥٢؛ النقليه، ص ١٨٨؛ البيان، ص ٥٠.

استحبابها للاستظهار (١). و عن الدروس أنه أولى؛ (٢) وضعفه ظاهر، إذ لا وجه للاستظهار بعد النهي و توقيته العباده.

و أما اللحية الخفيفه

و هي التي ترى البشره في خلالها محلّ التخاطب كما في المسالك و الروضه، (٣) و في الذكرى ذلك أو ما يصل الماء إلى منبته من غير مبالغه قال: «و قد يؤثّر الشعر في أحد الأمرين دون الآخر بحسب البسوطه و الجعوده»، (٤) فالمشهور- كما في الذكرى و الدروس و جامع المقاصد- عدم وجوب تخليلها؛ (٥) و عليه المعظم كما في الروضه و كشف اللثام؛ و إليه ذهب الشيخ في المبسوط، و المحقق في المعبر، و العلامه في التذكرة و المنتهى و التحرير و الإرشاد، و الشهيد الثاني في الروضه (٦)، و نقل ذلك عن التلخيص، و هو قضيه كلّ من أطلق عدم وجوب تخليل اللحية؛ و ذهب العلامه في القواعد و الشهيد في اللمعه إلى وجوب تخليلها (٧)، و نقل ذلك عن ابن الجنيد و المرتضى و ابن أبي عقيل. (٨) و أيضا العبارة المنقوله عن ابن الجنيد غير ظاهره في ذلك، قال- فيما نقل عنه-: «إذا خرجت اللحية فلم تكثر فتواري بينها (٩) البشره من الوجه فعلى المتوضئ غسل الوجه كما كان قبل أن ينبت الشعر، حتى يستيقن وصول الماء إلى بشرته التي عليها حسّ البصر إمّا بالتخليل أو غيره، لأنّ الشعر إذا ستر البشره قام مقامها و إذا لم يسترها كان

ص: ٥٢١

- ١- (١) - تذكره الفقهاء، ج ١، ص ١٥٥؛ نهاية الأحكام، ج ١، ص ٣٦.
- ٢- (٢) - الدروس الشرعيه، ج ١، ص ٩١.
- ٣- (٣) - مسالك الأفهام، ج ١، ص ٣٦؛ الروضه البهيه، ج ١، ص ٣٢٣.
- ٤- (٤) - ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١٢٦.
- ٥- (٥) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٢١٤.
- ٦- (٦) - المبسوط، ج ١، ص ٤١؛ المعبر، ج ١، ص ١٤٢؛ تحرير الأحكام، ج ١، ص ٧٦؛ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٢٢٣.
- ٧- (٧) - قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢٠٢؛ اللمعه، ص ١٧.
- ٨- (٨) - نقله عنه المحقق في المعبر، ج ١، ص ١٤٢.
- ٩- (٩) - لكن في المصدر المطبوع العبارة هكذا: «و متى فرجت اللحية، فلم تكن تتواري بنباتها...».

على المتوضئ (١) إيصال الماء إليها (٢)، والمستفاد من ذيل العبارة عدم وجوب غسل المستوره بالشعر، وعن صدرها وجوب غسلها من باب المقدمه، وظاهر الحكايه وجوب غسلها أصله فلا يتوافقان. وقال السيد في الناصريات: «فمن كان ذا لحيه كثيفه يغطى بشره وجهه مما لا يظهر و مما يغطيه اللحيه لا يلزمه إيصال الماء إليه و يجزيه إجراء الماء على البشره-إلى أن قال-والذى يدل على أن تخليل اللحيه الكثيفه و إيصال الماء إلى البشره لا يلزم، بل يكفى إجراء الماء على الشعر بعد إجماع الفرقه، قوله تعالى فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ، و الذى يواجهه هو اللحيه دون البشره، [B ٦٠/] لأن الشعر قد غطاها»، انتهى (٣)؛ وهذه العبارة و إن أوهمت الفرق بين اللحيه الكثيفه و الخفيفه إلا أن المستفاد منها،-بعد التأمل فيها-الفرق بين البشره المستوره بالشعر و غيرها.

و تحقيق المقام: إن النزاع إن كان فى البشره التى يتراءى للناظر فى جميع أوضاع المواجهه خلال اللحيه الخفيفه،-سواء كانت قليله أو كثيره-فالظاهر وجوب غسلها كما لو اتفق ذلك فى موضع من الكثيفه فلا-يجزى غسل ما حولها لإخلاله بالاستيعاب الواجب، و إلحاقها بالبواطن التى لا-يجب غسلها يحتاج إلى دليل، و المنع من تبطين اللحيه لا ينصرف إلى غسل ما ظهر بينها، و معنى ما أحاط به الشعر، ما أحاط عليه لا ما أحاط حوله، و لأن السؤال فيه عما تحت الشعر، مضافا إلى قضاء قاعده الشغل بوجوب غسلها، و لعل الحكم موضع وفاق، قال فى جامع المقاصد: «و أما ما بين الشعر-يعنى البشره التى تتراءى بين الشعر-فلا كلام فى وجوب غسله» (٤)، و فى الروض «الخلافاً إنما هو فى وجوب تخليل البشره التى تحت الشعر الخفيف المستوره به، و أمّا ما كان منها مرتباً بين الشعر فيجب غسله قطعاً لعدم انتقال اسم الوجه عنه» (٥)، و إن كان فى البشره

ص: ٥٢٢

١- (١) - فى المصدر المطبوع «المتطهر» بدل «المتوضئ».

٢- (٢) - نقله عنه الشهيد فى ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١٢٥.

٣- (٣) - المسائل الناصريات، ص ١١٥.

٤- (٤) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٢١٤.

٥- (٥) - روض الجنان، ج ١، ص ٩٩.

المستوره بالشعر مطلقا فهي ممّا لا إشكال في عدم وجوب غسلها أصاله، لعموم الأدله المتقدمه، ولا تبعا ما لم يتوقف تحصيل العلم بغسل الظاهر عليه، ووجهه ظاهر؛ و منه يظهر ضعف [قول] ابن أبي الجنيد بوجوب غسل المستوره مطلقا من باب المقدمه؛ نعم لو كان بعض البشره مستورا بشعره أو شعرتين ففي سقوط التخليل إشكال ينشأ من الشكّ في اندراج مثل ذلك ممّا أحاط به الشعر؛ وإن كان في البشره التي يتراءى للناظر في بعض أوضاع المواجهه، أو في أثناء الغسل فالمتجه وجوب غسلها لعدم وضوح اندراجها فيما أحاط به الشعر، و على هذا فيمكن حمل كلام القائل بوجوب التخليل على الصوره الثانيه، و القائل بعدمه على غيرها فيعود النزاع لفظيا.

و في حكم شعر اللحيه شعر الشارب و العنقه

(١)

و قد يطلق اللحيه عليهما تغليبا، و كذا شعر الناحيه و الجبهه في الأغمّ؛ و لو طال شعر الرأس فستر بعض الوجه و جب غسل ما تحته دون الشعر لخروج نبتة عن محل الفرض، و عدم انصراف [A ٦١/] الروايه إليه، و كذلك الشعر النابت في باطن الأنف إذا ظهر، و كذا باطن العين.

و لو نبت للمرأة لحيته فكليهما الرجل،

و به صرّح في المبسوط و المهذب و المعتبر و المنتهى و القواعد و التحرير و الذكرى و البيان و جامع المقاصد و الروض (٢) و المدارك، بل في الأخير «هذا الحكم ثابت بإجماعنا، و ردّ به على الشافعي حيث أوجب تخليلها مطلقا، لأنّ المرأه من شأنها أن لا يكون لها لحيه، فكان وجهها في الحقيقه نفس البشره؛ و فسادها ظاهر». انتهى. (٣)

ص: ٥٢٣

-
- ١- (١) - «العنقه: ما بين الشفه السفلى و الذقن منه لخفّه شعرها؛ و قيل: العنقه ما بين الذقن و الشفه السفلى، كان عليها شعر أو لم يكن؛ و قيل العنقه ما نبت على الشفه السفلى من الشعر...» انظر: لسان العرب، ج ١٠، ص ٢٧٧ و تاج العروس، ج ٧، ص ٢٥.
- ٢- (٢) - المبسوط، ج ١، ص ٤٣؛ المهذب، ج ١، ص ٤٣؛ المعتبر، ج ١، ص ١٤٢؛ منتهى المطالب، ج ٢، ص ٢٥؛ قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢٠٢؛ تحرير الأحكام، ج ١، ص ٧٦؛ ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٢٤؛ البيان، ص ١٤٥؛ جامع المقاصد، ج ١، ص ٢١٥.
- ٣- (٣) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ٢٠٣.

و لو طال شعر الحاجب فستر بعض البشرة فالظاهر عدم وجوب التخليل، و لو كشف عن البشرة التي تحت الشعر وجب غسلها، و لو عاد إليها الشعر سقط عن البشرة، و حيث يجب غسل ما نبت فيها من الشعر و اللحم الزائد و إن كانا خارجين عن مفهوم الوجه لتبعيتها له عزمًا و للشك في البراءة بدون غسلهما؛ و غسلهما كغسل الوجه فيعتبر فيهما البدأ من الأعلى إلى الأسفل بالنظر إلى نفسيهما لا بالنظر إلى الوجه؛ و الجلد المكشوط (١) المتصل بمحل القرص (٢) كالشعر في وجوب غسله لا في قيامه مقام البشرة المستوره به؛ و حيث غسل الشعر بدلا عن البشرة فالمعتبر غسل الشعر الظاهر لأنه الظاهر من قوله عليه السلام

«لكن يجرى عليه الماء»، و لأَنَّ غسل الباطن يستدعى بحثًا، و هي منفى؛ و المعتبر في الظاهر على الظاهر في الحسّ فلو اندحج (٣) الظاهر في الباطن جرى على ظاهر كلّ منهما حكم الظاهر؛ و الظاهر أنّ وجوب غسل الشعر حيث يحكم به لا يسقط بغسل ما تحته من البشرة. و ربّما يتوهم أنّ الأمر بغسل الشعر بدلا عن البشرة رخصه لا عزيمه كمسح شعر الرأس، و ليس بالوجه لبعده من ظاهر النّص؛ و لو غسل الشعر، ثمّ انكشف ما تحته قبل الفراغ مع بقاء الشعر أو زواله ففي وجوب غسله وجهان، و كذا لو كشط جلد البشرة المغسولة فانكشف ما تحته.

تتميم فيه فائدتان:

الأولى: لا يستحب تخليل اللحية الكثيفه،

وفاقا للمعتبر و المنتهى و كشف اللثام للأصل و خلوّ أخبار البيان على تعدّدها منه، و ظاهر الصحيحتين المتقدمتين، و لاحتمال

ص: ٥٢٤

١- (١) - في المخطوطه «الفرض» بدل «القرص».

٢- (٢) - كشط الجزور جلدها، كشط عنها و أرفع عنها كشاطها لأنظر إلى لحمها و هو الجلد المكشوط، (أساس البلاغه، ص ٥٤٥)؛ كشط الغطاء عن الشيء و الجلد عن الجزور و الجللّ عن الفرس يكشطه كشطًا: قلعه و نزعه و كشف عنه، (لسان العرب، ج ٧، ص ٣٨٧).

٣- (٣) - هكذا في المخطوطه، و لعلّ الصحيح «اندرج».

دخوله فى التعدى المنهى عنه، ولإخلاله بالموالات، و لكونه مذهبا للعامة (١)، فيكون الرشد [B ٦١/ B] فى خلافهم (٢)، و لما رواه فى كشف الغمّه عن الكاظم عليه السّلام: أنّه كتب إلى عليّ بن يقطين اتقاء:

«اغسل وجهك، و خلّل شعر لحيتك- ثمّ كتب إليه- توضّأ كما أمر الله تعالى، اغسل وجهك مرّه فريضه و أخرى سبأغا - إلى أن قال -

فقد زال ما كنّا نخاف عليك» (٣)، و لو كان التخليل مستحبّا لتعرض له ثانيا، خلافا للتذكرة و الذكرى فاستحياه استظهارا (٤)، و لما روى من أنّ النّبى صلّى الله عليه و آله فعله، و إنّ عليّا عليه السّلام كان يخلّل لحيته؛ و ضعف ذلك فى مقابله ما ذكرناه ظاهر؛ و أمّا الخفيفه فلا بأس باستحباب تخليلها حيث لا توجه خروجها عن شبهه الخلاف.

الثانيه: لا يجب غسل ما استرسل من اللحيه، -

و هو ما خرج عن الوجه طولا و عرضا إجماعا محصّلا و منقولا (٥)، لخروجه عن اسم الوجه، و إن حصلت المواجهه به إذا تعريفه بما يواجهه به تعريف لفظى كتعريفهم «سعدانه بأنّها نبت»، مع احتمال أن تكون الموصله للعهد، أو أنّه تعريف له باعتبار معنى آخر فإنّه كما يأتى لمطلق ما يوجّه به الشىء كقولهم وجه الأرض و وجه الجدار، كذلك قد يأتى لخصوص الوجه الذى هو أحد أجزاء الجسد كالرأس، و هو المراد هنا، و هذا لا يدخل فيه الشعر مطلقا كما مرّ فى صدر البحث. و هل يستحبّ غسله؟ قولان: فعن ابن الجنيد و الشهيد ذلك (٦)، لما فى صحيحه زراره:

«ثمّ غرف غرفه فوضعها على جبينه و أسدله على أطراف لحيته» (٧)، و يؤيّده الأخبار الدالّه على أخذ

ص: ٥٢٥

١- (١) - انظر: المجموع، ج ١، ص ٣٧٦.

٢- (٢) - انظر: وسائل الشيعه، ج ٢٧، ص ١١٥-١١٨؛ فرائد الأصول، ج ١، ص ٦١٤؛ شرح هدايه المسترشدين، ص ٥٢٥-٥٢٦.

٣- (٣) - كشف الغمّه، ج ٣، ص ١٧-١٨.

٤- (٤) - تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٥٥؛ ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١٢٦.

٥- (٥) - انظر: الخلاف، ج ١، ص ٧٧، مدارك الأحكام، ج ١، ص ٢٠١؛ كشف اللثام، ج ١، ص ٥٢٩.

٦- (٦) - ذكرى الشيعه، ج ٢، ص ١٨٢.

٧- (٧) - الكافى، ج ٣، ص ٢٥، ح ٤.

البه من اللحية؛ واحتج من أنكر الاستحباب بقوله عليه السلام في صحيحه زراره المتقدمه

«الوجه الذى قال الله عزّ وجلّ و أمر الله عزّ وجلّ بغسله الذى لا ينبغى لأحد أن يزيد عليه و لا ينقص منه إن زاد عليه لم يؤجر و إن نقص عنه أثم، ما دارت عليه الوسطى و الإبهام من قصاص الشعر إلى الذقن»؛ و التصرف فى دليل كلّ من القولين ممكن، فيمكن حمل الأَطراف و اللحية فيما مرّ على ما دخل فى حدّ الوجه، مع احتمال جواز الأخذ من بله المسترسل إذا كانت من غسله الوجه، و إن لم يستحب غسله؛ و يمكن حمل قوله

«و إن زاد» على ما عدا مسترسل اللحية، أو على الزيادة بقصد الوجوب؛ و الظاهر أنّ التأويل فى الأوّل أقرب فالقول بعدم الاستحباب أوضح، و إن كان الاستحباب للزوم [A ٦٢/] أنسب بقاعده التسامح فى أدلّه السنن.

[الأمر الثالث: غسل اليدين]

الثالث: غسل اليدين من المرفقين إلى أطراف الأصابع، و وجوبه معلوم بنصّ الكتاب و السنّه و الإجماع (١)، و قد تقدّم القول فى تحقيق معنى الغسل؛ و تنقيح الكلام فى بقيه مباحث المقام يتمّ برسم مسائل:

[المسأله الأولى:]

المرفق كمنبر و كمجلس، فسره جماعه من أصحابنا بمجمع عظمى الذراع و العضد-أعنى مجموع رأسى العظمين-فإنّ فى الساعد نقره يدخل فيها رأس عظم العضد، فمقدارها ما يحاذى رأس كلّ منهما رأس الآخر هو المراد بمجمعهما؛ و فسرها آخرون بالمفصل (٢)؛ و المراد به إمّا نهايه الذراع، أو نهايه العضد-أعنى السطح العرضى القائم بأحدهما-أو نهايتهما معا؛ و فسرها بعض أفاضل المتأخّرين بالفرجه التى بين رأس العظمين. و تعريفه بموصل الذراع فى العضد-كما عن الصحاح (٣)-، أو بموصل

ص: ٥٢٦

١- (١) - كما فى المعبر، ج ١، ص ١٤٣؛ و المنتهى المطلب، ج ٢، ص ٣٣. و انظر: جواهر الكلام، ج ٢، ص ٢٨٤.

٢- (٢) - انظر: الحدائق الناضرة، ج ٢، ص ٢٤٠.

٣- (٣) - الصحاح، ج ٤، ص ١٤٨٢.

العضد بالساعد-كما عن المغرب-يوافق التفسير بالمجمع.و تعريفه بموصل العضد فى الذراع-كما فى القاموس-(١)يوافق التفسير بالمفصل.و ذكر بعض أفاضل المتأخرين أنّ التعريفين الأولين أيضا يوافقانه،ولعله مبنى حمله (٢)على حمل الموصل على السطح لا-الجسم،وهو تكلف؛ومنهم من تحيّل موافقه الأخير للأوّل أيضا،ولعله ينزله على معنى أنّه موضع من العضد يتصل فى الذراع-أى به-أو بتضمين الاتصال معنى الدخول،و كان الأوضح تنزيله على أنّه موصله الكائن فى الذراع مخالف الأوّل.و كيف كان فالمختار هو القول الأوّل،والمستند فيه ما حكيناه من صاحب الصحاح و صاحب المغرب،وهما أضبط من صاحب القاموس مع عدم صراحه كلامه فى مخالفتها،مضافا إلى اعتضاد ذلك بالاحتياط،و بظاهر صحيحه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى عليه السّلام قال:

«سألته عن رجل قطعت يده من المرفق كيف يتوضأ؟قال:يغسل ما بقى من عضده» (٣).

وجه الدلالة أنّ الموصله للعهد و من للتبعيض،يعنى يغسل الباقي من مرفقه الذى هو بعض عضده،فيدلّ على أنّ بعض العضد من المرفق،و ليس إلا رأسه الذى ذكر.

[المسأله]الثانيه:

المشهور-كما صرح به غير واحد منهم-دخول المرفق فى المغسول أصاله،وهو الأقوى،(٤)خلافًا للمحكى عن المنتهى (٥)[٦٢/ B]و جمع من المتأخرين فأوجبوا غسله من باب المقدمه (٦).و يدلّ على الأوّل روايه الأقطع المتقدمه،و قول زراره فى صحيحته عن الباقر عليه السّلام:

«ثمّ غرف ملاءها ماء،(٧)فوضعها على جبينه و أسدله على أطراف لحيته،ثمّ غمس يده اليسرى فغرف بها ملاءها،ثمّ وضعه على مرفقه

ص:٥٢٧

١- (١)-القاموس المحيط ج ٣،ص ٢٤٤.

٢- (٢)-فى المخطوطه«حمل»بدل«حمله».

٣- (٣)-الكافى،ج ٣،ص ٢٩،ح ٩.

٤- (٤)-انظر فى المجال ما أفاده الوحيد البهبهانى فى المصابيح،ج ٣،ص ٢٨٨-٢٨٩.

٥- (٥)-منتهى المطلب،ج ٢،ص ٣٦.

٦- (٦)-كالسيد السند فى المدارك،ج ١،ص ٢٠٤.

٧- (٧)-فى المخطوطه«غرفه»بدل«ملاءها ماء».

الأيمن ثم ذكر مثله في غسله اليسرى» ،فإن ظهور

«وضعه على المرفق» في دخوله أصاله كظهور وضعه على الجبين في دخوله أصاله. و يدلّ على الثاني ظاهر الآية في أنّ قضيه التجديد بغايه خروجها عن المعنى. و أما ما يجاب به من أنّ الغايه قد تدخل في المعنى كما في قوله تعالى إلی المسجِدِ الْأَقْصَى ، (١) و قولك «حفظت القرآن من أوله إلى آخره»؛ و قد تخرج كما في قوله تعالى أْتَمُّوا الصَّيَّامَ إلی اللَّيْلِ (٢) و قوله عزّ ذكره فَنَظَرَةٌ إلی مَيْسَرَةٍ (٣) فلا- تدلّ على شيء منها، فغير مرضى عندنا، و قد حقّقنا المسأله في الأصول؛ بل الوجه في الجواب أنّ التجديد بالغايه، و إن اقتضى بظاهره خروجها عن المعنى لكن قد يقوم على إرادته خلاف هذا الظاهر قرينه حال أو مقال فيحكم بالدخول كما في هذه الآية، فإنّ الدليل الذي تمسّكنا به على الدخول صالح لصرفها عن ظاهرها، مضافا إلى أنّ الشيخ في الخلاف قال: «إلى في الآية بمعنى مع»، و ادّعى ثبوت ذلك من الأئمة عليهم السّلام. (٤) و قال الشيخ الطبرسي في جامع الجوامع: «لا دلالة للآيه على دخول المرافق إلّا أن أكثر الفقهاء ذهبوا إلى وجوب غسلها، و هو مذهب أهل البيت عليهم السّلام» (٥)، و هما في قوه نقل الإجماع.

[المسأله] الثالثه:

المشهور كما صرّح به جماعه و جوب البدأه بأعلى المرفق (٦)، و عن المرتضى (٧) و ابن الجنيد جواز النكس على كراهيته، و المعتمد الأول. و يدلّ عليه صحيحه زراره عن أبي جعفر عليه السّلام في حكاية وضوء رسول الله صلّى الله عليه و آله إلى أن قال:

«ثم غمس يده اليسرى فغرف بها ملأها، ثم وضعه على مرفقه اليمنى، و أمر كفّه على ساعده حتى جرى

ص: ٥٢٨

- ١- (١) - السوره الإسراء، الآية ١.
- ٢- (٢) - السوره البقره، الآية ١٨٧.
- ٣- (٣) - السوره البقره، الآية ٢٨٠.
- ٤- (٤) - الخلاف، ج ١، ص ٧٨.
- ٥- (٥) - جامع الجوامع، ج ١، ص ٣١٥؛ لكن مع اختلاف في الألفاظ.
- ٦- (٦) - كما في التبيان، ج ٣، ص ٤٥٠-٤٥١؛ مصابيح الظلام، ج ٣، ص ٢٩٣ و انظر: التنقيح الرائع، ج ١، ص ٨٠؛ اللمعات النيره، ص ٥٩.
- ٧- (٧) - جوابات المسائل الموصليات الثالثه (رسائل الشريف المرتضى، ج ١)، ص ٢١٣.

الماء على أطراف أصابعه، ثمَّ غرف يمينه ملاًها فوضعه على مرفقه اليسرى، وأمرَّ كَفَّهُ على ساعده حتى جرى الماء على أطراف أصابعه، ثمَّ غرف يمينه ملاًها فوضعه على مرفقه اليسرى وأمرَّ كَفَّهُ على ساعده حتى جرى الماء على أطراف أصابعه، الحديث.

(١)

و في صحيحه الأخرى عنه عليه السّلام في حكاية وضوئه صَلَّى اللهُ عليه وآله:

ثمَّ غمس كَفَّهُ [A ٦٣/7] اليسرى فغرف بها غرفه فأفرغ بها على ذراعه اليسرى من المرفق و صنع بهم مثل ما صنع باليمنى، الحديث (٢)؛ ومثله روايته الأخرى. و عن العياشى في تفسيره من صفوان قال:

سألت أبا الحسن عن قول الله عزَّ و جل فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ إِلَى أَنْ قَالَ:

«قلت له يرد الشعر يعنى فى غسل اليمين قال: إذا كان عنده آخر فعل و إلا فلا. حجه الآخرين ظاهر الآيه.

و الجواب: إنّ إلیّ فيها ليست غايه للغسل بل للمغسول، و إن توقف على الإضمار المخالف للأصل لأنّ تعلّقه بالغسل يوجب تعيين النكس و لا قائل به من علماء الإسلام على ما صرّح به بعضهم، بل القائل بجواز النكس من أصحابنا يقول بكراهته، فيتعيّن أن يكون «إلى» بيانا لنهايه المغسول، فلا يبقى إلاّ التمسك بالإطلاق، و هو لا ينهض فى مقابله ما عرفت، مضافا إلى ما رواه عروه التميمى فى الحسن بسهل بن زياد (٣) قال:

«سألت أبا

ص: ٥٢٩

١- (١) - الكافى، ج ٣، ص ٢٥، ح ٤؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ٣٨٧، ح ٢.

٢- (٢) - الكافى، ج ٣، ص ٢٥، ح ٥؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ٣٨٨، ح ٣.

٣- (٣) - سهل بن زياد الأدمى القمى: ذهب الشيخ إلى ضعفه فى الفهرست (ص ٢٢٨، الرقم ٣٣٩) و الاستبصار (ج ٣، ص ٢٦١) و ابن الغضائرى فى رجاله (ص ٦٦، الرقم ١١) و النجاشى أيضا، قائلا: «... كان ضعيفا فى الحديث، غير معتمد عليه فيه...» (رجال النجاشى، ص ١٨٥، الرقم ٤٩٠) و لكنّ الشيخ فى رجاله عدّه من رجال الإمام الجواد و الإمام الهادى و الإمام العسكري عليهم السّلام و فى أصحاب الإمام الهادى عليه السّلام قائلا: «ثقه رازى». (رجال الطوسى، ص ٣٨٧، الرقم ٥٦٥٩) و قال العلّامه المجلسى فى الوجيزه (ص ٩١، الرقم ٨٨٣): «و عندى لا يضرّ ضعفه لكونه من مشايخ الإجازة»؛ و ذهب العلّامه الوحيد البهبهانى إلى وثاقته لكثرة رواياته و روايه الأجلّاء عنه، و كونه شيخ الإجازة (انظر: منتهى المقال، ج ٢، ص ٤٢٦، الرقم ١٤٠٦ و موسوعه الرجاله الميسره، ص ٢٢٧، الرقم ٢٧٦٨)؛ و المؤلّف قدس سرّه تبع الشيخ فى الرجال-

عبد الله عليه السلام عن قوله تعالى فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ فقال: ليس هكذا تنزِيلها، إنما هو فاغسلوا وجوهكم و أيديكم من المرافق « (1)»، و حينئذ فيتعلق الطرف بالغسل كما هو الظاهر، و يدل على وجوب البدأ بالمرفق.

فإن قيل: هذا الحديث معارض بالمتواتر فلا يجوز التمسك به.

قلنا: بعد تسليم تحقق التواتر في نحو ذلك يمكن حمل التنزيل فيه على التأويل فيرجع المحصل إلى أن «إلى» في الآية بمعنى من؛ و قد ذكروا أن حروف الجرّ يجوز قيام بعضها مقام بعض

هذا كله مع قضاء قاعده الاشتغال المعلوم بتحصيل اليقين بالفراغ، و هو لا يتم إلا بالبدأ بأعلى المرفق، ثم على تقدير وجوب البدأ بالأعلى هل يتعين غسل كل أعلى قبل كل أسفل، أو كل أسفل يحاذيه، أو يكفي مجرد البدأ بالأعلى و غسل الباقي كيف اتفق، أو يكفي إجراء الماء من الأعلى إلى الأسفل و لو مع الانحراف عن سمت الأعلى وجوه؟ أقواها الأخير، و قد تقدم الكلام فيها في غسل الوجه.

[المسألة الرابعة:]

يجب غسل ما اشتملت عليه اليد من الشعر و الظفر و إن طال و الكفّ و الإصبع و اللحم الزوائد لتبعيتها لليد، و الاحتياط. و تجب تخليل الشعر هنا و إن كشف [B ٣/] لأنّ الظاهر من الأمر بغسل اليد غسل بشرتها بتوابعها بخلاف الوجه بناء على أنه اسم لما يواجهه، به فإنّ مواجهه مع وجود الشعر إنّما يكون به لا بالبشره المستوره به، و قد تقدم الكلام فيه، و الأوضح في الفرق- بعد قيام الدليل عليه- أنّ وجود الشعر الساتر للبشره هنا نادر جدًا فلا ينصرف الإطلاق إلا إلى غسل البشره، و إن تناول ما نبت عليها تبعًا بخلاف الوجه فإنّ الغالب وجود الشعر الساتر للبشره فيه فلا يبعد انصراف

ص: ٥٣٠

إطلاق الأمر بغسله في المستور منه بالشعر إلى غسل الشعر؛ واستقرب في الذكرى وجوب غسل الشعر و تخليله هنا مطلقا (1)؛ ولعل الوجه في عدم قطعه بوجوب الأمرين معا- وإن كان وجوب أحدهما قطعيا- إمكان منع تبعيته الشعر لليد في صدق الاسم عليه لخروجه عن حقيقتها و تبعيته في الحكم لتوقفه على الدليل، واحتمال الاجتزاء بغسله عن غسل ما تحته من البشرة لعموم قوله عليه السلام فيما مرّ

«كلما أحاط به الشعر فليس على العباد أن يغسلوه ولا يبحثوا عنه و لكن يجرى عليه الماء»، و قوله عليه السلام فيما مرّ

«إنما عليك غسل ما ظهر»؛ و الأول مدفوع بدلاله العرف على تبعيته كما في الإصبع الزائده.

و الثاني بفهم الأصحاب منه حكم الوجه خاصيته، و يؤيده ندره إحاطه الشعر بغيره من مواضع الغسل فربما يشك في شمول العموم له.

و الثالث بأننا نمنع أن ما تحت الشعر ليس ممّا ظهر كما مرّ التنبيه عليه، و أمّا الظفر فلا إشكال في غسل ما لا يخرج منه أطراف الأصابع، و أمّا الخارج فالظاهر وجوب غسله أيضا للتبعيته، و علّل في الذكرى بأنّه من أجزائها، ثمّ فرق بينه و بين فاضل اللحية باتصاله بمتصل دائما- يعني أصل الظفر- لما كان ثابتا في الأصابع دائما صار بمنزله الجزء بخلاف الشعر فإنّ أصله غير ثابت، بل في معرض الزوال فصار بمنزله أمر خارج، و الأولى في الفرق ما تبّه عليه الفاضل (2) في شرح الروضه من أنّ الوجه قد حلّ محلّ لا- يدخل فيه فاضل اللحية، بخلاف اليد، فإنّ الحكم فيها معلق على اسمها المتناول لذلك إذ لم يرد تحديدها بأطراف [A 64/ الأصباع، و إنّما ورد في الوضوء السابق ما يدلّ على أنّه عليه السلام غسل يده إلى أطراف الأصابع، و ظاهر أنّه عليه السلام لم يكن في ظفره زياده تخرج عن أطراف الأصابع لاستحباب إزالتها في كلّ أسبوع، مع احتمال أن يجعل الأظفار و إن طالت،

ص: ٥٣١

١- (١) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٢٦.

٢- (٢) - و هو العلامة الفقيه الشيخ بهاء الدين محمّد بن تاج الدين حسن الأصفهاني المشتهر بالفاضل الهندي في «المناهج السويّه في شرح الروضه البهيّه» و هي إلى الآن مخطوطه.

داخله فى أطراف الأصابع؛ و أما اليد الزائده فإن اشتبهت بالأصليه وجب غسلها من باب المقدمه مطلقا، وإن تميّزت عنها بالوضع أو بالهيئه أو بضعف البطش و القوه، فإن كانت دون المرفق فالظاهر وجوب غسلها لتبعيتها للأصليه فى الحكم، أو فى شمول الاسم كالإصبع الزائده، و لتوقف اليقين بالبراءه على غسلها إذ الظاهر أنّ لا خلاف فى وجوب غسلها كما فى الحدائق (١)، و فى الذخيره حكى عن بعضهم التصريح بنفى الخلاف، و إن كانت فوق المرفق لم يجب لانصراف الأيدي فى الآيه إلى الأصليه، و لو كانت فى نفس المرفق فإن قلنا بوجوب غسله أصاله و جب غسلها كذلك، و إن قلنا بوجوب غسله تبعا من باب المقدمه و جب غسل ما يتوقف تحصيل العلم بغسل تمام اليد عليه، و لو ثبت الزائده فى محل الفرض و خارجه و جب غسل ما يحاذى منها محل الفرض خاصه. (٢)

و ظاهر الشرائع و الإرشاد، و صريح المختلف و جب غسل الزائده أصاله مطلقا (٣)، و احتجّ عليه فى المختلف بصدق اسم اليد عليها بدليل صحّه تقسيم اليد إلى الزائده و الأصليه، و مورد القسمه مشترك، و بالمعارضه بما تحت المرفق.

و الجواب: منع صدق الاسم على الزائده حقيقه لتبادر الأصليه، و كون التقسيم لليد الحقيقه ممنوع، بل للأعمّ كتقسيم الصلاه إلى الصحيحه و الفاسده عند من يجعلها اسما للصحيحه؛ و ما يقال من أنّه لا ريب فى صدق اليد الزائده عليها حقيقه، فبعد تسليمه إنّما يوجب كون المقيّد حقيقه لا المطلق كالماء و ماء الرمان فى أظهر الوجهين؛ سلّمنا لكن نمنع الشمول لأنّ الظاهر من الإضافه هنا كونها للعهد لا للعموم. و عبارته أخرى ظاهرها العموم فى المعهود لا فى المفهوم، بل يكفى [B ٦٤/] الشكّ عند من يحكم أصل العدم فى أجزاء العبادات، و قد يمنع وجوب اشتراك المقسم فى جميع أفراد الأقسام، لصحّه تقسيم

ص: ٥٣٢

١- (١) - الحدائق الناضره، ج ٢، ص ٢٤٧.

٢- (٢) - ذخيره المعاد، ج ١، ص ٢٩.

٣- (٣) - شرايع الإسلام، ج ١، ص ١٣؛ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٢٢٣؛ مختلف الشيعه، ج ١، ص ١٢١، م ٧٤.

الحيوان إلى الأبيض و غيره؛ورد هذا المنع بأنّ التقسيم عبارته عن ضمّ قيود متخالفه إلى مورد القسمه ليحصل بانضمام كلّ قيد إليه قسم،فالقسم عبارته عن مجموع مورد القسمه مع القيد فلا- يتحقّق بدون اشتراك المورد،فالقسم في المثال المذكور هو الحيوان الأبيض و غير الأبيض.

قال في روض الجنان بعد نقل ذلك«و فيه بحث»(1).

أقول: الظاهر من كلام المانع المنع من قضاء تقسيم اليد إلى الأصليّه و الزائده كون كلّ زائده يدا كما أنّ تقسيم الحيوان إلى الأبيض و غيره لا يوجب كون كلّ أبيض أو غير أبيض حيوانا،و لا خفاء في أنّ هذا القدر من المنع ممّا لا تعلّق له بمقاله العلامه لأنّه لم يدع أنّ كلّ زائده يدا،و إنّما ادّعى أنّ اليد كما تكون أصليّه تكون زائده قبال من خصها بالأصليّه، و لعلّه يريد أنّ التقسيم إلى الزائده و غيرها إنّما يقتضى كون بعض الزائده يدا كما أنّه المثال إنّما يقتضى كون بعض الأبيض و بعض غير الأبيض حيوانا،و لا كلام فيه إذ لا نزاع في وجوب غسل الزائده التي تحت المرفق.و يشكل بأنّ من يقول بأنّ الزائده التي تحت المرفق فرد من أفراد اليد حقيقه،يقول به في الزائده التي فوق المرفق أيضا؛و من أنكر كون الزائده يدا أنكره في المقامين.و أمّا التزامه بوجوب غسل التي تحت المرفق فليس لكونها يدا،بل جزء من اليد أو تبعاً.

و ممّا قرّرنا يتّضح أنّ الردّ الذي حكيناه على المنع المذكور ممّا لا مساس به،لأنّ محصّيه أنّ المقسم لا يباين أقسامه،بل يجب صدقه عليها،و هذا ممّا لم ينكره المانع و لم يتوقّف منعه عليه،و لعلّ صاحب الروض أشار بقوله«و فيه بحث»إلى ذلك؛قال الفاضل في المناهج بعد نقل عبارته الروض:«أقول لعلّه منع أنّ معنى القسمه ذلك فإنّ القسمه في الحقيقه تجزئه الشىء إلى أجزاء»-استشهد عليه بتنقيص بعض أهل التحقيق عليه، ثمّ قال-فما قاله المعترض من معنى[A ٦٥/]القسمه هي في محلّ المنع فيبطل ما فرعه

ص:٥٣٣

عليه من لزوم الاشتراك بين الأقسام فإن اشتراك الكلّ بين أجزائه غير معقول؛ ولو سلّم ذلك في قسمه الكلّي إلى جزئياته- كما هو المتعارف- فلا شبهه أنّ الحكم على إطلاقه غير صحيح، لأنّ قسمه الكلّ إلى أجزائه متعارفه أيضا، انتهى ملخصا. (١)

أقول: و كان هذه الكلمات ناشئة من اشتباه العارض بالمعروض، فإنّ لفظ القسمة كما يطلق على قسمه الكلّ إلى أجزائه- كما هو هنا مانعه- كذلك يطلق على قسمه الكلّي إلى جزئياته كما هو معناها اصطلاحا، ولا ريب في أنّ أهل اللغة يقسمون الكلّي إلى جزئياته كأرباب العلوم لكن لا يسمّونه تقسيما، و ظاهر أنّ الكلام هنا في المعنى لا في التسمية فاتّضح أنّ المناقشة المذكورة ممّا لا وجه لها.

[الأمر] الرابع: مسح الرأس

و وجوبه ثابت بالكتاب و السنه و فيه مطالب:

الأول: حقيقه المسح إمرار المساح على الممسوح فالإمرار معتبر في مفهومه،

و الظاهر أنّه ممّا لا خلاف فيه كما عن التذكرة و المنتهى و النهايه (٢)، لكن استقرب في الذكرى عدم الاكتفاء بالوضع، (٣) و هو مشعر بالخلاف أو باحتماله. و نسب الفاضل إلى ظاهر المقنعه الاكتفاء بالوضع (٤) حيث قال: «و يجرى الإنسان في مسح الرأس أن يمسح من مقدّمه مقدار إصبع يضعها عليه عرضا».

قلت: بل الظاهر منه مسح مقدار ما يحيط به عرض الإصبع عند الوضع لا المسح بالوضع، ثمّ المعتبر هنا إمرار اليد مع البله على الممسوح، و هو يباين الغسل مصداقا إن أريد به مسح اليد ببلها، أي معه على الممسوح، و ذلك لأنّ حقيقه الغسل، كما مرّ- إجراء الماء على المغسول من موضع منه إلى آخره، و ظاهر أنّه يباين المسح بالمعنى المذكور في

ص: ٥٣٤

١- (١) - المناهج السويّه.

٢- (٢) - تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٦١؛ منتهى المطلب، ج ٢، ص ٤٠؛ نهايه الأحكام، ج ١، ص ٤١.

٣- (٣) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٣٦.

٤- (٤) - انظر: مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٢٢.

المفهوم؛ وأما من حيث الوجود فيبينهما عموم من وجه، إذ قد يوجد الغسل مع المسح فيما لو مسح ببله زائده بحيث انتقل بعض البله حال المسح من الماسح إلى الممسوح، و من بعض الممسوح إلى بعضه الآخر، وقد يوجد بدونه كالغسل بالغمس و الصب، و قد يوجد المسح بدون الغسل كما لو مسح مع قلّه البله بحيث تحقّق به إمرار البله التي في الماسح من غير أن يتحقّق الانتقال المذكور. و إن أريد بالمسح مسح البله [B ٦٥] التي في اليد على الممسوح فيبينهما بحسب الصدق عموم من وجه، فإن مسح تلك البله باليد إمرارها على الممسوح بها فقد يكون ذلك نقلا لها من موضع منه إلى آخر، كما إذا زادت و صلحت لذلك فيكون غسلا؛ و قد يكون بدونه فلا يكون غسلا. و أما تحقّق الغسل بدونه فواضح.

ثم هل المعتبر في المسح الواجب أن لا يصدق عليه الغسل و إن جامع حصوله، أو أن لا يجامع حصوله و إن لم يصدق عليه، أو يكفي حصول المسح في الجملة و إن جامع حصول الغسل، أو صدق عليه؟ وجوه:

يدلّ على الأول إنّنا إن قلنا بأنّ الواجب هنا مسح اليد ببلتها، فقد عرفت أنّه يباين الغسل مصداقا، و إن جاز أن يقارنه وجودا؛ و إن قلنا بأنّ الواجب هنا مسح بله اليد على الممسوح كما يدلّ عليه صحيحه زراره:

«ثمّ تمسح يمينك ناصيتك» فالظاهر من المسح ببله اليمنى كون البله حال المسح ببلتها، و ذلك يوجب عدم انتقال البله عنها، إذ بالانتقال يخرج عن كونها ببلتها؛ و يضعف بالمنع، بل المعتبر كونها قبل المسح في اليمنى كما لو قيل امسح بدهن هذه الآنيه رأسك، فإنّه لا يقتضى كونه في الآنيه حال المسح؛ سلّمنا لكن يكفي في إضافه البله إلى اليمنى اتّصالها بها و إن انتقلت بالوضع إلى الممسوح.

و الوجه الثاني مختار الروض حيث قال: «هل اختلاف حقيقتي الغسل و المسح على وجه العموم و الخصوص من وجه، أو على [وجه] التباين بحيث لا يجتمعان في مادّه؟ يحتمل الأول؛ لأنّ المراد بالغسل إجراء الماء على العضو، و بالمسح إمرار اليد عليه مع وجود بلل الوضوء عليها، و هو أعمّ من كونه مع ذلك جاريا على العضو و عدمه، و حيثئذ فيصدق الغسل بدون المسح في إجراء الماء على العضو من دون إمرار اليد، و المسح بدونه

[مع] إمرار اليد ببلل غير جار، و يجتمعان في إمرارها ببلل يجرى على العضو. و يحتمل الثاني؛ لدلاله الآيه و الأخبار على اختصاص أعضاء الغسل به، و أعضاء المسح به، و التفصيل قاطع للشركه، فلو أمكن اجتماعهما في مادّه أمكن غسل الممسوح، فيتحقق [٦٦/ A] الاشتراك. و لأنّ المصنّف نقل في التذكرة الإجماع على أنّ الغسل لا يجرى عن المسح؛ و لا شك أنّ الماء الجارى على العضو على ذلك الوجه غسل، فلا- يجرى إجماعا، و لا اعتبار بعدم تيه الغسل به؛ لأنّ الاسم تابع للحقيقه لا التيه. و يظهر الفائدة فيما لو مسح على العضو الممسوح ببلل كثير بحيث جرى عليه، فعلى الأول يجرى دون الثانى. و ممّن صرّح بالإجزاء الشهيد فى الذكرى- ثمّ نقل كلامه الدالّ على جواز المسح بماء جار على العضو و إن أفرط الجريان لصدق الامتثال و لأنّ الغسل غير مقصود قال- و فى تحقّق الامتثال ما مرّ من المنع. و عدم قصد الغسل مع وجوده لا يخرج عن كونه غسلًا، فالمتّجه حينئذ عدم الإجزاء. انتهى. (١)

أقول: تفسيره للمسح بإمرار اليد على العضو مع وجود البلل عليها، و الغسل بإجراء الماء عليه مع جعله للنسبه بينهما عموما من وجه يعطى أنّه اعتبر النسبه بينهما بحسب الوجود لا الصدق لوضوح أنّ بين إمرار اليد و إجراء الماء تباينا كليًا بحسب الصدق.

و قضيته المقابله أن يكون مراده بالتباين، التباين بحسب الوجود، و حينئذ فيرد احتجاجة للتباين، و هو مختاره كما صرّح به أخيرا أنّ مطلوبيه الغسل فى مواضعه و المسح فى مواضعه إنّما يقتضى مطلوبيته لا- بشرط عدم تحقق الآ-خر؛ أ لا- ترى أنّ قول القائل «أعط زيدا يوم الخميس و عمرو يوم الجمعة» لا يدلّ على مطلوبيه إعطاء زيد يوم الخميس بشرط عدم إعطاء عمرو فيه، و لا على مطلوبيه إعطاء عمرو يوم الجمعة بشرط عدم إعطاء زيد فيه، على أنّا نقول لو اشتراط فى امتثال الأمر بالمسح فى مواضعه عدم تحقّق الغسل معه لا اشتراط فى امتثال الأمر بالغسل فى مواضعه عدم تحقّق المسح معه لا اشتراك الدليل، و ذلك يوجب عدم إجزاء الغسل بمعونه إمرار اليد لاستلزامه عادة تحقّق المسح

ص: ٥٣٦

معه. وقوله: «والتفصيل قاطع للشركة». فيه: أنه لا اشتراك بينهما على هذا التقدير، وإنما المتحقق مجرد المقارنه في الوجود، وذلك لا يوجب الشركة قطعاً؛ لو حمل الأجزاء في تفسيره [B ٦٦] للغسل بفعل ما يوجب جريان الماء، أو ترك تفسيره للمسح على إمرار البلبل الذي في اليد على الممسوح، كانت النسبه المذكوره بينهما بحسب الصدق.

و لا يخفى ضعف ما تمسك به على التباين على هذا التقدير أيضا، لظهور أنّ قول القائل «أعط عالما يوم الخميس و هاشميا يوم الجمعة» لا دلالة له على اشتراط كون العالم غير هاشمي و لا الهاشمي غير عالم؛ و لزوم الشركة على تقدير عدم التباين إن كان باعتبار جهه التكليفين فممنوع، و إن كان باعتبار المصداق فغير ضائر، و منه يظهر ضعف ما أجاب به عن حجّه الذكري من منع تحقّق الامتثال.

و أمّا قوله: «أو عدم قصد الغسل مع وجوده لا يخرجّه عن كونه غسلا»؛ ففيه: إذ ليس المقصود عدم تحقّق الغسل به، بل عدم دخوله في الوضوء لعدم قصده فإنّ الفرد المشتمل على حقيقتي الغسل و المسح إنّما تمثيل به في موضع المسح من حيث كونه مشتملا على المسح كما أنّه تمثيل به في موضع الغسل باعتبار كونه مشتملا على الغسل، إذ اتّحاد جهه غير مطلوبه مع الجهه المطلوبه لا يخرجها عن كونها مطلوبه.

و صاحب المدارك و شارح الدروس بعد أن وافقا صاحب الذكري في الحكم بالإجراء لتحقّق الامتثال، تنظر صاحب المدارك في قوله «و لأنّ الغسل غير مقصود» (١)، و حكم بضعف هذا التعليل شارح الدروس (٢)، و الظاهر أنّ منشأه ما ذكره صاحب الروض، و قد عرفت ما فيه، فأتضح ممّا ذكرنا أنّ الإجماع الذي حكاه عن التذكرة على عدم إجراء الغسل عن المسح لا ينافي إجراء المسح الذي يتحقق في ضمن الغسل حيث يتفق لأنّ الجهتين متغايرتان فعدم إجراء أحدهما لا ينافي إجراء الأخرى، بل ظاهره الغسل بغير طريق المسح لتعليله المنع باشماله على الاستيناف و بمغايرته للمسح المأمور به، و من

ص: ٥٣٧

١- (١) - مدارك الأحكام، ج ١، ص ٢١٥.

٢- (٢) - مشارق الشموس، ج ١، ص ١١٨.

الظاهر أنّ الاستيناف إنّما يلزم غالبا في الغسل بغير طريق المسح، إذ فرض بقاء بلل كثير في اليد بعد الفراغ من الغسل بحيث يمكن جريانه على موضع المسح بالتقاطر، أو مجرد الوضع بعيد إلا في الغسل بالارتماس، وهو نادر [A ٦٧]؛ وأما الغسل بطريق المسح فهو لا يتوقف غالبا على استيناف. وحمل التعليل على النادر بعيد، ومما ينبه على ذلك أنّ الشهيد في الذكرى ذكر أولا عدم أجزاء الغسل عن المسح و استدلال عليه بمخالفه الأمر، وعدم صدق أحدهما على الآخر، وبتحريم الماء الجديد، وبرواية محمّد بن مروان، ثم قال: «و لو جفّ ماء الوضوء عن يديه أخذ من مظائه - كما مرّ - لو تعدّر لإفراط الحرّ وشبهه أبقى جزء من اليسرى أو كلها، ثم يغمس في الماء، أو يكثر الصبّ و يمسح به.

و لا يقدر قصد إكثار الماء لأجل المسح؛ لأنّه من بلل الوضوء، وكذا لو مسح بماء جار على العضو و إن أفرط الجريان؛ لصدق الامتثال، و لأنّ الغسل غير مقصود»، انتهى. (١) فإنّ معنى عدم أجزاء الغسل عن المسح - كما أورده في صدر الكلام - إنّما هو عدم أجزاء تحقّق ماهيّة الغسل عن تحقّق ماهيّة المسح، أو عدم أجزاء الغسل بغير طريق المسح عنه، و لهذا لم يناف تصريحه أخيرا بأجزاء المسح المحصّل للغسل كما نقل عنه صاحب الروض؛ و لو كان معناه ما فهمه صاحب الروض من عبارته التذكّره لتحقّق التنافي بين صدر كلام الذكرى و ذيله لاتحاد العبارتين؛ و أمّا حمل الفاضل في المناهج ما ذكره في الذكرى أخيرا على أجزاء المسح المحصّل للغسل عن المسح المجرد عنه عند الضرورة فلا يخفى ما فيه، لأنّ المفروض في كلامه وجود الضرورة في حصول الجفاف، لا في عدم التمكن من تقليل رطوبته اليد بحيث لا يتحقّق معها الجريان، مع أنّه عن فرضه بعيد على أنّ تعليقه كما ترى يعطى عدم اختصاص الجواز بصوره الضرورة، و الذي دعاه إلى ارتكاب التكلّف المذكور أنّه وافق صاحب الروض في أنّ قضيه الحكم بعدم أجزاء الغسل عن المسح - كما هو مصرّح به في كلام الأصحاب، و ادّعى عليه الإجماع غير واحد منهم

ص: ٥٣٨

كما حكاها في المناهج-عدم أجزاء المسح المشتمل على الغسل؛ و أنت خبير بأن عبارته المذكوره ممّا لا دلالة لها على ذلك بشيء من الدلالات كما يتّبه عليه عبارته الذكرى، و قد أشرنا إليه. و قريب منها عبارته الروض حيث [B ٦٧] علّل قول العلامة «و لا يجزئ الغسل عنه»، أى من المسح بقوله «لأنّهما حقيقتان مختلفتان لا يدخل أحدهما تحت الأمر بالأخرى، و لتحريم الماء الجديد و للخبر»، ثمّ أورد الكلام الذى حكيناها عنه، (١) فإنّه لو كان قضيه عدم أجزاء الغسل عن المسح التباين لم يلائمه تذييله بالكلام المذكور، و إن كان يرد عليه أنّه لو كان مقتضاه الأعمّ لم يتّجه له التمسك بعبارته التذكرة فى إثبات التباين.

و أمّا ما اعترض به فى المناهج على تعليل التذكرة و الذكرى لعدم أجزاء الغسل عن المسح باشتماله على استيناف الماء من أنّه غير لازم، فهو غير وارد كما أشرنا إليه؛ نعم ربّما يتّجه ذلك على تعليل الروض هذا. و لقد أجاد المحقّق الثانى فى جامع المقاصد حيث فسّر قول العلامة «و لا- يجزئ الغسل عنه» بقوله: «إمّا بأن يستأنف ماء جديدا، أو بأن يقطر ماء الوضوء على محلّ المسح، أو يجريه على المحلّ بآله غير اليد اختيارا»، (٢) لكن ذكره للأخير غير جيّد، لأنّ المنع منه ليس من جهة تحقّق الغسل به بل من جهة كون الآله غير اليد.

و أمّا الوجه الثالث: فقد عرفت أنّه مختار الذكرى و جامع المقاصد و المدارك و شرح الدروس و اختاره المقدّس الأردبيليّ فى شرح الإرشاد و الفاضل السبزوارى فى الذخير على ما يأتى حكاية عبارته فيها و وافقهم عليه صاحب الحدائق، (٣) بل الظاهر أنّه مذهب سائر الأصحاب، عدا من صرّح منهم بالخلاف كصاحب الروض و المناهج حيث أنّهم أطلقوا ذكر المسح و لم يذكروا من شرائطه أن لا يشتمل على الغسل مع أنّ الغالب تحقّقه.

ص: ٥٣٩

١- (١) - روض الجنان، ج ١، ص ١٠٦.

٢- (٢) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٢١٩.

٣- (٣) - الحدائق الناضرة، ج ٢، ص ٣٦٦.

و أما قولهم ب«أنّ الغسل لا يجزى عن المسح» فقد عرفت أنّه لا يدلّ على الشرط المذكور، وهذا هو الأقوى، و يدلّ عليه إطلاق الآيه، و الأخبار الآمره بالمسح، و خلوّ الأخبار البيانيه، و غيرها عن ذكر تقليل بلل اليد بالنفض، (١) و غيره مع أنّ الغالب بقاء بلل فى اليد يتحقّق بمسحه و الجريان خصوصا مع الإسباغ، و ظاهر البيان كون المسح الواقع بتمامه من المشتمل منه على الغسل و غيره من الوضوء، و أمّا ما رواه محمّد بن مروان فى الخبر عن أبى عبد الله عليه السّلام قال: قال

«إنّه [A ٤٨/] يأتي على الرجل ستون أو سبعون سنه ما قبل الله منه صلاه قلت و كيف ذلك؟ قال، لأنّه يغسل ما أمر الله بمسحه» فمع ضعفه لا ينافى ما ذكرناه لأنّ الظاهر أنّه تعريض بالعامّه فى غسلهم الرجلين مجرّدا عن المسح، كذا فى شرح الدروس (٢)، و ليس على ما ينبغى كما لا يخفى، بل لأنّ الظاهر من قوله «يغسل» أنّه يتعيّد فى الوضوء بغسل ما أمر الله بمسحه كما يفعله العامّه (٣) إذ لو ترك على إطلاقه لدلّ على بطلان الوضوء بمجرّد غسل موضع المسح كيف ما اتّفق، و هو مخالف للضروره و الإجماع. و فى الذخيره ردّد بين الوجهين فقال: «المراد بالغسل الممنوع منه فى الخبر، الغسل بدون المسح، أو مع قصد وجوب الغسل». (٤) و استدللّ المقدّس الأردبيلى على رد القول باشتراط عدم صدق الغسل على المسح ب«أنّه حرج و ضيق، و هو مناف للشريعه السهله»؛ (٥) و هذا كما ترى إنّما يصلح ردّا على القول باشتراط عدم تحقّق الغسل مع المسح كما هو أحد الوجوه المتقدّمه، لا على القول باشتراط عدم الصدق كما هو قضيه بيانه أن لا ريب فى أنّه إذا مسح مع زياده البله تحقّق المسح المجرّد عن الغسل بالنسبه إلى سحب موضع التماس، فإنّ وضع الماسح على الممسوح بقوّه يعتاد حصولها حال المسح يوجب انسحاب البلل الذى فى موضع التماس إلى جوانبه الفارغه بحيث لا يبقى فى محل

ص: ٥٤٠

١- (١) -النفض بالفارسي تكاندن؛ من هامش النسخه.

٢- (٢) -انظر: مشارق الشموس، ج ١، ص ١١٦-١١٧.

٣- (٣) -انظر: جامع الخلاف و الوفاق، ص ٣٧؛ الفقه على المذاهب الخمسه، ص ٣٧.

٤- (٤) -ذخيره المعاد، ج ١، ص ٣٠.

٥- (٥) -مجمع الفائده و البرهان، ج ١، ص ١٠٥.

التماسّ إلاّ بلبل يسير لا يتحقّق به الغسل، فإذا سحب الماسح على الممسوح تحقّق المسح بدون الغسل في سحب موضع التماس، و الغسل بالنسبة إلى جوانبه الفارغه المتّصله به التي اجتمع فيها البلّه، فاعتبار الأوّل دون الثاني ممّا لا حرج و لا ضيق فيه؛ و يتّضح من ذلك أيضا أنّه لا- يجب تقليل البلبل، و إن قلنا أنّ النسبه بين الغسل و المسح بحسب الصدق التباين، بل ليس بين هذا القول و القول بأنّ النسبه بينهما من وجه ثمره يعتدّ بها كما يظهر من جماعه، و إنّما يظهر الثمره في احتساب مسح البلّه المجتمعه بين الأصابع و جوانبها المنتقله من موضع من الممسوح إلى آخر بالمسح من المسح المطلوب [B ٤٨/] و عدمه، و الأمر في ذلك سهل.

و اعلم: أنّ صاحب الذخيره بعد أن ذكر أنّ الظاهر أنّ معنى المسح إمرار اليد مع رطوبته سواء كان مع الجريان أم لا، و حكم بأنّ النسبه بينه و بين الغسل عموم من وجه قال:

«فلا يضّرّ كثرة الماء في المسح بحيث يحصل معه جريان قليل و به صرّح الشهيد في الذكري- ثمّ نقل عبارته المتقدّمه ثمّ قال- و بالجمله الظاهر أنّ الجريان القليل غير ضائر إذا لم يقصد أنّ المفروض غسل». انتهى. (١) و لا يخفى أنّ صدر كلامه يدلّ على أنّ المسح المحصّل للغسل مجز مطلقا، سواء حصل به الجريان الكثير أم القليل، و قضيه عبارته المتأخّره تخصيصه بما إذ حصل به الجريان القليل، فإنّ حمل كلامه على ظاهره كان إحداث قول ثالث في المسأله، و مع ذلك لا يوافق قوله: «و به صرّح الشهيد في الذكري» لأنّه صرّح في الذكري بالإجزاء؛ و إن أفرط الجريان- كما تقدّم- فالوجه حمل القليل في كلامه على ما يقابل الكثير الذي يتحقّق بالصبّ، فإنّ الجريان الحاصل بالمسح، و إن كثّر، قليل بالنسبه إلى الجريان الحاصل بالصبّ، و حينئذ فيرتفع الإشكال عن كلامه.

الثاني: يختصّ المسح بمقدّم الرأس إجماعا،

حكاه في الغنيه و الانتصار و الخلاف و المعبر و التذكره و الذكري و الروض و المدارك و كشف اللثام و غيرها (٢)، خلافا

ص: ٥٤١

١- (١) - ذخيره المعاد، ج ١، ص ٣٠.

٢- (٢) - غنيه النزوع، ص ٥٥؛ الانتصار، ص ١١٤، ١٠٣؛ الخلاف، ج ١، ص ٨٣؛ المعبر، ج ١، -

للجمهور (١)؛ و يدلّ عليه قول الصادق عليه السّلام في صحيحه محمّد بن مسلم:

«مسح الرأس على مقدمه» (٢)، وقوله عليه السّلام في صحيحته الأخرى أو حسنته:

«امسح على مقدّم رأسك» (٣)، وفي صحيحه زراره في بيان وضوئه صلّى الله عليه وآله

«ثمّ مسح على مقدّم رأسه»، وفي صحيحته الأخرى

«فقد يجزيك من الوضوء ثلاث غرفات: واحده للوجه و اثنتان للذراعين، و تمسح ببّله يميناك ناصيتك» (٤)، وفي المرسل عن أحدهما عليهما السّلام في الرجل يتوضّأ و عليه العمامه؟ قال:

«يرفع العمامه بقدر ما يدخل إصبعه فيمسح على مقدّم رأسه» (٥)؛ و بها يقيد إطلاق الأمر بمسح الرأس في الآية، و ما يدلّ من الأخبار على إجزاء المسح بشيء من الرأس كصحيحه زراره و بكير، و عليها ينزل الأخبار [A ٦٩/] البياتيّه المشتمله على أنّه عليه السّلام مسح رأسه مع إمكان أن يقال الظاهر من إطلاق المسح على الرأس المسح على مقدّمه؛ لأنّه الفرد الظاهر، و مع الإغماض عن ذلك فهي إنّما وردت حكايه عن فعل شخص فلا عموم لها، و لو سلّم دلالتها على سائر المطلقات فيجب حملها على الأخبار المقيده على ما هو قاعده الجمع، مع أنّ الصحيحه الأولى ظاهره في إفاده الحصر، فلو عارضها عموم لوجب تخصيصه بها فتقيد المطلق بها أولى. و أمّا ما رواه الحسين بن عبد الله في الخبر -

«عن الصادق عليه السّلام في الرجل يمسح رأسه من خلفه، و عليه عمامه، بإصبعه أ يجزيه (٦) ذلك؟»

ص: ٥٤٢

-
- ١- (١) - انظر: الأم، ج ١، ص ٢٦؛ المجموع، ج ١، ص ٣٩٥؛ المغنى لابن قدامة، ج ١، ص ١٤٢؛ نيل الأوطار، ج ١، ص ١٩٢؛ جامع الخلاف و الوفاق، ص ٣٧؛ الفقه على المذاهب الخمسه، ص ٣٦.
 - ٢- (٢) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٦٢، ح ١٧١.
 - ٣- (٣) - الكافي، ج ٣، ص ٢٩، ح ٢.
 - ٤- (٤) - نفس المصدر، ص ٢٥، ح ٤.
 - ٥- (٥) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٩٠، ح ٢٣٨.
 - ٦- (٦) - و لكن في المخطوطه «أ يحزّك» بدل «أ يجزيه».

فقال: نعم» (١) فقد حملته في الوافي على مسح مقدّم رأسه من خلفه (٢) ولا بأس به. و أمّا قول الصادق عليه السّلام في حسنه [الحسين] ابن أبي العلاء (٣):

«امسح الرأس على مقدّمه و مؤخره» (٤)، و كذا صحيحته قال:

«سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن المسح على الرأس فقال: كأني أنظر إلى عكته (٥) في قفاء أبي يمرّ عليها يده، و سألته عن الوضوء بمسح الرأس مقدّمه و مؤخره؟ قال: كأني أنظر إلى عكته في رقبه أبي يمسح عليها» (٦)، فمحمول على التقيه لإعراض الأصحاب عنها.

و اعلم: إنّ أكثر الأصحاب عبروا في المقام بلفظ المقدّم و مقدّم الرأس، و لم يتبّهوا على بيان المراد، و الظاهر أنّهم أرادوا الناصيه، و هي ما أحاط به النزعتان، كما يستفاد من كلمات أهل اللغة؛ قال الشيخ الطبرسي في قوله تعالى فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي: الناصيه شعر مقدّم الرأس، (٧) و هو ظاهر في أنّ مقدّم الرأس لا يتجاوز الناصيه. و قال صاحب القاموس

ص: ٥٤٣

١- (١) - نفس المصدر، ح ٢٤٠.

٢- (٢) - الوافي، ج ٤، ص ٢٨٩.

٣- (٣) - الحسين بن أبي العلاء الخفاف: قال النجاشي: أبو علي الأعور... و أخواه عليّ و عبد الحميد، روى الجميع عن أبي عبد الله عليه السّلام، و كان الحسين أوجههم (رجال النجاشي، ص ٥٢، الرقم ١١٧) و عدّه الشيخ في رجال الإمامين الباقر و الصادق عليهما السّلام (رجال الشيخ، ص ٨٣٧، الرقم ١٣٣٩ و ٩٨٢، الرقم ٢٢١٢) و روى عنه ابن قولويه في كامل الزيارات (ص ٧٣، ح ٧) و للعلامة السيّد محمد باقر الشفتي رساله مستقلة مبسوطه في الحسين المذكور فإنّه يقول في قسم من كلامه ما هذا نصّه هذا نصّه: «... أيضا و يرشد إلى حسن حاله بل جلالته، ملاحظه الأخبار المرويه عنه، فإنّها في كمال المتانه، بل الظاهر منها أنّه من أهل البصيره في أحكام الشرعيه، و أنّ له يدا طويلا و إحاطه تامّه بالأخبار»، (الرسائل الرجاليه، ص ٣٥٧-٤٢٢) و ذهب المحقق الخوئي إلى وثاقته؛ راجع معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ١٩٨، الرقم ٣٢٧٦.

٤- (٤) - تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٦٢، ح ١٧٠.

٥- (٥) - «عكته هي بالضم، فالسكون، واحده العكن كالصدر: طى في العنق، و أصلها الطى في البطن من السمن». مجمع البحرين، ج ٣، ص ٢٩٩.

٦- (٦) - نفس المصدر، ص ٩١، ح ٢٤٢.

٧- (٧) - مجمع البيان، ج ٩، ص ٣٠٩.

فى تفسير المقدم: [المقدم] من كل شىء أوله و الجبهه و الناصيه» (1)، و هو ظاهر فى أن مقدم الرأس اسم للناصيه. و قال فى المصباح: «الناصيه قصاص الشعر و جمعها النواصى، و نصوت فلانا و نصوا من باب قتل قبضت على ناصيته، و قول أهل اللغه النزعتان هما البياضان اللذان يكتفان الناصيه، و القفا مؤخر الرأس، و الجانبين ما بين النزعتين، و القفا و الوسط ما أحاط به ذلك، و تسميتهم كل موضع باسم ما يخصه كالصريح فى أن الناصيه مقدم الرأس فكيف يستقيم على هذا تقدير الناصيه بربع الرأس، و كيف يصح إثباته بالاستدلال؟!، و الأمور [B ٦٩/] [النقله إنما تثبت بالسمع لا بالاستدلال، و من كلامهم جز ناصيته، و أخذ بناصيته و معلوم أنه لا يتقدر» انتهى. (2) و لفظه «الجانبين» كأنه غلط من النساخ، و الصواب «و الجانبان»، أو أنه و القفا معطوفان على الناصيه، و المعنى يكتفان الناصيه و القفا و الجانبين فيكون مؤخر الرأس بدلا عن القفا، و ما بين النزعتين بدلا عن الجانبين، و فيه تعسف. و كيف كان فلا يخفى ما فيه من الظهور فى أن مقدم الرأس هو الناصيه، و إنكار صاحب الحدائق (3) له نظرا إلى أنه حمل مقدم الرأس على الناصيه و لم يعكس ليس بشىء؛ لأن الظاهر من حمل شىء على شىء فى مقام التعريف إنما هو المساوات و إن أجاز، و التعريف بالأعم فى الحدود اللفظية؛ لأن الجواز لا ينافى الظهور، و لهذا يعتبر فى التعريف بالأعم نصب القرينه عليه دفعا للالتباس كما فى قولهم «سعدانه نبت». و العجب أنه اعترف قبل ذلك بأن مفاد كلامهم فى التقسيم أن الناصيه مجموع مقدم الرأس، ثم أتبعه بهذا الإنكار و التدافع ظاهر ثم فى كلامه، «الظاهر» دلالة على أن الناصيه هى ما أحاط به النزعتان كما فسرها به جماعه من أصحابنا منهم العلامة فى التذكرة و هو المتبادر منها عرفا، و منه يعلم أن تعريفه لها أولا بقصاص الشعر الذى يفسر فى كلامهم بآخر منابت شعر الرأس، و كذا تعريف غيره لها به - كصاحب القاموس - مبنى على التوسع

ص: ٥٤٤

١- (١) - و لكن فى المصدر المطبوع «الناصيه» مقدمه على «الجبهه»، القاموس المحيط، ج ٤، ص ١٦٢.

٢- (٢) - المصباح المنير، ج ٢، ص ٦٠٩.

٣- (٣) - انظر: الحدائق الناصره، ج ٢، ص ٢٥٢-٢٦٢.

حيث أرادوا بقصاص الشعر مجموع مقدّم الرأس؛ لظهور أنّ الناصيه لا تطلق على قصاص مؤخر الرأس و لا جانبيه، فإذا اعتبرت الآخريه عرفيه، أو إضافيه بالنسبه إلى وسط الرأس صدقت على مجموع ما بين النزعتين؛ و زعم صاحب الحدائق أنّه يريد أنّ الناصيه إما أن يكون عباره عن قصاص الشعر- كما هو المشهور في كلامهم- أو عن مجموع المقدّم- كما هو المستفاد من هذا التقسيم- فالقول بأنّها الربع- كما هو مختار أبي حنيفه- ممّا لا وجه له، و لا يخفى ما فيه إذ لا يستفاد من كلامه اختلاف أهل اللغه في تفسير الناصيه كيف، و قد نسب التقسيم إلى أهل اللغه؟! و ظاهره [A ٧٠/] الاتّفاق عليه فكيف يكون خلافه مشهوراً؟! بل الوجه أنّ كلامه اللاحق بيان لكلامه السابق كما ذكرنا؛ ثمّ الظاهر أنّ الناصيه اسم للمحلّ و تسميه الشعر بها- كما مرّ عن مجمع البحرين- مجاز تسميه للحال باسم المحلّ كتسميه شعر الصدغ به، و يحتمل على بعد أن يشترك بينهما لفظ، و ممّا يدلّ على ما ذكرناه من عبائر الأصحاب ظاهر المفيد في المقنعه حيث قال: «فيمسح من مقدّم رأسه مقدار ثلاث أصابع مضمومه من ناصيته إلى قصاص شعر رأسه»؛ (١) و قريب منه عباره الشيخ في النهايه حيث قال: «ثمّ يمسح بياقي نداوه يده من قصاص شعره مقدار ثلاث أصابع (٢)؛ و أمّا ما ذكره صاحب الحدائق من «أنّ هاتين العبارتين و إن دلّنا على كون المسح في هذا المكان- أعني الناصيه- لكن لا- دلالة لهما على الانحصار فيه و عدم أجزاء ما سواه» (٣)، فضعفه ظاهر، إذ لا مجال لإنكار ظهور العبارتين في الانحصار. و قال الصدوق في الهدايه: «و حدّ الرأس مقدار أربع أصابع من مقدّم الرأس» (٤)؛ و لا يخفى ظهوره في الناصيه، إذ لا قائل بتعيين غيرها، و حمله على إرادته مسح هذا المقدار من المقدّم أيّ موضع كان بعيد. و لعلّ الوجه في اختلافهم في التحديد بالثلاث و الأربع اختلاف نواصي مستوي الخلقه في ذلك، و الظاهر أنّها من الثلاث إلى الأربع. و قال في السرائر: «و مسح مقدّم الرأس بيّله يده- إلى أن قال- و أقلّ ما يجزئ في مسح الناصيه ما وقع عليه اسم

ص: ٥٤٥

١- (١) -المقنعه، ص ٤٤.

٢- (٢) -النهايه، ص ١٣.

٣- (٣) -الحدائق الناصره، ج ٢، ص ٢٥٨.

٤- (٤) -الهدايه، ص ٨١.

المسح» (١)؛ وقضيه الجمع بين صدر كلامه و ذيله اختصاصاً بالمقدم بالناصيه. وقال في المعتبر: «أما اختصاص مقدم الرأس بالمسح فعليه إجماع الأصحاب، خلافاً للجمهور؛ لنا ما رواه المغيرة بن شعبه أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بمسح بِنَاصِيَتِهِ». (٢) وقال في التذكرة: «يختصّ المسح بمقدم الرأس عند علمائنا أجمع، خلافاً للجمهور، لأنّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بمسح بِنَاصِيَتِهِ في عرض البيان»، انتهى (٣) والتوفيق بين المدعى و دليله يقتضى أن يكون مقدم الرأس هو الناصيه. وقال في المختلف: «قال ابن بابويه حدّد مسح الرأس أن يمّسح بثلاث أصابع مضمومه من مقدم الرأس -قال- فإن قصد [B ٧٠/] بذلك أنّ محلّ الفرض في المسح ذلك بحيث أَى شىء وقع منه أجزاء فهو حقّ، وإن قصد أنّ المنع على هذا المحلّ كلّهُ كان ممنوعاً»، انتهى. (٤) ولا خفاء في أنّ مبدأ التقدير على الأوّل قصاص الشعر، وإن لم يصرّح به لوضوحه فيدلّ على اختصاص المسح عنده بالناصيه؛ وأصرح من جميع ذلك عبارته الذكرى حيث قال: «يختصّ المسح بالمقدم إجماعاً؛ لأنّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بمسح بِنَاصِيَتِهِ في الوضوء البياني -إلى أن قال- ويجوز المسح على كلّ من بشره و الشعر المختصّ بالمقدم؛ لصدق الناصيه عليهما -إلى أن قال- لو كان شعر المقدم يخرج بمدّه عن حدّ الناصيه لم يجزئ المسح على الجمّه و هي: مجتمع شعر الناصيه عند عقصيه. نعم لو أدخل يده تحت الجمّه، و مسح بشره الرأس، أو أصل شعر الناصيه أجزاء، و الأغمّ و الأصلع يمسحان مكان ناصيه مستوى الخلقه». انتهى. (٥) و مواضع الدلالة منه على ما ذكرناه عين خفيه. و ربّما يشعر كلامه بكون الحكم المذكور إجماعياً، حيث لم يتبّه فيه على ما يشعر بالخلاف كما هو شأنه في المسائل الخلافية، و حمل الناصيه في كلامه و كلام غيره على ما يتناول ما حولها مجاز لا قرينه عليه فلا سبيل للمصير إليه.

ص: ٥٤٦

١- (١) - السرائر، ج ١، ص ٩٩ و ١٠١.

٢- (٢) - المعتبر، ج ١، ص ١٤٤.

٣- (٣) - تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٦٣.

٤- (٤) - مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٢٢، م ٧٥.

٥- (٥) - ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ١٣٥ و ١٤١ و ١٤٢.

و ممّن يوهّم كلامه بالمخالفه السيّد المرتضى فى المسائل الناصريات (١) حيث قال:

«قال الناصر فرض المسح متعيّن بمقدّم الرأس و الغايه إلى الناصيه»، فقال السيّد فى الجواب: «هذا صحيح، و هو مذهبنا، و بعض الفقهاء يخالفون فى ذلك، و يجوزون المسح على أى بعض كان من الرأس. و الدليل على صحّته مذهبنا الإجماع المقدّم ذكره، و أيضا لا خلاف بين الفقهاء فى أنّ من مسح على مقدّم الرأس فقد أدّى الغرض، و أزال الحدث، و ليس كذلك من مسح مؤخّر الرأس فما عليه الإجماع أولى»، انتهى. (٢) و وجه الدلاله على المخالفه أنّ السيّد قد صحّح مقاله السائل من كون الناصيه غايه لمسح مقدّم الرأس، بل ادّعى الإجماع عليه، و هذا يدلّ على أنّ مقدّم الرأس الذى يجب المسح على أى بعض منه أعمّ من الناصيه، و أيضا احتجّاه على تعيين مسح المقدّم بقيام الإجماع على تأدّى الغرض به بخلاف مسح المؤخّر، [AVI] يعطى نفى الواسطه بينهما، و إلاّ لتعرض لذكرها، فلا يختصّ مقدّم الرأس بالناصيه، و إلاّ لكان ما عداها داخلا فى مؤخّر الرأس، و هو باطل قطعا. و يمكن رفع الأوّل بأنّ المراد بالناصيه نفس القصاص، كما يوهّمه بعض عبائر أهل اللغه، فلا يدلّ على المخالفه، و الثانى بأنّه ترك التعرض لذكر ما بينهما إحاله على ظهور حكمه من بيان حكم المؤخّر، و إلاّ لدلّ كلامه على جواز المسح على النصف المقدّم من الرأس، و لا- قائل به ظاهرا. و قال فى جامع المقاصد بعد قول العلامة: «بل إما على البشره أو على الشعر المختصّ بالمقدّم، إذا لم يخرج عن حدّه» ما لفظه: «البشره فى العبارة تصدق على موضع الشعر إذا أزيل بشىء و موضع (٣) النزاع الذى لا ينبت عليه الشعر مع كونه من الرأس باعتبار الغالب». انتهى. (٤) و هو يدلّ على عدم اختصاص المقدّم بالناصيه؛ لحكمه بدخول موضع النزاع فيه، و الظاهر أنّ مراده بالنزاع مع قوله «كونه من الرأس» أنّه

ص: ٥٤٧

١- (١) - فى المخطوطه «الناصريه» بدل «الناصريات».

٢- (٢) - المسائل الناصريات، ص ١١٩، م ٣٠.

٣- (٣) - فى مصدر «بموضع» بدل «موضع».

٤- (٤) - جامع المقاصد، ج ١، ص ٢١٩-٢٢٠.

يريد الاحتراز (١) عن نزعه فإنّه قد يكون كلاً- أو بعضاً في الوجه، لا- في الرأس فإنّ المراد بالرأس هنا ما فوق وجه مستوى الخلقه. وقال في الروض بعد قول العلامة: «و يجب مسح بشره مقدّم الرأس» ما لفظه: «دون وسطه، أو خلفه أو أحد جانبيه». ومثله عبارته شرح الدروس (٢). وقريب منهما عبارته الذخيره حيث قال: «دون سائر جوانبه» (٣)، و ظاهرهم ضبط حدود الرأس فيما ذكر، فيدلّ على أنّ مقدّم الرأس لا يختصّ بالناصيه لأنّ وسط الرأس و جانبيه بحسب معناهما العرفي يتصلان بالناصيه. ويمكن أن يكون المراد بالخلف القفا، و بالجانبين ما بين النزعتين و القفا، و بالوسط ما أحاط به تلك الحدود، و الناصيه كما حكاه صاحب المصباح عن أهل اللغه، و قد مرّ آنفاً فيدلّ كلامهم على أنّ مقدّم الرأس الناصيه و النزعتان، و أن يكون المراد بالجانبين النزعتين؛ لأنّهما في جانبي الناصيه، و بالخلف القفا و الجانبين بالمعنى المتقدم، و بالوسط ما مرّ، فيدلّ على اختصاص المقدّم بالناصيه. و ممّا يريد هذا الوجه في عبارته شارح الدروس احتجاجة على جواز المسح على الشعر المختصّ بالمقدّم أنّ النبي صلّى الله عليه و آله و الأئمه عليهم السّلام كان على رءوسهم الشعر و يمسخون عليه، و بلزوم العسر و الحرج إن لم يجز ذلك، فإنّ الوجهين لظاهرهما إنّما يتّمان إذا خصّ المسح بالناصيه دون النزعه، و إلّا لأمكن [B ٧١/] دفعهما بإمكان كون المسح حال وجود الشعر عليهما؛ و قريب من عبارته الروض، عبارته الوسيله حيث قال: «و مسح مقدّم الرأس - ثمّ ذكر - أنّ التروك عشرون» (٤)، و عدّ منها مسح مؤخر الرأس و مسح أحد جانبيه و مسح جميع الرأس؛ فسره في شرح الألفيّة بنقيض المؤخر (٥)، و يمكن حمله على ما ذكره في الروض.

ص: ٥٤٨

١- (١) - صحّحناها بالسياق، و لكن في المخطوطه هكذا: «أن مراده به النزعه قوله مع كونه من الرأس الظاهر أنّه يريد به الاحتراز».

٢- (٢) - مشارق الشمس، ج ١، ص ١١٤.

٣- (٣) - ذخيره المعاد، ج ١، ص ٢٩.

٤- (٤) - الوسيله، ص ٥٠.

٥- (٥) - المقاصد العليه، ص ٩١.

و مَن صرَّح بأنَّ مقدِّم الرأس هو الناصيه، الشيخ عبد الله بن صالح البحراني (١) و عزاه إلى أكثر الأصحاب و أهل اللغة، و حكى ذلك عنه في الحدائق و اختار أنه فيه ما كان من قبه الرأس إلى القصاص ممَّا يلي الجبهه الذي هو كذلك إلى القصاص من خلف قال: «فبأى جزء من هذه المسافه مسح تأذى به الواجب»، و نقل هذا القول عن والده مدَّعياً عليه إجماع الطائفة، و وافقه على هذا الدعوى، و استدللَّ عليه بأنَّه المتبادر من هذا اللفظ في الأخبار و عبارات الأصحاب، و أيدته بتفسير صاحب مجمع البحرين للمقدِّم بنقيض المؤخَّر قال: «و منه مسح مقدِّم رأسه، و يقول صاحب الصحاح مؤخَّر الشئ نقيض مقدمه، و قول صاحب المصباح مؤخَّر الشئ بخلاف مقدمه، و بما مرَّ من صاحب القاموس في تفسير المقدِّم و من كلِّ شئ أوَّله، و قال في الآخر الآخر بخلاف الأوَّل». (٢)

أقول: لا- يخلو تفسيره للمقدِّم من إجمال إذ لم يتبيَّن منه أنه النصف المقدِّم من الرأس، أو الربع، أو ما يحاذى تمام الوجه، أو الجبهه خاصّه. و كلامه في أثناء المسأله لا يخلو من اضطراب؛ لأنَّه نقل عباره الروض و الذخير و شرح (٣) الدروس و زعم أنَّ مقابلتهم للمقدِّم بالخلف و الوسط و الجانبين، يدلُّ على موافقتهم له في القول قال: «و إلاً لبقى فرد آخر

ص: ٥٤٩

١- (١) - الشيخ عبد الله بن صالح السماهيجي البحريني (١٠٨٦-١١٣٥ ق) قال المحدِّث البحراني في شأنه: لا... كان الشيخ المذكور عالماً عابداً ورعاً شديداً في الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر، جواداً، كريماً، سخياً، كثيراً لملازمه للتدريس، و المطالعه و التصنيف لا تخلو أيامه من أحدها له جمله من المصنفات... بعد هجمات العرب ترك بحرین... و سكن في بلده بهبهان و كتب فيها الإجازة الكبيره المدبَّجه للشيخ ناصر الجارودي و ذكر فيها تصانيفه القريب من الخمسين و مشايخه الخمسه و كان هذا الشيخ قدس سرّه أخبارياً صرفاً و قد توفّي في تاسع جمادى الثانيه ١١٣٥ و دفن في قبه السيد أحمد بن مولانا الكاظم المشهور ب«شاه چراغ». لؤلؤه البحرین، ص ٩٦، و انظر: روضات الجنّات، ج ٤، ص ٢٤٧-٢٥٥، الرقم ٣٩٠؛ طبقات أعلام الشيعة (الكواكب المنتشرة) ص ٤٦١-٤٦٣.

٢- (٢) - الحدائق الناضره، ج ٢، ص ٢٥٤ و ٢٥٩-٢٦٠.

٣- (٣) - في المخطوطه «شروح» بدل «شرح».

مغفل في الكلام، فلا يدلّ التفرّيع على الانحصار- ثمّ استشهد بكلام الأكثر فقال:- أكثر عبائر الأصحاب في هذا المقام قد اشتملت على التعبير بالمقدّم مفرداً أو مضافاً إلى الرأس، و من الظاهر [البين] (١) أنّ كلّ أحد (٢) لا- يفهم من لفظ المقدّم المضاف إلى الرأس أو غيره متى أطلق إلّا- ما قابل المؤخّر». انتهى. (٣) و أنت خير بأنّ قضيه موافقته للروض مقابله المقدّم للجوانب الثلاثة، و قضيه كلام الأخير مقابله للمؤخّر خاصّه؛ و التوفيق [A ٧٢] بينهما لا يخلو عن تكلف.

و كيف كان فالإجماع الذي حكاه هو و والده ممّا لا أصل له كما عرفت ممّا مرّ؛ و أمّا ما نقله من أهل اللغة من أنّ المقدّم نقيض المؤخّر أو خلافه، ففيه أنّه تفسير منهم أنّه لمطلق المقدّم، فلا يصلح لمعارضه قولهم في مقدم الرأس أنّه الناصيه كما عرفت، مع أنّه بمعناه الأوّل ممّا ينصرف عند الإطلاق إلى الناصيه. ثمّ بعد الإغماض عمّا ذكر، و تسليم أنّ مقدّم الرأس أعمّ من الناصيه فاللازم بمقتضى القاعده المقرّره في الجمع بين المطلق و المقيّد تقييد مطلقات الأخبار الأمره بمسح المقدّم بالصحيحه المتضمّنه للأمر و بالمسح على الناصيه كما قيّدوا إطلاق الآيه و الأخبار الأمره بمسح الرأس بما دلّ على مسح المقدّم فيخصّ المسح بالناصيه.

و قد أورد على ذلك بوجهين: الأوّل: ما ذكره في الحدائق من أنّ الاستدلال بالروايه إنّما يتمّ إذا كان قوله عليه السّلام

«و تمسح» جمله مستأنفه، و هو غير متعيّن؛ لجواز أن يكون عطفاً على ثلاث غرفات بإضمام، فيصير مسح الناصيه داخلاً تحت الأجزاء الذي هو أقلّ مراتب الواجب فيسقط الاستدلال.

و الجواب: أنّ العطف المذكور- كما ذكر- مبنيّ على الإضمام، و هو مخالف للأصل فلا- يصار إليه من غير قرينه، مع أنّ جعل المسح على الناصيه أقلّ مراتب الواجب إن كان من حيث كونه على الناصيه مخالف للإجماع؛ و إن كان من حيث كونه أقلّ المسّمى فهو

ص: ٥٥٠

١- (١) - أضفناها من المصدر.

٢- (٢) - في المخطوطه «واحد» بدل «أحد».

٣- (٣) - الحدائق الناضره، ج ٢، ص ٢٥٦-٢٥٧.

غير لازم من فرضه عليها فإنّ المعروف من مذهب الأصحاب أن الفصل في مسح مقدار ثلاث أصابع كما يأتي. ولا ريب في إمكان مراعاته في المسح عليها، فلا وجه لعدّه أقلّ مراتب الواجب.

الثاني: ما ذكره في الرياض-بعد أن ذهب إلى أنّ المراد بالمقدّم ما قابل المؤخّر-من:

«أنّه ربّما فسرت الناصيه بمطلق شعر الرأس، وفي كتب جماعه من أهل اللغه أنّها خصوص القصاص الذي هو آخر منابت شعر الرأس، وبه تخرج عن صلاحيه تقييد الأخبار المطلقه [في المقدّم]». (١)

و الجواب: أنّ تفسيرها بمطلق شعر الرأس ممّا لم يثبت لواحد، ولو ثبت فمحمول على المجاز لمخالفته لما مرّ من كلمات أهل اللغه، نعم فسّرها في مجمع البيان في تفسير الآيه [B ٧٢/] بشعر مقدّم الرأس، (٢) والظاهر أنّه مجاز بعلاقه الحلول و المجاوره، و القرينه إسناد الأخذ إليها، و التفسير بالقصاص يرجع إلى التفسير بما بين النزعتين، كما تبّنها عليه. و لو سلّم التعدّد فلا خفاء في أنّ حملها في الروايه على المعنى الثاني أوضح؛ لثبوتها بالعرف و اللغه و كلمات الأصحاب، و يؤيده قرينه الأمر بالمسح عليها فالحمل عليه متعيّن.

و قال المقدّس الأردبيلي: «لعلّ المراد بالناصيه هو مقدم الرأس؛ لأنّه الأقرب إلى الناصيه المشهوره، أو اسم له حقيقه». انتهى. (٣)

و كلامه لا- يخلو من إجمال فيمكن أن يكون مراده أن الناصيه المشهور في كلمات أهل اللغه، نفس القصاص، و المراد بها في الروايه ما بين النزعتين مجاز بعلاقه الكلّ و الجزء، أو حقيقه لأنّه معناها كما صرح به الأصحاب، و حينئذ فرجع كلامه إلى ما ذكرناه، أو أنّه يريد أنّ الناصيه المشهور ما بين النزعتين، أو قصاص الشعر. و المراد بها مقدّم الرأس الذي هو أعمّ ممّا بين النزعتين، أو مجازاً، أو حقيقه، و حينئذ فينافي ما ذكرناه

ص: ٥٥١

١- (١) -رياض المسائل، ج ١، ص ١٣٠.

٢- (٢) -مجمع البيان، ج ٩، ص ٣٠٩.

٣- (٣) -مجمع الفائده و البرهان، ج ١، ص ١٠٣.

فيرد عليه-مضافا إلى ما مرّ-أنّ تفسيرها بالأخير ممّا لم يعهد من أحد من اللغويين و غيرهم،فدعوى كونها حقيقه فيه ممّا لا وجه له.و أمّا ما رواه حسين بن زيد بن عليّ- في الخبر-عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

«لا تمسح المرأة بالرأس كما يمسح الرجال إنّما المرأة إذا أصبحت مسحت رأسها و تضع الخمار عنها فإذا كان الظهر و العصر و المغرب و العشاء تمسح بناصيتها». (1)فقد زعم في الحدائق (2)أنّه يدلّ على مقصوده،فإنّ ظاهره أنّها تمسح في الصبح بعد وضع الخمار عنها في غير موضع الناصيه،أو نهايه عليها بخلاف باقى الصلاه فإنّها تدخل يدها تحت الخمار و يمسح على ناصيتها خاصّه.

و فيه بعد الإغماض عن ضعف سند الروايه أن لا دلالة لها على مقصوده،إذ لا يلزم من مسحها على ما زاد على الناصيه كونه من مقدّم الرأس،و إن أراد إثبات ذلك بصحيحه يدلّ على أنّ مسح الرأس على مقدّمه،ففيه أنّه كما يمكن ذلك في مقام الجمع كذلك يمكن تخصيص مسح المقدّم بالرجل،بل هو قضيتّه تخصيص المقدّم بالناصيه،مع أنّ الظاهر من الروايه مسحها لتمام الرأس،و لا قائل به ظاهرا.

ص: ٥٥٢

١- (١)- تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٧٧، ح ١٩٤.

٢- (٢)- الحدائق الناضره، ج ٢، ص ٢٧٤.

المصادر العربيه

١- أجوبه المسائل المهنائيه، للعلامة الحلّي، قم، ١٤٠١ ق.

٢- اختيار معرفه الرجال، للشيخ الطوسي، تحقيق جواد القتيومي، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤٢٧ ق.

٣- إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، للعلامة الحلّي، تحقيق الشيخ فارس الحسنون، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤١٠ ق.

٤- الاستبصار، للشيخ الطوسي، تحقيق السيد حسين الموسوي الخراسان، الطبعة الرابعه، طهران، دار الكتب الإسلاميه، ١٣٦٣ ش.

٥- إشاره سبق، لعلاء الدين الحلّي، تحقيق إبراهيم البهادرى، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤١٤ ق.

٦- إصباح الشيعه بمصباح الشريعة، لقطب الدين البيهقي الكيدري، تحقيق إبراهيم البهادرى، قم، مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، ١٤١٦ ق.

٧- أعيان الشيعه، للسيد محسن أمين العاملي، تحقيق السيد حسن أمين، بيروت، دار التعارف.

٨- إقبال الأعمال، للسيد بن طاوس، تحقيق جواد القتيومي الأصفهاني، قم، مكتب الإعلام الإسلامی، ١٤١٤ ق.

- ٩-الاقتصاد فيما يتعلّق بالاعتقاد، للشيخ الطوسي، الطبعة الثانية، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٦ ق.
- ١٠-الأم، لابن إدريس الشافعي، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٣ ق.
- ١١-أمالى الصدوق، للشيخ الصدوق، طهران، مؤسسه البعثه، ١٤١٧ ق.
- ١٢-أمالى الطوسي، للشيخ الطائفة الطوسي، تحقيق بهراد الجعفرى و على أكبر الغفارى، طهران، دار الكتب الإسلاميه، ١٣٨٠ ش.
- ١٣-أمالى المفيد، للشيخ المفيد، قم، مؤسسه النشر الإسلامى.
- ١٤-الانتصار، للسيد المرتضى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٥ ق.
- ١٥-إيضاح الفوائد فى شرح إشكالات القواعد، للفخر الدين الحلّى، قم، إسماعيليان، ١٣٦٣ ش.
- ١٦-بحار الأنوار، للعلامة المجلسى، الطبعة الثانية، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ ق.
- ١٧-بهجه خاطر و نزهه الناظر، لابن عشرىه البحرانى، تحقيق السيد أمير رضا عسكرى زاده، مشهد، مكتبه الروضه الرضويه، ١٤٢٦ ق.
- ١٨-بصائر الدرجات، لمحمد بن الحسن الصفار، إعداد ميرزا محسن كوچه باغى، طهران، مؤسسه الأعلمى، ١٤٠٤ ق.
- ١٩-البيان، للشهيد الأول، تحقيق الشيخ محمد الحسون، طهران، بنياد فرهنگى امام المهدي (عج)، ١٤١٢ ق.
- ٢٠-تاج العروس من جواهر القاموس، للزبيدي، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
- ٢١-تبصره الفقهاء، للشيخ محمّد تقى الرازى النجفى الأصفهانى، تحقيق السيد صادق الحسينى الأشكورى، قم، مجمع الذخائر الإسلاميه، ١٤٢٧ ق.
- ٢٢-التبيان فى تفسير القرآن، للشيخ الطوسي، تحقيق أحمد قصير العاملى، قم، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٠٩ ق.
- ٢٣-تحرير الأحكام الشرعيه، للعلامة الحلّى، تحقيق إبراهيم البهادرى، قم، مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، ١٤٢٠ ق.

- ٢٤- تحريرات فى الأصول، للسيد مصطفى الخمينى، طهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الإمام الخمينى، ١٤١٨ ق.
- ٢٥- تحريرات فى الفقه، للسيد مصطفى الخمينى، طهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الإمام الخمينى، ١٤١٨ ق.
- ٢٦- تذكره الفقهاء، للعلامة الحلى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٤ ق.
- ٢٧- تراجم الرجال، للسيد أحمد الحسينى الأشكورى، قم، دليل ما، ١٤٢٢ ق.
- ٢٨- تفسير الصافى، للفيض الكاشانى، تعليق الشيخ حسين الأعلمى، الطبعة الثانىة، طهران، مكتبة الصدر، ١٤١٥ ق.
- ٢٩- تفسير العياشى، لمحمد بن مسعود العياشى، تحقيق السيد هاشم الرسولى المحلاتى، طهران، مكتبة العلميه الإسلاميه، ١٣٨٠ ق.
- ٣٠- تفسير القمى، لعلى بن إبراهيم القمى، إعداد السيد طيب الموسوى الجزائرى، الطبعة الثانىة، قم، مؤسسه دار الكتاب، ١٤٠٤ ق.
- ٣١- تفسير كنز الدقائق، للميرزا محمد المشهدى، تحقيق الشيخ مجتبى العراقى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٠٧ ق.
- ٣٢- ترتيب كتاب العين، لخليل بن أحمد الفراهيدى، تحقيق المخزومى، و الفراهيدى، طهران، أسوه، ١٤١٤ ق.
- ٣٣- التنقيح الرائع، للفاضل المقداد، تحقيق عبد اللطيف الحسينى، قم، مكتبة السيد المرعشى، ١٤٠٤ ق.
- ٣٤- تنقيح المقال فى علم الرجال، للعلامة المامقانى، تحقيق و استدراك الشيخ محيى الدين المامقانى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٢٣ ق.
- ٣٥- تهذيب الأحكام، للشيخ الطوسى، إعداد السيد حسن الموسوى الخرسان، الطبعة الرابعه، طهران، دار الكتب الإسلاميه، ١٣٦٥ ش.
- ٣٦- الثقات الأخيار من رواه الأخبار، للشيخ حسين المظاهرى، قم، مؤسسه الزهراء، ١٤٢٨ ق.

- ٣٧- جامع الخلاف و الوفاق، للشيخ علي بن محمد القمي السبزواري، تحقيق الشيخ حسين الحسيني البيرجندی، قم، ١٣٧٩ ش.
- ٣٨- الجامع للشرائع، ليحيى بن سعيد الحلبي، قم، مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام، ١٤٠٥ ق.
- ٣٩- جامع المقاصد، للمحقق الثاني، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٨ ق.
- ٤٠- جوامع الجامع، للشيخ أبي علي الطبرسي، إعداد أبو القاسم الكرجي، طهران، الطبعة الثالثة، جامعه طهران، ١٣٧٧ ش.
- ٤١- جواهر الكلام، للشيخ محمد حسن النجفي، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٤١٧ ق.
- ٤٢- حاشيه إرشاد الأذهان، للمحقق الثاني، تحقيق الشيخ محمد حسن طهران، ١٣٨١ ش «حياه المحقق الكركي و آثاره».
- ٤٣- حاشيه الشرائع، للمحقق الثاني، تحقيق الشيخ محمد الحسن طهران، احتجاج، ١٣٨١ ش؛ «حياه المحقق الكركي و آثاره».
- ٤٤- الحاشيه على مدارك الأحكام، للوحيد البهبهاني، مشهد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٩ ق.
- ٤٥- حاشيه مجمع الفوائد و البرهان، للوحيد البهبهاني، قم، مؤسسه العلامة الوحيد البهبهاني، ١٤١٧ ق.
- ٤٦- الجبل المتين، للشيخ البهائي، تحقيق السيد بلاسم الموسوي، مشهد، مكتبه الروضه الرضويه، ١٤٢٤ ق.
- ٤٧- الحدائق الناضره، للمحدث البحراني، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٣٦٣ ش.
- ٤٨- حياه المحقق الكركي و آثاره، للمحقق الثاني، تحقيق الشيخ محمد الحسن طهران، احتجاج، ١٣٨١ ش.
- ٤٩- الخرائج و الجرائح، لقطب الدين الراوندي، قم، مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام.
- ٥٠- خزانه الأدب، للبغدادي، تحقيق محمد نبيل الطريفي، بيروت، دار الكتب العلميّه، ١٩٩٨ م.

٥١- خلاصه الأقوال، للعلامة الحلّي، تحقيق جواد القيّومي، قم، نشر الفقاهه، ١٤١٧ ق.

٥٢- الخصال، للشيخ الصدوق، إعداد علي أكبر الغفّاري، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤٠٣ ق.

٥٣- الخلاف، للشيخ الطوسي، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤٠٧ ق.

٥٤- دروس في علم الأصول، للشهيد السيد محمد باقر الصدر، الطبعة الثانية، بيروت، دار الكتب اللبناني، ١٤٠٦ ق.

٥٥- الدروس الشرعيه في فقه الإماميه، للشهيد الأول قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤١٢ ق.

٥٦- دعائم الإسلام، للقاضي نعمان المصري، تحقيق آصف بن علي أصغر الفيضي، مصر، دار المعارف، ١٣٨٩ ق.

٥٧- ذخيره المعاد، للمحقّق السبزواری، قم، أفست مؤسسه آل البيت عليهم السلام.

٥٨- الدرعيه، للشيخ آقا بزرگ الطهراني، الطبعة الثالثه، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٣ ق.

٥٩- الرجال، لابن الغضائري، تحقيق السيد محمد رضا الحسيني الجلالی، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ ق.

٦٠- ذكرى الشيعة، للشهيد الأول، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٨ ق.

٦١- رجال ابن داود؛ لتقى الدين ابن داود الحلّي، النجف الأشرف، مطبعة الحيدريه.

٦٢- الرجال، للشيخ حرّ العاملی، تحقيق علي الفاضلي، قم، دار الحديث، ١٣٨٥ ش.

٦٣- رجال الطوسي، للشيخ الطائفة الطوسي، تحقيق جواد القيّومي، الطبعة الثالثه، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤٢٧ ق.

٦٤- رجال النجاشي، لأبي العباس النجاشي، تحقيق السيد موسى الشبيري الزنجاني، الطبعة الثامنة، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤٢٧ ق.

٦٥- رساله الجعفريه، للمحقّق الكركي، تحقيق الشيخ محمّد الحسيّون، قم، مكتبه آيه الله المرعشي، ١٤٠٩ ق «رسائل المحقّق الكركي».

- ٦٦- الرسالة النفليه، للشهيد الأول، قم، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٣٨١ ش، «رسائل الشهيد الأول».
- ٦٧- الرسائل التسع، للمحقق الحلى، تحقيق رضا الأستاذى، قم، مكتبه آيه الله المرعشى، ١٣٧١ ش.
- ٦٨- رسائل الشريف المرتضى، لعلم الهدى السيد المرتضى، تحقيق السيد أحمد الحسينى الأشكورى، و السيد مهدي الرجائى، قم، دار القرآن الكريم، ١٤٠٥ ق.
- ٦٩- رسائل الشهيد الأول، للشهيد الأول، قم، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٢٣ ق.
- ٧٠- الرسائل العشر، للشيخ الطوسى، إعداد عدّه من الفضلاء، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٠٤ ق.
- ٧١- رسائل المحقق الكركى، للشيخ على المحقق الثانى، تحقيق الشيخ محمد الحسون، قم، مكتبه آيه الله المرعشى، ١٤٠٩ ق.
- ٧٢- الرعايه و البدايه، للشهيد الثانى، قم، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٢٣ ق.
- ٧٣- الرواشح السماويه، للمير الداماد، تحقيق نعمه الله الجليلى و غلامحسين قيصريه ها، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ ق.
- ٧٤- روضات الجنّات فى أحوال العلماء و السادات، للسيد محمّد باقر الخوانسارى، تحقيق أسد الله إسماعيليان، قم، إسماعيليان، ١٣٩٠ ق.
- ٧٥- الروضه البهيّه، للشهيد الثانى، إعداد السيد محمّد الكلانتر، الطبعة الثانيه، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٣ ق.
- ٧٦- روض الجنان، للشهيد الثانى، قم، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٢٢ ق.
- ٧٧- رياض العلماء و حياض الفضلاء للميرزا عبد الله الأفندى الأصفهانى، إعداد السيد أحمد الحسينى، قم، مكتبه آيه الله المرعشى، ١٤٠١ ق.
- ٧٨- رياض المسائل، للسيد على الطباطبائى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٨ ق.
- ٧٩- زبده البيان، للمحقق الأردبيلى، إعداد رضا الأستاذى و على أكبر زمان نژاد، الطبعة الثانيه، قم، مؤمنين، ١٤٢١ ق.

٨٠- السرائر، لابن إدريس الحلّي، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤١٠ ق.

٨١- سماء المقال، لأبي الهدى الكلّباسی، تحقیق السید محمّد الحسینی القزوينی، قم، مؤسسه ولی عصر (عج)، ١٤١٩ ق.

٨٢- شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، للمحقّق الحلّي، تحقیق عبد الحسین محمّد علی البقّال، الطبعة الثانية، قم، إسماعیلیان، ١٤٠٨ ق.

٨٣- شرح أصول الكافي، للمولى صالح المازندراني، تعليقات للعلامة الشعراني، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢١ ق.

٨٤- شرح جمل العلم و العمل، للقاضي ابن بزّاج، تحقیق كاظم مدير شانه چی، مشهد، جامعه مشهد، ١٣٥٢ ش.

٨٥- شرح هداية المسترشدين، للشيخ محمّد باقر النجفي الأصفهاني، تحقیق مهدي الباقري السياني، قم، عطر عترة، ١٤٢٧ ق.

٨٦- الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربيّه)، لابن حمّاد الجوهري، تحقیق أحمد عبد الغفور عطار، الطبعة الرابعة، بيروت، دار العلم للملايين، ١٤٠٤ ق.

٨٧- صحيح البخاري، لأبي عبد الله البخاري، بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ ق.

٨٨- صحيح مسلم، لأبي الحسين النيشابوري، بيروت، دار الفكر،

٨٩- طبقات أعلام الشيعة، للشيخ آقا بزرك الطهراني، تحقیق علي نقی المنزوي، طهران، جامعه طهران، ١٣٧٢ ش.

٩٠- طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، للسید علي أصغر الجابلقی البروجردی، تحقیق السید مهدي الرجائي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤١٠ ق.

٩١- علل الشرائع، للشيخ الصدوق، النجف الأشرف، مطبعة الحيدريه، ١٣٨٦ ق.

٩٢- عمل اليوم و الليلة، للشيخ الطوسي، تحقیق رضا الأستاذی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤٠٤ ق «الرسائل العشر».

٩٣- عوالي اللئالي، لابن أبي جمهور الأحسائي، قم، سید الشهداء عليه السلام، ١٤٠٥ ق.

٩٤- عيون أخبار الرضا، للشيخ الصدوق، إعداد الشيخ حسين الأعلمي، بيروت، مؤسسه الأعلمي، ١٤٠٤ ق.

٩٥- غنائم الأيام، للمحقق القمي، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٧ ق.

٩٦- غنيه النزوع إلى علمي الأصول و الفروع، لابن زهره الحلبي، تحقيق الشيخ إبراهيم البهادري، قم، مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، ١٤١٧ ق.

٩٧- فائق المقال في الحديث و الرجال، للشيخ أحمد بن عبد الرضا البصري، تحقيق غلامحسين قيصريه ها، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ ق.

٩٨- فرائد الأصول، للشيخ الأنصاري، الطبعة الخامسة، قم، مجمع الفكر الإسلامي، ١٤٢٤ ق.

٩٩- فرج المهموم في تاريخ علماء النجوم، للسيد بن طاوس، النجف الأشرف، الحيدريه، ١٣٦٨ ق.

١٠٠- الفصول الغرويه، للشيخ محمد حسين الأصفهاني، قم، دار إحياء العلوم الإسلاميه، ١٤٠٤ ق.

١٠١- فقه الرضا، تحقيق مؤسسه آل البيت عليهم السلام، مشهد، المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، ١٤٠٦ ق.

١٠٢- الفقه على المذاهب الخمسه، للشيخ جواد المغنيه، الطبعة الخامسة، طهران، مؤسسه الصادق، ١٣٧٧ ش.

١٠٣- فقه القرآن، للراوندي، إعداد السيد أحمد الحسيني، الطبعة الثانيه، قم، مكتبه آيه الله المرعشي، ١٤٠٥ ق.

١٠٤- الفقيه (كتاب من لا يحضره الفقيه) للشيخ الصدوق، تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الرابعه، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٤٢٦ ق.

١٠٥- الفوائد الرجاليه، للسيد مهدي بحر العلوم النجفي، تحقيق محمد صادق و حسين بحر العلوم، طهران، مكتبه الصادق، ١٣٦٣ ش.

- ١٠٦- فوائد القواعد، للشهيد الثاني، تحقيق السيّد أبي الحسن المطّلبى، قم، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٣٧٨ ش.
- ١٠٧- الفوائد الملتية، للشهيد الثاني، قم، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٢٠ ق.
- ١٠٨- الفهرست، للشيخ الطوسى، تحقيق السيّد عبد العزيز الطباطبائى، قم، مكتبة المحقّق الطباطبائى، ١٤٢٠ ق.
- ١٠٩- قاموس الرجال، للمحقّق التستري، الطبعة الثانية، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٢٤ ق.
- ١١٠- القاموس المحيط، لمجد الدين الفيروز آبادى، بيروت، دار الجيل.
- ١١١- قرب الإسناد، لعبد الله بن جعفر الحميرى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٣ ق.
- ١١٢- قواعد الأحكام، للعلامة الحلّى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٣ ق.
- ١١٣- القواعد الفقيهيه، للمحقّق البجنوردى، تحقيق محمّد حسين الدرايتى و مهدى المهريزى، قم، مؤسسه الهادى، ١٤١٩ ق.
- ١١٤- القواعد و الفوائد، للشهيد الأوّل، تحقيق عبد الهادى الحكيم، الطبعة الثانية، قم، مكتبة المفيد.
- ١١٥- قوانين الأصول، للمحقّق القمى، طهران، مكتبة العلميه الإسلاميه، ١٣٧٨ ق.
- ١١٦- الكافى، لثقه الإسلام الكلىنى، تحقيق على أكبر الغفّارى، الطبعة الثامنه، طهران، دار الكتب الإسلاميه، ١٣٧٥ ش.
- ١١٧- الكافى فى الفقه، لأبى الصلاح الحلبي، تحقيق رضا الأستاذى، أصفهان، مكتبة أمير المؤمنين عليه السلام، ١٤٠٣ ق.
- ١١٨- كامل الزيارات، لابن قولويه القمى، تحقيق بهراد الجعفرى، طهران، مكتبة الصدوق، ١٣٧٥ ش.
- ١١٩- كتاب الزهد، لحسين بن سعيد الأهوازى الكوفى، إعداد غلامرضا عرفانيان، قم، العلميه، ١٣٩٩ ق.

- ١٢٠- كتاب الطهارة، للإمام الخميني، طهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الإمام الخميني، ١٤٢١ ق.
- ١٢١- الكرام البرره، للشيخ آقا بزرك الطهراني، الطبعة الثانيه، مشهد، دار المرتضى، ١٤٠٤ ق.
- ١٢٢- كشف الالتباس، للشيخ الصيمري، قم، مؤسسه صاحب الأمر (عج)، ١٤١٧ ق.
- ١٢٣- كشف الرموز في شرح مختصر النافع، للفاضل الآبي، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٠٨ ق.
- ١٢٤- كشف الغطاء، للشيخ جعفر كاشف الغطاء، مشهد، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٢٢ ق.
- ١٢٥- كشف الغمّه في معرفه الأئمه عليهم السّلام، لأبى الفتح الإربلى، تحقيق على الفاضلى، طهران، مجمع العالمى لأهل البيت عليهم السّلام، ١٤٢٦ ق.
- ١٢٦- كشف اللثام، للفاضل الهندي، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٦ ق.
- ١٢٧- كفايه الأحكام، للمحقّق السبزوارى، تحقيق الشيخ مرتضى الواعظى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٢٣ ق.
- ١٢٨- كنز العرفان في فقه القرآن، للفاضل المقداد، تحقيق السيد محمّد القاضى، طهران، ١٤١٩ ق.
- ١٢٩- كنز العمّال، للمتقى الهندي، الطبعة الخامسه، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٥ ق.
- ١٣٠- الكواكب المنتشره في القرن الثاني بعد العشره، للشيخ آقا بزرك الطهراني، تحقيق على نقى المتزوى، طهران، جامعه طهران، ١٣٧٢ ش.
- ١٣١- اللباب في شرح الكتاب، عبد الغنى الغنيمى، بيروت، دار الكتب العلميه.
- ١٣٢- لسان العرب، لابن منظور المصري، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٨ ق.
- ١٣٣- اللمعات النّيره، للآخوند الخراسانى، تحقيق السيد صالح المدرسى، قم، مرصاد، ١٣٨٠ ش.
- ١٣٤- اللعه دمشقيه، للشهيد الأوّل، تحقيق الشيخ على الكوراني، قم، دار الفكر، ١٤١١ ق.

- ١٣٥- اللؤلؤة البحرين، للمحدّث البحراني، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام.
- ١٣٦- المبسوط في فقه الإماميّة، للشيخ الطوسي، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٤٢٢ ق.
- ١٣٧- مجمع البحرين، لفخر الدين الطريحي، تحقيق السيّد أحمد الحسيني، الطبعة الثانية، نشر الثقافه الإسلاميه، ١٤٠٨ ق.
- ١٣٨- مجمع البيان لعلوم القرآن، لأمين الإسلام الطبرسي، الطبعة الرابعه، طهران، ١٤١٦ ق.
- ١٣٩- مجمع الرجال، للمولى عنايه الله القهبائي، تحقيق السيّد ضياء الدين العلامه، قم، إسماعيليان.
- ١٤٠- مجمع الفائده و البرهان، للمحقّق الأردبيلي، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٤٠٢ ق.
- ١٤١- المجموع، لأبي زكريا النووي الشافعي، بيروت، دار الفكر،
- ١٤٢- المحاسن، لأبي جعفر البرقي، تحقيق المحدّث الأرموي، طهران، دار الكتب الإسلاميه.
- ١٤٣- المحقق الطباطبائي في ذكراه السنويه الأولى، إعداد اللجنة التحضيريه، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام، ١٤١٧ ق.
- ١٤٤- المختصر النافع في فقه الإماميّة، للمحقّق الحلّي، الطبعة الثالثه، طهران، مؤسسه البعثه، ١٤١٠ ق.
- ١٤٥- مختلف الشيعة، للعلامه الحلّي، الطبعة الثانيه، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٢٣ ق.
- ١٤٦- مدارك الأحكام، للسيّد محمّد العاملي، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام، ١٤١٠ ق.
- ١٤٧- المراسم في، الفقه الإسلامي، للسّر الديلمي، قم، حرمين، ١٤٠٤ ق.
- ١٤٨- المسائل الصاغانيه، للشيخ المفيد، تحقيق السيّد مهدي القاضي، المؤتمر العالمي لألفيه الشيخ المفيد، ١٤١٣ ق.
- ١٤٩- المسائل الناصريات، للسيّد المرتضى، طهران، ١٤١٧ ق.
- ١٥٠- مسالك الأفهام، للشهيد الثاني، الطبعة الثانيه، قم، مؤسسه المعارف الإسلاميه، ١٤٢١ ق.
- ١٥١- مستدركات علم الرجال، للشيخ على النمازي الشاهرودي، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٤٢٥ ق.

- ١٥٢- مستدرک الوسائل، للمحدّث النورى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام، ١٤٠٨ ق.
- ١٥٣- مستطرفات المعالى، للشيخ على النمازى الشاهرودى، إعداد، الشيخ حسن بن على النمازى، طهران، مؤسسه نبأ، ١٤٢٢ ق.
- ١٥٤- مستند الشيعة، للفاضل النراقى، مشهد، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام، ١٤١٥ ق.
- ١٥٥- مشارق الشموس فى شرح الدروس، للمحقّق الخوانسارى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام،
- ١٥٦- مشايخ الثقات، للشيخ غلامرضا عرفانيان، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٧ ق.
- ١٥٧- مصابيح الأحكام، للعلامة بحر العلوم النجفى، تحقيق السيّد مهدي الطباطبائى و فخر الدين الصانعى، قم، فقه الثقلين ١٤٢٧ ق.
- ١٥٨- مصابيح الظلام، للعلامة الوحيد البهبهانى، قم، مؤسسه الوحيد البهبهانى، ١٤٢٤ ق.
- ١٥٩- مصباح الفقاهه، للشيخ محمد على التوحيدى (تقريراً لما أفاده المحقق الخوئى)، بيروت دار الهادى، ١٤٢٣ ق.
- ١٦٠- المصباح المنير، للفيومى، قم، دار الهجره، ١٤٠٥ ق.
- ١٦١- معالم الدين و ملاذ المجتهدين، للشيخ حسن بن الشهيد الثانى، تحقيق عبد الحسين محمّد على بقال، الطبعة الرابعه، قم، مكتبه آيه الله المرعشى، ١٤١٠ ق.
- ١٦٢- المعالم فى الفقه، للشيخ حسن بن الشهيد الثانى، قم، مؤسسه الفقه، ١٤١٨ ق.
- ١٦٣- المعبر، للمحقّق الحلى، قم، مؤسسه سيّد الشهداء عليه السّلام، ١٣٦٤ ق.
- ١٦٤- معتمد الشيعة، للمحقّق مولى مهدي النراقى، قم، مؤسسه الوحيد البهبهانى، ١٤٢٢ ق.
- ١٦٥- معجم ألفاظ الفقه الجعفرى، للدكتور أحمد الفتح، تقديم عبد الهادى الفضلى، ١٤١٥ ق.
- ١٦٦- معجم رجال الحديث، للمحقق السيّد أبى القاسم الخوئى، الطبعة الخامسه، قم، نشر آثار الشيعة، ١٤١٣ ق.
- ١٦٧- المعجم الوسيط، لإبراهيم مصطفى و...، طهران، مكتبه المرتضى، ١٤٢٧ ق.
- ١٦٨- المغنى، لابن قدامه الحنبلى، بيروت، دار الكتاب العربى.

- ١٦٩- مفاتيح الشرائع، للفيض الكاشاني، تحقيق السيّد مهدي الرجائي، قم، مجمع الذخائر الإسلاميّه، ١٤١٠ ق.
- ١٧٠- مفتاح الفلاح، للشيخ البهائي، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٥ ق.
- ١٧١- مفتاح الكرامه، للسيّد جواد العاملی، تحقيق الشيخ محمّد باقر الخالصی، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٤١٩ ق.
- ١٧٢- المقاصد العليّه للشهيد الثاني، قم، مكتبه الإعلام الإسلامي، ١٤٢٠ ق.
- ١٧٣- المقتصر من شرح المختصر، لابن فهد الحلّي، تحقيق السيّد مهدي الرجائي، مشهد، مكتبه الروضه الرضويه، ١٤٢٠ ق.
- ١٧٤- المقنع، للشيخ الصدوق، قم، مؤسسه الإمام الهادي عليه السّلام، ١٤١٥ ق.
- ١٧٥- المقنعه، للشيخ المفيد، الطبعه الرابعه، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٤١٧ ق.
- ١٧٦- منتقد المنافع، للمولى حبيب الله الكاشاني، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٢٦ ق.
- ١٧٧- منتقى الجمان في الأحاديث الصحيح و الحسان، للشيخ حسن بن زين الدين العاملي، تحقيق علي أكبر الغفّاري، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، ١٣٦٢ ش.
- ١٧٨- منتهى المطلب، للعلامة الحلّي، مشهد، مكتبه الروضه الرضويه، ١٤١٢ ق.
- ١٧٩- منتهى المقال في أحوال الرجال، لأبي علي الحائري، قم مؤسسه آل البيت عليهم السّلام، ١٤١٦ ق.
- ١٨٠- منهج المقال في تحقيق أحوال الرجال، للميرزا محمد بن علي الأسترآبادي، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام، ١٤٢٢ ق.
- ١٨١- الموجز الحاوي، لابن فهد الحلّي، تحقيق السيّد مهدي الرجائي، قم، مكتبه آيه الله المرعشي، ١٤٠٩ ق.
- ١٨٢- الموسوعه الرجاليه الميسره، لعلّي أكبر الترابي، الطبعه الثانيه، قم، مؤسسه الإمام الصادق عليه السّلام، ١٤٢٤ ق.

- ١٨٣-المهذب، للقاضي ابن البراج، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٠٦ ق.
- ١٨٤-المهذب البارع فى شرح المختصر النافع، لابن فهد الحلّى، تحقيق الشيخ مجتبى العراقى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٠٧ ق.
- ١٨٥-نقد الرجال، للسيد مصطفى التفرشى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٨ ق.
- ١٨٦-نهاية الأحكام فى معرفه الأحكام، للعلامة الحلّى، تحقيق السيد مهدي الرجائى، الطبعة الثانية، قم، إسماعيليان، ١٤١٣ ق.
- ١٨٧-النهاية فى غريب الحديث و الأثر، لابن أثير الجزرى، الطبعة الرابعة، قم، إسماعيليان، ١٣٦٣ ش.
- ١٨٨-النهاية فى مجرّد الفقه و الفتاوى، للشيخ الطوسى، قم، قدس محمّدى.
- ١٨٩-نيل الأوطار، للشوكانى، بيروت، دار الجليل.
- ١٩٠-الوافى، للفيض الكاشانى، إعداد السيد ضياء الدين الفانى، أصفهان، مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، ١٤١٢ ق.
- ١٩١-الوجيزه، للعلامة محمّد باقر المجلسى، تحقيق محمّد كاظم رحمان ستايش، طهران، ١٣٧٨ ش.
- ١٩٢-وسائل الشيعه، للشيخ حرّ العاملى، الطبعة الثالثه، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٦ ق.
- ١٩٣-وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعة، للسيد محسن الكاظمى البغدادى، طهران، مكتبة المصطفوى، ١٣٦٤ ش.
- ١٩٤-الوسيله إلى نيل الفضيله، لابن حمزه الطوسى، تحقيق الشيخ محمّد الحسون، قم، مكتبة آيه الله المرعشى، ١٤٠٨ ق.
- ١٩٥-الهداياه [فى الأصول و الفروع]، للشيخ الصدوق، قم، مؤسسه الإمام الهادى عليه السلام، ١٤١٨ ق.

۱۹۶- آشنائی با چند نسخه خطی، رضا استادی و حسین مدرسی طباطبائی، قم، مهر، ۱۳۵۵ ش.

۱۹۷- آشنائی با علوم اسلامی، استاد شهید مرتضی مطهری، چاپ پنجم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ ش.

۱۹۸- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، سید مصلح الدین مهدوی، قم، نشر الهدایه، ۱۳۶۷ ش.

۱۹۹- رساله صلاتیه، شیخ محمد تقی رازی نجفی اصفهانی، تحقیق مهدی باقری سیانی، قم، ذو القربی، ۱۳۸۳ ش.

۲۰۰- قبیله عالمان دین، شیخ هادی نجفی، قم، عسکریه، ۱۴۲۳ ق.

۲۰۱- نجوم السماء فی تراجم العلماء، محمد علی آزاد کشمیری، تحقیق میر هاشم محدث، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۲ ش.

۲۰۲- مکارم الآثار، شیخ محمد علی معلم حبیب آبادی، تعلیقات سید محمد علی روضاتی، اصفهان.

فقیه ارجمند آیت الله ملا حبیب الله کاشانی (۱۳۴۰ ق)

تحقیق و تصحیح: مجید غلامی جلیسه

[مقدمه محقق]

پیش در آمد

از بزرگان علم گفتن و بررسی آثار و احوال و یک عمر تلاش آنان، هم تاریخ نگاری و تذکره نویسی و کتابشناسی است، و هم تذکری برای مجاهدان عرصه علم و تلاش عصر حاضر.

ملا حبیب الله شریف کاشانی فرزند ملا علی مدد بن رمضان ساوجی از جمله بزرگان عرصه تشیع به شمار می رود که عمری خالصانه در راه ترویج فرهنگ علوی قدم برداشت، ساده زیست، تلاش نمود، فراگرفت و فراداد، نگاشت و گذاشت و امروز، بعد از گذشت حدود ۸۸ سال از رحلت این بزرگ مرد خطه عالم پرور کاشان هنوز که هنوز است یادش به خلوص و آثارش زنده است. توفیق رفیق این حقیر گردیده است، که گوشه ای از تلاشهای این عالم پرکار و سخت کوش را احیاء و در اختیار اهل دانش قرار دهم، و خداوند را سپاس می گویم و امید آن دارم که این تلاش ره توشه ای برای عقبی باشد و بس.

ص: ۵۶۹

آیت الله ملا حبیب الله کاشانی از عالمان بزرگ سده چهاردهم هجری است که تألیفات گرانبها و مهم و متنوعی در فقه، اصول، کلام، حدیث و غیر آن دارد. وی پسر علی مدد فرزند رمضان کاشانی است و علاوه بر تبخّر در علوم دینی و ادبی قریحه سرودن شعر نیز داشته است. وی در یکی از کتب خود چنین می نویسد:

در سن چهارده سالگی دوره آموزش صرف و نحو و دروس متداوله را به پایان رسانده و نزد حاج سید حسین و عده دیگری از علما به تحصیل فقه و اصول پرداختم. مقداری از فصول را نزد شیخ محمد اصفهانی خواهرزاده خود و یک قسمت عمده از رسائل شیخ مرتضی انصاری را نیز پیش حاج میرزا ابو القاسم کلانتری تهرانی خوانده و مقداری از حکمت را نیز از حاج ملا هادی سبزواری فرا گرفتم.

آیت الله ملا حبیب الله شریف کاشانی در سن شانزده سالگی به تحصیل اجازه روایتی و هجده سالگی با اجازه استاد خود حاج سید حسین به مقام اجتهاد نایل شد و تمامی عمر خود را صرف تدریس و تألیف نمود چنان که آن جناب تألیفات خود را بیش از دویست جلد برشمرده و در این رساله به معرفی آنها پرداخته است.

سرانجام آیت الله ملا حبیب الله شریف در بیست و سوم جمادی الاخر سال ۱۳۴۰ قمری در کاشان وفات یافت. جنازه مطهرش با تشییعی باشکوه در مزار دشت افروز کاشان به خاک سپرده شد.

ص: ۵۷۰

۱- (۱) - درباره زندگی ایشان مقالات و کتابهایی نگاشته شده است و این حقیر تنها به ذکر چند خطی از زندگی پربار این بزرگمرد بسنده می کنم. علاقه مندان می توانند برای به دست آوردن اطلاعات کافی درباره حیات ایشان به کتاب ملا حبیب الله شریف کاشانی (فقیه فرزانه)، عبد الله موحدی، قم، چاپ دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش و مجله نور علم، ش ۵۴، مقاله رضا استادی، صص ۲۴-۶۵ مراجعه کنند.

اشاره

نوشتن فهرستی از تألیفات، از دیرباز مورد توجه علما و دانشمندان اسلامی بوده است، و کم نبوده اند بزرگانی که اقدام به نگارش فهرستی از مؤلفات خود و یا مؤلفات اساتید، یا دانشمندان مورد علاقه خود را به صورت رساله ای مستقل و یا به ضمیمه آثار دیگر به رشته تحریر در می آوردند. (۱)

فهرست خودنوشت (۲) فهرستی است که صاحب اثر برای نگاشته های خود تنظیم می کند و در آن به معرفی آثار خود می پردازد، و از این کار می تواند سه هدف را دنبال نماید:

۱- معرفی آثار

بسیاری از مؤلفان برای آنکه جامعه علمی بتواند از نگاشته های آنها بهره کافی و وافی ببرد اقدام به معرفی آثار خود می نمودند، این نحو معرفی ها حال یا به صورت رساله ای مستقل و صرفاً به جهت معرفی تألیفات بوده است و یا آنکه در ضمن نگاشته های خود اقدام به معرفی آثار خود می پرداخته اند.

۲- جلوگیری از سرقت آثار

بسیار پیش می آمد که دانشمند نماهایی با سرقت کل اثر و یا تلخیصی و یا ترجمه ای از یک تألیف، و نوشتن نام خود بر آن حاصل دسترنج عالمی را از آن خود می کردند.

اینگونه بود که بسیاری از بزرگان با نگارش فهرست آثار خود و صد البته اشاره به

ص: ۵۷۱

۱- ((۱)) - در این مجال تنها به بحث فهرست های خودنوشت می پردازیم اما شایان توجه است که اولین کسی که اقدام به نگارش فهرست آثار برای دیگران نموده است نیز یک ایرانی می باشد، پولوس ایرانی (Paulus persa) فهرستی از آثار ارسطو و افلاطون را برای انوشیروان به نگارش در می آورد. ر.ک: گنجور و برنامه او. محمد تقی دانش پژوه. هنر و مردم: ش ۱۲۶: صص ۹۲-۹۴.

مضمون و محتوای آن سعی بر جلوگیری از اینگونه سرقتها داشته اند، نکته قابل توجه آن است که برای جلوگیری از این مهم لزوماً نیازی به نگارش فهرستی مستقل از آثار نبوده است و بسیاری از مؤلفان سعی می نمودند که در ضمن تألیفات خود عنوان و موضوع دیگر آثار خود را معرفی نمایند، اما یکی از بهترین راهکارها برای جلوگیری از این نحو سرقت ها نوشتن فهرستی مستقل از تألیفات توسط خود مؤلف به شمار می آمده است.

۳- جلوگیری از نسبت آثار

جنگهای فرقه ای از صدر اسلام با به وجود آمدن دو فرقه شیعه و سنی شروع و در سیر تاریخ با به وجود آمدن نحله های مختلف مذهبی و عقیدتی همواره وجود داشته و دارد.

کم نبودند کسانی که با نگارش اثری موافق عقاید فرقه خود و انتساب آن به بزرگی از دیگر فرق، سعی داشته اند تمایلات عامه را به سمت و سوی مذهب خود بکشانند؛ مؤلفان و بزرگان می توانستند با نگارش فهرستی از آثار خود صحت انتساب این نحو آثار را به خود منتفی نمایند.

تاریخچه ای از فهرستهای خودنوشت

پیش قراول نویسندگان فهرست های خودنوشت را باید جالینوس طبیب (۱) (د:ح ۲۱۰ م.) دانست. جالینوس فهرستی از آثار خود تهیه نموده که آن را پیناکس (۲) نامیده است، این رساله در دو مقاله می باشد که مقاله اول کتابهای طبی و مقاله دوم کتابهای منطقی، فلسفی، بلاغی، نحوی وی را شامل می شود، جالینوس در این فهرست به توصیف کتابهای خود پرداخته و مقصود خود را در هر تألیف بیان می دارد و در ذیل هر کتاب ضمن اشاره به سن و سال خود، کسانی را که کتاب به آنها اهدا شده نیز نام می برد.

ایوب رهاوی ابرش این رساله را به سریانی ترجمه نموده و حنین بن اسحاق عبادی

ص: ۵۷۲

Jalinus - ((۱)) - ۱

Pinakes - ((۲)) - ۲

(د: ۲۶۰ ق.) نیز این رساله را برای داود متطبیب به سریانی و برای ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی به عربی ترجمه نموده است. (۱)

شایان توجه است که به جهت اهمیت این فهرست، بعدها ابو بکر محمد بن زکریای رازی «کتاب فی استدراک ما بقی من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین و لا جالینوس نفسه فی فهرسته» را تألیف نموده که در آن به جز فهرستی که از آثار خود ارائه می دهد، استدراکی بر رساله آثار خود جالینوس و حنین بن اسحاق به نگارش در می آورد. (۲)

به نظر می رسد جالینوس فهرست دیگری نیز برای تألیفات خود نگاشته است که نسخه ای از آن در دانشگاه تهران به شماره ۴۹۱۴/۲ موجود می باشد، این فهرست در پایان کتاب «جالینوس فی صناعه الطب» آمده است و در آن آمده است:

«و اما سائر الکتب و التفاسیر الی وضعها فلیس یضطرنی شیء الی ذکرها فی هذا الموضع لان من رأیی أن أحصیها کلها فی مقاله واحده أو فی مقالین و اجعل عنوان الکتب لجالینوس فی ذکر کتبه» (۳)

ص: ۵۷۳

۱- ((۱)) - نسخه منحصر به فرد این رساله در کتابخانه آیا صوفیا به شماره ۳۶۳۱ موجود است، این رساله برای اولین بار توسط مستشرق آلمانی Bergshtrasser در سال ۱۹۲۵ میلادی در لیبزیک تصحیح و با ترجمه آلمانی در مجله ایسیس (۷۲۸/۸) به چاپ می رسد، دکتر مهدی محقق نیز برای دومین بار متن عربی رساله را به همراه ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۷۹ ش در تهران توسط انتشارات دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی در ۱۲۶ صفحه منتشر می نماید.

۲- ((۲)) - این رساله در عیون الأنباء در ضمن کتاب حاوی قسمت دوازدهم معرفی شده است و نسخه ای از آن موجود نمی باشد و با توجه به عنوان کتاب در این رساله، رازی کتبی را که از جالینوس باقی مانده و حنین بن اسحق ذکر نکرده آورده است. ر.ک: گنجور و برنامه او، محمد تقی دانش پژوه، هنر و مردم، ش ۱۲۶، صص ۹۲-۹۴؛ مؤلفات و مصنفات رازی، ص ۲۶۷.

۳- ((۳)) - فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران، ج ۱۴، ص ۴۰۱۷.

مرحوم دانش پژوه احتمال داده است که این رساله با رساله دیگر وی به نام: «کتاب فی مراتب قراءه کتبه»، که اسحاق بن حنین برای بخت یسوع به سریانی و حنین برای ابو الحسن احمد بن موسی خوارزمی به عربی درآورده بی ارتباط نباشد.

ترتیب تاریخی فهرست های خودنوشت

- ۱- فهرست جالینوس (د:ح ۲۱۰ م).
- ۲- فهرست ابو موسی جابر بن حیان بن عبد الله کوفی (د: ۱۶۰ ق).
- ۳- فهرست عبدان اسماعیلی (د: سده سوم ق).
- ۴- فهرست محمد بن احمد بن جنید اسکافی (د: ۳۸۱ ق).
- ۵- فهرست ابو الفتح عثمان ابن جنی (د: ۳۹۲ ق).
- ۶- فهرست کتابهای رازی و نام کتابهای بیرونی، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (د: ۴۴۰ ق).
- ۷- فهرست، ابو الفتح محمد بن علی کراچکی (د: ۴۴۹ ق).
- ۸- احمد بن علی نجاشی (د: ۴۵۰ ق).
- ۹- محمد بن حسن طوسی (د: ۴۶۰ ق).
- ۱۰- علی بن حسن بن علی میانجی معروف به عین القضاء همدانی (د: ۴۷۱ ق).
- ۱۱- محیی الدین عربی (د: ۵۶۰ ق).
- ۱۲- علی بن موسی معروف به ابن طاووس (د: ۵۸۹ ق).
- ۱۳- محمد بن علی بن محمد جرجانی (د: سده ۸ ق).
- ۱۴- محمد بن مرتضی فیض کاشانی (د: ۱۰۹۱ ق).
- ۱۵- فخر الدین بن محمد علی بن احمد طریحی (د: ۱۰۸۵ ق).
- ۱۶- محمد علی بن ابو طالب حزین لاهیجی (د: ۱۱۸۱ ق).

درباره رساله الفهرست

كتاب الفهرست دارای سه بخش کلی است:

فهرست کتابخانه؛

فهرست تألیفات؛

وصیت نامه.

بخش اول این رساله در بردارنده فهرست کتابهای کتابخانه شخصی ملاً حبيب الله شريف كاشانى است که طبق دسته بندی خود وی در ۱۶ فصل بدین قرار است:

۱- در کتب فقهیه از مؤلفات متقدمین و متأخرین و متأخری المتأخرین؛

۲- در ذکر کتب اصول فقه که در تصرف این احقر است؛

۳- در ذکر کتب تفسیر و قرائت و تجوید است که در تصرف این حقیر است؛

۴- در ذکر کتب لغت و نحو و صرف و معانی و بیان و نحو ذلك من الادبیات؛

۵- در ذکر کتب تواریخ و درایه و رجال و حکایات و نحو ذلك که در تصرف این حقیر است؛

۶- در ذکر کتب حکمت و کلام و منطق و حساب و هیئت و نجوم و نحو ذلك که در تصرف این احقر است؛

۷- در مصاحف و کتب دعوات و زیارات و ما يتعلق بذلك که در تصرف این حقیر است؛

۸- در ذکر کتب مصائب ائمه معصومین علیهم السلام که در تصرف این حقیر است؛

۹- در کتب اخلاق و معارف و مطالب عرفانیه که در تصرف این حقیر است؛

۱۰- در ذکر کتب اخبار و احادیث از شیعه و سنی در اصول دین و فروع دین و غیر ذلك که در تصرف من است؛

۱۱- در ذکر کتب متفرقه که جمله از آن کتب باطله است که برای رد، در تصرف من است و جمله از آن در رد وهابیت باطله

است؛

۱۲- در ذکر کتبی که مرحوم ملا اسماعیل برزی وصیت کرده بود که به این حقیر داده شود و داده شده مگر چند کتاب آن که در نزد ملا میرزا آقا و حاجی ملا محمد یزدی است؛

۱۳- در ذکر کتب حبسی مرحوم حاجی سید حیدر که وصیت کرده که من آنها را بعد از وفات او حبس نمایم الی مدت بیست سال و چون در این مدت یکی از اولاد و اولاد اول او قابل نشوند این کتب بعد از انقضای مدت از مال نور چشمی آقا حسین باشد، لہذا در سیم شهر شعبان سنہ ۱۳۱۵ این کتب همه به نحو مذکور حبس نمودم و تولیت آنها را با خود واگذاشتم؛

۱۴- در ذکر کتب موقوفه مرحوم حاجی محمد علی کوزه کنانی که در تصرف این حقیر است چه آن مرحوم تولیت آنها بعد از وفات خود بر اولاد و اولاد خود و با انقراض آنها به اولاد حاجی محمد خان و با انقراض آنها با علم علمای بلدی که این کتابها در آنجا اتفاق افتد و تفصیل این وقف در پشت این کتابها نوشته شده است؛

۱۵- در کتب موقوفه مرحوم آقای ملا مهدی نراقی که در تصرف این حقیر است باذن من له التصرف فیها من أعقل اولاد اولادہ المذکور و ارشدہ، چنانکہ تفصیل این وقف در پشت این کتابها مرقوم است؛

۱۶- در ذکر کتبی که در قم خریدم فی سنہ ۱۳۲۹.

بخش دوم این رساله که شامل تألیفات ملا حبیب اللہ شریف کاشانی است و در حقیقت فهرست خودنوشت آثار ملا حبیب اللہ کاشانی به شمار می رود نیز دارای ۲ فصل به قرار زیر است:

۱- در ذکر کتبی که از مؤلفات و مصنفات خود این احقر است که در نزد خودم می باشد، مگر جمله ای از آنها که طلاب نسخه اصل آنها را برای استتساخ برده اند و نداده اند؛

۲- در ذکر کتبی که از مؤلفات این احقر که به چاپ رسیده است.

بخش سوم که خاتمه این رساله است نیز در حقیقت وصیت نامه ی مرحوم ملا حبیب اللہ شریف کاشانی به شمار می رود.

دو نسخه خطی از کتاب الفهرست ملاً حیب در دست می باشد:

۱- کاشان: کتابخانه ملاً حیب الله شریف کاشانی، ش (۱)

۲- تهران: دانشگاه تهران، ش ۵۹۹۴، نستعلیق سده ۱۰۷۳ گ، ۱۱*۱۹، ۱۷، ۱۶/۱۷۵ [۲]

لازم به ذکر است که تنها بخش فهرست مصنفات مرحوم ملاً حیب الله کاشانی نیز در انتهای کتاب مغانم المجتهدین که با خط مؤلف به صورت سنگی طبع شده است، توسط محمد بن حیب الله شریف کاشانی فرزند مؤلف کتابت شده است.

روش تصحیح

ما در این رساله تنها بخش آثار مؤلف را تصحیح نموده ایم و البته امید آن است که در آینده ای نه چندان دور کل رساله به صورت کتابی مستقل به همراه نمایه هایی مفصل به زیور طبع آراسته گردد. در این تصحیح نسخه کتابخانه ملاً حیب الله شریف کاشانی که به خط خود مؤلف می باشد، اصل قرار گرفته و دو نسخه دیگر یعنی نسخه دانشگاه با رمز (د) و نسخه چاپ سنگی با رمز (س) به صورت نسخه بدل استفاده شده است.

کلیه نسخه های خطی موجود از آثار مؤلف چه در کتابخانه شخصی مؤلف و چه در دیگر کتابخانه های ایران، شناسایی و در پاورقی، اطلاعات اجمالی و منبع مورد استفاده آنها ذکر شده است، و سعی گردیده در صورت چاپ، اثری از مؤلف ابتدا با اشاره به چاپ آن کتاب رهنمون محققان و پژوهشگران استفاده کننده از آثار آن بزرگوار باشیم.

لازم به ذکر است که برخی از نسخه های خطی ایشان که در حال حاضر در کتابخانه

ص: ۵۷۷

۱- ((۱)) - عکس این نسخه به شماره ۹۰۵/۵ در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی موجود می باشد.

۲- ((۲)) - به ضمیمه کتاب رباعیات می باشد.

شخصی ایشان در کاشان موجود است در این رساله فهرست نشده اند که عبارتند از:

- ۱- المسائل الحجّیه به زبان فارسی.
- ۲- فضائل و آداب اعیاد شرعیه به زبان فارسی.
- ۳- النجم الثاقب فی رد هذا الکافر الناصب به زبان فارسی.
- ۴- مجالسی در مصائب امام حسین علیه السّلام و یارانش به زبان فارسی.
- ۵- شرح کتاب الطلاق من مفاتیح الشرایع فیض کاشانی به زبان عربی.
- ۶- اثنا عشر خطبه به انشاء مؤلف به زبان عربی.
- ۷- قصیده در مدح صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به زبان عربی.
- ۸- قصیده فی ذم الدنيا به زبان عربی.
- ۹- قصیده فی المرثیه به زبان عربی.
- ۱۰- قصیده فی الاشتیاق الی الموت به زبان عربی.
- ۱۱- قصیده فی طلب العلم و آدابه به زبان عربی.
- ۱۲- قصیده فی مرثیه علی نحو قصیده امرء القیس به زبان عربی.
- ۱۳- الفهرست به زبان عربی.
- ۱۴- شرح سؤال و جواب رأس الجالوت و امام رضا علیه السّلام به زبان عربی.

و السلام

قم-مجید غلامی جلیسه

ص: ۵۷۸

در ذکر کتبی که از مؤلفات و مصنفات خود این احقر است، که در نزد خودم می باشد، مگر جمله از آنها که طلاب نسخه اصل آنها را برای استنساخ برده اند و نداده اند.

[۱] حقایق النحو فی تطبیق مسائل النحو علی المطالب العرفانیه؛ (۱) [۲] مصابیح الظلام فی النحو؛ [۳] مصابیح الدجی، شرح سیوطی فی النحو؛ [۴] التذکره النوروزیه فی النحو؛ [۵] حدیقه الجمل؛ [۶] حاشیه علی شرح القطر و هذه الكتب مما ألفته قبل البلوغ؛ [۷] العشره الكامله فی التجوید؛ (۲) [۸] الوجیزه فی الکلمات النحویه؛ (۳) [۹] منظومه فی النحو؛ [۱۰] ایضا منظومه فی النحو مسماه بدره الجمان؛ (۴) [۱۱] منتخب القوانین؛ (۵) [۱۲] المنظومه فی الأصول؛ (۶) [۱۳] ایضا منظومه فی الفقه مسماه بزبدہ المقال (۷)؛ (۸)

ص: ۵۸۱

- ۱- (۱) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۷/۱۱.
- ۲- (۲) - نسخ خطی: قم: گلپایگانی، ش ۱۰۴/۲۰، خط مؤلف، ۱۲۹۰ ق، ۵ گ [۵۲۵]. کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۶/۲. (نسخه ناقص می باشد) کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۷/۱. کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، خط علی اکبر بن یوسف بن محمد صالح کاشانی، ش ۷۱/۲. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۹۰۹۴ خطی، نسخ، حسن شریف بن علی کاشانی، ۱۳۰۹ ق، ۱۹ پ- ۲۹ ر [ج ۱۳۰/۳].
- ۳- (۳) - احتمالاً- همان کتاب «کلمات یبحث عنها النحویون» می باشد. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۷/۶. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی ۹۰۹/۶ خطی، نسخ، حسن شریف بن علی کاشانی، ۱۳۰۹ ق، ۳۲ پ- ۳۳ پ [۱۳۱/۳].
- ۴- (۴) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۲۲/۲.
- ۵- (۵) - س- منتخب القوانین.
- ۶- (۶) - چاپ: چاپ شده [معجم المطبوعات العربیه فی ایران: ۲۰۲]
- ۷- (۷) - س: +فی نظم الأفعال.
- ۸- (۸) - چاپ: بی جا، بی نا، ۶۸ ص، ۱۲۷۸ ق.

[۱۴] ایضاً منظومه فی الأصول مسماه بمنیه الوصول؛ (۱) [۱۵] منظومه فی الدرايه؛ (۲) [۱۶] منظومه فی علم المناظره؛
[۱۷] (۳) منظومه فی علم اصول الدین مسماه بالجواهر الثمین؛ (۴) [۱۸] منظومه فی الصرف؛ (۵) [۱۹] الباب الفکر فی المنطق؛
(۶) [۲۰] لب النظر فی المنطق ایضاً؛ (۷) [۲۱] هدايه الضبط فی علم الخط؛ (۸) [۲۲] نخبه البیان ۹ فی علم البیان؛ ۱۰

ص: ۵۸۲

- ۱- (۱) - عنوان کتاب «منیه الوصول فی علم الأصول» می باشد. چاپ: به سعی و اهتمام: ابراهیم خوشگذران؛ اسد الله مرادی، کاشان: مجمع متوسلین به آل محمد صلی الله علیه و آله، صص ۵۵-۱۳۷۲، ۳۱۱ ش. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۴/۴۲. کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۲/۷۲.
- ۲- (۲) - نام این کتاب «الدره الفاخره» می باشد. چاپ: تصحيح: سيد محمد تقی حسینی، مجله علوم الحديث، شماره اول، صص ۳۳۵-۳۵۹، ۱۴۱۸ ق. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۳/۷۲.
- ۳- (۳) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۵/۴۲. کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۴/۷۲.
- ۴- (۴) - عنوان کتاب جواهر الثمین می باشد. چاپ: تهران: بی نا، ۱۳۲۶ ق. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۳/۴۲. کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ۱/۷۲.
- ۵- (۵) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۳/۲۲.
- ۶- (۶) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۲/۵۷.
- ۷- (۷) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۳/۵۷. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۲/۹۰۹ خطی، نسخ، حسن شريف بن علی کاشانی، ۱۳۰۹ ق، (۱۰ ر- ۱۱ پ)؛ [۱۲۹/۳].
- ۸- (۸) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبيب الله شريف کاشانی، ش ۴/۵۷.

[٢٣] تعليقات على تمهيد القواعد للشهيد الثاني؛ (١)[٢٤] تعليقات على مقدمه الفصول؛ (٢)[٢٥] منظومه في علم البيان؛
(٣)[٢٦] منظومه في فن البديع مسماه بزهره الربيع؛ (٤)[٢٧] فهرسه الأمثال؛ (٥)[٢٨] نخبه الأمثال (٤)؛ [٢٩] منتخب الأمثال؛
[٣٠] نظم الأمثال؛

ص: ٥٨٣

-
- ١- (١) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٤٨/٢.
 - ٢- (٢) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٧/١٢.
 - ٣- (٣) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٨/١١.
 - ٤- (٤) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٨/١٢.
 - ٥- (٥) - عنوان كتاب فهرست منتخب الأمثال مي باشد. نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٤١.
قم: مركز احياء ميراث اسلامي ش ٩٠١ عكسي، نسخ، خط مؤلف، ٢٨١ ص [١٠٢/٣].
 - ٦- (٦) - عنوان كتاب «نخبه المقال في منتخب الأمثال» است. نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش
١/١. (دو نسخه كه يكي پاكنويس و مفصل تر مي باشد).

[٣١] الأنوار السانحة في تفسير الفاتحة؛ [١] [٣٢] إوارق القهر في تفسير سورة الدهر؛ [٢] [٣٣] تفسير فارسي على سورة الجمعة (٣)؛ [٤] [٣٤] تفسير سورة الملك؛ [٥] [٣٥] تفسير سورة انا فتحنا؛ [٦] [٣٦] تفسير سورة قل هو الله؛ [٣٧] شرح الخطبه الشقشقيه؛ [٧] [٣٨] مصاعد الصلاح؛ [٣٩] شرح دعاء الصباح؛ [٨] [٤٠] جذبه الحقيقه شرح دعای كميل؛ [٩] [٤١] شرح

ص: ٥٨٤

- ١- (١) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٤.
- ٢- (٢) - چاپ: تحقيق: مؤسسه الضحى الثقافيه، قم: نشر عالمه، ٣٥٤ ص، ١٣٨١ ش. تحقيق: مؤسسه الضحى الثقافيه، قم: شمس الضحى، ٣٥٦ ص، ١٣٨٣ ش. نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٣.
- ٣- (٣) - س: + تفسير عربي سورة الجمعة.
- ٤- (٤) - عنوان تفسير عربي سورة جمعه «اللمعه في تفسير سورة الجمعة» مي باشد. نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ١/٢. قم: مركز احياء ميراث اسلامي، ش ٩٠٣/٢ عكسي، نسخ، خط مؤلف، ٣٩٩-٤١٤ [٣/١٠٣].
- ٥- (٥) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٢٦.
- ٦- (٦) - چاپ: تهران: بي نا، ١٣٢٣ ق. [معجم المطبوعات العربيه في ايران: ٢٤٦]. نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٢٣/٢. كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، خط ابن علي بن احمد نراقي، ش ٧١/١.
- ٧- (٧) - عنوان اين كتاب «كشف السحاب في شرح الخطبه الشقشقيه» مي باشد. نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٧/٩.
- ٨- (٨) - عنوان اين كتاب معارج الصلاح في شرح دعاء الصباح مي باشد. نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٣٧.
- ٩- (٩) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٩/١. قم: مركز احياء ميراث اسلامي، ش ٨٨١/١ عكسي، نستعليق و نسخ، خط مؤلف، ٨٠-١ [٣/٧٣].

على الخمسه عشر من مناجات السجاده عليه السلام؛ (١)[٤٢] شرح على (٢) دعاء السحر؛ (٣)[٤٣] شرح على الجوشن الصغير؛ (٤)[٤٤] شرح دعاء صنمى قريش؛ (٥)[٤٥] شرح عربى على (٦) دعاء عديله؛ (٧)[٤٦] شرح فارسى على العديله مسمى بعقائد الايمان؛ (٨)[٤٧] رساله فى اصطلاحات اهل الجفر؛ [٤٨] رساله فى نخبه من الدعوات الوارده فى الاوقات الشريفه؛ [٤٩] شرح على شرح الباب الحادى عشر مسمى بشمس المشارق؛ [٥٠] اسرار العارفين فى الاخلاق؛ (٩)[٥١] توضيح السبل؛ (١٠)[٥٢] مقدمه السلوك فى اصطلاحات

ص: ٥٨٥

-
- ١- (١) - نسخ خطى: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشانى، ش ٥٩/٢. قم: مركز احياء ميراث اسلامى، ش ٨٨١/٢ عكسى، نستعليق و نسخ، خط مؤلف، ٨١-١٠٤ [٧٣/٣].
- ٢- (٢) - س: -على.
- ٣- (٣) - چاپ: قم: بى نا، ٨٦ ص، ١٤٠٥ ق. نسخ خطى: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشانى، ش ٥٢/٢.
- ٤- (٤) - نسخ خطى: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشانى، ش ٥٢/١.
- ٥- (٥) - نسخ خطى: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشانى، ش ٥٢/٤.
- ٦- (٦) - س: -على.
- ٧- (٧) - نسخ خطى: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشانى، ش ٣٠.
- ٨- (٨) - چاپ: بى نا، ١٢٥٩ ق. تهران: بى نا، ٣٣٤ ص، ١٣١٦ ق. (خط محمد تقى بن ملا حسين طالقانى) [فهرست كتب چاپ سنگى فارسى كتابخانه مركزى تبريز: ١٢١] تهران: بى نا، ٣٤١ ص، ١٣٦٠ ق. قم: بصيرتى، ٢٦+٣٤٣ ص. بى تا.
- ٩- (٩) - عنوان اصلى كتاب اسرار العارفين و انوار السالكين است كه در سه باب مى باشد. نسخ خطى: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشانى، ش ٤٠. تهران: ملك ٢/٢١٣٤، نسخ، احتمالاً از مؤلف، ١٢٧٣ ق، (١٢٣ ر-١٦٦ ر)؛ [٤٣٠/٥].
- ١٠- (١٠) - نسخ خطى: كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشانى، ش ٣٦. كاشان: كتابخانه ملاً حبيب الله شريف كاشانى، ش ٦٨.

الصوفيه؛[٥٣]النخبة المجموعه في المطالب المتفرقه؛(١)[٥٤]القواعد الربانيه في باطنيات الأخلاق؛(٢)[٥٥]الملهمه القدوسيه في المناجاه؛[٥٦]المقالات المخزونه في المناجاه أيضا؛[٥٧]اكمال الحججه في المناجاه ايضا؛[٥٨]بدر البلاغه في الخطب؛[٥٩]دره اللاهوت في المطالب العرفانيه؛[٦٠]رياض العرفان في المثويات؛[٦١]شعل الفؤاد؛ [٦٢]تبصره السائر في دعوات المسافر؛(٣)[٦٣]النخبة الرفيه في شرح الدر البهيه في الاصول؛(٤)[٦٤]مسائل الأفعال في أفعال الصلوه؛[٦٥]الكلمات الجذيبه؛[٦٦]رساله في الرد على البايه؛ايضا[٦٧]رساله في الرد عليهم مسماه برجم الشياطين في الرد الملاعين؛(٥)[٦٨]فضيحه اللثام في الرد على من ابدع في الاسلام؛[٦٩]رساله في علم المناظره؛(٦)[٧٠]حكم المواعظ؛[٧١]رساله فارسيه في أفعال الحج؛[٧٢]شرح على القصاص و الديات من المفاتيح؛(٧)[٧٣]الدر المكنون في شرح ديوان المجنون؛(٨)

ص: ٥٨٦

- ١- ((١)) -نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٦/١.
- ٢- ((٢)) -نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥١/٣.
- ٣- ((٣)) -نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٢٨. كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، خط آقا محمد آيت الله زاده، ٦٧/١.
- ٤- ((٤)) -نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٤٨/٤.
- ٥- ((٥)) -نسخ خطي: قم: مركز احياء ميراث اسلامي، ش ١١٦٤ خطي، نستعليق و نسخ، خط مؤلف، ١٢٨٥ ق، ٥٤ گ [٤٠٦/٣].
- ٦- ((٦)) -نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٥٧/٨. قم: مركز احياء ميراث اسلامي، ش ٩٠٩/١ خطي، نسخ، حسن شريف بن علي كاشاني، ١٣٠٩ ق، (١ پ-٩ پ)؛ [١٢٨/٣].
- ٧- ((٧)) -نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٣٢.
- ٨- ((٨)) -نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٣٨. كاشان: مدرسه سلطاني كاشان، ش ١٨٩/٢، نسخ، بي كا، ١٣٠٠ ق [فهرست مدرسه سلطاني كاشان، ص ١٩؛ نشره نسخه هاي خطي: ٣٥٦/٤]. كاشان: كتابخانه ارشاد اسلامي كاشان، ش ٢٦: نسخ، محمد حسين بن محمد جعفر كاشاني، -

[۷۴] مقدمه التعلیم و التعلیم؛ (۱) [۷۵] صراط الرشاد فی الأخلاق؛ (۲) [۷۶] قوامیس الدرر فی مجلدين فی مطلب متفرقه (۳)؛ (۴) [۷۷] رساله فی تحقیق حکم العصیر؛ [۷۸] رساله فی الشکیات؛ [۷۹] رساله فی التیمم؛ [۸۰] رساله فی حجیه الظن؛ (۵) [۸۱] قیس المقتبس فی شرح من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ (۶) [۸۲] رساله فی معنی الصلوٰه علی محمد و آله؛ (۷)

ص: ۵۸۷

- ۱- (۱) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۹/۱.
- ۲- (۲) - عنوان کامل کتاب «صراط الارشاد و میزان العباد» می باشد. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۷/۱۰.
- ۳- (۳) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۰/۱ (جلد اول) کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۰ (جلد دوم)
- ۴- (۴) - س: +منتخب القوامیس.
- ۵- (۵) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۸/۳.
- ۶- (۶) - چاپ: به ضمیمه کتاب مجمع الفوائد و ملتقى الشوارد فی علوم الأوائل و الأواخر نوشته سید عزیز الله امامت کاشانی به چاپ رسیده است. تحقیق: محمود شریفی: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۴، صص ۱۲۵-۱۴۰، تابستان ۱۳۷۶ ش. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۹/۳. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۸۸۱/۳ عکسی، نستعلیق و نسخ، خط مؤلف، ۱۰۵-۱۱۲ [۷۳/۳].
- ۷- (۷) - چاپ: تصحیح: اسد الله مرادی بروجردی، کاشان: حسینیه آیت الله امامت کاشانی، مجمع متوسلین به آل محمد صلی الله علیه و آله، ۳۷۴ ص، ۱۳۸۳ ش. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۹/۴. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۸۸۱/۳ عکسی، نستعلیق و نسخ، خط مؤلف، ۱۱۳-۱۲۱ [۷۴/۳].

[۸۳] البارقات المكلوته في الأخلاق؛ (۱) [۸۴] مسائل الأحكام في المسائل العمليه؛ (۲) [۸۵] وسيله الأخوان في رؤوس المسائل العمليه؛ (۳) [۸۶] رساله فارسيه في الشكيات و السهويات؛ [۸۷] رساله فارسيه في مسائل الإجتهد و التقليد؛ (۴) [۸۸] منتخب المسائل في المسائل العمليه؛ [۸۹] مغانم المجتهدين في حكم صلوه الجمعة و العيدين في زمان الغيبه؛ (۵) [۹۰] رساله فارسيه في أفعال الصلوه؛ [۹۱] منتقد المنافع في شرح النافع مجلدات كثيره؛ ثلاث مجلدات في الطهاره (۶) و مجلدات خمس في الصلوه و مجلد في الإرث و مجلد في القضا و الشهاده و مجلد في المتاجر (۷)؛ [۹۲] ۸ وسيله المعاد في فضائل

ص: ۵۸۸

- ۱- ((۱)) - چاپ: كاشان: مجمع متوسلين به آل محمد صلی الله عليه و آله ۱۹۶ ص، ۱۳۷۶ ش. قم: شمس الضحی، ۲۸۴ ص، ۱۴۲۷ ق. نسخ خطی: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشانی، ش ۵۹/۷. قم: مركز احیاء میراث اسلامی، ش ۸۸۱/۶ عكسی، نستعلیق و نسخ به خط مؤلف، ۱۶۹-۳۴۳ [۷۴/۳].
- ۲- ((۲)) - چاپ: چاپ شده [فهرست كتابهای چاپی فارسی: ۳۵۵۳/۲] نسخ خطی: قم: مركز احیاء میراث اسلامی، ش ۱۸۴۵ خطی، محمد حسين بن محمد جعفر كاشانی، ۱۳۰۱ ق، ۲۲۰ گ [۲۶۴/۵] مشهد: آستان قدس، ش ۱۴۹۵۴، نسخ، بی ك، ۱۳۵ گ [فهرست رایانه ای]
- ۳- ((۳)) - نسخه خطی: قم: مركز احیاء میراث اسلامی، ش ۳۲۹ خطی، نسخ، محمد حسين بن محمد جعفر كاشانی، ۱۲۹۵ ق، ۷۲ گ [۴۳۳/۱]. تهران: دانشگاه تهران، ش ۹۴۹۷، مند علی بن أبو القاسم آقا حسين آقا صالح شعرباف كاشانی، ۱۲۹۵ ق، ۳۹ گ [۳۸۵/۱۷]
- ۴- ((۴)) - نسخ خطی: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشانی، ش ۴۵/۴.
- ۵- ((۵)) - چاپ: بی جا: بی نا، ۱۵۸ ص، ۱۳۹۰ ق. نسخ خطی: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشانی، ش ۳۳.
- ۶- ((۶)) - چاپ: قم: بوستان كتاب، ۷۱۶ ص، وزیري، ۱۳۸۴ ش.
- ۷- ((۷)) - س: و: مجلد في الزكوه و الخمس و الصوم و مجلد في الحج -.

آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ؛ [۹۳] ذریعہ المعاد فی الفضائل أيضا؛ (۱) [۹۴] رسالہ فارسیہ فی الرجعه؛ [۹۵] مستقصی المدارک؛
[۹۶] منتخب القواعد؛ [۹۷] ریاض الحکایات؛ (۲) [۹۸] تنبیہات

ص: ۵۸۹

۱- (۱) - چاپ: بی جا: محمد شریف آیت اللہ زادہ کاشانی، ۳ جلد، ۱۳۳۱-۱۳۷۱ ق. نسخ خطی: کاشان: کتابخانہ ملا حبیب اللہ
شریف کاشانی، ش ۴۶/۱.

۲- (۲) - چاپ: بی جا: بی نا، ۲۴۳، ص، ۱۳۱۷ ق. بی جا: بی نا، ۲۴۰، ص، ۱۳۲۰ ق. تهرآن: بی نا، ۲۴۷، ص، ۱۳۲۲ ق [فهرست کتب
چاپ سنگی سازمان مدارک فرهنگی -

- ۱- (۱) - چاپ: بی جا، بی نا، ۵۹۲ ص، رقعی، بی تا، (به همراه تشویقات السالکین و گلزار اسرار و ساقی نامه، رباعیات، نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است). تهران: آخوند ملاً هاشم، ۳۷۴ ص، ۱۳۲۲ ق. تهران: آخوند ملاً هاشم، ۳۷۴ ص، ۱۳۹۲ ق. (افست از چاپ قبلی). نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۶۰/۲. تهران: دانشگاه تهران ۴/۴۲۹۷،
- ۲- (۲) - عنوان کامل کتاب «اسرار الأنبياء و أنوار الأصفیاء» می باشد که این کتاب ترجمه تحت اللفظی از کتاب «الجواهر السنیه» شیخ حر عاملی (د: ۱۱۰۴ ق.) است که در آن احادیث قدسیه گردآوری شده است. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۳۴/۱. قم: مرعشی، ش ۲۸۵۵، نسخ، محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی، ۱۲۹۲ ق، ۲۴۶ گ [۵۸/۸]. قم: مرعشی، ش ۱۲۴۲، نسخ، علی اکبر بن محمد حسین بن علی اکبر، ۱۳۱۰ ق، ۱۸۷ گ [۴۱/۴]. چاپ: بی جا: بی نا، ۵۶۶ ص، وزیری، ۱۴۰۵ ق.

آداب الصوم؛ (۱) [۱۰۱] جمل النواهی فی شرح حدیث المناهی؛ (۲) [۱۰۲] توضیح البیان فی تسهیل الأوزان؛ (۳) [۱۰۳] مجالس الأبرار فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله؛ (۴) [۱۰۴] شرح اللغز؛ (۵) [۱۰۵] رساله فارسیه در آداب روز جمعه؛ (۶) [۱۰۶] اسرار حسینیہ؛ (۷) [۱۰۷] شرح

ص: ۵۹۱

- ۱- (۱) - چاپ: چاپ شده [معجم المطبوعات العربیه فی ایران، ص ۵۴۳]. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۳۴/۲.
- ۲- (۲) - چاپ: قم: الکاشانی، ۲۷۲، ص، رقعی، ۱۳۶۴ ش. (با ترجمه ی متن حدیث مناهی از محمد شریف) [معجم المطبوعات العربیه فی ایران: ۲۹۰]. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۲۰.
- ۳- (۳) - چاپ: بی جا: بی نا، ۲۲۷، ص، رقعی، ۱۳۱۳ ق. بی جا: بی نا، رقعی، ۱۳۲۸ ق. [فهرس التراث، ج ۲، ص ۲۸۸]. تهران: به اهتمام شیخ محمد حسین بن ملا محمد کتابفروش خوانساری، خشتی، ۲۲۷، ص، ۱۳۱۳ ق. [مشار فارسی: ۱/۱۴۴۹]. قم: بی نا، ۵۶۰، ص، رقعی، ۱۴۰۴ ق. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵/۱. کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، خط محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی، ش ۶۴. کاشان: مدرسه سلطانی کاشان ۱۴۲/۲، نسخ، بی کا، ۱۲۹۵ ق [فهرست مدرسه سلطانی کاشان: ۱۲؛ نشریه نسخه های خطی: ۳۵۵/۴].
- ۴- (۴) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۶/۳.
- ۵- (۵) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۲/۳.
- ۶- (۶) - چاپ: به سعی و اهتمام: ابراهیم خوشگذران؛ اسد الله مرادی، کاشان: مجمع متوسلین به آل محمد صلی الله علیه و آله، صص ۱۲۳-۱۳۷۲، ۱۵۴ ش. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۵/۲.
- ۷- (۷) - چاپ: بی جا: بی نا، ۲۴، ص، ۱۳۲۹ ق. بی جا: بی نا، ۲۴، ص، ۱۳۸۰ ق. به اهتمام: حسین درگاهی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی معاونت فرهنگی، رقعی، -

لاميه العجم؛ [١٠٨] شرح قصيده السيد اسماعيل الحميري؛ [١] [١٠٩] شرح قصيده الفرزدق؛ [٢] [١١٠] جنه الحوادث في شرح زياره الوارث؛ [٣] [١١١] القول الفصل في ان منجزات المريض من الأصل؛ [٤] [١١٢] تسهيل المسالك إلى المدارك؛ [٥] [١١٣] گوهر

ص: ٥٩٢

- ١- (١) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا- حبيب الله شريف كاشاني، ش ٢٥/١. قم: مركز احياء ميراث اسلامي، ش ١٩٨٢ خطي، نسخ، محمد بن حبيب الشريف، جمادى الثاني ١٣٧٣ ق، ٣٧ گ [٤١٤/٥] چاپ: بي جابى نا، ١٣٧٤ ش.
- ٢- (٢) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٢٥/٢.
- ٣- (٣) - چاپ: به اهتمام: آقا محمد شريف آيه الله زاده كاشاني، قم: چاپخانه علميه، ٨٤ صفحه، رقى، ١٤٠٥ ق. (به ضميمه شرح زيارت عاشورا به چاپ رسیده است). تحقيق و تعليق: نزار الحسن، قم: دار جلال الدين، وزيرى، ١٩٦، صفحه، ١٣٨١ ش. تحقيق و تعليق: نزار الحسن، بيروت: دار العلوم للتحقيق و الطباعة و النشر و التوزيع، ١٩٢، ص، رقى، ١٤٢٣ ق. تحقيق و تعليق: نزار الحسن، قم: دار جلال الدين، وزيرى، ١٩٦، صفحه، ١٣٨٣ ش. تحقيق و تعليق: نزار الحسن، بيروت: دار العلوم، وزيرى، ١٩٢، صفحه، ١٤٢٣ ق. نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا حبيب الله شريف كاشاني، ش ٣٠.
- ٤- (٤) - نسخ خطي: كاشان: كتابخانه ملا- حبيب الله شريف كاشاني، ش ٤٢/١. قم: مركز احياء ميراث اسلامي، ش ٢٤١٣/٢ خطي، نسخ على بن محمد مهر آبادى، ١٥ جمادى الثانيه ١٣٢٤ ق، ٣٢ ص [٢٩٥/٦]
- ٥- (٥) - چاپ: كاشان: بي نا، ٤٨، ص، ١٣٧٤ ش. بي جابى نا، ٤٠، ص، ١٤٠٤ ق. قم: كتابخانه آيه الله مرعشى، ٤٠، ص، ١٤٠٤ ق. تصحيح: جواد حسيني، كاشان، مجمع متوسلين به آل محمد صلى الله عليه و آله، ٩٨، ص، رقى، ١٣٧٩ ش. قم: المطبعه العلميه، ٢٨٧+٤٠، ص، بي تا.

مقصود در وفای به عهد؛ (۱)[۱۱۴] گلزار اسرار؛ (۲)[۱۱۵] ساقی نامه فی مدح علی علیه السّلام؛ (۳)[۱۱۶] ساقی نامه فی الأخلاق؛ (۴)[۱۱۷] شرح الأربعین فی فضائل أمير المؤمنین علیه السّلام؛ [۱۱۸] أحسن التراتیب فی نظم المکاتیب؛ (۵)[۱۱۹] تذکره الشهداء (۶) فی مصائب

ص: ۵۹۳

- ۱- (۱) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۲۲/۴. تهران: دانشگاه تهران ۵۶۷۲، نستعلیق، محمد بن حبیب الله شریف، ۱۳۴۹ ق، ۳۸ گک [۶۳/۱۶] چاپ: بی جا: بی نا، ۵۴ ص، جیبی، بی تا.
- ۲- (۲) - چاپ: بی جا: بی نا، ۵۹۲ ص، رقعی، بی تا. (به همراه تنبیهات الغافلین، تشویقات السالکین، ساقی نامه، رباعیات، نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است). نسخ خطی: تهران: دانشگاه تهران، ش ۴۲۹۷/۵.
- ۳- (۳) - چاپ: بی جا: بی نا، ۵۹۲ ص، رقعی، بی تا. (به همراه تنبیهات الغافلین، تشویقات السالکین، گلزار اسرار، رباعیات، نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است).
- ۴- (۴) - چاپ: تهران: آخوند ملاً هاشم، ۳۷۴ ص، ۱۳۲۲ ق.
- ۵- (۵) - نسخه خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴. چاپ: بی جا: بی نا، ۱۶۱ ص، ۱۳۹۴ ق. (خط مؤلف).
- ۶- (۶) - چاپ: بی جا: بی نا، ۱۴+۴۵۴، رحلی، ۱۳۰۸ ق. بی جا: بی نا، ۴۵۲ ص، ۱۳۸۹ ق. به کوشش: جعفر رسول زاده، کاشان: مرسل، ۱۲۶ ص، ۱۳۸۱ ش (برگزیده ۷۲ مجلس از این کتاب است). تصحیح: عباس محمد قلیان، قم: شمس الضحی، ۶۳۲ ص، وزیری، ۱۳۸۴ ش. تصحیح: سید علی جمال اشرف، قم: مدین، ۵۴۰ ص، وزیری، ۱۳۸۵ ش. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، خط محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی، ش ۶۳. قم: کتابخانه شهید محمد حسین شریعتی، نستعلیق، أبو القاسم بن علی اکبر، ۱۳۱۳ ق، ۱۵۱ گک [۶۳].

سید الشهداء؛ [۱۲۰] نخبه المصائب؛ (۱) [۱۲۱] مفتاح السعادات فی الدعوات؛ (۲) [۱۲۲] رساله فی علم الجفر؛ (۳) [۱۲۳] تشویقات السالکین الی معارج الحق و الیقین؛ (۴) [۱۲۴] کتاب الرباعیات؛ (۵) [۱۲۵] شرح علی زیاره عاشوراء؛ (۶) [۱۲۶] ذریعه الاستغناء فی

ص: ۵۹۴

- ۱- (۱) - چاپ: بی جا: بی نا، ۱۱۱ ص، ۱۳۳۶ ق. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۳.
- ۲- (۲) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۷/۱.
- ۳- (۳) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۷/۲. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۱۱۹۸/۲ خطی، نستعلیق، محمد بن نصر الله موسوی کاشانی، ۱۳۱۳ ق، (۹ پ-۱۸ ر)؛ [۴۵۹/۳].
- ۴- (۴) - چاپ: بی جا: بی نا، ۵۹۲ ص، رقعی، بی تا. (به همراه تنبیهات الغافلین، گلزار اسرار، ساقی نامه، رباعیات، نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است). تهران: آخوند ملا هاشم، ۳۷۴ ص، ۱۳۲۲ ق. تهران: آخوند ملا هاشم، ۳۷۴ ص، ۱۳۹۲ ق. [افست از چاپ قبلی]. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۶۰/۱.
- ۵- (۵) - چاپ: بی جا: بی نا، ۲۴ ص، جیبی، ۱۳۸۰ ق. کاشان، بی نا، ۸۸ ص، ۱۳۷۳ ق. بی جا: بی نا، ۵۹۲ ص، رقعی، بی تا. (به همراه تنبیهات الغافلین، تشویقات السالکین، ساقی نامه، گلزار اسرار، ساقی نامه در مدح امیر المؤمنین، نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است). نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۶۱. تهران: دانشگاه تهران ۵۹۹۴، نستعلیق، سده ۱۴، ۷۳ گک [۱۷۵/۱۶].
- ۶- (۶) - چاپ: به اهتمام: آقا محمد شریف آیه الله زاده کاشانی، قم: چاپخانه علمیه، ۸۴ ص، رقعی، ۱۴۰۵ ق. (به ضمیمه جنبه الحوادث فی شرح زیاره الوارث). تحقیق: نزار الحسن، قم: دار جلال الدین، وزیر، ۱۱۸ صفحه، ۱۳۸۲ ش. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ش ۲۹. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۹۰۹/۷ خطی، نسخ، حسن شریف بن علی کاشانی، -

تحقیق مسئله الغناء؛ (۱) [۱۲۷] رساله فارسیه فی المکاسب و المتاجر؛ (۲) [۱۲۸] رساله فارسیه فی الرضاع؛ (۳) [۱۲۹] رساله فارسیه فی الارث؛ (۴) [۱۳۰] رساله فارسیه فی القصاص و الدیات؛ (۵) [۱۳۱] رساله فارسیه فی خواص الأسماء الحسنی؛ (۶) [۱۳۲] رساله فی عدم جواز صلح حق الرجوع مطلقاً؛ (۷) [۱۳۳] رساله فی المعاطاه در نزد آقا یحیی

ص: ۵۹۵

-
- ۱- ((۱)) - چاپ: تحقیق: دانشگاه کاشان: مرکز احیاء آثار ملاً حبیب الله شریف کاشانی (ره)، ۱۷۶، ص، وزیری، ۱۳۷۵ ش. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۳.
 - ۲- ((۲)) - د: رساله فارسیه فی الرضاع... رساله فارسیه فی خواص الأسماء الحسنی.
 - ۳- ((۳)) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، خط آیه الله سید فخر الدین امامت، ش ۶۵. کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، خط محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی، ۶۶/۲.
 - ۴- ((۴)) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، خط آیه الله سید فخر الدین امامت، ش ۶۴/۲.
 - ۵- ((۵)) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، خط آیه الله سید فخر الدین امامت، ش ۶۶/۱. کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۶۶/۳.
 - ۶- ((۶)) - چاپ: بی جا: بی نا، ۹۶، ص، ۱۳۲۹ ق. تعریب ه ج. الحسینی؛ اعداد و اخراج حسین جهاد الحسانی، نجف: مؤسسه البلاغ، وزیری، ۱۸۹ صفحه، ۱۴۲۰ ق. تحقیق: مؤسسه الضحی الثقافیه، قم: عالمه ۱۴۸، ص، ۱۳۸۱ ش. قم: صائب، ۳۵۲، ص، وزیری، ۱۳۸۳ ش. تهران: شمس الضحی، ۱۴۸، ص، ۱۳۸۳ ش. تهران: یاس بهشت، ۳۵۲، ص، ۱۳۸۴ ش.
 - ۷- ((۷)) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۲/۲.

است (۱)؛ (۲)[۱۳۴]قصیده السینیه فی الأخلاق؛[۱۳۵]التعلیقات علی اعتقادات الصدوق(ره)؛(۳)[۱۳۶]رساله طویله فی معاملات الفضولی؛[۱۳۷]مجمع الحواشی علی شرح اللمعه؛(۴)[۱۳۸]ایضاح الریاض فی الحواشی علی الشرح الکبیر فی مجلدین؛(۵)[۱۳۹]الباب الألقاب فی ألقاب الأطیاب؛(۶)[۱۴۰]رساله مبسوطه فی اصل البرائه و الإحتیاط؛(۷)[۱۴۱]مراحل الأصحاب فی تحقیق مسئله الإستصحاب؛(۸)[۱۴۲]منتخب المقالات فی کتاب المقامات؛(۹)[۱۴۳]جمله من الأشعار المتفرقه؛[۱۴۴]شرح فارسی بر قصیده مخمسه شیخ زین الدین در مرثی حسین بن علی علیه السلام؛(۱۰)[۱۴۵]قصیده مخمسه

ص: ۵۹۶

- ۱- (۱) س- در نزد آقا یحیی است.
- ۲- (۲) -نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۲۱.
- ۳- (۳) -نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۴ ز. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۹۰۲ عکسی، نستعلیق، خط مؤلف، ۱۷۶ ص [۱۰۲/۳].
- ۴- (۴) -نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۳۵.
- ۵- (۵) -نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۶۲. (جلد دوم و سوم). کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، خط علی بن حسین کاشانی، ش ۷۰. قم: مرعشی، ش ۳۱۴۷، نسخ، بی کاتبی، تا، ۸۶ گ [۳۷۸/۸].
- ۶- (۶) -چاپ: تهران: مطبعه مصطفوی، ۱۶۰ ص، ۱۳۷۸ ق. [معجم المطبوعات العربیه فی ایران: ۲۳۱]. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۲۴. کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، خط احمد فرزند مؤلف، ش ۶۹. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۹۰۴ عکسی، نسخ، خط مؤلف، ۱۱۲ ص [۱۰۵/۳].
- ۷- (۷) -نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۲.
- ۸- (۸) -نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۱۹.
- ۹- (۹) -نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۲۳/۱.
- ۱۰- (۱۰) -چاپ: تهران: بی نا، ۸۸ ص، ۱۳۸۰ ش. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۸/۱.

فی مرآتی الحسین علیه السلام؛ (۱) [۱۴۶] قصیده فی ذم هذا الزمان و الاستغاثه بصاحب الزمان (عج الله تعالی فرجه الشریف)؛
(۲) [۱۴۷] قصیده فی مرثیه الحسین ایضاً؛ (۳) [۱۴۸] ایضاً قصیده فی المرثیه؛ [۱۴۹] دره الدرر فی تفسیر سوره الکوتر؛
(۴) [۱۵۰] منتخب من درّه الغواص؛ (۵) [۱۵۱] منتخب الأمثال؛ [۱۵۲] رساله انتخاب المسائل؛ (۶) [۱۵۳] نصیحت نامه؛
(۷) [۱۵۴] شکایت نامه؛ (۸) [۱۵۵] حواشی بر رساله زینه العباد؛ [۱۵۶]

ص: ۵۹۷

- ۱- (۱) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۸/۲. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ۹۰۵/۱ عکسی، نسخ و نستعلیق، خط مؤلف، (برگ ۱-۳۴)؛ [۱۰۴/۳].
- ۲- (۲) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۸/۳. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۹۰۵/۳ عکسی، نسخ و نستعلیق، خط مؤلف، ۴۵-۵۰ [۱۰۵/۳].
- ۳- (۳) - چاپ: تحقیق: فارس حسون کریم، مجله تراثنا، العدد ۶۱، صص ۱۸۷-۱۴۲۱، ۲۱۸ ق. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۸/۴. قم: مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۹۰۵/۲ عکسی، نسخ، و نستعلیق، خط مؤلف، (۸ برگ، ۳۵-۴۵)؛ [۱۰۵/۳].
- ۴- (۴) - (تفسیر-عربی) چاپ: تهران: بی نا، ۵۱ ص، ۲۷-۱۳۲۶ ق. [معجم المطبوعات العربیه فی ایران: ۲۵۳]. بی جا: بی نا، ۵۱ ص، جیبی، ۱۳۲۸ ق.
- ۵- (۵) - نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۵۵.
- ۶- (۶) - چاپ: چاپ شده [فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۱، ص ۳۴۴]. نسخ خطی: کاشان: کتابخانه ملاً حبیب الله شریف کاشانی، ش ۴۵/۵.
- ۷- (۷) - چاپ: تهران: بی نا، ۴۳ ص، بی تا. بی جا: بی نا، ۵۹۲ ص، رقعی، بی تا. (به همراه تنبیهات الغافلین، تشویقات السالکین، ساقی نامه، گلزار اسرار، ساقی نامه در مدح امیر المؤمنین، شکایت نامه به چاپ رسیده است).
- ۸- (۸) - چاپ: بی جا: بی نا، ۵۹۲ ص، رقعی، بی تا. (به همراه تنبیهات الغافلین، تشویقات -

فصل

در ذکر کتبی که از مؤلفات این احقر به چاپ رسیده است

(۲)

رساله وسیله الاخوان در مسائل عملیه؛ رساله مسائل الأحكام؛ رساله تقلید؛ تسهیل الأوزان؛ شرح فارسی عدیله مسمی به عقائد الإیمان؛ ریاض الحکایات مکررا چاپ شده است؛ تفسیر سوره انا فتحنا؛ تشویقات السالکین؛ تنبیهات الغافلین؛ گلزار اسرار؛ ساقی نامه فی مدح امیر المؤمنین علیه السلام؛ ایضا ساقی نامه فی الأخلاق؛ اشعار و رباعیات متفرقه که با کتب خمسہ سابقه مزبور در یک مجلد چاپ شده است؛

ص: ۵۹۸

۱- (۱) - س. سرّ المستسر فی الطلسمات و الدعوات.

۲- (۲) - در نسخه «س» از این بخش به بعد نیامده است و به جای آن این پاراگراف ذکر شده است: و تعدادی دیگر از تصنیفات آن مرحوم. و حقیر محمد شریف آیت الله زاده کاشانی فرزند مؤلف مرحوم آقای ملا حبیب الله شریف کاشانی بعد از وفات والد کتب زیر را به چاپ رسانیده ام: (۱) - گوهر مقصود در وفای به عقود (۲) مصابیح الصائمین فی اسرار الصوم و آداب (۳) رساله در اعیاد شرعی (۴) رساله در رجعت ائمه (۵) کتاب اشعار شکایت نامه و نصیحت نامه (۶) کتاب الرباعیات (۷) تسهیل المسالک الی المدارک فی رؤس القواعد الفقہیہ (۸) کتاب نخبة المصائب (۹) شرح فارسی بر قصیده مخمسہ شیخ زین الدین و اسرار الحسینیہ در یک جلد (۱۰) لباب الالقاب فی ألقاب الأطیاب (۱۱) ذریعہ المعاد (۱۲) تذکرہ الشهداء (۱۳) منتخب القوامیس (۱۴) مغنم المجتهدین به خط مؤلف و منظومه زبده المقال به خط ابن المؤلف محمد بن حبیب الله الشریف.

وسيله المعاد؛ تفسير المعاد؛ (١) تفسير سوره توحيد؛ تفسير سوره انا اعطيناك الكوثر؛ منظومه اصول دين؛ منظومه اصول
فقه؛ منظومه علم درايه؛ منظومه علم مناظره؛ انتخاب المسائل؛ رساله رجعت؛ (٢) اسرار حسيتيه؛ شرح خواص الاسماء؛ رساله آداب
التجاره.

ص: ٥٩٩

١- (١) د:- تفسير المعاد.

٢- (٢) چاپ: بي جا: بي نا، ١٢ ص، رقعي، بي تا.

التَّجَفِّي الإصفهانی قَدَس سرّه (۱۲۶۶-۱۳۰۸ ق)

لحفیده العلامه الفقید آیه الله الشیخ

مجد الدین النَّجَفِّي الأصفهانی قَدَس سرّه (۱۳۲۶-۱۴۰۳ ق)

تصحیح و تحقیق: مجید هادی زاده بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

نوشته حاضر، رساله ای است کم برگ، که در شمار آخرین نوشته ها- و گویا آخرین نوشته ی- فقیه معظم آیه الله حاج شیخ مجد الدین نجفی اصفهانی- نامبردار به «مجد العلماء»- قرار دارد. این رساله را مؤلف ارجمند، دو ماهی پیش از آنکه جهت معالجت چشم راهی اروپا گردد- سفری که هیچ گاه به وقوع نپیوست، و در تهران با عروج روح بلند ایشان به دار الخلد، طی نشده باقی ماند-، بر فرزند خود مرحوم آیه الله حاج شیخ مهدی غیاث الدین- مجد الإسلام نجفی (۱)- (۱۳۵۵-۱۴۲۲ ق) املاء فرمود؛ تا به عنوان پیشنوشت ایشان بر تفسیر «مجد البیان»- که در صدد چاپ و احیای آن بوده اند-، به طبع درآید.

ص: ۶۰۱

۱- ((۱))- شرح حال این پدر و پسر و اجدادشان را می توانید در کتاب «قبیله عالمان دین» ببینید.

هرچند درونمایه این رساله، در دیگر آثاری که پیرامون فقیه، فیلسوف و عارف مجذوب حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی نجفی، بر قلم شماری از تراجم نگاران متأخر رفته است، نیز می تواند دست یاب شود؛ اما بدون تردید رساله حاضر، منبعی اصیل و اصلی، پیرامون زیست نامه علامه نجفی است، چه به املائی نواده آن بزرگ بوده، و از این رو، اطلاعات منعکس بر آن، به صورت دست اوّل، و برای نخستین بار، از طریق خاندان آن مفضل فرزانه انعکاس می یابد.

*** دو سالی پیش از این، حضرت حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ هادی نجفی - که امروزه میراث بر آن خاندان مکرم است، و میراثبان تراث علمی کرامند همانان -؛ دستنوشته رساله حاضر را - که به خط پدر گرامیش می باشد - به این بنده نمود، تا در فرصتی، آن را باز خواند، و - اگر موافق تدبیر اوفتد تقدیر - در دفتری به طبع رساند.

اکنون که دست اندرکاران مجموعه «میراث حوزه اصفهان»، از ایشان و من - هر دو - رساله ای برای طبع در دفتر پنجم آن مجموعه، درخواست کرده اند، از آنرو که به هیچ روی فرصت دست بردن به کاری علمی و درازدامن و دراز دامنه را نداشتم؛ به دعوت جناب نجفی به کار بازخوانی این رساله پرداختم؛ و بدین ترتیب صورت کنونی آن را تقدیم «دفتر پنجم میراث حوزه اصفهان»، می نمایم.

بدیهی است که آنچه درباره این رساله انجام شده است را، نمی توان تحقیقی علمی خواند؛ اما باز به فضل خداوند متعال امید می برم، تا نشر همین رساله خرد را نیز نافع گرداند؛ و همّتی از نفس نفس نفیس حکیم سالک، مؤلف کرامند تفسیر پیش گفته را، همراه ما فرماید.

بمّنه و کرمه مجید هادی زاده ۱۳۸۶/۱۰/۲۵ شب پنجم محرّم الحرام ۱۴۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على نبينا و آله الطاهرين.

هذا تفسير جدّي الأجداد الأورع الأزهد، آيه الله على العالمين المبرّي من كلّ دنس و شين (1) لحاج شيخ محمد حسين الأصفهاني النجفي -والد آيه الله أبي المجد الشيخ محمد رضا النجفي، والد كاتب هذه السطور: العبد الحقير مجد الدين النجفي.

و الحاج الشيخ محمد حسين النجفي الأصفهاني المصنّف، ابن آيه الله الحاج الشيخ محمد باقر النجفي، ابن آيه الله الحاج الشيخ محمد تقي النجفي صاحب هداية المسترشدين -على سورة فاتحه الكتاب، و آيات معدوده من سورة البقره؛ مع تقديم مقدمات مهمّه.

و لما كان الكتاب فريدا في بابه فائقا على أترابه -حتى أنّي سمعت بعض الأعلام يقول:

«لو تمّ تفسير الشيخ محمد حسين النجفي الأصفهاني، لا نحتاج إلى تفسير آخر!»، و لقد صدق في مقاله هذا، فإنّ المفسرين على كثرتهم و تشعب فنونهم و اختلاف مسالكهم، إنّما يطلب في تفسيره حرفته و يسلك طريقته، فيذكر ما يطابق فنه فيوافق اختصاصه؛ هذا

ص: ٦٠٣

١- (١) - كذا في المخطوط. و لا يخفى ما فيه من الغلوّ و الارتفاع. و لا بأس به، حيث إنّ أمثاله كثيره فيما يكتبه الانسان بالنسبه إلى آبيه، أو أحد أجداده، لأنّ الكتابه بالنسبه إلى الأسره يعدّ من مواضع إثارة المحبه و الرأفه.

جار الله الزمخشري في كتابه «الكشاف» يذكر ما يناسب علم المعاني والبيان، والمحسسات البديعية والمسائل العربية غالباً، ويغفل أن القرآن العظيم فيه تلياناً لكل شيء (١)، ولا رطب ولا يابس إلا في كتاب مبين (٢)؛ مع أن الزمخشري قد ذكر أموراً آخر استطراداً، ولكن نصب عينيه غالباً ما ذكرناه؛

ولكن هذا التفسير النفيس والأثر الخالد، قد ذكر ما ينبغي ذكره مع بيان الحقائق الزاهنه والمطالب المهمه الذي يحتاج المراجع إليه.

وبالجملة: كان المصنف عالماً عاملاً فقيهاً متكلماً أصولياً متبحراً زاهداً جامعاً و ماهراً من أجله العلماء العاملين، عديم النظر من الفقهاء الزاهدين والحكماء والمتكلمين والعلماء الرياضيين.

ولد في أصفهان وكان ولادته في ثاني يوم من محرّم الحرام من سنة ١٢٦٦ ق من بطن المخدره العلويه بنت آيه الله السيد صدر الدين العاملي، وأمها بنت الشيخ الأكبر الشيخ جعفر النجفي -صاحب «كشف الغطاء» وغيرها من المصنفات-

وكان الشيخ محمد حسين النجفي الأصفهاني في أيام صباه، فطناً زكياً، وهو لا يشتغل باللهو واللعب. وكان منتهى همّه الدرس والبحث، وقد أكمل الصيرف والنحو والبيان وسائر المقدمات قبل أوان الحلم (البلوغ)؛ ثم اشتغل عند والده الحاج الشيخ محمد باقر النجفي بالفقه والأصول؛ ثم انتقل إلى النجف الأشرف لأجل تكميل معلوماته وعلومه، ومكث فيها سنين عديدة. واشتغل فيها عند جماعه من علماء عصره وفقهاء زمانه؛ مثل:

العالم العامل والفقير الكامل قدوه العلماء الميرزا حبيب الله الرشتي الجيلاني. ومن أساتذته:

الشيخ الوحيد والحبر المتبحر الفريد شيخ الطائفة في أوانه وأستاذ الفقه والحديث في زمانه الشيخ راضي النجفي -تغمده الله بغفرانه-. ومن أساتذته المصنف الشيخ الفقيه العالم العجيب مروج المذهب والدين أستاذ البشر في القرن الرابع عشر الحاج ميرزا السيد الحسن الشيرازي مولداً، والسامرائي مسكناً، والغروي مدفناً؛

ص: ٦٠٤

١- (١) -سوره النحل، الآيه ٨٩.

٢- (٢) -سوره الأنعام، الآيه ٥٩.

و جمع آخر من العلماء العاملين، حتى صار مجتهدا كاملا- و فقيها جامعاً. و يقول مؤلف كتاب «نقباء البشر» في صفحہ ۵۳۹ في شرح حال المصنّف-ينقل عن «تكملة أمل الامل» للسيد الحسن الصدر:-

«إنّ الشيخ محمّد حسين صاحب «التفسير» تلمذ في الحكمة و الكلام عند أستاذه الشيخ ميرزا باقر الشّكي في النّجف الأشرف، و رجع إلى أصفهان في حدود ۱۲۹۶ ق، و هاجر إلى النّجف الأشرف في سنة ۱۳۰۳»؛ و نقل عن السيد الحسن الصدر ب:

«أنّه رأى جزوات بخطّ مصنّف «التفسير» حول مسأله أصل البرائه، مع مطالب مهمّه و معارف إسلاميه في أصول العقائد؛ أملى هو- رحمه الله- على بعض تلاميذه و هم يكتبونه».

و خلاصه الكلام: بعد رجوعه إلى أصفهان، شرع بالتدريس و الإرشاد و هدايه الناس إلى الدّين القويم، و يعظ الناس-مواظب بليغه-، و الطلاب حافون به يتلمذون عنده و يعدون وجوده بينهم موهبه عظيمه!.

و صار صاحب الرّئاسة العظيمه و يعدّ من العلماء المشار إليهم بالبنان.

ثمّ بنى قتيه مظلمه في داره بأصفهان، يسكنه و كان فيه دائما يذكر الله-تبارك و تعالى!- و يتفكّر في حكمته و جلالته و جبروته، يشتغل بالعباده له-تعالى!-.

و في سنة ۱۲۹۹ ق سافر إلى مكّه المعظّمه و المدينه المنوره، و في سنة ۱۳۰۰ ق رجع من هذه الرّحله.

ثمّ إنّه ترك الرّئاسة و الرّعامه في أصفهان و صار مشغولا بالرّهد و التّقوى و السّير و السلوك؛ و سافر إلى النّجف الأشرف.

و سبب هذا الانقطاع من الدّنيا- كما حكاه نفسه الشّريف لأخيه الأصغر حجّه الإسلام آيه الله الحاج شيخ محمّد عليّ النّجفي- هكذا:

«إني كلما أردت أن أقيم الصَّلاه، ساعه أو ساعتين أفكر في أمر نيتها، لأجعله خالصاً لله-تبارك و تعالیٰ!-لتحصيل الخلوص الذي هو أصل كلِّ عباده. و أثر هذا الفكر في نفسي تأثيراً عظيماً، حتى منعتني من الأعمال».

ثم إنَّ المرحوم صاحب «التفسير» قد اشتغل في النَّجف الأشرف برياضات شرعيّه، و ورد في عالم السَّير و السلوك، و اشتهر شهره عظيمه في هذه البلده الشَّريفه؛ كما ذكر صاحب «المآثر» في صفحه ١٦١، و قال:

«إنّه فقيه مسلم، و كان يعدّ في النَّجف الأشرف من أجله العلماء؛ انتهى».

ظهر لحضره الشَّيخ محمّد حسين النَّجفيّ الأصبهانيّ -: صاحب «التفسير»- في النَّجف الأشرف بعض المكاشفات و الكرامات؛ كما نقله جمع كثير من العلماء. و كان يعيش فيها بلباس خشن و طعام جشِب، و كان يقسّم غذاءه و طعامه على الفقراء و المساكين و الأيتام.

و في حوادث الدَّهر و بلاياه، كان صابراً و شاكراً و وقوراً، ذا عظمه و قامه معتدله، و بدنه نحيف، و كانت عيناه غائرتين؛ و كان في أواخر عمره يترنّم بهذا الشَّعر الفارسيّ:

آنكه دائم هوس سوختن ما مي كرد كاش مي آمد و از دور تماشا مي كرد

و له تلامذه كثيره، منهم: أخوه آيه الله العظمى الحاج آقا نور الله النَّجفيّ؛ و ولده الحبر العالم العلامة آيه الله العظمى الشَّيخ محمّد رضا النَّجفيّ- أبو المجد- و غيرهم من العلماء العاملين.

و في ملحقات «تذكرة القبور» في صفحه ٧٨ ذكر أنّ له قريحه شعريّه؛ و نقل من أشعاره هذين البيتين، و الحقّ أنّ هذين البيتين لخاله و أبي زوجته آقا مجتهد:

باستشاره رندان گسسته ام تسیح بیار خوشه تا کی که استخاره کنم (۱)

*** رازی که نگفتند و نیش نام نهادند

«نی» دم زد از آن راز و «نی» ش نام نهادند

و خلاصه الکلام: إنه توفی غزه محرّم الحرام سنه ۱۳۰۸ ق المطابق ۲۶ برج الأسد فی النّجف الأشرف بعد أن عاش سعیدا مدّه إحدى و أربعین سنه و أحد عشر شهرا و تسعا و عشرين یوما فی أوائل الظّهر فی یوم الأحد؛ و دفن فی مقبره جدّه من طرف الأمّ آیه الله السّید الصّیدر الدّین العاملی، فی الصحن المطهر لمولانا امیر المؤمنین علی بن أبی طالب - علیه السّلام - . فقال بعض الشعراء فی تأریخ وفاته و رحلته باللّغه الفارسیّه:

«با حسین شهید شد محشور» - ۱۳۰۸ ق -

و ذکر باللّغه العربیّه:

«ثلم فی الإسلام ثلمه» - ۱۳۰۸ ق -

و رثاه صدیق والدی العلامه آیه الله العظمی الشّیخ محمّد رضا النّجفی أبو المجد، السّید جعفر الحلیّ الشّاعر المعروف (۱۲۷۷- ۱۳۱۵ ق.):

کم یا هلال محرّم تشجینا ما زال قوسک نبله ترمینا

إلی أن قال:

لو تترکن لنا الشّریف أبا الرضا لترکت للشّرع الشّریف أمینا

و القصیده حسنه مطبوعه فی دیوانه. (۲)

و المرحوم صاحب التفسیر تزوّج بنت خاله آیه الله آقا مجتهد المسّماه بمخدره «رباب

ص: ۶۰۷

۱- (۱) - قد نقل المعلّم الحیب آبادی فی «مکارم الآثار»، ج ۴، ص ۱۰۹۶ هذا البيت مع البيتين الآخرين عن المصنّف عن جدّه من طریق الأمّ السّید محمّد علی المعروف بأقا مجتهد ابن السید صدر الدین الصدر العاملی الکبیر.

۲- (۲) - سحر بابل و سجع البلابل، ص ۴۱۷-۴۱۹.

خانم»؛ و رزق منها آيه الله العظمى الشيخ محمد رضا النجفي أبو المجد، و بنتان.

و نختم ترجمتنا بشعر من أشعار السيد جعفر الحلّي النجفي في ديوانه المسمّى ب«سحر بابل و سجع البلابل»؛ و هي آخر القصيده:

نسرت عقيق دموعها لما غدا بعصاه ينكث لؤلؤاً مكنونا

هذا ما تيسّر لنا شرحه في شرح حال هذا العالم العامل و الزاهد العابد؛ مع ضيق المجال و تشتت البال و كمال الاستعجال، لأنني عازم على السفر إلى خارج المملكة لأجل معالجه العينين -رزقنا الله و إياكم السلامه و السعاده في الدنيا و الآخرة!-

حفيد المصنّف مجد الدين النجفي المشهور بمجد العلماء

ص: ٦٠٨

اشاره

* آیات

* روایات

* معصومین و پیامبران علیهم السلام

* اشخاص

* کتاب ها

* مکان ها

* فرق، مذاهب، طوائف

ص: ۶۰۹

اذا قمتم إلى الصلوه فأغسلوا؛ ٤١٧، ٤١٦، ٥٣٠، ٥٢٩، ٥٢٢، ٤٥٥، ٤٤٧، ٤٢٨، ٤٢٧

اذهب بكتابي؛ ٣٧٦

افلا يتدبرون القرآن على قلوب...؛ ١٤١

افمن زين له سوء عمله فرآه حسنا؛ ٤٧٥

افمن يهدى الى الحق احق ان يتبع؛ ١٤٢

ألا لله الدين الخالص؛ ٤٧٧

الحمد لله رب العالمين؛ ٢٠٥، ٢٠٢

الذين تابوا و أصلحوا و بينوا؛ ٣٢٦

الذين هم يرآءون؛ ٤٧٠

ألقيا في جهنم كل كفار عنيد؛ ٢١٢

الله يعلم ما تحمل كل ائتى؛ ١٢٢

الى المسجد الاقصى؛ ٥٢٨

اليوم اكملت لكم دينكم؛ ١٣٥

ام يحسدون الناس على ما اناهم الله؛ ١٤٢

انا عرضنا الأمانه على السموات؛ ٣١٣

ان الذين امنوا و عملوا الصالحات؛ ٢٨٥

ان الله اصطفاه عليكم و زاده؛ ١٤٢

ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين؛ ٣٨٤

ان الله يغفر الذنوب جميعا؛ ٢٩٦

ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه؛ ١٣٧

إن تتقوا الله يجعل لكم فرقانا؛ ٤٧٥

انزل عليك الكتاب و الحكمة؛ ١٤٢

أنزل من السماء ماء فسلكه؛ ٣٨٠

انفسنا و انفسكم؛ ٦١

انما انت منذر و لكل قوم هاد؛ ١٠٧، ١٢١

انما يتقبل الله من المتقين؛ ٤٧١

انى جاعلك للناس اماما؛ ١٣٦، ١٤٦

أو جاء احد منكم من الغائط؛ ٤١٦، ٤٢٠

تبيانا لكل شىء؛ ٦٠٤

توبوا الى الله توبه نصوحا؛ ٣٢٢

ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم؛ ١٦٢، ٢٤١

ذلك الدين القيمه؛ ٤٤٤

ذلك بانهم كانت تاتيهم رسلهم بالبينات؛ ٢٥

سنريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم؛ ٣١٢

شاهد و مشهود؛ ٦٢

طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى؛ ١٢٤

فامنوا بالله و رسوله و النور الذى انزلنا؛ ٩٠

فتعسا لهم و أضلّ اعمالهم؛ ١٤٣

فضل الله يوتيه من يشاء...؛ ١٤١

فنظره الى الميسره ٥٢٨؛

فوق كل ذى علم عليم؛ ٣٠٦؛

فيها كتب قيمه؛ ١٨؛

قالت الاعراب امنا قل لم تومنوا؛ ٤٧٢؛

قالوا سمعنا و عصينا؛ ١٤١؛

ص: ٦١١

قالوا سمعنا و هم لا يسمعون؛ ١٤١

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني...؛ ٨٩

قل انما اعظكم بواحدة أن تقوموا لله؛ ٣٢١

قل هل ننبئكم بالأخسرين اعمالا؛ ٤٧٥

كتابا موقوتا؛ ٣٧٦

كتب في قلوبهم الايمان؛ ٣٧٦

لا تأخذه سنه و لا نوم؛ ٤٢٥

لا تبطلوا صدقاتكم بالمن و الأذى؛ ٤٧٠

لعل الله يحدث بعد ذلك امراء؛ ٥١

لمثل هذا فليعمل العاملون؛ ٤٦٦

ما فرطنا في الكتاب من شيء؛ ١٣٥

ما لكم كيف تحكمون؛ ١٤١

مرج البحرين يلتقيان؛ ١٢٩، ١١٠

ن و القلم و ما يسطرون؛ ٢٢

و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم؛ ٣٣، ٤١

و اسئل من ارسلنا من قبلك؛ ١٧٠، ١٦٩

و استعينوا بالصبر و الصلوة؛ ١١٨، ١٠٤

و اسجد و اقترب؛ ٤٦٦

و انزلنا من السماء ماء بقدر؛ ٣٨٠

و انزلنا من السماء ماء طهورا؛ ٣٨٢، ٣٨٠

و انك لعلی خلق عظیم؛ ۳۱۵

و انیبوا الی ربكم؛ ۳۲۶

و بئر معطله و قصر مشید؛ ۱۰۵، ۱۱۹

و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا؛ ۴۵

و ذلك دين القیمه؛ ۱۰۶

و ربك یخلق ما یشاء و یختار؛ ۱۴۰، ۱۵۳

و سيعلم الذین ظلموا أیّ منقلب؛ ۲۷۰

وعدكم اللّٰه مغانم كثيره تأخذونها؛ ۴۷۹

و قال الذین اوتوا العلم و الايمان؛ ۱۳۷

و قفوههم انهم مسؤولون؛ ۲۹۰

و قل اعملوا فسیرى اللّٰه عملکم؛ ۴۷۳

و لا تخزنا یوم القیمه؛ ۴۷۳

و لا رطب و لا یابس، ۳۱۵؛ ۶۰۴

و لا یشرك بعباده ربّه احدا؛ ۴۷۰

و لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و بعثنا؛ ۹۹

و لیكتب بینکم کاتب؛ ۳۷۶

و ما امروا الا لیعبدوا اللّٰه؛ ۱۱۶، ۴۴۴

و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون؛ ۳۰۶

و ما كان لمومن و لا مومنه؛ ۱۴۰

و مغانم كثيره تأخذونها؛ ۴۷۹

و من أضل ممن اتبع هواه؛ ١٤٣

و من يؤت الحكمة فقد أوتي؛ ١٤٢

و وهبنا له اسحق و يعقوب نافله؛ ١٣٧

و يتخذ ما ينفق قربات عند الله؛ ٤٦٦

و يدعوننا رغبا و رهبا؛ ٤٦٦

و يطهركم تطهيرا؛ ١٢٥

و يقيموا الصلوة؛ ١٠٣

و يقيمون الصلوة؛ ١١٦

و ينزل عليكم من السماء ماء؛ ٣٧٧

و يوم نحشر من كل امه فوجا؛ ٣٤، ٤٧

هل ادلكم على تجاره تنجيكم؛ ٤٦٦

يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و لتنظر؛ ٣٢٤

يا ايها الذين امنوا اتقوا الله؛ ٤٧٥

يحبونهم و يحبونه؛ ٦٢

يرآءون الناس؛ ٤٧٠

يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسه نار؛ ٣١٨

يلقى الروح من امره على من يشاء؛ ١٠٨، ١٢٦

يؤخذ بالنواصي؛ ٥٤٣

ص: ٦١٢

اتقوا الله و اعلموا لما عند الله؛ ٤٦٧

أتى يهودى الى النبي-صلى الله عليه و آله- فقام بين يديه يحدّ النظر اليه فقال: يا يهودى؛ ٧٠

إذا حدثت فتوضّأ؛ ٤٤٩

إذا استيقنت أنّك أحدثت، فتوضّأ و اياك ان تحدث وضوء ابدأ؛ ٤٥٧

إذا اغتسل الجنب بعد طلوع الفجر اجزأ عنه ذلك الغسل من كل غسل يلزمه ذلك اليوم؛ ٤٩١

إذا بعدت لأحدكم الشقه و به الدار فليصعد على منزله فليصل ركعتين؛ ٣٤١

إذا بلغ الماء كرا لم يحمل خبثاً؛ ٤٠٧

إذا حاضت المرأة و هى جنب اجزأها غسل واحد؛ ٤٩٠

إذا دخل على بن ابي طالب فقال: السلام عليك يا رسول الله! قال و عليك السلام يا امير المؤمنين و رحمه الله و بركاته؛ ٢١٥

إذا ذهب النوم بالعقل فليعد الوضوء؛ ٤٣١، ٤٣٩

إذا قمت من النوم، قلت ينقض النوم الوضوء؟ فقال: نعم؛ ٤٢٨

إذا كان يغلب-يعنى النوم-على السمع و لا يسمع الصوت؛ ٤٣٩

إذا كان يوم القيامة امر الله ملكين و يقعدان على الصراط فلا يجوز احد الا براءة امير المؤمنين على بن ابي طالب؛ ٢٩٠

إذا كان يوم القيامة يقعد على بن ابي طالب على الفردوس و هو جبل قد علا على الجنة؛ ١٧٤

إذا مسّ جلدك الماء فحسبك؛ ٥٠٩

اذنان و عينان، تنام العينان و لا تنام الأذنان و ذلك لا ينقض الوضوء؛ ٤٣٣

استحيوا من الله حقّ الحياء؛ ٤٦٨

اغتسلت غسلًا واحدًا للحيض و الجنابه؛ ٤٩٦، ٤٩٣

إِغْسَلْ وَجْهَكَ، وَخَلِّ شَعْرَ لِحْيَتِكَ - ثُمَّ كَتَبَ إِلَيْهِ - تَوَضُّأً كَمَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى؛ ٥٢٥

الدَّالُّهُ عَلَى طَهَارِهِ مَاءٌ بَثْرُ وَقَعٍ فِيهَا زَنْبِيلٌ مِنْ عِذْرِهِ رَطْبُهُ؛ ٣٩٥

الْمَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ؛ ٤٠٩

الْوَجْهُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَسْلِهِ الَّذِي يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَزِيدَ عَلَيْهِ؛ ٥٢٦

الْوَضُوءُ الَّذِي افْتَرَضَهُ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ لَمَنْ جَاءَ

ص: ٦١٣

من الغائط أو بال؟ ٤١٧

إمسح الرأس على مقدمه و مؤخره؛ ٥٤٣

إمسح على مقدم رأسك؛ ٥٤٢

انا الله الذى لا اله الا أنا خلقت الخلق بقدرتى و احتزت منهم انبياء؛ ٧٩

ان افضل الاعمال احزها؛ ٥٠٤

ان الشيطان ينفخ فى دبر الانسان حتى يخيل اليه أنه خرج منه ريح؛ ٤٢٤

ان الله-تبارك و تعالى-خلقنى و خلق عليا و فاطمه و الحسن و الحسين و الاثمه من نور واحد؛ ٦٨

ان الله خلق فى السماء الرابعه مائه الف ملك و فى السماء الخامسه ثلاثمائه الف ملك؛ ٢٣٢

ان الله خير شريك؛ ٤٧٧

إنّ الماء طاهر لا ينجسه شى الا ما غير لونه او طعمه او ريحه؛ ٣٩٢

أنّ المرء اذا توضأ صلّى بوضوءه ذلك ما شاء من الصلاه ما لم يحدث؛ ٤٣٩

إنّ المؤمن لا ينجسه شىء و أنّما يكفيه مثل الدهن؛ ٥٠٨

انا و على من نور واحد؛ ٦١

ان رجل جاء الى امير المؤمنين فقال: اخبرنى عن قول الله-عز و جل-الحمد لله رب العالمين-ما تفسيره؛ ٢٠٢

ان رسول الله-صلّى الله عليه و آله-اخى بين المسلمين ثمّ قال: يا على! أنت اخى و انت منى بمنزله هارون من موسى غير أنّه

لانى بعدى؛ ٢٧٠

انّ عليا كان يقول: من وجد طعم النوم فإنّما اوجب عليه الوضوء؛ ٤٢٨

ان كان الماء قد تغير ريحه او طعمه فلا تشرب و لا تتوضأ؛ ٣٩٢

إنّما الاعمال بالنيات؛ ٤٤٥

إنّما لكل إمراء مانوى؛ ٤٤٥

أَنَّمَا يَرِيقُ الْيَدَانِ بِالتَّكْبِيرِ-إِلَى أَنْ قَالَ-وَلَأَن فِي رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِحْضَارُ النِّيَّةِ وَاقْبَالُ الْقَلْبِ؛ ٤٨٠

أَنَّمَا يَنْقُضُ الْوَضُوءَ الثَّلَاثُ الْبَوْلُ وَالْغَائِطُ وَالرِّيحُ؛ ٤٢٢، ٤١٨

أَنَّ مَنْ صَامَ يَوْمًا تَطَوُّعًا ابْتِغَاءً ثَوَابَ اللَّهِ وَجَبَتْ لَهُ الْمَغْفِرَةُ؛ ٤٦٧

أَنَّ صَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَرِ عَلَى بَوْلٍ وَلَا غَائِطٍ قَطًّا؛ ٤١٧

أَنَّ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ بِعَرَفَاتٍ وَ عَلَى تَجَاهِهِ: اذْنِ مِنِّي يَا عَلِيُّ؛ ٦٦

أَنَّ قَالَ كُنَّا ظَلَالًا تَحْتَ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِ الْبَشَرِ؛ ٦٧

أَنَّ قَالَ مَا جَاءَ بِهِ عَلِيُّ-عَلَيْهِ السَّلَامُ-أَخَذَ بِهِ وَ مَا نَهَى عَنْهُ أَنْتَهَى عَنْهُ. جَرَى لَهُ مِنَ الْفَضْلِ مَا جَرَى لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

لِمُحَمَّدٍ (ص) الْفَضْلَ عَلَى جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ؛ ٩٢

أَنَّ كَانَ جَالِسًا فِي الرَّحْبَةِ وَ النَّاسُ حَوْلَ فَقَامَ

ص: ٦١٤

اليه رجل فقال يا امير المؤمنين انك بالمكان الذي انزلت الله تعالى؛ ٢٣٨

إنه يأتي على الرجل ستون أو سبعون سنة ما قبل الله منه صلاة قلت و كيف ذلك؛ ٥٤٠

اني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي؛ ١٩٧

اول ما خلق الله العقل؛ ٦١

اول ما خلق الله نوري؛ ٦٠

أيها الناس! هذا علي بن ابي طالب و أنتم تزعمون اني زوجته ابنتي فاطمه و لقد خطبها التي اشرف قريش فلم أجب كل ذلك؛

٢٧٦

تجعله غسلًا واحدًا؛ ٤٩٤

توضأ النبي (صلى الله عليه و آله) مره مره و قال: هذا وضوء لا يقبل الله الصلاه إلا به؛ ٥١٦ ثم غرف غرفه فوضعها على جبينه و

أسد له على اطراف لحيته؛ ٥٢٥

ثم غرف ملاًها ماء فوضعها على جبينه و أسد له على اطراف لحيته؛ ٥٢٧

ثم غمس كفه اليسرى فغرف بها غرفه فأفرغ بها على ذراعه اليسرى من المرفق؛ ٥٢٩

ثم غمس يده اليسرى فغرف بها ملاًها، ثم وضعه على مرفقه اليمنى؛ ٥٢٨

جائني جبرئيل من عند الله - عز و جل - بورقه اس خضراء مكتوب بياض اني افترضت محبه علي بن ابي طالب على خلقي فبلغهم

ذلك؛ ١٧١

حاسبوا قبل ان تحاسبوا؛ ٣٢٤

حب علي براءة من النار؛ ١٧٣

حب علي بن ابي طالب ياكل الذنوب كما تاكل النار الحطب؛ ١٧٣

حب علي حسنه لا يضّر معها سيئه؛ ٨٦

حكى لنا الباقر عليه السلام وضوء رسول الله (صلى الله عليه و آله) فدعى بقدر من ماء فأدخل يده اليمنى؛ ٥١٥

خلق الله الماء طهوراً لا ينجسه إلا ما غير عنه لونه أو طعمه أو ريحه؛ ٣٩١

خلق الله من نور وجه علي بن ابيطالب سبعين الف ملك يستغفرون له؛ ١٧٩

خلق نور محمد من نور الله-عز و جل-من نور عظمته و جلالته و هو نور لاهوتيته؛ ٢٥٧

روى أنه دخل رسول الله-صلى الله عليه و آله-على علي مسرورا مستبشرا و سلم عليه فردّ-عليه السلام-و قال: ما رايتك اقبلت علي مثل هذا اليوم؛ ٢٩٥

سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل نيام و هو ساجد، قال: ينصرف و يتوضأ؛ ٤٣٠

سئل رسول الله-صلى الله عليه و آله-أنه ليله أسرى بك بأى لغة خالطبك ربك؟ فقال: خاطبني بلغه علي بن ابي طالب؛ ٢٦٥
سئل عن الرجل يكون في صلاته فيخرج منه حبّ القرح كيف يصنع؟ ٤٢٢

سئل عن رجل أصاب من امرأته، ثم حاضت

ص: ٦١٥

قبل أن تغتسل؛ ٤٩٠

سئل عن قوله تعالى ألقيا في جهنم كل كفار عنيد يا علي! إذا جمع الناس يوم القيامة في صعيد واحد كنت انا و أنت يومئذ عن
يمين العرش؛ ٢١٢

سألت أبا الحسن عليه السلام عن المذى أينقض الوضوء؟ قال: إن كان من شهوه نقض؛ ٤٤٢

سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل به علة لا يقدر على الانطجاع و الوضوء؛ ٤٣٨

سألت أبا عبد الله -عليه السلام- عن الحياض يبال فيها؟ قال: لا بأس إذا غلب لون الماء؛ ٣٩٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن القى ينقض الوضوء؟ قال: لا؛ ٤٢٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المذى؟ فقال: ما هو عندي إلا كالنخامة؛ ٤٤١

سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن المسح على الرأس فقال: كأني أنظر إلى عنقه؛ ٥٤٣

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وقع على امرأته فطمثت بعد ما فرغ أتجعله غسلًا واحدًا إذا طهرت؛ ٤٩٠

سألت أبا عبد الله عن قوله تعالى فاعسلوا وجوهكم و أيديكم الى المرافق؛ ٥٣٠

سألته عن الرجل يتوضأ أبيضاً لحيته؟ قال:

لا؛ ٥١٩

سألته عن الرجل يخفق في الصلاة؟ فقال إن كان لا يحفظ حدثاً منه...؛ ٤٣٤

سألته عن المذى فأمرني بالوضوء منه. ثم أعدت عليه سنة أخرى فأمرني بالوضوء؛ ٤٤٣

سألته عن المذى؟ فقال: إن علياً كان رجلاً مذاء فاستحى أن سأل؟ ٤٤١

سألته عن المرأة يواقعها زوجها ثم تحيض قبل أن تغتسل؛ ٤٩١

سألته عن حد العبادة التي إذا فعلها فاعلها لكان مؤدياً؟ قال: حسن التَّيِّه بالطاعة؛ ٤٦٩

سألته عن رجل قطعت يده من المرفق كيف يتوضأ؟ ٥٣٧

سألته عن ماء البحر أحصور هو؟ قال: نعم؛ ٣٨١

سأل رجل عن غدير اتوه و فيه جيفه؟ فقال:

٣٩٣

سأل عن الماء النقيع ببول فيه الدواب؟ ٣٩٤

سمعت ابا عبد الله يقول كان علي لا يرى في المذى وضوء ولا غسل ما أصاب الثوب منه؛ ٤٤٢

سمعت رسول الله -صلى الله عليه و آله- يقول انى خلّفت فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتى اهل بيتى؛ ٢١٠

سمعت رسول الله (ص) يقول: على بن ابيطالب خير البشر من أبى فقد كفر؛ ٢٣٢

سمعت سيّدتى فاطمه -عليها السلام- تقول:

ص: ٦١٦

ليه دخل بي على بن ابيطالب أفرعنى فى فراشى؛ ١٨٥

سمعتة يقول: من نام و هو راعع، أو ساجد، أو ماش، على أى الحالات فعليه الوضوء؛ ٤٣١

شيعه على هم الفائزون يوم القيمه؛ ١٨٢

طلع علينا رسول الله (ص) ذات يوم و وجهه مشرق كدائرته القمر، فقام اليه عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله -صلى الله عليك! ما هذا النور؛ ٢٧٣

علمنى دعاء ادعو ذلك اليوم اذا انا زرتة من قرب و دعاء ادعو به اذا انا لزم؛ ٣٤١

على بن ابى طالب افضل خلق الله تعالى غيرى و الحسن و الحسين سيد اشباب اهل الجنة؛ ١٠١

على خير البشر. من أبى فقد كفر؛ ١٨٤

على و شيعته هم الفائزون يوم القيمه؛ ١٧٤

عن ابن عباس -رضى الله عنهما- قال سمعت رسول الله -صلى الله عليه و آله- يقول معاشر الناس اعلموا ان باب الله بابا من دخله أمن من النار...؛ ٩٨

عن ابن عباس قال: سألت رسول الله -صلى الله عليه و آله- عن الكلمات التى تلقاها ادم من ربه -عز و جل- فتاب عليه؛ قال: سألت بحق محمد و على و فاطمه و الحسن و الحسين؛ ٢٨٢

عن ابى سليمان عن رسول الله (ص) أنه قال:

ليه أسرى بي الى السماء قال لى الجليل - جل جلاله - امن الرسول بما انزل اليه من ربه؛ ٢٩١

عن الرجل يخفق رأسه و هو فى الصلاه قائما او راكعا؟ فقال: ليس عليه الوضوء؛ ٤٣٤

عن المرثه تحيض و هى جنب هل عليها غسل الجنابه؟ قال: غسل الجنابه و الحيض واحد؛ ٤٩٠

عن النبى -صلى الله عليه و آله- انه قال:

سمعت الله -جل جلاله- يقول: على بن ابى طالب حجتى على خلقى و نورى فى بلادى و امينى على علمى لا ادخل النار من عرفه؛ ٢٢٦

عن النبى -صلى الله عليه و آله- أنه قال لما وصلت الى العرش رأيت قدامى تحت العرش عليا يسبح الله و يقدمه فقلت يا جبرئيل سبقنى على بن ابى طالب؛ ١٦٥

عن جابر بن عبد الله انصاري رضى الله عنهما

ص: ٦١٧

قال كنت عند النبي -صلى الله عليه و آله- جالسا اذا اقبل على (ع) فأذناه و مسح وجهه بيرده؛ ٢١٨

عن عبد العزيز بن مسلم قال: كنا مع الرضا- صلوات الله عليه- بمرور فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في بدء مقدمنا فاداروا أمر الامامه...؛ ١٣٤

عن عبد الله بن مسعود قال: سمعت رسول الله -صلى الله عليه و آله- يقول انّ للشمس وجهين: فوجه يضيء لأهل السماء و وجه يضيء لأهل الارض؛ ٢٢٥

غسل اليد من حدث النوم بأنّه لا يدرى أين باتت يده؛ ٥٠٧

فغرف بها غرفه فصبها على جبهته فغسل وجهه بها؛ ٥١٦

فملا بها كفّ فعَمّ به وجهه؛ ٥٢٠

في الرجل هل ينقض و وضوئه اذا نام و هو جالس؛ ٤٣٤

في الرجل يتوضأ و عليه العمامه؟ قال: يرفع العمامه بقدر ما يدخل اصبعه؛ ٥٤٢

في الرجل يخرج منه مثل حبّ القرع قال:

ليس عليه الوضوء؛ ٤٢٢

في الرجل يمسح رأسه من خلفه و عليه عمامه، باصبعه أيجزیه ذلك؛ ٥٤٢

فيمن يجد ثلجا و صعيدا أيهما أفضل؟ فقال:

الثلج إذا بلّ جسده و رأسه أفضل؛ ٥٠٩

في ميت مات و هو جنب؟ قال: يغسل غسلا واحدا يجزى ذلك للجنبه؛ ٤٩١

قال ابو عبد الله (ع): ان الله -عز و جل- خلقنا فاحسن خلقنا و صورنا فأحسن صورنا...؛ ٩٧

قال رسول الله -صلى الله عليه و آله- لعلى بن ابيطالب- صلوات الله و سلامه عليه- اذا كان يوم القيامة يؤتى بك- يا على! على

نجيب من نور على رأسك تاج يضيء يكاد نوره؛ ٢٨٦

قال سألت ابا جعفر (ع) عن قول الله تعالى عز و جل فأمنوا بالله و رسوله و النور الذي انزلنا فقال يا ابا خالد النور و الله الاثمه من

ال محمد صلوات الله عليهم؛ ٩٠

قال فى الماء الجارى يمر بالجيف و العذره و الدم؛ ٣٩٤

قد روى عن على عليه السلام أنه صاحب العصا و الميسم؛ ٤٦

ص: ٦١٨

قلت لأبي عبد الله عليه السلام المذى يخرج من الرجل؟ قال: أحد لك فيه حدًا؟ قال:

قلت نعم جعلت فداك؟ ٤٤٢

قلت لأبي عبد الله عليه السلام المذى ينقض الوضوء؟ قال: لا ولا يغسل منه الثوب ولا الجسد؛ ٤٤١

قلت له أخبرني عن حد الوجه الذى ينبغى أن يتوضأ الذى قال الله عز وجل؛ ٥١٠

قلت له رأيت ما كان تحت الشعر؟ قال: كلما أحاط به الشعر فليس؛ ٥١٩

قلت له الرجل نيام وهو على الوضوء-الى ان قال-فاذا نامت العين والأذن؛ ٤٢٩

قلت يا رسول الله! أوصنى. فقال: عليك.

بحبّ على بن ابى طالب؛ ٨٢

قوم عبدوا الله خوفاً فتلكت عباده العبيد؛ ٤٦٧

كان امير المؤمنين على-عليه السلام و الصلوه-على شاطئ الفرات فتزع قميصه و دخل الماء فجاءت موجه فاخذ القميص؛ ٢٢٣

كان بنو اسرائيل إذا اصاب احدهم قطره بول قرضوا لحومهم بالمقاريض؛ ٣٨٥

كتبت الى الرضا عليه السلام أسئله من حدّ الوجه؟ فكتب من أوّل الشعر إلى آخر الوجه؛ ٥١٠

كتب فى الذكر كل شىء؛ ٣٧٦

كلّما غلب الماء على ريح الجيفه فتوضأ منه و اشرب؛ ٣٩٢

كنا عند رسول الله-صلى الله عليه و آله- و هو جالس الى الكعبه فاقبل على بن ابى طالب-صلوات الله و سلامه عليه-فقال

النّبى(ص)قد أتاكم أخى ثمّ التفت الى الكعبه؛ ٢٨٥

كنت أنا و على نورا بين يدي الله-تبارك و تعالى-؛ ٦٤

كنت كنترا مخفيا فأحببت أن اعرف فخلقت الخلق لاعرف؛ ٥٩

كنت نبيا و ادم بين الماء و الطين؛ ٦٢

لا بأس بأن يبول الرجل فى الماء الجارى؛ ٤١٠

لا بأس بمسح الوضوء مقبلا و مدبرا؛ ٥١٧

لا تقبل الصلاة إلا ما أقبل عليه؛ ٤٧١

لا تمسح المرأة بالرأس كما يمسح الرجال إنما المرأة إذا أصبحت مسحت رأسها؛ ٥٥٢

لا توجبون عليه صاعا من الماء؛ ٤١٥

لا عمل الا بالنيه؛ ٤٤٥

ص: ٦١٩

لا قول الآ بعمل، ولا عمل إلا بنيه ولا عمل و تيه إلا بإصابه السنه؛ ٤٤٥

لا قول الآ بعمل، ولا قول و عمل إلا بتيه و لا عمل و تيه إلا بإصابه السنه؛ ٤٤٥

لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل؛ ٤٦٦

لا يسعني ارضى و لا سمائي و لكن يسعني قلب عبدى المؤمن؛ ٣١٤

لا ينقض الوضوء إلا حدث و النوم الحدث؛ ٤٣١، ٤٥٧

لا ينقض الوضوء إلا غائط أو بول؛ ٤٢١

لا ينقض الوضوء إلا ما خرج من طرفيك أو النوم؛ ٤٢٩

لا ينقض الوضوء إلا ما خرج من طرفيك و النوم؛ ٤٥٧

لا يوجب الوضوء إلا غائط أو بول؛ ٤١٨

لكل أمه صديق و فاروق و صديق هذه الأمه و فاروقها على بن ابى طالب؛ ٢٤١

لما أسرى بى الى السماء ثم من السماء الى صدره المنتهى و قفت بين يدى ربى - عز و جل - قلت: لبيك و سعديك؛ ٢٦٦

لما أسرى بى إلى السماء ما مررت بملاء من الملائكة إلا سألتونى عن على بن ابى طالب - صلوات الله و سلامه عليه - حتى ظننت

أن اسم على اشهر فى السماء من اسمى فى الارض؛ ٢٨٧

لما أسرى بى الى السماء و انتهى بى إلى حجب النور كلمنى ربى - جل جلاله - و قال لى: يا محمد! بلغ على بن ابى طالب منى

السلام؛ ٢٨٢

لما اسرى بى قلت: يا رب! ما حال المومن عندك؟ قال: يا محمد! من اهان لى وليا فقد بارز فى المحاربه؛ ٣٠٧

لما أن خلق الله تعالى ادم و نفخ فيه من روحه عطس ادم فقال: الحمد لله؛ ٨٤

لما خلق السموات و الارض دعاهن فأجبنه ففرض عليهن نبوتى و ولايه على بن ابى طالب فقبلناهما؛ ١٧٢

لما زوج رسول الله - صلى الله عليه و آله - عليا (ع) فاطمه - عليها السلام - تحدثن نساء قريش و غيرهن و عبرنهما و قلن: زوجك

رسول الله (ص) من عائل لا مال له؛ ٢٣٤

لما عرج بى الى السماء انتهى بى المسير مع جبرئيل الى السماء الرابعه فرأيت بيتا من ياقوت احمر...؛ ١٦٨

لمبارزه على لعمر بن عبدود يوم الخندق افضل من عمل أمتى الى يوم القيامة؛ ٢٧٨

لو اتفق الناس على حب على ابن ابيطالب لما خلق الله النار؛ ٨٤

لو ان الغياض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب لما احصوا فضائل على بن ابي طالب؛ ٣٠٢

لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح في قومه و كان له مثل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله و مدّه في عمره...؛ ١٧٦

ليس في القبلة و لا المباشرة و لا مسّ الفرج وضوء؛ ٤٤٢

ليس في المذى من الشهوة، و لا من الغائط، و لا من القبلة؛ ٤٤٢

ليس في حبّ القرع و الديدان الصغار وضوء، إنّما هو بمنزله القمل؛ ٤٢٢

لى مع الله وقت لا يسعنى [فيه] ملك مقرب و لا نبي مرسل؛ ٣٢٣

ما بال اقوام يذكرون من له منزله عند الله كمنزلتي و مقام كمقامي الا النبوه؛ ٧٣

ما جرى عليه الماء من جسده قليله و كثيره فقد أجزأ؛ ٥٠٨

ما خلق الله خلقا افضل منى و لا اكرم عليه منى قال على -صلوات الله و سلامه عليه- فانت افضل ام جبرئيل؛ ١٨٧

ما مررت في ليله أسرى بى بشيء من ملكوت السما و لا على شيء من حجب؛ ٢٢٢

ما ينقض الوضوء؟ فقالا: ما يخرج من طرفيك الأسفلين من الدبر و الذكر؛ ٤٣١

ما ينقض الوضوء؟ قال: ما يخرج من طرفين الأسفلين الدبر و الذكر؛ ٤٢١، ٤٢٠

مررت ليله اسرى بى الى السماء فاذا انا بملك جالس على منبر من نور؛ ١٧٩

مسح الرأس على مقدمه؛ ٥٤٢

مكتوب على باب الجنة لا اله الا الله، محمد رسول الله، على اخوه ولى الله اوجب الله ولايته؛ ١٨١

مكتوب على باب الجنة محمد رسول الله، على اخو رسول الله قبل أن يخلق السموات بألفى عام؛ ١٨١

من اراد ان يزور قبر رسول الله -صلى الله عليه و آله- و قبر امير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين و قبور الحجج

عليهم السلام فليغتسل في يوم الجمعة و يلبس ثوبين نظيفين؛ ٣٤٣

من بلغه ثواب على عمل ففعله التماس ذلك الثواب؛ ٤٦٦

من علم أن لا اله الا أنا وحدي و أن محمد عبدى و رسولى و أن على بن ابيطالب خليفتى و أن الائمة من ولده حججى؛ ٢٣٤

من نام و هو جالس لا يعتمد النوم فلا وضوء عليه؛ ٤٣٣

نحن و لاه امر الله و خزنه علم الله و عيبه و حى الله؛ ٩٦

نظر النبى -صلى الله عليه و آله- إلى على بن ابيطالب-صلوات الله و سلامه عليه- فقال: هذا خير الأولين و الاخرين من اهل السموات و الارضين؛ ٢٣٠

و الذى بعثنى بالحق بشيرا و نذيرا ما استقرّ الكرسي و لا العرش و لا دار الفلك...؛ ٢١٣

و أما النوم فإن النائم اذا غلب عليه النوم يفتح كل شىء منه و...؛ ٤٣٥

و جئت تسأل عن الماء فما لم يكن فيه تغير او ريح غالبه عليه؛ ٣٩٣

و عن النبى -صلى الله عليه و آل- أنه قال:

و الذى نفس بيده ما و جهت عليا قطّ فى سرّيه الا و نظرت الى جبرئيل و سبعين ألفا من الملائكة عن يمينه؛ ٢٨٤

و عن النبى -صلى الله عليه و آله- أنه قال:

انّ الله -تبارك و تعالى- جعل لأخى على بن ابى طالب فضائل لا تحصى كثره، فمن قرأ فضيله من فضائله مقرّا بها غفر الله له؛

٣٠٠

و عن جابر بن عبد الله الانصارى عن النبى (ص) فى حديث طويل يصف فيه وقوع النطفه فى الرحم و انتقال الانسان فى بدو

خلقه من حال الى حال فقلت يا رسول الله - صلى الله عليه و آله- فكيف حالك و حال الأوصياء بعدك فى الولاده؛ ٢٩٨

هل نيام الرجل و هو جالس؟ فقال: كان أبى يقول إذ نام الرجل و هو جالس مجتمع فليس عليه الوضوء؛ ٤٣٣

هى الأنهار و العيون و الآبار؛ ٣٨٠

يا اباذر! علىّ اخى و صهرى و عضدى و ان الله لا يقبل فريضه الا بحب على بن ابيطالب...؛ ١٧٧

يا ابا عبد الله! ما معرفه امير المؤمنين - صلوات الله عليه- بالنورانيه. قال: يا جندب

فامض بنا حتى فسأله عن ذلك...؛ ١٠٢

يا ابا الحسن! لو وضع ايمان الخلائق و اعمالهم في كفه ميزان و وضع عملك يوم احد على كفه اخرى لرجح عملك على جميع ما عمل الخلائق؛ ٢٢٧

يا على انت اخي و وارثي و وصيي و خليفتي في اهلي و اميني في حيوتي و بعد مماتي؛ ١٨٤

يا على! انت المظلوم بعدى فويل لمن ظلمك و اعتدى عليك و طوبى لمن تبعك و لم تغتبر عليك يا على؛ ٢٦١

يا على ان جبرئيل (ع) اخبرني فيك بأمر قرت به عيني و فرح به قلبي؛ ٢٢٠

يا على اني سألت ربي-عز و جل- فيك خمس خصال فأعطاني...؛ ٢٠٠

يا على طوبى لمن احبك و صدق بك و ويل لمن ابغضك؛ ١٩٨

يا على لو لا ان يقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى لقلت فيك قولاً لا يمر بملا الا اخذ و اتراب رجلك...؛ ١٥٨

يا على مثلك في امتي مثل المسيح عيسى بن مريم-عليهما السلام- افترق قومه ثلث فرق؛ ٢٢٨

يا محمد لولاك لما خلقت الافلاك؛ ٦١

يسأل عن الماء المطر أرى فيه التغيير و أرى فيه آثار القدر؛ ٣٩٥

روایات فارسی

از امیر مؤمنان نقل نموده اند که از آن حضرت پرسیدند صفت دابه را، او دنبال دارد یا ندارد؟ فرمود که: ندارد؛ ٤٣

از حضرت علی پرسیدند از دابه الارض، حضرت فرمود که: و الله او را دم نیست و او را ریش است؛ ٩٥

الله است که دل مرا خراب و فاسد کرده است؛ ٤٦

این دابه را سه بیرون آمدن باشد، یکبار، از اقصای یمن و در بادیه و صحرا خبرش فاش شود؛ ٤٢

بالای «دابه الارض» بیست گز باشد و در تند رفتنها کسی به او نرسد؛ ٤٢

بیرون آید «دابه الارض» پس فریاد کند سه نوبت؛ ٤٥

دابه الارض چون بیرون آید عصاء موسی با او باشد؛ ٤٣

دابه الارض شب عیدی که حاجیان از مکه به منی روند بیرون آید؛ ۴۳

ص: ۶۲۳

شخصی به حضرت امام حسن مجتبی حسن بن مرتضی-صلوات الله علیهما-گفت که:

من از شیعیان شمایم. حضرت فرمود که: اگر اوامر و نواهی ما را مطیعاً راست می گویی...۸۸

شخصی در حضور آن حضرت گفت:

استغفر الله! حضرت فرمود که: مادرت به مصیبت بنشیند می دانی که استغفار چیست؛ ۳۲۸

مردی در زمان رسول خدا(ص) به عمار بن یاسر گفت که ای ابا الیقظان آیه ای در کتاب منقولست که شبی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین، علی بن ابیطالب صلوات الله علیه، از کوفه بیرون آمده بود و متوجه نجف بود و جماعتی از عقب آن حضرت بیرون آمده بودند، حضرت فرمود شما کیستید؟ ایشان گفتند که ما شیعیان توایم...۸۸

هر که علی علیه السلام را دوست دارد و اعمال طاعت و عبادت بکند، خدای- تبارک و تعالی- از او قبول کند؛ ۸۹

هر گاه تائب اثر توبه بر او ظاهر نشود او تائب نیست و اثر توبه آن است که خصمان خود را راضی کند؛ ۳۲۶

یا رسول الله این دابه از کجا بیرون می آید؟ گفت از مسجدی که حرمت آن زیادترباشد از سایر مساجد که آن مسجد الحرام باشد؛ ۴۴

یا علی نمی شناسد خدای- تبارک و تعالی- را کسی بغیر از من و تو؛ ۵۹

ص: ۶۲۴

٢٩٥، ٢٩٣، ٢٣٨، ٢٣٥، ١٢٥، ٩٧، ٣٨٠، ٣٤٤، ٣٤٣، ٣٤١، ٣١٩، ٣١٦، ٤٠٩، ٣٩٥، ٣٩٤، ٣٩٣، ٣٩٢، ٣٨٥، ٤٢٢، ٤٢٠، ٤١٨، ٤١٧، ٤١٠،
٤٢٤، ٤٣٩، ٤٣٤، ٤٣٣، ٤٣١، ٤٣٠، ٤٢٨، ٤٩١، ٤٩٠، ٤٦٩، ٤٦٧، ٤٤٢، ٤٤١، ٥٥٢، ٥٤٣، ٥٤٢، ٥٢٩، ٥٢٠

جعفر بن محمد، ابى عبد الله، محمد بن الصادق - امام صادق

امام كاظم؛ ٢٥٨، ٢٥٧، ٢٣٨، ٢٣٥، ٩٧، ٥٢٧، ٥١٦، ٥٢٥، ٤٣٤، ٣٩٥، ٢٩٣، ٢٩٣

موسى بن جعفر - امام كاظم

امام رضا عليه السلام؛ ٢٣٨، ٢٣٥، ١٤٤، ١٣٤، ٤٢٢، ٤١٨، ٤٠٩، ٣٦٦، ٢٩٥، ٢٩٣، ٥٧٨، ٥١٠، ٤٨٠، ٤٤٥، ٤٣٥، ٤٣١، ٤٤٣، ٤٤٢، ٤٣٨

امام جواد عليه السلام؛ ٢٩٥، ٢٩٣، ٢٣٨، ٢٣٥، ٤٢٨، ٣٨٠، ٥٢٩

ابى جعفر الثانى - امام جواد عليه السلام

امام هادى عليه السلام؛ ٢٩٥، ٢٩٣، ٢٣٨، ٢٣٥، ٥٢٩، ٤٢٨

ابى الحسن الثالث - امام هادى عليه السلام

امام حسن عسكرى عليه السلام؛ ٢٩٣، ٢٣٨، ٢٣٥، ٥٢٩، ٢٩٥

امام زمان عليه السلام؛ ٩٩، ٧٣، ٧١، ٤٥، ٣٧، ٣٠، ١٩٠، ١٦٥، ١٦٤، ١٦٣، ١٦٢، ١٠١، ٥٩٧، ٢٩٥، ٢٩٣، ٢٣٥، ١٩٧

حضرت حجت، صاحب الزمان، القائم، ولى الله الاعظم - امام زمان عليه السلام

*** حضرت ابراهيم عليه السلام؛ ١١١، ١٠٩، ٧٢، ٧١، ١٤٦، ١٤٢، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٠، ١٢٨، ٢٧٣، ٢٧١، ١٥٦، ١٤٨، ١٤٧

حضرت آدم عليه السلام؛ ٩٥، ٨٥، ٨٤، ٧٢، ٦٤، ٢٤٦، ٢٣٩، ١٩٣، ١٩١، ١٨٨، ١١١، ٣٥١، ٢٨٢، ٢٧٢، ٢٥٥، ٢٤٧

حضرت اسحاق عليه السلام؛ ١٤٨، ١٣٧

حضرت ايوب؛ ١٦٨، ١٦٦

حضرت خضر عليه السلام؛ ١٢٩، ١١٠

حضرت داود عليه السلام؛ ١٦٨، ١٦٦، ١١٠

حضرت ذو القرنين عليه السلام؛ ٢٤١، ١٢٩، ١١٠، ٢٤٢

حضرت سليمان عليه السّلام؛ ١٢٩، ١١٠، ٩٥، ٤١، ١٦٨، ١٦٦

حضرت شعيب عليه السّلام؛ ١٢٨

حضرت شمعون عليه السّلام؛ ٢٤٢، ٢٤١

حضرت صالح عليه السّلام؛ ٤٥، ٣٦

حضرت عيسى عليه السّلام؛ ١١٠، ٧٣، ٧١، ٤٤، ١٦٦، ١٦٥، ١٦٣، ١٥٩، ١٣٠، ١١١، ٢٤٠، ٢٢٩

حضرت موسى عليه السّلام؛ ٧١، ٤٦، ٤٤، ٤٣، ٣٦، ١١٠، ١٠٩، ١٠٦، ١٠١، ٩٩، ٩٥، ٧٣، ٧٢، ١٥٩، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١٢٠، ١١١

ص: ٦٢٧

٢٤٢،٢٥٧،٢٥٨،٢٥٩،١٦٦،٢٠٣،٢٠٤،٢٠٧،٢٠٨،٢٢٥

حضرت نوح عليه السّلام؛ ١١١،١٢٨،١٣٠،١٧٦،٢١١،٣٧،٤٥،٧١،٧٢،٩٥

حضرت يحيى عليه السّلام؛ ١٦٨

حضرت يعقوب عليه السّلام؛ ١٣٧،١٤٨

حضرت يوشع عليه السّلام؛ ٢٤١،٢٤٢

حضرت يونس عليه السّلام؛ ١٠٩،١٢٨

ص: ٦٢٨

(الف، ب، پ، ت)

آخوند خراسانی (صاحب کفایه)؛ ۵۶۲

آخوند ملا هاشم؛ ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۹۰

آزاد کشمیری، محمد علی (صاحب نجوم السماء)؛ ۵۶۷، ۳۶۸

آقا بزرگ تهرانی؛ ۳۶۳، ۳۵۱، ۳۵۰-۳۶۵، ۵۶۲، ۵۵۷، ۳۶۸

آقا حسین آقا صالح شعرباف کاشانی؛ ۵۸۸

آقا مجتهد، سید محمد علی؛ ۶۰۷، ۶۰۶

آقا محمد آیت الله زاده کاشانی؛ ۵۸۹، ۵۸۶، ۵۹۸، ۵۹۴، ۵۹۲

آقا محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی - وحید بهبهانی

آلوسی، سید محمود؛ ۴۹، ۳۴

آمدی (صاحب غرر و درر)؛ ۳۲۴

آملی، علامه حسن زاده؛ ۲۵

ابا الیقطان؛ ۴۶

ابا صلت هروی؛ ۴۴۵

ابراهیم بن هاشم قمی؛ ۴۸۹، ۴۳۱

ابراهیم، مصطفی؛ ۵۶۴

ابطحی؛ ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۰۱، ۷۵، ۸۵، ۲۲۷، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۲، ۱۷۹-۲۲۴، ۲۸۳، ۲۳۹، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۰، ۲۲۹، ۳۰۲، ۲۸۸، ۲۹۰

ابن ابی الحدید؛ ۳۲۵، ۳۰۳، ۶۷

ابن ابی جمهور احسائی؛ ۵۵۹

ابن ابی شیبہ کوفی؛ ۳۲۵

ابن ابی عقیل؛ ۴۴۱، ۵۲۱، ۳۹۳

ابن ابی عمیر؛ ۴۴۲، ۳۴۱

ابن اثیر جذری؛ ۵۶۶، ۵۴۹، ۳۸۲

ابن ادريس حلی؛ ۴۵۵، ۵۱۴، ۴۵۱، ۴۱۸، ۵۵۹

ابن المعتمر؛ ۲۱۱، ۲۱۰

ابن بابويه؛ ۵۴۶، ۴۳۵

ابن براج؛ ۵۶۶، ۵۵۹، ۴۰۸

ابن بزيع؛ ۴۰۹

ابن بکیر؛ ۵۴۲، ۴۵۷، ۴۳۹، ۴۲۸، ۴۲۵

ابن ترکه، صائن الدين علی اصفهانی؛ ۲۲

ابن جبر؛ ۱۷۳

ابن جريح؛ ۴۱

ابن جنی، ابو الفتح عثمان؛ ۵۷۴

ابن جنید اسکافی؛ ۴۴۱-۵۰۵، ۴۴۳، ۵۷۴، ۵۲۸، ۵۲۵، ۵۲۳، ۵۲۱، ۵۱۲، ۵۰۹

ابن جوزی، ابو الفرج؛ ۴۸

ابن حجر؛ ۳۲۸

ص: ۶۲۹

ابن حمزه طوسی؛ ۵۶۶، ۵۰۶.

ابن داود حلی؛ ۵۱۹، ۴۳۰.

ابن زهره حلبی سید حمزه بن علی؛ ۳۴۰، ۴۰۸، ۵۶۰، ۳۴۶.

ابن سنان؛ ۳۸۰؛ ۴۴۳، ۴۹۰.

ابن شاذان؛ ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۰۱، ۷۵، ۸۵، ۲۲۵، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۸۳، ۲۳۹، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۶، ۳۰۲، ۲۸۸، ۲۹۰.

ابن شدقم مدنی؛ ۳۵۲.

ابن شهر آشوب؛ ۱۷۳، ۱۶۶، ۶۲، ۸۹، ۲۱۲، ۲۷۸.

ابن طاووس؛ ۲۵۶، ۲۴۸، ۲۱۴، ۱۸۶، ۹۹، ۴۴۹، ۴۲۹، ۳۲۴، ۲۹۳، ۲۷۸، ۲۶۵، ۵۷۴، ۵۵۳، ۵۰۶، ۴۶۸.

ابن عباس، ۹۹، ۹۸، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۳۷، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۲۵، ۱۰۲، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۸۳، ۲۸۷، ۲۸۲، ۲۴۸، ۲۴۳، ۲۲۱، ۲۸۸، ۳۰۲.

ابن عبید، محمد بن عیسی؛ ۳۸۰.

ابن عربی؛ ۵۷۴، ۳۲۴.

ابن عساکر؛ ۳۲۵.

ابن عشیره بحرانی؛ ۵۵۴، ۴۲۶.

ابن غضائری؛ ۵۵۷، ۵۲۹.

ابن فارض؛ ۶۳.

ابن فهد حلی؛ ۵۶۶، ۵۶۵، ۳۹۹.

ابن قدامه؛ ۵۶۴، ۵۴۲.

ابن قولویه قمی؛ ۵۶۱، ۵۴۳، ۴۳۰.

ابن کثیر؛ ۵۰۴.

ابن مردويه؛ ۶۵، ۱۸۴

ابن مردويه؛ ۱۸۴

ابن مسكويه؛ ۲۳

ابن مغازلی؛ ۶۶، ۱۸۱

ابن ولید؛ ۴۹۰

ابو الجوزا؛ ۴۳

ابو العباس نجاشی - نجاشی

ابو الفتوح خزاعی رازی؛ ۳۵، ۴۱، ۴۶

ابو القاسم بن علی اکبر؛ ۵۹۳

ابو بصیر؛ ۳۹۴، ۴۴۲، ۴۶۹، ۴۹۴، ۵۰۲

ابو بکر؛ ۱۰۶، ۱۲۰

ابو بکر کتانی؛ ۳۱۹

ابو حمزه ثمالی؛ ۴۴۵، ۴۷۲

ابو خالد کابلی؛ ۹۰، ۹۱

ابو ذر غفاری؛ ۱۱۴، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۴۵، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۷۷، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۲۳۰، ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۷۸

۲۳۱

ابو سعید خدری؛ ۲۹۰، ۲۲۲، ۲۲۱، ۹۸، ۲۹۱

ابو سلیمان؛ ۲۹۳، ۲۹۱

ابو طالب؛ ۶۵، ۶۶، ۲۴۰

ابو مسلم خراسانی، ۳۳۳

ابو هريره؛ ٢٣٣، ٢٣٢

ابى اسامه؛ ٤٢٠

ص: ٦٣٠

ابی جریر رقاشی؛ ۵۱۶

ابی خالد قماط؛ ۳۹۲

ابی زکریا نووی؛ ۵۶۳

ابی سرحه انصاری؛ ۳۹

احسائی، شیخ احمد؛ ۳۶۵

احمد الأحسائی، شیخ یوسف؛ ۳۳۲، ۳۴۶

احمد الفتح؛ ۵۶۴

احمد بن حنبل؛ ۶۶، ۱۸۱، ۲۷۰

احمد بن موسی الكاظم علیهما السلام؛ ۵۴۹

احمد عبد السلام؛ ۶۱

اربلی، ابو الفتح؛ ۶۹، ۵۶۲

ارسطو؛ ۵۷۱

ازهدی؛ ۴۰۶

استادی رضا؛ ۵۶۷، ۵۶۱، ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۷۰

استرآبادی، میرزا محمد (صاحب منهج المقال)؛ ۵۶۵

استرآبادی، نصر الله؛ ۳۶۳

اسحاق بن عبد الله اشعری؛ ۴۳۱، ۴۵۷

اسحاق بن عمّار؛ ۴۴۱

اسفرائینی؛ ۱۴۷

اسماعیل بن أبی زیاد-سکونی

اسماعیل بن مهران؛ ۵۱۴، ۴۱۰

اسماعیلیان، اسد اللہ؛ ۵۵۸

اسماء بنت عمیس؛ ۱۸۶، ۱۸۵

اصفہانی حائری، شیخ محمد حسین (صاحب فصول)؛ ۳۶۲، ۳۶۱، ۲۹، ۲۸، ۵۶۰، ۳۷۶، ۳۷۰، ۳۶۸، ۳۶۴

اصفہانی، شیخ الشریعہ؛ ۲۴

اعرجی کاظمینی، سید محسن (صاحب المحصول)؛ ۵۶۶

اعلمی، حسین؛ ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۰، ۴۶، ۵۶۰، ۵۵۵، ۳۴۶، ۳۴۱، ۲۴۱، ۲۰۵، ۲۰۰

افلاطون؛ ۵۷۱

افندی اصفہانی، میرزا عبد اللہ؛ ۵۵۸، ۴۳۰

الحسینی، عبد اللطیف؛ ۵۵۵

الغیمی، عبد الغنی؛ ۵۶۲

الفضلی، عبد الہادی؛ ۵۶۴

الکناہی؛ ۴۳۹، ۴۳۵، ۴۳۳

المخزومی؛ ۵۵۵

المدرسی، سید صالح؛ ۵۶۲

الموسوی سید بلاسم؛ ۵۵۶

امامت، آیت اللہ سید فخر الدین؛ ۵۹۵

امامت کاشانی، سید عزیز اللہ؛ ۵۸۷

امام خمینی؛ ۵۶۲، ۳۷۲

امام فخر رازی؛ ۴۸، ۳۴

امراء القيس؛ ۵۷۸

ام سلمه؛ ۱۷۴

امين عاملی، سيد حسن؛ ۵۵۳

امين عاملی، سيد محسن؛ ۵۵۳

انس بن مالك؛ ۱۷۹، ۲۳۲

انصاری؛ ۹۹، ۲۱۴، ۲۴۸

انصاری، مرتضی (شيخ اعظم)؛ ۵۶۴، ۵۶۰، ۵۷۰

ص: ۶۳۱

انوشیروان؛ ۵۷۱

اوجیبی، علی؛ ۲۰، ۳۱

ایوب رهاوی ابرش؛ ۵۷۲

باقری سیانی، مهدی؛ ۳۷۲، ۳۶۱، ۲۸، ۵۶۷

بجنوردی، محمد حسن؛ ۵۱۶، ۴۹۸، ۴۶۸، ۵۶۱، ۵۲۹

بحر العلوم نجفی، سید محمد مهدی (صاحب الدرہ)؛ ۵۶۴، ۵۶۰، ۴۳۱، ۳۹۶

بحرانی، شیخ هاشم (صاحب غایه المرام)؛ ۲۱۴

بحرانی، شیخ یوسف، ۳۹۲، ۳۸۶، ۶۵، ۵۴۴، ۵۳۹، ۵۰۱، ۴۷۱، ۴۳۸، ۳۹۶، ۵۶۳، ۵۵۶، ۵۴۹، ۵۴۵

بحرانی، عبد الله بن صالح؛ ۵۴۹

بحرانی (مدینه المعاجز)؛ ۲۱۴

بخت یشوع؛ ۵۷۴

برزی، ملا اسماعیل؛ ۵۷۶

برسی، حافظ رجب؛ ۱۸۲

برقی، ابو جعفر؛ ۵۶۳

بروجردی اصفهانی، حاج آقا منیر الدین؛ ۳۷۰، ۲۱

بروجردی، سید حسین بن سید رضا؛ ۳۶۳

بکر بن ابی بکر؛ ۴۳۳

بکیر بن اعین؛ ۵۱۶

بلال؛ ۲۴۹، ۲۴۴

بلال بن حمامه؛ ۲۷۴، ۲۷۳

بهادری، ابراهیم؛ ۵۵۴، ۵۵۳، ۳۴۶، ۳۴۰، ۵۶۰

بیاضی؛ ۲۷۸، ۲۶۵، ۱۷۶، ۱۷۴

بیدارفر، محسن؛ ۳۲۰

بیرونی، ابوریحان؛ ۵۷۴

بیهقی کیدری، قطب الدین؛ ۵۵۳

پولوس ایرانی؛ ۵۷۱

ترابی، علی اکبر؛ ۵۶۵

ترمذی؛ ۳۸۳، ۳۲۵

تفتازانی؛ ۳۲۴

تفرشی، سید مصطفی (صاحب نقد الرجال)؛ ۵۶۶

توحیدی، محمد علی؛ ۵۶۴

(ث، ج، چ، ح)

جابر بن حیان؛ ۵۷۴

جابر بن سمره؛ ۲۷۶

جابر بن عبد الله انصاری؛ ۹۹، ۹۸، ۶۸، ۶۶، ۲۱۸، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۵، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۱۹

جالینوس؛ ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۷۲

جامی، عبد الرحمن؛ ۶۳، ۶۲

جزایری (صاحب نور البراهین)؛ ۶۰

جعفر بن ابی طالب؛ ۱۶۴، ۱۶۳

جعفری، بهراد؛ ۵۶۱، ۵۵۴

جليلى، نعمت الله؛ ٥٥٨

جمال اشرف، سيد على؛ ٤٩، ٥٩٣

جميل بن دراج؛ ٤٩١، ٤٩٩

جندب بن سكن - ابوذر غفارى

جهاد الحسانى، حسين؛ ٥٩٥

جهانبخش، جوياء؛ ٣٣٢، ٥١، ٤٩، ٢٧

حائرى، ابو على (صاحب منتهى المقال)؛ ٥٦٥

حائرى (صاحب شجره طوبى)؛ ٢١٩

حاج آقا نور الله اصفهانى؛ ٦٠٦

حاج سيد حسين (استاد ملا حبيب الله كاشانى)؛ ٥٧٠

حاجى ملا محمد يزدى؛ ٥٧٦

حبيب بن مظاهر اسدى؛ ٩٦

حجاج الخشاب؛ ٤٩٠

حذيفه بن يمان؛ ١٨٤، ٤٣، ٤٢

حريز؛ ٥١٠، ٤٨٩، ٣٩٣، ٣٩٢

حزين لاهيجى، محمد على بن ابو طالب؛ ٥٧٤

حسن بصرى؛ ١٧٥، ١٧٤، ٤٢

حسن شريف بن على كاشانى؛ ٥٨٢، ٥٨١، ٥٩٤، ٥٨٦، ٥٨٣

حسون، شيخ محمد؛ ٥٥٣-٥٦٠، ٥٥٨

حسين بن أبى العلاء؛ ٥٤٣

حسین بن حسن بن أبان؛ ۴۳۰

حسین بن زید بن علی؛ ۵۵۲

حسین بن سعید اهوازی؛ ۴۲۸

حسین بن یزید سورانی؛ ۴۲۸

حسینی اشکوری، سید احمد؛ ۳۵۱، ۳۵۰، ۵۶۳، ۵۶۰، ۵۵۸، ۵۵۵، ۳۵۲

حسینی اشکوری، سید صادق؛ ۵۵۴

حسینی جلالی، سید محمد رضا؛ ۵۵۷

حسینی، جواد؛ ۵۹۲

حسینی زنجانی، آیه الله سید احمد؛ ۳۷۲

حسینی، سید محمد تقی؛ ۵۸۲

حسینی قزوینی، سید محمد؛ ۵۵۹

حفص بن قاسم؛ ۵۰۲

حقی بروسوی، اسماعیل؛ ۴۸

حکمت، علی اصغر؛ ۴۸

حکیم سنائی؛ ۳۱۱

حکیم، سید محسن؛ ۲۱

حکیم، سید محمد حسین؛ ۳۲

حکیمی، محمد رضا؛ ۱۸

حلاج، حسین بن منصور؛ ۳۳۳

حلی، ابن داود؛ ۵۵۷

حلّی، حسن بن سلیمان؛ ۶۵، ۶۹

ص: ۶۳۳

حلی، سید جعفر؛ ۶۰۷، ۶۰۸

حلی (صاحب المحتضر)؛ ۱۸۶، ۲۶۵

حلی، فخر المحققین؛ ۴۶۴، ۴۵۷، ۳۹۹، ۵۵۴

حلی، یحیی بن سعید؛ ۵۵۶

حماد بن عثمان؛ ۵۲۰

حماد بن عیسی؛ ۳۹۳، ۳۹۲

حمزه سید الشهداء؛ ۱۶۴، ۱۶۳

حمیری، سید اسماعیل؛ ۵۹۲

حنین بن اسحاق عبادی؛ ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۷۲

(خ، د، ذ، ر)

خاتون آبادی، محمد صالح؛ ۲۴

خالصی، شیخ محمد باقر؛ ۵۶۵

خسرو شاهی، شمس الدین؛ ۳۳۳

خرسان، سید محمد باقر؛ ۷۱

خفزی؛ ۳۳۳، ۳۳۴

خوئی، سید ابو القاسم (آیه الله)؛ ۵۶۴، ۴۹۰، ۵۴۳

خواجهوی، ملا اسماعیل؛ ۲۰

خواجه عبد الله انصاری؛ ۳۲۰

خواجه نصیر الدین طوسی؛ ۳۳۳، ۳۳۴، ۱۷

خوارزمی، ابو جعفر محمد بن موسی؛ ۵۷۳، ۵۷۴

خوارزمی (صاحب مناقب)؛ ۱۷۵، ۱۵۸، ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۲۲، ۱۷۹، ۱۷۶، ۲۷۴، ۲۷۸

خوانساری، آقا حسین؛ ۵۶۴، ۳۹۲

خوانساری اصفهانی، سید محمد باقر (صاحب روضات)؛ ۳۶۵، ۳۶۴، ۲۳

خوانساری، سید محمد رضوی؛ ۲۴

خوشگذران، ابراهیم؛ ۵۹۱، ۵۸۲

دانش پژوه، محمد قمی؛ ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۷۱

داود بن فرق؛ ۳۸۵

داود متطبیب؛ ۵۷۳

دحیه کلبی؛ ۲۱۶

درچه ای، سید محمد باقر؛ ۲۳

درچه ای موسوی، سید تقی؛ ۳۲

درگاهی، حسین؛ ۵۹۲، ۵۹۱، ۱۸۰، ۶۵

دوانی؛ ۳۳۳

دوانی، اسد الله؛ ۳۵۳، ۳۵۱

دهکردی، سید ابو القاسم؛ ۲۴

دیلمی؛ ۳۲۴، ۱۸۲، ۱۷۳

رازی، شیخ ابو الفتوح - ابو الفتوح

رازی نجفی اصفهانی، شیخ محمد تقی؛ ۵۶۷، ۵۵۴، ۳۹۶، ۳۹۲، ۳۶۷، ۳۶۳، ۳۶۲

راوندی، قطب الدین (صاحب فقه القرآن)؛ ۵۵۶، ۵۱۲، ۴۲۸

رباب خانم (دختر آقا مجتهد)؛ ۶۰۷

رجائی؛ ۲۹۳، ۲۶۵، ۱۸۶

رجائی، سید مہدی؛ ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۳، ۵۶۶، ۵۶۵

رحمان ستایش، محمد کاظم؛ ۵۶۶

رحمانی ملک آباد، علیرضا؛ ۵۱

ص: ۶۳۴

رخشاد، محمد حسین؛ ۱۷

رسول زاده، جعفر؛ ۵۹۳

رسولی محلاتی، سید هاشم؛ ۵۵۵

رشتی، میرزا حبیب الله؛ ۶۰۴

رشید هجری؛ ۹۶

روضاتی، سید محمد علی؛ ۱۹، ۲۸، ۳۱، ۳۷، ۳۴۶، ۳۳۲، ۵۱، ۳۸

(ز، ژ، س، ش)

زادهوش، محمد رضا؛ ۲۱، ۳۱

زبیدی (صاحب تاج العروس)؛ ۱۷۷، ۵۵۴

زراره بن أعین؛ ۴۲۹، ۴۲۴، ۴۲۰، ۴۱۸، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۵۷، ۴۴۲، ۴۳۹، ۴۳۶، ۵۱۰، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۱، ۴۹۹، ۴۹۱، ۵۱۹، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۲
۵۲۵-۵۲۸، ۵۴۲، ۵۳۵

زرکلی؛ ۱۴۷

زرنندی حنفی؛ ۳۲۵، ۶۵

زرنندی شافعی؛ ۳۲۰

زکریا بن آدم؛ ۴۲۲، ۴۱۸

زکریای رازی، ابو بکر محمد؛ ۵۷۴، ۵۷۳

زمان نژاد، علی اکبر؛ ۵۵۸

زمخشری، محمود؛ ۶۰۴، ۱۴۶، ۴۸

زید شحام؛ ۴۲۸، ۴۱۱

زین الدین بن علی عاملی - شهید ثانی

ساعده بن جؤيه الهذلي؛ ۳۸۴

سبزواری؛ ۶۹

سبزواری، حاج ملا هادی؛ ۵۷۰

سبزواری، ملا محمد باقر - محقق سبزواری

سعد؛ ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۳

سکونی؛ ۳۸۵

سلار دیلمی؛ ۵۶۳

سلمان فارسی؛ ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۲۰

۱۳۰، ۲۷۸، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱

سماعه بن مهران؛ ۴۳۴

سهل بن زیاد؛ ۵۳۰، ۵۲۹، ۳۶۶

سید اعجاز حسین؛ ۳۵۰

سید علیخان مدنی؛ ۱۷۶

سید علی طباطبائی (فرزند محقق طباطبائی)؛ ۳۷۲

سید مرتضی، علم الهدی؛ ۴۷۰، ۴۴۷، ۴۳۱، ۵۲۱، ۵۱۴، ۴۸۸، ۴۷۶، ۴۷۳، ۴۷۱، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۵۸، ۵۵۴، ۵۴۷، ۵۲۸، ۵۲۲

شاذان بن جبرئیل؛ ۳۲۴، ۲۸۲، ۱۷۶، ۸۳

شارح دروس - خوانساری آقا حسین

شافعی، محمد بن ادريس؛ ۴۸۹، ۴۰۸، ۵۵۴، ۵۲۳

شاه عباس صفوی؛ ۳۵۱، ۵۸

شیستری، شیخ محمود؛ ۳۱۲

شبییری زنجانی، سید موسی (آیه الله)؛ ۳۷۲،

ص: ۶۳۵

شریعتی، سید محمد حسین؛ ۵۹۳

شریفی، محمود؛ ۵۸۷

شعرانی، میرزا ابو الحسن؛ ۵۵۹

شفتی، سید محمد باقر (صاحب مطالع الأنوار)؛ ۵۴۳، ۵۳۰، ۳۸۱

شمس مغربی؛ ۳۰۴، ۳۰۳

شوشتری، شیخ جعفر؛ ۵۹۸

شوشتری، محمد تقی (علامه)؛ ۵۶۱

شوکانی، محمد بن علی؛ ۵۶۶، ۴۸

شهاب بن عبد ربّه؛ ۳۹۶، ۳۹۳

شهید اول؛ ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۵۷، ۳۴۶، ۳۴۰، ۴۶۸، ۴۵۲، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۱، ۴۰۲، ۵۲۲، ۵۲۱، ۵۱۳، ۴۹۴، ۴۸۱، ۴۷۸، ۵۶۲، ۵۴۱، ۵۳۷، ۵۳۶، ۵۲۵

شهید ثانی؛ ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۹، ۴۰۷، ۳۲۴، ۵۱۲، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۷۱، ۴۱۹، ۴۱۴، ۵۳۸، ۵۳۷، ۵۳۳، ۵۲۱، ۵۱۷، ۵۱۳، ۵۶۳، ۵۳۹

شهیدی، سید جعفر؛ ۳۲۹

شیخ بهائی؛ ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۱، ۲۸، ۴۳۱، ۴۲۹، ۳۹۱، ۳۵۷، ۳۵۳، ۳۴۷، ۵۶۵، ۵۵۶، ۵۱۵، ۵۱۱، ۵۰۴

شیخ حر عاملی؛ ۳۶۲، ۲۶۵، ۲۱۴، ۱۸۲، ۵۶۶، ۵۵۷، ۳۶۶

شیخ حسن صاحب معالم؛ ۴۲۹، ۳۴۹، ۵۶۴، ۴۳۱

شیخ راضی نجفی؛ ۶۰۴

شیخ زین الدین؛ ۵۹۸، ۵۹۶

شیخ صدوق؛ ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۷۷، ۱۷، ۲۹۳، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۷۱، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۷، ۴۶۷، ۴۳۴، ۴۲۷، ۴۲۶، ۳۲۲، ۳۰۰، ۵۱۹، ۵۱۰، ۵۰۱، ۴۸۰

۵۵۷،۵۵۹،۵۶۰،۵۶۵،۵۶۶،۵۴۵،۵۵۴

شیخ طوسی (شیخ الطائفه)؛ ۲۶۷، ۴۶۸۸، ۴۰۷، ۳۹۲، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۶۶، ۳۶۲، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۰۸، ۴۴۲، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۳، ۴۴۷، ۴۴۵، ۵۰۶، ۵۰۰، ۴۹۳، ۴۶۲، ۴۵۳، ۴۴۹، ۵۲۹، ۵۲۸، ۵۲۱، ۵۱۹، ۵۱۰، ۵۰۹، ۵۵۳، ۵۴۵-۵۷۴، ۵۶۳، ۵۶۱، ۵۵۹

شیخ علی (فرزند صاحب فصول)؛ ۳۷۱

شیخ کلینی؛ ۱۳۴

شیخ محمد اصفهانی (خواهرزاده ملا حبیب الله کاشانی)؛ ۵۷۰

شیخ محمد حسین بن ملا محمد کتابفروش خوانساری؛ ۵۹۱

شیخ مفید؛ ۴۰۹، ۴۰۷، ۴۰۶، ۱۷، ۸۶، ۵۴۵، ۵۱۹، ۵۰۹، ۴۶۲، ۴۴۹، ۴۳۰، ۵۶۵، ۵۶۳

شیخ مهذب الدین (صاحب فائق المقال)؛ ۳۶۶

شیرازی، میرزا محمد حسن؛ ۶۰۴

شیروانی، علی؛ ۳۲۰

ص: ۶۳۶

شیری، علی؛ ۱۷۷

(ص، ض، ط، ظ)

صاحب بن عباد؛ ۲۴

صالح بن حسن جزائری؛ ۳۵۰

صالح بن عقبه؛ ۳۴۱

صانعی، فخر الدین؛ ۵۶۴

صدراپی خویی، علی؛ ۳۵۳، ۳۴۷، ۵۰، ۲۸

صدر، سید حسن؛ ۶۰۵

صدر، سید صدر الدین؛ ۳۶۴

صدر، محمد تقی؛ ۳۶۲

صدری نیا، باقر؛ ۵۸

صفار، محمد بن حسن؛ ۵۵۴

صفوان بن یحیی؛ ۵۲۹

صمیری، شیخ مفلح؛ ۵۶۲، ۳۹۶

ضرار؛ ۲۷۹

طالقانی، محمد تقی بن ملا حسین؛ ۵۸۵

طباطبائی سید جعفر؛ ۳۶۳

طباطبائی، سید عبد العزیز؛ ۵۶۳، ۳۷۲

طباطبائی، سید علی (صاحب ریاض)؛ ۴۰۳

طباطبائی، سید مهدی؛ ۵۶۴

طبرسى، امين الاسلام (صاحب مجمع البيان)؛ ۵۲۶، ۷۲، ۴۶، ۴۴، ۳۵، ۵۶۳، ۵۵۶، ۵۴۳، ۵۲۸

طبرى، ابو جعفر محمد؛ ۴۸

طريحي، فخر الدين بن محمد على؛ ۵۴۹، ۵۷۴، ۵۶۳

طنطاوى، سيد محمد؛ ۳۴، ۴۷

(ع، غ، ف، ق)

عاشور، سيد على؛ ۲۱۴، ۸۰

عاصى اصفهانى، شيخ محسن؛ ۲۲

عاملى، سيد جواد (صاحب مفتاح الكرامه)؛ ۵۶۵

عاملى، سيد صدر الدين؛ ۶۰۷، ۶۰۴، ۲۴

عاملى، سيد عبد الحسين؛ ۲۴

عاملى، سيد محمد؛ ۵۶۳

عائشه؛ ۲۳۲

عبد البارى عطيه، على؛ ۴۷

عبد الحميد بن عواض؛ ۴۳۱

عبد الرحمن بن عوف؛ ۲۷۵، ۲۷۴

عبد الرزاق، مهدي؛ ۴۸

عبد العزيز بن مسلم؛ ۱۴۴، ۱۳۵، ۱۳۴

عبد الله بن سنان - ابن سنان

عبد الله بن عمر؛ ۲۸۷، ۲۸۶، ۷۳

عبد الله بن عمر بن الخطاب؛ ۲۶۵

عبد الله بن مسعود؛ ٢٢٥

عبد الله بن مغيرة؛ ٤٣١

عبد الله بن يزيد؛ ٤٢٢

عبد الله (پدر حضرت محمد صلی الله علیه و آله)؛ ٦٥

عبد الله عباس؛ ٤٥

عبد الله عمر؛ ٤٣

عبد المطلب؛ ٦٥

عبد مناف؛ ١٥٥

ص: ٦٣٧

عبيد الله بن عمر ليثي؛ ٣٩

عثمان بن عيسى؛ ٤٣٤

عجلوني؛ ٣٠٣

عراقي، شيخ فخر الدين ابراهيم؛ ٦٢

عراقي، شيخ مجتبي؛ ٥٥٥

عرفانيان، شيخ غلامرضا؛ ٣٦٧، ٥٦٤

عروه التميمي؛ ٥٢٩

عسكري زاده، سيد امير رضا؛ ٥٥٤

عصام الدين ابراهيم بن محمد بن عربشاه؛ ٢٧٩

عضدي؛ ٣٣٣

علامه حلي؛ ٣٨٧، ٣٤٩، ١٨٠، ١٧٦، ٦٥، ٤٢٦، ٤١٨، ٤٠٧، ٣٩٩، ٣٩٨، ٣٩١، ٤٥٦، ٤٥١، ٤٥٠، ٤٣٢، ٤٣١، ٤٢٩، ٤٨٧، ٤٨٤، ٤٦٨، ٤٦٤، ٤٦١

٤٩٤، ٥١٨، ٥١٣، ٥١٢، ٥٠٦-٥٣٤، ٥٢١، ٥٥٥، ٥٥٣، ٥٤٨، ٥٤٧، ٥٤٤، ٥٣٩، ٥٦٦، ٥٦٥، ٥٦٣، ٥٦١، ٥٥٧

علامه فاني، سيد ضياء الدين؛ ٥٦٣، ٥٦٦

علامه مجلسي؛ ٥٢٩، ٤٢٥، ٣٦٢، ٥٢، ١٩، ٥٦٦

علامه مجلسي اول (مولى محمد تقى)؛ ٢٠، ٢٥٦، ٦٥، ٥٨، ٥٢، ٥١، ٥٠، ٤٩، ٢٧، ٣٢٨، ٣٢٣، ٣١٩، ٣١٠

علامه بحر العلوم-بحر العلوم نجفي

علاء بن فضيل؛ ٣٩٣

علقمه بن محمد حزمي؛ ٣٤٢، ٣٤١

علوي عاملي، علامه مير سيد احمد؛ ٢٣، ٤١، ٣٨، ٣٦، ٣٥، ٣٤، ٣٣، ٣١، ٢٧، ٣٣١-٣٤٦، ٣٣٩، ٣٣٥، ٣٣٣

علي اكبر بن محمد حسين بن علي اكبر؛ ٥٩٠

علی اکبر بن یوسف کاشانی؛ ۵۸۱

علی بن ابراهیم قمی؛ ۴۳۴، ۳۸۰، ۴۶، ۵۵۵

علی بن جعفر عریضی؛ ۳۹۵، ۵۰۹

علی بن حسین کاشانی؛ ۵۹۶

علی بن سنوی؛ ۴۹۰

علی بن محمد مهر آبادی؛ ۵۹۲

علی بن یقظین؛ ۵۲۵، ۴۴۳

عمار بن موسی؛ ۴۲۲

عمار بن یاسر؛ ۴۷، ۴۶

عمار ساباطی؛ ۴۹۶، ۴۹۳، ۴۹۱، ۳۹۵، ۵۰۳، ۵۰۲

عمران بن احمد؛ ۴۳۳

عمر بن حنظله؛ ۴۴۱

عمر بن خطاب؛ ۳۲۰، ۱۷۳

عمر بن عبدود؛ ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸

عیاشی، محمد بن مسعود؛ ۵۱۶، ۴۵، ۳۵، ۵۵۵، ۵۲۹

ص: ۶۳۸

عين القضاء همدانی؛ ۵۷۴

عینی (صاحب عمدہ القاری)؛ ۳۲۸

غفاری، علی اکبر؛ ۱۴۲، ۹۶، ۹۱، ۶۵، ۲۸۲، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۰، ۱۴۳، ۵۶۰، ۵۵۷، ۵۵۴، ۳۲۲، ۲۹۹، ۲۸۴، ۵۶۵، ۵۶۱

غلامی جلیسه، مجید؛ ۵۷۸، ۳۶۹، ۲۸

فارس حسون؛ ۳۲۵

فارس حسون کریم؛ ۵۹۷

فاضل آبی؛ ۵۶۲

فاضل اصفهانی، محمد بن تاج الدین حسن؛ ۵۳۱، ۵۲۰، ۴۶۲، ۳۹۰، ۳۸۷، ۳۶۹، ۲۱، ۵۶۲، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۳۳

فاضل سراب؛ ۲۰

فاضل مقداد؛ ۵۶۲، ۵۵۵

فاضل ہندی-فاضل اصفهانی

فاضلی، علی؛ ۵۶۲، ۵۵۷

فرات کوفی؛ ۲۱۲

فراہیدی، خلیل بن احمد؛ ۵۵۵

فرزدق؛ ۵۹۲

فشارکی، مولی محمد باقر؛ ۲۴

فضالہ بن ایوب؛ ۴۲۸

فضل بن شاذان؛ ۴۸۰، ۴۴۵، ۴۳۵

فضیل بن یسار؛ ۴۲۲، ۴۱۰

فیروز آبادی (صاحب قاموس)؛ ۱۰۲

فیروز آبادی، مجد الدین (صاحب قاموس المحيط)؛ ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۶۱

فیض کاشانی، ملا محسن؛ ۳۸۸، ۴۶، ۱۹، ۵۶۶، ۵۶۵، ۵۵۵، ۵۱۱، ۴۶۲، ۳۸۹، ۵۷۸، ۵۷۴

فیضی آصف بن علی اصغر؛ ۵۵۷

فیومی (صاحب مصباح المنیر)؛ ۴۲۶، ۳۸۲، ۵۶۴، ۵۴۹، ۵۴۸

قاسمی، رحیم؛ ۳۲

قاضی بیضاوی؛ ۱۴۷

قاضی، سید مهدی؛ ۵۶۳

قاضی نعمان مصری؛ ۵۵۷، ۱۷۴

قتیبی؛ ۴۵

قرطبی، محمد بن احمد؛ ۴۸

قزوینی، سید ابراهیم (صاحب ضوابط)؛ ۳۶۵

قصری، محمد؛ ۳۴۸

قصیر العاملی، احمد؛ ۵۵۴، ۴۸

قطیفی، شیخ ابراهیم؛ ۲۹۶

قمی، میرزا ابو القاسم (صاحب قوانین)؛ ۵۶۱، ۴۲۸، ۳۷۰

قنبر؛ ۲۲۴، ۲۲۲

قندوزی؛ ۱۷۶، ۶۵

قوشجی؛ ۳۳۴، ۳۳۳

قہپائی، مولیٰ عنایت اللہ؛ ۵۶۳، ۴۳۰

ص: ۶۳۹

قیصریہ ہا، غلامحسین؛ ۵۵۸

قیومی جواد؛ ۵۵۷، ۵۵۳، ۱۸۶

(ک، گ، ل، م)

کاشانی، عبد الرزاق؛ ۳۲۳، ۳۲۰

کاشانی، ملا حبیب اللہ؛ ۳۸۹، ۲۹، ۲۰، ۵۹۸، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۵، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۵

کاشانی، ملا فتح اللہ؛ ۴۹

کاشف الغطاء، شیخ جعفر؛ ۶۰۴، ۵۶۲، ۴۶۲

کاشف الغطاء، شیخ علی؛ ۳۶۳

کاہلی عبد اللہ بن یحیی؛ ۳۹۵

کتابی، سید محمد باقر؛ ۳۱، ۲۵، ۲۳، ۲۱

کتابچی، احمد؛ ۵۹۰

کجائی کھدمی، شیخ علی (شاگرد صاحب فصول)؛ ۳۷۱

کراچکی ابو الفتح محمد بن علی؛ ۲۱۴، ۵۷۴

کرکی، شیخ عبد العالی، ۳۳۳

کعبی؛ ۴۶۴

کفعمی، شیخ ابراہیم بن علی؛ ۳۴۳، ۳۲۵

کلانتر، سید محمد؛ ۵۵۸

کلانتری تهرانی، حاج میرزا ابو القاسم؛ ۵۷۰

کلباسی، ابو المعالی؛ ۳۴۶، ۳۳۱

کلباسی، ابو الہدی؛ ۵۵۹

کلباسی، حاج محمد ابراهیم؛ ۲۱

کمره ای، آیت الله؛ ۳۱۹، ۱۴۳

کمیل؛ ۵۸۴

کوچه باغی، میرزا محسن؛ ۵۵۴

کورانی، شیخ علی؛ ۵۶۲

کوزه کنانی، حاجی محمد علی؛ ۵۷۶

گرچی، دکتر ابو القاسم؛ ۵۵۶

گنجور؛ ۵۷۳، ۵۷۱

مازندرانی، سید نظام الدین؛ ۳۶۳

مازندرانی، ملا صالح؛ ۵۵۹، ۴۶۶، ۲۳

مامقانی، عبد الله؛ ۵۵۵، ۴۲۹، ۳۶۷

مامقانی، محی الدین؛ ۵۵۵، ۴۳۰

متقی هندی؛ ۵۶۲

مجتهد اصفهانی، سید محمد حسن؛ ۲۴

مجد الاسلام نجفی، شیخ مهدی؛ ۶۰۱

مجنون؛ ۵۸۶

محدث ارموی؛ ۵۶۳

محدث بحرانی - بحرانی شیخ یوسف

محدث قمی؛ ۳۱، ۲۱

محدث قمی؛ ۳۱، ۲۱

محدث، میرہاشم؛ ۵۶۷

محقق اردبیلی، ملا احمد؛ ۵۰۳، ۴۷۸، ۲۹۲، ۵۶۳، ۵۵۹، ۵۵۱، ۵۴۰، ۵۳۹

محقق حلی؛ ۳۸۷، ۳۸۳، ۳۷۹، ۳۷۷، ۴۹۴، ۴۳۱، ۴۱۹، ۳۹۶، ۳۹۲، ۳۹۱، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۵۹، ۵۲۱، ۵۲۰، ۵۱۰، ۵۰۶

ص: ۶۴۰

محقق، دکتور مهدي؛ ۵۷۳

محقق سبزواری؛ ۴۶۲، ۴۱۴، ۳۹۱، ۲۳، ۵۶۲، ۵۵۷، ۵۴۱، ۵۳۹، ۵۱۴، ۵۰۳

محقق طباطبائی - سید عبد العزيز

محقق کرکی، علی بن عبد العال؛ ۳۹۹، ۵۵۸، ۵۵۷، ۵۵۶، ۵۳۹، ۵۱۳، ۵۰۴، ۴۲۵

محمد ابو الفضل ابراهيم؛ ۳۲۵، ۳۰۳

محمد بن احمد بن يحيى؛ ۴۹۰

محمد بن احمد قمی؛ ۲۱۴

محمد بن اسماعيل؛ ۴۴۳

محمد بن اورمه؛ ۴۳۰

محمد بن حبيب الشریف؛ ۵۹۳، ۵۹۲

محمد بن صدقه؛ ۱۰۲

محمد بن علی جرجانی؛ ۵۷۴

محمد بن مروان، ۵۴۰، ۵۰۸

محمد بن مسلم؛ ۵۴۲، ۵۱۸، ۵۰۸

محمد بن ملا حبيب الله کاشانی؛ ۵۷۷

محمد حسين بن محمد جعفر کاشانی؛ ۵۹۵، ۵۹۳، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۶

محمد ديباج؛ ۳۳۳

محمد طاهر قمی شیرازی؛ ۱۷۶، ۱۷۳

محمد علی البقال، عبد الحسين؛ ۵۵۹، ۵۶۴

محمد قلیان، عباس؛ ۵۹۳

محمدی مظفر؛ ۲۹۶

محمودی؛ ۶۶

مختاری نائینی؛ ۲۳، ۳۱

مدرسی طباطبائی، سید حسین؛ ۵۶۷

مرادی بروجردی، اسد الله؛ ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۱

مرتضی عاملی، سید جعفر؛ ۵۲

مرداس؛ ۲۷۹

مروارید، علی اصغر؛ ۳۴۲، ۳۴۶

مشهدی، میرزا محمد (صاحب کنز الدقائق)؛ ۴۲۶، ۵۵۵

مصاحبی نائینی، میرزا محمد؛ ۲۲

مطهری، مرتضی (شهید)؛ ۳۶۱، ۵۶۷

مظاهری، حسین (آیه الله)، ۳۰، ۳۶۸، ۵۵۵

معاویه؛ ۳۳۴

معاویه بن عمار؛ ۴۲۴

معلم حبیب آبادی، محمد علی؛ ۳۷۵، ۵۶۷، ۶۰۷

معمر بن خلاد؛ ۴۳۲، ۴۳۸

مغنیه، محمد جواد؛ ۵۲

ملا علی مددبن رمضان ساوجی؛ ۵۶۹، ۵۷۵، ۵۷۰

ص: ۶۴۱

ملا میرزا آقا؛ ۵۷۶

مناوی (صاحب فیض القدير)؛ ۶۱

منتجب الدین؛ ۸۶

منتظر القائم، اصغر؛ ۳۱

مند علی بن ابو القاسم؛ ۵۸۸

موحدی، عبد الله؛ ۵۷۰

موسوی جزائری، سید طیب؛ ۵۵۵

موسوی خراسان، سید حسن؛ ۵۵۵، ۵۵۳، ۵۵۶

موسوی کاشانی، ضیاء الدین؛ ۵۸۳

موسوی کاشانی، محمد بن نصر الله؛ ۵۹۴

موسوی مدرس بهبهانی، سید علی؛ ۲۰، ۳۲

مهدوی، سید مصلح الدین؛ ۲۳، ۲۰، ۱۹، ۵۶۷، ۳۴۶، ۳۳۳، ۲۶۳، ۳۲، ۳۱

میبدی، رشید الدین؛ ۴۸

میثم تمار؛ ۹۶

میر داماد، محمد باقر؛ ۳۲۶، ۳۲، ۳۱، ۲۰، ۴۲۹، ۴۲۵، ۳۷۸، ۳۳۵، ۳۳۳، ۳۳۱، ۵۵۷، ۵۵۳

میر دامادی، سید جمال الدین؛ ۳۳۵، ۳۴۶

میرزا باقر شکی؛ ۶۰۵

میرزا جان لاهیجی، ۳۵۱

میرزا عیسی بیگ؛ ۲۳

میر زین العابدین؛ ۲۳

میرفندرسکی (حکیم)؛ ۲۱، ۳۱

میر لوحی سبزواری؛ ۳۳۳

(ن، و، ه، ی)

نائینی، میرزا رفیعا؛ ۶۱، ۶۰

ناجی اصفهانی، حامد؛ ۳۳، ۲۸، ۲۷، ۲۰، ۳۴۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۲

ناجی، محسن؛ ۱۹

ناصر، محمد مهدی؛ ۴۸

ناصر الدین شاه قاجار؛ ۱۷

ناصر جارودی؛ ۵۴۹

نجاشی، ابو العباس احمد بن علی؛ ۴۲۸، ۵۷۴، ۵۵۷، ۵۴۳، ۵۲۹، ۴۳۴

نجفی اصفهانی، حاج آقا نور الله - حاج آقا نور الله اصفهانی

نجفی اصفهانی، شیخ مجد الدین؛ ۶۰۱، ۶۰۸، ۶۰۳

نجفی اصفهانی، شیخ محمد حسین (صاحب مجد البیان)؛ ۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۶

نجفی اصفهانی، شیخ محمد رضا؛ ۶۰۳، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۶

نجفی، شیخ محمد باقر؛ ۶۰۴، ۶۰۳

ص: ۶۴۲

نجفی، شیخ محمد تقی (صاحب ہدایہ)؛ ۶۰۳

نجفی، شیخ محمد علی؛ ۶۰۵

نجفی، محمد حسن (صاحب جواہر)؛ ۳۶۹، ۵۵۶

نجفی، ہادی؛ ۶۰۲، ۵۶۷، ۳۷۲، ۳۶۷

نراقی، ابن علی بن احمد؛ ۵۸۴

نراقی، مولی احمد؛ ۵۶۴

نراقی، مولی محمد مہدی؛ ۵۷۶، ۵۶۴

نزار الحسن؛ ۵۹۴، ۵۹۲

نصر بن صباح؛ ۴۹۰

نمازی شاہرودی، شیخ علی؛ ۵۶۳، ۳۶۷، ۵۶۴

نور محمدی، محمد جواد؛ ۳۱، ۳۰

نوری طبرسی، میرزا حسین؛ ۴۳۰، ۳۶۷، ۵۶۴

نوری، ملا علی؛ ۲۳

نووی، محیی الدین؛ ۳۸۲

نیکلسون؛ ۶۰

نیلفروشان، محمد رضا؛ ۳۲

واسطی؛ ۳۲۴

واعظی، مرتضی؛ ۵۶۲

وحید بہبہانی؛ ۴۳۱، ۴۳۰، ۳۶۶، ۳۶۵، ۵۶۴، ۵۵۶، ۵۲۹، ۵۲۷، ۵۱۳، ۴۹۰

وہب؛ ۴۴

هادی زاده، مجید؛ ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۲

هیره؛ ۲۷۹

هروی، ملا محمد تقی؛ ۲۴

هزار جریبی، محمد علی؛ ۲۴

هشام؛ ۳۴۱

یا حقی، محمد جعفر؛ ۴۸

یونس بن عبد الرحمن؛ ۳۸۰

یونس بن یعقوب؛ ۴۱۷

ص: ۶۴۳

اثنا عشر خطبه به انشاء مؤلف به زبان عربی؛ ۵۷۸

اثنی عشره الرساله (محقق داماد)؛ ۳۷۸

اثنی عشریات الخمس فی الطهاره و الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج؛ ۳۵۰

اجاله الفكر، ۲۱

أجوبه مسائل ابن شدقم؛ ۳۵۲

أجوبه مسائل الثلاث؛ ۳۵۲

اجوبه مسائل اللاهجي؛ ۳۵۱

أحسن التراتيب فی نظم المكاتيب؛ ۵۷۸، ۵۹۳

احقاق الحق؛ ۲۲۲

اختيار معرفه الرجال؛ ۴۲۹، ۴۲۵، ۳۹۳، ۵۵۳، ۴۹۰

ارشاد الازهان؛ ۵۰۶، ۴۹۷، ۴۷۸، ۴۱۸، ۵۵۳، ۵۳۲، ۵۲۱

اسرار الأنبياء فی ترجمه الجواهر السنیه؛ ۵۹۰

اسرار الصلوه، ۲۲

اسرار العارفين فی الأخلاق؛ ۵۸۵

اسرار حسينيه؛ ۵۹۹، ۵۹۱

اشعار شکايت نامه و نصيحت نامه؛ ۵۹۸

اشعار و رباعيات متفرقه؛ ۵۹۸

أشعه اللّمعات (جامی)؛ ۶۳، ۶۲

اصول کافی (مترجمه و شرح کمره ای)؛ ۳۱۹، ۱۴۳

اظهار الحق و معيار الصدق؛ ٣٣٣

اعلام الدين؛ ٣٢٤

اكمال الحججه فى المناجاه ايضا؛ ٥٨٦

الاحتجاج (طبرسى)؛ ٧٢

الأربعون حديث؛ ٨٦

الأربعين (محمد طاهر قمى شيرازى)؛ ١٧٣، ١٧٦

الاسئله الجزائريه؛ ٣٥٠

الاسئله السلطانيه؛ ٣٥١

الاستبصار؛ ٤٥٧، ٤٣٠، ٤٢٢، ٤٠٩، ٣٩٤، ٥٥٣، ٥٢٩

الأغاليط؛ ٣٣٣

الاقبال (ابن طاووس)؛ ١٨٦

الانتصار؛ ٥٤١، ٤٧٣، ٤٧٠، ٤٢٨، ٤٢٦، ٥٥٤

الأنوار السانحه فى تفسير الفاتحه؛ ٥٨٤

البارقات المكلوتيه فى الأخلاق؛ ٥٨٨

البلد الأمين؛ ٣٢٥

ص: ٦٤٤

البيان؛ ٤٥٣، ٤٥٢، ٤١٤، ٤٠٢، ٣٩٩، ٥٥٤، ٥٢٣، ٥٢٠، ٥٠٦، ٤٧٨، ٤٦٠

التبيان (شيخ طوسي)؛ ٤٢٦، ٤٨، ٤٧، ٤٦، ٥٥٤، ٥٢٨

التذكرة النوروزيه فى النحو؛ ٥٨١

التراث العربى؛ ٣٥٢، ٣٥١، ٣٥٠

التعليقات على اعتقادات الصدوق (ره)؛ ٥٩٦

التفسير الوسيط للقرآن الكريم؛ ٣٤، ٤٩

التنقيح الدافع؛ ٥٢٨، ٥١٤، ٤٢٦، ٤٠٧، ٥٥٥

الجامع الاحكام القرآن؛ ٤٥، ٤٤، ٣٤، ٣٣، ٤٨

الجواهر السنيه؛ ٥٩٠، ٢٦٥، ٢١٤، ١٨٢

الحاشيه على اصول الكافى (ميرزا رفيعا)؛ ٦١، ٦٠

الحيل المتين؛ ٥١٥، ٥١١، ٤٢٩، ٣٩١، ٥٥٦

الحدائق الناضره؛ ٣٩١-٣٨٦، ٤١٩-٣٩٣، ٥٠١، ٤٧٧، ٤٧١، ٤٥١، ٤٤٩، ٤٣٨، ٥٣٩، ٥٣٢، ٥٢٦، ٥١٣، ٥١٢، ٥٠٨، ، ٥٥٠، ٥٤٩، ٥٤٥، ٥٤٤

٥٥٦، ٥٥٢

الخرائج و الجرائح؛ ٥٥٦، ٤٢٥

الخصال صدوق؛ ٢٨٢، ٦٥

الخطفات القدسيه؛ ٣٣٤

الخلاف؛ ٤٦٠، ٤٢٦، ٤٢٠، ٤١٤، ٤٠٨، ٥١٣، ٥١٢، ٥١٠، ٥٠٠، ٤٩٩، ٤٨٩، ٥٥٧، ٥٤١، ٥٢٨، ٥٢٥

الدر المكنون فى شرح ديوان المجنون؛ ٥٨٦

الدرّ التّظيم؛ ٢٧٢

الذريعه؛ ٣٥١، ٣٥٠

الرجال شيخ طوسي؛ ٤٣٠، ٤٢٨، ٣٦٦، ٥٥٧، ٥٤٣، ٥٢٩

الرسائل التسع (محقق حلي)؛ ٥٥٨، ٣٧٩

الرسائل الرجاليه (سيد شفتي)؛ ٣٨١، ٣٦٦

الرسائل العشر؛ ٥٥٨، ٣٩٩

الزواشح السماويه؛ ٣٢٧، ٦١، ٦٠

الروضه (شاذان بن جبرئيل)؛ ٢٨٢، ١٧٦، ٣٢٤

الروضه البهيه؛ ٤١٩، ٤١٢، ٤٠٩، ٣٨٣، ٥٥٨، ٥٣١، ٥٢١، ٤٦٤

السرائر؛ ٤٥٠، ٤٤٧، ٤٢٦، ٤١٨، ٤١٢، ٤٠٩، ٤٩٣، ٥٠٠، ٥٠٦، ٤٥٢، ٥١٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٥٩

الصراط المستقيم؛ ٢٦٥، ١٧٦، ١٧٤، ١٧٣، ٢٧٨

الطرائف (ابن طاوس)؛ ٢٧٨، ٢٦٥، ١٨٦، ٢٩٣

العشره الكامله في التجويد؛ ٥٨١

العقد النضيد؛ ٣٢٤، ١٧٥

الغيبه (طوسي)؛ ٢٩٣

الفتوحات المكيه؛ ٣٢٤، ٢٥٩

الفرقه الناجيه؛ ٢٩٦

الفضائل شاذان بن جبرئيل؛ ٣٢٤، ٨٣

الفوائد المليه؛ ٥٦١، ٤١٧

ص: ٦٤٥

الفهرست به زبان عربی؛ ۵۷۸

الفهرست (شیخ طوسی)؛ ۴۲۸-۵۲۹، ۴۳۱، ۵۶۱

الفهرست، ملاً حبیب الله بن علی مدد کاشانی؛ ۵۷۵

القاموس المحيط (فیروز آبادی)؛ ۱۰۲

القصیده السینیه فی الأخلاق؛ ۵۹۶

القواعد الربانیه فی باطنیات الأخلاق؛ ۵۸۶

القواعد و الفوائد؛ ۵۶۱، ۴۱۲

القول الفصل فی ان منجزات المریض من الأصل؛ ۵۹۲

الكافی؛ ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۸۵، ۳۸۱، ۴۲۴، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۱۸، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۴۹، ۴۴۵، ۴۴۲، ۴۳۸، ۴۳۳، ۴۳۱، ۴۶۹، ۴۶۷، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۷۱، ۵۰۲، ۵۲۵، ۵۲۰، ۵۱۶، ۵۱۴، ۵۱۰، ۵۰۸، ۵۶۱، ۵۴۲، ۵۳۰، ۵۲۹، ۵۲۷

الكافی (تحقیق غفاری)؛ ۳۰۷، ۱۴۳، ۱۴۲، ۳۱۷

الكشاف؛ ۱۴۷، ۴۸، ۴۴، ۴۱

الكلمات الجذیه؛ ۵۸۶

الکوکب الدری؛ ۲۱

اللاالی العبقریه؛ ۲۱

اللؤامه؛ ۳۲۵

المآثر؛ ۶۰۶

المبسوط؛ ۴۴۶، ۴۲۶، ۴۲۰، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۸۰، ۴۷۸، ۴۶۰، ۴۵۴، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۷، ۵۲۱، ۵۱۳، ۵۰۶، ۵۰۰، ۴۹۳، ۴۹۲، ۵۶۳، ۵۲۳

المجموع (نوی)؛ ۵۴۲، ۵۲۵، ۴۸۹، ۳۸۲، ۵۶۳

المحتضر (حسن بن سلیمان)؛ ۶۹، ۶۵

المختصر (حلي)؛ ١٨٦، ٢٦٥

المختصر النافع؛ ٣٨٧، ٤٢٦، ٥٢٦، ٥٦٣

المراسم؛ ٤٢٦، ٥٦٣

المسائل الحجية به زبان فارسي؛ ٥٧٨

المسائل الناصريات؛ ٥٢٢، ٥٤٧، ٥٦٣، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٤٧

المعارف الالهية؛ ٣٣٥

المعالم في الفقه؛ ٣٨٢، ٤٠٩، ٥١٨، ٥٦٤

المعتبر؛ ٤١٤، ٤٠٨، ٣٩٦، ٣٩١، ٣٨٣، ٤٤٦، ٤٤٣، ٤٤١، ٤٢٧، ٤٢٠، ٤١٦، ٤٩٢، ٤٧٨، ٤٦٢، ٤٦٠، ٤٥٩، ٤٥٣، ٥٠٩، ٥٠١، ٥٠٠، ٤٩٨، ٤٩٤

٥١٠، ٥٦٤، ٥٤٦، ٥٤١، ٥٢٦، ٥٢٣، ٥٢١

المعجم الوسيط؛ ٣٨٨، ٣٨٩، ٤١٦، ٥٦٤

اللمعة الدمشقيه؛ ٥٢١، ٥٦٢

المقاصد العلية؛ ٥٤٨، ٥١٨، ٥١٧، ٤١٩، ٥٦٥

المقالات المخزونه في المناجاة أيضا؛ ٥٨٦

المقام الأسنى في تفسير الأسماء الحسنی؛ ٣٢٥

المقتصر؛ ٤١٤، ٥٦٥

المقنع؛ ٣٩٦، ٤٢٧، ٥٦٥

ص: ٦٤٦

المقنعه؛ ٥٤٥، ٥٠٩، ٤٦٢، ٤٢٦، ٤٠٦، ٥٦٥

الملهمه القدوسيه فى المناجاه؛ ٥٨٦

المناقب خوارزمى؛ ١٧٦، ١٧٥، ١٥٨، ٢٧٨، ٢٧١، ١٧٩

المنظومه فى الأصول؛ ٥٨١

الموجز الحاوى؛ ٥٦٥، ٣٩٩

المهذب البارع؛ ٥٦٦، ٤٢٦، ٣٧٨

النجم الثاقب فى رد هذا الكافر الناصب به زبان فارسى؛ ٥٧٨

النخبه الرفيه فى شرح الدرره البهيه فى؛ ٥٨٦

الاصول

النخبه المجموعه فى المطالب المتفرقه؛ ٥٨٦

النهايه؛ ٣٥٥

الوافى؛ ٥٦٦، ٥٤٣، ٣٨٩، ٣٨٨

الوجيزه در درايه؛ ٣٤٧

الوجيزه فى الكلمات النحويه؛ ٥٨١

اليقين ابن طاووس؛ ٢٥٦، ٢٤٨، ٢١٤، ٩٩

أمالى طوسى؛ ٢٨٧، ٢٨٥، ٢٦٧، ١٧١، ٨٨

انتخاب المسائل؛ ٥٩٩

ايضاح الرياض؛ ٥٩٦

ايضاح الفوائد؛ ٤٥٧، ٤٥٣، ٤٤٣، ٣٩٩، ٥٥٤، ٤٨٥، ٤٧٨

أمالى (شيخ صدوق)؛ ٤٤٥، ٤٣٨، ٤٢٦، ٥٥٤، ٤٦٧

بحار الانوار؛ ١٩٨، ١١٤، ٩٥، ٧٢، ٦١، ٢٧، ٤٣٨، ٤٢٥، ٣٦٢، ٣٢٤، ٢٥٩، ٢١٤، ٥٥٤، ٤٧٠

بدر البلاغه في الخطب؛ ٥٨٦

بشاره المصطفى صلى الله عليه وآله؛ ١٧٦، ١٥٨، ٧٥، ٢٠٥

بوارق القهر في تفسير سورة الدهر؛ ٥٨٤

بهجه الخاطر؛ ٥٥٤، ٤٢٦

بيان الحق و تبيان الصدق؛ ٣٣٣

بيست باب در اسطرلاب؛ ٣٤٧

بينش غرض آفرينش؛ ٢١

بيناكس (فهرست خودنوشت جالينوس)؛ ٥٧٢

تاريخ مدينة دمشق؛ ٣٢٥

تبصره السائر في دعوات المسافر؛ ٥٨٦

تبصره الفقهاء؛ ٤٤١، ٤١٩، ٤٠٨، ٣٩٢، ٥٥٤

تحريرات في الفقه؛ ٥٥٥

تحرير الاحكام؛ ٤٥٨، ٤٥٣، ٤٢٦، ٤٠٨، ٥٠٦، ٤٩٤، ٤٩٣، ٤٩٢، ٤٦٢، ٤٦٠، ٥٥٤، ٥٢٣، ٥٢١

تذكرة الشهداء في مصائب سيد الشهداء؛ ٥٩٨، ٥٩٤

تذكرة الفقهاء؛ ٤٠٨، ٣٩٦، ٣٩١، ٣٨٩، ٤٤٣، ٤٣٧، ٤٢٧، ٤٢٣، ٤١٨، ٤١٤، ٤٥٣، ٤٥٠، ٤٨٧، ٤٨٤، ٤٦٠، ٤٥٥، ٤٩٢، ٥٠٦، ٤٩٩، ٤٩٤

٥١٤، ٥١٣، ٥٣٦، ٥٣٤، ٥٢٥، ٥٢١، ٥٢٠، ٥١٩، ٥٥٥، ٥٤٦، ٥٤٤، ٥٤٢، ٥٤١، ٥٣٩، ٥٣٨

ص: ٦٤٧

ترتيب كتاب العين؛ ٥٥٥، ٤٢٣

تسهيل الأوزان؛ ٥٩٨

تسهيل المسالك إلى المدارك؛ ٥٩٨، ٥٩٢

تشریح الأفلاك؛ ٣٤٧

تشويقات السالكين؛ ٥٩٨، ٥٩٤، ٥٩٣

تعليقات على تمهيد القواعد للشهيد الثاني؛ ٥٨٣

تعليقات على مقدمه الفصول؛ ٥٨٣

تعليقه بر حاشيه خفري؛ ٣٣٣

تعليقه بر حاشيه دواني بر تهذيب؛ ٣٣٣

تعليقه بر حاشيه مير سيد شريف بر شرح عقائد عضدي؛ ٣٣٣

تفسير الصافي؛ ٥٥٥، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٧

تفسير المعاد؛ ٥٩٩

تفسير المعاد؛ ٥٩٩

تفسير بيضاوي؛ ١٤٧

تفسير سوره انا أعطيناك الكوثر؛ ٥٩٩

تفسير سوره الملك؛ ٥٨٤

تفسير سوره انا فتحنا؛ ٥٩٨، ٥٨٤

تفسير سوره توحيد؛ ٥٩٩، ٥٨٤

تفسير عياشي؛ ٥٥٥، ٥١٦، ٤٢٨، ٣٨٤

تفسير فارسي على سوره الجمعه؛ ٥٨٤

تفسير فرات الكوفى؛ ٢١٢

تفسير كنز الدقائق؛ ٤٢٦، ٥٥٥

تفسير مجد البيان؛ ٢٩، ٦٠٠

تقدم نماز زيارت؛ ٣٣٣، ٣٣١، ٢٧

تقويم الايمان؛ ٣١، ٢٠

تكميل أمل الامل؛ ٦٠٥

تمهيد القواعد؛ ٢٢

تنبيهات الغافلين؛ ٥٩٧، ٥٩٤، ٥٩٣، ٥٩٠، ٥٩٨

توضيح البيان فى تسهيل الأوزان؛ ٥٩١

توضيح السبل؛ ٥٨٥

تهذيب الاحكام؛ ٣٩٥، ٣٩٢، ٣٨٥، ٣٨٣، ٤٢٠، ٤١٨، ٤١٧، ٤١٥، ٤١٠، ٤٠٩، ٤٢٤، ٤٢٢، ٤٢٨-٤٢٦، ٤٢٥-٤٣١، ٤٤١، ٤٣٧، ٤٣٤، ٤٣٣

٥١٩، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٥٢، ٥٥٥، ٤٥٧، ٤٦٧، ٤٩٠، ٥٠٢، ٥٠٧، ٥١٠، ٤٤٢، ٤٤٥

ثقوب الشهاب فى رجم المرتاب؛ ٣٣٣

جالينوس فى صناعه الطب؛ ٥٧٣

جامع الأخبار (سبزوارى)؛ ٦٩

جامع البيان؛ ٣٧، ٤٦

جامع المقاصد؛ ٤٢٥، ٤١٩، ٤٠٨، ٣٩٩، ٤٩٣، ٤٨٥، ٤٧٩، ٤٧٨، ٤٥٦، ٤٥٣، ٥١٨، ٥٠٥، ٤٩٩، ٤٩٧، ٤٩٥، ٥٢١-٥٥٦، ٥٤٧، ٥٣٩، ٥٢٣

جامع عباسى؛ ٣٤٨، ٣٤٧

جذبه الحقيقه شرح دعال كميل؛ ٥٨٤

جرح و تعديل؛ ١٦٢

جمل نواهى فى شرح حديث المناهى؛ ٥٩١

جمله من الأشعار المتفرقة؛ ٥٩٦

جنه الأمان الواقيه و جنّه الايمان الباقيه معروف به المصباح؛ ٣٢٥

ص: ٦٤٨

جنه الحوادث في شرح زياره الوارث؛ ٥٩٢

جواب سوالات خواجه نصير از شمس الدين خسرو شاهي؛ ٣٣٣

جوامع الجامع؛ ٤٢٦، ٥٢٨، ٥٥٦

جواهر الكلام؛ ٥٠٣، ٤٨٧، ٣٦٩، ٣٨٩، ٥٥٦، ٥٢٦، ٥١٧

چهل حديث؛ ١٦٢

حاشيه خضري بر شرح جديد تجريد قوشجي؛ ٣٣٣

حاشيه دواني بر تهذيب؛ ٣٣٣

حاشيه مير سيد شريف بن شرح عقائد

عضدي؛ ٣٣٣

حاشيه القواعد (شهيد اول)؛ ٤١٢

حاشيه على شرح القطر و هذه الكتب مما الفته قبل البلوغ؛ ٥٨١

حاشيه على مختلف الشيعه؛ ٣٤٩

حاشيه على من لا يحضره الفقيه؛ ٣٤٩

حبل المتين؛ ٣٤٨

حديثه الجمل؛ ٥٨١

حظيره الانس؛ ٣٣٣

حقايق النحو في تطبيق مسائل النحو على المطالب العرفانيه؛ ٥٨١

حكم المواعظ؛ ٥٨٦

حكمت خاقانيه؛ ٢١

حكيم استرآباد؛ ٢٠

حواشی بر رساله آقا باقر؛ ۵۹۸

حواشی بر رساله زینه العباد؛ ۵۹۷

حواشی بر رساله شیخ جعفر شوشتری؛ ۵۹۸

حواشی بر رساله مجمع المسائل؛ ۵۹۸

حواشی بر شر هدايه ميبدی؛ ۳۳۴

حواشی بر کافی؛ ۳۳۴

حواشی بر من لا يحضره الفقيه؛ ۳۳۴

خصال صدوق؛ ۲۸۴، ۲۰۰

خلاصه الحساب؛ ۳۴۷

دابه الارض؛ ۲۸، ۳۳

دافع البليه؛ ۲۲

دانشمندان و بزرگان اصفهان؛ ۳۲، ۲۴، ۲۳، ۳۴۶، ۳۳۳

در محضر بهجت؛ ۱۷، ۱۸

دره الدرر فی تفسیر سوره الكوثر؛ ۵۹۷

دره اللاهوت فی المطالب العرفانيه؛ ۵۸۶

دعائم الاسلام؛ ۵۵۷، ۴۳۹، ۴۱۰، ۳۹۴

دفتر پنجم میراث حوزه اصفهان؛ ۶۰۲

دیوان شمس مغربی؛ ۳۰۴

ذخیره المعاد؛ ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۵، ۳۹۱، ۵۱۲، ۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۳، ۴۵۴، ۴۵۱، ۵۵۷، ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۲

ذریعه الاستغناء فی تحقیق مسئله الغناء؛ ۵۹۵

ذريعه المعاد في الفضائل؛ ٥٨٩، ٥٩٨

ذكري الشيعة؛ ٣٩٩، ٣٩٠، ٣٦٤، ٣٤٠، ٣٤٩، ٣٤٤، ٣٤٢، ٣١٦، ٣١٥، ٣٠٨، ٣٥٨، ٣٥٤، ٣٥٢-٣٦٢، ٣٦٠، ٣٥٩

ص: ٦٤٩

راه نمای پژوهش؛ ۲۱،۳۱

رجال اصفهان؛ ۲۱،۲۴،۲۵،۳۱

رجال نجاشی؛ ۵۲۹،۵۴۳،۵۵۷، ۳۸۰، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۴

رساله احکام المیاه؛ ۴۰۵

رساله انتخاب المسائل؛ ۵۹۷

رساله ای در اصول اعتقادات؛ ۳۳۴

رساله ای در اعیاد شرعیه؛ ۵۹۸

رساله ای در اقوال دابّه الارض؛ ۲۷، ۳۳۴

رساله ای در دیباچه آینه حق؛ ۳۳۴

رساله ای در رجعت ائمه؛ ۵۹۸

رساله ای در نجاست خمر؛ ۳۳۴

رساله ای در نسب معاویه؛ ۳۳۴

رساله ای در وقف کفران؛ ۳۳۴

رساله تقدم نماز زیارت؛ ۲۸

رساله تقلید؛ ۵۹۸

رساله مسائل الأحکام؛ ۵۹۸

رساله هفت استفتاء فقهی؛ ۲۸، ۳۴۷، ۳۵۲

رساله رجعت؛ ۵۹۹

رساله مرآه العاشقين؛ ٢٢

رساله آداب التجاره؛ ٥٩٩

رساله القبله؛ ٣٥٠

رساله الكر؛ ٣٥٠

رساله فارسيه در آداب روز جمعه؛ ٥٩١

رساله فارسيه فى أفعال الحج؛ ٥٨٦

رساله فارسيه فى أفعال الصلوه؛ ٥٨٨

رساله فارسيه فى الارث؛ ٥٩٥

رساله فارسيه فى الرجعه؛ ٥٨٩

رساله فارسيه فى الرضاع؛ ٥٩٥

رساله فارسيه فى الشكيات و السهويات؛ ٥٨٨

رساله فارسيه فى القصاص و الديات؛ ٥٩٥

رساله فارسيه فى المكاسب و المتاجر؛ ٥٩٥

رساله فارسيه فى خواص الأسماء الحسنى؛ ٥٩٥

رساله فارسيه فى مسائل الإجتهد و التقليد؛ ٥٨٨

رساله فى احكام سجود التلاوه؛ ٣٥٠

رساله فى استحباب السوره؛ ٣٥٠

رساله فى اصطلاحات اهل الجفر؛ ٥٨٥

رساله فى التيمم؛ ٥٨٧

رساله فى الرد على البايه؛ ٥٨٦

رساله فى الرد عليهم مسامه برجم الشياطين فى الرد الملاعين؛ ٥٨٦

رساله فى الشكيات؛ ٥٨٧

رساله فى المعاطاه؛ ٥٩٥

رساله فى المواريث؛ ٣٤٩

رساله فى تحقيق حكم العصير؛ ٥٨٧

رساله فى حجيه الظن؛ ٥٨٧

رساله فى ذبائح اهل الكتاب؛ ٣٥٠

ص: ٦٥٠

زاد المسير؛ ۴۸، ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۴۱

زبدہ الاصول؛ ۳۴۷

زندگی نامه علامه مجلسی؛ ۳۱، ۲۰، ۱۹

ساقی نامه فی الأخلاق؛ ۵۹۸، ۵۹۳

ساقی نامه فی مدح امیر المؤمنین علیه السلام؛ ۵۹۸

ساقی نامه فی مدح علی علیه السلام؛ ۵۹۳

ساء المقال؛ ۵۵۹، ۳۹۳

ستاره ای از شرق؛ ۳۲، ۲۳

سحر بابل و سجع البلابل؛ ۶۰۸، ۶۰۷

سنن ترمذی؛ ۳۲۵

سیاده الاشراف؛ ۳۳۴

سیمایی از شیخ بهایی در آئینه آثار؛ ۳۴۸

شرايع الاسلام؛ ۴۷۸، ۴۲۶، ۳۷۸، ۳۷۷، ۵۵۹، ۵۳۲، ۵۲۰، ۵۰۶

شرح اثنی عشریه شیخ بهائی؛ ۳۳۴

شرح اثنی عشریه صاحب معالم؛ ۳۴۹

شرح اشعار اول جذوات؛ ۳۳۴

شرح الأخبار قاضی نعمان؛ ۱۷۴

شرح الأربعین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام؛ ۵۹۳

شرح الايقاضات مير داماد در مسأله حدوث؛ ۳۳۴

شرح الخطبه الشقشقيه؛ ۵۸۴

شرح الفرائض النصيريه؛ ٣٤٩

شرح اللغز؛ ٥٩١

شرح المقاصد (تفتازاني)؛ ٣٢٤

شرح برهان شفاء؛ ٣٣٤

ص: ٦٥١

شرح تائبيه ابن فارض؛ ٢٢

شرح جمل العلم و العمل؛ ٥٥٩، ٤٠٨

شرح خطبه متقين؛ ٣١٠، ٣١٩، ٣٢٣

شرح خطبه البيان؛ ٢٧، ٢٩، ٤٩، ٥١

شرح خواص الأسماء؛ ٥٩٩

شرح دعاء الصباح؛ ٥٨٤

شرح دعاء صنمى قریش؛ ٥٨٥

شرح زیاره العاشورا؛ ٣٣١، ٣٤٦

شرح سؤال و جواب رأس الجالوت و امام رضا عليه السلام به زبان عربی؛ ٥٧٨

شرح عربی علی دعاء عدیله؛ ٥٨٥

شرح علی الجوشن الصغیر؛ ٥٨٥

شرح علی الخمسه عشر من مناجات السجاد علیه السلام؛ ٥٨٥

شرح علی القصاص و الديات من المفاتيح؛ ٥٨٦

شرح علی دعاء السحر؛ ٥٨٥

شرح علی زیاره عاشوراء؛ ٥٩٤

شرح علی شرح الباب الحادى عشر مسمى بشمس المشارق؛ ٥٨٥

شرح فارسى بر قصیده مخمسه شیخ زین الدین در مرثیة حسین بن علی علیه السلام؛ ٥٩٦، ٥٩٨

شرح فارسى علی العدیله مسمى بعقائد الإیمان؛ ٥٨٥

شرح فصول قیصرى؛ ٢٢

شرح قاطیغوریاس شفاء؛ ٣٣٤

شرح قبسات؛ ٣٨، ٣٣٤، ٣٤٦

شرح قصيده السيد اسماعيل الحميرى؛ ٥٩٢

شرح قصيده الفرزدق؛ ٥٩٢

شرح كتاب الطلاق من مفاتيح الشرايع؛ ٥٧٨

شرح لاميه العجم؛ ٥٩٢

شرح منازل السائرين؛ ٣٢٠

شرح نهج البلاغه (ابن أبى الحديد)؛ ٦٧، ٣٢٥، ٣٠٣

شعل الفؤاد؛ ٥٨٦

شكايت نامه؛ ٥٩٧

شهاب المؤمنين فى رجم الشياطين المبتدعين؛ ٣٣٤

صراط الرشاد فى الأخلاق؛ ٥٨٧

صواعق الرحمن؛ در ردّ بر يهود؛ ٣٣٤

عروه الوثقى يا مفتاح الشفاء؛ ٣٣٥

عقائد الإيمان؛ ٥٩٨

عقد الجواهر المتعلقة بكتاب التجريد الزاخر؛ ٣٣٥

علل الشرائع؛ ٢٠٥، ١٩٠

عمده القارى؛ ٣٢٨

عنايات الاخيار؛ ٣٣٥

عوالى اللالى؛ ٣٠٣، ٦٧، ٦٢، ٦١، ٦٠، ٥٥٩، ٤٦٦، ٣٩٢

عيون اخبار؛ ٤٣

عيون اخبار الرضا؛ ٢٠٥، ٢٤١، ٢٦٢، ١٩٠، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٠

عيون الأبناء؛ ٥٧٣

ص: ٦٥٢

عيون الحكم و المواعظ؛ ٣٢٤

غايه المرام (بحراني)؛ ٦٥، ٢١٤

غرر الحكم (آمدی)؛ ٣٢٤

غنائم الايام؛ ٤٥٢، ٤٣٧، ٤٢٦، ٤١٦، ٣٩٢، ٥٤٢، ٤٥٤-٥٦٠

غنيه النزوع؛ ٣٩٦، ٣٩١، ٣٨٩، ٣٤٦، ٣٤٠، ٤٤٧، ٤٤٤، ٤٣٨، ٤٢٦، ٤١٤، ٤٠٨، ٥١٠، ٥٠٦، ٤٨٠، ٤٦٤، ٤٥٤، ٤٥٠، ٥٦٠، ٥٤١

فتح القدير؛ ٣٦، ٤٥، ٤٨

فتح الباری؛ ٣٢٨

فرهنگ بزرگ سخن؛ ١٨٦، ٢٨١

فرهنگ مأثورات متون عرفانی؛ ٥٩، ٥٧، ٦١

فضائل الصّحابه؛ ١٨١

فضائل و آداب اعياد شرعيه؛ ٥٧٨

فضيحه اللئام في الرد على من ابدع في الاسلام؛ ٥٨٦

فقه الرضا؛ ٥٦٠، ٣٩٤، ٣٦٦

فوائد الصمديه؛ ٣٤٧

فوائد رضويه؛ ٣١، ٢٤، ٢١

فهرس التراث؛ ٥٩١، ٣٢٥

فهرست ابو الفتح عثمان ابن جني؛ ٥٧٤

فهرست ابو الفتح كراچكي؛ ٥٧٤

فهرست أبو موسى جابر بن حيان؛ ٥٧٤

فهرست أحمد بن علي نجاشي؛ ٥٧٤

فهرست جالینوس؛ ۵۷۴

فهرست دانشگاه تهران؛ ۵۷۳، ۳۵۲

فهرست عبدان اسماعیلی؛ ۵۷۴

فهرست عین القضاء همدانی؛ ۵۷۴

فهرست ابن طاووس؛ ۵۷۴

فهرست فخر الدین طریحی؛ ۵۷۴

فهرست فیض کاشانی؛ ۱۹

فهرست کتاب های رازی؛ ۵۷۴

فهرست کتب چاپ سنگی سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ ۵۸۹

فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان؛ ۳۳۵، ۳۴۶

فهرست ابن جنید اسکافی؛ ۵۷۴

فهرست محمد بن حسن طوسی؛ ۵۷۴

فهرست محمد بن علی بن محمد جرجانی؛ ۵۷۴

فهرست فیض کاشانی؛ ۵۷۴

فهرست حزین لاهیجی؛ ۵۷۴

فهرست محیی الدین عربی؛ ۵۷۴

فهرست مدرسه سلطانی کاشان؛ ۵۸۶

فهرست مدرسه سلطانی کاشان؛ ۵۹۱

فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی؛ ۳۵۱، ۳۵۲

فهرست نسخه های خطی مدرسه نمازی خوی؛ ۳۵۳

فهرسه الأمثال؛ ٥٨٣

فيض القدير؛ ٤١

قاموس الرجال؛ ٣٩٣، ٥٤١

ص: ٤٥٣

قاموس المحيط؛ ٥٢٧، ٥١٢، ٣٨٣، ٣٨١، ٥٦١، ٥٤٩، ٥٤٤، ٥٤٣

قبس المقتبس في شرح: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ ٥٨٧

قبيله عالمان دين؛ ٦٠١

قصيده در مدح صاحب الزمان؛ ٥٧٨

قصيده في الاشتياق الى الموت؛ ٥٧٨

قصيده في المرثيه به زبان عربي؛ ٥٧٨

قصيده في ذم الدنيا به زبان عربي؛ ٥٧٨

قصيده في ذم هذا الزمان و الاستغائه بصاحب الزمان؛ ٥٩٧

قصيده في طلب العلم و آدابه؛ ٥٧٨

قصيده في مرثيه الحسين؛ ٥٩٧

قصيده في مرثيه على نحو قصيده امرء القيس؛ ٥٧٨

قصيده مخمسه في مراثي الحسين عليه السلام؛ ٥٩٧

قواعد الاحكام؛ ٤٢٦، ٤١٨، ٤٠٨، ٣٩٩، ٤٨٧، ٤٨٤، ٤٧٨، ٤٦٠، ٤٥٣، ٤٤٦، ٤٩٢-٥٦١، ٥٢٣، ٥٢١، ٤٩٧، ٤٩٤

قواميس الدرر في مطالب متفرقه؛ ٥٨٧

كتاب الرباعيات؛ ٥٩٨

كتاب الرباعيات؛ ٥٩٤

كتابشناسی حاج محمد ابراهيم كلباسی؛ ٥٦٩، ٢٢، ٣٢، ٢١

كتابشناسی ملا حبيب الله كاشانی؛ ٢٨

كتاب في استدراك ما بقى من كتب جالينوس؛ ٥٧٣

كحل الأبصار؛ ٣٣٥

كشف الاسرار؛ ٤٢،٤٤،٤٦

كشف الالتباس؛ ٣٩٦،٤٤١،٥٦٢

كشف الحجب و الاستار؛ ٣٥٠

كشف الحقايق؛ ٣٣٥

كشف الخفاء؛ ٣٠٣

كشف الظنون؛ ١٤٧

كشف الغمه؛ ١٨٠، ١٧٦، ١٦٢، ٦٥، ٦٩، ٢٧٢، ٢٧٨، ١٨٤، ١٨٦

كشف اللثام؛ ٣٩٦، ٣٩٠، ٣٨٧، ٢٤، ٢١، ٤٢٦، ٤٢٢، ٤١٦، ٤٠٨، ٤٠٦، ٣٩٩، ٤٨٤، ٤٦٤، ٤٦٢، ٤٤٤، ٤٤٣، ٤٢٧، ٥١٨، ٥٠٩، ٤٩٧، ٤٩٥، ٤٨٧-

٥٢٠، ٥٦٢، ٥٤٢، ٥٤١، ٥٢٥

كشف اليقين؛ ٢١٤، ١٨٠، ٦٥

كفايت الطالب؛ ١٦٢

كفايه الاحكام؛ ٤٦٢، ٤٢٦، ٤١٥، ٤١٤، ٥٦٢، ٥١٤

كمال الدين؛ ٢٣٦، ٢١١، ٢١٠، ١٩٧، ١٩٠

كنز العرفان؛ ٤٠٨، ٤٠٧، ٥٦٢

كنز الفوائد كراچكى؛ ٢١٤

گلزار اسرار؛ ٥٩٨، ٥٩٣

گنجور و برنامه او؛ ٥٧٣، ٥٧٢، ٥٧١

گوهر مقصود در وفای به عهد؛ ٥٩٨، ٥٩٣

لباب الفكر فى المنطق؛ ٥٨٢

لبال الألقاب فى ألقاب الأطباء؛ ٥٩٨، ٥٩٦

لب النظر فى المنطق أيضا؛ ٥٨٢

ص: ٦٥٤

لسان العرب؛ ٥٢٤، ٥٢٣، ٣٨٢

لطائف غيبية؛ ٣٤٦

لطائف غيبى؛ ٣٣٥

لمعات (شيخ العارفين)؛ ٦٢

لوامع ربّاني؛ ٣٣٥

مائه منقيه ابن شاذان؛ ١٦٩، ١٠١، ٧٥، ٢٢٠، ٢١٤، ٢١٢، ١٧٩، ١٧٥، ١٧٢، ٢٣٠، ٢٢٩، ٢٢٧، ٢٢٦، ٢٢٥، ٢٢٤، ٢٨٨، ٢٨٣، ٢٣٩، ٢٣٣، ٢٣٢، ٣٠٢، ٢٩٠

مثنوى (تصحیح نیکلسون)؛ ٦٠

مجالس الأبرار فى فضائل آل محمد صلّى الله عليه وآله؛ ٥٩١

مجالسى در مصائب امام حسين عليه السلام و يارانش؛ ٥٧٨

مجله تراثنا؛ ٥٩٧

مجله حوزة؛ ٢٥

مجمع البحرين؛ ٥٤٥، ٥٤٣، ٥٠٤، ٤٠٧، ٥٦٣، ٥٤٩

مجمع البيان؛ ٤٢٨، ٤٦٦، ٤٥، ٤٠، ٣٥، ٥٦٣، ٥٥٥، ٥٥١، ٥٤٣

مجمع الحواشى على شرح اللمعة؛ ٥٩٦

مجمع الفوائد و البرهان؛ ٤٤١، ٤١٤، ٣٩٢، ٥٦٢، ٥٥١، ٥٤٠، ٥٣٩، ٥٠٢، ٤٧٨

مجموعه آثار شيخ محمود شبستري؛ ٣١٢

مجموعه مقالات همایش فاضل سراب؛ ٣١، ٢٠

محاسبه النفس (ابن طائوس)؛ ٣٢٤

مختلف الشيعة؛ ٤٣٢، ٤٢٩، ٤٢٦، ٣٩٢، ٤٨٩، ٤٥٣، ٤٤٦، ٤٤٢، ٤٤١، ٤٣٣، ٥٦٢، ٥٤٦، ٥٣٤، ٥٣٢، ٥١٨، ٤٩٩

مدارك الاحكام؛ ٣٨٧، ٣٨٤، ٣٨٢، ٣٧٩، ٤٣٣، ٤١٩، ٤١٦، ٤١٤، ٤١٢، ٤٠٢، ٤٣٧-٤٥٥، ٤٥٤، ٤٤٦، ٤٤٤، ٤٣٩، ٤٧٨، ٤٧٧، ٤٦٩، ٤٥٧، ٤٩٣، ٤٨٢، ٥٢٣، ٥١٨، ٥١٤، ٥١٣، ٥٠٩، ٤٩٧، ٥٦٣، ٥٤٢، ٥٤١، ٥٣٩، ٥٣٧، ٥٢٧، ٥٢٥

مدينه المعاجز؛ ٣٢٤، ٢١٤

مراحل الأصحاب في تحقيق مسئلة الإستصحاب؛ ٥٩٦

مسائل الأحكام في المسائل العمليه؛ ٥٨٨

مسائل الأفعال في أفعال الصلوه؛ ٥٨٦

مسالك الافهام؛ ٤١٤، ٤٠٩، ٤٠٥، ٣٧٨، ٥٦٣، ٥٢١، ٤٧٨، ٤٤٤، ٤١٩

مستدرک الوسائل؛ ٤٣٠، ٣٩٤، ٣٦٦، ٣٢٤، ٥٦٤

مستقصى المدارك؛ ٥٨٩

مستند الشيعة؛ ٥٦٤، ٥٠١، ٤٠٨، ٣٩٩

مسند(احمد بن حنبل)؛ ٦٦

مشارع الاحكام؛ ٢٨

مشارع الاحكام؛ ٣٧١، ٣٦٨، ٣٦١، ٢٨، ٣٧٢

مشارك الشموس؛ ٤٥٣، ٤٤٣، ٤٣٨، ٣٩٢، ٤٩١، ٤٨٧، ٤٧٩، ٤٧٧، ٤٦٠، ٤٥٨، ٥٦٤، ٥٤٩، ٥٤٨، ٥٤٠، ٥٠٥، ٥٠٣، ٤٩٧

ص: ٦٥٥

مشارك انوار اليقين؛ ٨٠

مشرق الشمسين؛ ٣٤٨، ٣٤٩

مصايح الاحكام؛ ٣٩٩، ٣٩٧، ٣٩٦، ٣٩١، ٥٦٤، ٤٠٨

مصايح الدجى، شرح سيوطى فى النحو؛ ٥٨١

مصايح الصائمين فى آداب الصوم؛ ٥٩١، ٥٩٨

مصايح الظلام فى النحو؛ ٥٨١

مصايح القدس و قناديل الانس؛ ٣٣٥

مصاعد الصلاح؛ ٥٨٤

مصباح المجتهد؛ ٣٤٤، ٣٤٣، ٣٤٢، ٣٤١، ٣٤٦، ٣٤٥

مصقل الصفا؛ ٣٣٥، ٣٤٦

معارج الوصول؛ ٣٢٥

معانى الأخبار؛ ٣٢٢، ٢٨٢

معتمد الشيعه؛ ٥٦٤، ٥٠٧، ٤٢٦

معجم مطبوعات العربيه فى ايران؛ ٥٨١، ٥٩٧، ٥٩٦، ٥٩١

معراج العارفين؛ ٣٣٥

مغانم المجتهدين فى حكم صلوه الجمعه و العيدين فى زمان الغيبه؛ ٥٩٨، ٥٨٨

مفاتيح الشرايع؛ ٤٩٩، ٤٦٢، ٤١٥، ٤١٤، ٥٦٥، ٥١١

مفاتيح الغيب؛ ٤٨، ٣٤

مفتاح السعادات فى الدعوات؛ ٥٩٤

مفتاح الكرامه؛ ٤٩٧، ٤٩٤، ٤٩٣، ٤٧٨، ٥٦٥، ٥١٣، ٥١٢، ٥٠٧، ٤٩٩

مقاله فى امتناع الزوج عن مطلق الاستمتاع؛ ٣٥٠

مقاله فيما لا تتم به الصلاه من الحرير؛ ٣٥٠

مقتل الحسين؛ ٢٢٢

مقدمه التعليم و التعلم؛ ٥٨٧

مقدمه السلوك فى اصطلاحات الصوفيه؛ ٥٨٦

مكارم الآثار؛ ٦٠٧

ملا حبيب الله شريف كاشانى (عبد الله موحدى)؛ ٥٧٠

منازل السائرين؛ ٣٢٣، ٣٢٠

مناقب ابن شهر آشوب؛ ٨٩

مناقب ال ابى طالب؛ ١٧٣، ١٦٦، ١٦٢، ٢٧٨، ٢١٢، ١٧٧

مناقب اهل البيت عليهم السلام؛ ١٨١، ٦٦

مناقب على بن ابى طالب؛ ٦٥

مناهج الأخيار؛ ٣٣٥

منبر الوسيله (دهكردى)؛ ٣٢، ٢٤

منتخب الأمثال؛ ٥٩٧، ٥٨٣

منتخب القواعد؛ ٥٨٩

منتخب القواميس؛ ٥٩٨

منتخب القوانين؛ ٥٨١

منتخب المسائل فى المسائل العمليه؛ ٥٨٨

منتخب المقالات فى كتاب المقالات؛ ٥٩٦

منتخب من درّه الغواص؛ ٥٩٧

ص: ٦٥٦

منتقد المنافع فى شرح النافع؛ ٥٦٥، ٣٨٢، ٥٨٨

منتهى المطب؛ ٣٩٢، ٣٩١، ٣٨٩، ٣٧٩، ٤٢٧، ٤١٩، ٤١٨، ٤١٦، ٤٠٨، ٣٩٦، ٤٥١، ٤٤٦، ٤٤٤، ٤٤٣، ٤٣٧، ٤٣٥، ٤٦٤، ٤٦٢، ٤٦٠، ٤٥٨، ٤٥٣، ٤٨٧، ٥١٣، ٥١٢، ٥١٠، ٥٠٧، ٤٩٧، ٤٨٩، ٥٦٥، ٥٣٤، ٥٢٧، ٥٢٦، ٥٢٣، ٥٢٠، ٥١٩

منتهى المقال؛ ٥٦٥، ٥٢٩

منظومه اصول دين؛ ٥٩٩، ٥٨٢

منظومه اصول فقه؛ ٥٩٩

منظومه علم درايه؛ ٥٩٩

منظومه علم مناظره؛ ٥٩٩، ٥٨٢

منظومه فى الأصول مسماه بمنيه الوصول؛ ٥٨٢

منظومه فى الدرايه؛ ٥٨٢

منظومه فى الصرف؛ ٥٨٢

منظومه فى الفقه مسماه بزیده المقال؛ ٥٨١

منظومه فى النحو؛ ٥٨١

منظومه فى النحو مسماه بدرّه الجمان؛ ٥٨١

منظومه فى علم البيان؛ ٥٨٣

منظومه فى فن البديع مسماه بزهره الربيع؛ ٥٨٣

من لا يحضره الفقيه؛ ٣٤٦، ٣٤١، ٢٩٩، ٤٦٧، ٤٤٢، ٤٣٦، ٤٣٤، ٤٢٣، ٣٥٧، ٥٦٠، ٥١٩، ٥١٦، ٥٠٨، ٥٠١

منهاج الصحه؛ ٣٣٥

منهاج الكرامه (علامه حلى)؛ ١٧٦

منهاج صفوى؛ ٣٣٥

منهج الصادقين؛ ٤٢،٤٧

موسوعه الامام على بن ابيطالب؛ ٦٥

ميراث حوزة اصفهان؛ ٢٢،٣١،٤٠،٥

نبراس الضياء و تسواء السواء؛ ٢٠،٣١

نخبه الأمثال؛ ٥٨٣

نخبه البيان في علم البيان؛ ٥٨٢

نخبه المصائب؛ ٥٩٤،٥٩٨

نشریه نسخه های خطی؛ ٥٩١

نصیحت نامه؛ ٥٩٧

نظر فقه الادب؛ ٣٨٤،٥٥٦

نظم الأمثال؛ ٥٨٣

نظم درر السّمطين؛ ٦٥،٣٢٥

نفحات الأئس؛ ٣١٩

نفحات اللاهوتیه فی العشرات البهائیه؛ ٣٣٥

نقباء البشر؛ ٦٠٥

ص: ٦٥٧

۶۰۰ نکته در محضر بهجت؛ ۱۹،۲۰

نور البراهین؛ ۶۰

نهایه الاحکام؛ ۴۵۳، ۴۵۰، ۴۴۱، ۴۱۸، ۵۲۱، ۵۲۰، ۵۱۳، ۴۷۸، ۴۶۲، ۴۵۸، ۵۶۶، ۵۳۴

نهج الایمان؛ ۱۶۶

نهج البلاغه (ترجمه شهیدی)؛ ۳۲۸

وسائل الشیعه؛ ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۶۶، ۳۲۴، ۴۷۱، ۴۶۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۱۷، ۳۹۷

۴۹۳، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۶۶

وسیله الاخوان؛ ۵۸۸، ۵۹۸

وسیله المتعبّدين؛ ۱۶۲

وسیله المعاد؛ ۵۹۹

وسیله المعاد فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله؛ ۵۸۹

وصیّه نافعہ شهید ثانی؛ ۳۲۴

هدایه الضبط فی علم الخط؛ ۵۸۲

ینایع الموده (قندوزی)؛ ۱۷۶، ۶۵

ص: ۶۵۸

آستان قدس رضوی؛ ۱۹

اصفهان؛ ۳۳۳، ۶۷، ۵۱، ۲۷، ۲۶، ۲۳، ۵۶۶، ۵۶۱، ۳۷۲، ۳۶۳، ۳۴۶، ۳۳۵، ۶۰۵، ۶۰۴

انتشارات دانشگاه اصفهان؛ ۳۱

انتشارات گلها؛ ۳۱

اهواز؛ ۴۲۸

ایران؛ ۱۷

ایران کیف؛ ۳۶۳

بحر عمان؛ ۳۰۲

بحرین؛ ۵۴۹

بروجرد؛ ۳۷۰

بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی؛ ۴۶، ۳۴۸

بنیاد فرهنگی امام المهدی؛ ۵۵۴

بهبهان؛ ۵۴۹

بیت العمور؛ ۱۷۰، ۱۶۹

بیروت؛ ۵۶۰، ۵۵۷، ۵۵۴، ۵۵۳، ۴۷، ۴۶، ۵۹۲

تهران؛ ۵۵۳، ۴۹، ۴۸، ۳۱، ۲۶، ۱۹-۵۵۶، ۵۷۷، ۵۷۳، ۵۶۷، ۵۶۶، ۵۶۳، ۵۶۰، ۵۸۹، ۵۸۵، ۵۸۲-۵۹۶، ۵۹۴، ۵۹۱، ۶۰۱، ۵۹۷

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۳۶۷

جامعه طهران-دانشگاه تهران

حرم شاه چراغ؛ ۵۴۹

حسينه آيت الله امامي كاشاني؛ ٥٨٧؛

خوزستان؛ ٢٦؛

دار ابن كثير؛ ٤٨؛

دار احياء التراث العربي؛ ٥٥٨، ٥٥٤، ٤٨، ٥٦٢، ٥٥٩؛

دار الاحياء العلوم الاسلاميه؛ ٥٦٠؛

دار الأضواء؛ ١٧٣، ١٦٢، ٨٩، ٦٩، ٦٥، ٢٧٢، ١٨٦، ١٨٤، ١٨٠، ١٧٧، ١٧٦، ٥٦٥، ٥٥٧، ٥٥٤، ٢٧٨؛

دار التعارف؛ ٥٥٣؛

ص: ٦٥٩؛

دار الجليل؛ ۵۶۶

دار الجيل؛ ۵۶۱

دار الحديث؛ ۵۵۸، ۵۵۷، ۳۲۷، ۳۲۴، ۶۱، ۵۶۰

دار العلم للملايين؛ ۵۵۹

دار العلوم للتحقيق و النشر؛ ۵۹۲

دار الفكر؛ ۵۵۹، ۵۵۴، ۳۲۵، ۱۰۲، ۴۶، ۵۶۳، ۵۶۲

دار القرآن الكريم؛ ۵۵۸

دار الكتاب عربي؛ ۴۸

دار الكتب الاسلاميه-نشر اسلاميه

دار الكتب العلميه؛ ۵۶۲، ۵۵۶، ۴۹

دار الكتب اللبناني؛ ۵۵۷

دار الكلم الطيب؛ ۴۸

دار المرتضى؛ ۵۶۲

دار المعارف؛ ۵۵۷

دار المعرفه؛ ۴۸

دار النهضه؛ ۴۹

دار الهادي؛ ۵۶۴

دار جلال الدين؛ ۵۹۴، ۵۹۲

دانشگاه تهران؛ ۵۷۳، ۵۶۲، ۵۵۶، ۳۲، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۷۷

دانشگاه کاشان؛ ۵۹۵

دانشگاه مشهد؛ ۵۵۹

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم؛ ۵۵۳، ۳۲-۵۶۵، ۵۶۳

دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۵۶۳

دمشق؛ ۴۸

سازمان مدارك فرهنگي انقلاب اسلامي؛ ۵۸۹

سدره المنتهي؛ ۲۶۶، ۲۶۷

سيستان و بلوچستان؛ ۲۶

شرکت چاپ و نشر بين الملل؛ ۵۶۷

شرکت نسبي کانون کتاب؛ ۵۹۰

صفا و مروه؛ ۱۷۶

طائف؛ ۳۷، ۴۳

طور سينا؛ ۲۱۰، ۲۵۷، ۲۵۹

عراق؛ ۳۷۱، ۳۷۰

فراة؛ ۲۲۴

فرانسه؛ ۱۷

قبرستان پشت افروز کاشان؛ ۵۷۰

قم؛ ۵۵۳، ۴۲۸، ۳۴۶، ۳۳۲، ۲۶-۵۶۷، ۵۸۳، ۵۷۶، ۵۷۰-۵۹۲، ۵۹۱، ۵۸۹

کاشان؛ ۵۸۱، ۵۷۷، ۵۷۰-۵۹۷

ص: ۶۶۰

کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم-مکتبه آیه الله المرعشی

کتابخانه ملا حبیب الله شریف کاشانی؛ ۵۸۱-۵۹۷

کتابخانه ی ملا ملی مالک؛ ۵۰

کتابخانه آیت الله گلپایگانی؛ ۵۸۱

کتابخانه ارشاد اسلامی کاشان؛ ۵۸۶

کتابخانه ایا صوفیا؛ ۵۷۳

کتابخانه شهید محمد حسین شریعتی؛ ۵۹۳

کتابخانه مرکزی تبریز؛ ۵۸۵

کتابفروشی علمی؛ ۴۷

کربلا؛ ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۵، ۳۲۵

کردستان؛ ۲۶

کعبه؛ ۲۸۵، ۲۱۱، ۲۱۰، ۴۲۸۱، ۳۶

کفعم؛ ۳۲۵

کنگره هزاره شیخ طوسی؛ ۵۶۳

کوفه؛ ۲۳۹

کوه أحد؛ ۱۷۶

کوه صفا؛ ۱۷۳، ۴۲، ۳۶

لیپزیک؛ ۵۷۳

مجمع الذخائر الاسلامیه؛ ۵۶۵، ۵۵۴

مجمع الفكر الاسلامی؛ ۵۶۰

مجمع متوسلین به آل محمد؛ ۵۸۷، ۵۸۲، ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۸۸

مجموعه تاریخی، فرهنگی و مذهبی تخت فولاد؛ ۳۱

مدرسه الامام المهدی؛ ۲۱۴

مدرسه سلطانی کاشان؛ ۵۹۱، ۵۸۶

مدرسه نمازی خوی؛ ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۴۹

مدرسه الامام المهدی قم؛ ۲۱۴

مدینه؛ ۲۷۸

مرکز احیاء میراث اسلامی قم؛ ۵۷۷، ۳۵۳، ۵۸۱-۵۹۷، ۵۹۶، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۸۸

مرکز جهانی اهل بیت (مجمع المعالمی لأهل البيت)؛ ۵۶۲

مرو؛ ۱۴۴، ۱۳۴

مسجد الحرام؛ ۴۲، ۴۰، ۳۷، ۳۶

مسجد النبی؛ ۲۴۴

مسجد جامع مرو؛ ۱۴۴، ۱۳۴

مسجد کوفه؛ ۲۳۹، ۴۳، ۳۷

مشعر الحرام؛ ۴۴

مشهد؛ ۵۶۲، ۵۶۰، ۵۵۶، ۵۵۴، ۴۶، ۲۶، ۵۶۵، ۵۶۴

مصر؛ ۵۵۷، ۴۷

ص: ۶۶۱

مطبعة الحيدريه؛ ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰

مكتب الإعلام الاسلامى - دفتر تبليغات اسلامى قم

مكتبه آيه الله المرعشى؛ ۵۵۵، ۵۵۷ - ۵۶۰، ۵۹۶، ۵۹۲، ۵۹۰، ۵۶۶، ۵۶۵

مكتبه الروضه الرضويه؛ ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۵

مكتبه الصادق؛ ۵۶۰

مكتبه الصدر؛ ۵۵۵

مكتبه الصدوق (تهران)؛ ۵۶۱

مكتبه العلميه الاسلاميه؛ ۵۶۱

مكتبه المحقق الطباطبائى؛ ۵۶۱، ۳۷۲

مكتبه المصطفوى؛ ۵۶۶

مكتبه المفيد؛ ۵۶۱، ۲۱۴

مكتبه امير المؤمنين (اصفهان)؛ ۵۶۶، ۵۶۱

مكتبه بصيرتى؛ ۵۸۵

مكتبه فدك؛ ۳۴۶، ۳۳۲

مكه؛ ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۳۶

منى؛ ۴۳، ۳۷

مؤسسه نباء؛ ۵۶۴

مؤسسه اطلاعات تهران؛ ۳۲

مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى؛ ۵۶۲، ۵۵۵

مؤسسه مطالعات اسلامى دانشگاه تهران؛ ۳۱، ۳۴۶

مؤسسه آل البيت؛ ٥٥٣، ٣٤٦، ٣٢٤، ٦٩، ٥٥٩، ٥٥٧، ٥٥٥-٥٦٦

مؤسسه الاعلمى؛ ٥٦٠، ٥٥٤

مؤسسه الامام المهدي؛ ٥٥٦

مؤسسه الامام الهادي؛ ٥٦٦، ٥٦٥

مؤسسه البعثه؛ ٢٧١، ٢٦٧، ١٨٤، ١٨٣، ٥٦٣، ٥٥٤، ٣٢٢، ١٨٣، ٣٠٠

مؤسسه البلاغ؛ ٥٩٥

مؤسسه الرساله؛ ٥٦٢

مؤسسه الزهراء؛ ٥٥٥

مؤسسه الصادق؛ ٥٦٠

مؤسسه الضحى الثقافيه؛ ٥٩٥، ٥٨٤

مؤسسه العلامه الوحيد البهبهاني؛ ٥٥٦، ٥٦٤

مؤسسه المعارف الاسلاميه؛ ٣١٥، ٢١٤، ٥٦٣، ٣٢٥

مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجامعه المدرسين بقم-مؤسسه نشر اسلامى مؤسسه الوفاء؛ ٥٥٤

مؤسسه الهادي؛ ٥٦١

ص: ٦٦٢

مؤسسه امام صادق؛ ۵۵۴، ۵۵۳، ۳۴۶، ۵۶۵، ۵۶۰

مؤسسه دار الكتاب؛ ۵۵۵

مؤسسه سيد الشهداء؛ ۵۶۰، ۵۵۶

مؤسسه شمس الضحى؛ ۵۹۵، ۵۹۳، ۵۸۸

مؤسسه صاحب الامر؛ ۵۶۲

مؤسسه فقه الثقلين؛ ۵۶۴

مؤسسه فقه الشيعة؛ ۳۴۶

مؤسسه قائم آل محمد؛ ۳۲۵

مؤسسه مطالعات اسلامي؛ ۵۷۳

مؤسسه نشر اسلامي؛ ۵۵۴، ۵۵۳، ۵۵۷-۵۶۶

مؤسسه ولي عصر؛ ۵۵۹

نجف اشرف؛ ۵۵۹، ۵۵۷، ۳۲۴، ۲۲۲، ۶۰۷، ۶۰۵، ۵۹۵، ۵۶۰

نشر اسلاميه؛ ۵۵۳-۵۶۳، ۵۶۱، ۵۵۵

نشر اسماعيليان؛ ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۴، ۱۴۷، ۵۶۶، ۵۶۳

نشر اسوه؛ ۵۵۵، ۱۴۳

نشر الفقاهه؛ ۵۵۷

نشر بوستان كتاب؛ ۵۸۸

نشر حرمين؛ ۵۶۳

نشر دليل ما؛ ۵۵۵

نشر ذوى القربى؛ ۵۶۷، ۵۵۸

نشر رایزن؛ ۵۹۲

نشر صدرا؛ ۵۶۷

نشر عسکریه؛ ۵۶۷

نشر عطر عترت؛ ۵۵۹

نشر قدس محمدی؛ ۵۶۶

نشر گلدسته اصفهان؛ ۳۲

نشر مدین؛ ۵۹۳

نشر مرسل؛ ۵۹۳، ۵۹۰

نشر مرصاد؛ ۵۶۲

نشر مهر؛ ۵۶۷

نشر مهر قائم اصفهان؛ ۳۱

نشر میراث مکتوب؛ ۳۱

نشر مؤمنین؛ ۵۵۹

نشر ناصر خسرو؛ ۴۶

نشر نوید اسلام؛ ۳۱

نشر یاس بهشت؛ ۵۹۵

ورامین؛ ۳۶۳

یمن؛ ۳۷، ۴۲

ص: ۶۶۳

فرق، مذاهب، طوائف

۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۲

اخباری؛ ۳۶۵

امامیه؛ ۳۳۹، ۴۲۶

اهل اللغه- لغویون

باییت؛ ۵۸۶

بنی اسرائیل؛ ۲۰۷، ۲۴۲

بنی مخزوم؛ ۳۹، ۴۲

خوارج؛ ۱۰۵، ۱۱۹

ربیعہ (طایئہ)؛ ۲۳۳

شہدا؛ ۷۴، ۷۷

شیخیہ؛ ۳۶۵

صالحین؛ ۷۴، ۷۷

صدیقین؛ ۷۴، ۷۷

صوفیہ؛ ۳۲۰

طبیعیون؛ ۳۸۰

غالیان؛ ۴۹، ۵۲

قدریہ؛ ۱۰۵، ۱۱۹

قریش؛ ۲۸۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۱۴۱، ۱۵۵، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۷۶

لغویون؛ ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۲، ۳۸۳، ۴۲۶، ۵۰۸، ۵۳۴، ۵۴۳

مرجئه؛ ۱۰۵، ۱۱۹

مضر (طایفه)؛ ۲۳۳

مفسرون؛ ۴۲۶، ۴۲۸

ناصری؛ ۱۰۵

نصاری؛ ۳۳۵

نصرانی؛ ۳۳۵

وهایت؛ ۵۷۵

یهود؛ ۲۷۸، ۳۳۴

ص: ۶۶۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

